ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد هفتم

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

با مقدمه ابوالحسن عاملی نباطی فتونی

از مشاهیر قرن دوازدهم هجری

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

کتاب صبح

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر روایی

البرهان

علامه سید هاشم بحرانی

متوفی ۱۱۰۷ هجری قمری

جلد هفتم: نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر، یس، صافات، ص و زمر

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

کتاب صبح

سرشناسه : بحراني، هاشم بن سليمان، - ۱۱۰۷ق.
عنوان قراردادي : البرهان في تفسيرالقرآن .فارسي
مرآةالانوار و مشكاةالاسرار في تفسيرالقرآن .فارسي
عنوان و نام پديدآور : ترجمه تفسير روايي البرهان / نويسنده هاشم بحراني؛ مترجمان رضا ناظميان، علي گنجيان و صادق خورشا.
مشخصات نشر : تهران: كتاب صبح: نهاد كتابخانه‌هاي عمومي كشور، ۱۳۸۸ -
مشخصات ظاهري : ج. شابک : ۱۶۰۰۰۰ ريال : دوره : ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۱۹۵۰۰ ريال ؛
ج.۱ : ۵-۲۱-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ج.۲: ۹-۲۳-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ :
ج.۳: ۳-۲۵-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ؛ ج.۴: ۰-۲۶-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸
ج.۵: ۷-۲۷-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۱۸۰۰۰۰ ريال : ج.۶ ۱-۲۹-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ؛ ۱۸۰۰۰۰ ريال ؛
ج.۷ : ۷-۳۰-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸:
وضعيت فهرست نويسي : فيپا
يادداشت : ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فيپا). / يادداشت : ج. ۳ - ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فيپا). / يادداشت : كتابنامه.
مندرجات : ج.۱. مقدمه تفسير البرهان/ تاليف ابوالحسن‌بن‌محمدطاهر عاملي‌بناطي‌فتوني.- ج.۲. سوره حمد و بقره.- ج.۳. البرهان في تفسيرالقرآن/ تاليف هاشم‌بن‌سليمان بحراني.- ج.۴. انعام، اعراف، انفال و توبه.- ج.۶. كهف، مريم، طه، انبياء، حج، مومنون، نور، فرقان و شعراء.- ج.۷. نمل، قصص، عنكبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر، يس، صافات، ص، زمر
موضوع : تفاسير شيعه -- قرن ۱۲ق.
شناسه افزوده : ناظميان، رضا، ۱۳۴۱ -، مترجم / شناسه افزوده : گنجيان خناري، علي، ۱۳۴۷ -، مترجم
شناسه افزوده : خورشا، صادق، ۱۳۳۲ -، مترجم / شناسه افزوده : شريف، ابوالحسن بن محمدطاهر، - ۱۱۳۸ق. . مرآةالانوار و مشكاةالاسرار في تفسيرالقرآن / شناسه افزوده : نهاد كتابخانه‌هاي عمومي كشور
رده بندي كنگره : BP ۹۷/۳/ب۳ب۴۰۴۱۱۳۸۸/ رده بندي ديويي : ۲۹۷/۱۷۲۶ / شماره كتابشناسي ملي : ۲۵۷۶۰۹۱

نام کتاب : ترجمه تفسیر روایی البرهان
جلد هفتم: نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر، یس، صافات، ص و زمر
مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی
مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا
ناشر: کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۹ همراه با ویرایش و صفحه آرایی جدید
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اسوه
شابک: ۷-۳۰-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۲-۲۲-۶۶۹۸-۹۶۴-۹۷۸

کتاب صبح: تهران ـ سهروردی شمالی ـ خیابان خرمشهر ـ شماره ۱۴ ـ طبقه دوم
صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۳۵۹۴ تلفن: ۸۸۵۰۱۳۳۰ ـ ۰۹۱۹۶۱۴۸۳۰۶
www.Bookroom.ir Email:ketabesobh@gmail.com
قیمت : ۱۸۰۰۰۰ ریال قیمت دوره ۹ جلدی: ۱۶۰۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

سوره نمل

سوره نمل مکّی است و دارای ۹۳ آیه است
و پس از سوره شعرا نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره نمل

فضیلت این سوره در آغاز سوره شعرا بیان شد.

۱) از کتاب «خواص القرآن»: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل است که فرمود: هر که این سوره را بخواند، ده برابر عدد افرادی که سلیمان علیه السلام را تصدیق کردند و افرادی که هود و صالح و ابراهیم علیهم السلام را تکذیب نمودند، حسنه برایش نوشته می‌شود و در روز قیامت، «لا إلـه إلاّ الله» گویان از گور برمی‌خیزد. هر که آن را بر پوست آهو بنویسد و آن را در خانه‌اش قرار دهد، هرگز نه مار به آن خانه نزدیک می‌شود و نه عقرب و نه کرم و نه موش و نه سگ هار و نه گرگ و نه چیزی که او را بیازارد. در روایتی دیگر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله «و نه ملخ و نه پشه» به آن افزوده شده است.

۲) و از امام صادق علیه السلام [روایت شده است که فرمود]: هر که در شبی آن را بر پوست آهویی بنویسد و آن را درون پوستی کامل و دبّاغی شده قرار دهد و آن را در صندوقی بگذارد، به اذن خدا، نه ماری به آن خانه نزدیک می‌شود و نه عقربی و نه پشه‌ای و یا چیزی که وی را آزار دهد.[1]

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۱.

تفسیر سوره نمل

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (۵) وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶) إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸) يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)».

[طا سین، این است آیات قرآن و (آیات) کتابی روشنگر * که (مایه) هدایت و بشارت برای مؤمنان است * همانان که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و خود به آخرت یقین دارند * کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم (تا همچنان) سرگشته بمانند * آنان کسانی‌اند که عذاب سخت برای ایشان خواهد بود و در آخرت خود زیانکارترین (مردم) اند * و حقّا

تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می‌داری * (یاد کن) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: من آتشی به نظرم رسید، به زودی برای شما خبری از آن خواهم‌آورد یا شعله آتشی برای شما می‌آورم، باشد که خود را گرم کنید * چون نزد آن آمد، آوا رسید که خجسته (و مبارک گردید) آن که در کنار این آتش و آن که پیرامون آن است و منزّه است خدا، پروردگار جهانیان * ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم * و عصایت را بیفکن. پس چون آن را همچون ماری دید که می‌جنبد، پشت گردانید و به عقب بازنگشت. ای موسی! مترس که فرستادگان پیش من نمی‌ترسند * لیکن کسی که ستم کرده، سپس بعد از بدی، نیکی را جایگزین (آن) گردانیده (بداند) که من آمرزنده مهربانم]

۱) علی بن ابراهیم: «طس تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُبِینٍ * هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ» یعنی متحیّر می‌شوند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ * وَإِنَّكَ» در مقام خطاب به رسول خدا صلّی الله علیه و آله: «لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ» یعنی از نزدِ «حَكِيمٍ عَلِيمٍ». این آیه: «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» یعنی دیدم و این مربوط به زمانی است که از مدائن و از نزد حضرت شعیب علیه السلام خارج گشت و خبر آن را در سوره قصص آورده است و این آیه: «يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ * إِلَّا مَن ظَلَمَ» و معنای «إِلَّا مَن ظَلَمَ» نظیر «ولد مَن ظَلَمَ» است و حرفی جایگزین حرف دیگری شده است «ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ». پس حرفی جایگزین حرف دیگری شده است.[1]

«وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)»

[و دستت را در گریبانت کن تا سپید بی‌عیب بیرون آید. (اینها) از (جمله)

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۲.

نشانه‌های نه‌گانه‌ای است (که باید) به سوی فرعون و قومش (ببری)؛ زیرا که آنان مردمی نافرمانند]

۱) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از خَلَف بن حَمّاد، از مردی دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به یکی از یارانش فرمود: اگر حجامت کردی و خون از جای حجامت جاری گردید، قبل از آن که از حجامت فارغ شوی و در حالی که خون همچنان خارج می‌شود، بگو: «**بسم الله الرَّحمَنِ الرَّحِيمِ، أعُوذُ بِاللهِ الكَرِيمِ فِي حِجامَتِي هذِهِ مِنَ العَينِ فِي الدَّمِ وَ مِن كُلِّ سُوءٍ**» [در این حجامت، از چشم زخم و از هر گونه بدی به خداوند پناه می‌برم] گوید: ای فلانی! تا آن جا که من می‌دانم، اگر تو این دعا را بخوانی، همه چیز را یکجا برای خود جمع کرده‌ای؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»[1] [و اگر غیب می‌دانستم، قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید] و منظور از «سوء»، «فقر» است. و باز خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»[2] [تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم] یعنی او را از وارد شدن به عمل زنا باز می‌داریم و به موسی علیه السلام می‌فرماید: «وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»، گوید: منظور از «من غیر سوء»، بدون بَرَص (پیسی)[3] است.

۲) ابو غیاث و حسین، پسران بسطام در کتاب «طبّ الأئمّه»: محمد بن قاسم بن منجان گوید: خَلَف بن حَمّاد، از عبد الله بن مُسکان، از جابر بن یَزید جُعْفی نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: اگر حجامت کردی و خون از محل حجامت روان شد، قبل از تمام شدن کار و همزمان با جاری شدن خون بگو: «**بسم الله الرحمن الرحیم، أعُوذُ بِاللهِ الكَرِيمِ مِنَ العَينِ فِي الدَّمِ وَ مِن كُلِّ سُوءٍ فِي حِجامَتِي هذِهِ**». سپس فرمود: بدان که اگر تو این را بگویی، بی‌تردید، خیر

۱- اعراف/ ۱۸۸.

۲- یوسف/ ۲۴.

۳- معانی الاخبار، ص ۱۷۲، ح ۱.

را یکجا برای خود گرد آورده‌ای؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: «وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»[1] [و اگر غیب می‌دانستم، قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید] و منظور از «سُوء»، «فقر» است و خداوند جَلَّ جلاله می‌فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»[2] [و در حقیقت، (آن زن) آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین (کردیم) تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم] و «سوء» در این جا به معنی «زنا» است و خداوند عزّ و جلّ در سوره نمل می‌فرماید: «وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» و منظور از «مِن غَيرِ سُوءٍ»، «بدون بیماری» است و همه این خیرات را در همان حال که خون حجامت از بدن تو جاری است، برای خود جمع کن.[3]

تفسیر این تعویذ و تفسیر «تسع آیات»، قبلاً در سوره بنی اسرائیل بیان گردیده است.

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)»

[و هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری آشکار است * و با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود]

۱) طَبَرْسی گوید: علی بن الحسین علیه السلام «مَبْصَرَه» را با فتح میم و صاد قرائت کرده‌اند.[4]

۱- اعراف/ ۱۸۸.

۲- یوسف/ ۲۴.

۳- طب الأئمه، ص ۵۵.

۴- مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۶.

۲) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن یزید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: مرا از وجوه کفر در کتاب خدای عزّ و جلّ آگاه نما. فرمود: کفر در کتاب خدا پنج نوع است: یک و دو: کفر جحود است که خود دو وجه دارد؛ سه: کفر به ترک آنچه خدا به انجام دادنش امر فرموده؛ چهار: کفر برائت؛ پنج: کفر نعمت‌ها.

کفر جحود، همان انکار ربوبیّت است و این متعلّق به کسی است که بگوید: هیچ پروردگاری نیست، هیچ بهشتی نیست، هیچ آتشی در کار نیست. این سخن، سخن دو دسته از زندیقان است که آنان را «دَهریّون» می‌نامند. اینان همان کسانی هستند که می‌گویند: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»[1] [ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند] آنان این دین را پسندیده و بی‌آن که درباره آنچه می‌گویند تحقیقی کرده باشند، برای خود برگزیدند. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»[2] [و(لی) به این (مطلب) هیچ دانشی ندارند (و) جز (طریق) گُمان نمی‌سپرند.]

اینان به افرادی می‌مانند که خداوند عزّ و جلّ درباره آنان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»[3] [در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است. (آنها) نخواهند گروید.] یعنی به «توحید» خداوند ایمان نمی‌آورند و این یکی از وجوه کفر است. اما وجه دیگر جحود،[4] انکار از روی آگاهی است و آن این است که جاحد (منکِر) با علم به این که توحید حق است و این امر بر وی مسلّم شده، آن را انکار کند و خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» و باز در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ

۱- جاثیه/ ۲۴.

۲- جاثیه/ ۲۴.

۳- بقره/ ۶.

۴- در نسخه‌هایی که دیده‌ایم، این گونه آمده است، اما شکل صحیح آن چنین است: اما وجه دیگر جحود، انکار از روی معرفت است...

كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ» [ولى همين كه آن چه (كه اوصافش) را مى‌شناختند برايشان آمد، انكارش كردند. پس لعنت خدا بر كافران باد.]

اين بود تفسير دو وجه «جحود».[1]

و سخن درباره اين وجوه پنج گانه در آيه بيست و چهارم از سوره بقره مذكور افتاد كه مى‌فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ».

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (١٥) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (١٦)»

[و به راستى به داود و سليمان دانشى عطا كرديم و آن دو گفتند: ستايش خدايى را كه ما را بر بسيارى از بندگان با ايمانش برترى داده است * و سليمان از داوود ميراث يافت و گفت: اى مردم! ما زبان پرندگان را تعليم يافته‌ايم و از هر چيزى به ما داده شده است. راستى كه اين همان امتياز آشكار است]

١) على بن ابراهيم گويد: آياتى كه به داود و سليمان داده شده بود، به احدى از پيامبران خدا داده نشده است. [خداوند متعال] به آن دو زبان پرندگان آموخت و آهن و مس را بدون حرارت آتش برايشان نرم گردانيد و كوه‌ها وادار شدند همراه با داود تسبيح گويند و خداوند بر وى زبور را نازل كرد كه توحيد و ستايش و دعا كردن به درگاه خودش را در آن قرار داد؛ هم چنين اخبار رسول خدا صلّى الله عليه و آله و امير المؤمنين عليه السلام و ديگر امامانى كه از ذرّيّه آن دو هستند و اخبار رجعت و حضرت قائم عليه السلام را در آن قرار داد. از اين روست كه مى‌فرمايد: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.»[2]-[3] [و در

١- كافى، ج ٢، ص ٢٨٧، ح ١.

٢- انبياء/ ١٠٥.

٣- تفسير قمى، ج ٢، ص ١٠٢.

حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن سَیف، از یکی از یاران ما، از ابو جعفر ثانی ،امام جواد، علیه السلام روایت کرد که: به ایشان عرض کردم: آنها از کم سنّ و سالی شما ایراد می‌گیرند. فرمود: خداوند متعال زمانی که به داود وحی فرمود تا سلیمان را به جانشینی خود برگزینند، سلیمان کودک بود و به چوپانی گوسفندان مشغول بود. پس عده‌ای از عابدان و علمای بنی‌اسرائیل منکر این امر شدند. پس خداوند به داود علیه السلام وحی فرمود که عصاهای طعنه‌زنان را از ایشان بگیر و عصای سلیمان را نیز بگیر و مُهر صاحبان عصاها را بر عصاهایشان بزن و همه آن عصاها را تا فردا در خانه بگذار. فردا عصای هر کس سبز شد و برگ و میوه داد، او خلیفه باشد. داود علیه السلام آنان را از این امر آگاه نمود. پس همگی گفتند: به این پیشنهاد راضی و تسلیم هستیم.[1]

۳) باز هم از او، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی، از شُعیب حدّاد، از ضُرَیس کُناسی روایت شده است که گوید: در حالی نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر نیز در آن جا حضور داشت، پس امام صادق علیه السلام فرمود: داود علم پیامبران را به ارث بُرد و سلیمان، وارث داود شد و محمّد صلّی الله علیه و آله وارث سلیمان گردید و ما وارثان محمد صلّی الله علیه و آله هستیم و صُحُف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست. پس ابو بصیر عرض کرد: این است علم راستین. پس فرمود: ای ابو محمد! این، علم نیست، بلکه علم آن است که در شب و روز پدید می آید؛ هر روز و هر ساعت.[2]

۴) طَبَرْسی گوید: واحدی با سند از محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام نقل کرده است که: پادشاهی شرق و غرب عالم به سلیمان بن داود داده شد. وی هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد و بر همه جهانیان حُکم راند، از جنّ و اِنس و شیاطین و چهارپایان و پرندگان و درندگان. علم هر چیز و زبان هر چیزی

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۳.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۴.

به وی داده شد. در زمان او صنعت‌های شگفت‌آوری پدید آمد که همه مـردم، خبـر آنها را شنیدند و آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ الْفَضْـلُ الْمُبِينُ»[1] دالّ بر همین امر است.

۵) از محمد بن حسن صفّار، از عبد الله بن محمد، از کسـی کـه آن را روایـت کرد، از محمد بن عبد الکریم، از عبد الله بن عبـد الـرحمن، از ابـان بـن عثمـان، از زُراره، از ابو عبد الله، امام صادق، علیه السلام روایت شده اسـت کـه فرمـود: امیـر المؤمنین علیه السلام به ابن عبّاس فرمود: خداوند به ما زبان پرنـدگان را آموخـت، همان گونه که به سلیمان بن داود، زبان همه حیوانات خشکی و دریا را آموخت.[2]

۶) ابن بابویه گوید: علی بن احمد، از عبد الله بن احمد بن ابی عبـد الله برقـی، برای ما روایت کرده که پدرم از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، محمد بن خالد، از ابو عبد الله، امام صادق، علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چهار نفر بر کلّ زمین حکومت راندند: دو مؤمن و دو کافر. یکی از این دو مؤمن، سلیمان بـن داود بـود و دیگری ذو القرنین. اما آن دو کافر یکی نُمـرود بـود و دیگـری بخُـت نصَّـر؛ و نـام ذو القرنین، عبد الله بن ضَحّاک بن معدّ بود.[3]

۷) و از طریق مخالفین: در تفسیر ثعلبی آمده است که با اسـتناد آیـه: «عُلِّمْنَـا مَنطِقَ الطَّيْرِ» گوید: مرغ چکاوک در خروش و فریاد خود گوید: «اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مُبغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِمُ السَّلامُ» [خدایا! بدخواه آل محمد علیهم السلام را لعن کن.]

﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷)﴾

[و برای سلیمان سپاهیانش از جنّ و انس و پرنـدگان جمـع‌آوری شـدند و (بـرای رژه) دسته دسته گردیدند].

۱) علی بن ابراهیم گوید: سلیمان بر تخت خود نشست و باد او را با خود برد و بر وادی النّمل که در آن طلا و نقره مـی‌رویید و خداونـد، مورچگـان را مـأمور

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۶۹.

۲- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۱، ح ۱۲، باب ۱۴.

۳- خصال، ص ۲۵۵، ح ۱۳۰.

مراقبت از آن کرده بود، گذر کرد. این سخن، کلام امام صادق علیه السلام نیز هست که می‌فرماید: خداوند درّه‌ای دارد که طلا و نقره می‌رویاند و این درّه را با ضعیف‌ترین مخلوقاتش یعنی مورچه‌ها محافظت می‌کرد، به گونه‌ای که اگر شتران قوی هیکل هم قصد آن می‌کردند، از عهده مورچگان محافظ آن برنمی‌آمدند. چون سلیمان به وادی النّمل رسید، مورچه‌ای گفت: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» [ای مورچگان! به خانه‌هایتان داخل شوید. مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند * (سلیمان) از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا! در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگزارم و به کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی بپردازم، و مرا به رحمت خویش در میان بندگان شایسته‌ات داخل کن]

حال سلیمان چنان بود که چون بر تخت خود می‌نشست، همه پرندگانی که خداوند رام او کرده بود، می‌آمدند، تخت نشین و کسانی را که بر فرش‌های اطراف آن نشسته بودند، زیر سایه بال‌های خود می‌گرفتند تا از گرمای خورشید در امان بمانند. پس، از میان پرندگان، هدهد غایب شد و از جای استقرار او خورشید به دامان سلیمان تابید. سلیمان سر برداشت و همان طور که خدا در قرآن حکایت فرموده است، گفت: «مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» [مرا چه شده است که هُدهُد را نمی‌بینم یا شاید از غایبان است * قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌برم، مگر آن که دلیلی روشن برای من بیاورد] یعنی با حجّتی قوی. سپس طولی نکشید که ناگهان هدهد آمد. سلیمان به وی گفت: کجا بودی؟ گفت: «أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ» [از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته‌ای و برای تو از سبأ گزارشی درست آورده‌ام] یعنی خبری درست. «إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ» [من (آن جا) زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود] و این از آن جمله مواردی است که لفظش عامّ و معنایش خاصّ است؛ زیرا چیزهای زیادی از جمله آلت مردانه و ریش نداشت.

سپس ادامه داد: «وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ * أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ» [او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند و شیطان، اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه (راست) باز داشته بود. در نتیجه (به حق) راه نیافته بودند * (آری، شیطان چنین کرده بود) تا برای خدایی که نهان را در آسمان‌ها و زمین بیرون می‌آورد و آن چه را پنهان می‌دارید و آن چه را آشکار می‌نمایید، می‌داند سجده نکنند.] (منظور از) «الخَبءُ»: باران و منظور از «الأرض»، گیاه است.

سپس سلیمان گفت: «سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ» [خواهیم دید آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای * این نامه مرا ببر و به سوی آنها بیفکن. آن گاه از ایشان روی برتاب، پس ببین چه پاسخ می‌دهند]

پس هدهد گفت: او در سبأ در دژی استوار است، «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» [و تختی بزرگ داشت.]

سلیمان گفت: «نامه را بر روی سقف قصرش بینداز». پس هدهد رفت و نامه را در دامان وی افکند، به گونه‌ای که موجب ترس او گشت، از این رو سپاهیانش را فرا خواند و آن گونه که خداوند فرموده به آنان گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ» [ای سران (کشور)! نامه‌ای ارجمند برای من آمده است * که از طرف سلیمان است و (مضمون آن) این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان * بر من بزرگی مکنید و مرا از در اطاعت درآیید] مقصود از «کتاب کریم»، کتاب مُهر شده است و منظور از «وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ» آن است که بر من تکبّر نورزید.

سپس گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ» [گفت: ای سران (کشور)! در کارم به من نظر دهید که بی حضور شما (تا به حال) کاری را فیصله نداده‌ام]. سپس همان گونه که خداوند نقل فرمود، به وی گفتند: «نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ» [گفتند: ما سخت نیرومند و دلاوریم و(لی) اختیار کار با توست؛ بنگر چه دستور می‌دهی].

پس ملکه به ایشان گفت: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ

أَهْلِهَا أَذِلَّةً» [پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند.] و خداوند در تأیید این سخن در ادامه آیه می‌فرماید: «وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ»[1] [و این گونه می‌کنند.] سپس گفت که: اگر این مرد – آن گونه که ادعا می‌کند – پیامبری از جانب خدا باشد، تاب مقابله با او را نخواهیم داشت؛ زیرا خداوند هرگز شکست نمی‌خورد. اما من هدیه‌ای برایش خواهم فرستاد، اگر او پادشاهی متمایل به دنیا باشد، آن را می‌پذیرد و در آن صورت، پی خواهم بُرد که از عهده غلبه بر ما برنمی‌آید. پس حُقّه[2] ای برایش فرستاد که گوهری بزرگ در آن قرار داشت و به فرستاده خود گفت: به او بگو که این گوهر را بدون استفاده از آهن و آتش سوراخ کن. چون فرستاده این پیام را به سلیمان رساند، وی به یکی از سربازان خود که نوعی کِرم بود دستور داد [گوهر را سوراخ کند]. آن کرم نخی را به دهان بر گرفت و گوهر را سوراخ کرد و نخ را از سر دیگر گوهر خارج کرد. سلیمان آن گاه به قاصد ملکه گفت: «فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ * ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ»[3] [آن چه خدا به من عطا کرده بهتر است از آن چه به شما داده است. (نه)، بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می‌نمایید * به سوی آنان بازگرد که قطعاً سپاهیانی بر (سر) ایشان می‌آوریم که در برابر آنها تاب ایستادگی نداشته باشند و از آن (دیار) به خواری و زبونی بیرونشان می‌کنیم.]

پس قاصد نزد ملکه بازگشت و وی را از ماوَقَع و قدرت سلیمان آگاه نمود. ملکه دریافت که هیچ راه گریزی ندارد، از این رو عازم دیدار سلیمان شد و چون سلیمان از آمدنش آگاهی یافت، به جنّ و شیاطین فرمود: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ

۱- نمل/ ۳۲-۳۴.

۲- حُقّه: صندوقچه‌ای چوبی است و ممکن است از عاج نیز ساخته شود. «اقرب الموارد، ماده حقق».

۳- نمل/ ۳۷-۳۶.

وَإِنّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ»[1] [ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را پیش از آن که مطیعانه نزد من آیند برای من می‌آورد؟ ❊ عفریتی از جنّ گفت: من آن را پیش از آن که از جای خود برخیزی، برای تو می‌آورم و بر این (کار) سخت توانا و مورد اعتمادم.] سلیمان گفت: «می‌خواهم سریع‌تر از این باشد.» پس آصف بن برخیا گفت: «أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» [من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می‌آورم.] سپس خدا را به نام اعظم خواند، ناگهان تخت ملکه از زیر تخت سلیمان بیرون آمد. سلیمان گفت: «نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا» [تخت (ملکه) را برایش ناشناس گردانید.] یعنی ظاهر آن را تغییر دهید. «نَنظُرْ أَتَهْتَدِی أَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذِینَ لاَ یَهْتَدُونَ ❊فَلَمَّا جَاءَتْ قِیلَ أَهَکَذَا عَرْشُکِ قَالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ»[2] [تا ببینیم آیا پی می‌برد یا از کسانی است که پی نمی‌برند ❊ پس وقتی (ملکه) آمد (بدو) گفته شد: آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است].

سلیمان دستور داده بود خانه‌ای از شیشه برای وی ساخته شده و آن را بر روی آب قرار دهند، سپس به ملکه گفته شد: «ادْخُلِی الصَّرْحَ» [وارد ساحت کاخ (پادشاهی) شو.] پس ملکه گمان کرد که آن آب است. لذا دامن خویش را بالا کشید و ساق‌های پایش آشکار شدند و ناگهان دیدند که ساق‌های او بسیار پرمو است؛ پس به وی گفته شد: «إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِیرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی و أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»[3] [این کاخی مفروش از آبگینه است. (ملکه) گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم و (اینک) با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.] پس سلیمان با وی ازدواج کرد و او بلقیس بنت الشَّرْح حِمْیَری بود و سلیمان به شیاطین گفت: چیزی به وی دهید که موی بدن او را بزداید. پس حمّام‌ها برایش ساخته شد و نوره را با زرنیخ [برایش] ترکیب کردند تا داروی موبر ساخته شود. استفاده از حمام و موبر را برای نخستین بار شیاطین برای

۱- نمل/ ۳۹-۳۸.

۲- نمل/۴۲-۴۱.

۳- نمل/ ۴۴.

بلقیس فراهم آوردند و هم چنین «ارحِیَـه»[1] را کـه بـه وسـیله آب بـه گـردش در می‌آید.[2]

۲) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به سلیمان بن داود – علاوه بر علمش – سخن گفتن به همه زبان‌ها و شناخت لغات و زبان پرندگان و چهارپایان و وحـوش داده شد. به گونه‌ای که چون در جنگ‌ها حضور می‌یافت، به زبـان فارسـی سـخن می‌گفت و اگر در میان کارگزاران و سربازان و اهل مملکت خود بود، به زبان رومی سخن می‌گفت و اگر با همسران خویش خلوت می‌کرد به زبان‌های سریانی و نَبَطـی تکلّم می‌کرد و اگر به نماز و مناجات با خدا در محراب خود مـی‌ایستاد بـه زبـان عربی سخن می‌گفت و اگر با نماینـدگان و فرسـتادگان دیگـر ممالـک و دشـمنان می‌نشست به زبان عِبری سخن می‌گفت.[3]

۳) علي بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام درباره مفهـوم عبارت: «فَهُمْ يُوزَعُونَ» نقل می‌کند که فرمود: اولینشان به خاطر آخرینشان حـبس می‌شوند و منظور از عبارت «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا»[4] [قطعاً او را عذابی سخت مـی-کنم] آن است که پرهای بدن آن را می‌کنم. نیز عبارت «أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ»[5] بـه معنـای «نزد من تظاهر به بزرگی نکنید» است و عبارت «لَا قِبَلَ لَهُم بِهَا»[6] به معنـای تـاب تحمل آن را نداشتند است و سخن سلیمان: «لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ»[7] به خاطر گسـتردگی مملکت و سلطنت من است. مراد از: «أَمْ أَكْفُرُ»[8] زمانی است کـه ببیـنم کسـی کـه فرودست من است، به جهت علم از من فزون‌تر است؛ و خداوند متعـال «شُـکر» را

۱- الأرحِيَة: مفرد «رَحَى»، آسیاب آبی «المعجم الوسیط، ماده رحی».

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴- نمل/ ۲۱.

۵- نمل/ ۳۱.

۶- نمل/ ۳۷.

۷- نمل/ ۴۰.

۸- نمل/ ۴۰.

بهره وی کرد.[1]

۴) ابن بابویه از عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب قُرَشي، از منصور بن عبد الله اصفهاني صوفي، از علي بن مَهْرُويه قزويني، از داود بن سليمان غازی نقـل کـرده و چنین گوید: شنیدم علي بن موسي الرِّضا علیه السلام، از پدرش موسي بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد علیهم السلام دربـاره ایـن سـخن خداونـد متعـال: «فَتَبَسَّـمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا»[2] [(سلیمان) از گفتار او دهان به خنده گشود] می‌فرماید: وقتي که آن مورچه گفت: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُـمْ لَا يَشْعُرُونَ»[3] [ای مورچگان! به خانه‌هایتان داخل شوید. مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند] باد صدای مورچه را به گوش سلیمان رسـاند، در حالی که سلیمان در هوا بر روی باد حرکت می‌کرد، پس توقف نمـوده و گفـت: مورچه را نزد من آورید، و چون وی را نـزد سـلیمان آوردنـد، سـلیمان گفـت: ای مورچه! آیا ندانستی که من پیامبرم و به کسی ستم نمی‌کـنم؟ مورچـه گفـت: بلـی. سلیمان علیه السلام گفت: پس چرا آنان را از ستم من برحذر داشتی و گفتـی: «يَـا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ»؟ مورچه گفت: ترسیدم که چـون بـه شـوکت و جـلال بنگرند، شیفته آن شوند و از ذکر خدا دور گردند.

سپس مورچه پرسید: تو بزرگ‌تری یا پدرت داود؟ سـلیمان گفـت: البتـه کـه پدرم داود بزرگتر است. مورچه گفت: پس چرا نام تـو یـک حـرف بیشـتر از نـام پدرت دارد؟ سلیمان گفت: نمی‌دانم. مورچه گفت: چون پدرت زخم خـویش را بـا محبت درمان کـرد (داوَی جُرحَـهُ بِـوِدّ) از ایـن رو «داود» نـام گرفـت و تـو- ای سلیمان- امیدوارم به مقام پدرت برسی. سپس ادامه داد: آیا می‌دانـی چـرا از میـان چیزهایی که در مملکت است باد را رام تو کردند؟ سلیمان گفت: نمی‌دانـم. مورچـه گفت: هدف این بوده که خداوند عزّ و جلّ به تو بفهماند که اگر هر چه را در جهـان است- همچون این باد- رام تو کنم، همچون این بـاد زوال مـی‌یافـت و از دسـتت

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- نمل/۱۹.

۳- نمل/ ۱۸.

می‌رفت. در این جا بود که سلیمان علیه السلام از سخن او به خنده افتاد.[1]

۵) در تحفة الإخوان نقل است که سلیمان بن داود علیه السلام چون جمله پرندگان را گرد آمده دید و میل به سخن گفتن با آنها پیدا کرد- جبرئیل و میکائیل آنها را گرد آورده بودند- جبرئیل، پرندگان را از شرق و غرب و بیابان‌ها جمع می‌کرد و میکائیل، پرندگان هوا و کوه‌ها را گرد می‌آورد)، به شگفتی آفرینش آنها و زیبایی شکل آنها نگریست و از گونه‌های مختلفشان پرسش‌هایی کرد و آنها به وی پاسخ می‌دادند که کجا زندگی می‌کنند و چگونه امرار معاش می‌کنند و آشیانه و لانه‌هایشان چگونه است و به چه شکل تخم‌گذاری می‌کنند و چگونه به آب دست می‌یابند؟

خروس، آخرین پرنده‌ای بود که به خدمت سلیمان رسید. سلیمان نگاهی از روی تحسین به جمال و شکوه و فرازی گردن وی انداخت. در این هنگام، خروس بال‌های خویش را برهم زده و چنان آوازی سر داد که فرشتگان و پرندگان و همه حاضران بشنوند که: ای غافلان! خدا را یاد کنید. سپس رو به سلیمان علیه السلام نموده و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من همراه پدرت آدم علیه السلام بودم و او را از وقت نماز آگاه می‌کردم و به همراه نوح در کشتی بودم و همراه پدرت ابراهیم خلیل علیه السلام بودم، آن گاه که خداوند وی را بر دشمنش نُمرود به کمک پشه پیروز گرداند، و بسیار می‌شنیدم پدرت ابراهیم علیه السلام آیه مُلک: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء»[2] [بگو: بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی] را می‌خواند و آگاه باش - ای پیامبر خدا! - که من آوایی در شب و روز سر نمی‌دهم، مگر این که جنّیان و شیاطین را به وحشت اندازم، اما ابلیس، چون سُرب ذوب می‌شود.

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۴، ح ۸.

۲- آل عمران/ ۲۶.

بابی درباره این که ائمّه علیهم السلام زبان پرندگان را می‌دانسته‌اند.

۱) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی وَشّاء، از کسی که آن را روایت کرده، از علی بن اسماعیل میثمی، از منصور بن یونس، از ابو حمزه ثُمالی نقل کرده است که گفت: در محضر علی بن الحسین علیه السلام در خانه‌اش بودم. در خانه درختی بود که گنجشک‌ها بر روی آن در حال سر و صدا کردن بودند. امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: پروردگارشان را تسبیح می‌گویند و روزی خویش را طلب می‌کنند.[1]

محمد بن صفّار نیز در بصائر الدّرجات آن را از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی وشّاء، از شخصی که آن را روایت کرده، از میثمی، از منصور، از ثُمالی نقل کرده است که گفت: در محضر علی بن الحسین علیه السلام در منزلش بودم و درختی در آن خانه وجود داشت... (و حدیث را عیناً نقل کرده است).[2]

۲) احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل بن عیسی، از علی بن حَکَم، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم و چون گنجشک‌ها پراکنده شده و سر و صدا کردند، فرمود: ای ابو حمزه! آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ عرض کردم: خیر. فرمود: پروردگارشان را تقدیس می‌کنند و از وی رزق روزانه خویش را طلب می‌کنند. سپس ادامه داد: ای ابو حمزه! زبان پرندگان به ما آموخته شده است و از هر دانشی بهره‌مند گشته ایم.[3]

و آن را صفّار در بصائر الدّرجات از محمد بن اسماعیل، از علی بن حَکَم، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم که گنجشک‌ها به پرواز درآمده و سر و صدا راه انداختند... و

۱- اختصاص، ص ۲۹۲.

۲- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ح ۱، باب ۱۴.

۳- اختصاص، ص ۲۹۱.

سپس حدیث را عیناً ذکر کرده است.[1]

۳) احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد بَرقی، از یکی از رجال خود در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی در حضور آن حضرت آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ»[2] [به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیزی به ما داده شده است] را تلاوت کرد. پس امام صادق علیه السلام فرمود: حرف «مِن» در آن نیست، بلکه به صورت «وَأُوتِينَا كُلَّ شَيْءٍ»[3] است.

صفّار از احمد بن محمد، از محمد بن خَلَف، از یکی از رجال خود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی نزد آن حضرت این آیه را تلاوت کرد... و سپس حدیث را عیناً روایت می‌کند.[4]

۴) احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن یوسف، از علی بن داود حدّاد، از فُضیل بن یَسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: نزد آن حضرت بودم که چشمم به یک جفت کبوتر افتاد که در منزل بودند؛ ناگهان کبوتر نر برای جفت ماده، شروع به درآوردن صداهایی کرد. حضرت فرمود: آیا می‌دانی چه می‌گوید؟ عرض کردم: خیر. می‌گوید: ای آرام جان و همسرم! خداوند کسی را محبوب‌تر از تو نزد من نیافریده، مگر سَرورم جعفر بن محمد علیه السلام را.[5]

۵) صفّار نیز آن را روایت کرده، گوید: از احمد بن محمد، از احمد بن یوسف، از علی بن داود حدّاد، از فُضیل بن یَسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: نزد آن حضرت بودم که ناگاه چشمم به دو کبوتر افتاد که در خانه‌اش بودند؛ پس کبوتر نر صداهایی برای جفت ماده خود درآورد. امام علیه السلام به من فرمود: آیا می‌دانی چه می‌گوید؟ عرض کردم: خیر. فرمود: می‌گوید: ای آرام جان و

۱- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ج ۲.

۲- نمل / ۲۶.

۳- اختصاص، ص ۲۹۳.

۴- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ج ۳.

۵- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ج ۲.

همسرم! خداوند کسی را محبوب‌تر از تو برای من نیافریده، مگر سَرورم جعفر بن محمد صادق علیه السلام را.[1]

۶) از علی بن اسماعیل بن عیسی، از محمد بن عمرو بن سعید زیّات، از پدرش، از فیض بن مختار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سلیمان بن داود علیه السلام فرمود: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ»[2] [ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.] و به خدا سوگند، ما نیز زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.[3]

صفّار نیز از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیّات، از پدرش، از فیض بن مختار آن را روایت کرده که گفته است: شنیدم که امام صادق علیه السلام... سپس حدیث را نقل می‌کند.[4]

۷) از محمد بن الحسین بن ابی خطّاب، از نضر بن شعیب، از عمر بن خلیفه، از شَیبة بن فیض، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می‌فرماید: ای مردم! ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است؛ به راستی که این همان برتری آشکار است.[5]

صفّار این حدیث را از احمد بن موسی، از محمد بن حسین، از نضر بن شُعیب، از عمر بن خلیفه، از شیبة بن فیض، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می‌فرماید: ای مردم!... و سپس حدیث را ذکر کرده است.[6]

۸) از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن احمد بن محمد بن ابی نَصْر، از یکی از دوستان خود روایت کرده که: یک فاخته، یک قُمری و یک نوع کبوتری

۱- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۰، ح ۴.

۲- نمل / ۱۶.

۳- اختصاص، ص ۲۹۳.

۴- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۲، ح ۱۷.

۵- اختصاص، ص ۲۹۳.

۶- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۲، ح ۱۸.

خوش صدا به نام «راعبی»[1] به امام صادق علیه السلام هدیه شد. پس آن حضرت فرمود: اما فاخته می‌گوید: شما را از دست دادم، شما را از دست دادم. پس پیش از آن که شما را از دست دهد، آن را از دست دهید – پس دستور داد ذبح شود – و اما قُمری می‌گوید: مقدّس باشید، مقدّس باشید. پس آن را به یکی از یاران خود هدیه کرد و در ادامه فرمود: اما «راعبی» نزد من می‌ماند تا با آن مأنوس و سرگرم شوم.[2]

۹) محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات: از احمد بن موسی، از محمد بن احمد معروف به غَزال، از محمد بن حسین، از سلیمان، از نوادگان جعفر بن ابی طالب روایت کرده: در باغی متعلق به ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم که گنجشکی سراسیمه خود را به محضر امام رساند و سر و صدای بسیاری به راه انداخت. امام رو به من کرده و فرمود: ای فلانی! آیا می‌دانی این گنجشک چه می‌گوید؟ عرض کردم: خدا و رسول و فرزند رسول آگاه‌ترند. فرمود: او می‌گوید: ماری قصد خوردن جوجه‌هایم را در خانه دارد، پس عصایی با خود بردار و وارد خانه شو و مار را بکش. گوید: پس یک شاخه درخت خرما را برداشتم و وارد خانه شدم و ناگهان ماری دیدم که در خانه می‌گشت، پس آن را کُشتم.[3]

۱۰) باز از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه، از سالم غلامِ ابان، از بیّاع زُطّی[4] روایت کرده که: به همراه چند نفر در باغی که از آنِ امام صادق علیه السلام بودیم که سر و صدای گنجشک‌ها برخاست. حضرت فرمود: آیا می‌دانی اینها چه می‌گویند؟ عرض کردیم: خدا ما را فدای تو کند! خیر، به خدا سوگند نمی‌دانیم چه می‌گویند. فرمود: می‌گویند: خدایا! ما از جمله مخلوقات توایم

۱- راعبی: کبوتری است که از جفت‌گیری قمری با فاخته متولد می‌شود. «مجمع البحرین، ج ۲، ص ۷۱».

۲- اختصاص، ص ۲۹۴.

۳- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۳، ح ۱۹.

۴- زُطّی: تیره‌ای از سیاهپوستان یا سرخپوستان هستند. «مجمع البحرین، ماده زطط»

و به روزی تو نیازمندیم. پس ما را اطعام فرما و ما را سیراب کن.[1]

۱۱) و باز از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از برقی، از نَضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از عبد الله بن فَرقَد روایت کرده که: به همراه امام صادق علیه السلام عازم مکّه بودیم تا این که به «سَرِف»[2] رسیدیم. در آن جا کلاغی قارقارکُنان به سمت امام صادق علیه السلام به پرواز درآمد. پس امام فرمود: از گرسنگی بمیر؛ چیزی نیست که تو بدانی و ما از آن آگاه نباشیم با این تفاوت که من به خدا از تو آگاه‌ترم. عرض کردیم: آیا چیزی در چهره او دیدید؟ فرمود: بلی، ناقه‌ای در عرفات زمین خورد.[3]

۱۲) و باز از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از ابو احمد، از شُعیب بن حسن روایت کرده است که: در محضر امام باقر علیه السلام نشسته بودم که صدای فاخته‌ای شنیدم. فرمود: آیا می‌دانید این پرنده چه می‌گوید؟ عرض کردیم: به خدا نمی‌دانیم. فرمود: می‌گوید: شما را از دست دادم؛ پس شما پیش از آن که او شما را از دست دهد، وی را از دست دهید.[4]

۱۳) و باز هم از اوست: از محمد بن عبد الجبّار، از حسن بن حسین لؤلؤی، از احمد بن حسن میثمی، از ملیح، از ابو حمزه روایت کرده است که: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم که گنجشک‌ها بر روی دیوار سر و صدا می‌کردند. فرمود: ای ابو حمزه! آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ درباره این موضوع سخن می‌گویند که اکنون وقت غذا خوردنشان است. ای ابو حمزه! پیش از طلوع آفتاب در خواب مباش که من این را برای تو نمی‌پسندم؛ زیرا خداوند متعال در این زمان روزی بندگان را تقسیم می‌کند و آن را بر دست ما جاری می‌سازد.[5]

۱- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۰.

۲- سَرِف: محلی است در شش مایلی مکه. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۱۲».

۳- بصائر الدّرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۱.

۴- بصائر الدرجات، ص ۳۲۱، ح ۸.

۵- بصائر الدرجات، ص ۳۲۱، ح ۹.

۱۴) و باز هم از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بـن سـعید، از بَرقـی، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مُسکان، از داود بن فَرقَد، از علـی بـن سِنان روایت کرده است که: در حضور امام صادق علیه السـلام بـودیم کـه صـدای فاخته‌ای از خانه به گوش رسید.

امام فرمود: این پرنده که صدایش را می‌شنوم کجاست؟ گفتیم: در خانه اسـت. به یکی از افراد خانه هدیه داده شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: اما پـیش از آن که ما را از دست دهی، تو را از دست می‌دهـیم. سـپس امـر فرمـود آن را از خانه بیرون انداختند.[1]

۱۵) و از اوست: از احمد بن محمد، از ابو بکر بن صـالح، از محمـد بـن ابـی حمزه، از عثمان اصفهانی روایت کرده است که: صُلصُلی[2] (فاختـه‌ای) بـه اسـماعیل فرزند امام صادق علیه السلام هدیه شد. چون امام صادق علیـه السـلام وارد خانـه شد و آن را دید، فرمود: ایـن پرنـده شـوم چیسـت؟ آن را بیـرون بیندازیـد؛ زیـرا می‌گوید: شما را از دست دادم؛ پس پیش از آن که شما را از دسـت دهـد، آن را از دست دهید.[3]

۱۶) و باز هم از اوست: از جامورانی، از حسن بـن علـی بـن ابـی حمـزه، از محمد بن یوسف تمیمی، از محمد بن جعفر، از پدرش روایت کرده است که: رسـول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: درباره خوش رفتاری با پرنده «خُطّاف»[4] یکـدیگر را سفارش کنید؛ زیرا مأنوس‌ترین پرنده به مردم است. سپس فرمود: آیـا مـی‌دانیـد خُطّاف‌ها به هنگام ترانه‌سرایی چه می‌گویند؟ می‌گویند: «بِسْمِ اللَّهِ الـرَّحْمَنِ الـرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ * مَالِـكِ يَـوْمِ الـدِّينِ * إِيَّـاكَ نَعْبُـدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهـدِنَا الصِّـرَاطَ الْمُسْـتَقِيمَ * صِـرَاطَ الَّـذِينَ أَنعَمْـتَ عَلَـيهِمْ غَيـرِ

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۳.

۲- لسان العرب، ماده صلل.

۳- بصائر الدرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۲.

۴- خُطّاف (پرستو) نام پرنده‌ای است سیاه رنگ از تیره سنونوها که دارای دو بال دراز و دو پای کوتاه است. نام دیگر آن خُطُف است «فرهنگ ابجـدی، مـاده خَطَـفَ» و در زبـان عامـه بـه آن گنجشک بهشت می‌گویند.« لسان العرب، ماده خطف»

الْمَغْضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ.»[1]

۱۷) و از اوست: از عبد الله بن محمد، از محمد بن ابراهیم، از عمر، از بشیر، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که: یکی از چاکران ابو الحسن علیه السلام بر وی وارد شده و عرض کرد: فدایت گردم! دوست دارم ناهار را در منزل من صرف کنید. امام علیه السلام با وی همراه شد تا به خانه‌اش رسید. آن جا تختی بود و امام روی تخت نشست و صاحبخانه به درون رفت تا غذا بیاورد. امام متوجه گردید در زیر تخت دو کبوتر هست که کبوتر نر با صدای خود ماده را به سوی خود می‌خواند. وقتی صاحبخانه برگشت و امام را در حال تبسُّم دید، عرض کرد: خداوند پیوسته خندانتان کند، از چه خندیدید؟ امام فرمود: این کبوتر نر، آن کبوتر ماده را به خود فرا می‌خواند و می‌گوید: ای آرام جان و همسرم! به خدا سوگند، بر روی زمین کسی محبوب‌تر از تو نزد من نیست، مگر این کسی که روی تخت نشسته است. عرض کرد: فدایت گردم! مگر زبان پرندگان را می‌دانید؟! فرمود: بلی، زبان پرندگان را به ما تعلیم داده‌اند و از هر چیزی به ما داده شده است.[2]

۱۸) از همو، از عبد الله بن محمد، از راوی آن، از عبد الکریم، از عبد الله بن عبد الرحمن، از ابان بن عثمان، از زراره، از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام روایت کرده که: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: خداوند، زبان پرندگان را به ما آموخت، همان طور که زبان همه حیوانات برّی و بحری را به سلیمان بن داود علیه السلام آموخت.[3]

﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰)﴾

[و جویای (حال) پرندگان شد و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم یا شاید از غایبان است]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا کسی دیگر، از

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۲۳، ح ۲۴.

۲- بصائر الدرجات، ص ۳۲۴، ح ۲۵.

۳- بصائر الدرجات، ص ۳۲۱، ح ۱۲.

محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش، از ابو الحسن اوّل، امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: قربانت گردم! از پیامبر صلی الله علیه و آله مرا باخبر کنید که آیا وارث همه پیامبران بود؟ فرمود: بلی. عرض کردم: از آدم تا خودشان؟ فرمود: خداوند پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر این که محمد صلی الله علیه و آله از او اعلم باشد. عرض کردم: عیسی بن مریم به اذن خدا، مردگان را زنده می‌کرد. فرمود: راست گفتی، و سلیمان بن داود سخن پرندگان را می‌فهمید و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همه این کارها توانا بود.

سپس ادامه داده و فرمود: سلیمان بن داود آن گاه که هدهد را نیافت و در کار او به تردید افتاد، گفت: «مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» و بر وی خشم گرفته و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ»[1] [قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌بُرم] و علت خشم سلیمان علیه السلام آن بود که هدهد او را از مکان‌هایی که آب داشت آگاه می‌نمود و این در حالی است که هدهد فقط یک پرنده بود، اما قدرتی به او داده شده بود که آن قدرت به سلیمان علیه السلام داده نشده بود. باد و مورچگان و جن و انس و شیاطین و دیوها به فرمان او بودند، اما نمی‌توانست آب را همچون پرنده بیابد و خداوند در کتاب خود می‌فرماید «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى»[2] [و اگر قرآنی بود که کوه‌ها بدان روان می‌شد یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید یا مردگان بدان به سخن درمی‌آمدند (باز هم در آنان اثر نمی‌کرد)] و این در حالی است که ما این قرآن که کوه‌ها بدان روان گشته یا زمین بدان قطعه قطعه گردیده و مرده، زنده شده است، به ارث برده‌ایم. می‌دانیم در زیر آسمان آب کجاست. در کتاب خدا آیات بسیاری است که نشان دهنده و بیانگر اموری هستند که جز به اذن خدا تحقق نمی‌یابند و آن چه گذشتگان درباره برخی از این آیات نوشته‌اند نیز به اذن خدا

۱- نمل/ ۲۱

۲- رعد/ ۳۱.

واقع شده و همه آنها را خداوند برای ما در اُمّ الکتاب[1] قرار داده است. خداوند می‌فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»[2] [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»[3] [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم]. این برگزیدگان که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید ما هستیم و این کتاب را که روشنگری هر چیزی در آن است، میراث ما قرار داده است.[4]

۲) طبرسی گوید: عیّاشی با سند خود روایت کرده است که: ابو حنیفه از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه سلیمان از میان پرندگان به جست‌وجوی هدهد پرداخت؟ فرمود: چون هدهد آب را در باطن زمین می‌بیند، همان طور که شما روغن را در شیشه می‌بینید. پس ابو حنیفه نگاهی به دوستانش انداخته و خندید. امام صادق علیه السلام فرمود: چرا می‌خندی؟ عرض کرد: قربانت گردم! شما را محکوم کردم. امام فرمود: چگونه؟ عرض کرد: کسی که آب را در درون زمین می‌بیند، چگونه دام را در خاک نمی‌بیند و گردنش در آن گرفتار می‌شود؟! امام صادق علیه السلام فرمود: ای نُعمان! مگر نمی‌دانی که چون تقدیر آید، چشم را کور می‌کند؟[5]

«اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶)».

[خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است]

۱) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عِمران دقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل بَرمَکی، از حسین بن

۱- نام دیگر سوره حمد.

۲- نمل/ ۷۵.

۳- فاطر/ ۳۲.

۴- کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۷.

۵- مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۷۵.

حسن، از پدرش، از حَنان بن سَدیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره «عرش» و «کرسی» پرسیدم. فرمود: عرش دارای صفات بسیار و متفاوتی است، به گونه‌ای که به هر مناسبتی که قرآن آن را به کار برده، صفتی مستقل و متناسب با آن مناسبت را دارد. «عرش» در عبارت: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» به معنای «المُلک العظیم» است و در آیه: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»[1] [خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است] مفهوم «علی المُلک احتوَی» را می‌رساند و این نوع مالکیت را «مالکیت کیفوفیّت (از ماده کیف به معنای چگونگی) در اشیاء» می‌نامند.

از طرفی، «عرش» در وصل، منفرد از «کرسی» است، زیرا هر دو، دو در از بزرگ‌ترین درهای غیب‌اند و کلّ این درها جزء امور غیبی است و در «غیب»، قرین یکدیگرند؛ زیرا «کرسی» درِ ظاهرِ غیبی است که محل برون آمدن امور بدیع (خلاقیت) همه اشیاء از آن است، می‌باشد. اما «عرش» در باطنِ غیبی است که علوم: کَیف، کَون، قَدَر، حَدّ و اَین، مشیّت، صفتِ اراده کردن، علم الفاظ و حرکات و تَرک و علم عَود (بازگشت) و بَداء در آن است. این دو در، در علم، دو درِ مقرون‌اند، زیرا «مُلک عرش» متفاوت از «مُلک کرسی» است و علم آن غایب‌تر از علم کرسی است؛ از این رو خداوند فرموده است: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» چون صفتش بزرگ‌تر از صفت کرسی است. اما به هر حال، این دو لفظ در غیب بودن، قرین یکدیگرند.

عرض کردم: قربانت گردم! پس چرا «عرش» در فضیلت، هم‌سنگ «کرسی» شده است؟ فرمود: چون علم کیفوفیّت و آن چه که از ابواب بَداء، ظاهر است و أینیّتِ آن و حدِّ رتق و فتق آن در عرش قرار دارد. پس این دو همجوار و هم‌سنگ یکدیگرند. یکی از آن دو، دیگری را بر ظرف[2] خویش برنهاده است، همان طور که علما در علم صرف (بر تغییر و تبدیل حروف) استدلال می‌کنند، عرش و کرسی نیز بر راستی ادعای خود استدلال می‌کنند؛ زیرا خداوند هر که را خواهد به رحمت خویش مخصوص می‌گرداند و اوست قدرتمند با عزّت.

۱- طه / ۵.

۱- در این نسخه به جای کلمه ظرف، صرف آمده بود. در نسخه‌ای دیگر نیز کلمه ظرف وارد شده بود که با توجه به سیاق متن، ظرف را ترجیح دادیم. و الله أعلم (مترجمان)

از جمله تفاوت‌های صفات عرش، کلام خدای تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»[1] [پروردگار عرش از آن چه وصف می‌کنند منزه است] در این آیه منظور از عرش، «عرش وحدانیّت» است؛ زیرا همان طور که گفتم قومی شرک ورزیدند و آن گاه خداوند فرمود: «رَبِّ الْعَرْشِ» یعنی پروردگار وحدانیّت منزّه است از آنچه وصف می‌کنند و قومی دیگر برای خدا قائل به داشتن «دو دست» شدند و گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»[2] [دست خدا بسته است] و گروهی خدا را به داشتن «پا» توصیف کردند و گفتند: پای خود را بر روی صخره بیت المَقْدِس قرار داد و از آن جا به آسمان رفت و جماعتی او را دارای انگشت پنداشته و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله گفته است: من سرمای سر انگشتان او را بر روی قلبم احساس کردم و خداوند به خاطر ردّ این صفات از خود است که می‌فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» یعنی «ربّ المَثَل الأعلَى» که برتر از همه آن چیزهایی است که وی را بدان‌ها تشبیه کردند. و «المَثَل الأعلَى» تنها از آن خداست و چیزی به آن شبیه نیست و به همین دلیل است که وصف‌ناپذیر و خارج از تصوّر انسان است و کسانی را که فواید علم، از سوی خدا به آنان داده نشده است، خدا را با نازل‌ترین مثال‌ها توصیف کردند و وی را به چیزهایی تشبیه کردند که نسبت به آن امور نادان بودند. از این رو خداوند درباره ایشان می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً»[3] [و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است] زیرا خداوند شبیه و مانند و همتا ندارد و تمام اسمای حُسنایی که دیگران را به آنها می‌نامند، از آن اوست. این اسم‌ها را خود در قرآن توصیف کرده و فرموده است: «فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَآئِهِ»[4] [پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می‌گرایند رها کنید] از روی جهل و بی‌دانشی به کژی می‌گرایید. کسی بدون داشتن علم در اسماء الله الحاد می‌ورزد، ندانسته به شرک می‌گراید و به او کفر می‌ورزد، در

۲- زخرف/ ۸۲.

۲- مائده/ ۶۴.

۳- اسراء/ ۸۵.

۴- اعراف/ ۱۸۰.

حالی که گمان می‌برد کار درستی می‌کند؛ از این رو می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ»[1] [و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز این که (با او چیزی را) شریک می‌گیرند] آنها ندانسته در اسماء وی الحاد می‌ورزند و آنها را در غیر جایگاه‌های مناسبشان به کار می‌برند. ای حنان! خداوند تبارک و تعالی امر فرمود که قومی را به عنوان اولیای خود بگیرند، زیرا خود او این برتری را به آنها عطا فرموده و خصوصیاتی به آنها داده که به دیگران نداده است؛ بنابراین محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به اذن خدای عزّ و جلّ راهنمای به سوی خدا باشد، و او در حالی از دنیا رفت که راهنمایی هدایتگر بود. سپس وصیّ او علیه السلام بعد از وی راهنمایی و هدایتگری را آن گونه که خدا و رسولش امر فرموده بودند، برعهده گرفت و پس از وی امامان هدایتگر علیهم السلام این مسئولیت را برعهده گرفتند.[2]

«قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰)».

[کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می‌آورم. پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی و دیگری، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضَیل روایت کرده است که: شُرَیس وابشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف دارد

۱- یوسف/ ۱۰۶.

۲- توحید، ص ۳۲۱.

و آصف فقط یکی از این حروف را می‌دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان خودش و تخت بلقیس را شکافت و تخت را با دست خود آورد، سپس زمین در یک چشم بر هم زدن به شکل سابق خود برگشت، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف دیگر را فقط خداوند تبارک و تعالی می‌داند و ترجیح داده که آن را نزد خود نگه دارد وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بالله.[1]

محمد بن حسن صفّار آن را در بصائر الدّرجات، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل روایت کرده است که: شُرَیس بن وابشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است و سپس عین حدیث را عیناً نقل کرده است.[2]

۲) و باز هم از او، از حسین بن محمد اشعری، از مُعَلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد الله، از علی بن محمد نَوفَلی، از ابو الحسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خداوند بر هفتاد و سه حرف استوار است که یکی از این حروف را آصِف می‌دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و سبا شکافته شد، آن گاه دست برد و تخت بلقیس را نزد سلیمان آورد، آن گاه زمین در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال سابق خود برگشت؛ و هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و آن حرف دیگر نزد خداست و ترجیح داده از امور غیبی باشد.[3]

۳) باز هم از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از محمد بن خالد، از زکریّا بن عِمران قمی، از هارون بن جَهْم، از مردی از یاران امام صادق علیه السلام – که نامش را به خاطر ندارم – روایت کرده است: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف از حروف اعظم خدا را می‌دانست و آنها را به کار می‌برد و به موسی علیه السلام چهار حرف

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۳، ح ۱، باب ۱۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۳.

داده شد و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف داده شد و به نوح علیه السلام پانزده حرف داده شد و به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف داده شد و خداوند متعال مجموعه این حروف را یکجا برای محمد صلی الله علیه و آله جمع کرده است و اسم اعظم، هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله داده شده است و فقط یک حرف از او بازداشته شد.[1]

صفّار این حدیث را از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، از زکریا بن عمران قمی، از هارون بن جَهْم، از مردی از یاران امام صادق علیه السلام که نامش را به یاد نداشته روایت کرده و گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف داده شد» و سپس حدیث را عیناً نقل کرده است.[2]

۴) محمد بن حسن صفّار از محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم، از محمد بن فُضَیل، از شُرَیس وابشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم! درباره قول آن عالِم: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» برای من توضیح دهید که چیست؟ فرمود: ای جابر! خداوند اسم اعظم خویش را بر هفتاد و سه حرف قرار داد. آن عالِم فقط یکی از آن حروف را می‌دانست و با آن زمین میان قصر سلیمان و تخت بلقیس را شکافت و پس از آوردن تخت، زمین به حال اول خود برگشت و با این یک حرف چنین کاری کرد، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا نزد ماست و علم به یک حرف دیگر نزد خداوند است که آن را در عالم غیب حفظ کرده است.[3]

۵) نیز او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل، از سعد بن ابی عمرو جَلّاب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف استوار است و آصف فقط یکی از این حروف را می‌دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و تخت بلقیس شکافته شد،

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۲.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، ح ۲.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، ح ۶.

سپس تخت را با دست خود گرفت و آن گاه زمین بلافاصله و در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال اول برگشت، اما هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و یک حرف دیگرِ آن را خداوند از امور غیبی قرار داده است.[1]

۶) هم از او، از احمد بن موسی، از حسن بن موسی خشّاب، از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: پس از تلاوت: «قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» انگشتان دست خود را از هم باز کرد و بر سینه خویش نهاد و فرمود: به خدا سوگند! تمام عِلم کتاب نزد ماست.[2]

۷) و از او، از احمد بن محمد، از ابو عبد الله برقی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند، روایت کرده است که فرمود: خداوند نام اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داده است، سپس بیست و پنج حرف آن به آدم علیه السلام داده شد و پانزده حرف آن به نوح علیه السلام داده شد و هشت حرف آن به ابراهیم علیه السلام داده شد و چهار حرف به موسی علیه السلام داده شد و دو حرف آن به عیسی علیه السلام داده شد که با آنها مردگان را زنده می‌کرد و کور مادرزاد و جذامی را شفا می‌داد؛ و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله داده شد و یک حرف را برای خود نگاه داشت تا کسی از درون او و بندگان او آگاه نشود.[3]

۸) و باز هم از او، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضّال، از عبد الله بن بکیر، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: نزد آن حضرت بودم که از سلیمان علیه السلام و آن چه از علم و مُلک به وی داده شد، سخن به میان آمد. پس امام به من فرمود: به سلیمان بن داوود چه داده شده است؟ نزد او تنها یک حرف از حروف نام اعظم خداوند بود، اما دوست شما که خداوند درباره وی فرموده است: «قُل كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُم وَمَن عِندَهُ عِلمُ الكِتَابِ»[4]

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۰۵، ح ۸.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، ح ۲.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، ح ۳.

۴- رعد/ ۴۳

[بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]، به خدا سوگند که عِلم کتاب نزد علی علیه السلام بود. عرض کردم: قربانت گردم! به خدا سوگند! راست گفتی.[1]

۹) باز هم از او، از ابراهیم بن هاشم، از سلیمان، از سَدیر روایت کرده است که: من و ابو بصیر و مُیسَّر و یحیی بزّاز و داود رَقّی در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که امام برافروخته و خشمگین وارد گردید و چون در جای خود نشست، فرمود: در شگفتم از اقوامی که گمان می‌برند که ما آگاه به عِلم غیب هستیم! جز خدا کسی غیب نمی‌داند، می‌خواستم فلان زن خدمتکارم را بزنم که خود را از من پنهان کرد و نتوانستم دریابم در کدام اتاق خانه است.

و چون از آن مجلس برخاست و عازم منزل گردید، من و ابو بصیر و مُیسَّر بر وی وارد شده و عرض کردیم: قربانت گردیم! آن چه را درباره زن خدمتکارتان فرمودید، شنیدیم و می‌دانیم که علم بسیاری داری که به غیب منسوب نیست.

فرمود: ای سدیر! مگر قرآن نخوانده‌ای؟ عرض کردم: قربانت گردیم، قرآن را خوانده‌ایم. فرمود: آیا آیه: «قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» را خوانده‌ای؟ عرض کردم: قربانت گردم! آن را خوانده‌ام. فرمود: آیا آن مرد را شناختی و دانستی چه مقدار از عِلم کتاب نزد اوست؟ عرض کردم: آگاهم کنید تا بدانم. فرمود: به اندازه یک قطره از باران بسیار در دریای سبز. این مقدار چه اندازه از علم کتاب را در بر می‌گیرد؟ عرض کردم: قربانت گردم! بسیار اندک. فرمود: ای سدیر! این مقدار برای کسی که آن را به علمی که من تو را از آن با خبر می‌کنم منسوب نمی‌کند، چقدر زیاد است! ای سدیر! آیا همه آنچه را که در این آیه از کتاب خدا خوانده‌ای- که می‌فرماید: « قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُم وَمَنْ عِندَهُ عَلمُ الكِتَابِ»[2] [بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]، دانسته‌ای؟ سپس به سینه خود اشاره نموده و فرمود: تمام عِلم کتاب — به خدا سوگند — نزد ماست؛ و این عبارت را سه بار

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، ح ۱.

۲- رعد/ ۴۳

تکرار فرمود.[1]

۱۰) و از او، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از شُعیب عَقَرقوفی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سلیمان علیه السلام که نام اعظم خدا را می‌دانست – همان نامی که اگر از وی چیزی خواسته می‌شد، عطا می‌کرد و اگر به وسیله آن دعایی می‌شد، اجابت می‌گردید – اگر امروز در میان ما بود، به ما محتاج می‌شد.

۱۱) از او، از حسن بن علی بن عبد الله، از حسن بن علی بن فَضّال، از داود بن ابی یزید، از یکی از یاران ما، از عمر بن حنظله روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من گمان دارم که نزد شما از منزلتی برخوردارم. فرمود: بلی. گفتم: حاجتی از شما دارم. فرمود: آن چیست؟ عرض کردم: این که نام اعظم را به من بیاموزی. فرمود: آیا تحمّل آن را داری؟ عرض کردم: بلی. فرمود: داخل خانه شو. چون وارد خانه شدم، امام باقر علیه السلام دست خود را بر زمین گذاشت. ناگهان خانه تاریک شد و چنان لرزه بر بدنم مستولی شد که مرگ خود را به چشم دیدم. در این هنگام امام فرمود: چه می‌گویی، تو را بیاموزانم؟ عرض کردم: خیر! پس دست از روی زمین برداشت و اوضاع خانه به حالت اول بازگشت.[2]

۱۲) سید رضی در خصائص روایت کرده است: نقل است که امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد نشسته بود که دو مرد برای رفع خصومت نزد امام آمدند. یکی از این دو نفر از خوارج بود و حُکم به ضرر وی بود. بنابراین امیر المؤمنین علیه السلام علیه او رأی داد. آن خارجی به امام گفت: به خدا سوگند! که به عدالت قضاوت نکردی و در این قضیه، راه دادگری پیش نگرفتی و حکم تو در درگاه خدا پذیرفته نیست. پس امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که با انگشت به وی اشاره می‌کرد، فرمود: مسخ شو ای دشمن خدا! در حال آن مرد تبدیل به یک سگ سیاه شد. کسانی که در مجلس حاضر بودند گفته‌اند: به خدا سوگند! دیدیم که

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۰۹، ح ۳.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۵، ح ۱.

چگونه جامه‌های وی در هوا به پرواز درآمدند. سپس دیدیم که آن مرد از روی التماس یا ترس، دم خود را می‌جنباند[1] و اشک در چشمانش جمع شده است و بر صورتش جاری است و دیدیم که امیر المؤمنین علیه السلام بر وی دل سوزاند. پس نگاهی به آسمان کرده و چیزهایی فرمود که ما نشنیدیم و به خدا سوگند! دیدیم که دوباره به انسان مبدّل گشت و جامه‌هایش به وسیله باد برگشته و روی کتف‌هایش افتادند و دیدیم که چگونه دستپاچه و وحشت‌زده از مسجد گریخت. لذا همگی حیرت‌زده به امیر المؤمنین علیه السلام نظر دوختیم. امام علیه السلام فرمود: شما را چه می‌شود که شگفت‌زده چنین نگاه می‌کنید؟ عرض کردیم: ای امیر مؤمنان! چگونه تعجّب نکنیم، در حالی که دیدیم چه کردید؟ فرمود: مگر نمی‌دانید که آصف بن برخیا، وصیّ سلیمان بن داود علیه السلام کاری شبیه به این انجام داد و خداوند متعال داستان او را نقل کرده و فرموده است: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ❊ قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ❊ قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»[2] [(سپس) گفت: ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را پیش از آن که مطیعانه نزد من آیند برای من می‌آورد ❊ عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برای تو می‌آورم و بر این (کار) سخت توانا و مورد اعتمادم ❊ کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم. پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم] حال بگویید که کدام یک نزد خدا بزرگوارترند، پیامبر شما یا سلیمان علیه السلام ؟ گفتند: بلکه پیامبر ما ای امیر المؤمنین. فرمود: پس وصیّ نبی شما نیز ارجمندتر از وصیّ سلیمان است و وصیّ سلیمان فقط یک حرف از حروف اسم اعظم خدا را می‌دانست و خداوند به وسیله همان یک حرف زمین میان او و تخت

۱- البَصبَصة: دُم تکان دادن سگ از روی طمع یا ترس. «لسان العرب، ماده بصبص».

۲- نمل/ ۴۰-۳۸.

بلقیس را برایش شکافت به گونه‌ای توانست در کمتر از یک چشم برهم زدن تخت را بیاورد و حال آن که ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا را می‌دانیم و حرف دیگر آن نزد خداست و آن را به کسی از مخلوقاتش نیاموخته است.

عرض کردند: ای امیر مؤمنان! اگر این را دارید، چه نیازی به یاران برای جنگ با معاویه و دیگران دارید؟ چرا مردم را بر جنگیدن دوباره با او فرا می‌خوانید؟ فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»[1] [بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند] من اینان را برای ثابت شدن حجت و کامل شدن محنت، به جنگ با معاویه فرا می‌خوانم و اگر اجازه هلاک کردن وی را داشتم، تأخیری در این امر پیش نمی آمد، لیکن خداوند آن گونه که اراده فرماید بندگانش را امتحان می‌کند. گفتند: پس در حالی که آن چه به وی داده شده را امری عظیم می‌دانستیم، از حضورش مرخص شدیم.

۱۳) شیخ مفید در اختصاص، از احمد بن محمد، از فَضاله،[2] از ابان، از ابو بصیر و زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن عالِم - آصف بن برخیا - جز نگاهی به پس و پیش خود نکرد، سپس نظری به سلیمان علیه السلام انداخت و آن گاه دستش را دراز کرد و ناگهان تخت در پیش روی او حاضر بود.[3]

۱۴) از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد، از حمّاد بن عثمان، از زراره، روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: تنها کاری که دوست سلیمان کرد این بود که با انگشتش اشاره کرده و بگوید: این طور (این طور تخت را حاضر می‌کنم) و بدین‌ترتیب تخت بلقیس را حاضر کرد. پس حُمران عرض کرد: خداوند [امور] شما را اصلاح کند، چگونه؟ فرمود: پدرم پیوسته می‌فرمود: زمین برای او در نوردیده شده بود و هرگاه اراده می‌نمود طیّ الارض

۱- انبیاء/ ۲۷-۲۶.

۲- فهرست طوسی، ص ۱۲۶، ت ۵۶۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۷۱.

۳- اختصاص، ص ۲۷۰.

می‌کرد.[1]

۱۵) طبرسی گوید: عیّاشی در تفسیر خود با اسناد روایت کرده است که: موسی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام و یحیی بن اکثم با هم دیدار کردند و یحیی پرسشی از وی نمود. گوید: پس بر برادرم علی بن محمد علیه السلام که میان ما گفت و گویی شده بود و من از در اطاعت وی درآمده بودم، وارد شده و عرض کردم: قربانت گردم! ابن اکثم پرسش‌هایی از من کرده و فتوا خواسته است. امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود: آیا فتوای مسائل وی را دادی؟ عرض کردم: خیر! فرمود: چرا؟ عرض کردم: نمی‌دانستم! فرمود: این سؤالات چه هستند؟ عرض کردم: گفته است: مرا از سلیمان آگاه کن، آیا نیازمند به عِلم آصف بن برخیا بود؟ سپس دیگر سؤال‌ها را نیز مطرح کرد.

امام فرمود: برادر! بنویس: - بسم الله الرحمن الرحيم - درباره کلام خدا در کتابش پرسیده‌ای که می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ». او آصف بن برخیا بود و علم سلیمان علیه السلام کمتر از علم وی نبود؛ اما وی - درود خدا بر او باد - می‌خواست به اُمّت خود از انس و جنّ بفهماند که پس از وی آصف حجّت بر مردم است و این خواست خدا بود و سلیمان بن داود علیه السلام بدان آگاهی داشت و خداوند وی را آگاه کرده بود تا پس از او، در خلافت و جانشینی و امامت سلیمان علیه السلام اختلافی پیش نیاید و داود علیه السلام نیز در زمان حیات خود امامت و نبوّت سلیمان را پس از خود به مردم شناساند تا حجّت را بر خلق تمام کرده باشد.[2]

۱۶) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: مرا از وجوه کفر در قرآن آگاه فرمایید. امام علیه السلام فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است؛ و این پنج وجه را بیان فرمود. وی درباره وجه سوم کفر فرمود: وجه سوم کفر در قرآن، کفر نعمت است. و سپس قول

۱- اختصاص، ص ۲۷۰.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۸۵.

حضرت سلیمان علیه السلام در قرآن را ذکر فرمود که: «هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ» و در ادامه این آیه را تلاوت فرمود: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ»[1] [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود] و باز ادامه دادند: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُواْ لِی وَلاَ تَکْفُرُونِ»[2]-[3] [پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.]

سخن درباره این پنج وجه در توضیح آیه: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» [در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است، (آنها) نخواهند گروید] در آغاز سوره مذکور افتاد.[4]

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِندَ اللَّهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹)﴾

[و به راستی به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدا را بپرستید. پس به ناگاه آنان دو دسته متخاصم شدند * (صالح) گفت: ای قوم من! چرا پیش از (جستن) نیکی شتابزده خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید؟ باشد

۱- ابراهیم/ ۷.

۲- بقره/ ۱۵۲.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۱.

۴- هنگام تفسیر آیه شش سوره بقره.

که مورد رحمت قرار گیرید * گفتند: ما به تو و بـه هـر کـس کـه همـراه توسـت شگون بد زدیم. گفت: سرنوشت خوب و بدتان پیش خداسـت، بلکـه شـما مردمـی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید * و در آن شهر نُه دسته بودند کـه در آن سرزمین فساد می‌کردند و از در اصلاح درنمی‌آمدند * (با هم) گفتند: بـا یکـدیگر سوگند بخورید که حتماً به (صالح) و کسانش شبیخون می‌زنیم. سپس بـه ولـیّ او خواهیم گفت: ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم و ما قطعاً راست می‌گوییم]

۱) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام باقر علیـه السـلام نقـل شـده است که درباره آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّـهَ فَـإِذَا هُـمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ» می‌فرماید: این دو گروه یکی راستگو بودند و دیگری دروغگـو. کفّار ایشان گفتند: آیا شما گواهی می‌دهید که صالح فرستاده خداست؟ و مؤمنانشان گفتند: ما به آن چه با وی فرستاده شده ایمان داریم. کفّار ایشان گفتند: ما به آن چه شما بدان ایمان دارید کافریم و ادامه دادند: ای صـالح! اگـر راسـت مـی‌گـویی بـه وعده‌هایی که به ما می‌دهی عمل کن. پس ناقه‌ای به نشـانه معجـزه برایشـان آورد، ولی آنان ناقه را پی کردند و آن که ناقه را پی کرد، سرخ آبی و زنازاده بود.

اما درباره آیه «لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» منظور، «عـذاب» پـیش از «رحمت» است. اما منظور از: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ» این است که خیـر و شرّ و شومی‌تان از جانب خداست و منظور از «تفتنون» در عبارت: «بَلْ أَنـتُمْ قَـوْمٌ تُفْتَنُونَ» امکان الهی است که بدان آزموده می‌شوید.

اما مقصود از آیه «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْـعَةُ رَهْـطٍ يُفْسِـدُونَ فِـي الْـأَرْضِ وَلَـا يُصْلِحُونَ» کسانی هستند که در زمین مرتکب گناه مـی‌شـدند و مـراد از «تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ» این است که به خدا سوگند یاد کردند. «لَنُبَيِّتَنَّ» در «لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ» به معنای حتماً سوگند یاد می‌کنیم است. «لِوَلِيِّه» به معنای از آنها اسـت؛ و دربـاره «مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ» می‌فرماید: منظور «لَنَفْعَلَنَّ» است. سپس آنها شـبانه بـرای کشتن صالح علیه السلام رفتند و این در حالی بود که فرشتگانی نزد صالح بودنـد و از وی نگهبانی می‌کردند و چون آنها آمدند، فرشتگان در خانه صالح بـا سـنگ بـا ایشان به جنگ پرداخته و سنگبارانشان کردند و همگی کشته شدند و قوم او گرفتار

زمین‌لرزه شدند و در خانه‌هایشان به قتل رسیدند؛ و منظور از «حاجزاً» در «بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حَاجِزًا»[1] [میان دو دریا برزخی گذاشت]، «فضا» است؛ و امّا مراد از «بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَةِ»[2] [بلکه علم آنان درباره آخرت نارساست] آن است که به آن چه در دنیا نمی‌دانستند، آگاهی پیدا کردند؛ و اما درباره «وَکُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ»[3] [و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند] می‌فرماید: منظور از «داخرین»، «صاغرین»[4] است و درباره مفهوم آیه «أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ»[5] [هرچیزی را در کمال استواری پدیدآورده است] می‌فرماید: آفرینش هر چیزی را در بهترین شکل خود قرار داد.[6]

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَىٰ آللَّهُ خَیْرٌ أَمَّا یُشْرِکُونَ (۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا کَانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِیَ وَجَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حَاجِزًا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ (۶۱) أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُونَ (۶۲)».

[بگو: سپاس برای خداست و درود بر آن بندگانش که (آنان را) برگزیده است. آیا خدا بهتر است یا آن چه (با او) شریک می‌گردانند؟ * (آیا آن چه شریک می‌پندارند بهتر است) یا آن کس که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و برای شما

۱- نمل/ ۶۱.

۲- نمل/ ۶۶.

۳- نمل/ ۸۷.

۴- صاغرین: کسانی که به ظلم و ستم راضی می‌شوند.

۵- نمل/ ۸۸.

۶- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۸.

آبی از آسمان فرود آورد؟ پس به وسیله آن باغ‌های بهجت‌انگیز رویانیدیم. کار شما نبود که درختانش را برویانید. آیا معبودی با خداست؟ (نه،) بلکه آنان قومی منحرفند * (آیا شریکانی که می‌پندارند، بهتر است) یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد و برای آن کوه‌ها را (مانند لنگر) قرار داد و میان دو دریا برزخی گذاشت؟ آیا معبودی با خداست؟ (نه،) بلکه بیشترشان نمی‌دانند * یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می‌پذیرید!]

۱) ابن شهر آشوب از انس بن مالک روایت کرده است که: هنگامی که پنج آیه سوره طس (نمل) که با عبارت «أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا» آغاز می‌شوند، نازل شدند، علی علیه السلام همانند گنجشکی باران زده بر خود لرزید؛ لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو را چه می‌شود ای علی؟ عرض کرد: یا رسول الله! از کفر آنها و حلم خدا شگفت‌زده شدم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستی بر پیشانی وی کشیده و فرمود: تو را بشارت باد، زیرا هیچ مؤمنی از تو نفرت پیدا نمی‌کند و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت و اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نمی‌شد.[1]

۲) علی بن ابراهیم درباره اشخاص مورد نظر آیه «قُلِ الحَمدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلَى عِبادِهِ الَّذينَ اصطَفَى» می‌گوید: آنها آل محمد علیهم السلام هستند و درباره آیه «فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا»[2] [و این (هم) خانه‌های خالی آنهاست به (سزای) بیدادی که کرده‌اند] گوید: خلافت در آل فلان و آل فلان و آل فلان و طلحه و زبیر نخواهد بود. اما «حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ» در آیه «أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ» به معنای «باغ‌های زیبا» است. عبارت «مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا» در حدّ جمله استفهامیّه است. آیه «أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ» به معنای این است که: آیا همراه با الله، خدای دیگری قرار می‌دهید؟ و درباره

۱- مناقب، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- نمل/ ۵۲.

عبارت «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» می‌گوید: منظور، عدول از حق است.[1]

۳) شرف الدین نجفی از علی بن اسباط، از ابراهیم جعفری، از ابو الجارود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مفهوم آیه «أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» آن است که: آیا با وجود امام هدایتگر، همزمان، امامی گمراه‌کننده برمی گزینید؟![2]

۴) شیخ مفید در امالی از ابو بکر محمد بن عمر جعابی، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید، از جعفر بن محمد بن مروان، از پدرش، از ابراهیم بن حَکَم، از مسعودی، از حارث بن حَصیره، از عِمران بن حُصَین روایت کرده است که: من و عمر بن خطّاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و علی علیه السلام در کنار وی نشسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» تلاوت فرمودند. پس علی علیه السلام از شنیدن این آیه همچون گنجشک باران زده به لرزه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا چنین بی‌تابی می‌کنی؟ عرض کرد: چرا بی‌تابی نکنم در حالی که خداوند می‌فرماید که ما را خلفای روی زمین قرار می‌دهد؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی‌تابی مکن؛ به خدا سوگند! کسی جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و کسی جز منافق با تو دشمنی نمی‌ورزد.[3]

باز هم شیخ مفید در امالی خود، آن را از محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر جِعابی، از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عُقْدَه، از جعفر بن محمد بن مروان، از پدرش، از ابراهیم بن حَکَم، از مسعودی، از حارث بن حصیره، از عمران بن حُصین روایت کرده است که: من و عمر بن خطّاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم... و سپس حدیث را عیناً ذکر می‌کند.[4]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۲.

۳- امالی، ص ۳۰۷، ح ۵.

۴- امالی، ج ۱، ص ۷۵.

۵) محمد بن عباس از اسحاق بن محمد بن مروان، از پدرش، از عبید الله بن خُنَیس، از صَبّاح مُزَنی، از حارث بن حَصیره، از ابو داود، از بُرَیده روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام کنارش نشسته بود، آیه «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» را تلاوت نمود؛ ناگهان علی علیه السلام را چون گنجشک باران زده، رعشه‌ای فرا گرفت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: چرا بی‌تابی می‌کنی ای علی؟ عرض کرد: چگونه بی‌تابی نکنم در حالی که شما می‌فرمایید: «وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»؟ فرمود: بی‌تابی مکن، به خدا سوگند، هیچ مؤمنی با تو دشمنی نمی‌ورزد و هیچ کافری تو را دوست نخواهد داشت.[1]

۶) باز هم از او، از احمد بن محمد بن عباس، از عثمان بن هاشم بن فضل، از محمد بن کَثیر، از حارث بن حَصیره، از ابو داود سَبیعی، از عمران بن حُصین روایت کرده است که: در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم و علی علیه السلام در کنار وی نشسته بود؛ ناگهان پیامبر آیه «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» را تلاوت فرمود. پس علی علیه السلام بر خود لرزید. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود بر شانه وی زد و فرمود: ای علی! تو را چه می‌شود؟! عرض کرد: ای رسول خدا! این آیه را که خواندی، ترسیدم بدان آزموده شویم، از این رو حالتی را که مشاهده فرمودی به من دست داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! جز مؤمن کسی تو را دوست نمی‌دارد و جز کافر منافق، کسی با تو دشمنی نمی‌ورزد تا روز قیامت.[2]

۷) باز هم از او، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از ابراهیم بن عبد الحمید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون قائم علیه السلام خروج کند، وارد مسجد الحرام می‌شود و رو به قبله ایستاده به گونه‌ای که مقام در پشت سر وی قرار گرفته باشد. سپس دو رکعت نماز می‌خواند و آن گاه برخاسته و می‌گوید: ای مردم! من نزدیک‌ترین مردم به آدم علیه السلام هستم؛ ای

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۳.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۲، ح ۴.

مردم! من نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم علیه السلام هستم. ای مردم! من نزدیک‌ترین مردم به اسماعیل هستم؛ ای مردم! من نزدیک‌ترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله هستم. سپس دستان خود را به طرف آسمان بلند کرده و آن قدر دعا می‌خوانَد و تضرّع می‌جوید تا این که به صورت بر زمین می‌افتد و این خود نشان می‌دهد که مصداق آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» خود اوست.[۱]

۸) هم از او، از ابراهیم بن عبد الحمید، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر باقر علیه السلام درباره آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ» روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده است. آن حضرت چون خروج کند، عمامه بر سر می‌نهد و در مقام، نماز می‌خوانَد و به درگاه پروردگارش تضرّع می‌کند، از این رو هرگز شکست نخواهد خورد.[۲]

۹) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی بن فَضّال، از صالح بن عُقبه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره قائم آل محمد علیهم السلام نازل گردیده است. به خدا سوگند، «مضطر» اوست، آن گاه که در مقام، دو رکعت نماز به جا آورد و به درگاه خدا دعا کند و خداوند دعای وی را مستجاب نموده، بدی را از او دور نماید و او را خلیفه روی زمین قرار می‌دهد. این آیه از جمله آیاتی است که گفته‌ایم تأویل آنها پس از تنزیلشان صورت می‌گیرد.[۳]

۱۰) محمد بن ابراهیم نُعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن علی تَیمُلی، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از چند نفر، از منصور بن یونس بُزُرج، از اسماعیل بن جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صاحب این امر، غیبتی در یکی از این درّه‌ها خواهد داشت – و با دستش به ناحیه ذو طُوَی اشاره نمود –[۴] و چون زمان خروجش نزدیک شود، غلامی که همراه اوست، به

۱– تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۲، ح ۵.

۲– تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۶.

۳– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴– ذوطُوی: نام محلی است در نزدیکی مکه. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵».

ملاقات عده‌ای از یاران آن حضرت می‌رود و می‌پرسد: شما در این جا چند نفر هستید؟ گویند: نزدیک چهل مرد. می‌گوید: اگر صاحب امر خود را ببینید چه حالی پیدا می‌کنید؟ گویند: به خدا سوگند، اگر با کوه‌ها به ستیز برخیزد، با وی خواهیم بود و همان کنیم. سپس روبه‌روی آنها ایستاده و می‌گوید: ده نفر از سرکردگان خود را معرفی کنید؛ و چون آن ده نفر به وی معرفی می‌شوند، آنها را به حضور مولایشان می‌برد و سپس وعده دیدار در شب بعد را به آنان می‌دهد.

سپس امام باقر علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند، گویی می‌بینم که پشت خود را به حجر الاسود تکیه داده و از خداوند حق خویش را طلب می‌کند. سپس می‌گوید: ای مردم! هر که با من درباره خدا احتجاج می‌کند، بداند که من اولی‌تر از همه به خدایم و هر که درباره حضرت آدم با من احتجاج کند، بداند که من اولی‌تر از همه به آدم علیه السلام هستم؛ ای مردم! هر که درباره نوح با من محاجّه کند، بداند که من از همه به نوح نزدیک‌ترم؛ ای مردم! هر که درباره ابراهیم علیه السلام با من محاجّه کند، من از همه به ابراهیم علیه السلام نزدیک‌ترم؛ ای مردم! هر که درباره موسی با من محاجّه کند، من از همه به موسی علیه السلام نزدیک‌ترم؛ ای مردم! هر که درباره عیسی با من به محاجّه برخیزد، من از همه مردم به عیسی علیه السلام نزدیک‌ترم؛ ای مردم! هر که درباره محمد صلی الله علیه و آله با من محاجّه کند، من از همه مردم به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترم. ای مردم! هر که درباره کتاب خدا با من محاجّه کند، من از همه به کتاب خدا نزدیک‌ترم. سپس به مقام رفته و دو رکعت نماز به جا می‌آورد و سپس بانگ برمی‌آورد که: «اللهُ حقٌّ».
امام باقر علیه السلام در ادامه می‌فرماید: به خدا سوگند که منظور از «مضطر» در آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» اوست و این آیه در حق وی نازل شده است.[1]

﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵)﴾

[بگو: هر که در آسمان‌ها و زمین است جز خدا غیب را نمی‌شناسند و نمی‌دانند

۱- غیبة، ص ۱۲۱.

کی برانگیخته خواهند شد]

۱) طبرسی در احتجاج گوید: ازجمله نامه‌هایی که توسط امام زمان صلوات الله علیه در پاسخ به ادّعای غُلاة شیعه در مورد علم ائمّه علیهم السلام نوشته شد، نامه‌ای است که خطاب به محمد بن علی بن هلال کرخی نوشته شده و در آن می‌فرماید: ای محمد بن علی! خداوند متعال از آن چه به وی نسبت می‌دهند، پاک‌تر و منزّه‌تر است. ما نه در علم او شریک هستیم و نه در قدرتش و جز او کسی غیب نمی‌داند؛ همان طور که کتاب محکم خویش فرموده است: «قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» و من و همه پدرانم از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و دیگر پیامبران تا آخرین آنها محمد صلی الله علیه و آله و نیز علی بن ابی طالب و حسن و حسین و دیگر ائمّه صلوات الله علیهم اجمعین تا به امروز و خودِ من همگی، بندگان خدای عزّ و جلّ هستیم. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى»[۱-۲] [و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم * می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم؟ * می‌فرماید: همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می‌شوی]

بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ (۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹) وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُن فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۷۱)

۱- طه/ ۱۲۶-۱۲۴.

۲- احتجاج، ص ۴۷۳.

قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲).

[(نه،) بلکه علم آنان درباره آخرت نارساست. (نه،) بلکه ایشان درباره آن تردید دارند. (نه،) بلکه آنان در مورد آن کوردلند * و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم آیا حتماً (زنده از گور) بیرون آورده می‌شویم؟ * در حقیقت، این را به ما و پدرانمان قبلاً وعده داده‌اند. این جز افسانه‌های پیشینیان نیست * بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام گنه‌پیشگان چگونه بوده است و بر آنان غم مخور و از آن چه مکر می‌کنند تنگدل مباش * و می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده کی خواهد بود؟ * بگو: شاید برخی از آن چه را به شتاب می‌خواهید در پی شما باشد]

۱) علی بن ابراهیم به روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که منظور از: «بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ» این است که دریافتند که در دنیا چه چیزهایی را نمی‌دانستند.[۱]

۲) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند، سخن دهریّون را نقل کرده و فرموده است: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ * لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» و منظور از «اساطیر»، «اکاذیب» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این سخن دهریّون کافر اندوهگین شدند. از این رو خداوند آیه «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُن فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» را نازل فرمود. سپس سخن آنان را نقل می‌کند که: «وَيَقُولُونَ» ایّ محمد! «مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» و از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد پاسخ دهد: «قُلْ» به آنها بگو: «عَسَىٰ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم» یعنی از پشت سر به شما نزدیک شده است «بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ» سپس فرمود: «إِنَّكَ» ای محمد! «لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»[۲] [البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی و این ندا را به کران چون پشت بگردانند نمی‌توانی بشنوانی] یعنی این که اینهایی که تو دعوت می‌کنی، سخن شما را نمی‌شنوند، همان طور که مردگان و ناشنوایان

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- نمل/ ۸۰.

نمی‌شنوند.

﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵)﴾

[و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است]

سخن درباره این آیه، پیش از این و هنگام بررسی مفهوم آیه «وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ» بیان گردیده است.[1]

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴)﴾

[و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم (چنان که باید) به نشانه‌های ما یقین نداشتند * و آن روز که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند محشور می‌گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‌شوند تا همه به هم بپیوندند * تا چون (همه کافران) بیایند، (خدا) می‌فرماید: آیا نشانه‌های مرا به دروغ گرفتید و حال آن که از نظر علم بدان‌ها احاطه نداشتید؟ آیا (در طول حیات) چه می‌کردید؟]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، و احمد بن محمد، و همه آنان از محمد بن حسن، از علی بن حسّان، از ابو عبد الله ریاحی، از ابو صامت حُلوانی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من از جانب خدا مأمور تقسیم بهشت و جهنّم هستم. کسی وارد آنها نمی‌شود، مگر این که من جایگاه وی را مشخص کرده باشم. من فاروق اکبرم و امام کسانی هستم

۱- هنگام تفسیر آیه ۲۰ همین سوره (نمل).

که بعد از من می‌آیند و امانت‌دار صاحب امانت پیش از خودم هستم. جز احمد صلی الله علیه و آله کسی بر من پیشی نمی‌گیرد و من و او بر یک مسلک هستیم با این تفاوت که فقط نام وی با من متفاوت است. به من شش چیز داده شده است: مرگ و بلا، وصیت‌ها، فصل‌الخطاب، من شیر میدان جنگ و بهترین دولتم، صاحب عصا و آهن داغ (نشان داغ) منم و دابّه ای که با مردم سخن می‌گوید، منم.[1]

۲) محمد بن ابراهیم نُعمانی از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن، از علی بن مَهزیار، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از عبد الرحمن بن سیابه، از عمران بن میثم، از عَبایة بن ربعی اسدی روایت کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که نفر پنجم بودم و کم‌سن‌ترین فرد حاضر. پس شنیدم که فرمود: برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من خاتم هزار پیامبرم و تو خاتم هزار وصی؛ و به اموری مأمور و مکلّف شدم که دیگران مکلّف نشدند.

عرض کردم: مردم حق تو را ادا نکردند یا امیر المؤمنین. فرمود: ای برادر زاده! چنین نیست که تو می‌گویی. به خدا سوگند که من هزار کلمه می‌دانم که احدی جز من آنها را نمی‌داند، البته به استثنای محمد صلی الله علیه و آله و آنها فقط یک آیه از آن هزار کلمه را در قرآن می‌خوانند که می‌گوید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ولی آنها خوب در این آیه نمی‌اندیشند. می‌خواهید شما را از پایان حکومت بنی فلان با خبر گردانم؟ گفتیم: بلی، یا امیر المؤمنین. فرمود: قتل نفسی حرام، در روزی حرام، در شهری حرام، از قومی از قریش؛ و قسم به آن که دانه را شکافت و نفوس را آفرید، حکومتشان بیش از پانزده روز دیگر دوام نخواهد آورد. گفتیم: آیا قبل و بعد از این حادثه اتّفاق دیگری می‌افتد؟ فرمود: فریادی در ماه رمضان که هشیار را به وحشت می‌اندازد و خفته را بیدار می‌کند و دختر را از پشت پرده‌اش بیرون می‌کشد.[2]

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۳.

۲- غیبة، ص ۱۷۲.

۳) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابو عُمیر، از ابو بصیر، از ابـو عبـد الله صـادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صـلی الله علیـه و آلـه در پـی امیر المؤمنین علیه السلام که در مسجد مقداری شن گرد آورده و سـر بـر روی آن نهاده و به خواب رفته بود، رفت. پس با پـا او را تکـان داده و بـه وی فرمـود: ای جنبنده زمین! برخیز. یکی از صحابه عرض کرد: یا رسول الله! می‌توانیم یک دیگـر را به این نام بخوانیم؟ فرمود: نه، به خدا سوگند! این نام فقط مخصوص علـی علیـه السلام است و منظور از «دابّة الأرض» در آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَـا لَهُـمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» کسی جـز علـی نیسـت. سپـس فرمود: یا علی! چون آخر الزمان فرا رسد، خداوند تو را به بهتـرین صـورت بیرون می‌آورد در حالی که آهن داغی با توست کـه بـا آن دشـمنانت را نشـانه‌دار می‌کنی.

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم می‌گویند: آیا ایـن جنبنـده آنان را زخمی هـم مـی‌کنـد؟ فرمـود: خداونـد آنـان را در آتـش دوزخ، داغ‌دار و نشانه‌دار کرده است و امیر المؤمنین با سخن، آنان را می‌سوزاند و دلیل این که ایـن امر در رجعت اتفاق می‌افتد، آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَـا فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا جَاؤُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّـاذَا كُنـتُمْ تَعْمَلُونَ» است. منظور این دو آیه امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم‌السلام هستند. آن مرد عرض کرد: عموم مردم بر این گمان‌اند که منظور از «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُـلِّ أُمَّـةٍ فَوْجًا» روز قیامت است. امام صادق علیه السلام فرمود: آیـا خداونـد از هـر اُمّتـی جمعی را محشور کرده و بقیه را رها می‌کند؟! هرگز، لیکن در رجعت چرا! امـا آیـه قیامت این است: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا.»[1]-[2] [و آنان را گرد می‌آوریـم و هیچ یک را فرو گذار نمی‌کنیم]

۴) و از اوست، گویـد: پـدرم، از ابـن ابـی عُمَیـر، از حمّـاد، از ابـو عبـد الله علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردم درباره «وَيَوْمَ نَحْشُـرُ مِـن كُـلِّ أُمَّـةٍ

۱- کهف/ ۴۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۶.

فَوْجًا» چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: این اتفاق در قیامت اتفـاق مـی‌افتـد. فرمود: چنین نیست که آنها می‌گویند. این اتّفاق در رجعت واقع می‌شود؛ آیا خداوند در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می‌کند و بقیه را رها می‌سـازد؟! آیـه روز قیامت «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»[1-2] [و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یـک را فرو گذار نمی‌کنیم] است.

۵) باز هم از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مفضّل، از ابـو عبـد الله صـادق درباره آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» روایت می‌کند که فرمـود: همـه مؤمنـان کشته شده رجعت می‌کنند تا دوباره بمیرند و هیچ کس رجعت نمی‌کند، مگر این کـه ایمانش محض محض باشد یا کفرش محض محض باشد. هم او فرماید: مـردی بـه عمّار یاسر گفت: ای ابو یقظان! آیه‌ای در کتاب خدا هسـت کـه قلـب مـرا آزرده و گرفتار شک و تردید کرده است. عمّار گفت: کـدام آیـه؟ گفـت: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ». ایـن جنبنده چه جنبنده‌ای است؟ عمّار گفت: به خدا سوگند، نه می‌نشـینم و نـه غـذایی می‌خورم و نه آبی می‌نوشم تا این که این جنبنده را به تو نشان دهم. سپس عمّار بـا آن مرد نزد امیر المؤمنین آمد در حالی که امیر المؤمنین مشغول خوردن خرما و کره بود. پس امام فرمود: ای ابو یقظان! زود باش! پس عمّار نشست و مشغول خـوردن با امیر المؤمنین علیه السلام شد. آن مرد از رفتار عمّار شگفت‌زده شـده بـود، لذا چون عمّار برخاست، به وی گفت: سبحان الله! – ای ابو یقظـان – سـوگند یـاد کردی که چیزی نخوری و نیاشامی و ننشینی، مگر «دَابَّةَ الْأَرْضِ» را به مـن نشـان دهی؟! عمّار گفت: اگر عاقل باشی، نشانت دادم![3]

۶) محمد بن عباس از جعفر بن محمد حلبی، از عبد الله بـن محمـد زیّـات، از محمد بن عبد الحمید، از مُفضّل بن صالح، از جابر بن یزید، از ابـو عبـد الله جَـدَلی روایت کرده است که: بر علی علیه السلام وارد گشـتم، آن حضـرت فرمـود: «دَابَّـة

۱- کهف / ۴۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

الْأَرْضِ» من هستم![1]

۷) هم از اوست، از علی بن احمد بن حاتم، از اسماعیل بن اسحاق راشدی، از خالد بن مُخَلَّد، از عبد الکریم بن یعقوب جُعفی، از جابر بن یزید، از ابو عبد الله جدلی، روایت کرده است که: بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم، ایشان فرمودند: می‌خواهی پیش از این که کسی به جمع ما اضافه شود، تو را از سه چیز باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی. فرمود: من بنده خدا هستم و دابّة الأرض هستم با تمام صِدق و عدلش و برادر پیامبرش هستم. می‌خواهی تو را از شکل بینی و چشمان مهدی باخبر کنم؟ گفتم: بلی. پس با دست بر سینه خود زد و فرمود: من هستم.[2]

۸) باز هم از او، از محمد بن حسین قمی، از احمد بن عُبید بن ناصح، از حسین بن عُلوان، از سعد بن طَریف، از اصبَغ بن نُباته روایت کرده است که: بر علی، امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی مشغول تناول نان و سرکه و روغن [زیتون] بود. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» این «دابّة» چیست؟ فرمود: دابّه‌ای است که نان و سرکه و روغن زیتون می‌خورد![3]

۹) باز هم از او، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از سماعة بن مِهران، از فضل بن زبیر، از اصبَغ بن نُباته روایت کرده است که: معاویه به من گفت: ای شیعیان! گمان می‌کنید «دابّة الأرض» علی است؟ گفتم: این باور ماست و یهود نیز همین باور را دارند. پس شخصی را نزد رأس الجالوت فرستاد تا به وی بگوید: وای بر تو! آیا «دابّة الأرض» در کتاب تورات شما نیز نوشته شده است؟ پاسخ شنید: بلی. گفت: آن چیست؟ گفت: یک مرد است. پرسید: آیا می‌دانی نامش چیست؟ گفت: بلی! پرسید: نامش چیست؟ گفت: ایلیا! وقتی این سخنان به گوش معاویه رسید، به من رو کرد و گفت: وای بر تو ای اصبَغ! «ایلیا» و

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۷.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۸.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۹.

«علی» چقدر شبیه هم هستند![1]

۱۰) از کتاب «رجعت» سید معاصر، از اسحاق بن محمد بن مروان، از عبد الله بن زبیر قرشی، از یعقوب بن شُعیب، از عِمران بن میثم، از عبایه روایت کرده است که وی نزد امیر المؤمنین بوده و شنیده که آن حضرت می‌فرماید: برادرم صلوات الله علیه و آله به من گفت که خود او خاتم هزار پیامبر و من (علی علیه السلام) خاتم هزار وصی هستم و تکلیفی که بر دوش من گذاشته شد، بر دوش آنها گذاشته نشده و من هزار کلمه می‌دانم که احدی غیر از محمد صلی الله علیه و آله از آنها خبر ندارد. هریک از این کلمات کلید هزار در است. آنها حتی یک کلمه را از آنها نمی‌دانند، اما شما یک آیه را از آن در قرآن می‌خوانید که: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ولی مفهوم آن را نمی‌دانید.

۱۱) از همان کتاب، از حسین بن اسماعیل قاضی، از عبد الله ابن ایوب مخزومی، از یحیی بن ابی بکر، از ابو جریر، از علی بن زید بن جُدعان، از اوس بن خالد، از ابو هریره روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: دابّة الأرض به همراه عصای موسی و خاتم سلیمان بن داود ظهور می‌کند و با عصای موسی سیمای مؤمن را نورانی و با خاتم سلیمان سیمای کافر را داغ می‌نهد.

۱۲) از همان منبع، از احمد بن محمد بن حسن فقیه، از احمد بن عُبید بن ناصح، از حسن بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته روایت کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که مشغول تناول نان و سرکه و روغن زیتون بود، پس عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ» این «دابّه» چیست؟ فرمود: جنبنده‌ای است که مشغول خوردن نان و سرکه و روغن زیتون است!.

۱۳) و باز با سند از حسین بن احمد، از حسین بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از سماعة بن مهران، از فضل بن زبیر، از اصبغ بن نباته روایت کرده که معاویه گفت: ای شیعیان! براستی می‌پندارید که منظور از «دابّة الأرض» علی

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۴، ح ۱۰.

است؟! گفتم: بلی، و یهود نیز همین را می‌گویند. پس فرستاده‌ای را نزد رأس الجالوت یهودی فرستاد تا ماجرا را از وی سؤال کند. فرستاده نزد رأس الجالوت رفت و گفت: وای بر تو! گمان می‌کنید «دابّة الأرض» نزد شماست؟ رأس الجالوت پاسخ مثبت داد. پرسید: آن چیست؟ پاسخ داد: یک مرد. پرسید: نامش چیست؟ گفت: نامش «ایلیا»ست. پس راوی رو به من کرد و گفت: ای اصبغ! ایلیا و علی چقدر به هم شباهت دارند!

۱۴) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سِنان و دیگری از عبد الله بن سنان روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک حدیث قدسی آورده است که خداوند به وی فرمود: یا محمد! اولین امامی که میثاق خود را دریافت نمود، علی بود. ای محمد! علی آخرین امامی است که وی را قبض روح می‌کنم و «دابّه»ای که با مردم سخن می‌گوید، اوست.[1]

۱۵) از همان منبع، از یعقوب بن یزید و محمد بن ابی خطّاب و محمد بن عیسی بن عبید، از ابراهیم بن محمد، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذَینه، از محمد بن طیّار، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» فرمود: هیچ مؤمنی به قتل نرسیده است، مگر این که به دنیا بازخواهد گشت تا زمان مرگش فرا رسد و هیچ مؤمن مرده‌ای نیست که بازنگردد و کشته نشود.[2]

۱۶) از همان منبع، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو محمد یعنی ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت پرسید: آیا اهل عراق رجعت را انکار می‌کنند؟ عرض کردم: بلی. فرمود: مگر این آیه را نخوانده‌اند: «يَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»؟![3]

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۶ و ۶۴.

۲- مختصر بصائرالدرجات، ص ۲۵.

۳- مختصر بصائرالدرجات، ص ۲۵.

۱۷) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از عمر بن اذینه، از طیّار روایت کرده است که: ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره معنای آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» می‌فرماید: هر مؤمنی که به قتل رسیده رجعت خواهد کرد تا بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد، رجعت خواهد کرد تا کشته شود.[۱] و ان شاء الله سخن در باب آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»[۲] [در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند] به روایت صالح بن میثم از امام باقر علیه السلام خواهد آمد.

﴿وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ (۸۷)﴾

[و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند]

۱) علی بن ابراهیم «داخرین» را معادل «خاشعین» دانسته است.[۳]

۲) در روایت ابو جارود امام باقر علیه السلام «داخرین» را در آیه «وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ» معادل «صاغرین»[۴] دانسته است و سخن درباره «محشر» ان شاء الله در آخر سوره «زُمَر» خواهد آمد.

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸)﴾

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۵.

۲- در تفسیر آیه ۸۵ از سوره قصص.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۹.

[و کوه‌ها را می‌بینی (و) می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آن که آنها ابرآسا در حرکتند. (این) صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت، او به آن چه انجام می‌دهید آگاه است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: امام باقر علیه السلام عبارت «صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» را در آیه «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» را معادل «فعل الله الّذی أحکم کُلَّ شَیءٍ» [کار خدایی که هر چیزی را استوار قرار داده است][1] دانسته است.

۲) اما در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام، آن حضرت عبارت «أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» را معادل «أحسَنَ کُلَّ شَیءٍ خَلقه» [هر چیزی را در کمال نیکویی قرارداد][2] دانسته‌اند.

مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)

[هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند * و هر کس بدی به میان آورد، به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند. آیا جز آن چه می‌کردید سزا داده می‌شوید؟]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اوْرَمه و محمد بن عبد الله، از علی بن حَسّان، از عبد الرحمن بن کَثیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: ابو جعفر باقر علیه السلام فرموده است: ابو عبدالله جَدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد گشت، امام به وی فرمود: ای ابا عبدالله! دوست داری درباره آیه «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» تو را آگاه کنم؟ عرض کرد: بلی- ای امیر المؤمنین- قربانت گردم! فرمود: «حسنه» شناخت ولایت و محبت به ما اهل بیت است و «سیّئه» انکار ولایت و کینه ورزیدن

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۹.

نسبت به ما اهل بیت است.[1]

۲) از او، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»[2] [هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود.] فرمود: هر کس ولایت اوصیای آل محمد علیهم السلام را پذیرفت و دنباله‌رو آنان گردید، این کار باعث می‌شود که ثواب ایمان به ولایت پیامبران پیشین تا حضرت آدم علیه السلام نیز به ثواب وی اضافه گردد؛ و منظور از آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا» همین است. این فرد وارد بهشت می‌شود و این فرموده خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»[3] یعنی: مودّتی که چیزی جز آن از شما طلب نمی‌کنم، به خود شما برمی‌گردد، به وسیله آن هدایت می‌شوید و از عذاب روز قیامت نجات می‌یابید.[4]

۳) علی بن ابراهیم از محمد بن سَلَمه، از محمد بن جعفر، از یحیی بن زکریا لُؤلؤی، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»[5] [هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] فرمود: آیه، عموم مسلمانان را در بر می‌گیرد و منظور از «حَسَنه» ولایت است. پس هر که کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش برایش نوشته می‌شود؛ اما اگر ولایت نداشته باشد، پاداش کار نیک خود را در همین دنیا دریافت خواهد کرد و در آخرت سودی نخواهد بُرد.

۴) شیخ مفید در کتاب امالی، از جماعتی، از ابن مفضّل، از ابو عَرُوبه حسین بن محمد بن ابی مَعْشر حرّانی، از اسماعیل بن موسی بن بنت سُدّی فَزاری کوفی، از عاصم بن حُمَید حنّاط، از فُضَیل رسّان، از نُفَیع ابی داود سبیعی، از ابو عبد الله

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۴.

۲- شوری/ ۲۳.

۳- سبأ/ ۴۷.

۴- کافی، ج ۸، ص ۳۷۹، ح ۵۷۳.

۵- انعام/ ۱۶۰.

جدَلی روایت کرده است که: علی بن ابی طالب علیه السلام به من فرمود: ای ابو عبد الله! آیا تو را از حسنه‌ای که هر که آن را بیاورد از وحشت روز قیامت درامان خواهد ماند و سیّئه‌ای که هر که آن را مرتکب شود خدا او را با صورت در آتش می‌افکند، آگاه کنم؟ عرض کردم: بلی، ای امیر المؤمنین. فرمود: حَسَنه، محبّت ماست و سیّئه دشمنی با ماست.[1]

۵) باز هم از او، از محمد بن محمد، از ابو غالب احمد بن محمد زُراری، از عبد الله بن جعفر حِمیَری، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار بن موسی ساباطی روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابو امیّه یوسف بن ثابت از شما نقل کرده که فرموده‌ای: با وجود ایمان، عملی ضرر ندارد و با وجود کفر نیز عملی سود ندارد. امام فرمود: ابو امیّه تفسیر این حدیث را از من نپرسید. منظور من از این سخن آن بود که هر که امام خود از آل محمد علیهم السلام را شناخت و ولایت او را پذیرفت، آن گاه هر کار خیری که انجام دهد، از وی پذیرفته می‌شود و ثواب آن برایش چند برابر می‌گردد و در این صورت با معرفت ولایت از اعمال خیر خود بهره‌مند می‌شود. هم چنین اگر مردم، امام جائر را که از جانب خدا نیست ولیّ خود قرار دهند، اعمال نیک آنها نیز پذیرفته نمی‌شود.

پس عبد الله بن ابی یعفور به وی عرض کرد: مگر خداوند نفرموده است: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»؟ پس چگونه عمل صالح کسانی که امامان جور را برمی‌گزینند پذیرفته نمی‌شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی «حسنه»ای که منظور خداوند در این آیه است، چیست؟ آن حسنه شناخت امام و اطاعت از اوست. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» و مراد از «سیّئه» در این آیه انکار امام منصوب از جانب خداست. پس فرمود: هر کس در روز قیامت با ولایت امامی جائر که از جانب خدا نیست بیاید و منکر حقّ ما باشد و ولایت ما را انکار کرده باشد، خداوند او را در روز قیامت با صورت به آتش

---

۱ - امالی، ج ۲، ص ۱۰۷.

خواهد افکند.[1]

۶) محمد بن عباس، از منذر بن محمد، از پدرش، از حسین بن سعید، از پدرش، از ابان بن تغلب، از فُضَیل بن زبیر، از ابو داود سَبیعی، از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای ابا عبد الله! آیا می‌دانی «حسنه»ای که هر کس آن را بیاورد پاداشی بهتر از آن دارد و آورنده آن از وحشت روز قیامت درامان است، چیست؟ و «سیّئه»ای که هر که آن را مرتکب شود، با صورت به آتش جهنم انداخته می‌شود کدام است؟ عرض کردم: خیر، یا امیر المؤمنین! فرمود: آن «حسنه» حُبّ اهل بیت است و آن «سیّئه» دشمنی با ما اهل بیت است.[2]

۷) باز هم از او، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن جَبَله کِنانی، از سلّام بن ابی عَمْره خراسانی، از ابو جارود، از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: آیا می‌خواهی تو را از «حسنه»ای باخبر کنم که هر کس آن را با خود بیاورد، از وحشت روز قیامت درامان می‌ماند؛ و از «سیّئه»ای آگاه سازم که هر کس آن را با خود بیاورد، با صورت در آتش جهنم انداخته می‌شود؟ عرض کردم: بلی، یا امیر المؤمنین! فرمود: آن حسنه، حُبّ ما اهل بیت و آن سیّئه دشمنی با ما اهل بیت است.[3]

۸) باز هم از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که: نزد امام صادق علیه السلام بودم که عبد الله بن ابی یعفور درباره آیه «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» از وی سؤال نمود. امام علیه السلام فرمود: آیا می‌دانی «حسنه» چیست؟ «حسنه» شناخت امام و اطاعت از اوست و اطاعت از او اطاعت از خداست.[4]

۱- امالی، ج ۲، ص ۳۱.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۱۶.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۰، ح ۱۷.

۴- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۱۸.

۹) و با همان اِسنادهای مذکور از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: آن حضرت فرمود: حَسَنه، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.[۱]

۱۰) باز هم از او، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن بشّار، از علی بن جعفر حَضرَمی، از جابر جُعفی روایت کرده است که وی از امام باقر علیه السلام درباره آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ» پرسش نمود. امام فرمود: حسنه، ولایت علی علیه السلام و سیّئه، دشمنی و کینه وی را به دل گرفتن است.[۲]

۱۱) احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن فَضّال، از عاصِم بن حُمَید، از فُضَیل رَسّان، از ابو داود، از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای ابا عبد الله! آیا درباره حسنه‌ای که هر که آن را با خود آوَرَد، به وسیله آن از وحشت روز قیامت درامان خواهد بود و سیّئه‌ای که هر کس آن را با خود آوَرَد، خداوند او را با صورت در آتش خواهد افکند، با تو سخن بگویم؟ عرض کردم: بلی. فرمود: آن حسنه، حُبّ ما و آن سیّئه دشمنی با ماست.[۳]

۱۲) ابو علی، فضل بن حسن طَبَرسی در مجمع البیان از سید ابو حَمد مهدی بن نِزار حسینی، از حاکم ابو القاسم عبید الله بن عبد الله حَسکانی، از محمد بن عَبد الله بن احمد، از محمد بن احمد بن محمد، از عبد العزیز بن یحیی بن احمد، از محمد بن زید بن علی، از پدرش روایت کرده است: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: ابو عبد الرحمن جَدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد گردید. امیر المؤمنین علیه السلام به وی فرمود: ای ابا عبد الله! می‌خواهی تو را از منظور خداوند متعال از آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» با خبر کنم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم! فرمود: حسنه، حُبّ ما اهل بیت و سیّئه، بُغض

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۱۹.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۲۰.

۳- محاسن، ص ۱۵۰، ح ۶۹.

ما اهل بیت است.[1]

۱۳) همان، از سید ابو حَمد، از حاکم ابو القاسم، از ابو عثمان سعید بن محمد بَحیری، از جَدّش احمد بن محمد، از جعفر بن سهل، از ابو زَرعه عثمان بن عبد الله قُرَشی، از ابن لَهیعه، از ابو زبیر، از جابر بن عبد الله، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: ای علی! اگر اُمّت من آن قدر روزه بگیرند که شبیه میخ شوند و آن قدر نماز بخوانند که قامتشان چون کمان خمیده شود، اما کینه تو را به دل داشته باشند، خداوند حتماً آنان را با صورت در آتش خواهد افکند.[2]

۱۴)علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عُمیر، از منصور بن یونس، از عمر بن ابی شیبه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم که آن حضرت می‌فرماید: چون خدا اراده کند که مخلوقات خود را آشکار نموده و آنان را برای امری حاضر نماید، فرمان می‌دهد که منادی ندا در دهد. سپس در کمتر از یک چشم برهم زدن جنّ و انس جمع می‌شوند. آن گاه اجازه می‌دهد که آسمان دنیا فرود آید و در پشت سر مردم قرار گیرد و به آسمان دوم که دو برابر آسمان دنیاست، اجازه می‌دهد فرود آید و چون اهل آسمان دنیا آن را ببینند، گویند: آیا پروردگار ماست که آمد؟ گویند: خیر، این امر اوست که نازل می‌شود؛ و چون همه آسمان فرود آید، پشت سر یکدیگر قرار خواهند گرفت؛ به طوری که پشت سری‌ها دو برابر آسمان‌های پیش از خود باشند. آن گاه فرمان او در میان سایه‌هایی از ابر به همراه فرشتگان نازل می‌شوند و فرمان خداوند تحقق یافته و همه امور به خدا بازمی‌گردد. سپس فرمان می‌دهد یک منادی ندا در دهد که: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»[3] [ای گروه جنّیان و اِنسیان! اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید. پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی‌کنید] راوی گوید: آن گاه امام به سختی گریست و چون آرام گرفت، عرض کردم: قربانت

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۰.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۰.

۳- رحمن/ ۳۳.

گردم، ای ابا جعفر! در این میان جای رسول خدا، امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان او کجاست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و شیعیان او بر توده‌ای از مُشک تیز بوی بر روی منبرهایی از نور قرار گرفته‌اند، به طوری که مردم غمگین می‌شوند، اما آنها غمگین نمی‌شوند؛ مردم وحشت‌زده می‌شوند و آنها وحشت‌زده نمی‌شوند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ.» این حسنه، ولایت علی علیه السلام است. سپس فرمود: «لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»[1-2] [دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی‌کند و فرشتگان از آنها استقبال می‌کنند (و به آنان می‌گویند:) این همان روزی است که به شما وعده می‌دادند.]

۱۵) علی بن ابراهیم در معنای «حسنه» گفته است: به خدا سوگند! «حسنه» ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.[3]

۱۶) ابن بابویه، از محمد بن احمد سِنانی، از محمد بن هارون صوفی، از عبید الله بن موسی حَبّال طبری، از محمد بن حسین خشّاب، از محمد بن مُحصِن، از یونس بن ظِبیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: مردم به سه وجه خدای عزّ و جلّ را پرستش می‌کنند: یک طبقه به امید ثوابش وی را عبادت می‌کنند، این عبادت، عبادت حریصان است، اینان طمعکارانند؛ طبقه دوم خدا را از ترس دوزخ پرستش می‌کنند، این عبادت، عبادت بردگان است، اینان ترسویانند. اما من او را به خاطر عشقی که به وی دارم او را پرستش می‌کنم و این عبادت، عبادت بزرگواران است. اینان درامان‌اند، زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» و نیز: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»[4] [بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و

۱- انبیاء/ ۱۰۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۴- آل عمران/ ۳۱.

گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است] پس هر که خدای عزّ و جلّ را دوست داشت، خدای عزّ و جلّ نیز او را دوست می‌دارد و هر که خدای عزّ و جلّ دوستش بدارد، از ایمنان خواهد بود.[1]

۱۷) از طریق مخالفین، از حِبَری، در حدیثی مرفوع از ابو عبد الله جدلی روایت شده است که: بر علی علیه السلام وارد شدم، پس به من فرمود: ای ابو عبد الله! آیا تو را از «حسنه»ای آگاه کنم که هر که آن را با خود بیاورد، خداوند او را به بهشت وارد می‌کند و با وی آن کند که دوست دارد؛ و «سیّئه»ای که هر که آن را با خود آوَرَد، خداوند او را با صورت به آتش افکند و با این عمل، هیچ عملی از او پذیرفته نشود؟ عرض کردم: بلی، ای امیر المؤمنین! فرمود: «حسنه» دوست داشتن ماست و «سیّئه» دشمنی کردن با ماست.[2]

﴿إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱) وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ (۹۲) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)﴾

[من مأمورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست پرستش کنم و مأمورم که از مسلمانان باشم * و این که قرآن را بخوانم. پس هر که راه یابد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه شود بگو: من فقط از هشداردهندگانم * و بگو: ستایش از آن خداست به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت و پروردگار تو از آن چه می‌کنید غافل نیست]

۱) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «بلده» در آیه «إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا»، شهر «مکه» است، و هر چیزی از آنِ اوست.

۱-امالی، ص ۴۱، ح ۴.

۲- تفسیر حبری، ص ۲۹۳، ح ۴۷.

خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ * وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا». علی بن ابراهیم گوید: مقصود از «آیات»، امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر امامان علیه السلام است. هنگامی که رجعت می‌کنند دشمنانشان چون ایشان را ببینند، می‌شناسند و دلیل این که «آیات» همان أئمّه هستند، قول امیر المؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: به خدا سوگند، خداوند آیتی بزرگ‌تر از من ندارد. پس چون ایشان به دنیا بازگردند، دشمنان، ایشان را می‌شناسند.[1]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عُمیر، یا دیگری، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که گوید: به وی عرض کردم: قربانت گردم! شیعیان تفسیر آیه «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»[2] [درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ * از آن خبر بزرگ] را از شما می‌پرسند. فرمود: این با من است که اگر صلاح بدانم آنان را از تفسیر آن باخبر کنم یا نکنم. اما تفسیر آن را به شما خواهم گفت. عرض کردم: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ»؟ امام فرمود: آن در(باره) امیر المؤمنین صلوات الله علیه است، زیرا امیر المؤمنین می‌فرمود: خداوند عزّ و جلّ آیتی بزرگ‌تر از من ندارد و خداوند هیچ خبری بزرگ‌تر از من ندارد.[3] و تفسیر آیات به أئمّه علیهم السلام پیش از این در تفسیر آیه «قُلِ انظُرُواْ مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ»[4] [بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست و(لی) نشانه‌ها و هشدارها گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشند] در سوره یونس آمده است.

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲- نبأ/ ۱ و ۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳.

۴- یونس/ ۱۰۱.

سوره قصص

سوره قصص مکی است. آیات ۵۲ تا ۵۵ مدنی هستند و آیه ۸۵ در جحفه و هنگام مهاجرت نازل شد. تعداد کل آیات ۸۸ آیه است که بعد از سوره نمل نازل گردیده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره قصص

فضیلت این سوره در آغاز تفسیر سوره شعرا مذکور افتاد.

۱) از خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت گردید که فرمود: هر کس این سوره را تلاوت کند، ده حسنه پاداش دارد به عدد هر کس که موسی علیه السلام را تصدیق نمود و نیز به عدد کسانی که وی را تکذیب کردند؛ و این که تمام فرشتگان زمین و آسمان در روز قیامت بر راستگویی وی شهادت خواهند داد؛ و هر کس آن را بنویسد [و در آب حل کند] و آن آب را بنوشد، هر دردی که دارد، به اذن خداوند متعال از او زایل می‌شود.[1]

۲) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است: هر کس آن را بنویسد و آن را در آب حل کند و بنوشد، همه دردها از وی زایل می‌شوند.

۳) از امام صادق علیه السلام روایت است: هر کس آن را بنویسد و به گردن کسی که ورم معده دارد یا از بیماری طحال رنج می‌برد یا درد کبد دارد یا هر درد داخلی دیگری دارد، بیندازد یا این که آن را درون ظرفی بنویسد و آن را با آب باران بشوید و سپس آن آب را بنوشد، آن بیماری و درد از وی زایل می‌گردد و از بیماری خود شفا می‌یابد و ورم معده‌اش می‌خوابد، به اذن خداوند متعال.

---

۱ - مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۲.

تفسیر سوره قصص

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
«طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)»

[طا سین میم* این است آیات کتاب روشنگر]

۱) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و فرمود: ای محمد «نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»[۱] [(بخشی) از گزارش (حال) موسی و فرعون را برای (آگاهی) مردمی که ایمان می‌آورند به درستی بر تو می‌خوانیم]

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)»

[فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای بهره‌کشی) زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فسادکاران بود]

۱) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- خداوند از

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۰

ایشان راضی و خوشنود باد- از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حِمْیَری و محمد بن یحیی عطاء و احمد بن ادریس، همه اینان، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بَزَنطی، از ابان بن عثمان، از محمد حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: چون مرگ یوسف بن یعقوب علیه السلام فرا رسید، خاندان یعقوب علیه السلام را که هشتاد مرد بودند طلب کرد و به آنان فرمود: این قِبطیان بر شما تسلط خواهند یافت و بدترین عذاب را به شما می‌چشانند تا این که خداوند شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است و جوانی بلندبالا با موی مجعد و پوستی سبزه است،[1] نجات خواهد داد.

از آن پس برای هر که پسری به دنیا می‌آمد، نامش را «عمران» می‌گذاشت و این عمران‌ها نام فرزندان خود را «موسی» می‌گذاشتند.

ابان بن عثمان از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یوسف علیه السلام به آنان گفت: قبل از ظهور موسی، پنجاه نفر دروغگو از قوم بنی اسرائیل پیدا می‌شوند، و همگی مدّعی می‌شوند که موسی بن عمران موعود، آنها هستند.

پس به فرعون خبر رسید که آنها موضوع را مورد بررسی قرار داده‌اند و به دنبال پیدا کردن این کودک هستند. کاهنان و ساحران به فرعون گفتند: هلاک دین و قومت به دست این کودک که امسال متولد خواهد شد، اتفاق خواهد افتاد. پس فرعون قابله‌هایی را بر زنان باردار مأمور نمود و به ایشان دستور داد: هیچ نوزاد پسری امسال متولد نمی‌شود، مگر این که کشته شود و قابله‌ای را هم مأمور مراقبت از مادر موسی علیه السلام کرد. هنگامی که قوم بنی اسرائیل به این موضوع پی بردند، گفتند: اگر پسران کشته شوند و زنان ما بی‌آبرو شوند، هلاک می‌شویم و دیگر نامی از ما باقی نمی‌ماند، پس بیایید به زنانمان نزدیک نشویم. عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با زنان خود نزدیکی کنید، زیرا اگر خداوند مقرر کرده چنین امری واقع شود، علی رغم همه بد خواهان، این موضوع اتفاق خواهد افتاد و

۱- آدم: سبزه‌رو «صحاح، ماده أدم»

سپس گفت: خدایا! شاهد باش که اگر همه این کار را ترک کنند، من این کار را رها نمی‌کنم و اگر همه آن را تحریم کنند، من آن را تحریم نمی‌کنم. سپس با مادر موسی علیه السلام نزدیکی کرد و وی به موسی باردار گردید. لذا از سوی حکومت، زنی قابله مأمور مراقبت از مادر موسی گردید و حتی یک لحظه هم او را تنها نمی‌گذاشت. اما کم‌کم مهر مادر و نوزادی که در شکم داشت به دل زن قابله نشست و این اراده خدا بود و چون مادر موسی علیه السلام را نگران و افسرده دید، گفت: چرا [رُخَت] چنین زردرنگ است و کم‌کم آب می‌شوی؟ مادر موسی گفت: مرا ملامت نکن، می‌ترسم چون فرزندم به دنیا آید، او را ببرند و ذبح کنند. زن قابله گفت: غم مخور، من راز تو را پنهان خواهم کرد. اما مادر موسی او را باور نکرد و چون نوزاد به دنیا آمد، زن قابله به طرف وی رفته و گفت: ما شاء الله. سپس رو به مادر موسی علیه السلام کرد و گفت: نگفتم که راز تو را پنهان خواهم کرد. سپس کودک را در آغوش گرفت و در گهواره گذاشت و جای او را مرتّب نمود. سپس نزد نگهبانان- که پشت در منتظر بودند- رفت و گفت: بروید، زایمانی در کار نبود، بلکه مقداری خون لخته دفع شد. چون نگهبانان رفتند، مادر موسی علیه السلام به وی شیر داد.

و چون از صدای گریه‌اش بیمناک بود، خداوند به او وحی کرد که گهواره‌ای درست کرده و او را در آن قرار ده و شب هنگام آن را به رودخانه نیل بینداز. پس مادر، کودک را در گهواره نهاد و به رود نیل سپرد، اما آب گهواره را به طرف مادر برمی‌گرداند، لذا مادر با دست خود آن را با آب به پیش می‌راند. وقتی با چشمان خود دید که امواج آب دارد او را می‌برد، خواست فریاد بزند، اما خداوند دل وی را محکم کرد.

از طرف دیگر، زن فرعون که از بنی اسرائیل و بانویی صالح بود، به همسرش فرعون گفت: بهار است، خیمه‌ای برایم در ساحل نیل برپا کنید تا چند روزی تفریح کنیم. فرعون نیز خیمه‌ای برای وی تدارک دید و بانوان حرم برای تفریح به ساحل آمدند که ناگهان چشمانشان به سبد افتاد. زن فرعون گفت: آیا این چیزی را که من بر روی آب می‌بینم، شما هم می‌بینید؟ گفتند: بلی، به خدا ای بانو ما! آن را می‌بینیم. و چون گهواره به وی نزدیک شد، به طرف آب رفت و با دست خود آن را از آب بیرون کشید در حالی که نزدیک بود در آب غرق شود و ندیمه‌ها از ترس فریاد

کشیدند. اما او گهواره را گرفته و آن را کشید و از آب بیرون آورد و در بغل گرفت و ناگهان چشمانش به کودکی افتاد که زیباتر از او کودکی ندیده بود، و گفت: این پسر من است. گفتند: راست گفتی بانوی ما، زیرا تو پسری نداری و پادشاه هم پسر ندارد. پس این کودک را به فرزندی بپذیرید. پس به سوی فرعون رفت و گفت: پسر بچه‌ای بانمک و زیبا به من رسیده است، دوست دارم او را به فرزندی خود بپذیریم تا چشم ما بدو روشن گردد. فرعون گفت: این پسر از کجا آمده؟ گفت: به خدا سوگند! نمی‌دانم. آن قدر می‌دانم که آب آن را آورده است. او آن قدر به فرعون اصرار ورزید تا وی را قانع و مجاب کرد.

وچون مردم شنیدند که پادشاه نوزادی را به فرزندی قبول کرده است، تمام مردان دربار فرعون، زنان خود را به دربار فرستادند تا دایه آن کودک شوند و وی را شیر دهند یا این که او را در آغوش گرفته و تر و خشک کردنش را بر عهده بگیرند. اما نوزاد، سینه هیچ کدام را نگرفت و شیر هیچ کدام را نخورد. پس زن فرعون دستور داد دایه‌ای برای فرزندش بیابند، اما هیچ کس را مجبور به این کار نکنند.

از طرفی مادر موسی دختر خود را فرستاد تا اثری از وی بیابد. دختر از خانه بیرون شد و چون به در قصر پادشاه رسید، به نگهبانان آن گفت: شنیدم دنبال دایه‌ای می‌گردید. من دایه‌ای درستکار می‌شناسم که می‌تواند فرزند شما را بگیرد و مراقبت از او را برعهده بگیرد. زن فرعون دستور داد او را به درون راه دهند و سپس از وی پرسید: از کجایی؟ گفت: از بنی‌اسرائیل. و زن فرعون گفت: برو دختر، نیازی به تو نداریم. زنان دربار به وی گفتند: خدا شما را به سلامت بدارد، بنگر و ببین آیا فرعون می‌پذیرد؟ زن فرعون گفت: اگر فرعون موضوع دایه را بپذیرد، اما آیا حاضر است قبول کند که نوزاد از بنی اسرائیل باشد و این دایه نیز از قوم بنی‌اسرائیل باشد؟ نه، نمی‌پذیرد. زن فرعون به آن دختر گفت: برو و وی را بیاور. پس دختر نزد مادرش بازگشت و گفت: زن فرعون تو را می‌خواند. و چون بر زن فرعون وارد شد، موسی را به وی دادند. او موسی را در آغوش گرفت و سپس سینه در دهانش گذاشت و نوزاد با عجله شروع به خوردن شیر کرد به طوری که چند بار شیر در گلویش گیر کرد و چون زن فرعون دریافت که فرزندش دایه مناسب خود را پیدا کرده، نزد فرعون رفت و گفت: دایه خوبی برای پسرم پیدا

کرده‌ام. فرعون گفت: این زن کیست؟ گفت: از بنی‌اسرائیل. فرعون گفت: این کار نشدنی است و ممکن نیست بپذیرم. نوزاد از بنی‌اسرائیل و دایه هم از بنی‌اسرائیل است؟! اما همسرش آنقدر در گوش وی خواند که این فرزند پسر توست، چرا باید بترسی، او در دامان تو بزرگ می‌شود و گوش به فرمان تو خواهد بود... تا این که او را راضی کرد.

بدین ترتیب بود که موسی علیه السلام در خاندان فرعون پرورش یافت و مادرش و خواهر و قابله‌اش، ماجرای واقعی را به کلی پنهان کردند. از این رو موسی بی‌آن که قوم بنی‌اسرائیل از تولد وی باخبر شوند، در قصر فرعون بزرگ شد و این در حالی بود که قوم بنی‌اسرائیل پیوسته در جستجوی او بودند و وی را طلب می‌کردند، اما هیچ توفیقی در کار خود به دست نمی‌آوردند. از طرفی به فرعون خبر رسید که بنی اسرائیل در پی منجی موعود خود هستند. لذا آنان را از این کار به‌شدت منع کرد و تهدید به مجازات سخت نمود و کار برایشان سخت گردید و دچار تفرقه شدند و از پرسیدن از وی منع گردیدند. راوی گوید: پس بنی اسرائیل در یک شب مهتابی نزد پیری سالخورده رفتند که صاحب علم و دانایی بود و به وی گفتند: سخن از پیامبر منجی، مایه آرامش و تسلی خاطر ما بود. اما تا کی باید در این کشور بمانیم؟! گفت: به خدا سوگند که شما در این سرزمین باقی خواهید ماند تا این که خداوند یاد خود را به وسیله فرزندی از نسل لاوی بن یعقوب به نام موسی بن عمران زنده می‌کند. او جوانی است بالا بلند با موهای مجعد. آنها مشغول سخن بودند که ناگهان موسی علیه السلام سوار بر استری بر ایشان گذشت. پیرمرد چون او را بدید، گفت: نامت چیست؟- خدایت رحمت کند- گفت: موسی. پرسید: پدرت کیست؟ گفت: عمران. پیرمرد فوراً از جا برخاست و دستش را گرفت و بوسید و دیگران هم به پای وی افتادند و بدین‌ترتیب آنها یکدیگر را شناختند و آنان را به عنوان پیروان خود پذیرفت.

پس مدتی را در میان ایشان گذراند. آن گاه وارد شهری از شهرهای فرعون شد و مشاهده کرد یکی از طرفداران او با مردی از فرعونیان قبطی مشاجره می‌کند. آن که شیعه او بود، او را به یاری طلبید و موسی یک ضربه به آن مرد زد که موجب مرگ وی شد. موسی علیه السلام مردی تنومند و قوی هیکل بود. این ماجرا آوازه او را همه جا بر سر زبان‌ها انداخت و گفتند: موسی مردی از آل فرعون را به قتل

رسانده است. موسی شب را در شهر، با ترس و بیم و مراقبت گذراند و چون صبح شد، همان مرد طرفدار او، بار دیگر با یکی دیگر درگیر شده بود و دوباره موسی را به یاری طلبید. موسی علیه السلام به وی گفت: تو مردی شرور و گناهکار و بدزبان هستی. دیگر روز دعوا با یک مرد و امروز دعوا با مردی دیگر؟! و چون موسی خواست آن مرد قبطی را تنبیه کند، گفت: ای موسی! می‌خواهی مرا چون کسی که دیروز به قتل رساندی، به قتل برسانی؟ یقیناً قصد داری جباری ستمگر بر روی زمین باشی نه انسانی مصلح. در این هنگام مردی از آخر شهر هراسان سررسید و خبر آورد که ای موسی، مردم دست به یکی کرده‌اند که تو را بکشند، پس با همراهان خیرخواه خارج شو!

پس موسی ترسان و مراقب از آن جا بیرون رفت و بدون مرکب و خادم از مصر خارج شد و پستی و بلندی‌ها را یکی پس از دیگری طی می‌کرد تا این که به سرزمین «مَدْیَن» رسید و به درختی تکیه داد تا استراحت کند. ناگاه دریافت که از زیر این درخت چشمه آبی جاری است و مردمی مشغول آب دادن دام‌های خویش‌اند و در این میان دو دختر به همراه گله خود از بقیه دوری می‌گزیدند. موسی از ایشان پرسید: شما را چه می‌شود؟ گفتند: پدرمان مردی سالخورده است و ما دو دختر ضعیف هستیم و نمی‌توانیم همراه مردها شویم و در کنار ایشان قرار گیریم. صبر می‌کنیم آنها گله‌هایشان را آب دهند، سپس به آب دادن به گله‌هایمان می‌پردازیم. پس موسی علیه السلام مردان چوپان را به کناری زد و از روی ترحّم، دلو آنها را برداشت و آب مورد نیازشان را از چاه خارج کرد تا با خاطری آسوده گله خود را سیراب کنند. سپس موسی بازگشت و به درختی تکیه داد تا استراحت کند. اما روز بعد دخترها پیش از همه آمدند و این در حالی بود که موسی زیر لب این دعا را زمزمه می‌کرد: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»[1] [پروردگارا! من به هر خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم] و این دعا را در حالی بر لب جاری می‌کرد که به نصف یک خرما محتاج بود.

چون آن دو دختر نزد پدرشان بازگشتند، پدر پرسید: چه زود در این ساعت

---

۱ – قصص / ۲۴.

آمده‌اید؟ گفتند: به یک مرد صالح و رحیم برخوردیم که برایمان [از چاه] آب آورد. مرد وقتی داستان را از زبان دخترانش شنید، به یکی از آنها گفت: برو و او را به نزد من دعوت کن. آن دختر در حالی که با شرم و حیا راه می‌رفت، پیش موسی رفت و به او گفت: پدرم تو را دعوت می‌کند تا پاداش آب دادن به گوسفندانمان را به شما بدهد. روایت است که موسی علیه السلام به وی گفت: پشت سرم راه برو و مرا راهنمایی کن که از کدام طرف بروم؛ زیرا فرزندان یعقوب به پشت زنان نگاه نمی‌کنند. چون نزدیک شعیب رسید و ماجرای خود را برای وی گفت: شعیب به وی گفت: نترس، از قوم ستمگر نجات یافته‌ای. یکی از دو دختر گفت: پدر، او را استخدام کن، زیرا بهترین کارگر، کارگر قوی و امین است. شعیب به موسی گفت: می‌خواهم یکی از این دو دختر را به نکاح تو درآورم، مشروط به این که هشت سال برای من چوپانی کنی و اگر دو سال بر آن افزودی، از بزرگواری خودت است. نقل است که موسی ده سال تمام برای شعیب چوپانی کرد؛ زیرا انبیای الهی کار ناقص انجام نمی‌دهند.

و چون موسی ده سال را پشت سر گذاشت و با خانواده‌اش عازم بیت المقدس شد، راه را گم کرد و شبانه از مسیر منحرف شد و به بیراهه رفت. در این هنگام از دور آتشی دید. لذا به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی می‌بینم شاید چوبی از آن آتش را برایتان بیاورم یا از راه درست خبر بگیرم. چون به آتش رسید، ناگهان با درختی مواجه شد که از پایین تا بالا شعله‌ور شده بود. وقتی که به آن نزدیک می شد، پسروی می کرد،پس برگشت و ترسی در دلش افتاد، سپس درخت به او نزدیک شد؛ پس از ساحل وادی اَیمن در آن بقعه مبارکه از درخت ندایی به گوش رسید که: «يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿﴾ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ»[1] [ای موسی! پیش آی و مترس که تو در امانی ﴿﴾ و (فرمود:) عصای خود را بیفکن. پس چون دید آن مثل ماری می‌جنبد، پشت کرد و برنگشت] ناگهان با ماری به درشتی تنه درخت مواجه شد که نیش‌هایش صدایی چون صدای به هم ساییدن دندان داشت و زبانه‌های آتش از آن

۱- قصص / ۳۱-۳۰.

بیرون می‌آمد. پس پا به فرار گذاشت، اما صدای پروردگار از پشت به وی امر کرد که بایستد. پس لرزان برگشت در حالی که زانوانش می‌لرزید. پس گفت: خدایا! این صدایی که می‌شنوم، سخن توست؟ فرمود: بله، پس نترس. آن گاه، آرامش بر او چیره شد؛ پس پای خود را بر روی دم او گذاشت و سپس دست برد و ریش آن را گرفت، ناگهان دریافت این همان عصای خود اوست و به وی گفته شد: «اخلَع نَعلَیکَ إنَّکَ بالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی»[1] [نعل‌های خود را در آور؛ زیرا که تو در وادی مقدّس طُوی هستی]. نقل است که علت این که خداوند به موسی امر فرمود پای‌افزار خود را درآور، آن بود که از پوست خر مرده‌ای ساخته شده بود. و روایت است که مقصود از «نعلیک»، «خوفیک» است؛ یعنی خوف تو برای از دست دادن خانواده و خوف تو از فرعون (هر دو را از خود دور کن). سپس خداوند عزّ و جلّ او را نزد فرعون و قوم او با دو آیت فرستاد: دستش، و عصا.

از امام صادق علیه السلام نقل است که به یکی از یاران خود فرمود: به کسی که به او امید نداری، امیدوارتر باش از کسی که به او امیدوار هستی؛ زیرا موسی بن عمران رفت تا آتشی برای خانواده‌اش بیاورد، لیکن پیامبر برگشت و خدای متعال در یک شب، عبد و نبی خود موسی علیه السلام را اصلاح فرمود و همین کار را با حضرت قائم علیه السلام یعنی امام دوازدهم خواهد کرد؛ یعنی کار وی را در یک شب به سامان خواهد رساند، همان طور که کار موسی را به سامان رساند. خداوند تبارک و تعالی او را از حیرت و غیبت به سوی نور فرج و ظهور خارج می‌کند.[2]

۲) علی بن ابراهیم درباره آیه «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» روایت می‌کند که: خداوند متعال پیامبرش را از آن چه از قتل و ستم به موسی از جانب فرعون رسید، آگاه نمود تا تسلای خاطری باشد برای شکنجه‌هایی که از خویشاوندان و قوم خود می‌بینند. سپس به وی بشارت دارد که وضع به همین شکل باقی نمی‌ماند و آنان را جانشین خود بر روی زمین قرار خواهد داد و به عنوان امام

۱- طه/ ۱۲.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص ۱۴۷، باب ۶، ح ۱۳

و رهبر امت منصوب خواهد کرد و آنان را به همراه دشمنانشان بـه دنیـا بازخواهـد گرداند تا حق خود را از ایشان بستانند[1].

«وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶)».

[و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست‌شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنـیم* و در زمـین قدرتشـان دهیم و (از طرفی) به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را کـه از جانـب آنـان بیمناک بودند، بنمایانیم]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّـاء، از ابـان بن عثمان، از ابو صبّاح کنانی روایت کرده که گفته است: ابو جعفر امـام بـاقر علیـه السلام به امام صادق علیه السلام نگاه کرده و فرمودند: آیا این را می بینـی؟ ایـن از کسانی است که خداوند عزّ و جلّ [درباره آنان] فرموده است: «وَنُرِيدُ أَنْ نَّمُنَّ عَلَـى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»[2].

۲) ابن بابویه از احمد بن محمد بن هیثم عجلی، از ابو عباس احمد بـن یحیـی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از محمـد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده که شنیدم امام صادق می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیه السلام نگـاه کـرد و گریسـت و سپس فرمود: شما را پس از من به استضعاف می‌کشند. مفضّل گوید: عـرض کـردم: معنی این چیست ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: معنایش این است که امامان بعـد از من شما هستید و خداوند متعال در همین معنا می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَنْ نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» ایـن آیـه تـا روز قیامـت

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۰

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۱.

درباره ما جاری است.[1]

۳) از او، از محمد بن عمر، از محمد بن حسین، از احمد بن عثمان بن حکیم، از شُریح بن مَسلمه، از ابراهیم بن یوسف، از عبد الجبّار، از اعشی ثقفی، از ابو صادق روایت کرده است که: علی علیه السلام فرمود: این آیه درباره ما یا در حق ماست که می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».[2]

۴) از او، از محمد بن حسن بن احمد ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یحیی عطار، از ابو عبد الله حسین بن رزق الله، از موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از حکیمه بنت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده که: ابو محمد حسن بن علی علیه السلام مرا احضار کرده و فرمود: عمّه جان، امشب نزد ما افطار کن؛ زیرا امشب نیمه ماه شعبان است و خداوند تبارک و تعالی حجت خود را در این شب ظاهر خواهد کرد و او حجت خدا بر روی زمین خواهد بود. گوید: عرض کردم: مادرش کیست؟ فرمود: نرجس. عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، اثری از بارداری در وی نیست! فرمود: همان است که گفتم.

گوید: چون آمدم و سلام کردم و نشستم، نرجس آمد تا کفش مرا از پایم درآورد و گفت: بانوی من، چطوری؟ گفتم: بانوی من تویی و بانوی خاندانم تویی. گفت: عمه جان، این چگونه سخن گفتن است؟ گوید: گفتم: دختر عزیزم، امشب خداوند به شما پسری عطا خواهد فرمود که در دنیا و آخرت سید و سَرور است. نرجس احساس خجالت کرد و علایم شرم بر رخسارش آشکار شد و چون از نماز عشاء فارغ شدم، افطار کردم و دراز کشیدم تا این که به خواب رفتم و چون نیمه‌های شب فرا رسید، برای نماز شب بیدار شدم و بعد از فراغت از نماز، دیدم که نرجس به خوابی آرام فرو رفته و هیچ علایمی از بارداری یا درد زایمان در وی

۱- معانی الاخبار، ص ۷۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۵۸۹.

۲- امالی، ص ۳۸۷، ح ۲۶.

نیست. پس مدتی نشستم و او را زیر نظر داشتم سپس دراز کشیدم. ناگهان وحشت‌زده از خواب پریدم، اما کماکان نرجس آرام خوابیده بود. سپس از خواب بیدار شد و پس از ادای نماز دوباره خوابید.

حکیمه گوید: سپس بیرون رفتم تا ببینم سپیده صبح کی خواهد دمید. ناگاه دید، که سپیده صبح اول چون دُم گرگ درآمده و این در حالی بود که نرجس هنوز در خواب بود. ناخواسته شک و تردید وجودم را فراگرفت که ناگاه ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام از اتاق نشیمن فرمود: عجله مکن عمّه جان، نزدیک است. در این هنگام نرجس وحشت‌زده از خواب بیدار شد. سریع به بالینش رفتم و گفتم: بسم الله، آیا چیز خاصی احساس می‌کنید؟ گفت: بلی، عمّه جان. گفتم: خودت را جمع کن، دل قوی دار که موضوع همان است که به تو گفتم.

حکیمه گوید: سپس هر دوی ما را چرتی خفیف فرا گرفت و ناگهان احساس کردم چیزی اتفاق افتاده است. ناخودآگاه پیراهن را از وی کنار زدم و دیدم که نوزادی به حالت سجده روی زمین است. سریع او را برداشتم و ناگهان دریافتم کاملاً پاک است و نیاز به تمییز کردن ندارد. در این هنگام ابو محمد علیه السلام فرمود: زود پسرم را نزد من بیاورید عمّه جان. فوری نوزاد را خدمت ایشان بردم. امام علیه السلام نوزاد را از من گرفت و یک دست را زیر باسن او قرار داد و دست دیگرش را به پشت وی تکیه داد و پاهای کوچکش را روی سینه خود قرار داد و آن گاه زبانش را در دهان وی گذاشت و با انگشت، چشمانش را مسح کرد و همین کار را با گوش‌ها و مفاصل وی تکرار نمود. سپس فرمود: فرزندم، سخن بگو! پس نوزاد گفت: « أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّداً صلّی الله علیه و آله رسول الله.» سپس بر امیر المؤمنین علیه السلام درود فرستاد و هم چنین بر دیگر امامان بزرگوار تا این که به پدر بزرگوارش رسید و سکوت کرد. سپس امام ابو محمد علیه السلام فرمود: عمّه جان، او را نزد مادرش ببر تا بر وی سلام کند و بعد وی را نزد من برگردان. پس کودک را نزد مادرش بردم. نوزاد به مادر خود سلام کرد و مادر نیز پاسخ سلام او را داد و او را در محل نشاندن وی گذاشت. سپس امام علیه السلام فرمود: عمّه جان، چون روز هفتم شد، او را نزد ما بیاور. حکیمه گوید: چون صبح شد، آمدم تا بر ابو محمد علیه السلام سلام کنم، ولی متوجه شدم که سرورم، نوزاد نورسیده در رختخواب نیست. عرض کردم:

قربانت گردم! سرورم کجاست؟ فرمود: عمه جان، او را به کسی سپردیم که مادر موسی، موسی علیه السلام را به وی سپرد.

حکیمه گوید: روز هفتم آمدم و سلام کردم و نشستم. امام علیه السلام فرمود: پسرم را نزد من آورید. پس سرورم را که در کهنه پیچیده شده بود، به حضورش بردم و او نیز همان کارهایی را که قبلاً انجام داده بود، دوباره انجام داد. سپس زبان مبارکش را در دهان وی گذاشت و فرمود: «أشهد أن لا إله إلاّ الله» و آن گاه بر پیامبر و امیر المؤمنین و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستاد و چون به پدرش رسید، باز ایستاد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ».

موسی گوید: از عُقبه خادم در این مورد پرسش کردم و او گفت: حکیمه راست می‌گوید.[1]

۵) شیخ مفید در ارشاد، از ابان بن عثمان، از ابو صبّاح کنانی روایت کرده که گوید: امام باقر علیه السلام نگاهی به فرزندش امام صادق علیه السلام انداخت پس فرمود: این را می‌بینی؟ این از کسانی است که خداوند عزّ و جلّ در حق ایشان فرموده است: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».[2]

۶) سید رضی در کتاب خصائص، از سهل بن کُهیل، از پدرش درباره آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»[3] [و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند] روایت کرده است که: یکی از والدین، علی بن ابی طالب علیه السلام است. از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت می‌کند که: امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌فرماید: دنیا پس از به هم ریختگی و عصیان، مانند شتر فرزند مرده، به

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۸۹، باب ۴۲، ح ۱.

۲- ارشاد، ص ۲۷۱.

۳- عنکبوت/ ۸.

ما مهر خواهد ورزید؛ و سپس فرمود: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ».[1]

۷) طبرسی: روایت منقول از امیر المؤمنین علی علیه السلام صحیح است که فرمود: قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دنیا پس از به هم ریختگی و عصیان، چنان بر ما دل خواهد سوزاند که حیوانات بر فرزندان خود دل می‌سوزانند. و پس از این عبارت فرمود: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ».[2]

۸) عیاشی از ابو صبّاح کنانی روایت کرده است که: امام باقر علیه السلام نگاهی به فرزندش امام صادق علیه السلام نموده. پس فرمود: به خدا سوگند! این از جمله کسانی است که خداوند در حقّشان آیه «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ» نازل کرده است.[3]

۹) طبرسی گوید: سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرمود: قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد. ابرار از میان ما اهل بیت هستند و شیعیان آنان به منزله پیروان موسی علیه السلام هستند و دشمن ما و دشمن طرفداران ما به منزله فرعون و طرفدارانش هستند.[4]

۱۰) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «مسند فاطمه» از ابو مفضّل، از علی بن حسین منقری کوفی، از احمد بن زید دهّان، از مُخَوّل بن ابراهیم، از رستم بن عبد الله بن خالد مخزومی، از سلیمان بن اعمش، از محمد بن خلف طاهری، از زاذان، از سلمان روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خداوند متعال پیامبر و رسولی را نفرستاد، مگر این که برای وی دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: یا رسول الله! این را از مسیحیان و یهودیان شنیده‌ام. پیامبر فرمود: ای سلمان! آیا می‌دانی نقیبان دوازده گانه من بعد از من که امامت مردم را بر عهده

۱- خصائص الأئمة، ص ۷۰.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۴.

۳- مجمع البیان، ج۷، ص۴۱۴.

۴- مجمع البیان، ج۷، ص۴۱۴.

می‌گیرند چه کسانی هستند؟

عرض کردم: خدا و رسولش می‌دانند. فرمود: خداوند مرا از نور زلال خویش آفرید. مرا به سوی خویش دعوت کرد و من اطاعتش کردم و از نور من علی علیه السلام را آفرید و او را به خود دعوت کرد. پس علی پذیرفت و از نور علی، فاطمه سلام الله علیها را خلق کرد و او را به سوی خویش دعوت کرد و او اجابت نمود و از علی و فاطمه، حسن علیه السلام را آفرید و او را به خود دعوت کرد و او نیز پذیرفت و از من و علی و فاطمه، حسین علیه السلام را خلق کرد و او را به سوی خود خواند و وی پذیرفت. سپس ما را به پنج نام از نام‌های خود نامید. خدا، محمود است و من محمد؛ الله، أعلی است و این علی؛ الله، فاطر است و این فاطمه؛ الله، قدیم الاحسان است و این حسن، و الله، محسن است و این حسین. سپس از ما و نور حسین، نه امام آفرید و آنها را به خود فراخوانده و ایشان پذیرفتند و این زمانی بود که هنوز نه آسمانی بنا شده بود نه زمینی و نه هوایی و نه فرشته‌ای و نه بشری غیر از ما. ما نورهایی بودیم که خداوند را تسبیح می‌گفتیم وسخن او می‌شنیدیم و مطیع او بودیم.

سلمان گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت شوند! کسی که اینان را بشناسد، چه بهره‌ای خواهد برد؟ فرمود: ای سلمان! هر که آنان را به درستی بشناسد و به ایشان اقتدا کند و ولایت ایشان را بپذیرد و از دشمنانشان بیزاری جوید، به خدا سوگند او از ماست. هر کجا برویم با ماست و هر کجا ساکن باشیم سکونت می‌کند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا ایمان به ایشان بدون شناختن نام ایشان و نسب‌شان ممکن است؟ فرمود: خیر. عرض کردم: یا رسول الله! من امام حسین علیه السلام را شناخته‌ام، بقیه چه کسانی هستند؟ فرمود: بعد از او، سرور عابدان علی بن الحسین و بعد از او فرزندش محمد بن علی، باقر علوم اولین و آخرین، از پیامبران تا مرسلین، سپس جعفر بن محمد، زبان صادق خدا، سپس موسی بن جعفر کاظم که برای خدا خشم خود را فرو می‌برد، سپس علی بن موسی الرضا که راضی به رضای خداست، سپس محمد بن علی که برگزیده از جانب مردم است، سپس علی بن محمد هادی که هدایتگر به سوی خداست، سپس حسن بن علی صامت و امانت‌دار سرّ خدا، سپس محمد بن حسن هادی، مهدی، آن ناطق، آن قائم به حق خدا. سپس فرمود: ای سلمان! تو وی را خواهی دید و هر که چون تو

باشد و هر که از روی معرفت، ولایت او را پذیرفته باشد.

سلمان گوید: پس شکر خدا را بسیار به جای آورده، سپس گفتم: یا رسول الله! آیا تا زمان مهدی علیه السلام عمر خواهم کرد؟ آن گاه ایشان این آیه را تلاوت فرمود: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً»[1] [پس آن گاه که وعده (تحقق) نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها(یتان برای قتل و غارت شما) به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است* پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم]

سلمان گوید: پس گریه‌ام شدت گرفت و شوقم افزون گشت و عرض کردم: یا رسول الله! شما این قول را به من می‌دهید؟ فرمود: آری، به خدایی که مرا به حق فرستاد، من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه امامی که از نسل حسین می‌آیند، همین قول را به تو می‌دهیم و هر که از ماست و با ماست و هر که به ما پیوسته است. آری به خدا- ای سلمان- ابلیس و سربازانش و هر که ایمانش را به کمال رسانده یا هر که کفرش را به کمال رسانده، حاضر می‌شوند تا قصاص و مجازات شوند: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً»[2] [و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد] و این تأویل این آیه است که می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ» سلمان گوید: پس از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم در حالی اهمیت نمی‌دادم که کی به دیدار مرگ خواهم رفت یا مرگ به دیدار من خواهد آمد.[3]

۱۱) محمد بن عباس از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از

۱- اسراء/ ۶-۵.

۲- کهف/ ۴۹.

۳- دلائل الامامة، ص ۲۳۴.

یوسف بن کلیب مسعودی، از عمرو بن عبد الغفار با سند خود از ربیعه بن ناجد روایت نموده که: شنیدم که علی علیه السلام درباره این آیه چنین می‌فرماید، سپس آیه را تلاوت فرمود: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» سپس فرمود: قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید که این دنیا چنان بر ما دل خواهد سوزاند که شتر ماده فرزند مرده به فرزندش. (شتر ضروس به شتری گفته می‌شود که فرزندش مرده یا کشته شده باشد و سپس پوست آن را از کاه آکنده کنند تا شتر ماده به آن نزدیک شده و محبت خود را نثارش کند)[1]

۱۲) و باز می‌فرماید: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از یحیی بن صالح حویزی، از ابوصالح، از علی علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» می‌فرماید: «قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این دنیا چنان بر ما مهر خواهد ورزید که شتر ضروس فرزند از دست داده، مهر می‌ورزد.» شتر ضروس، شتر ماده‌ای است که فرزندش مرده یا کشته شده باشد و پوست آن را از کاه پر کرده باشند. پس شتر به آن نزدیک می‌شود و مهر و محبت خود را نثارش می‌کند.[2]

۱۳) شیبانی در کشف البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که این آیه مختص به امام عصر است که در آخر الزمان ظاهر می‌شود و گردنکشان و فراعنه را از هم می‌پاشد و شرق و غرب زمین را به تصرف درمی‌آورد و سپس آن را پر از عدل و داد می‌کند در حالی که پیش از آن مملو از کفر و ستم بود.

۱۴) شیبانی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: فرعون و هامان در این جا دو شخص از گردنکشان قریش هستند که خداوند آنان را به هنگام ظهور قائم آل محمد علیهم السلام زنده می‌گردند و از آنان انتقام

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۵۹۰.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۲.

می‌گیرد.

۱۵) علی بن ابراهیم گوید: منظور از آیه «وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا» کسانی هستند که حق آل محمد علیهم السلام را غصب کرده‌اند و منظور آیه از «منهم»، «من آل محمد» است و مقصود از عبارت «مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» حذر از قتل و عذاب است و اگر این آیه درباره موسی و فرعون نازل می‌شد، آن را به این شکل بیان می‌فرمود: «وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»- یعنی از موسی- و نفرمود: «مِنْهُم» از این رو درمی‌یابیم که منظور از آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و آن چه خداوند به رسولش وعده داده، پس از وی اتفاق می‌افتد و امامان از فرزندان او خواهند بود و خداوند این مَثَل را با موسی و بنی اسرائیل زد و دشمنان آنها یعنی فرعون و هامان و سربازانشان. پس فرمود: فرعون بنی اسرائیل را کشت و خداوند موسی را بر فرعون و یارانش مسلط گردانید تا این که خداوند آنها را هلاک نمود. اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از دشمنانشان قتل و غصب بسیار دیدند. لذا خداوند آنان با دشمنانشان را بازمی‌گرداند تا توسط ائمه کشته شوند.

علی علیه السلام درباره دشمنانش مَثَلی زده است، همان طور که خداوند برای ایشان و دشمنانشان به فرعون و هامان مثال زده است. پس فرمود: ای مردم! اولین کسی که بر خداوند عزّ و جلّ سرکشی و تمرّد کرد، عناق، دختر آدم علیه السلام بود. خداوند برای وی بیست انگشت آفرید و هر انگشت، دو ناخن بلند داشت که شبیه دو چنگال بزرگ بودند. او در یک جریب زمین مخصوص به خود زندگی می‌کرد و چون گناه و سرکشی کرد، خداوند شیری چون فیل و گرگی چون شتر و عقابی چون الاغ فرستاد که از مخلوقات اولیه بودند. پس آنها بر وی مسلط شده و او را به قتل رساندند. همین طور خداوند فرعون و هامان را کشت و قارون را در زمین فرو برد و همه اینها مثال‌هایی هستند برای کسانی که حق خدا را غصب کردند و به همین دلیل خداوند ایشان را به هلاکت رساند.

سپس آن حضرت علیه السلام به دنبال مَثَلی که می‌زند می‌فرماید: من حقی داشتم که دیگری آن را بی آن که به وی تعلق داشته باشد، یا آن که من او را شریک کرده باشم تصرف کرد. او هیچ توبه‌ای ندارد، مگر به وسیله کتابی که از

جانب خدا نازل شده باشد یا رسولی که از جانب خدا فرستاده شده باشد. او کجا و رسالت پیامبر کجا؟ در حالی که هیچ پیامبری بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد بود. او چگونه توبه خواهد کرد در حالی که در برزخ قیامت است و آرزوها او را گرفتار کردند و قدرت جسارت به ساحت ذات باری تعالی را به خود داد؟ او بر لبه گودالی در حال فرو ریختن ایستاد و به آتش جهنم سقوط کرد و خداوند هرگز قوم ظالم را هدایت نخواهد کرد. هم چنین مَثَل غائب در غیبت و فرار و استتارش مَثَل موسی علیه السلام است که از ترس، مدتی پنهان بود تا این که خداوند اجازه خروج دهد و در پی احقاق حق خود برآمده، دشمنانش را بکشد. همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»[1] [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت (جهاد) داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست* همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند][2]

۱۶) علی بن ابراهیم گوید: پدرم از نضر بن سُوَید، از عاصم بن حُمَید، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منهال بن عمر به علی بن الحسین علیه السلام برخورد و به وی گفت: چگونه شب را به صبح رساندی ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: وای بر تو! هنوز درنیافته‌ای که ما چگونه شب را به صبح می‌رسانیم. ما در میان قوم خود به بنی اسرائیل در میان آل فرعون می‌مانیم، فرزندانمان را سر می‌برند، به زنانمان بی‌حرمتی می‌شود و کار به جایی رسیده که به بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا (علی علیه السلام) بر بالای منبرها دشنام داده می‌شود. به دشمن ما اکنون ثروت و شرافت داده می شود و آنان که ما را دوست می‌دارند، حقیر شده و حقشان کاستی یافته و مؤمنان نیز وضعی مشابه همین را دارند. هم اکنون عجم این حق را برای عرب می شناسد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنان است و قریش بر عجم فخر می‌فروشد که محمد صلی الله علیه و

۱- حج، ۴۰-۳۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۰.

آله از ماست و عرب نیز حق قریش را می‌شناسد که محمد صلی الله علیه و آلـه از آنهاست و عرب بر عجم فخر می‌فروشد که محمد صـلی الله علیـه و آلـه از عـرب است، ولی با همه این احوال کسی نمی‌داند که «حق ما چیست و کجاسـت؟» بلـی، ای منهال! ما چنین شدیم.[1]

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (٧) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (٨) وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (٩) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١٠) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (١١) وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (١٢) فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (١٣)»

[و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و چون بر او بیمنـاک شـدی، او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی‌گـردانیم و از (زمـره) پیامبرانش قرار می‌دهیم* پس خاندان فرعون او را (از آب) برگرفتند تـا سـرانجام دشمن (جان) آنان و مایه اندوهشان باشد. آری، فرعون و هامان و لشکریان آنهـا خطاکار بودند* و همسر فرعون گفت: (این کودک) نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید؛ شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزنـدی بگیـریم. ولـی آنهـا خبر نداشتند* و دل مادر موسی (از هر چیز جز از فکر فرزنـد) تهـی گشـت. اگـر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان‌آورندگان باشد، چیزی نمانده بود کـه آن (راز) را افشا کند* و به خواهر (موسی) گفت: از پی او برو. پس او را از دور دید

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۱.

در حالی که آنان متوجه نبودند* و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم. پس (خواهرش آمد و) گفت: آیا شما را بر خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما از وی سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند؟* پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش (بدو) روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است ولی بیشترشان نمی‌دانند]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مادر موسی به وی باردار شد، آثار حاملگی تا زمان وضع حمل بر وی ظاهر نشد و فرعون برای همه زنان بنی اسرائیل مراقبانی از قبطی‌ها قرار داده بود و چون به وی خبر دادند که بنی اسرائیل با خود می‌گویند مردی به نام موسی بن عمران در میان ما متولد می‌شود که نابودی فرعون و یارانش بر دست او خواهد بود، فرعون با خود عهد کرد که تمام فرزندان ذکور آنها را بکشد تا این اتفاق نیفتد. از این رو مردان و زنان را از هم جدا کرد و مردها را به زندان‌ها افکند و چون مادر موسی فرزند خود را به دنیا آورد، با اندوه به وی نگاه کرده، غمگین شد و بسیار گریست و با خود گفت: همین الان او را سر می‌برند؛ اما خداوند مهر او را به قلب زنی که مراقب او بود انداخت و به مادر موسی گفت: چرا رنگ رخسارت زرد شده است؟ گفت: می‌ترسم پسرم را سر ببرند. زن گفت: نترس. و موسی چنان زیبا بود که هر که او را می‌دید شیفته‌اش می‌گشت. از این رو خداوند می‌فرماید: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي»[1] [و مهری از خودم بر تو افکندم] از این رو آن زن قبطی که نگهبان و مراقب او بود، مهرش را به دل گرفت.

و خداوند آن صندوق چوبی را بر مادرش نازل فرمود و به وی الهام کرد که موسی را داخل صندوق بگذارد و وی را در دریا رها کند: «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» پس مادر موسی، نوزاد را در صندوق گذاشت و در آن را بست و به آب نیل انداخت. فرعون، قصری برای تفریح در کنار نیل داشت. در این زمان به همراه همسرش آسیه در این قصر بودند که از دور

۱- طه / ۳۹.

چشمش به یک سیاهی افتاد که آب نیل آن را بالا و پایین می‌برد و باد آن را به طرف قصر می‌آورد تا این که به در قصر فرعون رسید. فرعون دستور داد آن را از آب بگیرند و نزد وی ببرند و چون صندوق را نزد وی بردند و در آن را باز کرد، کودکی در آن یافت. لذا گفت: این کودک یک اسرائیلی است. اما خداوند محبت موسی را هم به دل فرعون افکند و هم به دل آسیه؛ و علی‌رغم این محبت، فرعون قصد کرد کودک را بکشد. لذا آسیه به وی گفت: «لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» او موسی است. فرعون پسر نداشت، لذا دستور داد برایش دایه‌ای بیاورند تا او را شیر دهد و تربیت کند. پس چند زن را که فرزندانشان کشته شده بود، آوردند، اما نوزاد، شیر هیچ کدام از آنان را نخورد؛ زیرا خداوند خود چنین خواسته بود: «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ».

از طرفی مادر موسی خبر یافت که فرعون پسر او را گرفته، از این رو بسیار غمگین شد و بسیار گریست: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ» یعنی این که نزدیک بود راز او را فاش کند یا این که بمیرد. اما بر خود مسلط شد و حوادث، آن گونه که خداوند فرموده بود، پیش رفت: «لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا* وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ»، لذا خواهر موسی برای گرفتن خبر از خانه بیرون آمد تا این که به کنار قصر فرعون رسید و دورادور بی آن که کسی متوجه شود، مراقب اوضاع بود «فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» و چون موسی شیر هیچ زنی را نمی‌خورد، فرعون به شدت اندوهگین شد. در این هنگام خواهر موسی جلو رفت و گفت: آیا خانواده‌ای را به شما معرفی کنم که او را برایتان بزرگ کنند و نصیحت‌گر او باشند؟ فرعون گفت: بلی. پس رفت و مادر موسی را آورد و چون موسی را در آغوش گرفت و سینه در دهانش گذاشت، بلافاصله شروع به شیر خوردن کرد. از این رو فرعون و اطرافیان او بسیار خوشحال شدند و به تشویق مادرش پرداخته و گفتند: او را برای ما بزرگ کن و هر چه بخواهی به تو می‌دهیم و بدین وسیله قول خداوند تحقق یافت که فرموده است: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

فرعون فرزندان را به قتل می‌رساند در حالی که به پرورش موسی اهتمام وافر داشت بی‌آن که بداند هلاک او بر دست همین پسر است. چون موسی کمی بزرگ شد، در کنار فرعون عطسه‌ای کرد و بلافاصله گفت: «الحمد لله ربّ العالمين»

فرعون به این گفته او پرخاش کرد و یک سیلی به وی زد و گفت: این چه سخنی است که می‌گویی؟ پس موسی از جا جست و ریش او را -که بسیار هم بلند بود- گرفت و به سختی کشید به گونه‌ای که فرعون از این بابت درد کشید. لذا فرعون تصمیم گرفت وی را به قتل برساند. زن فرعون که شاهد ماجرا بود، گفت: این کودک نوپایی بیش نیست و نمی‌داند چه می‌گوید. تو او را با سیلی آزردی و او هم واکنش نشان داد. فرعون گفت: او خوب می‌داند چه می‌کند. آسیه گفت: مقداری خرما و مقداری زغال گداخته پیش او بگذار، اگر تشخیص داد که کدام خوراکی هستند، حق با توست. پس فرعون چنین کرد و به موسی گفت: بخور! موسی دست خود را به سوی خرما دراز کرد، اما جبرئیل دستش را به سمت زغال گداخته برد و موسی آن را به سرعت برداشت و به دهان گذاشت و زبانش سوخت. فریاد کودک برخاست و گریه امانش را برید. پس آسیه به فرعون گفت: نگفتم که او کودک نوپایی بیش نیست و هنوز قدرت تمییز ندارد؟ پس فرعون از خطای وی در گذشت.

راوی گوید: پس به امام باقر علیه السلام عرض کردم: موسی چه مدت از مادرش غایب بود تا این که خداوند او را به وی بازگرداند؟ فرمود: سه روز. عرض کردم: آیا هارون برادر تنی موسی بود؟ فرمود: بلی. مگر در قرآن نخوانده‌ای که: «يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي»[1] [ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه (موی) سرم را] عرض کردم: کدامشان مسن‌تر بودند؟ فرمود: هارون. عرض کردم: آیا وحی بر هر دوی آنها نازل می‌شد؟ فرمود: وحی بر موسی نازل می‌شد و موسی آن را به هارون می‌گفت. عرض کردم: مرا از احکام، قضا، امر و نهی آگاه فرما که آیا به عهده آن دو واگذار شده بود؟ فرمود: موسی بود که با خدا مناجات می‌کرد و علم را می‌نوشت و میان بنی اسرائیل قضاوت می‌کرد و در غیاب موسی هنگام رفتن به مناجات، هارون جانشین وی بود. عرض کردم: کدام زودتر از دنیا رفتند؟ فرمود: هارون پیش از موسی از دنیا رفت و هر دوی آنها در زمان سرگردانی از دنیا رفتند. عرض کردم: آیا از موسی پسری بر جای ماند؟ فرمود: خیر، ذریه او از طریق

۱- طه/ ۹۴.

هارون ادامه یافت.

راوی گوید: موسی همچنان با عزت و کرامت نزد فرعون بود تا به سن مردانگی رسید؛ ولی سخنان موسی در توحید برای فرعون خوشایند نبود و آزارش می‌داد. روزی موسی به بازار رفت و مشاهده کرد دو مرد با هم به ستیز برخاسته‌اند. یکی سخن موسی در توحید را تأیید می‌کرد و آن دیگر طرفدار فرعون بود. آن که طرفدار موسی بود، چون موسی را دید، از وی یاری طلبید. پس موسی پیش آمد و ضربه‌ای به آن یکی زد و او را کشت و سپس ناپدید شد. فردای آن روز مرد دیگری با آن مرد که طرفدار موسی بود درگیر شد و مرد طرفدار موسی او را به کمک طلبید. وقتی مرد فرعونی موسی را دید گفت: می‌خواهی مرا هم مثل آن مرد دیروزی به قتل برسانی؟ پس یقه دوست موسی را رها کرد و گریخت.

خزانه‌دار فرعون به موسی ایمان داشت و ششصد سال ایمان خود را پنهان کرده بود و او همان کسی است که خداوند درباره وی می‌فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ»[1] [و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت، گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من خداست]

خبر کشته شدن آن مرد به دست موسی به فرعون رسید. پس وی را طلب کرد تا به قتل رساند. آن مرد مؤمن شخصی را نزد موسی فرستاد تا به او بگوید: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ* فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» [سران قوم درباره تو مشورت می‌کنند تا تو را بکشند. پس (از شهر) خارج شو، من جدا از خیرخواهان توام* موسی ترسان و نگران از آن جا بیرون رفت] او در حال گریز به چپ و راست خود نگاه می‌کرد و می‌گفت: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»[2] [پروردگارا! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش]

و به سمت «مَدْيَن» که سه روز راه بود، حرکت کرد و چون به دروازه مَدْيَن رسید، چاهی دید مردم از آب آن گله‌ها و چهارپایان خود را سیراب می‌کنند. پس

۱- غافر/ ۲۸.

۲- قصص/ ۲۱-۲۰.

در گوشه‌ای نشست در حالی که سه روز بود چیزی نخورده بود. ناگهان چشمش به دو دختر افتاد که گله کوچک گوسفندی داشتند، اما به چاه نزدیک نمی‌شدند. موسی به آنها گفت: چرا گوسفندانتان را آب نمی‌دهید؟ گفتند: «لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاء وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ»[1] [(ما به گوسفندان خود) آب نمی‌دهیم تا شبانان (همگی گوسفندانشان را) برگردانند؛ و پدر ما پیری سالخورده است].

پس موسی بر ایشان دل سوزاند و بر سر چاه رفت و به آن که بر بالای چاه بود گفت: آیا می‌خواهید یک دلو آب برای خودم بکشم و یک دلو برای شما؟ (و کشیدن یک دلو توسط ده نفر صورت می‌گرفت) و چون آن مرد پذیرفت، موسی به تنهایی یک دلو برای آن که بر سر چاه بود آب کشید و یک دلو دیگر برای دختران شعیب و گوسفندان آنان را سیراب کرد. «ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»[2] [آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم] او در آن حال بسیار گرسنه بود. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: چون موسی کلیم الله گوسفندان آن دو دختر را سیراب کرد و به سایه رفت تا استراحت کند، گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی نیازمندم. او در این دعا چیزی جز نان نمی‌خواست تا خود را با آن سیر کند؛ زیرا چند روز را فقط با گیاه خوردن سر کرده بود و آنان از شدت لاغری به راحتی سبزی گیاهان را در لایه زیر پوست زیرین او می‌دیدند. پس چون دختران شعیب نزد پدرشان رفتند، به آنها گفت: زود برگشتید!

پس آن دو ماجرای موسی علیه السلام را برای وی بازگو کردند بی‌آن که او را بشناسند. شعیب به یکی از آن دو گفت: نزد او بازگرد و او را اینجا دعوت کن تا بابت سیراب کردن گوسفندانمان به وی پاداشی دهیم. پس آن دختر آن گونه که در قرآن آمده، نزد موسی بازگشت: «تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاء قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا»[3] [در حالی که به آزرم گام بر می‌داشت نزد وی آمد (و)

۱- قصص/ ۲۳.

۲- قصص/ ۲۴.

۳- قصص/ ۲۵.

گفت: پدرم تو را می‌طلبد تا تو را به پاداش آب‌دادن (گوسفندان) برای ما، مزد دهد] پس موسی علیه السلام با وی همراه شد و آن زن پیشاپیش موسی حرکت می‌کرد. ناگهان بادی وزید و جامه دختر به بدنش چسبید و باسن او آشکار شد. پس موسی به وی گفت: پشت سر من راه برو و مرا به وسیله سنگ‌ریزه‌هایی که به جلوی من پرتاب می‌کنی، مرا راهنمایی کن؛ زیرا من از قومی هستم که به پشت زنان نگاه نمی‌کنند. چون بر شعیب علیه السلام وارد شد، داستان خود را برایش تعریف کرد، پس شعیب به وی گفت: «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»[1] [مترس که از گروه ستمگران نجات یافتی].

یکی از دختران شعیب گفت: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»[2] [یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی، هم نیرومند (و هم) در خور اعتماد است] پس شعیب به وی گفت: قدرتش را با کشیدن دلو آب به تنهایی فهمیدی. امانتداری او را از کجا فهمیدی؟ دختر گفت: وقتی به من گفت که پشت سرش راه بروم و راه را به وی نشان دهم؛ زیرا او نمی‌خواست از پشت سر بدن زنان را ببیند، این دلیل بر امانتداری اوست.

پس شعیب گفت: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»[3] [(شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را (که مشاهده می‌کنی) به نکاح تو در آورم، به این (شرط) که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم، و مرا ان شاء الله از درستکاران خواهی یافت] موسی علیه السلام به وی گفت: «ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ»[4] [گفت: این (قرار داد)

۱- قصص / ۲۵.

۲- قصص / ۲۶.

۳- قصص / ۲۷.

۴- قصص / ۲۸.

میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی (روا) نباشد] یعنی چه ده سال خدمت کنم و چه هشت سال، مورد مواخذه قرار نگیرم و در ادامه موسی گفت: «وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»[1] [و خدا بر آن چه می‌گوییم وکیل است].

راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام مدت را به سر برد؟ فرمود: ده سال تمام خدمت کرد. عرض کردم: قبل از پایان ده سال با همسرش ازدواج کرد یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از پایان مهلت.

عرض کردم: یک مرد با زنی ازدواج می‌کند و به پدر دختر تعهد می‌دهد که مثلاً تا دو ماه دیگر به همسرش نزدیک نشود. این چنین شرطی جایز است؟ فرمود: موسی می‌دانست که تعهد خود را انجام خواهد داد. از این رو او می‌دانست آن قدر زنده می‌ماند که به عهد خود وفا کند. عرض کردم: قربانت گردم! شعیب کدامیک از دختران خود را به همسری موسی درآورد؟ فرمود: آن دختری که به پدرش گفت: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»[2] [یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی، هم نیرومند (و هم) در خور اعتماد است]

چون موسی تعهد خود را به پایان برد، به شعیب گفت: باید به وطنم نزد مادر و خانواده‌ام برگردم. آیا چیزی نزد تو دارم؟ شعیب گفت: از میان گوسفندانم که امسال زاد و ولد کنند، هر چه گوسفند ابلق (سیاه و سفید) متولد شود، برای تو باشد. پس موسی هنگامی که می‌خواست قوچ را به میان میش‌ها برد، ابتدا چوبی را برداشت و آن را شکست و در وسط آغل گوسفندان فرو بُرد و پارچه‌ای سیاه و سفید (ابلق) روی آن انداخت و آن گاه قوچ را به میان میش‌ها فرستاد تا آنها را بارور کند. در نتیجه این تدبیر، آن سال میش‌ها همگی بره‌های ابلق به دنیا آوردند.

و چون مهلت به سر آمد، موسی به همراه همسرش و توشه‌ای که شعیب در اختیارشان گذاشته بود، با گله خود راهی سرزمین مصر شد. اما قبل از رفتن به

۱- قصص / ۲۸.

۲- قصص / ۲۶.

شعیب گفت: عصایی می‌خواهم که پیوسته با من باشد. و عصای پیامبران نزد شعیب بود و همگی را از آنها به ارث برده بود. پس شعیب به وی گفت: وارد این اتاق شو و عصایی از بین آن همه عصا برای خودت بردار. چون موسی وارد اتاق شد، عصای نوح و ابراهیم علیه السلام از جا کنده شد و در دست موسی قرار گرفت. موسی آن عصا را بیرون آورد و چون چشم شعیب به عصا افتاد، گفت: این عصا را بازگردان و یکی دیگر بردار. موسی آن را برگرداند تا یکی دیگر بردارد، اما همان عصا دوباره خود را در بغل موسی انداخت و این مسئله سه بار تکرار شد و چون شعیب این را دید، به وی گفت: برو، خداوند این عصا را به تو اختصاص داده است. پس موسی گله‌اش را حرکت داد و قصد سرزمین مصر کرد و چون با خانواده‌اش به دشتی رسید، دچار سرمای شدیدی شدند که همراه با باد و تاریکی بود و شب نیز از راه فرا رسید و مزید بر علت شد. ناگهان چشم موسی به آتشی افتاد. خداوند در این خصوص می‌فرماید: «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ»[1] [و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را (همراه) برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت: (اینجا) بمانید که من آتشی از دور دیدم. شاید خبری از آن یا شعله‌ای آتش برایتان بیاورم، باشد که خود را گرم کنید]

سپس به طرف آتش رفت تا شعله‌ای بیاورد، ناگهان با درختی مواجه شد که زبانه‌های آتش همه جای آن را فرا گرفته بود و چون به طرف آتش رفت، آتش نیز به طرف او افتاد و چون موسی وحشت‌زده خود را کنار کشید، آتش هم به جای خود برگشت. موسی دید که چگونه آتش دوباره به درخت برگشت، ولی دوباره سعی کرد شعله‌ای برگیرد که باز هم آتش به سمت او افتاد. لذا برگشت و دیگر کارش را تکرار نکرد. در همین زمان خدای متعال وی را صدا زد که: «يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»[2] [ای موسی! منم من خداوند، پروردگار جهانیان] موسی

۱- قصص/ ۲۹.

۲- قصص/ ۳۰.

گفت: دلیل این امر چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! در دست راست تو چیست؟ گفت: عصای من است. گفت: «ألقها یا موسی»[1] [ای موسی! عصای خود را بیفکن] پس موسی آن را انداخت، ناگهان تبدیل به ماری جنبنده شد. پس موسی علیه السلام از آن ترسید و فرار کرد. پس خداوند او را صدا زد که: ای موسی! نترس، آن را بردار که تو در امانی و دستت را در گریبانت فرو کن، خواهی دید وقتی آن را بیرون می‌آوری سفید بی‌گزند است؛ زیرا پوست موسی علیه السلام سبزه پررنگ بود. پس دستش را از گریبانش بیرون آورد، ناگهان دنیا را برایش روشن کرد. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّکَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»[2] [این دو (نشانه) دو برهان از جانب پروردگار تو است (که باید) به سوی فرعون و سران (کشور) او (ببری)؛ زیرا آنان همواره قومی نافرمانند] پس موسی گفت: «رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ* وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ* قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ»[3]–[4] [گفت: پروردگارا! من کسی از ایشان را کشته‌ام. می‌ترسم مرا بکشند* و برادرم هارون از من زبان‌آورتر است. پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند؛ زیرا می‌ترسم مرا تکذیب کنند* فرمود: به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با (وجود) آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند چیره خواهد بود]

«وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِن شِيعَتِهِ

۱– قصص / ۱۹.

۲– قصص / ۳۲.

۳– قصص / ۳۵–۳۳.

۴– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۲.

وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ (١٥) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (١٦) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ (١٧) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ (١٨) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ (١٩).

[و داخل شهر شد بی‌آن که مردمش متوجه باشند. پس دو مرد را با هم، در زد و خورد یافت: یکی، از پیروان او و دیگری از دشمنانش (بود). آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست. پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت. گفت: این کار شیطان است؛ چرا که او دشمنی گمراه‌کننده (و) آشکار است* گفت: پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم، مرا ببخش. پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده مهربان است* (موسی) گفت: پروردگارا! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود* صبحگاهان در شهر بیمناک و در انتظار (حادثه‌ای) بود. ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود (باز) با فریاد از او یاری خواست. موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی* و چون خواست به سوی آن که دشمن هر دوشان بود حمله آورد گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی مرا بکشی چنان که دیروز شخصی را کشتی. تو می‌خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی و نمی‌خواهی از اصلاحگران باشی]

۱) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که: در مجلس مأمون حضور یافتم در حالی که علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در آن مجلس بود و حدیث عصمت پیامبران را بیان می‌فرمود. مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: درباره آیه «فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»

چه می‌گویی؟ امام رضا علیه السلام فرمود: موسی بدون اطلاع مردم وارد شهری از شهرهای فرعون شده بود، در فاصله میان مغرب و عشاء. در آن جا بـه دو مـرد برخورد که با هم می‌جنگیدند. یکی طرفدار خودش بود و دیگری از دشمنانش. آن که از طرفدارانش بود، از وی یاری خواست تا دشمنش را مغلوب کند. موسی علیه السلام با حکم خدا یک مشت بر وی زد و وی مرد. موسی گفت: «هَـذَا مِـنْ عَمَـلِ الشَّيْطَانِ» یعنی جنگی که میان آن دو مرد واقع شده بود عمل شیطان بود، نه آن چه موسی علیه السلام مرتکب شده بود. منظور موسی علیه السلام از این آیه، آن است که شیطان دشمنی آشکار و گمراه کننده است. «عَدُوٌّ مُّبِينٌ».

مأمون گفت: معنی قول موسی: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَـاغْفِرْ لِـي» چیسـت؟ فرمود: می‌گوید: من با ورودم به شهر، خودم را در موقعیتی قرار دادم که نباید چنین می‌شد، پس مرا بیامرز؛ یعنی مرا از دشمنانت بپوشان. مبادا مرا بـه چنـگ آورده و بکشند «فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ بِمَـا أَنْعَمْـتَ عَلَيَّ» یعنی با قدرتی که به من ارزانی داشته‌ای که توانستم یکـی از مشـرکان را بـا یک مشت بکشم «فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ» بلکه با این قدرت در راه تـو جهـاد خواهم کرد تا این که تو راضی گردی. پس موسی در شـهر بیمنـاک شـد و مراقـب اوضاع بود که ناگهان مردی که دیروز او را به یاری طلبیده بود، دید و به وی گفت: تو مردی مشخصاً گمراه هستی. دیروز با مردی جنگیدی و امروز هم بـا ایـن مـرد می‌جنگی؟ من بی‌شک تو را خواهم آزرد؛ و می‌خواست او را ادب کند. پس چـون خواست او را که از پیروان خودش بود و دشمن هر دوی آنان بود، ادب کند، گفـت: ای موسی! «أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ».

مأمون گفت: ای ابا الحسن! خداوند به عوض پیـامبرانش تـو را جـزای خیـر دهد.[۱]

۲) طبرسی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کـرده اسـت کـه آن حضرت فرمود: نامتان بر شما مبارک باد! عرض کردم چه اسمی؟ فرمـود: «شـیعه»

۱– عیون اخبار الرضا علیه لسلام، ج ۱، ص ۱۷۰.

مگر سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ».[1]

۳) ابن بابویه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از احمد بن هلال، از محمد بن سنان، از محمد بن عبد الله بن رباط، از محمد بن نعمان احول، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: منظور از: «بَلَغَ أَشُدَّهُ» در آیه «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»[2] [و چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم] آن است که موسی به سن هجده سالگی رسید و «وَ اسْتَوَى» یعنی ریش درآورد.[3]

«فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»(۲۴)

[پس برای آن دو (گوسفندان را) آب داد. آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی، سخت نیازمندم]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از دیگری، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: مقصود موسی علیه السلام از آیه «إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»، طلب طعام بود.[4]

۲) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از فردی دیگر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام درباره عبارت «إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» فرموده است: موسی علیه السلام با این جمله درخواست طعام کرده بود.[5]

۳) عیاشی از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام درباره گفته موسی

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۲۴.

۲- قصص/ ۱۴.

۳- معانی الاخبار، ص ۲۲۶، ح ۱.

۴- کافی، ج ۶، ص ۲۸۷، ح ۵.

۵- محاسن، ص ۵۸۵، ح ۷۸.

علیه السلام به جوان همراهش: «آتِنَا غَدَاءنَا»[1] [غذای ما را بیاور] و عبارت «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» می‌فرماید: منظور حضرت موسی در هر دو عبارت «غذا» بود. آن گاه امام می‌فرماید که موسی علیه السلام گرسنگی بسیار می‌کشید.[2]

۴) لیث بن سلیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: موسی سه بار از گرسنگی به خدا شکایت برد: «آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِینَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»[3] [غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم] و «لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْرًا»[4] [اگر می‌خواستی (می‌توانستی) برای آن مزدی بگیری] و در آیه «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ».[5]

۵) زمخشری در کتاب ربیع الابرار از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین الگو برای تو بود و بهترین راهنما برای نکوهش دنیا و کثرت بدی‌های آن؛ زیرا اطراف آن از وی گرفته شد و اکناف آن برای دیگری هموار گشت و اگر خواستی می‌توانی موسی کلیم الله را الگوی دومت قرار بدهی که فرمود: «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» زیرا به خدا سوگند! او در این دعا چیزی جز نان نمی‌خواست تا آن را بخورد؛ زیرا او علف زمین می‌خورد به گونه‌ای که از شدت لاغری و آب شدن گوشت بدنش، می‌شد رنگ سبز سبزه‌هایی را که خورده بود از سفیدی و صافی شکمش دید.[6]

«قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَى ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ (۲۷)».

۱- کهف / ۶۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۴۴.

۳- کهف / ۶۲.

۴- کهف / ۷۷.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۵۰.

۶- ربیع الابرار، ج ۴، ص ۳۸۳.

[(شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را (که مشاهده می‌کنی) به نکاح تو در آورم به این (شرط) که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم و مرا ان شاء الله از درستکاران خواهی یافت]

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی آنها از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده‌اند که گفت: به ابو الحسن صلوات الله علیهم اجمعین درباره این سخن شعیب علیه السلام که می‌فرماید: «**إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِندِكَ**» پرسش نمودم که موسی کدام مدت را به سر برد؟ فرمود: به دورترین آن وفا کرد، ده سال. عرض کردم: آیا قبل از اتمام شرط با وی عروسی کرد یا پس از اتمام مدت؟ فرمود: پیش از تمام شدن مهلت. عرض کردم: مردی با زنی ازدواج می‌کند و شرط می‌کند که دو ماه برای پدر زنش کار کند. آیا این جایز است؟ فرمود: موسی علیه السلام می‌دانست که این شرط را ادا خواهد کرد. اما این یکی از کجا می‌داند تا دو ماه دیگر زنده می‌ماند تا به وعده خود وفا کند؟ در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک مرد به شرط آموختن یک سوره قرآن به زن، با وی ازدواج کرد یا با مقداری درهم یا مقداری گندم.[1]

۲) باز هم از او، از علی بن محمد بن بندار، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از ابن سنان، از ابو الحسن علیه السلام روایت می‌کند که درباره اجیر کردن خود از وی سؤال کردم. فرمود: نیکو است، اشکالی ندارد اگر در حد توانش تعهد کند. موسی علیه السلام خود را اجیر نمود و گفت: اگر خواستم هشت سال و اگر خواستم ده سال. پس خداوند عزّ و جلّ درباره‌اش چنین فرمود: «**أَن تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِندِكَ**».[2]

۳) طبرسی از حسین بن سعید، از صفوان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد: کدام یک از دو دختر شعیب به موسی گفت:

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۱۴، ح ۱.

۲- کافی، ج ۵، ص ۹۰، ح ۲.

پدرم از تو دعوت کرده است؟ فرمود: همانی که همسر وی شد. عرض شد: کدام مهلت را موسی به سر برد؟ فرمود: کامل‌ترین آنها یعنی ده سال. عرض شد: آیا قبل از اتمام شرط با وی عروسی کرد یا پس از پایان تعهدش؟ فرمود: پیش از سرآمدن تعهدش. عرض شد: مردی با زنی ازدواج می‌کند و تعهد می‌سپارد که ده سال اجیر او باشد. آیا این جایز است؟ فرمود: موسی علیه السلام می‌دانست که شرط را به پایان خواهد رساند.[1]

۴) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو حفص عمر بن یوسف بن سلیمان بن رَیّان، از قاسم بن ابراهیم رقی، از محمد بن احمد بن مهدی رقی، از عبد الرزّاق، از مَعْمَر، از زُهری، از انَس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شعیب از حبّ خدا آن قدر گریست تا نابینا شد. پس خداوند بیناییش را به وی بازگرداند. باز هم آن قدر گریست تا نابینا شد و خدا بینایی وی را بازگرداند. بار چهارم خداوند به وی وحی کرد که: ای شعیب! این کار را تا کی می‌خواهی ادامه دهی؟ اگر این کار تو از شدت ترس از آتش است، آن را از تو برداشتم و اگر به شوق بهشت است، آن را به تو بخشیدم. عرض کرد: ای خدا و سرورم! تو خود می‌دانی که من نه از ترس آتش و نه به شوق بهشتت گریستم. خداوند به وی فرمود: حال که چنین است، من کلیم خود موسی بن عمران را به خدمت تو می‌گمارم.[2]

«وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱)»

[و (فرمود:) عصای خود را بیفکن. پس چون دید آن مثل ماری می‌جنبد، پشت کرد و برنگشت. ای موسی! پیش آی و مترس که تو در امانی]

۱) طَبَرسی از ابو بصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون موسی مهلت را به پایان برد و با خانواده‌اش عازم بیت

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۱.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۴، باب ۵۱، ح ۱.

المقدس شد، هنگام شب راه را اشتباه رفت، سپس آتشی دید. پس بـه خـانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم.[۱]

۲) و هم از اوست که از امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی روایت گردید که فرمود: چون موسی علیه السلام نزد همسرش برگشت، همسرش پرسـید: از کجا آمدی؟ موسی گفت: از نزد پروردگار آن آتش. سپس امام علیـه السـلام در ادامه می‌فرماید: سپس موسی نزد فرعون رفت. به خدا سوگند که گویی هم اکنون او را می‌بینم با مویی مشکی و پوستینی از پوست الاغ است و بند آن از لیف بافته شده است. پس از رسیدن موسی علیه السلام به قصر فرعون، به فرعون اطـلاع داده شـد که جوانی بر در است که ادعا می‌کند فرستاده پروردگار جهانیان اسـت. فرعـون بـه شیربان خود دستور داد زنجیرهای شیرها را باز کند و این شـیوه فرعـون بـود کـه چون بر کسی خشم می‌گرفت، زنجیر شیرها را باز می‌کرد و آن فرد به وسـیله شـیر دریده می‌شد. موسی علیه السلام در اول را که زد (قصر دارای نه در بود) هر نـه در باز شدند و چون وارد شد، شیرها همچون توله سـگ‌هـایی رام در اطـراف موسـی علیه السلام دم می‌جنباندند. فرعون که این صحنه را دید به اطرافیان خود گفت: آیا تاکنون چنین چیزی دیده‌اید؟! و چون موسی علیه السلام بـه وی نزدیـک‌تـر شـد، فرعون وی را شناخته و گفت: «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ* وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ* قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ»[۲] [آیا تو را از کودکی در میان خـود نپـروردیم و سـالیانی چنـد از عمـرت را پـیش مـا نماندی؟* و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی* گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم]

سپس فرعون به یکی از اطرافیان خود گفت: برخیز و او را بازداشت کن! و به دیگری گفت: گردنش را بزن! پس جبرئیل با شمشیر شش تن از اطرافیـان فرعـون را به قتل رساند. آن گاه فرعون فریاد زد: او را رها کنید. سپس موسی علیه السـلام دست خود را از گریبان به در آورد که ناگهان نوری سفید از آن ساطع گردیـد، بـه

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۳.

۲- شعراء/ ۲۰-۱۸.

طوری که از شدت آن نمی‌شد صورت موسی علیه السلام را دید و آن گاه عصایش را بر زمین انداخت که ناگاه تبدیل به یک اژدها گردید و با نیش‌های خود به ستون‌های کاخ حمله برد و آن را خرد کرد. در این هنگام فرعون گفت: ای موسی! مرا تا فردا مهلت ده! و بقیه ماجرا...[1]

۳) و باز هم از او، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عصای موسی چوب آسی (مُوْرد) از بهشت بود که جبرئیل علیه السلام آن را زمانی به موسی علیه السلام داد که به سوی «مَدْیَن» می‌رفت.[2]

۴) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه در «کامل الزیارات» خود، از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از جدّش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از علی بن حکم، از عَرَفه، از ربعی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ساحل وادی ایمن که خداوند آن را ذکر فرموده، رود «فرات» است و آن بقعه مبارکه «کربلا» است و آن «شجره» محمد صلی الله علیه و آله است.[3]

﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵)﴾

[فرمود: به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با (وجود) آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند، چیره خواهید بود]

۱) محمد بن عباس از حسن بن محمد بن یحیی حسینی، از جدّش یحیی بن حسن، از احمد بن یحیی اودی، از عمرو بن حمّاد بن طلحه، از عبد الله بن مهلّب بصری، از منذر بن زیاد ضَبی، از ابان، از انس بن مالک روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی را برای جمع آوری صدقات و زکات نزد

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۲.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۳۲.

۳- کامل الزیارات، ص ۱۰۹، باب ۱۳، ح ۱۰.

قومی فرستاد. اما آنها به وی حمله کرده و به قتل رساندند. چون این خبر به پیـامبر صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام را به جنگ آنهـا فرسـتاد. علـی علیـه السلام قاتلان را کشت و بقیه را به اسارت گرفـت و برگشـت و چـون بـه نزدیـک مدینه رسید، با استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله مواجه گردیـد. پیـامبر او را در آغوش کشید و پیشانی وی را بوسید و فرمود: پدر ومادرم فدایت! ای کسی کـه خدا بازوی مرا به وسیله او قوی گرداند، همان طور که بازوی موسی را بـه وسـیله هارون قوی گرداند.[1]

۲) بُرسی گوید: نقل است که چون هـارون بـه موسـی پیوسـت و آن دو نـزد فرعون ملعون رفتند، وحشتی از او در دلشان ظاهر شد. ناگهان سواری را دیدند که پیشاپیش آنها ایستاده و لباسی از طلا به تن دارد و شمشیری از طلا به دست گرفته است و فرعون طلا را بسیار دوست می‌داشت. آن سوار به فرعون گفت: دعوت این دو مرد را اجابت کن وگرنه تو را می‌کشم. فرعون از این وضع ناراحت شد و گفـت: فردا نـزد مـن برگردیـد. و چـون بیـرون رفتنـد، دربانـان را فراخوانـد و آنـان را بازخواست کرد که چرا اجازه دادید این سوار بدون دستور من وارد قصر شود؟ آنها به عزّت فرعون سوگند یاد کردند که جز این دو مرد، کسی وارد قصر نشده اسـت و آن سوار مثال علی علیه السلام بود. کسی که خداوند پیـامبران را بـه وسـیله او در خفا یاری می‌کرد، محمد صلی الله علیه و آله را آشکارا نصرت و یاری داد؛ زیـرا او کلمه کبرای الهی است که وی را به هر صورتی که اراده فرموده بر اولیـای خـویش ظاهر نموده و آنان را با یاری وی نصرت داده است. آنان خدایشان را با ایـن کلمـه می‌خواندند پس دعایشان مستجاب می‌شد و آنان را نجات می‌داد. و آیـه «وَنَجْعَـلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا» اشاره به وی دارد. ابن عباس می‌گویـد: ایـن سوار، آیت کبرای الهی برای پیامبران بود.[2]

۳) بُرسی گوید: تاریخ نویسان روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیـه و آله نشسته بود و یک جن در کنارش پرسش‌هایی درباره مسائل دشوار می‌کـرد. در

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۵۹۸.

۲- مشارق انوار الیقین، ص ۸۱.

این حال امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. با ورود ایشان آن جن کوچک و کوچک‌تر شد تا به اندازه یک گنجشک درآمد و التماس‌کنان گفت: یا رسول الله! مرا پناه ده! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از چه کسی؟ گفت: از این جوانی که دارد می‌آید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر او کیست؟ جن گفت: در روز طوفان آمده بودم تا کشتی نوح را غرق کنم و چون دستم به آن رسید، همین جوان با یک ضربت دست مرا قطع کرد. سپس دست قطع شده خود را به پیامبر نشان داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، خود اوست.[1]

۴) بُرسی گوید: یک جن در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. با دیدن امیر المؤمنین علیه السلام جن عرض کرد: یا رسول الله! مرا از این جوانی که می‌آید پناه ده! فرمود: مگر با تو چه کرده؟ عرض کرد: از سلیمان علیه السلام سرپیچی کرده بودم و او چند جن را در پی من فرستاده بود که از عهده همه آنها برآمدم. ناگهان این سوار به طرفم آمد و مرا مجروح و سپس اسیر کرد. جای ضربه او این است و هنوز هم زخم آن بهبود نیافته است.[2]

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸) وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (۴۱)».

[و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خویشتن، برای شما خدایی نمی‌شناسم، پس ای هامان برایم بر گل آتش بیفروز و برجی (بلند) برای من بساز، شاید به

۱- مشارق انوار الیقین، ص ۸۵.

۲- مشارق انوار الیقین، ص ۸۵.

(حال) خدای موسی اطلاع یابم و من جداً او را از دروغگویان می‌پندارم* و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوند* تا او و سپاهیانش را فرو گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم. بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود* و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد]

۱) علی بن ابراهیم گوید: پس هامان، برجی بر روی هوا بنا کرد و آن قدر بلند شد که هیچ انسانی از بیم بادهای شدیدی که می‌وزیدند نمی‌توانست بر بالای آن رود. پس به فرعون گفت: بیش از این نمی‌توانیم بالا برویم. پس خداوند بادی را مأمور کرد و آن برج را در هم شکست. بعد از آن فرعون و هامان صندوق ساختند و به لانه‌های چهار عقاب رفته و جوجه‌های آنها را آورده و پرورش دادند تا بزرگ شده و به نهایت قدرت رسیدند و به سراغ چهار گوشه صندوق رفتند و بر هر گوشه‌ای از صندوق، چوبی نصب کرده و روی آن چوب، قطعه گوشتی قرار می‌دادند و عقاب را مدتی گرسنه نگاه داشتند. از طرفی پای عقاب‌ها را به این چوب بسته بودند. عقاب‌ها با دیدن گوشت شروع به بال زدن و پرواز کردن نمودند تا به گوشت‌ها که در ارتفاع قرار داشتند برسند. آنها تمام روز به طرف بالا پرواز کردند، ولی به گوشت‌ها نرسیدند، اما با این کار توانستند مسافت زیادی به آسمان بروند. آن گاه فرعون به هامان گفت: به آسمان بنگر، آیا به آن رسیده‌ایم؟ هامان نگاهی کرد و سپس گفت: آسمان را همان گونه که از زمین و از فاصله دور می‌دیدم، می‌بینم. فرعون گفت: به زمین نگاه کن. هامان گفت: زمین را نمی‌بینم، اما دریاها و آب‌ها را می‌بینم.

راوی گوید: عقاب‌ها همچنان به طرف بالا پرواز می‌کردند تا این که آفتاب غروب کرد و دریاها و آب‌ها از دیده پنهان شدند. آن گاه فرعون گفت: ای هامان! به آسمان نگاه کن. هامان به آسمان نگاه کرد و گفت: آسمان را همان گونه که از زمین می‌دیدم، مشاهده می‌کنم. و چون شب فرا رسید هامان به آسمان نگاه کرد. فرعون گفت: آیا رسیدیم؟! هامان گفت: ستاره‌ها را همان گونه که از زمین می‌دیدم، می‌بینم و از زمین چیزی جز تاریکی نمی‌بینم. راوی گوید: آن گاه بادها مأمور شدند که آنها را واژگون کنند و بدین ترتیب صندوق واژگون گشت و با سرعت زیاد به سمت زمین سرازیر شد و سقوط کرد. اما فرعون در این لحظه‌ها بسیار

متکبر و خودخواه و لجوج بود، از این رو خداوند درباره وی فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ».[1]

۲) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «فَحَشَرَ فَنَادَى»[2] [و گروهی را فراهم آورد (و) ندا در داد] فرعون است و «نَکال» در آیات «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى * فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى»[3] [و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم* و خدا (هم) او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد] مجازات و عقوبت است و منظور از «الْآخِرَةِ» عبارت «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» است و مقصود از «الْأُولَى» سخن فرعون است که گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي» است و خداوند او را بدین دو عبارت هلاک کرد.[4]

۳) طبرسی گوید: در تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود: میان این دو کلمه چهل سال فاصله بود.[5]

۴) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ائمّه در کتاب خداوند عزّ و جلّ دو گروه هستند: خداوند متعال می‌فرماید: «و جعلنا هم أئمة یهدون بأمرنا»[6] [و آنان را پیشوایانی که به سوی امر ما می‌خوانند قرار دادیم] نه به امر مردم. اینان فرمان و اراده خدا و حکم او را بر خواست خود ترجیح می‌دهند و باز می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» اینان خواست خود را بر خواست و حکم خدا مقدّم می‌دارند و برخلاف آن چه در کتاب خدا آمده، به حسب هواهای نفس خود رفتار می‌کنند.[7]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- نازعات/ ۲۳.

۳- نازعات/ ۲۵ و ۲۴.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۷.

۵- مجمع البیان، ج۱، ص ۲۵۷.

۶- انبیا / ۷۳.

۷- کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۲.

«وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴)».

[و چون امر (پیامبری) را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی (طور) نبودی و از گواهان (نیز) نبودی]

۱) محمد بن عباس از علی بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از سلیمان بن محمد بن ابی فاطمه، از جابر بن اسحاق بصری، از نضر بن اسماعیل واسطی، از جُوَیبر، از ضحّاک، از ابن عباس درباره قول خداوند متعال که می‌فرماید: «**وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ**» روایت کرده که این سخن اشاره به این دارد که حضرت موسی علیه السلام یوشع بن نون را به جانشینی خود برگزیده است و خداوند فرموده است که: هیچ پیامبری را بدون وصی نمی‌گذارم و من پیامبری عربی مبعوث خواهم کرد و علی را وصی او قرار خواهم داد. مفهوم آیه «**وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ**» وصایت است و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام اتفاقات بعد خود را برای امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده است و این که امّت او بعد از وی دچار اختلاف خواهند شد. پس هر کس گمان برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بی‌آن که وصیت کند از دنیا رفته است، بر خدای عزّ و جلّ و پیامبر او دروغ بسته است.[۱]

۲) در تفسیر اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین آمده است که: یکی از یاران ما از سعید بن خطاب روایتی نقل کرده که سند آن به امام صادق علیه السلام می‌رسد. امام صادق علیه السلام در این حدیث درباره آیه «**وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ**» فرموده است: آیه اینگونه است که: آیا آن گاه که موسی را به نبوت مبعوث کردیم، تو در جانب غربی نبودی و از جمله گواهان نبودی؟[۲]

۳) امام صادق علیه السلام در یکی از نامه‌های خود می‌فرماید: هرگز اتفاق نیفتاده که خداوند متعال پیامبرش را شاهد گرفته و از او طلب شهادت دادن کرده باشد مگر این که برادر، قرین، پسرعمّ و وصیّ او نیز حضور داشته و از هر دوی

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۶، ح ۷.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۶، ح ۸.

آنها پیمان گرفته باشد که درود خدا بر هر دوی آنها و بر ذرّیّه پاک آنها باد، درودی پیوسته تا به روز قیامت.[1]

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَٰكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶)﴾

[و آن دم که (موسی را) ندا دردادیم تو در جانب طور نبودی، ولی (این اطلاع تو) رحمتی است از پروردگار تو تا قومی را که هیچ هشداردهنده‌ای پیش از تو برایشان نیامده است، بیم دهی. باشد که آنان پند پذیرند]

۱) محمد بن عباس از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از طاهر بن مدرار، از برادرش، از ابو سعید مدائنی روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» پرسیدم. فرمود: خداوند کتاب خود را در برگی نوشت و نقش آن را ثابت کرد، دو هزار سال قبل از این که مخلوقات را بیافریند و در آن برگ نوشته شده: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن که از من سؤال کنید، به شما بخشش کردم و پیش از آن که آمرزش طلب کنید، شما را آمرزیدم. هر کس از شما با ولایت محمد و آل محمد نزد من آید، او را با رحمت خویش در بهشتم ساکن می‌کنم.[2]

۲) از ابو جعفر طوسی، از فضل بن شاذان که سند آن را به سلیمان دیلمی می‌رساند، از مولایمان جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که به سرورم ابو عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم: معنای «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» چیست؟ فرمود: نامه‌ای است که خداوند متعال دو هزار سال قبل از آفرینش بشر بر روی برگ آس (مُورْد) نوشته و آن را بر عرش نهاده است. عرض کردم: سرورم! در این نامه چه نوشته است؟ فرمود: در این نامه نوشته شده: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن که از من بخواهید به شما عطا کردم و پیش از آن که معصیت

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۹.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۰.

کنید، شما را بخشیدم و پیش از آن که گناه مرتکب شوید، شما را آمرزیدم. هر کس با ولایت نزد من آید، او را با رحمت خود، در بهشتم ساکن می‌کنم.[1]

۳) شیخ مفید در «الاختصاص» از حسن بن زیاد آدمی، از عروة بن یحیی، از ابو سعید مدائنی روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنای «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» چیست؟ فرمود: ای ابو سعید! نامه‌ای است که خداوند متعال دو هزار سال قبل از خلقت انسان بر روی برگی نوشته و آن را روی عرش خود و در کنار خویش قرار داده است - یا زیر تخت عرش خود- و در آن نوشته است: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن که از من بخواهید به شما عطا کردم و پیش از آن که از من آمرزش طلب کنید، از شما درگذشتم؛ هر کدام از شما با ولایت محمد و آل محمد نزد من آید، با رحمت خودم او را در بهشتم ساکن می‌کنم.[2]

۴) امام ابو محمد عسکری علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران را به نبوت برگزید و دریا را برای وی شکافت تا بنی اسرائیل را نجات دهد و تورات و الواح (ده فرمان) را به وی عطا فرمود، موسی چون به جایگاه خود نزد پروردگارش نگریست، عرض کرد: پروردگارا! مرا کرامتی بخشیدی که پیش از من به کسی نبخشیدی. خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که محمد صلی الله علیه و آله نزد من از همه خلقم افضل است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد صلی الله علیه و آله از همه خلقت نزد تو برتر است، آیا از خاندان پیامبران کسی از خاندان من نزد تو گرامی‌تر است؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که فضیلت آل محمد بر همه خاندان انبیا همانند فضیلت محمد بر همه مرسلین است.

موسی گفت: ای پروردگار من! اگر آل محمد نزد تو چنین مقامی دارند، آیا در میان یاران انبیا کسی بهتر از یاران من داری؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که فضیلت یاران محمد بر یاران همه پیامبران مرسل به مانند فضیلت آل

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۱.

۲- اختصاص، ص ۱۱۱.

محمد بر آل همه پیامبران و فضیلت محمد بر همه مرسلین است؟

موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد و خاندان و یارانش از چنین منزلتی که توصیف فرمودی برخوردار هستند، آیا امّتی بهتر از امت من نزد تو وجود دارد که همانند امت من، ابرها را برای ایشان فرستاده باشی تا سایه‌بان آنان گردد و برایشان «مَنّ» و «سَلْوَی» نازل فرموده باشی و دریا را برایشان شکافته باشی؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که فضیلت امت محمد بر همه امت‌ها همانند فضیلت او نسبت به همه مخلوقات من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! کاش می‌توانستم آنها را ببینم. پس خداوند عزّ و جلّ به وی وحی فرمود: ای موسی! تو آنها را نمی‌بینی، زیرا اکنون زمان ظهور آنان نیست؛ اما در بهشت ایشان را می‌بینی که در باغ‌های جاودان و فردوس، در حضور محمد صلی الله علیه و آله هستند و در نعمت‌های آن غرق‌اند و از خیرات آن بهره‌مند. آیا دوست داری سخن ایشان را بشنوی؟ موسی گفت: بلی، پروردگار من! فرمود: در حضور من بایست و اِزار خود را محکم ببند هم چون بنده‌ای ذلیل که در محضر سروری ارجمند می‌ایستد. پس موسی چنین کرد. آن گاه پروردگار ما عزّ و جلّ ندا در داد: ای امت محمد! همه آنها در اصلاب پدران و ارحام مادرانشان پاسخ دادند: لبیّک اللّهم لبیّک، لبیّک لا شریک لک لبیّک. إنّ الحمد و النعمة و الملک لک، لا شریک لک لبیّک. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خداوند این پاسخ آنها را شعار حج قرار داد.

سپس پروردگار ما عزّ و جلّ ندا در داد: ای امّت محمد! حکم من درباره شما این است که رحمتم بر غضبم پیشی گرفته و عفوم بر مجازاتم؛ پیش از آن که حاجتی از من بخواهید، حاجت شما را برآورده می‌کنم و پیش از آن که از من سؤال کنید، به شما عطا می‌کنم. هر یک از شما با شهادت لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أنّ محمداً عبده و رسوله، مرا ملاقات کند و در گفتارش صادق و در رفتارش محقّ باشد و شهادت دهد که علی بن ابی طالب برادر و وصیّ پیامبر، بعد از اوست و ولیّ اوست و از او همانند اطاعت از محمد، اطاعت کند و شهادت دهد که اولیای برگزیده، اخیار، مطهّر و فرخنده او که مبلّغ شگفتی‌های آیات خدایند و راهنمایان حجت‌های خدا هستند، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام اولیای اویند، او را به بهشت خود وارد می‌کنم، هرچند گناهانش به اندازه

کف‌های دریا باشد. امام عسکری علیه السلام فرمود: پس چون خداوند، پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود، به وی گفت: ای محمد! آن گاه که امت تو را بدین کرامت در کنار طور مفتخر کردیم تو آن جا نبودی. سپس به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: الحمد لله ربّ العالمین علی ما اختصّنی به من هذه الکرامة و الفضیلة. [سپاس خدایی راست که پروردگار جهانیان است به خاطر این کرامت و فضیلتی که مرا مخصوص به آن گردانید]. و به امت وی فرمود: و شما بگویید: الحمد لله ربّ العالمین علی ما اختصّنا به من هذا الفضل»[1] [سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است به خاطر این فضیلتی که ما را به آن مختص گردانیده است] .

۵) و علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ»[2] [تو در جانب غربی (طور) نبودی] «إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ»[3] [و چون امر (پیامبری) را به موسی واگذاشتیم] یعنی او را آگاه کردیم. «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» یعنی موسی علیه السلام .

اما مقصود آیهٔ «وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ»[4] [لیکن ما نسلهایی پدید آوردیم و عمرشان طولانی شد] یعنی عمرشان طولانی شد و نافرمانی می‌کردند. و منظور از «ثاویاً» «وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ»[5] [و تو در میان ساکنان (شهر) مَديَن مقیم نبودی] «باقیاً» است و مقصود از دو ساحر در آیه «سِاحْرَانِ تَظَاهَرَا»[6] [دو ساحر با هم ساخته‌اند] موسی و هارون هستند.[7]

۱- تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص ۳۱.

۲- قصص / ۴۴.

۳- قصص / ۴۴.

۴- قصص / ۴۵.

۵- قصص / ۴۵

۶- قصص / ۴۸.

۷- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۸.

«فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰)»

[پس اگر تو را اجابت نکردند بدان که فقط هوسهای خود را پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آن که بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند. بی‌تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند]

۱) محمد بن یعقوب از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از ابو الحسن علیه السلام روایت است که درباره آیه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» فرمود: یعنی کسی که دینش را طبق نظر خودش قرار دهد، بدون تبعیت از ائمه هدی علیهم السلام[۱]. محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «الغیبة» نیز آن را از محمد بن یعقوب، از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر و بالاخره از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است.[۲]

۲) محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوَید، از قاسم بن سلیمان، از مُعلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» روایت شده است که فرمود: یعنی دین خود را رأی خود بگیرد بدون پیروی از ائمه هدی علیه السلام.[۳]

۳) از او، از عبّاد بن سلیمان، از سعد بن سعد، از محمد بن فضیل، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» فرمود: یعنی هوای نفس را دین خود قرار دهد، بدون راهنمایی ائمه هدی علیهم السلام.[۴]

۴) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن سلیمان، از مُعلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» روایت

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۰۶ ح ۱

۲- غیبة، ص ۱۳۰.

۳- بصائر الدرجات، ص ۳۱، باب ۸ ح ۱.

۴- بصائر الدرجات، ص ۳۱، باب ۸، ح ۵.

کرده که آن حضرت فرمود: او کسی است که رأی خود را دین خویش قرار می‌دهد، بدون تبعیت از امامان هدی علیهم‌السلام که از جانب خدا منصوب شده‌اند.[1]

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)﴾

[و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم؛ امید که آنان پند پذیرند]

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبد الله بن جُنْدُب روایت کرده که: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره «**وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**» پرسیدم. فرمود: منظور از یک امام به امام دیگر است.[2]

۲) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از معاویة بن حکیم، از احمد بن محمّد، از یونس بن یعقوب، از ابوعبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره مفهوم این آیه: «**وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**» می‌فرماید: امامی بعد از امام دیگر است.[3]

۳) سعد بن عبد الله از علی بن اسماعیل بن عیسی و احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از یکی از دوستانش، از امام صادق علیه السلام درباره «**وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**» روایت نموده که آن حضرت فرمود: درباره امامی بعد از امام دیگر است.[4]

۴) شیخ مفید در «امالی» با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره مفهوم آیه «**وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ**» فرموده است: امامی بعد از امام دیگر است.[5]

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۳ .

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۴.

۵- امالی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۵) ابن شهر آشوب از عبد الله بن جندب روایت کرده که: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» پرسیدم. فرمود: امامی بعد از امام دیگر است.[۱]

۶) محمد بن عباس از حسین بن احمد، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از حمران روایت کرده که امام صادق علیه السلام درباره مفهوم آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» فرمود: امامی بعد امام دیگر است.[۲]

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۵۴) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)»

[کسانی که قبل از آن کتاب (آسمانی) به ایشان داده‌ایم آنان به (قرآن) می‌گروند* و چون بر ایشان فرو خوانده می‌شود، می‌گویند: بدان ایمان آوردیم که آن درست است (و) از طرف پروردگار ماست. ما پیش از آن (هم) از تسلیم‌شوندگان بودیم* آنانند که به (پاس) آن که صبر کردند و (برای آن که) بدی را با نیکی دفع می‌نمایند و از آن چه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند، دو بار پاداش خواهند یافت* و چون لَغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند و می‌گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست. سلام بر شما، جویای (مصاحبت) نادانان نیستیم]

۱) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از ابن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از ابو جارود روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند به اهل کتاب، خیر کثیر عطا فرموده است. فرمود: کدام

۱- مناقب، ج ۳، ص ۹۶.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۴.

خیر؟ عرض کردم: در آیات «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ* وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ* أُوْلَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» مذکور هستند. امام علیه السلام فرمود: هرچه خداوند به آنان عطا کرده، به شما نیز ارزانی داشته است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ»[1] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش، شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپرید] و منظور از «نور» در این آیه، امامی است که از وی تبعیت کنید.[2]

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و دیگری، از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در خصوص آیه «أُوْلَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» فرموده است که: منظور، صبر بر تقیه است. و در آیه «وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» مراد از «حسنه» تقیه، و مراد از «سیّئه» اشاعه دادن و ترویج است.[3]

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابی محبوب، از عبد الله بن کولوم، از ابو سعید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون مؤمن وارد قبرش شود، نماز را در سمت راست و زکات را در سمت چپ خواهد یافت و این در حالی است احسان، پیوسته بالای سر اوست و صبر به گوشه‌ای می‌رود و چون دو فرشته‌ای که از او پرسش می‌کنند بر او وارد شوند، صبر به نماز و زکات می‌گوید: دوست خود را دریابید و اگر شما نتوانستید کاری بکنید، من به یاریش می‌شتابم.[4]

احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم،

۱- حدید/ ۲۸.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۵۰، ح ۲.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۱.

۴- کافی، ج ۳، ص ۲۴۰، ح ۱۳.

از امام صادق علیه السلام روایتی مشابه روایت گذشته را نقل کرده است.[1]

۴) طبرسی- در معنای آیه- گوید: معنای آن این است که: با مدارای با مـردم، آزار آنها را از خود دور می‌کنند. راوی گویـد: نظیـر ایـن روایـت از امـام صـادق علیه السلام روایت شده است.[2]

۵) از علی بن ابراهیم: در معنای «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» فرمود: یعنی ائمه علیهم السلام.[3]

۶) و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ما بسیار شکیبا هستیم و شیعیان ما از ما شکیباترند؛ زیرا ما بر اموری صبر کردیم که می‌دانیم، اما آنهـا بـر امـوری صـبر می‌کنند که نمی‌دانند.[4]

۷) سپس علی بن ابراهیم گوید: پدرم مرا از ابو عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمـود: مـا صـبوریم و شـیعیان مـا از مـا صبورترند؛ زیرا صبر ما از روی علم است و صبر آنها بر اموری است کـه برایشـان مجهول است.[5]

۸) هم او گوید: «وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» بدین معناست که بـدی کسـی را که به آنها بدی روا داشته با نیکی‌های خود دفع می‌کنند و دربـاره «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ* وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» گوید: لغـو: دروغ، و لَهـو: غِنـاء اسـت؛ و مقصود، امامان علیهم السلام هستند که از همه این امور روی برمی‌تابند.[6]

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶)»

[در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی. لیکن خداسـت کـه

۱- محاسن، ص ۲۵۷، ح ۲۹۶.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۴۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۹.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۶- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند و او به راه‌یافتگان داناتر است]

۱) علي بن ابراهيم گويد: اين آيه در حق ابو طالب نازل شده است؛ زيرا رسول خدا صلى الله عليه و آله پيوسته مى‌فرمود: اى عمو! بگو: لا إله إلا الله، تا تو را با آن در روز قيامت سود رسانم. و او مى‌گفت: برادر زاده، من به خود آگاه‌ترم (صلاح کار خودم را بهتر مى‌دانم). و چون در گذشت، عباس بن عبد المطلب نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله شهادت داد که هنگام مرگ اين عبارت (لا إله إلا الله) را از زبان وى شنيده است. پس رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: اما من، اين را از وى نشنيدم و اميد دارم که در روز قيامت او را به کار آيد. سپس رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: اگر بر مقام محمود بايستم، حتماً براى پدر، مادر، عمو و دوستى که در جاهليت برايم چون برادر بود، شفاعت مى‌کنم.[1]

۲) عياشى از زهرى روايت کرده که: مردى نزد امام صادق عليه السلام آمد و از وى چيزى پرسيد. امام پاسخى به وى نداد. آن مرد گفت: اگر تو فرزند پدرت باشى، قطعاً از نسل بت‌پرستانى. پس امام عليه السلام به وى فرمود: دروغ گفتى، خداوند به ابراهيم عليه السلام امر فرمود که اسماعيل عليه السلام را به مکه آورد و ابراهيم چنين کرد و سپس گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»[2] [پروردگارا اين شهر را ايمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستيدن بتان دور دار] بنابراين، هيچ يک از فرزندان اسماعيل هرگز بت نپرستيده‌اند. اما اعراب، بت‌پرستى کردند و فرزندان اسماعيل گفتند: اينان شفيعان ما نزد خدايند. آنها کفر ورزيدند، اما بت نپرستيدند.[3]

۳) شيخ مفيد در امالى از جماعتى، از ابو مفضّل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعيد بن عبد الرّحمن همدانى در کوفه، از محمد بن مفضّل بن ابراهيم بن قيس اشعرى، از على بن حسّان واسطى، از عبد الرحمن بن کثير، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش على بن الحسين صلوات الله عليهم، از حسن بن على عليه السلام،

۱- تفسير قمى، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- ابراهيم/ ۳۵.

۳- تفسير عياشى، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳۱.

روایت کرده که امام حسن علیه السلام در ماجرای طلحه و معاویه فرموده است: خویشاوندی به حال مشرک هم سودمند است چه رسد به مؤمن که به حال وی سودمندتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا یقین نمی‌کرد، چیزی نمی‌فرمود و وعده‌ای نمی‌داد و این امر برای کسی جز بزرگ ما ابو طالب پیش نیامد. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»[1] [و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می‌میرند، پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم][2]

۴) هم او گوید: حسین بن عبید الله از ابو محمد، از محمد بن همّام، از علی بن حسین همدانی، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، از پدرانش، از امام علی صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که: روزی آن حضرت در محله ای نشسته بود و مردم پیرامون آن حضرت جمع بودند. پس مردی برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! تو در چنین مقامی باشی که خداوند به تو عنایت فرموده و با این حال پدرت در آتش عذاب شود؟! امام علیه السلام فرمود: درنگ کن، خدا دهانت را خورد کند! قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری فرستاد، اگر پدرم شفاعت همه گناهکاران روی زمین را بکند، خداوند شفاعت او را در حق آنها می‌پذیرد. من تقسیم کننده آتش باشم و پدرم در آتش شکنجه شود؟! سپس فرمود: قسم به آن که محمد را به حق مبعوث فرمود، نور پدرم در روز قیامت همه نورها را تحت الشعاع قرار خواهد داد، مگر پنج نور: نور محمد صلی الله علیه و آله، نور من، نور فاطمه سلام الله علیها ، دو نور حسن و حسین علیهما السلام و امامانی که از نسل اویند؛ زیرا نور او از نور ماست، خداوند عزّ و جلّ آن را دو هزار سال قبل از خلقت آدم

۱- نساء/ ۱۸.

۲- امالی، ج ۲، ص ۱۷۴.

آفرید.[1]

۵) و او از ابن عباس، از پدرش روایت کرده است: ابو طالب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: برادر زاده! آیا خداوند تو را فرستاده است؟ فرمود: بلی! گفت: آیتی به من بنمایان. فرمود: آن درخت را دعوت کن که به سوی من بیاید. ابو طالب درخت را فراخواند، پس درخت به جلو آمد و در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده کرد و سپس رفت. ابو طالب گفت: شهادت می‌دهم که تو راستگویی! ای علی! بازوی پسر عمویت باش.[2]

۶) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مَثَل ابو طالب مَثَل اصحاب کهف است که ایمانشان را پنهان کردند و تظاهر به شرک نمودند؛ از این رو خداوند دوبار به ایشان پاداش مرحمت فرمود.[3]

۷) از او، از حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از اسحاق بن جعفر، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده که: به وی عرض شد: عده‌ای گمان می‌کنند که ابو طالب کافر بوده است؟ پس فرمود: دروغ گفتند، چگونه می‌تواند کافر باشد در حالی که گفته است:

مگر نمی‌دانید که ما محمد صلی الله علیه و آله را همچون موسی علیه السلام یک پیامبر یافتیم که نامش در آغاز کتاب‌های آسمانی پیشین نوشته شده است؟

و در حدیثی دیگر: چگونه ابو طالب با گفتن این ابیات می‌تواند کافر باشد؟:

به یقین دریافتند که فرزندمان را تکذیب نمی‌کنیم/ و او به اقوال باطل اهمیتی نمی‌دهد. او سپید رویی است که به برکت سیمایش طلب باران می‌شود؛ او فریادرس یتیمان و پناه بیوه‌زنان است.[4]

۸) از او، از علی بن محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی، از محمد بن عبد الله

۱- امالی، ج ۲، ص ۳۱۲

۲- امالی صدوق، ص ۴۹۱، ح ۱۰.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۸.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲۹.

در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد ـ فرمود: ـ با تمام وجود. (توضیح بیشتر در حدیث ۱۳ خواهد آمد).[۱]

۹) از او، از محمد بن یحیی، از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی، از پدرشان، از عبد الله بن مغیره، از اسماعیل بن زیاد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد.[۲]

۱۰) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود و لباسی نو به تن داشت، مشرکان پوست جنین شتری را به سمت او پرتاب کردند و تمام لباس او آلوده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این رفتار بسیار رنجیده خاطر شد و با همان حال نزد ابو طالب رفته و پرسید: ای عمو! من چه نسبتی با شما دارم؟ ابو طالب گفت: چه شده برادر زاده؟! پس پیامبر ماجرا را برای وی بازگو نمود. سپس ابو طالب، حمزه را صدا زد و خود شمشیری به دست گرفت و به حمزه گفت: پوست جنین شتر را بردار سپس به همراه پیامبر نزد آن جماعت رفت و چون به جمع قریشیان در پیرامون کعبه رسید، قریشیان دریافتند که بسیار خشمگین است و از چهره‌اش شرّ می‌بارد. سپس ابو طالب به حمزه گفت: این پوست را به سبیل‌هایشان بمال؛ و حمزه چنین کرد و سبیل آنها را تا آخرین نفر آلوده کرد. سپس ابو طالب رو به پیامبر صلی الله علیه و آله نموده و گفت: برادر زاده، اصل و نسب و نسبت در میان ما تا این حد است.[۳]

۱۱) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون ابو طالب درگذشت، جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت: ای محمد! از مکه

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۳۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۳۳.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۳۰.

خارج شو، زیرا دیگر در آن یاوری نداری. با مرگ ابو طالب، قریش بر پیامبر صلی الله علیه و آله شوریدند و آن حضرت از مکه گریخت تا به کوهی به نام «الحَجُون» رسید و در آن پناه گرفت[1].

۱۲) ابن بابویه از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد الله ورّاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از ایشان خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از مفضَّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ابو طالب با حساب ابجد در سن شصت و سه سالگی اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد. سپس در ادامه فرمود: مَثَل ابو طالب مَثَل اصحاب کهف است که ایمانشان را پنهان کردند و تظاهر به شرک نمودند؛ از این رو خداوند پاداش آنان را مضاعف نمود.[2]

۱۳) از او، از ابو الفرج محمد بن مظفّر بن نفیس مصری فقیه، از ابو الحسن محمد بن احمد داودی، از پدرش روایت کرده است که: نزد ابو القاسم حسین بن روح- که خدا روح او را پاک گرداند- بودم که مردی پرسید: معنی سخن عباس به رسول خدا صلی الله علیه و آله که « با حساب ابجد اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد» چیست؟ فرمود: منظور وی اسلام آوردن ابو طالب با گفتن عبارت «إلهٌ أحدٌ جوادٌ» است. زیرا الف = ۱+ لام= ۳۰+ هاء= ۵+ الف= ۱ + ح= ۸+ دال= ۴+ جیم= ۳+ واو= ۶+ الف= ۱+ دال= ۴ ⇦ ۶۳[3]

۱۴) از او، از محمد بن حسن، از محمد بن الحسن صفّار، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از علی بن ابی ساره، از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ابو طالب تظاهر به کفر کرد و ایمانش را پنهان داشت و چون زمان مرگش فرا رسید، خداوند عزّ و جلّ به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود که از مکه خارج شو، زیرا دیگر یاوری در آن نداری و در پی آن پیامبر به مدینه

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۳۱.

۲- معانی الاخبار، ص ۲۸۵، ح ۱

۳- معانی الاخبار، ص ۲۸۶، ح ۲.

مهاجرت فرمود.[1]

۱۵) از او، از احمد بن محمد صائغ، از محمد بن ایّوب، از صالح بن اسباط، از اسماعیل بن محمد و علی بن عبد الله، از ربیع بن محمد مسلمی، از سعد بن طریق، از اصبغ بن نُباتَه روایت کرده که: شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند! نه پدرم و نه جدّم عبد المطلب و نه هاشم و نه عبد مناف، هرگز بتی را پرستش نکردند. به وی گفتند: پس چه می‌پرستیدند؟ فرمود: آنها رو به کعبه نماز می‌خواندند و بر کیش ابراهیم علیه السلام بودند و به این دین متمسک بودند.[2]

۱۶) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سَعد بن عبد الله، از جماعتی از یاران ما، از احمد بن هلال، از امیّة بن علی قیسی، از درست بن ابی منصور روایت کرده که: از امام هفتم علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از مراوده با ابو طالب منع شده بود؟ فرمود: نه، بلکه او نگهدارنده وصیت نامه‌ها بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله امانات را به دست وی سپرده بود. گفتم: وصیت‌نامه‌ها را به وی می‌داد، علی‌رغم این که از مراوده با وی منع شده بود؟! فرمود: اگر از مراوده با او منع شده بود هرگز وصیت‌نامه‌ها را به وی نمی‌سپرد. گفتم: پس حال ابو طالب چگونه بود؟ فرمود: به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و رسالتی که آورده بود، ایمان آورد و وصیت‌نامه‌ها را به وی بازگرداند و همان روز در گذشت.[3]

۱۷) از او، از حسین بن محمد، از محمد بن یحیی فارسی، از ابو حنیفه محمد بن یحیی، از ولید بن ابان، از محمد بن عبد الله بن مسکان، از پدرش روایت کرده که: امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد نزد ابو طالب آمد تا مژده تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی دهد. پس ابو طالب گفت: یک «سَبت» صبر کن تا به فرزندی چون او و البته بدون نبوّت بشارت دهم. سپس امام ادامه داد: یک «سبت» معادل سی سال است و اختلاف سن رسول خدا صلی الله علیه و آله با

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۷۲، ح ۳۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۷۲، ح ۳۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۱۸.

امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بود.[1]

۱۸) ابن بابویه در کتاب «التوحید» نمونه‌ای از شعر ابو طالب را آورده است:

تو محمد امین هستی، بزرگواری، شریف نژاد و سروری یافته

برای سیادت یافتگانی پاک نهاد که اهل کرم‌اند و پاک‌نژادی

از میان خوشبختی‌ها تو آن سعادتی هستی که همه سعادت‌ها تو را دربرگرفته‌اند.

از زمان آدم تاکنون همچنان در میان ما وصی و راهنما بوده است

من به یقین، تو را راستگویی یافتم که درمانده نمی‌شود

پیوسته سخن حق بر زبان جاری می‌سازی، از آن زمان که کودکی موی صورت نروییده بودی

ابن بابویه گوید: ابو طالب، شعر دیگری شبیه این برای پیامبر صلی الله علیه و آله سروده که ضمن قصیده لامیه اوست و در آن می‌گوید:

در میان مردم سرور قومی چون او یافت نمی‌شود اگر به هنگام برشمردن صفات پسندیده، او را با دیگران مقایسه کنند.

پروردگار بندگان به نور خود، او را مورد تأیید قرار داده و دین حقّ او را که زوال‌ناپذیر است، آشکار نمود.

و از جمله ابیات این سه بیت زیر است:

سفیدرویی که مردم به برکت روی او طلب باران می‌کنند، فریادرس یتیمان و پناه بیوه‌زنان

اطراف او را فدائیان بنی‌هاشم احاطه کرده‌اند و آنها نزد وی در نعمت و فضیلت به سر می‌برند.

او ترازوی راستینی است که به اندازه یک تار مو منحرف نمی‌شود و ترازوی عدالتی است که هرگز ستم نمی‌کند.[2]

۱۹) طبرسی در مجمع البیان گوید: اجماع اهل بیت بر ایمان ابو طالب اثبات

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۱.

۲- توحید، ص ۱۵۸، ح ۴

شده و اجماع آنان حجّت است؛ زیرا آنان یکی از دو ثقل گران سنگی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به تمسّک به آنان نموده و فرموده است: «ما إن تمسکتم بهما لن تَضِلُّوا» [تا زمانی که به آن دو چنگ زده‌اید، هرگز گمراه نمی‌شوید]

طبرسی این حدیث را در توضیح آیه «وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَیَنْأَوْنَ عَنْهُ»[1] [و آنان (مردم را) از آن باز می‌دارند و (خود نیز) از آن دوری می‌کنند] و از شعرهای ابو طالب مواردی را که ایمان او را ثابت می‌کنند، ذکر کرده است که در اینجا از بیم اطاله کلام آنها را ذکر نمی‌کنیم.[2]

۲۰) ابن طاووس در «طرائف» خود گوید: از عجایب تعصب نشان دادن دشمنان اهل بیت علیهم السلام نسبت به کفر ابو طالب آن است که به آیه «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ» [در حقیقت تو هر که را دوست داری، نمی‌توانی راهنمایی کنی] تمسک می‌جویند. ابو المجد بن رشاده، واعظ واسطی در کتاب «اسباب نزول القرآن» در ردّ این باور، مطلبی را نوشته که لفظ آن چنین است: حسن بن مفضّل در مفهوم آیه «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ» گوید: چگونه گفته می‌شود که این آیه در حق ابو طالب نازل گردیده در حالی که این سوره از جمله آخرین سوره‌هایی است که در مدینه نازل گردیده در صورتی که ابو طالب زمانی که اسلام در آغاز راه خود بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مکه بود، از دنیا رفته است؟! این آیه در حق حارث بن نعمان بن عبد مناف نازل گردیده که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را دوست داشت و مایل بود که اسلام بیاورد؛ اما او به پیامبر گفت: ما نیک می‌دانیم که تو بر حقّی و آن چه را آورده‌ای حق است، اما آن چه ما را از پیروی تو باز می‌دارد آن است که اعراب ما را از سرزمین‌مان بیرون می‌کنند؛ چون تعداد آنها بیشتر از ماست و توان مقابله با آنها را نداریم. سپس این آیه در حق وی نازل گردید و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست می‌داشت

۱- انعام/ ۲۶.

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۱.

و مایل بود اسلام بیاورد.[1]

۲۱) ابن طاووس در جای دیگر می‌گوید: چگونه یک مسلمان آگاه، با وجود این روایات و مضمون این همه ابیات، ایمان ابو طالب علیه السلام را انکار می‌کند در حالی که در روایات خودشان آمده است که ابو طالب به فرزندش علی علیه السلام وصیت کرد که پیوسته ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. آنها از طرفی می‌گویند رسول خدا فرموده که: «ابو طالب جز به خیر دعوت نمی‌کند» و «خدا پاداش خیرت دهد ای عمو!» و «اگر زنده بود، چشمانش روشن می‌گشت.» و از آن طرف ادعا می‌کنند که او کافر از دنیا رفته است. اجماع اهل بیت عصمت و طهارت بر ایمان ابو طالب به تنهایی برای اثبات ایمان ابو طالب کافی است؛ زیرا اینان به گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز جدای از قرآن نیستند و شکی نیست که اهل بیت عترت بیش از غریبه‌ها، ابو طالب را می‌شناختند. اهل بیت علیهم السلام در باب ایمان ابو طالب مصنّفات و نوشته‌های زیادی دارند.[2]

۲۲) ابن بابویه از پدرش، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از علی بن عقبه، از پدرش روایت کرده که: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کارتان را به خدا واگذار کنید نه به مردم؛ زیرا هر چه از خدا باشد، از آن خداست و آن چه از آن مردم باشد نزد خدا به بالا نمی‌رود؛ و بر سر دینتان با مردم خصومت مکنید؛ زیرا مخاصمه، قلب را بیمار می‌کند. خداوند عزّ و جلّ به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ» و باز می‌فرماید: «أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ»[3] [پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگروند] مردم را به حال خود واگذارید، زیرا دیگران کیش خود را از مردم گرفته‌اند و شما دینتان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته‌اید. من شنیدم که پدرم می‌فرمود: اگر خداوند عزّ و جلّ نوشته باشد که بنده‌ای به این دین بگرود، تندتر از پرنده‌ای که به طرف لانه‌اش پرواز می‌کند، به آن

۱- طرائف، ص ۳۰۶.

۲- طرائف، ص ۳۰۶.

۳- یونس/ ۹۹.

روی می‌آورد.[1]

«وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸) وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹) وَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۰) أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱)»

[و گفتند: اگر با تو از (نور) هدایت پیروی کنیم از سرزمین خود ربوده خواهیم شد. آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم که محصولات هر چیزی که رزقی از جانب ماست به سوی آن سرازیر می‌شود، ولی بیشترشان نمی‌دانند* و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم؛ (زیرا) زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود. این است سراهایشان که پس از آنان جز برای عده کمی مورد سکونت قرار نگرفته و ماییم که وارث آنان بودیم* و پروردگار تو (هرگز) ویرانگر شهرها نبوده است تا (پیشتر) در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند و ما شهرها را تا مردمشان ستمگر نباشند ویران‌کننده نبوده‌ایم* و هر آن چه به شما داده شده است کالای زندگی دنیا و زیور آن است، و(لی) آن چه پیش خداست بهتر و پایدارتر است. مگر نمی‌اندیشید* آیا کسی که وعده نیکو به او داده‌ایم و او به آن خواهد رسید، مانند کسی است که از کالای زندگی دنیا بهره‌مندش گردانیده‌ایم؟ (ولی) او روز قیامت از (جمله) احضارشدگان (در آتش) است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ

۱- توحید، ص ۴۱۴، ح ۱۳.

أَرْضِنَا» در حق قریش نازل شده و آن زمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را به اسلام و هجرت دعوت فرمود، ولی آنان گفتند: اگر با تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین‌مان ربوده می‌شویم. از این رو خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» و نیز فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا» بَطِرَت: کفر ورزید «فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا».[1]

۲) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از هشام بن علی، از اسماعیل بن علی معلّم، از بَدَل بن مُحَبَّر، از شعبه، از ابان بن تغلب، از مجاهد روایت کرده است که آیه «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ» در حق علی و حمزه علیهما السلام نازل شده است.[2]

۳) حسن بن ابی الحسن دیلمی با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که درباره آیه «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ» فرموده است: موعود: علی بن ابی طالب علیه السلام است که خداوند به وی وعده داد که انتقام او را از دشمنانش در دنیا بگیرد و بهشت را به او و دوستدارانش در آخرت وعده نمود.[3]

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴)».

[و (به یاد آور) روزی را که آنان را ندا می‌دهد و می‌فرماید: آن شریکان من که می‌پنداشتید کجایند؟ * آنان که حکم (عذاب) بر ایشان واجب آمده می‌گویند: پروردگارا! اینانند کسانی که گمراه کردیم گمراهشان کردیم همچنان که خود گمراه شدیم. (از آنان) به سوی تو بیزاری می‌جوییم ما را نمی‌پرستیدند، (بلکه

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۲، ح ۱۷.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۲، ح ۱۸.

پندار خود را دنبال می‌کردند) * و (به آنان) گفته می‌شود: شریکان خود را فرا خوانید. (پس آنها را می‌خوانند)، ولی پاسخشان نمی‌دهند و عذاب را می‌بینند (و آرزو می‌کنند که) ای کاش هدایت‌یافته بودند]

۱) علی بن ابراهیم گوید: منظور از آیه «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ» یعنی کسانی که گفتید آنها شریک خدایند، است. و منظور از «قال الذين حق عليهم القول رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ» یعنی این که آنان عبادت نکردند و مقصود از عبادت، طاعت است «وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ» یعنی کسانی که آنها را شریک خدا می‌خواندید «فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ».[1]

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵)»

[و روزی را که (خدا) آنان را ندا درمی‌دهد و می‌فرماید: فرستادگان (ما) را چه پاسخ دادید؟]

۱) علی بن ابراهیم: مفسران عامّه (اهل سنت و جماعت) روایت کرده‌اند که این اتفاق مربوط به قیامت است. اما خواص (مفسران شیعه) نظر دیگری دارند و در این باره پدرم از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقتی بنده‌ای وارد قبر می‌شود، مُنکَر نزد او می‌آید و او از دیدن منکر وحشت‌زده می‌شود و از او سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌گیرد. منکر به او می‌گوید: درباره این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) که در میان شما بود، چه می‌گویی؟ اگر آن عبد، مؤمن باشد، می‌گوید: شهادت می‌دهم که او فرستاده خداست و به حق مبعوث گردید. در این صورت به وی گفته می‌شود: بخواب، آرام بخواب، بی‌آن که خوابی ببینی. و سپس شیطان از او دور می‌شود و قبر او از هر طرف هفت ذرع فراخ می‌گردد و جایگاه خود را در بهشت می‌بیند. اما اگر کافر باشد، در جواب سؤال منکر می‌گوید: نمی‌دانم. پس ضربه‌ای بر او وارد می‌شود که جز انسان همه

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

مخلوقات خدا آن را می‌شنوند و شیطان که دو چشم چـون مـس یـا آتـش دارد و چون برق ناگهانی می‌درخشند، بر او مسلّط می‌شود و به وی می‌گوید: من برادر تـو هستم، و آن گاه مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط می‌شوند و قبـرش را بـر او تاریـک می‌کنند و قبر، چنان بر او فشار وارد می‌کند کـه دنـده‌هـای قفسـه سینه‌اش از دو پهلویش خارج می‌شوند. سپس فرمود: انگشتان او را چنان به هم می‌فشارد که خرد می‌شوند.[1]

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾﴾

[و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان اختیاری ندارنـد. منزه است خدا و از آن چه (با او) شریک مـی‌گرداننـد، برتـر اسـت* و آن چـه را سینه‌هایشان پوشیده یا آشکار می‌دارد، پروردگارت می‌داند]

۱) علی بن ابراهیم: مقصود از «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» آن اسـت کـه امـام را خداوند متعال انتخاب می‌کند و انتخاب امام توسط مردم ممکن نیست؛ و مقصـود از «وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ» آن است که آنها از پـیش تصـمیم بـه انتخاب امام گرفته بودند و خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را پیشاپیش از این امر آگاه کرده بود.[2]

۲) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن عَلاء- که رحمت خدا بـر او بـاد- از عبد العزیز بن مسلم روایت کرده که: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بـودیم. در آغاز ورودمان در مسجد جامع شهر در روز جمعه گرد آمدیم و سخن از امامـت و کثرت اختلاف مردم درباره آن به میان آمد. پس بر سرورم امام رضا علیه السـلام وارد شده و او را از این امر آگاه کـردم. امـام علیـه السـلام لبخنـدی زد و آن گـاه فرمود: ای عبد العزیز! مردم را در نادانی و جهل نگاهداشته‌اند و از دینشان منحرف

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۰.

کرده‌اند. خداوند عزّ و جلّ تا دین پیامبرش را کامل نکرد، او را نزد خود نبرد. قرآنی که بر پیامبر نازل گشته، روشنگر هر چیزی است. در آن حلال و حرام، حدود، احکام و هرچه مردم به آن نیاز دارند، وجود دارد. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ»[1] [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده‌ایم] و ازجمله آیات قرآن آیه‌ای است که در آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حجّة الوداع نازل گردید که می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»[2] [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم] و مسئله امامت به تمام دین مربوط می‌شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رحلت، معالم دین مردم را بر ایشان تبیین فرمود و راهشان را روشن گردانید و آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان جانشین و امام مردم به ایشان معرفی فرمود و هر چه امّت به آن نیازمند بود، برایش روشن کرد. با این احوال هر کس گمان کند که خداوند دین مردم را برایشان کامل نکرده، کتاب خدا را مردود دانسته و هر که کتاب خدا را مردود بداند، به آن کفر ورزیده است. آیا آنها ارزش امامت و جایگاه آن را در میان امّت می‌دانند؟ آیا آنها گمان می‌کنند می‌توانند امام را برگزینند؟ امامت امری ارجمندتر، عظیم‌الشأن‌تر، عالی‌مقام‌تر، دشوارتر و عمیق‌تر از آن است که مردم با عقول خود کنه آن را دریابند یا با نظرات و آرای خویش بدان دست یابند یا این که به اختیار خود امامی را برگزینند.

خداوند متعال پس از مقام نبوت و خلیل الله بودن، مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام عطا فرمود و او را بدین فضیلت، شرافت بخشید و آن را در کتاب خود نیز بیان فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»[3] [من تو را پیشوای مردم قرار دادم]

۱- انعام/ ۳۸.

۲- مائده/ ۳.

۳- بقره/ ۱۲۴.

پس ابراهیم خلیل شادمانه گفت: «وَمِن ذُرِّيَّتِي»[1] [از دودمانم (چطور) ؟] و خداوند تبارک و تعالی پاسخ داد: «لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»[2] [پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد] و بدین ترتیب این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد و امامت مختص به برگزیدگان شد و آن گاه خداوند متعال آن را در نسل این برگزیدگان طاهر قرار داده و فرموده است: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ* وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»[3] [و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم* و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند] این منصب را همچنان در ذرّیّه ایشان طی قرون متمادی نسل اندر نسل قرارداد تا این که خداوند عزّ و جلّ این میراث را به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»[4] [در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده‌اند و خدا سرور مؤمنان است] بنابراین، منصب امامت مختص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن گاه پیامبر گرامی به امر پروردگار و بر اساس سنّت الهی، آن را به علی علیه السلام واگذار نمود و این منصب در ذرّیّه پاک ایشان که خداوند آنان را به علم و ایمان مفتخر نموده، ادامه خواهد یافت: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ»[5] [و(لی) کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند می‌گویند: قطعاً شما (به موجب آن چه) در کتاب خدا(ست) تا روز رستاخیز مانده‌اید] بنابراین، این

۱- بقره/ ۱۲۴.

۲- بقره/ ۱۲۴.

۳- انبیاء/ ۷۳-۷۲.

۴- آل عمران/ ۶۸.

۵- روم/ ۵۶.

منصب تا روز قیامت در ذرّیّه علی علیه السلام باقی خواهد ماند؛ زیرا دیگر بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد. پس این نادانان چگونه می‌توانند امام را انتخاب کنند؟

امامت از منزلت پیامبران برخوردار است و میراث اوصیاست. امامت خلافة الله و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. امامت، زمام دین و نظام و انتظام جامعه مسلمانان و صلاح دنیا و به عزت رسانیدن مؤمنان است. امامت پایه و اساس اسلام پویاست و فرع بالنده آن است. نماز با وجود و راهنمایی امام، به طور کامل ادا می‌شود و هم چنین زکات، روزه، حج، جهاد و گردآوری غنایم و صدقات و جاری کردن حدود و احکام و پاسداری از مرزها و کشور، همه توسط امام انجام می‌پذیرد. امام، حلال خدا را حلال می‌کند و حرام خدا را حرام می‌گرداند و حدود خدا را جاری می‌سازد و از دین خدا دفاع می‌کند و با دانش و حکمت و حجت استوار، مردم را به راه پروردگارش رهنمون می‌سازد. امام به خورشید شکوهمند و برآمده می‌ماند که جهان را روشن و نورانی می‌کند و این در حالی است که خود در جایگاهی است که دست کسی به وی نمی‌رسد و چشم کسی قادر به رؤیت نور خیره کننده او نیست. امام، بدری درخشان و چراغی فروزان و نوری تابان و ستاره‌ای راهنما در اعماق تاریکی شب‌های تار در شهرها و صحراهای بی‌آب و علف و اعماق دریاهاست. امام، آب گوارایی است که تشنگان را سیراب می‌کند، رهنمون به سوی هدایت و نجات دهنده از پلشتی‌هاست.

امام به سان آتشی بر قله کوه است. هر که بدان نزدیک شود، از گرمایش بهره‌مند می‌گردد و آن که راه گم کرده باشد، بدان از مهلکه نجات می‌یابد. هر که از او جدا شود، هلاک می‌گردد. امام ابر باران‌زا و باران سیل‌آساست؛ خورشید روشنگر و آسمانِ سایه‌بان و زمین گسترده و چشمه جوشان و آبگاه و گلستان است. امام، همدمی دلسوز و پدری است مهربان و برادری است همزاد و مادری نیکوکار در حق فرزند کوچک خویش. امام پناهگاه مردم در حوادث هولناک است. امام امین خدا در میان مردم است و حجت خدا بر بندگان. امام خلیفه خدا در بلاد و دعوت کننده به سوی الله است و مدافع حرم خدا. امام کسی است که از گناهان پاک شده باشد و از عیوب مبرّا؛ مخصوص به علم و معروف به حلم. او نظام دین

است و مایه عزّت مسلمین و موجب برانگیخته شدن خشم منافقین و خشکاننده ریشه کافران است. امام یگانه زمانه خویش است، کسی به منزلت او نمی‌رسد و هیچ عالمی به جایگاه او دست نمی‌یابد و همتایی برایش یافت نمی‌شود. نه مانندی دارد و نه نظیری، برخوردار از همه فضیلت‌هاست بی‌آن که بابت آن مدیون کسی باشد یا آن را از کسی گرفته باشد؛ بلکه فضیلت او از فضیلت دهنده و بخشاینده نشأت می‌گیرد و این فضیلت فقط به او اختصاص دارد.

چه کسی می‌تواند به معرفت امام دست یابد یا این که امکان شناسایی و انتخاب او را به دست آورد؟ هیهات! هیهات! عقل‌ها در این وادی گمراه می‌شوند و به بیراهه ختم می‌گردند و خِردها دچار کاستی می‌شوند. اندیشه‌ها به حیرت می‌افتند و چشم‌ها سرگردان می‌شوند و بزرگان احساس حقارت می‌کنند و حکما به حیرت می‌افتند. بردباران از درک آن قاصرند و سخنوران از گفتار باز می‌مانند و دانایان به نادانی خویش اقرار می‌کنند و شعرا از ستایش او درمانده می‌شوند و ادیبان احساس عجز می‌کنند. اهل بلاغت از توصیف یکی از صفات او یا فضیلتی از فضایل او گرفتار عجز و ناتوانی می‌گردند. مگر می‌توان کل وجودش را توصیف یا در ستایش کُنه او دادِ سخن داد یا چیزی از احوال وی را دریافت یا این که کسی را جایگزین وی کرد به طوری که بتوان بی‌نیاز از او بود؟ نه، چگونه؟ کجا؟ او چون ستاره از دسترس کسانی که بخواهند او را به دست آورند یا از وصف واصفان دور است. چگونه می‌توان چنین شخصی را انتخاب کرد و با کدام عقل، و این که نظیر او را در کجا یافت می‌شود؟!

آیا گمان می‌برید که چنین شخصی را می‌توانید در غیر خاندان محمد صلی الله علیه و آله پیدا کنید؟ به خدا سوگند که تمام وجودشان آنها را تکذیب می‌کند و اباطیل، آنها را دچار آرزوهای دست‌نیافتنی کرده است، از این رو قصد کرده‌اند که از دیواری صاف و لغزنده بالا روند. دیواری که آنان را به حضیض ذلّت فرو می‌غلتاند. در انتخاب امام بر عقل ناقص و تهی خود تکیه کردند و با آرای گمراه خود در پی دستیابی به وی بودند، لیکن چیزی جز دورتر شدن از امام نصیبشان نشد. خدایشان بکشد! که دروغ گفته و افترا بستند و از راه حق و صراط مستقیم منحرف شدند و دچار حیرت و سرگردانی گشتند و آگاهانه امام را رها کردند و شیطان، اعمال آنها را برایشان آراست و از گام نهادن در راه درست باز داشت. آنها

آگاهانه از کسی که خدا و رسولش برگزیده بودند، روی برتافتند تا این که مخاطب قرآن واقع شدند که: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» و «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»[1] [و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد] و «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ* أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ* إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ* أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ* سَلْهُم أَيُّهُم بِذَلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاء فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِن كَانُوا صَادِقِينَ»[2] [شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید* یا شما را کتابی هست که در آن فرا می‌گیرید* که هر چه را برمی‌گزینید برای شما در آن خواهد بود* یا این که شما تا روز قیامت (از ما) سوگندهایی رسا گرفته‌اید که هر چه دلتان خواست، حکم کنید* از آنان بپرس کدامشان ضامن این (ادعا)یند* یا شریکانی دارند. پس اگر راست می‌گویند، شریکانشان را بیاورند] و «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»[3] [آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند یا (مگر) بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است] یا این که: «وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ» [و خدا بر دلهایشان مُهر نهاد، در نتیجه آنان نمی‌فهمند] یا این که گفتند: «سَمِعْنَا وَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ* وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ»[4] [شنیدیم در حالی که نمی‌شنیدند* قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند* و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت قطعاً شنوایشان می‌ساخت و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتماً باز به حال اِعراض روی برمی‌تافتند]

یا گفتند: «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا»[5] [شنیدیم و نافرمانی کردیم] بلکه این «فَضْلُ اللَّهِ

۱- احزاب/ ۳۶.

۲- قلم/ ۴۱-۳۶.

۳- محمد/ ۲۴.

۴- انفال/ ۲۳-۲۱.

۵- بقره/ ۹۳.

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»[1] [فضل خداست که به هر کس بخواهد، آن را می‌دهد و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است]

آنان چگونه می‌توانند امام برگزینند در حالی که امام عالِمی است که جهل به او راه ندارد و نگهبانی است که زیردستانش را تنها نمی‌گذارد. او معدن قداست و پاکی است و مرکز عبادت و زهد و علم. امام به دعوت مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی گشته و از ذرّیّه پاک حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها می‌باشد. در نَسَبش هیچ غلّ و غشی راه ندارد و هیچ اصل و نسب داری به جایگاهش دست نمی‌یازد. امام از خاندان قریش و نسل هاشم است و عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که با رضایت خداوند عزّ و جلّ برگزیده می‌شود. امام اشرفِ اشراف و شاخه‌ای از عبدِ مَناف است. علمش پیوسته رو به فزونی و حلمش رو به تکامل است. بر امر امامت کاملاً آگاه و در کار سیاست زیر دست و داناست. طاعتش بر همه فرض است و پیوسته به امر خدای عزّ و جلّ عمل می‌کند. بندگان خدا را نصیحت می‌کند و از دین خدا پاسداری می‌نماید.

پیامبران و امامان علیهم‌السلام پیوسته مؤیّد به توفیقات الهی هستند و از علوم خفیّه پروردگار و حکمت و دانش او برخوردار می‌شوند در حالی که دیگران از این موهبت بی‌بهره‌اند. علم آنها از دانش اهل زمانشان فراتر است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»[2] [آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید، مگر آن که (خود) هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید؟]

و «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»[3] [و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است]؛ و کلام خدا در حق طالوت: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ

۱- حدید/ ۲۱.

۲- یونس/ ۳۵.

۳- بقره/ ۲۶۹.

عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»[1] [در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و (نیروی) بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست].

و به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»[2] [و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آن چه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود]

و در حقّ امامان اهل بیت پیامبرش و عترت و ذرّیّه او صلوات الله علیهم اجمعین فرموده است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»[3] [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم * پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است]

و اگر خداوند بنده‌ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، توان و ظرفیت این کار را به وی خواهد داد و چشمه‌های حکمت را در قلبش به ودیعت خواهد نهاد و علم را بدو الهام خواهد فرمود تا از آن پس، از پاسخ به هیچ پرسشی در نماند و از عدالت فراتر نرود. او امامی معصوم و مؤیّد است که خداوند پشتیبانیش می‌کند. از خطا و لغزش در امان است و خداوند او را بدین صفاتش مخصوص می‌گرداند تا حجّت خویش بر بندگان و گواهی بر آنان قرار دهد. از این روست که می‌فرماید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»[4] [این فضل خداست که به

۱- بقره/ ۲۴۷.

۲- نساء/ ۱۱۳.

۳- نساء/ ۵۵-۵۴.

۴- حدید/ ۲۱.

هر کس بخواهد آن را می‌دهد؛ و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است]

آیا آنها می‌توانند چنین شخصی را بیابند و انتخاب کنند؟ یا این که از چنین صفاتی برخوردار باشد و او را بر دیگران برتری دهند؟ به خانه خدا سوگند که پا را از حق فراتر گذاشتند و کتاب خدا را پشت سر نهادند چنان که گویی نمی‌دانستند مرتکب چه کاری شده‌اند. هدایت و شفا در کتاب خداست؛ اما آنها آن را رها کرده و در پی هواهای نفسانی خود رفتند. از این رو خداوند آنان را نکوهش و ملامت فرمود و از خود دور ساخت و در حق ایشان فرمود: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»[1] [و کیست گمراه‌تر از آن که بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی‌تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند] و «فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»[2] [نگونساری بر آنان باد! و (خدا) اعمالشان را بر باد داد] و فرمود: «كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»[3] [(این ستیزه) در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند (مایه) عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبّر و زورگویی مُهر می‌نهد]

و درود بیکران خدا بر محمد نبی و آل محمد باد![4]

این حدیث را محمد بن علی بن بابویه در کتاب «معانی الاخبار» خود از ابو العبّاس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم روایت کرده که: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بودیم. روز جمعه آغاز ورودمان در مسجد گرد آمدیم و سخن امامت را به میان آوردند و سپس عیناً به ذکر حدیث می‌پردازد.[5]

۳) ابن شهر آشوب از علی بن جعد، از شُعبه، از حمّاد بن سَلَمه، از اَنَس

۱- قصص/ ۵۰.

۲- محمد/ ۸.

۳- غافر/ ۳۵.

۴- کافی، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۱.

۵- معانی الاخبار، ص ۹۶، ح ۲.

روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا و اهل بیت مرا بر همه خلق برتری داد و ما را برگزید. پس مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابی طالب را وصیّ من کرد و آن گاه فرمود: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» یعنی در این مورد انتخاب را برای مردم قرار ندادم و خود هر که را بخواهم برمی‌گزینم. پس من و اهل بیت من برگزیده خدا و بهترین خلق او هستیم. سپس فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی خدا پاک و منزه است «عَمَّا يُشْرِكُونَ» منظور کفّار مکه است.[1]

۴) و از طریق مخالفین: حافظ محمد بن مؤمن شیرازی –که از مشایخ اهل سنت است– در کتاب خود «المستخرج من التفاسیر الاثنی عشر» در تفسیر آیه «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» در حدیثی مرفوع که سند آن را به انس بنَ مالک می‌رساند روایت می‌کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مفهوم این آیه پرسش کردم. فرمود: خداوند، آدم را آن گونه که می‌خواست از گل آفرید و این که خداوند من و اهل بیت مرا از میان خلق برگزید و مرا پیامبر خود کرد و علی بن ابی طالب را وصیّ قرار داد. سپس فرمود: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» و مقصود حق تعالی آن است که بندگان، فاقد حق انتخاب هستند و آن که انتخاب می‌کند من هستم؛ و من و خاندانم برگزیدگان او از میان خلق وی هستیم. سپس فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی این که خداوند از شرکی که کفّار مکه می‌ورزند، منزه است، سپس ادامه می‌دهد: «وَرَبُّكَ» یعنی ای محمد: «يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ» یعنی آن چه از بغض و کینه که منافقان از تو و اهل بیت تو در سینه دارند «وَمَا يُعْلِنُونَ» و معارض محبت‌هایی است که در ظاهر نسبت به تو و خاندانت ابراز می‌دارند.[2]

«وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵) إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ

۱– مناقب، ج ۱، ص۲۵۶.

۲– طرائف، ص ۹۷، ح ۱۳۶.

مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸)»

[و از میان هر امتی گواهی بیرون می‌کشیم و می‌گوییم: برهان خود را بیاورید. پس بدانند که حق از آن خداست و آن چه برمی‌بافتند از دستشان می‌رود* قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد آن گاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد* و با آن چه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد* (قارون) گفت: من اینها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام. آیا وی ندانست که خدا نسلهایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند، و(لی این گونه) مجرمان را (نیازی) به پرسیده شدن از گناهانشان نیست]

۱) علی بن ابراهیم به روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در معنای «وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» فرموده است: از هر فرقه از این امت امامش را به عنوان گواه گرفته است. «فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»[1]

۲) علی بن ابراهیم مراد از «عُصبه» در آیه «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ» گروهی از مردان نیرومند بین ده تا نوزده نفر بوده که کلیدهای گنجینه‌های قارون را حمل می‌کردند. قارون آن گونه که قرآن روایت می‌کند، مدعی بوده که خود، این ثروت را

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۰.

گرد آورده است «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» زیرا کیمیاگری می‌دانسته؛ اما خداوند می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» یعنی این که درباره گناهان اینان از پیشینیانشان بازخواست نمی‌شود.[1]

۳) ابن بابویه از ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعید عسکری، از محمد بن احمد قشیری، از ابو حَریش احمد بن عیسی کوفی، از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، از پدرش از جدّش جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش، از پدرش و از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که آن حضرت در معنای «وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» فرموده است: فراموش مکن که از تندرستی، قدرت، آسودگی خیال، جوانی و سرزندگی خودت برای طلب آخرت استفاده کنی.[2]

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰) فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ (۸۱) وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲)،

[پس (قارون) با کوکبه خود بر قومش نمایان شد. کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش مثل آن چه به قارون داده شده به ما (هم) داده می‌شد؛ واقعاً او بهره بزرگی (از ثروت) دارد* و کسانی که دانش (واقعی) یافته بودند، گفتند: وای بر شما برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده، پاداش خدا بهتر است و جز شکیبایان آن را نیابند* آن گاه (قارون) را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم و

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- امالی صدوق، ص ۱۸۹، ح ۱۰.

گروهی نداشت که در برابر (عذاب) خدا او را یاری کنند و (خود نیز) نتوانست از خود دفاع کند* و همان کسانی که دیروز آرزو داشتند به جای او باشند، صبح می‌گفتند: وای مثل این که خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند و اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را (هم) به زمین فرو برده بود. وای گویی که کافران رستگار نمی‌گردند]

۱) علی بن ابراهیم: مقصود از: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» لباس‌های بلند رنگارنگی بود، که روی زمین کشیده می‌شده است. و در پاسخ «قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» یاران مخلص حضرت موسی گفتند: «وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ* فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ* وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» و «وَيْكَأَنَّ» یک لفظ سریانی است.

و علت هلاکت قارون آن بود که چون موسی قوم بنی اسرائیل را از مصر خارج کرد و در بیابان مقیم نمود و خداوند بر ایشان «مَنّ» و «سَلوی» را نازل فرمود و از دل سنگ، دوازده چشمه برای ایشان جوشید، دچار تکبّر و غرور شدند و گفتند: «لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا»[1] [هرگز بر یک (نوع) خوراک تاب نیاوریم، از خدای خود برای ما بخواه تا از آن چه زمین می‌رویاند از (قبیل) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند!]. موسی به ایشان گفت: «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ»[2] [آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌ترید؟ پس به شهر فرود آیید که آن چه را خواسته‌اید برای شما (در آن جا مهیّا) ست] و پاسخ آنها چنین بود: «إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ

۱- بقره/ ۶۱.

۲- بقره/ ۶۱.

يَخْرُجُوا مِنْهَا»[1] [در آن جا مردمی زورمندند و تا آنان از آن جا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی‌شویم] و سپس به موسی گفتند: «اذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»[2] [تو و پروردگارت برو(ید) و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم]

اما خداوند ورودشان به شهر را برایشان واجب گردانید و دستیابی به آن را به مدت چهل سال برایشان حرام گردانید. از این رو، بر روی زمین سرگردان بودند. آنها از آغاز شب به خواندن تورات و دعا و زاری کردن می‌پرداختند و قارون نیز از جمله ایشان بود و چون تورات می‌خواند، کسی خوش صداتر از او نبود و او را به خاطر صدای دل نوازش «منون» می‌نامیدند و کارش کیمیاگری بود و کار بر بنی اسرائیل در سرگشتگی و توبه به درازا انجامید و این در حالی بود که قارون به همراه ایشان توبه نکرد و حضرت موسی علیه السلام نیز او را دوست می‌داشت. از این رو بر وی وارد گشته و به وی گفت: ای قارون! قوم تو مشغول توبه هستند و تو از توبه کردن بازمانده‌ای؟! با آنها از در توبه در آی و گرنه خداوند بر تو عذاب نازل خواهد کرد. اما قارون اهمیتی به سخن موسی علیه السلام نداد و آن را به تمسخر گرفت، لذا موسی از نزد وی غمگین بیرون آمد و در حیاط قصر وی نشست در حالی که جبّه‌ای از مو بر تن داشت و یک جفت پای‌افزار از پوست الاغ در پای داشت که بندهای آن از مو بود و عصا را در دست داشت. سپس قارون دستور داد مقداری خاکستر مخلوط با آب بر سر وی بریزند. چون چنین کردند، موسی به شدت خشمگین شد. در کتف حضرت موسی چند تار مو بود که چون وی به خشم می‌آمد، سیخ شده و از زیر جامه‌هایش سر برمی‌آوردند و از نوک آنها خون جاری می‌شد. سپس موسی دست به دعا برداشته و گفت: پروردگارا! اگر برای من به خشم نیایی، پیامبر تو نیستم. آن گاه خداوند به وی وحی فرمود: به زمین امر کردم که به فرمان تو باشد، هر دستوری که داری به آن بده.

قارون دستور داده بود که درهای قصر را ببندند و چون موسی قصد رفتن دوباره نزد قارون را کرد و با درهای بسته روبرو شد، به آنها اشاره نمود، در دم باز

۱- مائده/ ۲۲.

۲- مائده/ ۲۴.

شدند و بدین ترتیب خشمگین بر قارون وارد گردید. چون قارون او را بر آن حال دید، دریافت که عذاب آمده است، لذا گفت: ای موسی! تو را به آن خویشاوندی که میان ماست سوگند می‌دهم که از من درگذری. موسی به وی گفت: ای پسر لاوی، سخن بس کن؛ و ای زمین او را در خود فرو بر!» و ناگاه زمین، قصر قارون را با هر چه در آن بود، در خود فرو برد. وقتی قارون تا زانو در زمین فرو رفت، به گریه افتاد و موسی را به صله رحم سوگند داد. پس موسی به وی گفت: ای پسر لاوی! سخن بس کن، ای زمین او را در خود فرو بر! و بدین ترتیب زمین، قارون را با قصر او و هر چه گنج در آن بود، بلعید ودر خود فرو کشید.

این بود سخنی که موسی علیه السلام به قارون در روزی که خداوند هلاکش کرد گفت و خداوند به موسی از بابت آن طعنه زد. اما موسی در پاسخ خداوند عرض کرد: پروردگارا! قارون مرا به رابطه خویشاوندی سوگند داد، اگر به تو سوگند می‌داد، خواسته‌اش را اجابت می‌کردم و عذرش را می‌پذیرفتم.

پس خداوند فرمود: چرا به پسر لاوی گفتی: سخن بس کن؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر می‌دانستم که این امر به تو باز می‌گردد و از پذیرفتن توبه‌اش خشنود می‌گردی، حتماً خواسته‌اش را برآورده می‌ساختم.

خداوند فرمود: ای موسی! به عزّت و جلال و جود و عظمت و رفعت جایگاهم سوگند، اگر قارون آن گونه که تو را مورد خطاب قرار داد، مرا مورد خطاب قرار می‌داد، حتماً دعای او را مستجاب می‌کردم. اما چون تو را مورد خطاب قرار داد، او را به خودت واگذار کردم. ای پسر عمران! از مرگ نهراس، زیرا من مرگ را بر هر نفسی نوشته‌ام و بستری برایت فراهم کرده‌ام که چون بر آن وارد گردی، چشمانت روشن گردد. پس موسی علیه السلام به همراه جانشین خود به سمت طور سینا حرکت کرد و از کوه بالا رفت. در بین راه مردی را دید که به طرف او می‌آمد در حالی که یک سبد بزرگ و یک بیل به همراه داشت. موسی به او گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: مردی از اولیای خدا در گذشته و من می‌خواهم برای او گوری حفر کنم. موسی علیه السلام گفت: آیا می‌خواهی در این کار تو را یاری کنم؟ گفت: بلی، و چون قبر را حفر کردند، آن مرد خواست وارد قبر شود. موسی علیه السلام پرسید: چه می‌کنی؟ آن مرد گفت: وارد قبر می‌شوم تا ببینم آرامگاه (لَحَد) آن چگونه است. موسی علیه السلام گفت: این کار را به من واگذار. موسی

علیه السلام خود در لحد دراز کشید و ملک الموت جان وی را گرفت و کـوه او را در میان گرفت و به هم آمد.[1]

۲) طبرسی گوید: قارون از بنی اسرائیل و از خاندان موسی علیه السلام و پسر خاله وی بود. عطا از ابن عباسی روایت کرد که سند ایـن حـدیث بـه امـام صـادق علیه السلام می‌رسد.[2]

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳)﴾

[آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم کـه در زمـین خواسـتار برتـری و فساد نیستند و فرجام (خوش) از آن پرهیزکاران است]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بـن داود منقـری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت کرده اسـت کـه آن حضـرت فرمود: ای حفص! ارزش و منزلت دنیا نزد من به چیزی جز مردار نمی‌ماند که فقط در صورت اضطرار از آن می‌خورم. ای حفص! خداوند متعال می‌دانست که بنـدگان چه می‌کنند و به سوی چه سرنوشتی حرکت می‌کنند، اما به هنگام ارتکـاب اعمـال ناشایست توسط آنها، بردباری به خرج داد، زیرا از پیش بدانها آگاه بود. پس حُسن طلب از کسی که از مرگ واهمه ندارد، تو را فریب ندهد. سپس آیـه «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» را تا آخر تلاوت کرده و در حالی که می‌گریست فرمود: به خدا سوگند! بـا این همه آرزوها بر باد رفت. و سپس فرمود: به خدا سوگند! ابرار پیروز شدند. آیـا می‌دانی آنان چه کسانی هستند؟ آنها کـسانی هستند کـه آزارشـان بـه مورچـه هـم نمی‌رسد. علم برای ترس از خدا و جهل برای دچار غـرور شـدن کـافی اسـت. ای حفص! او پیش از آن که بر عالمی یک گنـاه ببخشـاید، هفتـاد گنـاه را بـر جاهـل می‌بخشاید. هر که علم آموزد و آن را به دیگران تعلیم دهد و بـه آن چـه آموختـه، عمل کند، در ملکوت آسمان بزرگ نامیده می‌شود و درباره‌اش می‌گویند: برای خدا

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۵۹.

فرا گرفت؛ برای خدا به علم خود عمل کرد و برای خدا علـم خـود را بـه دیگـران آموزش داد.

عرض کردم: قربانت گردم! حدّ زهد در دنیا کجاسـت؟ فرمـود: حـدّ زهـد در کتاب خدا مذکور است آن جا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»[1] [تا بر آن چه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به (سبب) آن چه به شما داده است شادمانی نکنید] خائف‌ترین مردم از خدا عالم‌ترین آنها به اوست و عالم‌ترین آنها بی‌توجه‌ترین آنها به دنیاست. پس مردی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مرا نصیحتی کنید. فرمود: هر کجا باشـی از خدا بترس، در این صورت بیمی بر تو نیست.[2]

۲) امام صادق علیه السلام در معنی آیه «عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» فرمـوده است: مراد از «عُلُوّ»، شرف است و «فساد» دل بستن به آباد کردن دنیا است.[3]

۳) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمـد بـن ابـی نصر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف، از امام صادق علیه السلام روایـت کـرده است که: هشت نفر در محضر ایشان بودیم و سخن از رمضـان رفـت. امام علیـه السلام فرمود: نگویید این رمضان است، یا رمضان آمد یا رمضان رفت؛ زیرا رمضان نامی از نام‌های خداست؛ نه می‌آید و نه می‌رود. آن که می‌آید و مـی‌رود زوال‌پـذیر است. لیکن بگویید: «ماه رمضان» چنین و چنان شد؛ زیرا در این صورت «ماه» بـه اسم اضافه می‌شود و اسم از آن خداست و خداوند این ماه را که قرآن در آن نـازل گشته الگو و عید قرار داده است. آگاه باشید، هر که در ماه رمضان، في سبيل الله از خانه‌اش خارج شود- و سبیل الله ما هستیم که هر که در آن گام نهد، دژی پیرامون او را می‌گیرد و آن دژ امام است- و با رؤیت ماه، تکبیر سر دهد، روز قیامت سنگی را در ترازوی وی قرار می‌دهند که از هفـت آسـمان و هفـت زمـین و هـر چـه در آنهاست و هر چه در میان و زیر آنهاست، سنگین‌تر است.

۱- حدید/ ۲۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

عرض کردم: ای ابا جعفر! ترازو کدام است؟ فرمود: ای سعد! قوّت و نگـاه تـو بیشتر شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ ترازوست و ما ترازو هستیم و این سخن خدای عزّ و جلّ دربـاره امـام اسـت کـه مـی‌فرمایـد: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»[1] [تا مردم به انصاف برخیزند] و هر که در محضر امام تکبیر گوید و «لا إله إله إلا الله وحده لا شریک له» را بر زبان جاری کند، خداوند بهشت اکبر خود را به نام او می‌نویسد و هر که رضوان بزرگ خدا به نامش شود، با ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران در دار شوکت و جـلال همـراه خواهـد بود.

عرض کردم: «دار جلال» چیست؟ فرمـود: دار، مـاییم و ایـن سـخن خـدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ای سعد! «عاقبت» ماییم. امـا خداونـد دربـاره «مودّت» ما برای پرهیزکاران می‌فرماید: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»[2] [خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگـوارت] جـلال و کرامتـی کـه خداونـد تبارک و تعالی بندگان را کرامت بخشیده، طاعت ماست.[3]

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ(۸۵)﴾

[در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فـرض کـرد، یقینـاً تـو را بـه سـوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند. بگو: پروردگارم بهتر می‌داند چه کس هدایت آورده و چـه کس در گمراهی آشکاری است]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد، از حریـز، از امـام بـاقر علیـه السـلام روایت کرده که چون از وی درباره جابر سؤال شد، فرمود: خدا رحمت کنـد جـابر را! آن قدر فقه و فهم او پیش رفته بود که تأویل این آیه را می‌دانسـت: «إِنَّ الَّذِي

۱- حدید/ ۲۵.

۲- رحمن/ ۷۸.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص۵۶

فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»[1] یعنی «رجعت».[2]

۲) از او، از پدرش، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از ابو خالد کابلی، از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» فرمود: پیامبرتان صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام نزد شما باز می‌گردند.[3]

۳) از او، از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شِمر روایت کرده است که: در حضور امام باقر علیه السلام ذکری از جابر رفت و امام علیه السلام فرمود: خدا جابر را رحمت کند! علم او تا بدان جا رسیده بود که تأویل آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» یعنی «رجعت» را می‌دانست.[4]

۴) سعد بن عبد الله، از حمید بن زیاد، از عبید الله بن احد بن نَهیک، از عُبَیس بن هشام، از ابان، از عبد الرحمن بن سَیابه، از صالح بن میثم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: به وی عرض کردم: حدیثی برای من نقل کنید. فرمود: مگر از پدرت حدیث را نشنیده‌ای؟ عرض کردم: کودک بودم که پدرم از دنیا رفت. فرمود: شنیده‌ای. عرض کردم: چیزی شنیده‌ام که آن را عرض می‌کنم، اما اگر اشتباه بود، اشتباه مرا اصلاح فرمایید. فرمود: این آسان‌تر است. عرض کردم: من بر این باورم که «دابّة الارض» علی علیه السلام است. گفت: امام ساکت شد. گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! چنین می‌پندارم که خواهی گفت: «علی علیه السلام نزد ما رجعت می‌کند» و سپس آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: به خدا سوگند! می‌خواستم درباره آن از شما پرسش کنم، اما فراموش کردم. پس فرمود: آیا می‌خواهی تو را به امری بزرگ‌تر از این آگاه کنم؟ «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِیراً وَنَذِیراً»[5] [و ما تو را

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷.

۵- سبأ/ ۷۸.

جز (به سمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم]، هیچ سرزمینی نمی‌ماند، مگر این که صدای أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً صلی الله علیه و آله رسول الله از آن شنیده شود. و با دست خود به آفاق زمین اشاره فرمود.[1]

۵) از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد خالد برقی، از نضر بن سُوَید، از یحیی بن عمران حلبی، از معلّی ابی عثمان، از مُعَلّی بن خُنَیس روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که به دنیا رجعت می‌کند، حسین بن علی علیه السلام است. آن حضرت آن قدر حکومت می‌کند که از شدت پیری، ابروهایش جلوی دیدش را می‌گیرد.[2]

۶) هم او روایت می‌کند: امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» این است که پیامبرتان نزد شما رجعت می‌کند.[3]

۷) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از عبد الله بن احمد بن نهیک، از عُبَیْس بن هشام، از ابان، از عبد الرحمن بن سَیابه، از صالح بن میثم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: به وی عرض کردم: حدیث را برایم بخوانید. فرمود: مگر حدیث را از پدرت نشنیده‌ای؟ عرض کردم: من کودک بودم که پدرم در گذشت. فرمود: شنیده‌ای! عرض کردم: می‌گویم، اما اگر اشتباه کردم آن را اصلاح کنید و اگر درست بود، تصدیق بفرمایید. فرمود: شرط سختی گذاشته‌ای. عرض کردم: اگر درست بود سکوت کنید و اگر اشتباه کردم اصلاح فرمایید. فرمود: این آسان‌تر است. سپس گفتم: من بر این باورم که «دابّة الأرض» علی علیه السلام است. امام سکوت فرمود و سپس گفتند: به خدا سوگند! چنین می‌بینم که هم اکنون می‌گویی: علی علیه السلام نزد ما رجعت می‌کند. و سپس آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: قرار گذاشته بودم

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۹.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

این را از شما بپرسم، اما فراموش کردم. پس امام باقر علیه السلام فرمود: نمی‌خواهی تو را از موضوعی بزرگ‌تر از این باخبر کنم؟! آن موضوع، سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: «و ما ارسلناک إلاّ کافّة للناس بشیراً و نذیراً»[1] [و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم] زیرا جایی در زمین نخواهد ماند، مگر این که شهادت لا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله شنیده شود و با دست خود به دور دست‌ها اشاره فرمود.[2]

۸) هم از او، از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از سعید بن عمر، از ابو مروان روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» پرسیدم. فرمود: « نه به خدا! دنیا به پایان نمی‌رسد و نمی‌رود تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در «ثویّه» دیدار کنند و در آن جا مسجدی بسازند که دوازده هزار در داشته باشد». و مقصود وی از «ثَویَّة» موضعی در کوفه است.[3]

۹) علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: منظور از آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» از نظر مفسّران اهل سنّت «روز قیامت» و از نظر مفسّران شیعه «رجعت» است.[4]

۱۰) نیز او گوید: چون از امام باقر علیه السلام درباره جابر بن عبد الله سؤال شد، فرمود: خداوند جابر را رحمت کند! او از فقهای ما بود و تأویل آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» را که درباره «رجعت» است، می‌دانست.[5]

«وَمَا كُنتَ تَرْجُوا أَن يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا

۱- سبا/ ۲۸.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۳، ح ۲۰.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۲۱.

۴- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۲۲.

۵- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۲۳.

لِلْكَافِرِينَ (۸۶) وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸).

[و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود، بلکه این رحمتی از پروردگار تو بود. پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش* و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آن که بر تو نازل شده است، باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و زنهار از مشرکان مباش* و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست، جز ذات او همه چیز نابود شونده است. فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید]

۱) علی به ابراهیم: مخاطب عبارت «فَلَا تَكُونَنَّ» محمد صلی الله علیه و آله است و مقصود از «ظَهِيراً لِلْكَافِرِينَ» مردم کافر است. مخاطب آیه «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله و معنای عبارت، شامل مردم می‌شود و این با قول امام صادق علیه السلام مطابقت دارد که می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ بعث نبیّه بإيّاک أعنی و اسمَعی یا جارَة»[۱] [خداوند پیامبرش را با «منظورم تویی و ای همسایه! تو بشنو» فرستاد.]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از سیف بن عمیره، از کسی که آن را روایت کرده، از حارث بن مغیره نصری روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال شد. فرمود: درباره آن چه می‌گویند؟عرض کردم: می‌گویند: جز نَفس خدا همه هلاک می‌شوند. فرمود: سبحان الله! سخن گزافی گفته‌اند. منظور حق تعالی، رخساری است که از آن طریق، خلایق نزد وی می‌رسند.[۲]

۳) از او، از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمّال، از امام صادق علیه السلام درباره آیه «كُلُّ شَيْءٍ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۱.

هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت شده است که فرمود: هر کس مطیع محمد صلی الله علیه و آله بوده و با آن حال نزد خدا آمده باشد، نَفسی(ذاتی) است که هلاک نمی‌شود؛ و باز می‌فرماید: «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ[1]»[2] [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده] این حدیث را احمد بن محمد بن خالد برقی در «المحاسن» از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده و متن و سند آن را به طور کامل بیان نموده است.[3]

۴) از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو سلام نخّاس، از یکی از یاران ما، از امام باقر علیه السلام روایت شد است که فرمود: «المثانی» که خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود، ما هستیم؛ وجه الله ما هستیم؛ بر روی زمین در پشت سر شما حرکت می‌کنیم و ما چشم خدا در میان خلق اوییم و ما دست بخشنده و گشاده با رحمتش بر بندگان او هستیم، هر که ما را شناخت، شناخت و هر که ما را نشناخت، امام پرهیزکاران را نشناخته است.[4]

۵) از او، از محمد بن ابی عبد الله بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسین بن سعید، از هیثم بن عبد الله، از مروان بن صبّاح روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند ما را به بهترین شکل آفرید و بهترین صورت داد و ما را چشم خود در میان بندگانش و زبان گویای او در میان خلقش، دست بخشنده او بر بندگانش با رأفت و رحمت و نَفس او که از سوی او می‌آید و دری که به سوی او راهنمایی می‌کند و خزانه‌دارانش در آسمان‌ها و زمینش قرار داد. درختان به برکت وجود ما ثمر می‌دهند و میوه‌ها می‌رسند و رودها جاری می‌شوند؛ ابر آسمان به برکت وجود ما می‌بارد و گیاه بر روی زمین می‌روید؛ با

۱- نساء/ ۸۰

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۲.

۳- محاسن، ص ۲۱۹، ح ۱۱۸.

۴- کافی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۳.

عبادت ما خدا پرستش گردید و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد.[1]

۶) از او، از جماعتی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که بدون مقدمه و بی‌آن که از وی سؤال کرده باشم، فرمود: حجّت خدا ماییم، باب الله ماییم، ما زبان خداییم، وجه الله ماییم، ما چشم خدا در میان خلق او هستیم و ما عهده‌دار ولایت امر او در میان بندگانش هستیم.[2]

۷) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از صفوان، از ابو سعید مُکاری، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت کرده که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال کردم. فرمود: همه هلاک می‌شوند، مگر کسانی که راه شما را انتخاب کنند.[3]

۸) از او، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از ابو سعید، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت شده است که: از امام صادق علیه السلام در خصوص مفهوم آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال شد. فرمود: جز کسانی که راه حق را برگزیدند (بقیه هلاک می‌شوند).[4]

۹) محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از علی بن ابی حمزه، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی درباره «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسید. امام فرمود: درباره آن چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: همه چیز هلاک می‌شود جز نَفس خدا. فرمود: سبحان الله، سخنی به گزافه گفته‌اند. منظور آیه آن است که همه چیز هلاک می‌گردد، مگر نَفسی که از آن طریق، خلایق نزد وی می‌رسند و آن نَفس ماییم.[5]

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۷.

۳- محاسن، ص ۱۹۹، ح ۳۰.

۴- محاسن، ص ۲۱۹، ح ۱۱۷.

۵- بصائر الدرجات، ص ۷۸، باب ۴، ح ۱.

۱۰) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از همنشین ابو حمزه، از ابو حمزه روایت کرده است که: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسیدم. فرمود: آیا همه چیز هلاک می‌شود و فقط آن نفس باقی می‌ماند؟! خداوند متعال بزرگ‌تر از آن است که به نَفس توصیف گردد؛ معنای عبارت این است: هر چیزی جز دین او هلاک می‌شود و نَفسی که از طریق آن به وی راه می‌یابند.[1] احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب «المحاسن» و از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از منصور بن یونس نیز عین این حدیث را روایت کرده است.[2]

۱۱) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از جعفر بن بشیر، از عمر بن ابان، از ضُریس کناسی، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کرده که فرمود: ما آن نَفسی هستیم که (خلایق) از آن طَریق بر خداوند متعال وارد می‌شوند.[3]

صفّار در «بصائر الدرجات» از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور، عین همین حدیث را روایت کرده است با این تفاوت که عبارت: «الله اعظم من أن یوصف» [خداوند بزرگتر از آن است که به وصف درآید] بدون ذکر کلمه «وجه» آمده است.[4]

۱۲) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابوسعید مکاری، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت شده که: از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسیدم. فرمود: همه هلاک می‌شوند مگر کسی که

۱- توحید، ص ۱۴۹، ح ۱.

۲- محاسن، ص ۲۱۸، ح ۱۱۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۲۲، ح ۳۲.

۴- بصائرالدرجات، ص ۷۸، باب ۴، ح ۳.

راه حق را گرفت (به راه حق رفت).[1]

۱۳) از او، از محمد بن علی ماجیلویه- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یحیی عطّار، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن نصر، از صفوان جمّال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: هر که نزد خدا بیاید در حالی دستور خدا را درباره اطاعت از محمد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از وی صلوات الله علیهم اجمعین انجام داده باشد، همان نَفسی است که هلاک نمی‌شود. سپس آیه «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»[2]-[3] [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده] را خواند.

۱۴) از اوست با همین سند: امام صادق علیه السلام فرمود: ما همان نَفس خداییم که هلاک نمی‌شود.[4]

۱۵) از او، از محمد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از ربیع وراّق، از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت درباره مفهوم آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: وجه(نَفس) او ما هستیم.[5]

۱۶) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن عمیر، از منصور بن یونس، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام درخصوص آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کرده که آن حضرت فرمود: آیا همه چیز فنا و نابود می‌شود و فقط «وجه» باقی می‌ماند؟! خداوند بزرگ‌تر از آن است که به وصف درآید. نه، معنایش این است: همه چیز نابود می‌شود، مگر دینش و ما آن نَفسیم که از طریق آن باید به خدا رسید. تا زمانی که خداوند به ایشان «رُوِیَة»ی داشته باشد، در بین ایشان خواهیم بود و چون «رویة»ی به ایشان نداشته باشد، ما را نزد خود بالا می‌برد و با ما چنان

۱- توحید، ص ۱۴۹، ح ۲.

۲- نساء/ ۸۰.

۳- توحید، ص ۱۴۹، ح ۳.

۴- توحید، ص ۱۵۰، ح ۴.

۵- توحید، ص ۱۵۰، ح ۵.

رفتار می‌کند که دوست می‌دارد. عرض کردم: قربانت گردم! «رُویَة» چیست؟ فرمود: «حاجت»[1]. ابن بابویه در کتاب «الغیبة» این حدیث را با سند خود از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام با اندک تغییری که در معنا تأثیری ندارد، روایت کرده است.[2]

۱۷) محمد بن عباس از عبد الله بن همّام، از عبد الله بن جعفر، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام در کلام خداوند عزّ و جلّ که می‌فرماید: «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال کردم. فرمود: به خدا سوگند، «وجه» ما هستیم. نَفس او که خدا فرموده ماییم و تا روز قیامت به سبب دستوری که در اطاعت از ما و دوستداری ما صادر کرد، هرگز هلاک نخواهیم شد و این همان «وجه الله» است که در آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» آمده است و هر که از ما بمیرد، جانشینی از خود برجای می‌گذارد و این امر تا روز قیامت ادامه دارد.[3]

۱۸) از او، از عبد الله بن علاء مزاری، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن، از عبد الله بن قاسم، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از آن حضرت علیه السلام شنیدم که در معنای آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» می‌فرماید: وجه خداوند عزّ و جلّ ما هستیم.[4]

۱۹) از او، از حسن بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از یونس بن یعقوب، از کسی که این حدیث را برای وی روایت کرده، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در مفهوم آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرموده است: مگر آنچه که با آن وجه الله اراده شود و وجه الله، علی علیه السلام است.[5]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۳۱.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۲۵.

۴- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۲۶.

۵- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۶، ح ۲۷.

۲۰) طبرسی در کتاب «احتجاج» از امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که پرسنده‌ای از وی تفسیر آیاتی از قرآن را خواستار شد، در پاسخ وی در معنای آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: اصل عبارت «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ» بوده؛ زیرا مُحال است که همه چیز خدا هلاک شود و فقط نَفسش باقی بماند و او جلیل‌تر و بزرگ‌تر و ارجمندتر از این کلام است. آن که هلاک می‌شود، از او نیست؛ نمی‌بینی که خود فرموده است: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»[۱] [هر چه بر (زمین) است فانی شونده است* و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند] و بدین ترتیب میان خَلقش و نَفس خود جدایی افکند و آنها را از هم متمایز گردانید.[۲]

۱- رحمن / ۲۷-۲۶.

۲- احتجاج، ج ۱، ص ۲۵۳.

سوره عنکبوت

سوره عنکبوت، مکی و آیات ۱ تا ۱۱ آن مدنی است و ۶۹ آیه دارد که پس از سوره روم نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره عنکبوت

۱) ابن بابویه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان بخواند – به خدا سوگند ای ابا محمد- از بهشتیان است و هرگز هیچ استثنائی هم قائل نمی‌شوم و از آن بیم ندارم که بابت این سخن، گناهی بر من نوشته شود؛ زیرا این دو سوره نزد خدا جایگاهی والا دارند.[1]

۲) در کتاب «خواص القرآن» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت گردیده که آن حضرت فرمود: هر که این سوره را بخواند، ده حسنه به عدد زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان منافق برایش نوشته می‌شود؛ و هر که آن را نوشته و آب آن را بنوشد، به اذن خدا تمام دردها و بیماری‌ها از او زایل می‌شوند.[2]

۳) و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هر که آن را بنویسد و آب آن را بنوشد، به قدرت خداوند متعال همه دردها و بیماری‌ها از وی زایل می‌شوند.

۴) و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر که آن را بنویسد و آب آن را بنوشد، تب نوبه از او زایل می‌گردد، هم چنین سرما و درد؛ و هرگز به خاطر دردی غمگین نخواهد شد، مگر درد مرگ که گریزی از آن نیست؛ و تا زنده است شادی او افزون می‌گردد؛ و نوشیدن آب آن دل را شاد و سینه را گشاده می‌دارد. شستن صورت با آن برای دفع گرما و سرخی مفید است؛ و هر که با انگشت پیرامون ناف

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۸؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۵.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۵.

خود اشاره کرده و در همان حال این سوره را تلاوت کند، از اول شب تـا آخـر آن آسوده می‌خوابد و به اذن خدا تا صبح بیدار نمی‌شود.

تفسیر سوره عنکبوت

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴) مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶).

[الف لام میم* آیا مردم پنداشتند که تا گفتند: ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟* و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند، معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد* آیا کسانی که کارهای بد می‌کنند می‌پندارند که بر ما پیشی خواهند جست؟ چه بد داوری می‌کنند* کسی که به دیدار خدا امید دارد، (بداند که) اجل (او از سوی) خدا آمدنی است و اوست شنوای دانا* و هر که بکوشد، تنها برای خود می‌کوشد؛ زیرا خدا از جهانیان سخت بی‌نیاز است]

۱) محمد بن یعقوب گوید: نقل است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضمن خطبه‌ای می‌فرماید: اما خداوند عزّ و جلّ بندگانش را به انواع سختی‌ها امتحان می‌کند و آنان را به انواع مجاهدت‌ها به تعبّد وامی‌دارد و آنان را به اَشکال مختلف گرفتاری‌ها مبتلا می‌کند تا تکبّر را از دل‌های آنان خارج کند و فروتنی را در نفوس آنها جای دهد و اینها را درهایی قرار می‌دهد که رو به فضل و بخشش او باز

می‌شوند و راهنمایی برای جلب آمرزش و محبت اویند؛ آن گونه که خود فرموده است: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»[1]

۲) از او، از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد روایت شده که: شنیدم ابو الحسن علیه السلام می‌فرماید: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، سپس به من فرمود: فتنه چیست؟ عرض کردم: قربانت گردم! فتنه‌ای که ما می‌شناسیم فتنه در دین است. فرمود: «يفتنون كما يُفتَنُ الذَّهبُ» [آن گونه که طلا آزموده می‌شود، آزموده می‌شوند]،[2] سپس خالص می‌شوند آن گونه که طلا خالص می‌گردد[3].

۳) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن فُضَیل، از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: عباس نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: با هم برویم تا مردم با تو بیعت کنند. پس امیر المؤمنین علیه السلام به وی فرمود: گمان می‌کنی این کار را بکنند؟! گفت: بلی. امام علیه السلام فرمود: پس فرموده خدا چه می‌شود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» یعنی آن را آزمودیم «فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا» یعنی از دست ما بگریزند «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ* مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» یعنی هر که دیدار خدا را دوست می‌دارد، اجل او فرا می‌رسد «وَمَن جَاهَدَ» با نفس خود از لذت‌ها و شهوات و گناهان «فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»[4].

۴) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن الحسین، از

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۰۰، ح ۲.

۲- فتنتُ الذهب: هنگامی که آن را د رآتش قرار دهید تا کیفیت آن را ببینید و خلوص عیارش روشن گردد.« الصحاح، ماده فتن».

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۴.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵.

پدرش، از حُصَین بن مُخارق، از عبید الله بن الحسین، از پدرش، از جدّش، از حسین بن علی، از پدرش صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که فرمود: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: این فتنه چیست؟ فرمود: ای علی! تو مبتلای به آن هستی و ناگزیر، این جنگ به سراغ تو خواهد آمد، پس آماده دشمنی و جنگ باش.[1]

۵) از او، از جعفر بن محمد حسنی، از ادریس بن زیاد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از امام باقر علیه السلام روایت شده که به آن حضرت عرض کردم: آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»[2] [هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست] را برای من تفسیر کنید. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار داشتند که بعد از وی علی بن ابی طالب علیه السلام رهبری مردم را به دست گیرند. لیکن خواست خدا غیر از این بود، از این رو فرمود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ». آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند عزّ و جلّ رضایت دادند.[3]

۶) از او، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از سماعة بن مهران روایت شده است که: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بود و چون صبح نزدیک شد، امیر المؤمنین علیه السلام وارد مسجد گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را صدا زده و فرمود: یا علی! پاسخ داد: لبیّک! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زود نزد من بیا. چون علی علیه السلام به وی نزدیک شد، فرمود: ای علی! امشب را همین جا که می‌بینی ماندم و هزار حاجت از پروردگارم خواستم که همه را برای من برآورده ساخت و برای تو نیز به همین مقدار حاجت خواستم و آنها را نیز برایم برآورده ساخت و از پروردگارم خواستم

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۲.

۲- آل عمران/ ۱۲۸.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۳.

بعد از من امّت مرا با تو یکدل کند، اما خداوند این حاجت مرا نپذیرفت و فرمود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»[1]

۷) از او، از محمد بن حسین قبیطی، از عیسی بن مهران، از حسن بن حسین عُرَنی، از علی بن احمد بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از حسن بن حسین بن یحیی، از علی بن اسباط، از سُدّی روایت کرده که مقصود آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» علی علیه السلام و یاران او هستند و منظور از عبارت «وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» دشمنان وی هستند.[2]

۸) ابن شهر آشوب از ابو طالب هروی، از علقمه و ابو ایوب روایت کرده که: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمّار فرمود: بعد از من، شرّ و فساد خواهد بود[3] تا این که جنگ میان ایشان واقع خواهد شد و همدیگر را خواهند کشت و از یکدیگر بیزاری خواهند جست. پس چون اوضاع را چنین دیدی، با علی بن ابی طالب علیه السلام باش؛ زیرا اگر همه مردم به یک راه روند و او به تنهایی به راه دیگر، راه او بر حق است. ای عمّار! علی تو را از راه هدایت منحرف نمی‌کند و به بدی نمی‌افکند. ای عمّار! اطاعت از علی علیه السلام، اطاعت از من است و اطاعت از من، اطاعت از خداست.[4]

۹) حسین بن علی علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» نازل گردید، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: این فتنه چیست؟ فرمود: ای علی! هم تو امتحان می‌شوی و هم

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۴.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۵.

۳- نهایه، ج ۵، ص ۲۷۹.

۴- مناقب، ج ۳، ص ۲۰۳.

دیگران به [وسیله] تو امتحان می‌شوند. با تو جنگ خواهد شد. پس برای جنگ آماده شو![1]

۱۰) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که «یفتنون» به این معناست که با جان‌ها و اموالشان آزموده می‌شوند.[2]

۱۱) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکّریا، از ایوب بن سلیمان، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاء مَا يَحْكُمُونَ» در حق عتبه و شیبه و ولید بن عتبه نازل شده است. این سه نفر در جنگ بدر به مبارزه با علی علیه السلام و حمزه و عبیده پرداختند و در مقابل آیه «مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» در حق علی علیه السلام و دو یارش نازل شد.[3]

۱۲) از طریق مخالفان: در خصوص آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» این روایت آمده است که: علی علیه السلام گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: این فتنه چیست؟ فرمود: ای علی! آزموده شدن به وسیله توست (دیگران به وسیله تو آزموده می‌شوند) حتماً به خصومت برخواهند خاست؛ پس برای ستیز آماده شو. سپس علی علیه السلام فرمود: منظور از آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»[4] [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] ما هستیم.[5]

وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا

۱- مناقب، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص۷.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۲۹، ح۶

۴- فاطر / ۳۲.

۵- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۱۶.

تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹)».

[و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند و(لی) اگر آنها با تو در کوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی از ایشان اطاعت مکن. سرانجامتان به سوی من است و شما را از (حقیقت) آن چه انجام می‌دادید با خبر خواهم کرد* و کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، البته آنان را در زمره شایستگان درمی‌آوریم]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از «والدین» در «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» کسانی هستند که او را به دنیا آوردند و مقصود از «وَإِن جَاهَدَاكَ» پدر و مادر است «لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ».[۱]

۲) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده که وی از امیر المؤمنین علیه السلام درباره مفهوم آیه «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»[۲] [(آری به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است] پرسید. فرمود: والدینی که خداوند تشکر از آنها را واجب کرده، کسانی هستند که علم را زادند و دانش را به ارث بردند و خداوند دستور داد از ایشان فرمانبرداری شود. اما درباره معنای «مصیر» در «إِلَيَّ الْمَصِيرُ»[۳]، «مصیر» به معنای بازگشت است و بازگشت بندگان به سوی خداست و دلیل بر این امر، کلمه والدین است. سپس خداوند متعال سخن را متوجه ابن حَنْتَمه و دوستش (اولی و دومی) نموده و در خاص فرموده است: «وَإِن

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- لقمان/ ۱۴.

۳- لقمان/ ۱۴.

جَاهَدَاکَ عَلی أَن تُشْرِکَ بِی»[1] [و اگر تو را وادارند تا به من شرک ورزی] می‌گوید: در وصیت، و از کسی که دستور داری از او اطاعت کنی، سر بپیچانی، پس از آن دو اطاعت مکن و سخن آن دو را گوش مده. سپس روی سخن را به پدر و مادر برگردانده و می‌فرماید: «وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا»[2] [و در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن] و فضل آن دو را به مردم بشناسان و مردم را به پیروی از راهشان دعوت کن؛ زیرا این گفته خداست که می‌فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ»[3] [و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من باز می‌گردد] امام علی علیه السلام می‌فرماید: منظور، بازگشت به سوی خدا و سپس به سوی ماست. پس از خدا پروا کنید و پدر و مادر را نافرمانی نکنید؛ زیرا خشنودی آنها خشنودی خدا و خشم آنها خشم خداست.[4]

۳) سید رضی در خصائص، با سندی که آن را به سَلَمة بن کهیل و پدرش می‌رساند، پیرامون آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» گفته است: یکی از والدین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[5]

۴) امام ابو محمد عسکری علیه السلام در تفسیر آیه «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»[6] [و به پدر و مادر احسان کنید] روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: برترین دو پدر و مُحق‌ترین آنها به سپاسگزاری شما، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند.[7]

۵) علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده‌اند: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی دو پدر این امّت هستیم و حقّ ما بر ایشان بزرگ‌تر

۱- لقمان/ ۱۵.

۲- لقمان/ ۱۵.

۳- لقمان/ ۱۵.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۵- خصائص الائمة، ص ۷۰.

۶- بقره/ ۸۳.

۷- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۲۹، ح ۱۸۹.

است از حق پدرانی است که موجب به دنیا آمدنشان بوده‌اند؛ زیرا ما- اگر از ما اطاعت کنند- آنها را از جهنم به سوی دار قرار (بهشت) نجات می‌دهیم و آنها را از بردگی به آزادی می‌رسانیم.[1]

۶) حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرموده است: محمد و علی دو پدر این امت هستند که کژی‌های آنان را راست می‌کنند و ایشان را از عذاب جاودان نجات می‌دهند- اگر از این دو اطاعت کنند- بهشت جاودان را به آنان ارزانی می‌دارند، اگر با ایشان همراه شوند.[2]

۷) حسن بن علی علیهما السلام می‌فرماید: محمد و علی پدران این امت‌اند، پس خوشا به حال آن که حق آنها را می‌شناسد و در همه حال مطیع آنهاست. خداوند این گونه افراد را در بهترین باغ‌های بهشتی خود قرار داده و با بخشش و خرسندی خود آنان را خوشبخت می‌سازد.[3]

۸) امام حسین بن علی علیه السلام می‌فرماید: هر کس حق دو پدر برتر خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بشناسد و به درستی از ایشان اطاعت کند، به وی گفته می‌شود: در هر باغی که دوست داری اقامت کن.[4]

۹) علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: اگر پدر و مادر به خاطر احسانشان در حق فرزندان، حق بزرگی بر آنان دارند، اما احسان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در حق این امت بزرگ‌تر و عظیم‌تر است. این دو به پدر بودن برای امّت سزاوارترند.[5]

۱۰) محمد بن علی باقر علیه السلام می‌فرماید: هر که می‌خواهد بداند چه ارزشی نزد خدا دارد، پس بنگرد که جایگاه دو پدر برترش یعنی محمد و علی علیه

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۰.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۱.

۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۲.

۴- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۳.

۵- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۴.

السلام نزد وی چگونه است.[1]

۱۱) جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرماید: هر کس حق دو پدر برتر خویش یعنی محمد و علی علیهما السلام را بشناسد، تباه کردن حق پدر و مادر خودش و دیگر بندگان، زیانی به او نمی‌رساند؛ زیرا علی و محمد صلوات الله علیهما برای ایشان شفاعت می‌کنند و با شفاعت خود آنان را خشنود می‌سازند.[2]

۱۲) موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: ارزش ثواب نماز به اندازه ارزش بزرگداشت نماز گزار نسبت به دو پدر برتر خود محمد و علی علیهما السلام است.[3]

۱۳) علی بن موسی علیه السلام می‌فرماید: آیا کسی دوست دارد او را از پدر و مادری که او را به دنیا آورده‌اند، دور گردانند؟! گفتند: نه به خدا! فرمود: پس سعی کنید از پدر و مادری که از پدر و مادر خودش بهترند، دور نشوید[4].

۱۴) محمد بن علی علیه السلام می‌فرماید: مردی در محضر وی عرض کرد: من محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را چنان دوست می‌دارم که اگر قطعه قطعه شوم یا گوشت بدنم کنده شود، دست از محبت او بر نمی‌دارم. محمد بن علی، امام باقر علیه السلام فرمود: مطمئن باش که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز به همین مقدار به تو محبت می‌ورزند. آنها در روز داوری، دعا می‌کنند بابت هر کار نیکی که انجام داده‌ای، صد هزار هزار برابر به تو پاداش داده شود.[5]

۱۵) علی بن محمد علیه السلام می‌فرماید: هر کس پدر و مادر دینی خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از پدر و مادر نسبی‌اش نزد وی گرامی‌تر نباشند، خداوند هرگز از وی نمی‌گذرد.[6]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۵.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۱، ح ۱۹۶.

۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۱، ح ۱۹۷.

۴- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۲، ح ۱۹۸.

۵- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۲، ح ۱۹۹.

۶- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۲، ح ۲۰۰.

۱۶) حسن بن علی علیه السلام می‌فرماید: هر کس پدر و مادر دینی خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بر پدر و مادر نسبی‌اش ترجیح دهد، خداوند عزّ و جلّ درباره‌اش می‌فرماید: من هم تو را برتری می‌دهم، همان طور که مرا برتری دادی، و تو را نزد پدر و مادر دینی‌ات شرافت می‌بخشم، همان طور که با برتری دادن محبت آنها بر پدر و مادر نسبی خود، خویشتن را شرافت بخشیدی.[1]

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲) وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳)﴾،

[و از میان مردم کسانی‌اند که می‌گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم. و چون در (راه) خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می‌دهند و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد، حتماً خواهند گفت: ما با شما بودیم. آیا خدا به آن چه در دلهای جهانیان است داناتر نیست؟* و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند می‌شناسد و یقیناً منافقان را (نیز) می‌شناسد* و کسانی که کافر شده‌اند به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما و(لی) چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت. قطعاً آنان دروغگویانند* و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت و مسلماً روز قیامت از آن چه به دروغ برمی‌بستند پرسیده خواهند شد]

۱) علی بن ابراهیم: در آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ» فرمود: منظور از «أُوذِيَ» آن است که اگر زندگی

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۳، ح ۲۰۱.

انسانی او را آزار دهد، یا زیانی به وی رسد، یا دچار تنگدستی یا ترس از ستمگران شود، به دین آنها نیز سرایت کند و چنین پندارد که آن چه با او می‌شود، شبیه عذاب خداست که قطع نمی‌شود؛ و منظور از: «وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ» حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است «لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ».[1]

۲) نیز او در تفسیر آیه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ» گوید: کفّار به مؤمنان می‌گفتند: با ما باشید، زیرا آن که شما از او می‌ترسید وجود ندارد؛ و اگر حقیقتاً وجود داشت، ما بار گناهان شما را تحمل می‌کنیم. خداوند دو بار آنان را عذاب می‌دهد: یک بار به خاطر گناهان خودشان و بار دیگر به خاطر گناهان دیگران.[2]

۳) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن عبد الله بن مهران کوفی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لیثی، در حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! عجب امر شگفت‌انگیزی! حَسَنات دشمنان شما از آنها گرفته می‌شود و به شیعیان شما داده می‌شود و گناهان دوستداران شما به دشمنان شما داده می‌شود! امام علیه السلام فرمود: آری، به خداوندی سوگند که خدایی جز او نیست، آن که شکافنده دانه و آفریننده خلق و شکافنده زمین و آسمان است؛ تو را از چیزی جز حقیقت آگاه نکردم و جز سخن راست با تو نگفتم؛ خداوند به آنان ستم نکرده و خداوند در حق بندگان خویش ستمگر نیست و آن چه به تو خبر دادم، تماماً در قرآن موجود است. عرض کردم: این‌ها عیناً در قرآن آمده است؟! فرمود: بلی، در بیش از سی جای قرآن ذکر شده است. آیا دوست داری برایت بخوانم؟ عرض کردم: بلی، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! فرمود: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* وَلَيَحْمِلُنَّ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ»[1].

تمام این حدیث پیش از این در تفسیر آیه «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» از سوره نحل به تفصیل بیان گردیده است.[2]

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴)».

[و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان، آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت]

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از یکی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام دو هزار و سیصد سال زندگی کرد که هشتصد و پنجاه سال آن پیش از بعثت وی بود و نهصد و پنجاه سال در زمان بعثت مشغول دعوت کردن مردم به سوی دین خدا بود و پانصد سال دیگر بعد از طوفان و فروکش کردن آب و پایین آمدن از کشتی بود و در این مدت شهرها را ساخت و فرزندانش را در این شهرها ساکن گردانید و چون ملک الموت نزد وی آمد، در زیر نور خورشید بود. ملک الموت بر وی سلام کرد و آن حضرت سلام او را پاسخ داده و پرسید: علت آمدنت چیست؟ گفت: آمده‌ام شما را قبض روح کنم. نوح علیه السلام گفت: آیا اجازه می‌دهید به سایه بروم؟ ملک الموت گفت: بلی. سپس نوح علیه السلام به سایه رفته و گفت: ای ملک الموت! هر چه عمر کردم، به اندازه آمدنم از زیر آفتاب به سایه نبود. مأموریت خویش را انجام بده. آن گاه ملک الموت وی را قبض روح کرد.[3]

۲) از او، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو و عبد الحمید بن ابی دیلم، از امام صادق

۱- علل الشرائع، ص ۳۳۲، ح ۸۱.

۲- در تفسیر آیات ۲۰ تا ۲۵ سوره نحل.

۳- کافی، ج ۸، ص ۲۸۴، ح ۴۲۹.

علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: نوح علیه السلام پس از طوفان، پانصد سال زندگی کرد و آن گاه جبرئیل علیه السلام نزد وی آمده و - از جانب خدا به وی - گفت: ای نوح! زمان نبوّت شما به سر رسیده و عمر تو به سر آمده است؛ پس به اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوتی که همراه داری بنگر و آن را به فرزندت سام بسپار؛ زیرا من زمین را ترک نمی‌کنم، مگر این که عالمی در آن باشد که طاعت من به وسیله او شناخته شود و هدایت من به واسطه وی محقق گردد و در فاصله مرگ یک پیامبر و مبعوث شدن پیامبر دیگر، وسیله نجات باشد و من بدون وجود حجتی برای خودم و هدایتگری برای حرکت در راه من و کسی که آگاه به کار من باشد، زمین را به حال خود وانمی‌گذارم؛ زیرا من حکم کرده‌ام که برای هر قومی راهنمایی قرار دهم که به وسیله او سعادتمندان را هدایت کنم و حجتی بر اشقیا باشد.

سپس امام صادق علیه السلام حدیث را ادامه داده و می‌فرماید: آن گاه نوح علیه السلام اسم أعظم، میراث علم و آثار علم نبوت را به سام سپرد؛ اما دو فرزند دیگرش یعنی «حام» و «یافث» علمی نداشتند که از آن بهره‌مند شوند و نوح علیه السلام آنها را به نبوت «هود» علیه السلام بشارت داده و به ایشان امر کرد که از وی پیروی نمایند کما این که به ایشان دستور داد تا وصیت نامه او را هر سال بگشایند و بخوانند تا عهد و پیمانی برای آنان باشد.[1]

۳) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از علی بن حَکَم، از هشام بن سالم، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: نوح دو هزار و پانصد سال عمر کرد. هشتصد و پنجاه سال آن پیش از مبعوث شدن به نبوت و نهصد و پنجاه سال را صرف دعوت قوم خود به راه حق نمود و دویست سال را در ساخت کشتی صرف نمود و پانصد سال بقیه را پس از فروکش کردن طوفان، صرف ساختن شهرها و مرزبندی آنها نمود و فرزندان خویش را در این شهرها ساکن گردانید. آن گاه ملک الموت در حالی نزد وی آمد که زیر نور خورشید بود و به وی سلام کرد.

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۸۵، ح ۴۳۰.

نوح علیه السلام به وی پاسخ داده و گفت: ای ملک الموت! علت آمدنت چیست؟ ملک الموت پاسخ داد: آمده‌ام شما را قبض روح کنم. نوح علیه السلام به وی گفت: آیا اجازه دارم از زیر نور خورشید به سایه بروم؟ گفت: بلی. سپس نوح علیه السلام به سایه رفته و سپس گفت: ای ملک الموت! عمری را که سپری کردم به اندازه آمدنم از زیر آفتاب به سایه نبود؛ مأموریتی که به آن امر شده‌ای را اجرا کن! آن گاه ملک الموت وی را قبض روح کرد.[1]

«وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴)».

[و (یاد کن) ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا بدارید. اگر بدانید این (کار) برای شما بهتر است* واقعاً آن چه را که شما سوای خدا می‌پرستید، جز بتانی (بیش) نیستند و دروغی برمی‌سازید. در حقیقت، کسانی را که جز خدا می‌پرستید، اختیار روزی شما را در دست ندارند. پس روزی را

۱- امالی صدوق، ص۴۱۳، ح۷

پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید که به سوی او بازگردانیده می‌شوید* و اگر تکذیب کنید، قطعاً امتهای پیش از شما (هم) تکذیب کردند و بر پیامبر (خدا) جز ابلاغ آشکار (وظیفه‌ای) نیست* آیا ندیده‌اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می‌کند؛ سپس آن را باز می‌گرداند؟ در حقیقت، این (کار) بر خدا آسان است* بگو: در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس (باز) خداست که نشئه آخرت را پدید می‌آورد. خداست که بر هر چیزی تواناست* هر که را بخواهد، عذاب و هر که را بخواهد، رحمت می‌کند و به سوی او بازگردانیده می‌شوید* و شما نه در زمین و نه در آسمان، درمانده‌کننده (او) نیستید و جز خدا برای شما یار و یاوری نیست* و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پُر درد خواهد بود* و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: بکشیدش یا بسوزانیدش؛ ولی خدا او را از آتش نجات بخشید. آری، در این (نجات بخشی خدا) برای مردمی که ایمان دارند، قطعاً دلایلی است]

۱) علی بن ابراهیم: عبارت «تَخْلُقُونَ إِفْكًا» به معنای «تُقَدِّرُون كذباً» [دروغی را برساخته می‌کنید] می‌باشد. ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام با آیه «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» قطع می‌شود و از این پس خداوند امت محمد صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: «وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ* أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ* وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» سپس دوباره به ماجرای ابراهیم علیه السلام بازگشته و می‌فرماید: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» و این را منقطع معطوف می‌نامند.[1]

«وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ (۲۵) فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶)»

[و (ابراهیم) گفت: جز خدا فقط بتهایی را اختیار کرده‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست. آن گاه، روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود* پس لوط به او ایمان آورد و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگار خود روی می آورم که اوست ارجمند حکیم]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره فراز آخر آیه «وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» می‌فرماید: یعنی از یکدیگر بیزاری می‌جویند.[2]

۲) علی بن ابراهیم گوید: منظور از: «فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ» حضرت ابراهیم علیه السلام است که لوط به وی ایمان آورد. اما «مهاجر» در آیه «وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي» به کسی گفته می‌شود که بدی‌ها را ترک نموده و به درگاه خدا توبه کرده باشد.[3]

۳) محمد بن یعقوب، از ابان، از محمد بن مروان، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سپس لوط به وی (ابراهیم علیه السلام) ایمان آورد و

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۷.

او به همراه ساره و لوط به شام مهاجرت نمود.[1]

۴) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش و گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد و همگی اینها از حسن بن محبوب، از ابراهیم بن ابی زیاد کرخی روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم... و حدیث مهاجرت ابراهیم علیه السلام را روایت نموده و در پایان آن آورده است: و ابراهیم علیه السلام به هجرت خویش ادامه داد تا به شمال شامات رسید و لوط را در جنوب شامات به جای خویش نهاد[2] ... و این حدیثی بلند است که ان شاء الله تعالی در تفسیر آیه «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ»[3] [و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم. زودا که مرا راه نماید] از سوره صافات خواهد آمد.

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸) أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹) قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲) وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَلَقَدْ

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۶۸، ح ۵۵۹.

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۷۰، ح ۵.

۳- صافات/ ۹۹.

تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵)».

[و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعاً او در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود* و (یاد کن) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت: شما به کاری زشت می‌پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن (کار) بر شما پیشی نگرفته است* آیا شما با مردها درمی‌آمیزید و راه (توالد و تناسل) را قطع می‌کنید و در محافل (انس) خود پلیدکاری می‌کنید؟ و(لی) پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب خدا را برای ما بیاور* (لوط) گفت: پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار غالب گردان* و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، گفتند: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد؛ زیرا مردمش ستمکار بوده‌اند* گفت: لوط (نیز) در آن جاست. گفتند: ما بهتر می‌دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان (در خاکستر آتش) است، حتماً نجات خواهیم داد* و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، به علت (حضور) ایشان ناراحت شد و دستش از (حمایت) آنها کوتاه گردید. گفتند: مترس و غم مدار که ما تو و خانواده‌ات را جز زنت که از باقی‌ماندگان (در خاکستر آتش) است، حتماً می‌رهانیم* ما بر مردم این شهر به (سزای) فسقی که می کردند، عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد* و از آن (شهر سوخته) برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌ای روشن باقی گذاشتیم]

۱) علی بن ابراهیم: مقصود از مفهوم عبارت «وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» قوم لوط هستند که برای یکدیگر باد معده از مقعد خارج می‌کردند.[۱]

۲) شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که در مسجد ریگ بازی می‌کرد (با انگشت ریگ‌ها را پرتاب می‌کرد)، پس فرمود: این ریگ تا زمانی که بر زمین افتد، لعن می‌فرستد. سپس ادامه دادند: ریگ پرتاب کردن در جمع از اخلاق قوم لوط است، پس آیه «وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» را

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۷.

تلاوت کردند؛ و امام صادق علیه السلام می‌فرماید «منکر» همان «ریگ‌بازی» است.[1]

۳) و هم او: با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از زیاد بن منذر، از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من در خدمت آن حضرت حضور داشتم که مردی از ایشان درباره کسی پرسید که از حمام خارج می‌شود یا غسل می‌کند، پس وشاح (حمایل) بر خود می‌افکند و پیراهن خود را روی ازار (شلوار) می‌پوشد و با همین حال، نماز هم می‌خواند. فرمود: این کار، عمل قوم لوط است. گفت: عرض کردم: همانا او وشاح را روی پیراهن می‌اندازد. فرمود: این کار از رفتارهای جباران است. گفت: عرض کردم: پیراهن نازک است، آن را به دور خود می‌پیچد؟ فرمود: بله، ـ سپس فرمود: ـ بی گمان، باز کردن بند شلوار در نماز و ریگ‌بازی و جویدن کُندُر در مجالس و در گذرگاه‌ها از رفتارهای قوم لوط است.[2]

۴) طبرسی در معنی «وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: آنها برای یکدیگر در مجالس و اجتماعات خود بی‌شرمانه باد از خود رها می‌کردند و از یکدیگر حیا نمی‌کردند. درباره لوط و شعیب علیهما السلام پیش از این در سوره هود و دیگر سوره‌ها سخن رفته است و در سوره ذاریات نیز ان شاء الله سخن خواهیم گفت.[3]

۵) شیخ در امالی خویش از ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان- که رحمت خدا بر او باد- از ابو الحسن علی بن محمد بن حُبیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت ضمن نامه‌ای، محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر منصوب فرمودند، می‌فرمایند: بدانید- ای بندگان خدا- که مؤمن کسی است

۱- تهذیب، ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۷۴۱.

۲- تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۱۵۴۲.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲.

که سه ثواب را انجام دهد: اما کار خیر، به درستی که خداوند پاداش کار او را در این دنیا به وی عطا کند؛ زیرا خداوند متعال به حضرت ابراهیم می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» پس هر کس برای خدا کار کند، پاداش او را در دنیا و آخرت مرحمت می‌کند و نیز در دنیا و آخرت، گرفتاری‌های سخت را از وی دور می‌سازد.[1]

۶) در تحفة الإخوان آمده است: امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام می‌فرماید: مردم مؤتفکات از بزرگوارترین مردم بودند و بهره‌مند از حسن و جمال. پس گرفتار قحط و گرانی شدند. آن گاه ابلیس لعین نزد ایشان آمد و گفت: علت این که دچار قحطی شده‌اید این است که شما مردم را از ورود به خانه‌هایتان منع کردید، اما ایشان را از ورود به باغ‌هایتان در صحرا منع نکردید. گفتند: چگونه آنها را از ورود به باغ‌هایمان منع کنیم؟ گفت: این را میان خود یک سنت کنید که اگر مرد غریبه‌ای را در شهر خویش دیدید، لباس‌های وی را به غارت برید و از پشت به او تجاوز کنید و اگر چنین کنید دیگر کسی به شهر شما نخواهد آمد. حضرت فرمود: پس آنها به قصد انجام این کار به سمت حومه شهر بیرون رفتند تا غریبه‌ای را بیابند و با او آن کنند. در همان حال ابلیس لعین خود به صورت جوانی امرد و زیبا ظاهر شد. مردم با دیدن او، به وی حمله کرده و جامه‌هایش را به غارت برده و مورد تجاوز جنسی قرار دادند و این کار به مذاقشان خوش آمد و کم‌کم به صورت عادتی درآمد که در مورد هر غریبی به کار می‌بستند و به مرور این کار را میان خود نیز انجام دادند و کار به جایی رسید که مردم شهر به دو دسته تقسیم شدند: یا مفعول بودند، یا فاعل.

خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که من لوط را به پیامبری برگزیدم، پس وی را نزد این قوم بفرست. ابراهیم علیه السلام نزد لوط رفت و او را از ماجرا آگاه ساخت و سپس به وی گفت: به شهر سَدُوم[2] برو و آنان را به پرستش

۱- امالی، ج ۱، ص ۲۴.

۲- سَدوم: ازمجموعه شهرهایی است که میان حجاز و شام قرار دارد. «آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۲۰۲».

خدا دعوت کن و آنان را از فرمان و عذاب خدا برحذر دار و به خاطرشان بیاور که خداوند با قوم نمرود بن کنعان چه کرد. پس لوط علیه السلام عازم شد تا به مجموعه شهرهایی رسید و توقف کرد بی‌آن که بداند از کدام شهر کار خود را آغاز کند. اما بالاخره وارد شهر سدوم شد که بزرگ‌ترین شهرها بود و حاکم آن شهرها نیز در آن اقامت داشت. چون به وسط بازار رسید، گفت: ای مردم! از خدا پروا کنید و از من فرمان برید و در انجام این کارهای ناپسند که پیش از این سابقه نداشته، خویشتن‌دار باشید و خودداری کنید. بت‌پرستی را رها کنید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم. این است معنای آیه «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّن الْعَالَمِينَ* إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاء بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ* وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَن قَالُواْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ»[1] [و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت(ی) را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است* شما از روی شهوت به جای زنان با مردان درمی‌آمیزید. آری شما گروهی تجاوزکارید* ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا آنان کسانی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند] یعنی خود را از آمیزش با مردان، پاک می‌دارند. و در جای دیگر می‌فرماید: «أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» و مقصود از «منکر»، ریگ بازی، کف زدن، کبوتر بازی، به جان هم انداختن کبوترهای جنگی، به جان هم انداختن خروس‌های جنگی، به جان هم انداختن سگ‌ها، باد رها کردن در مجالس و جامه‌های رنگارنگ پوشیدن است، «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

چون این خبر به پادشاه سدوم رسید، گفت: وی را نزد من آورید. و چون لوط علیه السلام در برابر پادشاه ایستاد، پادشاه به وی گفت: کیستی؟ گفت: نام من لوط و برادر زاده ابراهیم علیه السلام هستم. اما آن که مرا فرستاده، پروردگار من و شماست و اما آن چه را که آورده‌ام این است که شما را به اطاعت از خدا و اوامر

۱- اعراف/ ۸۲-۸۰.

او دعوت کنم و شما را از ارتکاب این اعمال زشت نهی کنم. چون پادشاه این سخنان را از لوط علیه السلام شنید، وحشت و ترس بزرگی در دلش افتاد، لذا به لوط گفت: من یک مرد از قوم خودم هستم و نمی‌توانم از طرف همه آنها به تو پاسخ دهم. تو خود نزد آنها برو، اگر به تو ایمان آوردند، من هم با آنها هستم. فرمود: پس لوط از نزد وی خارج شد و نزد قوم سدوم رفت و آنان را به پرستش خدا دعوت نمود و از ارتکاب گناه نهی فرمود و از عذاب خدایشان برحذر داشت. اما آنها از هر طرف به وی حمله کرده و گفتند: «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ»[1] [اگر دست برنداری] «لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ»[2] [قطعاً از اخراج‌شدگان خواهی بود] یعنی از شهر ما، «قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم»[3] [من از کارتان] «مِّنَ الْقَالِينَ»[4] [از دشمنانم] یعنی از آن متنفرم «رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ»[5] [پروردگارا! مرا و کسان مرا از آن چه انجام می‌دهند، رهایی بخش] یعنی از زشت‌کاری‌ها.

پس لوط مدت بیست سال در میان ایشان اقامت گزید و آنان را به یکتا پرستی دعوت می‌کرد. در این مدت همسرش که زنی مؤمن بود، در گذشت و با زنی دیگر از قوم خود به نام «قواب» ازدواج کرد که قبلاً به وی ایمان آورده بود. از آن پس هر دو با هم مردم را به اطاعت خدا فرامی‌خواندند. اما مردم، لوط را دشنام داده و می‌زدند. این کار از آغاز بعثت لوط تا چهل سال ادامه داشت و هیچ اهمیتی به سخنان وی نمی‌دادند و از او اطاعت نمی‌کردند. در این هنگام زمین، به درگاه پروردگار شکایت برد و درختان و پرندگان و بهشت و دوزخ با زمین همنوا شده و به درگاه پروردگار ناله کردند. اما خداوند به آنان وحی فرمود که من حلیم و بردبارم و با عجله در مورد کسانی که مرا نافرمانی می‌کنند، تصمیم نمی‌گیرم تا این که زمان مشخص فرا رسد.

۱- شعراء/ ۱۶۷.
۲- شعراء/ ۱۶۷.
۳- شعراء/ ۱۶۸.
۴- شعراء/ ۱۶۸.
۵- شعراء/ ۱۶۹.

امام علیه السلام ادامه می‌دهند: و چون دعوت پیامبرشان را سبک شمرده و اقرار به اطاعت از خدا نکردند و همچنان به گناهان خود ادامه می‌دادند، خداوند متعال، چهار فرشته را که عبارت بودند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و دردائیل، امر فرمود که نزد ابراهیم علیه السلام رفته و او را به پسری از همسرش ساره، دختر «هاراز بن ناخور» بشارت دهند. ساره، زمانی که خداوند آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت گردانید، به وی ایمان آورده بود و خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که با وی ازدواج کند و ابراهیم علیه السلام نیز با وی ازدواج کرد.

این چهار فرشته به هیئت انسان‌هایی که عمامه‌هایی بر سر داشتند، درآمدند. عادت ابراهیم علیه السلام این بود که جز با مهمان خدا غذا نخورد و سه روز بود که مهمانی نرسیده بود. لذا ابراهیم علیه السلام به ساره فرمود: برخیز و غذایی را تدارک کن تا من بیرون روم شاید مهمانی بیابم. ساره در پی تهیه غذا رفت و ابراهیم علیه السلام در پی مهمان؛ اما هرچه گشت مهمانی نیافت. لذا در خانه‌اش نشست و به خواندن صُحُفی که بر وی نازل شده بود، مشغول گردید. ناگهان متوجه شد چهار مهمان اسب سوار در حضورش ایستاده‌اند. این حادثه غیر منتظره به شدت وی را به وحشت انداخت. لذا آن چهار فرشته به وی سلام کردند و او آرام گرفت و ترسش برطرف گشت و معنای آیه «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا»[1] [و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، سلام گفتند] همین است. و خداوند متعال در آیه دیگری می‌فرماید: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ»[2] [آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟* چون بر او درآمدند، پس سلام گفتند. گفت: سلام. مردمی ناشناسید] چون صورت آنها را نمی‌دید و آنها را نمی‌شناخت. پس به ایشان خوشامد گفت و دعوت به نشستن کرد. آن گاه بر ساره وارد شده و به وی فرمود: چهار مهمان خوش‌سیما و خوش لباس بر ما وارد شده‌اند. آنها وقتی بر من

۱- هود/ ۶۹.

۲- ذاریات/ ۲۵-۲۴.

وارد شدند، چون درستکاران به من سلام گفتند، لذا از تو می‌خواهم برخیزی و به ایشان خدمت کنی. عرض کرد: ای ابراهیم! تا آن جا که من تو را می‌شناسم، با غیرت‌ترین مردان بوده‌ای؟! فرمود: هنوز هم هستم، اما این میهمانان عزیز و برگزیده‌اند.

سپس ابراهیم علیه السلام گوساله فربهی را سر بریده، پاک نمود و سپس تنور را برافروخت و گوساله را در تنور گذاشت تا بریان گشت و این معنای آیه‌ای است که می‌فرماید: «فَمَا لَبِثَ أَن جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»[1] [و دیری نپایید که گوساله‌ای بریان آورد] «حنیذ» به چیزی گفته می‌شود که در گودال بریان گردد.

وقتی غذا آماده شد، ابراهیم علیه السلام گوساله بریان را روی سفره نهاد و مقداری نان در اطراف آن گذاشت و به ایشان تعارف کرد که تناول کنند. ساره نیز کمر به خدمت ایشان بسته بود و منتظر بود که هر کدام چیزی احتیاج داشته باشند، فراهم کند که متوجه شد در حالی که ابراهیم علیه السلام بدون نگاه کردن به میهمانان مشغول غذا خوردن است، مهمان‌ها چیزی نمی‌خورند. لذا به ابراهیم گفت: ابراهیم! این میهمانان شما چیزی نمی‌خورند. پس ابراهیم علیه السلام به ایشان گفت: نمی‌خورید؟ و از این بابت، ترسی در دل او پیدا شد و معنای آیه «فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً»[2] [و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت] همین است.

سپس ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر می‌دانستم شما نمی‌خورید، گوساله را از گاو جدا نمی‌کردم. پس جبرئیل دستش را به طرف گوساله دراز کرده و گفت: به اذن خدای متعال برخیز! پس گوساله برخاست و به طرف گاو رفت و پستانش را به دهان گرفت و مشغول شیر خوردن شد. در اینجا ترس ابراهیم علیه السلام شدت گرفته و گفت: «إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ* قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلاَمٍ عَلِيمٍ* قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ* قَالُواْ بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ

۱- هود/ ۶۹.

۲- هود/ ۷۰.

الْقَانِطِينَ* قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ»[1] [ما از شما بیمناکیم* گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم* گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است، بشارتم می‌دهید؟ به چه بشارت می‌دهید؟* گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش* گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ساره ایستاده بود و چون این سخنان را شنید، گفت: «أوه»[2] که از آن در قرآن با لفظ «صَرَّة» یاد شده است: «فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا»[3] [و زنش با فریادی (از شگفتی) سر رسید و بر چهره خود زد] یعنی به صورت خود زد «وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ»[4] [و گفت زنی پیر نازا (چگونه بزاید)] یعنی زنی سالخورده که نازاست «قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ* قَالُواْ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ»[5] [(همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیبی است* گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد. بی‌گمان او ستوده‌ای بزرگوار است] «مجید» به معنای موجود برخوردار از شرافت و بزرگی و کرم است.

در آیه دیگری آمده است: «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ* وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ»[6] [و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم* و زن او ایستاده بود] یعنی برای خدمت به آنها

۱- حجر / ۵۶-۵۲.

۲- أوهِ، واژه ای است که معنای آن تحسر و اندوه است یعنی: چه اندوهی! « لسان العرب، ماده اوه»

۳- ذاریات/ ۲۹.

۴- ذاریات/ ۲۹.

۵- هود/ ۷۳-۷۲.

۶- هود/ ۷۱-۷۰.

ایستاده بود «فَضَحِكَتْ»[1] یعنی دچار حیض شد «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ»[2] [پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم]

اسحاق بیش از هشتاد سال عمر کرد و نابینا گشت. وی پیوسته در معبد خود زندگی می‌کرد. روزی در کنار همسرش نشسته بود. ناگهان از وی خواست با او همبستر شود. زنش که رباب بنت لوط علیه السلام یا قدره نام داشت چنان خندید که دندان‌های آسیای وی نمایان گشته و به همسرش گفت: اسحاق! اسحاق گفت: بلی، اگر خدا خواهد! پس با وی نزدیکی کرد و همسرش به دو پسر باردار شد و چون خبر باردار بودن خود را به اسحاق داد، به وی فرمود: از این امر تعجب مکن، زیرا در آغاز جوانی شبی در خواب دیدم که درخت تنومند سرسبزی از پشتم رویید که شاخ و برگ‌های بسیار داشت و هر یک از این شاخ و برگ‌ها به رنگی بودند. سپس در خواب به من گفته شد: این شاخ و برگ‌ها فرزندان تو هستند و منزلت هر کدام متناسب با نورانیت آنهاست و ناگهان هراسان از خواب بیدار شدم. این باردار شدن تو تحقق خواب من است. همسرش گفت: ای پیامبر خدا و فرستاده او، آنها دو تا هستند و در شکم من چون دو دشمن با هم می‌جنگند. اسحاق گفت: ان شاء الله خیر است. چون مدت حمل به پایان رسید و نوزادان به دنیا آمدند، یکی از آنها که دیرتر به دنیا آمده، آن یکی را گرفته بود. از این رو یعقوب نامیده شد و آن که برادر خود را کنار زده و خود اول به دنیا آمده بود را «عیص» نامیدند. گویند ساره نود و نه سال داشت و ابراهیم علیه السلام نود و هشت سال داشت که ساره در همان شبی که خداوند قوم لوط را در زمین فرو برد، به اسحاق باردار گشت و چون مدت حملش کامل شد، در شب جمعه، روز عاشورا، وی را در حالی که نور درخشانی از او می‌تابید، به دنیا آورد و چون بر زمین افتاد، به درگاه پروردگار سجده کرد، آن گاه نشست و دست به دعا برداشته و حمد و ثنای خدا را به جا آورد.

امام صادق علیه السلام در ادامه می‌فرماید: سپس ساره مشغول تکرار این

۱- هود/ ۷۱-۷۰.

۲- هود/ ۷۱-۷۰.

عبارت خود: «پیرزنی نازا» شد، بی‌آن که بداند این میهمانان فرشته هستند. پس جبرئیل علیه السلام به وی نگریسته و گفت: ای ساره! این سخن پروردگار تو است و اوست حکیم دانا. چون از این موضوع فارغ شدند، ابراهیم به آنها گفت: «فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»[1] [ای فرستادگان! مأموریت شما چیست؟] یعنی این که بعد از مژده‌ای که به من دادید، می‌خواهید چه کنید؟ «قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ»[2] [گفتند: ما به سوی مردمی پلیدکار فرستاده شده‌ایم] و منظورشان قوم لوط بود «لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ»[3] [تا سنگهایی از گل رس بر (سر) آنان فرو فرستیم] قتاده گوید: سنگی گل‌آلود بوده که در آتش جهنم پخته شده بود «مُسَوَّمَةً»[4] [نشان‌گذاری شده] یعنی علامت‌گذاری شده، و گفته شده: روی هر سنگی نام شخصی از گناهکاران اسراف‌گر قوم لوط که به وسیله آن کشته می‌شد، نوشته شده بود.

امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید: سپس جبرئیل به شکل واقعی خود درآمد و ابراهیم علیه السلام وی را شناخت. سپس میکائیل و اسرافیل و دردائیل را به عنوان برادران خود به حضرت ابراهیم علیه السلام معرفی نمود. سپس ابراهیم علیه السلام به خاطر وضعیت برادر زاده‌اش لوط و خانواده او غمگین شد و به فرشتگان گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» یعنی زن لوط از جمله کسانی است که گرفتار عذاب می‌شوند. سپس از جبرئیل از تعداد مؤمنان در آن شهرها پرسید. جبرئیل گفت: جز لوط و دو دخترش کس دیگری وجود ندارد؛ و این همان معنایی است که خداوند بیان فرموده: «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»[5] [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و(لی) در آن جا جز یک

۱- ذاریات/ ۳۱.

۲- ذاریات/ ۳۲.

۳- ذاریات/ ۳۳.

۴- ذاریات/ ۳۴.

۵- ذاریات/ ۳۶-۳۵.

خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم]

خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ»[1] [پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد] «وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى»[2] [و مژده (فرزنددار شدن) به او رسید] «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»[3] [درباره قوم لوط با ما (به قصد شفاعت) چون و چرا می‌کرد] یعنی آن چه میان ابراهیم علیه السلام و جبرئیل اتفاق افتاد. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»[4] [زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت‌کننده (به سوی خدا) بود] یعنی این که وی در دعا مؤمن است و به عبادت پروردگارش روی می‌آورد. ـ می‌فرماید: ـ آن گاه به ابراهیم علیه السلام فرمود: «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ»[5] [ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده] «وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»[6] [و برای آنان عذابی که بی‌بازگشت است خواهد آمد] «غیرمردود» به معنای «غیر مصروف» یعنی «بی‌بازگشت» است. آن گاه ابراهیم علیه السلام فرمود: ای فرشتگان و رسولان پروردگارم! بروید آن جا که فرمان داده می‌شوید.

گوید: پس فرشتگان بر اسبان خویش نشستند و نزدیک غروب به شهرهای قوم لوط رسیدند. پس رباب دختر لوط و همسر اسحاق علیه السلام که دختر بزرگتر بود و مشغول برداشتن آب بود، آنها را دید و متوجه شد مردمی صاحب جمال و خوش‌ظاهرند. لذا به آنان نزدیک شده و گفت: شما را چه می‌شود که می‌خواهید بر قومی فاسق وارد شوید! کسی از آنها شما را میهمان نمی‌کند، مگر آن پیرمرد. او از بابت قوم، رنج و مصیبت زیادی کشیده است. ـ فرمود: ـ پس آن فرشتگان به سمت حضرت لوط علیه السلام تغییر مسیر دادند که تازه از شخم زدن

۱- سوره هود/ ۷۴.

۲- سوره هود/ ۷۴.

۳- سوره هود/ ۷۴.

۴- سوره هود/ ۷۵.

۵- سوره هود/ ۷۶.

۶- سوره هود/ ۷۶.

فارغ شده بود. چون حضرت لوط ایشان را دید، برای آنان غمگین شد و برایشان از قوم خود بیمناک شد و معنای کلام خدا همین است که: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ»[1] [و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به (آمدن) آنان ناراحت و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: امروز، روزی سخت است] یعنی شرّ آن سخت و شدید است و در آیه دیگری گوید: «فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ * قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ»[2] [پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند* (لوط) گفت: شما مردمی ناشناس هستید] یعنی، لوط علیه السلام هم مثل ابراهیم علیه السلام ایشان را نشناخت. پس حضرت لوط علیه السلام به ایشان گفت: از کجا آمده‌اید؟ جبرئیل علیه السلام در حالی که [لوط] وی را نشناخته بود، گفت: از جایی دور و به خانه شما درآمده‌ایم، آیا می‌توانی ما را امشب میهمان کنی و اجر و ثواب شما نزد خدا باشد؟ حضرت لوط علیه السلام گفت: آری، اما از این قوم فاسق- که خدا لعنتشان کند- بر شما بیمناک هستم.

پس جبرئیل به اسرافیل علیه السلام گفت: این یک بار. خداوند به ایشان فرمان داده بود که شهر را نابود نکنند، مگر این که از زبان حضرت لوط علیه السلام چهار بار شهادت بر فسق آنها و لعنت بر ایشان را بشنوند. سپس جلو رفته و گفتند: ای لوط! شب ما را دریافته و ما میهمان توایم، پس کاری را که لازم است انجام دهید. لوط علیه السلام به ایشان گفت: به شما اطلاع دادم که قوم من فسق می‌ورزند و زنان را رها کرده با مردان شهوت‌رانی می‌کنند- که لعنت خدا برایشان باد- پس جبرئیل به اسرافیل گفت: این هم دومین شهادت.

سپس لوط به ایشان گفت: از اسب‌های خویش پیاده شوید و همین جا بنشینید تا تاریکی زیاد شود و آن گاه بی‌آن که کسی متوجه شما شود، وارد شوید. آنها- که خدایشان لعنت کند- قوم فاسقی هستند. پس جبرئیل به اسرافیل گفت: این هم شهادت سوم. سپس لوط بعد از این که تاریکی بر همه جا سایه افکند پیشاپیش آنها حرکت کرده تا این که وارد خانه او شدند و لوط، در را پشت سر آنها

۱- هود/ ۷۷.

۲- حجر/ ۶۲-۶۱.

بست. سپس زنش را که «قواب» نام داشت، صدا زده و به وی گفت: ای زن! تو چهل سال مرا نافرمانی کرده‌ای. اینها میهمان من هستند؛ دلم به خاطر ایشان، سرشار از ترس و لرز شده است. امشب از آنها پذیرایی کن تا از گذشته تو بگذرم. زن گفت: باشد!

خداوند متعال می‌فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا»[1] [خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده (که) هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند]

خیانت این دو زن، خیانت به ناموس پیامبران نبوده است، زیرا خداوند متعال پیامبران خود را به این مصیبت مبتلا نمی‌کند؛ بلکه خیانت زن نوح علیه السلام این بود که به قوم خود می‌گفت: او را نزنید، چون دیوانه است. پادشاه قوم او مردی جبار و قوی و گمراه به نام دو قیل بن عویل بن لامک بن جنح بن قابیل بود. او نخستین کسی بود که خمر نوشید و بر تخت نشست و اولین کسی است که دستور داد لوازمی از آهن و سرب و مس بسازند و اولین کسی است که لباس زربفت پوشید. او و قومش، بت‌های پنج گانه را که «ودّ، سُواع، یَغوث، یَعوق و نَسْر» نام داشتند، می‌پرستیدند که بت‌های قوم ادریس علیه السلام بودند. آنان به مرور زمان بر این بت‌ها افزودند تا به هزار و نهصد بت رسید که آنها را روی صندلی‌هایی از طلا و تخت‌هایی از نقره که به وسیله انواع فرش‌های فاخر فرش شده بود، نشانده بودند و برای بت‌ها تاج‌هایی مرصّع به انواع جواهرات و مرواریدها و یاقوت‌ها ساخته و بر سرشان گذاشته بودند. این بت‌ها خدمتکارانی داشتند که به آنان خدمت می‌کردند.

اما خیانت زن حضرت لوط علیه السلام این بود که اگر برای همسرش روز میهمان می‌آمد، بر پشت بام دود راه می‌انداخت و اگر شب میهمان سر می‌رسید، آتش روشن می‌کرد تا مردم متوجه شوند که در خانه لوط علیه السلام میهمان هست. آن شب نیز با آمدن میهمان‌ها چراغی به دست گرفت و وانمود کرد که

۱- تحریم/ ۱۰.

می‌خواهد آن را روشن کند. او با این چراغ نزد جماعتی از قوم و خویشاوندان خود رفت و آنان را از حضور میهمانان حضرت لوط علیه السلام و جمالشان باخبر ساخت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حضرت لوط متوجه کار وی شد، از این رو در خانه را بست و محکم کرد. فاسقان شهر که متوجه ماجرا شده بودند، از هر طرف فریادزنان راهی خانه حضرت لوط علیه السلام شدند و پشت در خانه تجمع کردند و موجب وحشت آن حضرت شدند؛ و این معنای سخن خداوند متعال است: «وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»[1] [و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می‌کردند] پس حضرت لوط علیه السلام آنان را خطاب قرار داده و فرمود: «قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ»[2] [(لوط) گفت: ای قوم من! اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه‌ترند] یعنی از طریق ازدواج و نکاح آن هم اگر ایمان بیاورید «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي»[3] [پس از خدا بترسید و مرا در کار میهمانانم رسوا مکنید] یعنی آبروی مرا در میزبانی این میهمانان نبرید «أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ»[4] [آیا در میان شما آدمی عقل‌رس پیدا نمی‌شود؟] یعنی آدمی بردبار و حلیم که شما را امر به معروف کند و از منکر باز دارد. به او گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ»[5] [تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست] حق در این جا به معنای حاجت است، یعنی ما نیازی به دخترانت و میلی به آنها نداریم «وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ»[6] [و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم] یعنی عمل خبیثشان را می‌خواستند که همان آمیزش با مردان بود.

۱- هود/ ۷۸.

۲- هود/ ۷۸.

۳- هود/ ۷۸.

۴- هود/ ۷۸.

۵- هود/ ۷۹.

۶- هود/ ۷۹.

سپس در را شکسته و وارد خانه شده و حضرت را مورد خطاب قرار داده و گفتند: «أوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ»[1] [آیا تو را از (میهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم؟]- فرمود:- پس به تنهایی و بدون میهمانانش بر در ایستاد و گفت: به خدا سوگند! تا رگی جنبان در بدن دارم، میهمانان خود را به شما تحویل نمی‌دهم، مگر این که بمیرم و قادر به انجام کاری نباشم «لَوْ أنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أوْ آوِی إلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ»[2] [(لوط) گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم]

سپس یکی از مردان به وی نزدیک شده، بر صورت او کوفت و ریش وی را گرفته و از جلوی در، کنار زد. آن گاه لوط علیه السلام گفت: «لَوْ أنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أوْ آوِی إلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ»[3] - فرمود:- سپس حضرت لوط علیه السلام سر خویش را به آسمان بلند کرده و گفت: خداوندا! حق مرا از قومم بستان و بر آنان لعن بسیار بفرست! آن گاه جبرئیل علیه السلام به اسرافیل علیه السلام گفت: این هم چهارمین شهادت!

سپس جبرئیل فرمود: «یا لُوطُ إنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُوا إلَیْکَ»[4] [ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت] پس مژده باد تو را و بر ما غمگین مشو. سپس مردم به لوط علیه السلام حمله برده و در حالی که می‌گفتند: « أوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ»[5] [آیا تو را از (میهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم؟] یعنی این که چرا میهمان به خانه‌ات دعوت می‌کنی؛ اما ناگاه جمال صورت جوانان را دیدند و حضرت لوط علیه السلام را رها کرده و به سمت آنها حمله آوردند. در این جا بود که خداوند پرده‌ای بر روی چشم ایشان کشید به طوری که دیگر چیزی نمی‌دیدند و صورت‌هایشان چون قیر سیاه گشته و مدام با

۱- حجر / ۷۰.

۲- هود/ ۸۰.

۳- هود/ ۸۰.

۴- هود/ ۸۱.

۵- حجر/ ۷۰.

صورت به دیوارها برخورد می‌کردند. «وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ»[1] [و از میهمان(های) او کام دل خواستند. پس فروغ دیدگانشان را ستردیم و (گفتیم) (مزه) عذاب و هشدارهای مرا بچشید] - فرمود:- در این هنگام عده‌ای دیگر به آنان نزدیک شده و خطاب به دوستان خود گفتند: اگر از ایشان کامجویی کرده‌اید، بیرون آیید تا ما نیز وارد شده و شهوت خود را به وسیله آنها ارضا کنیم. اما فریاد برآمد که: ای قوم! لوط، قومی جادوگر آورده، آنها چشمان ما را جادو کرده‌اند، پس وارد شوید و دست ما را بگیرید و بیرون برید. لذا آنها وارد اتاق شده و آنها را خارج کردند و گفتند: ای لوط! صبح که شد، می‌آییم و آن چه را که دوست داری نشانت می‌دهیم! اما حضرت لوط علیه السلام سکوت کرد تا خارج شدند.

سپس لوط علیه السلام به فرشتگان گفت: برای چه کاری فرستاده شده‌اید؟ آنها به وی اطلاع دادند که مأموریتشان نابودی قوم اوست. پس گفت: این اتفاق کی واقع می‌شود؟ جبرئیل گفت: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»[2] [بی‌گمان وعده‌گاه آنان صبح است، مگر صبح نزدیک نیست] سپس جبرئیل علیه السلام گفت: ای لوط! هم اکنون خارج شو «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ»[3] [پس پاسی از شب گذشته خانواده‌ات را حرکت ده] یعنی آخر شب «وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَكَ»[4] [و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد، مگر زنت] قواب «إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ» [که آن چه به ایشان رسد به او (نیز) خواهد رسید] از عذاب.

فرمود: سپس لوط علیه السلام دختران و همسر و گله و وسایل منزل خود را گرد آورد و جبرئیل علیه السلام آنان را از شهر خارج کرد. آن گاه جبرئیل علیه السلام به لوط گفت: ای لوط! خداوند حکم فرموده صبح ریشه اینها کنده شود. پس زن وی به لوط گفت: ای لوط! خانه‌هایت را رها کرده‌ای، به کجا می‌روی؟ حضرت

۱- قمر/ ۳۷.

۲- هود/ ۸۱.

۳- هود/ ۸۱.

۴- هود/ ۸۱.

لوط به وی خبر داد که این جوانان فرستادگان خدا هستند و برای هلاک کردن مردم این شهرها آمده‌اند. زن لوط گفت: ای لوط! پروردگار تو چه قدرتی دارد که بتواند مردم این هفت شهر را هلاک کند؟! هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که سنگی از سجّیل بر سر وی افتاد و به هلاکت رسید و گفته شده: وی به مدت بیست سال به صورت سنگ سیاهی مسخ شده ماند و سپس زمین آن را بلعید.

فرمود: و حضرت لوط علیه السلام از آن شهرها خارج گردید که ناگهان جبرئیل امین علیه السلام بال خشم خود را گسترانید و اسرافیل شهرها را به محاصره در آورد و دردائیل بال خویش را زیر هفت طبقه زمین گسترانید و عزرائیل علیه السلام آماده قبض روح آنان در میان آتش گردید و چون سپیده صبح دمید، جبرئیل امین با بلندترین صدای خود فریاد زد: چه بد است صبحگاه قومی غافل.

فرمود: سپس جبرئیل- طاووس فرشتگان که حلقه‌ای از نور بر گردن دارد، آن فرشته قدرتمند- ریشه هفت شهر را از اساس برکند و با بال خشم خود هفت طبقه زمین را از لوث وجود ایشان پاک کرد و چون به آب سیاه رسید، هفت شهر را با کوه‌ها و دره‌ها و درختان و خانه‌ها و اتاق‌ها و رودها و کشتزارها و چراگاه‌ها برکند و آنها را تا دریای سبز که در آسمان است، برد به گونه‌ای که ساکنان آسمان، صدای کودکان و عوعو سگان و آواز خروس‌های ایشان را شنیدند و گفتند: اینان کیانند که مغضوب شده‌اند؟ پاسخ آمد: اینان قوم لوط علیه السلام هستند؛ و آنان همچنان بر روی بال جبرئیل بودند تا این که بال آن چنان به لرزه افتاد که گویی برگ نخلی در معرض بادی تند قرار گرفته باشد و منتظر است کی دستور نابودی ایشان صادر می‌شود. سپس ندا آمد: شهرها را در هم بکوب. پس جبرئیل امین علیه السلام آنها را زیر و رو کرد و این معنای سخن حق تعالی است که می‌فرماید: «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ۞ فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ»[1] [و شهرها(ی سدوم و عاموره) را فرو افکند۞ پوشاند بر آن (دو شهر از باران گوگردی) آن چه را پوشاند] منظور کسانی است که فرشتگان از بالا بر آنان سنگ پرتاب کردند.

۱- نجم/ ۵۴-۵۳.

خدای متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا»[1] [پس چون فرمان ما آمد] یعنی عذاب ما «جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ»[2] [آن (شهر) را زیر و زبر کردیم و سنگ‌پاره‌هایی از (نوع) سنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم] یعنی پشت سر هم و روی هر سنگی نام صاحبش بر آن نوشته شده- فرمود:- پس آن قوم از خواب بیدار شدند و ناگهان دریافتند که زمین به همراه آنان در حال سقوط از بالا هستند و زیرشان پر از آتش است و فرشتگان نیز آنان را با سنگ‌هایی که در آتش جهنم پخته شده‌اند، سنگ باران می‌کنند و بدین ترتیب، صبح کسانی که به ایشان هشدار داده بود، بد شد. و روایت شده، افرادی از این شهرها که در جاهای دیگر بودند و دین و رفتارهای آنها را داشتند، از آسیب سنگ‌ها در امان نمانده و بر اثر اصابت سنگ به سرشان کشته شدند.

پیامبر خاتم، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: من صداهای رعد آسای بادها را می‌شنوم و گمان می‌کنم که آنها همان سنگ‌هایی هستند که خداوند ستمگران را وعده کرده است، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ»[3] [و (خرابه‌های) آن از ستمگران چندان دور نیست] و فرموده حق تعالی: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ»[4] [بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد] یعنی به وسیله سنگ «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»[5] [یا شما را گروه گروه به هم اندازد] یعنی فرو رفتن در زمین. کعب می‌گوید: پس دود سیاه متعفنی از این شهرها متصاعد شد که از شدت تعفن، کسی قادر به استشمام آن نبود و آثار این شهرها و مردم آن به جای ماند تا عبرتی باشد برای هر که آن را می‌بیند، و این معنای آیه خدای متعال است که می‌فرماید: «وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». فرمود: حضرت لوط

۱- هود/ ۸۲.

۲- هود/ ۸۲.

۳- هود/ ۸۳.

۴- انعام/ ۶۵.

۵- انعام/ ۶۵.

علیه السلام نزد عمویش ابراهیم علیه السلام رفت و او را از سرنوشت قومش آگـاه نمود و این همان معنای کلام حق تعالی است که می‌فرماید: «وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ»[1] [و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که (مردمش) کارهای پلیـد (جنسی) می‌کردند نجات دادیم به راستی آنها گروه بد و منحرفی بودند].

«وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (٣٩) فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٤٠) مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (٤١) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤٢) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (٤٣)»

[و قارون و فرعون و هامان را (هم هلاک کردیم) و به راستی موسی بـرای آنـان دلایل آشکار آورد، و(لی آنها) در آن سرزمین سرکشی نمودند و (با این همـه بـر ما) پیشی نجستند* و هر یک (از ایشان) را به گناهش گرفتار (عـذاب) کـردیم. از آنان کسانی بودند که بر (سر) ایشان بادی همراه با شن فـرو فرسـتادیم و از آنـان کسانی بودند که فریاد (مرگبار) آنها را فرو گرفت و برخـی از آنـان را در زمـین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و (این) خدا نبود که بر ایشان سـتم کـرد، بلکـه خودشان بر خود ستم می‌کردند* داستان کسانی که غیر از خـدا دوسـتانی اختیـار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقـت، اگـر می‌دانستند سست‌ترین خانه‌ها، همان خانه عنکبوت است* خدا می‌داند هـر آن چـه

۱- انبیاء/ ۷۴.

را که جز او می‌خوانند و هم اوست شکست ناپذیر سنجیده‌کار* و این مثلها را برای مردم می‌زنیم، و(لی) جز دانشوران آنها را درنیابند]

۱) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» گوید: این آیه باور جبریان را که گمان می‌کنند فاعل همه افعال خداوند عزّ و جلّ است و آنها هیچ نقشی و ثوابی در آن ندارند، باطل می‌کند؛ زیرا خداوند به آنها پاسخ داده و می‌فرماید: «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ» و نفرمود: «بفعلنا به» زیرا خدای عزّ و جلّ عادل‌تر از آن است که بنده‌اش را به خاطر فعلش که او را مجبور به انجام آن کرده، عذاب دهد. سپس خداوند فرمود: «فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ» و آنان قوم شعیب علیه السلام و صالح علیه السلام بودند و «وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ»، و آنها قوم هود علیه السلام بودند «وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا» و آنان فرعون و یارانش بودند. سپس گوید: خداوند عزّ و جلّ با تأکید و در ردّ جبری مذهبان، فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، آن گاه خداوند مثلی درباره کسانی که اولیایی جز خدا می‌گیرند می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا»، و این همان تارهایی است که عنکبوت بر در غاری بافت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد آن گردید و آن سست‌ترین خانه است- گوید:- کسی که جز الله را به ولایت قبول کند نیز چنین وضعی دارد. سپس فرمود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» یعنی آل محمد علیهم السلام [1].

۲) شرف الدین نجفی از احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف، از برادرش، از پدرش، از سالم بن مکرّم، از پدرش روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام باقر علیه السلام درباره کلام خدای متعال: «كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ» می‌فرماید: آن حمیراء است [2].

۳) محمد بن عباس از حسین بن عامر، از محمد بن عیسی، از ابو عمیر، از

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۷.

مالک بن عطیّه، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در معنای کلام خدای متعال: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» فرمود: «ما آنها هستیم»[1]. به هنگام تفسیر این کلام خدای متعال: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»[2] [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم الهی یافته‌اند] حدیثی در این باره گفته خواهد شد.

«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵) وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶)»

[آن چه از کتاب به سوی تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید* و با اهل کتاب جز به (شیوه‌ای) که بهتر است مجادله مکنید، مگر (با) کسانی از آنان که ستم کرده‌اند و بگویید به آن چه به سوی ما نازل شده و (آن چه) به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» گفت: هر کس نماز، او را از فحشا و منکر باز ندارد، چیزی جز دوری از خدا به او اضافه نمی‌شود.[3]

۲) طبرسی: گوید: یاران ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: هر کس دوست دارد بداند که آیا نمازش پذیرفته است یا نه، نیک

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۸.

۲- عنکبوت/ ۴۹.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۷.

بنگرد که آیا نمازش او را از فحشا و منکر باز داشته است یا نه؟ به همان مقدار که نمازش او را باز داشته باشد، از او پذیرفته می‌شود[1].

۳) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسین بن عبد الرحمن، از سفیان حریری، از پدرش، از سعد خفّاف، از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است که: عرض کردم: ای ابو جعفر! آیا قرآن سخن می‌گوید؟ آن حضرت تبسّمی فرمود و سپس فرمود: خداوند ضعفای شیعیان ما را رحمت کند.آنها اهل تسلیم هستند. سپس ادامه دادند: بلی، ای سعد و نماز هم سخن می‌گوید و شکل و شمایل دارد و امر و نهی می‌کند[2]. سعد گفت: از این سخن رنگ رخسارم دگرگون گشته و عرض کردم: این چیزی است که نمی‌توانم درباره‌اش با مردم سخن بگویم. امام باقر علیه السلام فرمود: مگر مردم، کسی غیر از شیعیان ما هستند؟ هر که نماز را نشناسد، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد! آیا کلام قرآن را به گوش تو برسانم؟ عرض کردم: بلی، صلوات خدا بر تو باد! فرمود: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ». نهی کردن سخن است، فحشا و منکر، مردانی هستند و ما ذکر الله هستیم و ما اکبر هستیم.

۴) عیاشی، گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ذکر و یاد خدا بزرگ‌تر است در کنار حلال و حرام الهی.[3]

۵) علی بن ابراهیم گوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره آیه «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» می‌فرماید: ذکر نمازگزاران از جانب خدای متعال بزرگ‌تر از ذکر خدا توسط نمازگزاران است؛ مگر نمی‌بینی که می‌فرماید: «اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»[4] [مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم] و درباره «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ» می‌فرماید: منظور یهودیان و نصرانیان هستند «إِلَّا بِالَّتِي هِيَ

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۹.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۱.

۳- بحار، ج ۸۲، ص ۲۰۰.

۴- بقره/ ۱۵۲.

أَحْسَنُ» یعنی با قرآن[1] با ایشان مجادله کنید.

۶) امام ابو محمد عسکری علیه السلام می‌فرماید: امـام صـادق علیـه الســلام هنگامی که موضوع جدل در دین در حضورش مطرح گردید و این که رسـول خـدا صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام از آن نهـی کـردهانـد، فرمـود: از آن نهـی مطلق نشده، بلکه از جدل به غیر احسن نهی شده است، مگر نشنیده‌اید خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَـنُ» و «ادْعُ إِلـى سَـبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»[2] [بـا حکمـت و انـدرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه‌ای) که نیکوتر اسـت مجادلـه نمای]

علما، جدال به احسن را عین دین دانسته‌اند و جـدال بـه غیـر احســن حـرام گردیده است. خداوند آن را بر شیعیان ما حرام کرده است و چگونه خداوند جـدال را به کلی حرام می‌کند در حالی که خود می‌فرماید: «وَقَالُواْ لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَـن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى»[3] [و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد] و «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَـادِقِينَ»[4] [ایـن آرزوهـای (واهی) ایشان است، بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید] با ایـن سـخن خداوند، علم و ایمان راستین را با برهان قرین کرده است و مگر برهان جز با جدال به احسن حاصل می‌شود؟!

گفته شد: ای فرزند رسول خدا! جدال به احسن چیست و جدال به غیر احسن کدام است؟ فرمود: جدال به غیر احسن آن است که با کسی جدال کنی کـه مخـالف عقیده توست و اشکال نادرستی از تو بگیرد و تو نتوانی با حجتی که خداوند بـرای آن قرار داده پاسخ دهی، بلکه سخن او را انکار کنی یا این که حقی را انکار نمـایی که آن شخص می‌خواهد برای اثبات باطل خود به آن استناد کند و بدین ترتیـب از

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲- نحل/ ۱۲۵.

۳- بقره/ ۱۱۱.

۴- بقره/ ۱۱۱.

ترس این که مغلوب استدلال وی گردی، امر حقی را انکار می‌کنی؛چون نمی‌دانی چگونه از دست وی رهایی یابی و این بر شیعه ما حرام است؛ زیرا با این کار باعث می‌شوند هم شیعیانی که از نظر علمی کم توشه هستند و هم آن باطل‌گرایان به فتنه گرفتار شوند؛ زیرا آن مبطل یا مخالف از نقطه ضعف شما برای تقویت استدلال باطل خود بهره می‌برد. اما ضعفای شما چون می‌بینند آن که بر حق است توان جدال با آن که بر باطل است را ندارد، دل آزرده می‌شوند. اما جدال به احسن آن است که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور داده برای محکوم کردن کسی که منکر معاد پس از مرگ و زنده شدن مردگان است از آن استفاده کند و آن سخن خداوند متعال است که از قول آن شخص منکر می‌فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»[1] [و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟] و در پاسخ به او می‌فرماید: «قُلْ»[2] [بگو:] ای محمد «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ* الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» [همان کسی که نخستین‌بار آن را پدید آورد و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست* همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می‌افروزید] تا انتهای سوره.

بدین‌ترتیب، خداوند از پیامبر خود خواست که با آن مدّعی که گفته است: چگونه ممکن است که خداوند این استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟ پاسخ داده و بگوید که خداوند متعال فرموده است: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»، آیا کسی بار اول آن را از هیچ آفریده از آفرینش دوباره آن- هنگامی که پوسیده شود- ناتوان است؟! آفرینش اولیه او نزد شما دشوارتر است تا زنده کردن دوباره آن.

سپس فرمود: «جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا»، یعنی این که اگر توانسته است آتش داغ را در درخت سرسبز مرطوب پنهان کند و سپس بیرون آرد، به شما فهمانده است که زنده کردن آن کس که پوسیده، برایش آسان‌تر است. سپس فرمود:

۱- یس/ ۷۸.

۲- یس/ ۸۰-۷۹.

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»[1] [آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری. اوست آفریننده دانا] یعنی این که اگر آفرینش آسمان‌ها و زمین در وهم شما دشوارتر و ناشدنی‌تر از آفرینش دوباره استخوان‌های پوسیده است، چگونه آفرینش امر دشوارتر را از جانب خدا که نزد شما شگفت‌انگیزتر و ناشدنی‌تر است جایز و روا می‌دارید، ولی آسان‌تر از آن را یعنی زنده کردن استخوان‌های پوسیده را روا و جایز نمی‌شمارید؟!

سپس امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: جدال به احسن یعنی این؛ زیرا ریشه تفکر کافران را می‌خشکاند و شبهات آنها را برطرف می‌سازد. اما جدال به غیر احسن آن است که حقی را انکار کنی که از تشخیص آن از باطل، با آن که با وی جدال می‌کنی، درمانده باشی و برای این که او را از باطل خودش دور کنی، حق را انکار کنی و این حرام است، چون در این صورت تو هم مثل او هستی. او حقی را انکار کرده و تو نیز حق دیگری را انکار کرده‌ای.[2]

«وَكَذَلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷)»

[و هم چنین ما قرآن را بر تو نازل کردیم. پس آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم بدان ایمان می‌آورند و از میان اینان کسانی‌اند که به آن می‌گروند و جز کافران (کسی) آیات ما را انکار نمی‌کند]

۱) محمد بن عباس از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از حسین بن حمّاد، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره سخن حق تعالی که می‌فرماید: «فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» فرموده است: آنان آل محمد علیهم السلام و «وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِ»، یعنی مؤمنان از

۱- یس/ ۸۱.

۲- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۵۲۷.

اهل قبله هستند[1].

۲) از او، از ابو سعید، از احمد بن محمد، از پدرش، از حُصین بن مُخارق، از ابو ورد، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» روایت شده است که آن حضرت فرمود: آنان آل محمد علیهم السلام هستند.[2]

۳) علی بن ابراهیم گوید: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» آمده است که آن حضرت فرمود: ایشان آل محمد علیهم السلام هستند «وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ» یعنی مؤمنان از اهل قبله.[3]

«وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸)»

[و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی‌نوشتی و گر نه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» معطوف است بر سوره فرقان آیه «اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»[4] [آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می‌شود]

و خداوند به ایشان پاسخ داده و فرموده: چگونه ادعا می‌کنند که آن چه را که می‌خوانی و از آن آگاه می‌شوی را از دیگری رونویسی می‌کنی، در حالی که تو «وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» یعنی شک کردند.[5]

۱- تأویل الآیات، ج۱، ص ۴۳۱، ح۹.

۲- تأویل الآیات، ج۱، ص ۴۳۱، ح ۱۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۴- فرقان/ ۵.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (٤٩) وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (٥٠) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٥١) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٥٢) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (٥٣) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (٥٤) يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (٥٥) يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (٥٦) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (٥٧) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (٥٨) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (٥٩) وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٦٠) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ (٦١) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٦٢) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (٦٣) وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (٦٤) فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (٦٥) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٦٦) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (٦٧) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (٦٨) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (٦٩).

[و گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه‌هایی (معجزه‌آسا) نازل نشده است؟ بگو: آن نشانه‌ها پیش خداست و من تنها هشدار دهنده‌ای آشکارم* آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود، بر تو فرو فرستادیم؟ در حقیقت در این (کار) برای مردمی که ایمان دارند، رحمت و یادآوری است * بگو: کافی است خدا میان من و شما شاهد باشد. آن چه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده‌اند، همان زیانکارانند* و از تو به شتاب درخواست عذاب (الهی را) دارند و اگر سرآمدی معیّن نبود، قطعاً عذاب به آنان می‌رسید و بی‌آن که خبردار شوند، غافلگیرشان می‌کرد* و شتابزده از تو عذاب می‌خواهند و حال آن که جهنم قطعاً بر کافران احاطه دارد* آن روز که عذاب از بالای (سر) آنها و از زیر پاهایشان آنها را فرو گیرد و (خدا) می‌فرماید: (نتیجه) آن چه را می‌کردید بچشید* ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من فراخ است؛ تنها مرا بپرستید* هر نفسی چشنده مرگ است. آن گاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد* و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، قطعاً آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که از زیر آنها جویها روان است. جاودان در آن جا خواهند بود. چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان* همان کسانی که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشان توکل نموده‌اند* و چه بسیار جاندارانی که نمی‌توانند متحمل روزی خود شوند. خداست که آنها و شما را روزی می‌دهد و اوست شنوای دانا* و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را (چنین) رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: الله. پس چگونه (از حق) بازگردانیده می‌شوند؟ * خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می‌گرداند و (یا) بر او تنگ می‌سازد؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست* و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟ حتماً خواهند گفت: الله. بگو: ستایش از آن خداست با این همه، بیشترشان نمی‌اندیشند* این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا (در) سرای آخرت است. ای کاش می‌دانستند* و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند، و(لی) چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می‌ورزند* بگذار تا به آن چه بدیشان داده‌ایم انکار آورند و بگذار تا

برخوردار شوند. زودا که بدانند * آیا ندیده‌اند که ما (برای آنان) حرمی امن قرار دادیم و حال آن که مردم از حوالی آنان ربوده می‌شوند. آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کفر می‌ورزند؟* و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا چون حق به سوی او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جای کافران (در) جهنم نیست؟ * و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است]

۱) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام باقر علیه السلام با شنیدن آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» با دست مبارک خود به سینه خویش اشاره فرمود.[1]

۲) از او، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از امام صادق روایت می‌کند که آن حضرت درباره سخن حق تعالی: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آنها ائمه علیهم السلام هستند.[2]

۳) از او، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عثمان بن عیسی، از شماعه، از ابو بصیر روایت کرده که گفته است: امام باقر علیه السلام درباره آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: ای ابو محمد! به خدا سوگند، آن چه فرموده درباره کسانی است که از قرآن جدا نیستند. عرض کردم: قربانت گردم! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: چه کسانی جز ما می‌توانند باشند؟[3]

۴) از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید بن شعر، از هارون بن حمزه غَنوی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفته است: شنیدم که آن حضرت درباره آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آنان اختصاصاً امامان علیهم السلام هستند.[4]

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۳.

۴- کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۴.

۵) از او، از جمعی از یاران، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت شده است که گفت: درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: آنان اختصاصاً امامان علیهم السلام هستند.[1]

۶) محمد بن حسن صفّار از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفته است: به آن حضرت عرض کردم: آیا مقصود از آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» شما هستید؟ فرمود: پس ممکن است چه کسانی باشند؟!

۷) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از ابن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده که: آن حضرت آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را تلاوت نموده و سپس فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند! آن چه فرموده درباره کسانی است که از قرآن جدا نیستند. عرض کردم: قربانت گردم! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: جز ما چه کسانی ممکن است باشند؟![2]

۸) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از ابن مسکان، از حجر، از حمران، از امام باقر علیه السلام و ابو عبد الله برقی، از ابو جَهْم، از اسباط، از امام صادق علیه السلام در معنای کلام خدای تبارک و تعالی: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» روایت کرده که آن حضرت فرمود: ما هستیم.[3]

۹) از او، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر و حسن بن علی بن فضّال، از مثنّی حنّاط، از حسن صیقل روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» چه کسانی

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۵.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۱، باب ۱۱، ح ۳.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۰۱، باب ۱۱، ح ۴.

هستند؟ فرمود: ما، مقصود حق تعالی ما هستیم.[1]

۱۰) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ایّوب بن حُرّ، از حمران روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره سخن حق تعالی: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسیده و عرض کردم: آیا منظور، شما هستید؟ فرمود: پس چه کسی ممکن است باشد؟![2]

۱۱) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت شده که گفت: درباره سخن خداوند تبارک تعالی: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» از ایشان سؤال کردم، فرمودند: ایشان، امامان هستند.[3]

۱۲) از او، از محمد بن حسین، از یزید بن شَعر، از هارون بن حمزه روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام در مورد آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» می‌فرماید: آنها اختصاصاً ائمه علیهم السلام هستند و این را جز عالمان درنمی‌یابند و فقط کسی که امام و آیات را بشناسد، این را درمی‌یابد.[4]

۱۳) از او، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رجس، خود شک است و ما هرگز در دین خود شک نمی‌کنیم. سپس آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: آیا شما، همانان هستید؟ فرمود: پس چه کسانی ممکن است باشند؟![5]

۱۴) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از محمد بن یحیی، از عبد الرحیم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در قرآن آمده است که این علم به من ختم شده است. سپس انگشتان خود را جمع

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۱۶.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۰۱، باب ۱۱، ح ۶.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۸.

۴- بصائر الدرجات، ص ۲۰۳، باب ۱۱، ح ۱۷.

۵- بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۱۳.

کرد و آن گاه فرمود: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ».[1]

۱۵) محمد بن عباس گوید: علی بن سلیمان زراری، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر روایت کرده است که: از ابو جعفر باقر علیه السلام در باب مقصود آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمودم و عرض کردم: آیا شما، همانان هستید؟ پس امام باقر، ابو جعفر علیه السلام فرمود: در حالی که «الرّاسخون فی العلم» ما هستیم، این افراد ممکن است چه کسانی باشند؟[2]

۱۶) از او، از محمد بن جعفر رزّاز، از محمد بن حسین، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه روایت کرده که گفت: به ابو جعفر باقر علیه السلام درباره منظور خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمودم، فرمود: منظور آن، ما هستیم.[3]

۱۷) از او، از احمد بن قاسم همدانی، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن خالد برقی، از علی بن اسباط روایت شده که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمود، امام علیه السلام فرمود: آنها ما هستیم. آن مرد عرض کرد: قربانت گردم! تا قیام قائم علیه السلام؟ فرمود: همه ما یکی پس از دیگری قائم به امر خدای عزّ و جلّ هستیم تا این که صاحب شمشیر بیاید و چون ایشان بیاید، فرمانی دیگر می‌رسد.[4]

۱۸) از او، از احمد بن هَوْذَه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از عبد العزیز عبدی روایت شده است که گفت: از ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، باب ۱۱، ح ۱۴.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۱.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۲.

۴- تأویلا لآیات، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۳.

سؤال نمودم، فرمود: ایشان امامان آل محمّد علیهم السلام هستند.[1]

۱۹) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا» انکار امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام است «إِلَّا الظَّالِمُونَ» و خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ» ای محمدا! «بِالْعَذَابِ» یعنی قریش. از این رو خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»[2] [و از تو به شتاب درخواست عذاب (الهی را) دارند و اگر سرآمدی معیّن نبود، قطعاً عذاب به آنان می‌رسید و بی‌آن که خبردار شوند، غافلگیرشان می‌کرد]

۲۰) هم او گوید: و در روایت ابو جارود از امام ابو جعفر باقر علیه السلام درخصوص آیه «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ» آمده است که آن حضرت می‌فرماید: از ملوک اهل فسق، اطاعت نکنید و چنانچه بیم داشتید شما را در دینتان به فتنه اندازند، سرزمین من گسترده است و هم اوست که فرموده است: «فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ»[3] [گویند: در چه (حال) بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم] آن گاه فرمود: «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا»[4] [مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید] سپس فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، یعنی بر فرمانبرداری از خدا شکیبا باشید؛ زیرا بی‌شک شما به سوی او باز می‌گردید.[5]

۲۱) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَكَأَيِّن مِن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ» گفته است: اعراب از ترس گرسنگی، فرزندان خود را می‌کشتند. از این رو خداوند فرموده است: «نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ»[6] [ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم]. و این که خداوند می‌فرماید: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» یعنی در آن نمی‌میرند.

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳- نساء/ ۹۷.

۴- نساء/ ۹۷.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۶- انعام/ ۱۵۱.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا»، یعنی صبوری کردند و همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهاد پرداختند «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» یعنی قطعاً آنها را استوار می‌گردانیم «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»[1].

۲۲) یک بار دیگر علی بن ابراهیم به روایت ابو جارود روایت کرده که ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: این آیه[2] برای آل محمد و شیعیان آنهاست.[3]

۲۳) ابن بابویه گوید: ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - که رحمت خدا بر او باد - از عبد العزیز بن یحیی جَلُودی در بصره، از مغیرة بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از ابو جعفر محمد بن علی، امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: آن حضرت فرمود: چون امیر المؤمنین از جنگ نهروان به کوفه بازگشت و شنید که معاویه وی را دشنام داده و بر او عیب گرفته و یارانش را به قتل می‌رساند، خطبه‌ای ایراد فرمود تا این که به این سخن رسید: بدانید که مرا اختصاصاً در قرآن نام‌هایی است، بر حذر باشید از این که شما را از آنها دور نسازند که اگر چنین شود در دینتان گمراه می‌شوید. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصادقین»[4]، آن «صادق» من هستم. مؤذّن دنیا و آخرت منم. خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»[5] [پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز درمی‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد] آن مؤذّن من هستم. و فرمود: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»[6] [و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش] آن اذان از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله منم و «محسن» آیه خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» منم و «صاحبدل» مورد اشاره خدای عزّ و جلّ در آیه «إِنَّ فی ذلک لِذِکری لِمَن کانَ له قَلب او اَلقی السَّمع

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲- منظور وی آیه ۶۹ سوره عنکبوت است.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۴- آیه‌ای به این لفظ در قرآن نیامده بلکه معنای آن ذکر شده است.

۵- اعراف/ ۴۴.

۶- توبه/ ۳.

وَ هُوَ شَهِيد»[1] [قطعاً در این عقوبت‌ها برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است] من هستم و آن «ذاکر»ی که خدای تبارک تعالی در آیه «اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»[2] [همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند] می‌فرماید، من هستم.

ما صاحبان اعراف هستیم: من و عمویم و برادرم و پسرعمویم. به خدایی که شکافنده دانه و هسته است، دوستدار ما وارد جهنم نمی‌شود و دشمن ما به بهشت نمی‌رود. خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ»[3] [و بر اعراف مردانی هستند که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می‌شناسند]. آن «صِهر» که خدای عزّ و جلّ در آیه «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»[4] [و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد] من هستم. من آن «گوش شنوا» هستم که خدای متعال می‌فرماید: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»[5] [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد] و «سَلَم» رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ»[6] [و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است] منم و مهدی این امت از فرزندان من است.[7]

۲۴) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از عمر بن محمد بن زکی، از محمد بن فضیل، از محمد بن شعیب، از قیس بن ربیع، از منذر ثوری، از محمد بن حنفیّه، از پدرش علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای عزّ و جلّ

۱- ق/۳۷

۲- آل عمران/ ۱۹۱.

۳- اعراف/ ۴۶.

۴- فرقان/ ۵۴.

۵- حاقة/ ۱۲.

۶- زمر/ ۲۹.

۷- معانی الاخبار، ص ۵۸، ح ۹.

می‌فرماید: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». آن «محسن» منم.[1]

۲۵) از او، از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از حسن بن حمّاد، از ابو جارود، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: مقصود از آیه خدای عزّ و جلّ که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» ما هستیم.[2]

۲۶) از او، از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از مسلم حذاء، از زید بن علی، روایت شده است که درباره این کلام خداوند تبارک و تعالی: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»گفت: ما همانان هستیم. گفتم: اگر شما نباشید، پس چه کسی می‌خواهد باشد[3]؟!

۲۷) شیخ مفید در «الاختصاص» گوید: در باب آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام روایت کرده و فرموده است: این آیه در حق ما اهل بیت نازل شده است.[4]

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۵.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۶.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۷

۴- اختصاص، ص ۱۲۷.

سوره روم

سوره روم، مکی است جز آیه ۱۷ که مدنی است. این سوره دارای ۶۰ آیه است که پس از سوره انشقاق نازل شده است

فضیلت و ثواب قرائت سوره روم

فضایل این سوره به هنگام ذکر فضایل سوره عنکبوت مذکور افتاد.

۱) از خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که این سوره را تلاوت کند، به تعداد هر فرشته‌ای که در زمین و آسمان خدا را تسبیح می‌گوید، ده حسنه برایش نوشته می‌شود و هر چه را در یک شبانه‌روز از دست داده باشد، به دست می‌آورد. هر که آن را بنویسد و آن را در خانه هر کس که بخواهد قرار دهد، همه افرادی که در آن خانه‌اند، بیمار می‌شوند و اگر غریبه‌ای هم وارد آن خانه شود، او نیز بیمار می‌گردد.

۲) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که این سوره را بنویسد و در خانه کسی بگذارد، هر که در آن خانه باشد بیمار می‌شود و هر که آن را در قرطاسی (کاغذی) بنویسد و با آب باران بشوید و آب را در ظرفی سفالی قرار دهد، هر که از آن آب بخورد، بیمار می‌شود و هر که صورتش را با آن آب بشوید، مبتلا به چشم درد می‌شود به گونه‌ای که گویی نزدیک است کور گردد.

تفسیر سوره روم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) غُلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵).

[الف لام میم* رومیان شکست خوردند* در نزدیکترین سرزمین و(لی) بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید* (فرجام) کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند* هر که را بخواهد یاری می‌کند و اوست شکست ناپذیر مهربان]

۱) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از حسن بن قاسم، به صورت قرائت، از علی بن ابراهیم بن معلّی، از فُضَیل بن اسحاق، از یعقوب بن شُعیب، از عمران بن میثم، از عَبایه، از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ» درباره ما و بنی امیه نازل شده است.[1]

۲) از او، از حسن بن محمد بن جمهور قمی، از پدرش، از جعفر بن بشیر وشّاء، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره تفسیر «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ» سؤال کردم، فرمود: آنها بنی امیه هستند و خداوند عزّ و جلّ آن آیه را چنین نازل فرموده است: «(الم* غُلِبَتِ الرُّومُ) بنو أمیّة فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ* فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ

۱- تأویل الآیات، ج۱، ص ۴۳۴، ح ۱.

الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ» البته هنگام قیام قائم علیه السلام.[1]

۳) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «مسند فاطمه سلام الله علیها» از ابو مُفَضّل محمد بن عبد الله، از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از اسحاق بن محمد بن سمیع، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرد که: آن حضرت در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» فرمود: در قبرهایشان به قیام قائم علیه السلام شاد می‌شوند.[2]

۴) صاحب ثاقب المناقب، از ابو هاشم جعفری، از محمد بن صالح ارمنی روایت کرده و گفته است: به ابو محمد حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: مرا از مفهوم قول خدای تعالی: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ» آگاه نمایید. فرمود: امر از آن خداست پیش از آن که امر کند و پس از آن که امر کند به آن چه اراده فرماید. با خود گفتم: این تأویل قول خداست که می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»[3] [(عالم) خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان]. پس آن حضرت رو به من کرده و فرمود: همان است که با خود پنداشتی «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». پس عرض کردم: شهادت می‌دهم که تو حجّت خدا و فرزند حجّت خدا بر بندگانش هستی.[4]

۵) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از جمعی از یاران ما، از سهل بن زیاد و همه آنها از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت کرده‌اند که گفت: از ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ» سؤال کردم، فرمود: ای ابو عبیده! این تأویلی دارد که جز خدا و آنان که از آل محمد علیهم السلام در علم

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۴، ح ۲.

۲- دلائل الإمامة، ص ۲۴۴.

۳- اعراف/ ۵۴.

۴- الثاقب فی المناقب، ص ۵۶۴، ح ۵۰۲.

استوارند، کسی آن را نمی‌داند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گاه که بـه مدینـه مهاجرت فرمود، نامه‌ای را به وسیله سفیری برای پادشاه روم فرستاد تـا وی را بـه پذیرش اسلام دعوت کند. ایشان نامه‌ای به پادشاه ایران نوشت و وی را به پـذیرش اسلام فراخواند و این نامه را با سفیر خود برایش فرستاد. پادشاه روم به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام گذاشت و سفیر او را تکریم نمود. اما پادشاه ایـران به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله توهین نموده و آن را پاره کرد و سـفیر او را نیز مورد اهانت قرار داد.

ارسال نامه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله مصادف با جنگ ایـران و روم بود و مسلمانان تمایل داشتند که پادشاه روم بر پادشـاه ایـران غلبـه کنـد و بیشتر طرفدار پادشاه روم بودند تا پادشـاه ایـران و چـون پادشـاه ایـران، پادشـاه روم را شکست داد، مسلمانان را خوش نیامد و از این بابت غمگین شدند. پس خداوند در این مورد آیاتی از قرآن نازل نمـوده و فرمـود: «الـم* غُلِبَـتِ الـرُّومُ* فِـي أَدْنَـى الْأَرْضِ» یعنی ایرانیان، رومیان را در نزدیک‌ترین نقطه زمین کـه شـامات و اطـراف آن است شکست دادند. «وَهُم» یعنی ایرانیان «مِّن بَعْدِ غَلَـبِهِمْ» پس از غلبه‌شان بـر روم، «سَيَغْلِبُونَ» یعنی توسط مسلمانانی مغلوب خواهند شد «فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّـهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ يَنصُرُ مَن يَشَاءُ» و چـون مسلمانان ایران را فتح کردند، به این نصرت خدای عزّ و جلّ شادمان شدند.

عرض کردم: مگر خدای عزّ و جلّ نمی‌فرماید: «فِي بِضْعِ سِنِينَ» و حال آن که مسلمانان سال‌های بسیاری را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حکومت ابـو بکر گذراندند و غلبه مؤمنان بر ایران در حکومت عُمَر اتفاق افتاد؟ امام علیه السلام فرمود: مگر به شما نگفتم که این آیات هم تأویل دارند و هم تفسیر؟! و قرآن –ای ابو عبیده– آیات ناسـخ و منسـوخ دارد. مگـر نشـنیده‌ای کـه خـدای عـزّ و جـلّ می‌فرماید: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ» یعنی ایـن کـه تحقـق قـول او بسـتگی بـه مشیت وی دارد و هرگونه که بخواهد، مقدّم و مـؤخّر مـی‌دارد، تـا ایـن کـه روزی پیروزی خویش را نصیب مؤمنان فرماید. و این همان قول خدای عزّ و جـلّ اسـت که: «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» روزی حکم خدا مبنی بر پیروزی تحقـق

می‌یابد.[1]

۶) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل- که خداوند از او خشنود باد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فَضّال، از عبد الرحمن بن حَجّاج، از سدیر صَیرفی، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور فاطمه سلام الله علیها پیش از آن که زمین و آسمان آفریده شوند، آفریده شد. برخی از مردم گفتند: ای پیامبر خدا! پس او از جنس انسان نیست؟ فرمود: فاطمه سلام الله علیها حوری است از جنس انسان. گفتند: ای رسول خدا! چگونه او هم حور است و هم انسان؟ فرمود: خداوند متعال قبل از این که آدم را خلق کند و در حالی که فقط ارواح وجود داشتند، فاطمه را از نوری آفرید و چون خدای عزّ و جلّ آدم را آفرید، آن نور بر آدم عرضه شد.

عرض شد: ای پیامبر خدا! در آن زمان فاطمه کجا بود؟ فرمود: در صندوقی زیر پایه عرش بود. گفتند: ای پیامبر خدا! طعامش چه بود؟ فرمود: تسبیح و تهلیل و تحمید؛ و چون خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد، خدای عزّ و جلّ دوست داشت وی را از صلب من درآورد، لذا او را به صورت سیبی درآورد که جبرئیل علیه السلام آن را نزد من آورد و به من گفت: ای محمد! السلام علیک و رحمة الله و برکاته. گفتم: و علیک السلام و رحمة الله، ای محبوب من، جبرئیل! گفت: ای محمد! پروردگارت تو را سلام می‌رساند. گفتم: سلام از اوست و به او بازمی‌گردد. گفت: ای محمد! این سیبی است که خدای عزّ و جلّ از بهشت به تو هدیه کرده است، پس آن را گرفته و به سینه‌ام چسباندم. گفت: ای محمد! خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: آن را بخور. پس آن را به دو نیم کردم و نوری ساطع در آن دیدم، از این رو از آن وحشت کردم. پس گفت: تو را چه می‌شود - ای محمد- که آن را نمی‌خوری؟ آن را بخور و بیم نداشته باش؛ زیرا این نور متعلق به آن «منصوره» در آسمان است و در زمین «فاطمه» است. گفتم: محبوبم، جبرئیل! چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده شده است؟

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۶۹، ح ۳۹۷.

گفت: بدان جهت در زمین فاطمه نامیده شده چون شیعیان خود را از آتش دور کرده و دشمنانش از محبت او دور گشته‌اند و در آسمان از آن جهت منصوره نامیده شده چون مصداق قول خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» یعنی نصرت محبّان او از جانب خداوند.[1]

علی بن ابراهیم گفت: پدرم از محمد بن ابی عُمَیر، از جمیل، از ابو عبیده، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است... و سپس حدیث اول را همان گونه که کلینی روایت کرده، نقل می‌کند.[2]

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (٧) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (٨) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٩) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (١٠) اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (١١) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (١٢) وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (١٣) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (١٤) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (١٥) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (١٦) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (١٧) وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ (١٨)».

[از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند و حال آن که از آخرت غافلند* آیا در

١- معانی الاخبار، ص ٣٩٦، ح ٥٣.

٢- تفسیر قمی، ج ٢، ص ١٣٠.

خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است و (با این همه) بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند* آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آن چه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. بنابراین خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می‌کردند* آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند (بسی) بدتر بود، (چرا) که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند* خداست که آفرینش را آغاز و سپس آن را تجدید می‌کند. آن گاه به سوی او بازگردانیده می‌شوید* و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می‌گردند* و برای آنان از شریکانشان شفیعانی نیست و خود منکر شریکان خود می‌شوند* و روزی که رستاخیز برپا گردد، آن روز (مردم) پراکنده می‌شوند* اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در گلستانی شادمان می‌گردند* و اما کسانی که کافر شده و آیات ما و دیدار آخرت را به دروغ گرفته‌اند، پس آنان در عذاب حاضر آیند* پس خدا را تسبیح گویید، آن گاه که به عصر درمی‌آیید و آن گاه که به بامداد در می‌شوید* و ستایش از آن اوست، در آسمان‌ها و زمین و شامگاهان و وقتی که به نیمروز می‌رسید]

۱) علی بن ابراهیم: «يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یعنی آن چه را که حاضر می‌بینند (با چشم ظاهر می‌بینند) «وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» گفت: حاضر دنیا را می‌بینند و از آخرت غفلت می‌ورزند. فرمود: این کلام خداوند: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُون» یعنی ستم ورزیدند و تمسخر کردند. فرمود: این کلام خداوند: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ» یعنی ناامید شدند «وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاء» یعنی شریکانی که آنها را پرستش کرده و اطاعت می‌کنند بی‌آن که آنها بتوانند برایشان شفاعت کنند. نیز درباره این کلام خداوند :«وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ» فرمود: به بهشت و دوزخ «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ» یعنی گرامی و مکرم داشته می‌شوند. فرمود: این کلام خداوند «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ» فرمود: یعنی

صبح و شام و نیم‌روز (ظهر) تسبیح بگویید.[1]

۲) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلَویه، از عمویش، محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله، از ابو الحسن علی بن حسین برقی، از عبد الله بن جَبَلـه، از معاویة بن عمّار، از حسن بن عبد الله، از پدرانش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: جمعی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و داناترین آنها سؤالاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و از جمله سؤالاتی که مطرح کرد این بود که: مرا از علّت این که چرا خدای عزّ و جلّ این پنج نماز را در پنج وقت از ساعات شب و روز بر امّت تو واجب گردانید، با خبر کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خورشید به هنگام غروب حلقه‌ای دارد که در آن وارد می‌شود وچون وارد آن گشت، خورشید محو می‌گردد و هر چیزی که مادون عرش باشد، تسبیح گوی پروردگارم جلّ جلاله می‌شوند و این ساعتی است که پروردگارم بر من صلوات می‌فرستد. از این رو خدای عزّ و جلّ بر من و امتم در این وقت نماز را واجب گردانید، و فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»[2] [نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار] و آن ساعتی است که در روز قیامت در این ساعت، جهنم احضار می‌گردد و هیچ مؤمنی نیست که این ساعت را در حالی دریابد که مشغول سجده، رکوع یا قیام باشد، مگر این که خداوند بدن او را بر آتش حرام گرداند.

و اما نماز عصر، در ساعتی است که حضرت آدم از درخت ممنوعه خورد، از این رو خداوند وی را از بهشت بیرون کرد و ذرّیه وی را امر فرمود تا روز قیامت در این ساعت نماز بخوانند و آن را برای امّت من برگزید و این نماز یکی از محبوب‌ترین نمازها نزد خداوند عزّ و جلّ است و به من سفارش نمود که بیش از دیگر نمازها بر آن تأکید کنم.

اما نماز مغرب در ساعتی خوانده می‌شود که خداوند توبه حضرت آدم علیه

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲- اسرا/ ۷۸.

السلام را پذیرفت و فاصله اخراج آدم از بهشت تا پذیرفته شدن توبه او سیصد سال به حسب تقویم دنیا فاصله بود. اما روزهای آخرت معادل هزار سال به فاصله نماز عصر و نماز عشاء است. در این وقت حضرت آدم علیه السلام سه رکعت نماز خواند: یکی برای اشتباه خودش، یکی برای اشتباه حوّا و یک رکعت برای توبه خودش. خداوند متعال این سه رکعت را بر امّت من واجب گردانید و این نماز در ساعتی که دعا در آن اجابت می‌گردد خوانده می‌شود و خداوند متعال به من وعده فرمود که هر که در این ساعت به درگاهش دعا کند، دعای وی را اجابت نماید. این نماز همان نمازی است که خدای عزّ و جلّ مرا بدان امر فرموده و گوید: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ».

اما نماز عشاء، بدان جهت است که قبر را ظلمتی است و روز قیامت را نیز ظلمتی است. لذا خدای عزّ و جلّ این نماز را بر من و امتم واجب گردانید تا قبرها نورانی و روشن گردند و به من و امتم نوری بر روی پل صراط عنایت فرماید و هیچ قدمی نیست که برای نماز عشاء برداشته شود، مگر این که خداوند بدن آن را بر آتش حرام گرداند و این نماز، نمازی است که خداوند آن را برای پیامبران پیش از من برگزیده است. اما نماز صبح، بدان جهت است که چون خورشید طلوع کند، بر شاخ دو شیطان طلوع می‌کند، پس خداوند عزّ و جلّ مرا امر فرمود که نماز صبح را بگزارم پیش از طلوع خورشید، و پیش از آن که کافر بر آن سجده کند، بنابراین امّت من بر خدای عزّ و جلّ سجده می‌کند و سرعت ادای آن نزد خدای عزّ و جلّ محبوب‌تر است، و این همان نمازی است که فرشتگان شب و فرشتگان روز آن را مشاهده می‌کنند و بر آن گواهی می‌دهند.

آن مرد یهودی عرض کرد: راست گفتی ای محمد![1]

همین حدیث در کتاب من لا یحضره الفقیه به صورت مُرسَل از امام حسن علیه السلام نقل شده است[2].

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲، باب ۳۴، ح ۱.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۶۴۳.

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ (١٩) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ (٢٠)».

[زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و زمین را بعد از مرگش زنده می‌سازد و بدین گونه (از گورها) بیرون آورده می‌شوید* و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید. پس بناگاه شما (به صورت) بشری هر سو پراکنده شدید]

۱) علی بن ابراهیم: درباره این کلام خداوند: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» گفته است: یعنی این که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد و پیش از این نیز حدیثی مسند در سوره انعام در این خصوص بیان گردید. اما این کلام خداوند: «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ» پاسخی است به دهریّون. سپس فرمود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ» یعنی بر روی زمین راه می‌روید.[1]

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ (٢٢) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (٢٣) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٢٤) وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ (٢٥)».

[و از نشانه‌های (قدرت) او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست. قطعاً در این (امر نیز) برای دانشوران نشانه‌هایی است* و از نشانه‌های (حکمت) او خواب شما در شب و (نیم) روز و جستجوی شما (روزی خود را) از فزون‌بخشی اوست. در این (معنی نیز) برای مردمی که می‌شنوند قطعاً

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

نشانه‌هایی است* و از نشانه‌های او (این که) برق را برای شما بیم‌آور و امیدبخش می‌نمایاند و از آسمان به تدریج آبی فرو می‌فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. در این (امر هم) برای مردمی که تعقل می‌کنند، قطعاً نشانه‌هایی است* و از نشانه‌های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند. پس چون شما را با یک بار خواندن فرا خواند، به ناگاه (از گورها) خارج می‌شوید]

۱) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عبیس بن هشام، از عبد الله بن سلیمان، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از وی درباره امام (حضرت علی علیه السلام) پرسیدم که آیا خداوند آن چه را به سلیمان بن داود علیه السلام تفویض نموده، به امام نیز تفویض نموده است؟

فرمود: بلی، و دلیل این امر آن است که مردی از وی (حضرت علی علیه السلام) مسئله‌ای پرسید و ایشان آن را پاسخ گفت. سپس دیگری همان سؤال را از وی پرسید و ایشان پاسخ دیگری به سؤال وی داد و آن گاه شخص سومی همان سؤال را مطرح نمود و امام پاسخی متفاوت با دو پاسخ قبلی به وی داد و سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[1] [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی‌شمار ببخش یا نگاه دار]

این آیه با قرائت علی علیه السلام به همین شکل است. (ولی در قرآن‌های موجود «أمسکْ» به جای «أعطِ» به کار رفته است).

راوی گوید: عرض کردم: خداوند تو را خیر دهد! آیا امامی که این پاسخ‌ها را می‌فرمود، افراد سؤال کننده را می‌شناخت؟ امام فرمود: سبحان الله! نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»[2] [به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرت‌هاست] و آنها امامان علیهم السلام هستند «وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ»[3] [و

۱- ص/ ۳۹.

۲- حجر/ ۷۵.

۳- حجر/ ۷۶.

(آثار) آن (شهر هنوز) بر سر راهی (دایر) برجاست] که هرگز از آن خارج نمی‌شود. سپس به من فرمود: آری، اگر نظر امام بر مردی بیفتد، او را می‌شناسد و رنگ او را می‌شناسد؛ و اگر سخن وی را از پشت دیواری بشنود، او را و این که کیست (نسب او را) می‌شناسد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ» و آنها علما هستند، زیرا هیچ سخنی نیست که بشنود، اما آن را نشناسد و نداند که رستگار یا هلاک شونده است؛ از این رو پاسخ آنها را به گونه‌ای می‌دهد که آنها را مجاب کند.[1] صفّار در بصائر الدرجات نیز این روایت را نقل کرده است.[2]

۲) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ» یعنی آسمان و زمین این دنیاست و «ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» این پاسخی است به گروه‌های مختلف زندیق‌ها.[3]

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸)»

[(خداوند) برای شما از خودتان مثلی زده است؛ آیا در آن چه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن (مال با هم) مساوی باشید و همان طور که شما از یکدیگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟ این گونه، آیات خود را برای مردمی که می‌اندیشند، به تفصیل بیان می‌کنیم]

۱) علی بن ابراهیم، گوید: علت نزول آیه آن است که قریش و اعراب، چون حج می‌گزاردند «تلبیه» می‌گفتند و لبیک گفتن آنان چنین بود: لبیک اللهمَّ لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إنَّ الحمدَ و النّعمةَ لَکَ و المُلک،لا شریک لک. [خدایا

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۳.

۲- بصائر الدرجات، ص ۳۶۰، باب ۵، ح ۱۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

پاسخ مثبت می‌گوییم تو را، شریکی تو را نیست، پاسخ مثبت می‌گوییم تو را، حمد و نعمت و ملک تو راست؛ تو را شریکی نیست] و این همان تلبیه ابراهیم علیه السلام و دیگر انبیا بوده است. سپس ابلیس در هیئت پیرمردی نزد آنان آمد و گفت: شیوه تلبیه پیشینیان شما چنین نبوده است. گفتند: پس تلبیه آنها چگونه بوده است؟ گفت: آنها می‌گفتند: لبیک اللهمَّ لبیَّک، لبیَّک لا شریک لک الا شریک هو لک [خدایا پاسخ مثبت می‌گوییم تو را، شریکی تو را نیست، مگر شریکی که آن برای توست]

قریش این تلبیه را نپسندیدند، لذا ابلیس به ایشان گفت: عجله نکنید، بگذارید سخنم تمام شود. گفتند: پایان سخنت چیست؟ گفت: الا شریک لک هو لک، تملکهُ و ما یَملِکُ؛ [مگر شریکی که برای توست، برای توست؛ تو مالک اویی و او مالک نیست] مگر نمی‌بینید که شریک را با هر آن چه دارد می‌گیرد؟ پس آنها به این پیشنهاد رضایت دادند و از آن پس هم چنان به این شکل تلبیه به جا می‌آوردند تا این که خداوند متعال رسولش را مبعوث فرمود و آن حضرت این نوع تلبیه را رد کرده و فرمود: این شرک است. آن گاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» یعنی این که آیا شما راضی می‌شوید در آن چه مالک آن هستید، شریکی داشته باشید؟ اگر شما راضی نمی‌شوید در دارایی‌تان شریک داشته باشید، چگونه در دارایی من برای من شریک قرار می‌دهید؟[1]

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)﴾

[پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از ابوجعفر امام باقر علیه السلام در این کلام خداوند متعال: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» روایت کرده که آن حضرت فرمود: منظور از دین «ولایت» است.[1]

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: گفتم: منظور از آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چیست؟ فرمود: «توحید».[2]

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسیدم که این فطرت چیست؟ فرمود: اسلام است که خداوند آن گاه که از مردم بر توحید عهد و پیمان گرفت، آنان را بر این فطرت قرار داد و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»[3] [آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] و مؤمن و کافر هر دو را شامل می‌شود.[4]

۴) از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره روایت کرده است که گفت: از ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره این کلام خدای عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» سؤال کردم، فرمود: همه را بر فطرت توحید آفرید.[5]

۵) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از زُراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره این کلام خدای عزّ و جلّ: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ»[6] [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳۵.
۲- کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱.
۳- اعراف/ ۱۷۲.
۴- کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۲.
۵- کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۳.
۶- حج/ ۳۱.

نه شریک‌گیرندگان] پرسیدم، فرمود: حنیفی بودن از فطرت است که خداوند براساس آن انسان را آفرید، و آفریده خدا را نمی‌توان تبدیل کرد- فرمود:- آنها را بر فطرت معرفت خودش آفرید. زراره گوید: درباره قول خدای عزّ و جلّ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَى »[1] [و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذرّیه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] از وی پرسیدم، فرمود: ذرّیه آدم تا روز قیامت را از پشت وی درآورد که همانند ذرات بودند. سپس به آنها شناساند که کیستند و خود را به ایشان نشان داد و اگر چنین نمی‌شد، کسی پروردگار خویش را نمی‌شناخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر نوزادی بر فطرت پاک آفریده می‌شود، یعنی بر معرفت به این که خدای عزّ و جلّ خالق اوست و این کلام خداوند نیز ناظر بر همین معناست: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ[2]»[3] [و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است مسلماً خواهند گفت: الله].

ابن بابویه نیز در کتاب «التوحید»، آن را از پدرش، از ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسین بن ابی خطاب و یعقوب بن یزید، همگی از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که گفت: از ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» پرسیدم... و حدیث را تا به آخر ذکر نموده است.[4]

۶) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فَضّال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» فرمود: آنها را بر فطرت توحید آفرید.[5]

۱- اعراف/ ۱۷۲.

۲- لقمان/ ۲۵ ؛ زمر/ ۳۸.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۴.

۴- توحید، ص ۳۳۰، ح ۹.

۵- کافی، ج ۲، ص ۱۱، ح ۵؛ توحید، ص ۳۲۹، ح ۵.

۸) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که رحمت خدا بـر او بـاد- از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بـن ابـی عُمَیـر، از هشـام بـن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم مقصـود از آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» چیست؟ فرمود: توحید.[۱]

۹) از وی، از محمد بن موسی بن متوکل- که رحمت خدا بر او بـاد- از علـی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الـرحمن، از عبـد الله بـن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: درباره این کلام خداونـد عزّ و جلّ «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسیدم کـه ایـن «فطـرت» چیسـت؟ فرمود: اسلام است؛ خداوند، آن گاه که از آنها بر توحیـد پیمـان گرفـت و فرمـود: «ألست بربّکم» [آیا من پروردگار شما نیستم؟] بر فطرت توحید آفریـد و مـؤمن و کافر را شامل می‌شود.[۲]

۱۰) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید، از ابن فضّـال، از ابـن بکیر، از زراره روایت کرده که از امام صادق درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «فِطْـرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسیدم، فرمود: آنها را بر فطرت توحید آفرید.[۳]

۱۱) از او، از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن فضّـال، از ابو جمیله، از محمد حلبی روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام در معنی ایـن کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَـا» سؤال کردم؛ فرمود: آنان را بر فطرت توحید آفرید.[۴]

۱۲) از او، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد و عبد الله فرزندان محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره روایت کرده کـه از امـام صـادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّـاسَ عَلَيْهَـا»

۱- توحید، ص ۳۲۸، ح ۲.

۲- توحید، ص ۳۲۸، ح ۳.

۳- توحید، ص ۳۲۹، ح ۴.

۴- توحید، ص ۳۲۹، ح ۵.

سؤال نمودم، فرمود: همه آنها را بر فطرت توحید آفرید.[1]

۱۳) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن حسن صفّار، از علی بن حسّان واسطی، از حسن بن یونس، از عبد الرحمن بن کثیر، غلام ابو جعفر باقر علیه السلام، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در معنی سخن خدای عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: توحید، و محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین- که صلوات خدا برایشان و خاندانشان باد.[2]

۱۴) از او، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از ابن مُسکان، از زراره روایت کرده و گفته است: به ابو جعفر باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند [امور] شما رابه صلاح آورد! قول خدای عزّ و جلّ در کتابش که می‌فرماید: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» چه مفهومی دارد؟ فرمود: آنان را بر فطرت توحید به هنگام گرفتن میثاق و معرفت این که پروردگارشان اوست، آفرید. عرض کردم: آیا آنها با وی سخن گفتند؟ امام علیه السلام سری تکان داده و فرمود: اگر چنین نبود، نمی‌دانستند پروردگارشان کیست و چه کسی روزی‌رسان آنهاست.[3]

۱۵) احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسن علی بن فضّال، از عبد الله بن بُکیر، از زراره روایت کرده و گفته است: از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسیدم، فرمود: آنان بر سرشت و فطرت توحید آفریده شده‌اند.[4]

۱۶) از او، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت کرده و گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره این کلام خداوند: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَیْرَ

۱- توحید، ص ۳۲۹، ح ۶.

۲- توحید، ص ۳۲۹، ح ۷.

۳- توحید، ص ۳۳۰، ح ۸.

۴- محاسن، ص ۲۴۱، ح ۲۲۲.

مُشْرِکِینَ بِهِ»[۱] [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک‌گیرندگان] پرسیدم که مقصود از «حنیفیّت» چیست؟ فرمود: فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشت؛ او خَلق را بر سرشت شناخت خویش آفرید.[۲]

۱۷) از او، از پدرش، از علی بن نعمان، از ابن مُسکان، از زُراره روایت کرده و گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسش نمودم؛ فرمود: آنان بر سرشت این که بدانند پروردگارشان اوست آفرید و اگر چنین نبود، چنانچه از ایشان پرسیده می‌شد؛ پروردگارتان کیست؟ نمی‌دانستند و روزی دهنده خود را نمی‌شناختند.[۳]

۱۸) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جُمهور، از جعفر بن بشیر، از علی بن حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» فرمود: «ولایت» است.[۴]

۱۹) از او، از حسین بن علی بن زکریّا، از هیثم بن عبد الله رُمانی، از علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از جدّش محمد بن علی علیه السلام روایت شده که آن حضرت در معنی آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» فرمود: لا إله إلاّ الله، محمد رسول الله صلّی الله علیه و آله، علیّ أمیر المؤمنین ولیّ الله است و توحید تا همین‌جا است.[۵]

۲۰) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حمّاد بن عثمان ناب و خلف بن حمّاد، از فضیل بن یسار و ربعی بن عبد الله، از ابو عبد الله صادق علیه السلام در معنی آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: در نماز برخیز و به چپ و راست رو مگردان.[۶]

۱- حج/ ۳۱.

۲- محاسن، ص ۲۴۱، ح ۲۲۳.

۳- محاسن، ص ۲۴۱، ح ۲۲۴.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۶- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲۱) شیخ طوسی در تهذیب، از علی بن حسن طاطری، از محمد بن ابی حمزه، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره کلام خدای عزّ و جلّ «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ» پرسیدم، فرمود: به وی امر کرد که رو به قبله‌ای کند که هیچ نشانی از پرستش بت‌ها در آن نباشد و خالص و مخلص برای خدا باشد.[1]

۲۲) محمد بن عباس از احمد بن حسن مالکی، از محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» از آن حضرت پرسش نمودم، فرمود: ولایت است.[2]

۲۳) محمد بن حسن صفّار از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده که ابو عبد الله صادق علیه السلام در قول خدای عزّ و جلّ: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: بر توحید، و این که محمد صلّی الله علیه و آله رسول خداست و این که علی علیه السلام، امیر مؤمنان است.[3]

۲۴) شیخ طوسی در مجالس خود با سندی که به زراره می‌رسد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفته است: به وی عرض کردم: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» یعنی چه؟ فرمود: توحید.[4]

۲۵) عیاشی از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: شریعت نوح علیه السلام آن بود که خداوند براساس توحید، اخلاص، خلع همتایان پرستیده شود و این همان فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشت آفرید[5]. این حدیث تتمّه‌ای دارد که همه آن در تفسیر سوره هود

۱- تهذیب، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱۲۳.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۳.

۳- بصائر الدرجات، ص ۸۹، ح ۷.

۴- امالی، ج ۲، ص ۲۷۴.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۵

علیه السلام بیان گردید.

۲۶) ابن شهر آشوب از امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از جدش علیه السلام در مورد این کلام خداوند متعال: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» روایت کرده که آن حضرت فرمود: آن، همان توحید است و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی امیر المؤمنین علیه السلام؛ توحید تا همین جاست.[1]

۲۷) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از بیش از یک نفر، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده که گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ممکن است مردی مؤمن باشد و ایمانش نیز ثبت شده باشد و سپس خداوند بعد از ایمان، او را به کفر منتقل کند؟ فرمود: خداوند، عین عدل است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرستاد تا مردم را به سوی ایمان به خدا دعوت کند و کسی را به کفر دعوت نکند. عرض کردم: آیا ممکن است مردی کافر باشد و کفر او نزد خدا ثبت شده باشد و آن گاه خداوند، او را از کفر به ایمان منتقل کند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ، مردم را بر فطرتی که آنان را بر آن سرشت، آفرید. آنها ایمان به هیچ شریعتی را نمی‌شناختند و با کفر ناشی از انکار آشنا نبودند. سپس خداوند پیامبران را نزد ایشان فرستاد تا آنان را به ایمان به خدا دعوت کند و حجتی از جانب خدا بر آنان باشد. عده‌ای از اینان را خداوند هدایت کرده و عده‌ای دیگر را هدایت نکرده است.[2]

۲۸) طبرسی در تفسیر جوامع الجامع در معنای این آیه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر نوزادی با فطرتی پاک متولد می‌شود و این پدر و مادر هستند که او را یهودی یا نصرانی بار می‌آورند.[3]

فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ

۱- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۱.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۵.

۳- جوامع الجامع، ص ۳۵۹.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸).

[پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه‌مانده را بده. این (انفاق) برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند، بهتر است و اینان همان رستگارانند]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عثمان بن عیسی و حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون با ابوبکر بیعت شد و در منصب خود مستقر گردید و بر همه مهاجرین و انصار زعامت یافت، نماینده‌ای را به فدک فرستاد و نماینده فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن اخراج کرد. پس فاطمه سلام الله علیها نزد ابو بکر رفته و فرمود: ای ابو بکر! مرا از میراثی که از رسول خدا یافته‌ام منع کردی و وکیل مرا از فدک بیرون راندی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به امر خدا آن را به من واگذار کرده بود! ابوبکر گفت: اگر گواهانی بر این مدعا داری، بیاور. فاطمه سلام الله علیها امّ ایمن را نزد ابو بکر آورد. وی گفت ای ابو بکر! شهادت نمی‌دهم مگر این که ابتدا با سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو احتجاج کنم. ای ابو بکر! تو را به خدا سوگند می‌دهم که آیا نمی‌دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ام ایمن از بهشتیان است؟ ابو بکر گفت: آری. گفت: پس شهادت می‌دهم که خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله وحی فرمود: «فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و آن حضرت فدک را به امر خدا به فاطمه سلام الله علیها واگذار نمود. سپس علی علیه السلام آمد و به همین شکل شهادت داد. آن گاه ابو بکر نامه‌ای مبنی بر بازگرداندن فدک به فاطمه سلام الله علیها نوشت و آن را به دست وی داد. در این هنگام عمر وارد شد و پرسید این نامه چیست؟ ابو بکر گفت: فاطمه دعوی فدک را کرد و امّ ایمن و علی برای وی شهادت دادند؛ من هم نوشتم فدک را به وی بازگردانند. سپس عمر نامه را از فاطمه گرفته و پاره کرد و گفت: این غنیمت، متعلق به مسلمانان است. سپس گفت: اوس بن حدثان، عایشه و حفصه شهادت می‌دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ما جماعت پیامبران چیزی از خود به ارث نمی‌گذاریم و آن چه از ما می‌ماند، صدقه است. و علی، همسر فاطمه هم در این کار ذی‌نفع است؛ و امّ ایمن زن درستکاری است، اگر یکی دیگر با او شهادت می‌داد، موضوع را بررسی می‌کردیم.

پس فاطمه سلام الله علیها گریان و غمگین از نزد آن دو خارج گردید. بعد از این ماجرا علی علیه السلام نزد ابو بکر رفت که در مسجد بود و مهاجران و انصار پیرامون وی را گرفته بودند و فرمود: ای ابو بکر! چرا فاطمه را از ارثی که از رسول خدا برده بود، منع کردی در حالی که آن را در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده بود. ابو بکر گفت: این جزء اموال عمومی مسلمانان است، مگر این که فاطمه سلام الله علیها شهودی بر ادّعای خود بیاورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه واگذار کرده است و الاّ حقی در فدک ندارد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو بکر! به خلاف حکم خدا بین مسلمانان میان ما قضاوت می‌کنی! ابو بکر گفت: نه. علی علیه السلام فرمود: اگر مسلمانان چیزی در دست داشتند و مالک آن بودند و من مدّعی آن بودم، ارائه دلیل و اثبات آن را از چه کسی طلب می‌کردی؟ گفت: از تو بابت ادعایی که علیه مسلمانان می‌کنی، طلب بیّنه می‌کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر چیزی در دست من بود و مسلمانان مدّعی آن بودند، از من که آن را در تصرّف دارم و در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وی مالک آن بوده‌ام بیّنه طلب می‌کنی، ولی از مسلمانانی که ادّعایی در آن دارند بیّنه و شاهد طلب نمی‌کنی، همان طور که از من طلب کردی؟! ابو بکر سکوت کرد و پاسخی نداد. اما عمر گفت: ای علی! از این سخنان بگذر؛ زیرا توان مقابله با حجت‌های تو را نداریم. اگر شهود عادلی آوردی که هیچ و گرنه فدک متعلق به عموم مسلمانان است و تو و فاطمه حقی در آن ندارید.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو بکر! آیا کتاب خدا را می‌خوانی؟ گفت: آری. امام فرمود: پس به من بگو آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»[1] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] در حق چه کسانی نازل شده است؟ ما یا شما؟ ابو بکر گفت: در حق شما نازل شده است. امام فرمود: حال اگر دو نفر شهادت دادند و کار ناپسندی را به فاطمه سلام الله علیها نسبت دادند، چه

۱ـ احزاب / ۳۳.

می‌کنی؟ گفت: حدّ را بر او جاری می‌کنم، همان طور که بر سایر مسلمانان جاری می‌شود. امام علیه السلام فرمود: در این صورت از جمله کافران می‌شدی. گفت: چگونه؟ فرمود: زیرا شهادت خدا بر پاکی و طهارت فاطمه را نادیده گرفته و شهادت مردم علیه وی پذیرفته‌ای، همان طور که حکم خدا و رسولش را رد کردی و فدک را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خود به فاطمه داده بود و در حیات پدرش آن را به مالکیت خود درآورده بود، با قبول شهادت یک عرب که بر خود بول می‌کند (بوّال علی عقبیه) مثل أوس بن حدثان، از وی گرفتی و گمان کردی اموال عمومی مسلمانان است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «البیّنه علی المدّعی و الیمین علی من ادّعی علیه» [مدعی باید دلیل بیاورد و بر مدّعی علیه چیزی جز سوگند خوردن نیست] - راوی گوید:- در این هنگام مردم با هم به زمزمه پرداخته و برخی از آنان به گریه افتاده و گفتند: به خدا سوگند! علی علیه السلام راست گفت.[آن گاه] علی به خانه‌اش بازگشت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: و فاطمه سلام الله علیها وارد مسجد الحرام شد و قبر پدر را با چشمانی گریان طواف نمود، در حالی که این ابیات را می‌خواند:

ما همچو زمینی هستیم که باران‌های درشت‌دانه خود را از دست داده باشد/ و چون از میان ما رفتی قوم تو به روش قبلی خود بازگشته و در دین اخلال نمودند، پس خود بر ایشان گواه باش.

پس از تو خبرهایی شد و اتفاقات هولناکی پیش آمد/ که اگر زنده بودی این حوادث ناگوار فزونی نمی‌یافت.

جبرئیل که پیوسته با آیات قرآن با ما مأنوس بود/ اکنون نزد ما نمی‌آید و هرچه خیر است، روی از ما پنهان می‌کند.

تو ماه شب چهارده و نوری بودی که از آن روشنی می‌یافتیم/ قرآن از جانب خدای عزّ و جلّ بر تو نازل می‌شد.

مردانی اکنون حکومت تو را در دست گرفته‌اند و ما سبک شمرده شده‌ایم/ بدان سبب که از میان ما رفته‌ای، امروزه اموال ما را غصب می‌کنند.

هر خاندانی برای خود ارزش و منزلتی دارد/ نزد خداوند که بستگی به مقدار نزدیکی به تو را دارد

مردانی مکنونات درونی خویش را بر ما آشکار نمودند/ آن گاه که خاک

گور میان ما و تو فاصله انداخت

ما به چنان مصیبتی گرفتار شدیم از میان مردم عجم و عرب که چنین مصیبتی بر کسی نرفته است

از میان مخلوقات تنها ما بدان دچار شدیم/ که از اصل و نسبی پاک و زلال برخوردار بودیم

تو بهترین همه بندگان خدایی/ و راستگوترین مردم به هنگام آشکار شدن راستی و دروغگویی

ما تا زنده‌ایم و تا زمانی که چشمانی برای ما باقی مانده باشد/ با اشک‌های سوزان و سیل‌آسا بر تو خواهیم گریست

آن که خاندان ما را مورد ستم قرار داد، خواهد دانست/ که چگونه روز قیامت، روزگاری واژگون شده خواهد داشت

امام علیه السلام فرمود: سپس ابو بکر به خانه‌اش برگشت و در پی عمر فرستاد و او را نزد خویش فراخواند. چون عمر آمد به وی گفت: برخورد امروز علی را با ما چگونه یافتی؟ به خدا سوگند! اگر یک بار دیگر چنین مجلسی را تکرار کند، کار ما را تباه خواهد ساخت. نظر تو در این باره چیست؟ عمر گفت: نظر من آن است که دستور دهی کشته شود. ابو بکر گفت: چه کسی وی را بکشد؟ گفت: خالد بن ولید. پس در پی خالد فرستادند و چون آمد، به وی گفتند: می‌خواهیم کار بزرگی را به تو واگذار کنیم. گفت: هر چه خواهید انجام می‌دهم حتی اگر کشتن علی بن ابی طالب باشد. گفتند: همین کار را از تو می‌خواهیم. خالد گفت: کی او را بکشم؟ ابو بکر گفت: هنگامی که برای نماز به مسجد آمد.

در صف نماز کنار وی باش و چون سلام پایان نماز را خواند، برخیز و گردنش را بزن. خالد گفت: باشد! اسماء بنت عمیس که همسر ابو بکر بود، این سخنان را شنید، لذا کنیز خود را احضار کرده و به وی گفت: به خانه علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها برو و سلام مرا به ایشان برسان و به علی بگو: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ»[1] [سران قوم درباره تو

۱- قصص/ ۲۰.

مشورت می‌کنند تا تو را بکشند پس (از شهر) خارج شو. من جدا از خیرخواهان توام]. کنیز نزد علی و فاطمه علیهما السلام آمده و به علی علیه السلام گفت: اسماء بنت عمیس به شما و همسرتان سلام می‌رساند و می‌گوید: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ». امام علیه السلام فرمود: به وی بگو: خداوند نقشه آنها را نقش بر آب خواهد کرد.

سپس برخاست و آماده نماز شد و به مسجد رفت و پشت سر خلیفه ابو بکر به نماز ایستاد و این در حالی بود که خالد بن ولید با شمشیر در کنار او بود. چون ابو بکر برای گفتن تشهد نشست، از گفته خود پشیمان گشت و از وقوع فتنه و قدرت هیبت علی علیه السلام ترسید و همچنان سکوت کرده و جرأت سلام دادن را نداشت تا جایی که حاضران گمان کردند که وی آن را فراموش کرده است. سپس ابو بکر به طرف خالد برگشت و گفت: خالد دستوری را که به تو دادم انجام مده! السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

امیرالمؤمنین علیه السلام به خالد گفت: چه دستوری به تو داده بود؟ خالد گفت: به من دستور داده بود گردن تو را بزنم. امام فرمود: و تو این کار را می‌کردی؟! گفت: آری به خدا، اگر او نمی‌گفت: «نکن»، پس از سلام دادن حتماً تو را می‌کشتم. فرمود: پس علی علیه السلام وی را گرفته و بر زمین زد و مردم به نظارت ایستادند. ناگهان عمر فریاد زد: به خدای کعبه سوگند اکنون او را خواهد کشت! مردم نیز گفتند: ای ابو الحسن! خدا را ، خدا را، تو را به حقّ صاحب این قبر سوگند می‌دهیم دست از او بردار. علی علیه السلام دست از او برداشته و رو به عمر کرد و یقه او را گرفته و فرمود: ای پسر صهّاک! اگر نبود عهد و پیمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرنوشتی که خداوند آن را مقدر فرموده، می‌فهمیدی کدام یک از ما کم یاورتر و کم تعدادتر است؛ پس وارد خانه خود شد.[1]

۲) طبرسی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: چون این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، فدک را به فاطمه سلام الله علیها داده و آن را به وی تسلیم نمود. ابو سعید خُدری و دیگران نیز این روایت را

۱ – تفسیر قمی، ج ۲، ص ص ۱۳۲.

آورده‌اند.[1]

۳) محمد بن عباس از علی بن عباس مقانعی، از ابو کُرَیب، از معاویة بن هشام، از فضل بن مرزوق، از عطیه، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که گفت: چون آیه «فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها را احضار نمود و فدک را به وی عطا فرمود.[2] این داستان مشهور است و روایات متعلق به آن پیش از این در تفسیر سوره بنی اسرائیل مذکور افتاده است.

﴿وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)﴾

[و آن چه (به قصد) ربا می‌دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی‌گیرد؛ و(لی) آن چه را از زکات در حالی که خشنودی خدا را خواستارید دادید، پس آنان همان فزونی‌یافتگانند (و مضاعف می‌شود)]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ربا، دو گونه است: ربایی که خورده می‌شود و ربایی که خورده نمی‌شود. اما ربایی که خورده می‌شود، هدیه‌ای است که به مردی به قصد پاداشی برتر از آن می‌دهی. این ربایی بود که می‌توان آن را خورد و مصداق سخن خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ» و اما ربایی که خوردنی نیست ربایی است که خدای عزّ و جلّ آن را نهی فرموده و مجازات آن را آتش قرار داده است.[3]

۲) شیخ طوسی از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۳.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۵.

۳- کافی، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۶.

ابو عبد الله صادق علیه السلام در معنای آیه «وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ» فرمود: هدیه‌ای است که به قصد پاداشی برتر از آن به کسی می‌دهی؛ این ربا خوردنی است.[1]

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده که ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ربا بر دوگونه است: یکی حلال و دیگری حرام؛ اما ربای حلال آن است که شخصی به دوست خود وامی پرداخت کند به امید این که وی هنگام بازپرداخت چیزی به آن بیفزاید، اما بدون این که شرطی میان آنها بر سر میزان این افزایش گذاشته شده باشد. اگر وام گیرنده مبلغی بیش از وام دریافتی را به صاحب مال برگرداند، این مبلغ شرعاً حلال است، لیکن اجر و ثوابی نزد خدا ندارد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است: «فَلَا يَرْبُو عِندَ اللَّهِ» اما ربای حرام آن است که وام دهنده شرط کند چه مبلغی را اضافه بر اصل پولش دریافت کند. این همان ربای حرام است.[2]

۴) طبرسی از ابو جعفر باقر علیه السلام در معنای این آیه آورده است که آن حضرت فرمود: آن، این است که مردی پرداخت وام یا هدیه را به قصد دریافت پاداشی بیشتر انجام دهد. این کار نه ثواب دارد و نه کیفر.[3]

۵) علی بن ابراهیم: ربای حلال آن است که بدون هیچ چشم‌داشتی به دوستانتان وام دهید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بر در بهشت نوشته شده است:[ثواب] قرض یک به هجده و صدقه یک به ده است. سپس خداوند عزّ و جلّ با تمام عظمتِ قدرت و لطفی که به خلق خویش دارد، می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ* فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ

۱- تهذیب، ج ۷، ص ۱۵، ح ۶۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۳.

مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتَی»[1] [خدا همان کسی است که بادها را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد و آن را در آسمان هر گونه بخواهد می‌گستراند و انبوهش مـی‌گرداند. پس می‌بینی باران از لابلای آن بیرون می‌آید و چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، رسانید. بناگاه آنان شادمانی می‌کنند* و قطعاً پیش از آن که بـر ایشان فرو ریزد. (آری) پیش از آن سخت نومید بودند* پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند؛ در حقیقت هم اوست که قطعاً زنده کننده مردگان است] و این خود پاسخ دهریّون است.[2]

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)»

[خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید. آن گاه شما را می‌میراند و پس از آن زنده می‌گرداند. آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری از این (قبیل) کند؟ منزه است او و برتر است از آن چه (با وی) شریک می‌گردانند]

۱) ابن بابویه از محمد بن علی بن ماجیلویه – که رحمت خدا بـر او بـاد – از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یاسر خادم روایت کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: در موضوع تفویض چه می‌فرمایید؟ پس امام فرمود: خداوند متعال امر دین خود را به پیامبرش تفویض نموده و فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[3] [آن چه را فرستاده (او) بـه شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید] امـا آفرینش و روزی را بـه وی نداد. سپس در ادامه می‌فرماید: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»[4]

۱- روم/ ۵۰-۴۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- حشر/ ۷.

۴- رعد/ ۱۶.

[خدا آفریننده هر چیزی است] و می‌فرماید: «اللَّـهُ الَّـذِي خَلَقَكُـمْ ثُـمَّ رَزَقَكُـمْ ثُـمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّـن شَـيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَـالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»[1]

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱)

[به سبب آن چه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا (سزای) بعضی از آن چه را که کرده‌اند به آنان بچشاند. باشد که بازگردند]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن نعمان، از ابن مُسکان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر باقر علیه السلام در مفهوم این کلام خدای عزّ و جلّ: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» می‌فرماید: به خدا سوگند! این متعلق به زمانی است که انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما باشد.[2]

۲) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابن مُسکان، از میسّر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم: مفهوم آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! این متعلق به روزی است که انصار گفتند: از ما مردی و از شما مردی.[3] و در یک نسخه دیگر: امیری از ما و امیری از شما.

۳) علی بن ابراهیم گوید: فی البّر: نابودی حیوان اگر باران نبارد و هم چنین نابودی جانوران دریایی به همین دلیل. راوی گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: زندگی جانوران دریایی وابسته به باران است و اگر باران نباشد، فساد

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۳.

۲- کافی، ج ۸، ص ۵۸، ح ۱۹.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷.

در خشکی و دریا آشکار می‌شود و این زمانی است که گناه و معصیت زیاد شود.[1]

باب تفسیر گناهان

۱) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از عباس بن علاء، از مجاهد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: گناهی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد، زنا؛ گناهی که پشیمانی به بار می‌آورد، قتل؛ گناهی که خشم خدا را نازل می‌کند، ستم؛ گناهی که رسوایی به بار می‌آورد، شراب خواری؛ گناهی که روزی را حبس می‌کند، ربا؛ گناهی که مرگ جلو می‌اندازد، قطع صله رحم؛ گناهی که دعا را بالا نمی‌برد و هوا را تاریک می‌کند، عاقّ والدین شدن است.[2]

ابن بابویه این روایت را در معانی الاخبار آورده و گفته است: از پدرم، از سعد بن عبد الله، از معلّی بن محمد، از عباس بن علاء، از مجاهد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایتی شبیه به آن نقل نموده با این تفاوت که در این روایت به جای عبارت: «و گناهی که رسوایی به بار می‌آورد،» این عبارت است: «و گناهی که عصمت‌ها را می‌درد، عصمت‌ها همان پرده‌هاست، شُرب خَمر است».[3]

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار روایت کرده و گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پدرم می‌فرمود: از گناهانی که مرگ را جلو می‌اندازد و اجل‌ها را نزدیک می‌کند و آبادی‌ها را از سکنه خالی می‌کند که عبارتند از: قطع صله رحم، عاقّ والدین شدن و ترک نیکوکاری، به خدا پناه می‌بریم.[4]

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از ایوب بن نوح یا یکی از یارانش، از ایوب، از صفوان بن یحیی، از یکی از یارانش روایت شده است که امام صادق علیه السلام

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۱.

۳- معانی الاخبار، ص۲۶۹، ح۱.

۴- کافی، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۲.

فرمود: اگر چهار چیز رایج شود، چهار چیز آشکار گردد: اگر زنا رایج شود، زلزله می‌آید؛ اگر ستمگری در حکومت رایج شود، باران قطع گردد؛ اگر وفای به عهد و پیمان از میان برود، مشرکان بر مسلمانان غلبه یابند و اگر زکات ندادن رایج شود، فقر شایع گردد.[1]

۴) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریای قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از عبد الله بن فضل، از پدرش، از ابو خالد کابلی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: گناهانی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهند، ستم کردن به مردم، ترک عادت نیکی و احسان، کفران نعمت و ترک شکر است؛ خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ»[2] [در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند] و گناهانی که پشیمانی به بار می‌آورند عبارتند از: قتل نفسی که خداوند حرام کرده است؛ خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ»[3] [نفسی را که خدا حرام گردانیده جز بحق مکشید] و خدای عزّ و جلّ در داستان قابیل آن گاه که هابیل را به قتل رساند و از پنهان کردن وی درماند، فرموده است: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»[4] [پس از (زمره) پشیمانان گردید]، ترک صله رحم تا این که بی‌نیاز شوند، ترک نماز تا این که قضا شود، ترک وصیّت، ردّ مظالم و منع زکات تا این که مرگ فرا رسد و زبان بسته شود.

و گناهانی که بلا نازل می‌کنند عبارتند از: پاسخ نیکی به بدی، دست درازی و ستم به مردم و تمسخر کردن مردم؛ و گناهانی که موجب روگردانی اقبال از انسان می‌شود عبارتند از: آشکار کردن فقر، خواب اول شب، قضا شدن نماز صبح، تحقیر نعمت‌ها و سردادن شکایت از خداوند؛ و گناهانی که موجب رسوایی می‌شوند عبارتند از: شرب خمر، قمار بازی، عادت کردن به خنداندن مردم با سخنان بیهوده

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۳.

۲- رعد/ ۱۱.

۳- انعام/ ۱۵۱ و اسرا/ ۳۳.

۴- مائده/ ۳۱.

و شوخی، یاد کردن عیب‌های مردم و همنشینی با آنـان کـه تهمـت مـی‌زننـد. امـا گناهانی که موجب نزول بلا می‌شوند، عبارتند از: ترک کمک به درمانـدگان، یـاری نکردن به ستم دیده، تباه کردن امر به معروف و نهی از منکر؛ و گناهانی که موجـب سلطه دشمنان می‌شوند عبارتند از: آشکارا ستم ورزیدن، اظهار فجور، مبـاح کـردن محرّمات، نافرمانی از خوبان و تبعیت از اشرار. اما گناهانی کـه نـابودی را تعجیـل می‌کنند، عبارتند از: قطع صله رحم، قسم دروغ، دروغگویی، زنا، راه را بر مسلمانان بستن و ادعای امامت به غیر حق. اما گناهانی کـه ناامیـدی را بـه بـار مـی‌آورنـد، عبارتند از: ناامیدی از نصرت خدا، ناامیدی از رحمت خدا، امید به غیر خدا بستن و تکذیب وعده خدا؛ و گناهانی که هوا را تیره و تار می‌کنند عبارتنـد از: جـادوگری، کهانت، ایمان به نقش ستارگان در سرنوشت انسان، دروغ پنداشـتن قـدر و عقـوق والدین.

اما گناهانی که پرده‌ها را به کنار می‌زنند عبارتند از: وام گرفتن بـه قصـد بـاز پس ندادن، اسراف در هزینه کردن برای امور باطل، بخل ورزیدن در حق خـانواده، فرزندان و خویشاوندان اهل رحم، بداخلاقی، کم صبر بودن، اظهار دلتنگی و تنبلـی و سبک شمردن دین‌داران.

گناهانی که مانع اجابت دعا می‌شوند عبارتند از: داشتن آرزوهـای بـد، خبـث باطن، دورویی با دوستان، ترک تصدیق با جـواب دادن، تـأخیر در ادای نمازهـای واجب تا این که قضا شوند، ترک تقرّب به خدای عزّ و جلّ با نیکی کردن و صـدقه دادن و بد زبانی و فحّاشی در گفتار.

گناهانی که موجب حبس باران می‌شوند: جـور حاکمـان و قضـات، شـهادت دروغ، کتمان شهادت، منع زکات و قرض و کمک، قسـاوت قلـب در حـق فقـرا و نیازمندان، ستم کردن به یتیم و زن بیوه و دست رد زدن به سـینه سـائل بـه هنگـام شب.[1]

«مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴)»

۱- معانی الاخبار، ص ۲۷۰، ح ۲.

[هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست و کسانی که کار شایسته کنند، (فرجام نیک را) به سود خودشان آماده می‌کنند]

۱) حسین بن سعید در «کتاب زهد» از ابن نعمان، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عمل صالح به بهشت می‌رود و راه را برای صاحبش هموار می‌سازد، همان طور که مردی غلامی را می‌فرستد تا رختخوابش را پهن کند؛ سپس این آیه را تلاوت نمود. «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ»[1]

۲) ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان حارثی مفید در امالی خود از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن حسن بن ولید قمی، از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از علی بن نعمان، از داود بن فرقد روایت کرده و گفته است: شنیدم ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیهما می‌فرماید: عمل صالح به بهشت رفته و راه را برای صاحب خود هموار می‌کند، همان گونه که مرد خدمتکارش را می‌فرستد تا بستر او را آماده کند؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ».[2]

۳) طبرسی: منصور بن حازم از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به راستی که عمل صالح پیش از صاحبش به بهشت رفته و جای او را هموار می‌کند، همان طور که خدمتکار شما جای استراحت شما را فراهم می‌کند[3].

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴).

[خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانی قوّت

۱- زهد، ص ۲۶، ح ۴۶.

۲- امالی، ص ۱۹۵، ح ۲۶.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۶

بخشید. سپس بعد از قوّت ناتوانی و پیری داد. هر چه بخواهد، می‌آفریند و هموست دانای توانا]

۱) علی بن ابراهیم: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ» یعنی از نطفه‌ای متعفّن و ضعیف «ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا» یعنی پیری[1].

۲) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما، از احمدً بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم، از احمد بن محسن میثمی، از ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام در حدیثی مشتمل بر استدلال بر خداوند صانع آورده است: ابن ابی عوجاء پس از شنیدن سخنان امام صادق علیه السلام مبتنی بر اقامه دلیل بر صانع بودن خدای متعال گفت: به امام عرض کردم: اگر موضوع چنان است که شما می‌فرمایید، پس چرا خداوند خود بر مخلوقات خویش ظاهر نشد تا آنان را به پرستش خود دعوت کند تا اختلاف میان کسی حاصل نشود؟ و اصولاً چرا خداوند خود را از مردم پنهان کرده است و پیامبران را نزد آنان می‌فرستد؟ و اگر خود برایشان تجلّی می‌کرد، آنها به ایمان نزدیک‌تر می‌شدند.

پس امام علیه السلام به من فرمود: «وای بر تو! چگونه کسی که قدرت خودش را در وجود تو به تو نشان داده است از تو محجوب مانده است؟ نبودی، تو را آفرید؛ کودک بودی، بزرگ شدی؛ ضعیف بودی، قوی شدی؛ مریض بودی، سالم گشتی؛ خشمگین بودی، راضی شدی؛ غمگین بودی، شاد گشتی؛ کینه‌توز بودی، دوست شدی؛ دوست بودی، دشمن شدی؛ سست عنصر بودی، مصمّم شدی؛ مصمّم بودی، سست عنصر شدی؛ میل به شهوت پیدا کردی بعد از آن که از آن نفرت داشتی و بی‌میلی را پس از میل به شهوت در خود احساس کردی؛ تمایل و رغبت داشتی، ترسان گشتی، ترسان بودی، رغبت یافتی؛ ناامید بودی، امیدوار شدی و امیدوار بودی، نومید گشتی، و به خاطر آوردنت آنچه را که در خاطرت نبود و از ذهن رفتن آنچه در ذهنت نقش بسته بود» و باز همچنان به برشمردن توانایی‌های درونی من که قادر به دفع آنها از خود نبودم، ادامه داد تا این که گمان کردم که

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷

خداوند میان من و او آشکار می گردد.[1]

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶)»

[و(لی) کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند، می‌گویند: قطعاً شما (به موجب آن چه) در کتاب خدا(ست) تا روز رستاخیز مانده‌اید و این روز رستاخیز است. ولی شما خودتان نمی‌دانستید]

۱) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن علاء، از عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام در حدیثی که در آن وصف امام و این که امامت از آن کیست و چه کسی به تنهایی استحقاق آن را دارد، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: امامت همچنان در ذرّیّه ابراهیم علیه السلام بود و فرزندان او یکی پس از دیگری آن را به ارث می‌بردند تا این که خداوند عزّ و جلّ آن را به رسول خاتم صلی الله علیه و آله رسانده و فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»[2] [در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده‌اند؛ و خدا سرور مؤمنان است] از این رو امامت مختص او صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت به امر خدای عزّ و جلّ آن را بر اساس سنت خدا به علی علیه السلام واگذار نمود و بدین ترتیب در ذرّیّه برگزیدگانی قرار گرفت که خداوند متعال علم و ایمان را به ایشان عطا کرده و فرمود: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ». بنابراین، امامت تا روز قیامت در فرزندان علی علیه السلام باقی خواهد ماند؛ چون که پس از محمد صلی الله علیه و آله دیگر پیامبری نخواهد آمد.[3]

ابن بابویه نیز آن را در کتاب معانی الاخبار آورده و گفته است: از ابو عباس،

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۲.

۲- آل عمران/ ۶۸.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۵۴، ح ۱.

از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدا از او خشنود باد- از ابو القاسم احمد بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام این حدیث روایت شده است که حدیث بلندی است و ما آن را در تفسیر آیه «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» [و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان اختیاری ندارند] از سوره قصص به طور کامل آورده‌ایم.[1]

۲) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ» مقدّم و مؤخّر شده است و در اصل چنین بوده است: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَقَدْ لَبِثْتُمْ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ».[2]

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)»

[پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی «لایغضبنّک». گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام نماز می‌خواند و ابن کوّاء پشت سر وی بود. امیر المؤمنین علیه السلام مشغول قرائت بود که ابن کوّاء گفت: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[3] [و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد] پس امیر المؤمنین علیه السلام سکوت نموده تا این که ابن کوّاء ساکت شد. سپس قرائت خود را ادامه داد و دوباره ابن کوّاء شروع به تلاوت قرآن کرد و امام ساکت شد و این کار سه بار تکرار شد؛ آن گاه امام فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ

۱- قصص/ ۶۸، معانی الاخبار، ص ۹۶، ح ۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷.

۳- زمر/ ۶۵.

اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»[1]

۲) شیخ طوسی در کتاب تهذیب از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از معاوية بن وهب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت درباره مردی سؤال کردم که در حالی به امامت جماعت می‌ایستد که شما به خاطر این که قرائت را با صدای بلند می‌خواند، از او راضی نیستید. فرمود: اگر شنیدی کتاب خدا تلاوت می‌شود، به آن گوش فرا ده. عرض کردم: اما او شهادت به شرک من می‌دهد. فرمود: «اگر او خدا را نافرمانی کرد، تو مطیع خدا باش». پس دوباره سؤال کردم اما او اجازه واکنش دیگری به من نداد. لذا گفتم: بنابراین ابتدا در خانه‌ام نماز می‌خوانم و سپس نزد او می‌روم. فرمود: «اشکالی ندارد». و فرمود: علی علیه السلام در نماز صبح بود و ابن کوّاء که پشت سر آن حضرت بود آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْکَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[2] [و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد] را خواند. امام علی علیه السلام به احترام قرآن سکوت فرمود تا این که آن مرد از خواندن آیه فارغ شد. اما ابن کوّاء مجدداً شروع به خواندن آیه نمود و علی علیه السلام دوباره ساکت شد و بار دیگر ابن کوّاء خواند و علی علیه السلام سکوت فرمود و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲- زمر/ ۶۵.

۳- تهذیب، ج ۳، ص ۳۵، ح ۱۲۷.

سوره لقمان

سوره لقمان مکی است به جز آیات ۲۷،۲۸ و۲۹ که مدنی هستند.
تعداد کل آیات آن ۳۴ آیه است که پس از سوره صافّات نازل
گردیده است

فضیلت و ثواب قرائت سوره لقمان

۱) ابن بابویه از عمر بن جبیر عرزَمیّ، از پدرش، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هر کس سوره لقمان را در هر شب بخواند، خداوند فرشتگانی را مأمور می‌کند که در آن شب از وی در مقابل ابلیس و سربازانش تا صبح حمایت کنند. اما اگر روز آن را تلاوت کند، تمام روز تا شب از وی محافظت می‌کنند.[1]

۲) در کتاب «خواص القرآن» آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که این سوره را بخواند، روز قیامت، لقمان رفیق او خواهد بود و ده برابر تعداد کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند برایش ثواب نوشته می‌شود. هر که آن را بنویسد و در آب بشوید و آب آن را به کسی که بیماری داخلی دارد بخوراند، بیماری او شفا می‌یابد؛ و هر که (چه زن و چه مرد) خونریزی داشته باشد و این سوره را نوشته در جایی که دچار خونریزی شده آویزان کند، به اذن خداوند تعالی خونریزی او قطع می‌شود.[2]

۳) در روایتی دیگر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که آن را بنویسد و در آب خیس کند و آب آن را به کسی بدهد که بیماری داخلی دارد یا بدنش خونریزی می‌کند- چه مرد باشد و چه زن- و آن را در موضع خونریزی بیاویزد، خون او به اذن خدای متعال بند می‌آید.

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۹.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۴.

۴) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر کس آن را بنویسد و آب آن را به بیماری که ناراحتی داخلی یا هر بیماری دیگری داشته باشد- چه زن باشد و چه مرد- بدهد، شفا پیدا می کند و تب وی قطع می‌گردد و هر گزندی به اذن خدا از او دور می‌شود.

تفسیر سوره لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)».

[الف لام میم* این است آیات کتاب حکمت‌آموز* (که) برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است* (همان) کسانی که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و (هم) ایشانند که به آخرت یقین دارند* آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که رستگارانند]

۱) علی بن ابراهیم: در این کلام خدای تعالی «الم* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ* هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» یعنی از جانب پروردگارشان از بیان برخوردارند.[1]

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۶) وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷).

[و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا (مردم را) بی‌(هیچ) دانشی از راه خدا گمراه کنند و (راه خدا) را به ریشخند گیرند. برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود* و چون آیات ما بر او خوانده شود، با نخوت روی برمی‌گرداند؛ چنان که گویی آن را نشنیده (یا) گویی در گوشهایش سنگینی است. پس او را از عذابی پر درد خبر ده]

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن حمزه، از ابو بصیر روایت کرده که گفته است: از ابو جعفر باقر علیه السلام درباره درآمد زنان آوازه‌خوان پرسیدم، فرمود: درآمد آن که مردان بر او وارد می‌شوند، حرام است؛ ولی آن که به عروسی‌ها دعوت می‌شود، اشکالی ندارد و این خود فرموده خدای عزّ و جلّ است که: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»[۱].

۲) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن اسماعیل، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گوید: شنیدم که آن حضرت می‌فرماید: غناء ازجمله اموری است که خداوند کیفر آن را آتش وعده داده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»[۲].

۳) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مهران بن محمد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: شنیدم که آن حضرت می‌فرماید: غناء از جمله اموری است که خداوند درباره آن فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۱۹، ح ۱.

۲- کافی، ج ۶، ص ۴۳۱، ح ۴.

لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ».[1]

۴) از او، از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از وشّاء روایت شده است که گفت: شنیدم که از ابو الحسن امام رضا علیه السلام درباره غناء سؤال شد، فرمود: مشمول قول خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»[2]

۵) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مهران بن محمد، از حسن بن هارون روایت کرده است که گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: غناء، مجلسی است که خداوند به مردمانش نگاه نمی‌کند و مصداق کلام خداوند عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ».[3]

۶) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی - که رحمت خدا بر او باد - از جعفر بن محمد مسعود، از پدرش، از حسین بن اِشکیب، از محمد بن سری، از حسین بن سعید، از ابو احمد محمد بن ابی عمیر، از علی بن حمزه، از عبد الاعلی روایت کرده که گفت: از جعفر بن محمد صادق علیه السلام درباره قول خدای متعال پرسیدم که می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» فرمود: غناء است.[4]

۷) زمخشری در «ربیع الابرار» از ابو امامه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که: آموزش زنان آوازه‌خوان و فروش آنها و خرید آنها و تجارت به وسیله آنها جایز نیست و بهای آنها حرام است و این آیه جز در این مورد بر من نازل نشده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ». سپس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد، هیچ مردی صدای آوازش را بلند نکرد مگر این که خدای متعال دو شیطان را به سراغ او بفرستد و هر کدام بر روی

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۳۳، ح ۱۶.

۲- کافی، ج ۶، ص ۴۳۲، ح ۸.

۳- کافی، ج ۶، ص ۴۳۳، ح ۱۶.

۴- معانی الاخبار، ص ۳۴۹، ح ۱.

یک کتف او سوار شده و با پاهایشان بر سینه‌اش می‌کوبند تا این که سکوت کند.[1]

۸) علی بن ابراهیم در معنای این آیه گفت: غنا، شرب خمر و همه خوشگذرانی‌ها: «لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» گفت: تا آنان را از راه خدا منحرف کند.[2]

۹) گفت: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» نقل شده است که: او نَضْر بن حارث بن علقمة بن کلده از بنی کلده از بنی عبد الدّار بن قُصی است و این نضر راوی گفتار و اشعار مردم بود. خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».[3]

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰)

[آسمان‌ها را بی‌هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوههای استوار بیفکند تا (مبادا زمین) شما را بجنباند و در آن از هر گونه جنبنده‌ای پراکنده گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع (گیاه) نیکو در آن رویانیدیم]

سخن درباره این آیه پیش از این در آغاز سوره رعد بیان گردید و ان شاء الله تعالی در تفسیر آیه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ»[4] خواهد آمد.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) **هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي**

۱- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۶۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴- ذاریات / ۷.

مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۱)».

[آسمان‌ها را بی‌هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوههای استوار بیفکند تا (مبادا زمین) شما را بجنباند و در آن از هر گونه جنبنده‌ای پراکنده گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع (گیاه) نیکو در آن رویانیدیم* این خلق خداست. (اینک) به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند. (هیچ) بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند]

۱) علی بن ابراهیم: درباره سخن خداوند متعال: «وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ» گوید: از هر نوع حیوانی در آن قرار داد. گفت: درباره آیه «فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» می‌فرماید: از هر رنگ زیبایی، و زوج: رنگ زرد و سبز و قرمز، کریم: نیکو. فرمود: سخن خداوند: «هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ» یعنی مخلوق خدا، زیر «خَلْقُ» همان «فعل» است و فعل دیده نمی‌شود، بلکه اشاره او به مخلوق و نیز به آسمان و زمین و کوه‌ها و همه حیوانات بوده است، یعنی «فعل» را به معنای «مفعول» به کار برده است.[1]

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)».

[و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می‌گزارد و هر کس کفران کند، در حقیقت خدا بی‌نیاز ستوده است* و (یاد کن) هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می‌داد، گفت: ای پسرک من! به خدا شرک میاور که به راستی شرک، ستمی بزرگ است]

۱) محمد بن یعقوب از ابوعبد الله اشعری، از یکی از یاران ما در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، گفت: ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام به من

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» فرمود: [منظور از حکمت] فهم و عقل است.[۱]

۲) علی بن ابراهیم، از ابو القاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام، از لقمان و حکمتی که خدای عزّ و جلّ ذکر فرموده، سؤال کردم، فرمود: به خدا سوگند، حکمت را به خاطر حسب و نسب یا مال یا خویشاوندان و یا قدرت بدنی، یا زیبایی ندادند، بلکه چون مردی قوی در کار خدا بود، پرهیزکار برای خدا، بسیار کم سخن، ژرف‌نگر، بلند نظر، تیزبین، بی‌نیاز از دیگران، هرگز در روز نخوابید، هیچ کسی او را در حال ادرار کردن، قضای حاجت یا غسل کردن ندید، حکمت را به او دادند؛ چون بسیار خوددار و ژرف‌نگر بود و به کار خویش سرگرم بود؛ از ترس گناه به چیزی نخندید و هرگز خشمگین نشد و با انسانی شوخی نکرد و به خاطر برخوردار شدن از نعمت‌های دنیا خوشحال نشد و به خاطر امور دنیوی هرگز غم و اندوه به خود راه نداد. او زنانی به همسری گرفت و فرزندانی بسیار یافت و بسیاری از ایشان در کودکی مردند و بر مرگ هیچ کدام از آنها نگریست.

و بر دو مرد در حال دعوا و جدل نگذشت، مگر این که آنان را با هم آشتی داد و از آن جا نمی‌رفت، مگر این که میانشان صلح برقرار می‌کرد. او هرگز سخنی نشنید و نپسندید، تا این که تفسیر آن را طلب کند و نام راوی آن را بپرسد. او بسیار همنشین فقها و دانشمندان می‌شد و نزد قاضیان و پادشاهان و حکّام و سلاطین، رفت و آمد بسیار داشت. قاضیان را به خاطر امتحان سختی که در پیش داشتند، رثا می‌گفت و بر ملوک و سلاطین به خاطر غرورشان و اطمینان از بقای آنها در این مقام‌ها، دلسوزی می‌کرد و از آنان عبرت می‌گرفت و چیز می‌آموخت که اسباب غلبه او بر نفسش باشد و به وسیله آن با هوای نفس مبارزه می‌کرد و از شیطان دوری می‌گزید. او قلبش را با اندیشیدن درمان می‌کرد و با عبرت‌ها خود را درمان می‌نمود، و وارد موضوعی نمی‌شد، مگر مربوط به وی باشد؛ از این رو به وی حکمت داده شد و عصمت به وی هدیه گشت؛ زیرا خدای تبارک و تعالی به گروه‌های ملائکه فرمان داد تا آن گاه که روز به نیمه رسید و چشم‌ها به خواب

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۳، ح ۱۲.

قیلوله آرام گرفتند. لقمان را بی‌آن که آنها را ببیند ولی [صدایشان را] بشنود، صدا کرده و گفتند: ای لقمان! آیا می‌خواهی خدا تو را خلیفه خود بر روی زمین قرار دهد تا در آن، میان مردم قضاوت کنی؟ لقمان گفت: اگر خدا مرا به این کار فرمان دهد، اطاعت می‌کنم؛ زیرا اگر مرا به این کار وادارد، به یاری من خواهد شتافت و مرا علم داده، عصمت و خویشتن‌داری عنایت می‌فرماید. اما اگر مرا مختار بگذارد، قطعاً عافیت طلبی را می‌پذیرم.

پس فرشتگان گفتند: ای لقمان! چرا چنین گفتی؟ گفت: چون قضاوت کردنم میان مردم سخت‌ترین منازل دین است و پُر فتنه و پُر بلاترین آنها؛ قاضی تنها است بی‌آن که یاوری داشته باشد، ستم از هر سو او را احاطه کرده و پیوسته بر سر دو راهی است؛ اگر به حق قضاوت کند، سزاوار است که راه سلامت بپیماید و اگر به اشتباه قضاوت کند، راه بهشت را گم کرده است و هر که در دنیا ذلیل و ضعیف باشد، برای وی آسان‌تر خواهد بود که در آن دنیا حکیم و دانا و شریف باشد و هر که دنیا را بر آخرت برگزیند، هر دو را می‌بازد، این (دنیا) می‌گذرد و به آن یکی هم نمی‌رسد.- فرمود: - پس فرشتگان از حکمت و دانش او در شگفت شدند و خدای رحمان، منطق او را پسندید.

چون شب فرا رسید و در بستر آرمید، حکمت را بر وی نازل فرمود به گونه‌ای که او را از سر تا پا دربرگرفت. پس چون از خواب بیدار شد، داناترین مردم زمان خود بود و از آن پس در میان مردم به حکمت میان مردم سخن می‌گفت و آن را بین مردم رواج می‌داد.- فرمود:- و چون قضاوت بر او عرضه شد و نپذیرفت، خداوند فرشتگان را امر فرمود تا داود را به پذیرش خلافت فرا خوانند. او آن را پذیرفت بی‌آن که شرایط لقمان را مطرح کند، پس خداوند خلافت و حکومت زمین را به وی عطا فرمود و بارها او را آزمود؛ اما هر بار دچار اشتباه می‌شد، اما خداوند از او درمی‌گذشت. لقمان بسیار به دیدار داود علیه السلام می‌رفت و با موعظه‌ها و علم خود، وی را پند و اندرز می‌داد و داود علیه السلام به وی می‌گفت: ای لقمان! خوشا به حالت! حکمت را به تو دادند و از بلاها تو را معاف کردند؛ اما خلافت به داود داده شد و به حکومت و فتنه مبتلا گشت.

گفت: سپس امام صادق علیه السلام در معنی این کلام خداوند متعال: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» می‌فرماید:

پس لقمان فرزندش را به سخنانی پند داد که او را از هم شکافت و گسست و از جمله پندهایی که به وی داد، این بود: ای حمّاد! ای فرزندم! تو از روزی که به این دنیا گام نهادی، پشت به آن کرده‌ای و راه آخرت در پیش گرفته‌ای. خانه‌ای که رو به آن می‌روی، نزدیک‌تر از خانه‌ای است که داری از آن دور می‌گردی. فرزندم! با علما چنان همنشین و نزدیک شو که زانویت به زانوی آنها برخورد کند و با آنان جدل مکن که علم خود را از تو دریغ خواهند ورزید. از دنیا روزی خویش را برگیر و آن را رد مکن تا نان‌خور مردم نباشی، و چنان در آن وارد نشو که به آخرت تو زیان رساند. چنان روزه بگیر که شهوتت را قطع کند، نه این که روزه‌ای بگیری که تو را از نماز باز دارد؛ زیرا نماز نزد خدا محبوب‌تر از روزه است. فرزندم! دنیا دریایی عمیق است که مردمی بسیار در آن غرق شده‌اند؛ پس تو کشتی خود را در آن ایمان قرار ده که بادبان آن توکل و توشه تو در آن ترس از خدا باشد، که اگر نجات یافتی به لطف پروردگار بوده و اگر هلاک گشتی، به خاطر گناهانت بوده است.

فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگی سود آن را می‌بری و هر که به ادب اهتمام ورزد، به آن توجه می‌کند و اهمیت می‌دهد و هر که به آن اهتمام ورزد، زحمت آموختن را می‌پذیرد و هر که خود را مکلف به آموختن آن کند، طلبش فزونی می‌یابد و هر که طلبش زیادت یافت، سود آن را نیز می‌برد. پس ادب‌آموزی را عادت خویش قرار ده تا با این کار هم راه گذشتگان را پیموده باشی و هم به آیندگان سود رسانده باشی و کسانی تمایل پیدا می‌کنند آن را از تو بیاموزند و هیبت تو مانع از آن می‌شود که دیگران با تو درافتند. از تنبلی در کسب ادب به خاطر پرداختن به غیر آن بر حذر باش، پس اگر مغلوب دنیا شدی مغلوب آخرت مشو؛ زیرا اگر فرصت طلب علم را از دست دادی، در کسب آخرت مغلوب گشته‌ای. پس در شب و روز و ساعات عمرت، بخشی را به دانش اندوزی اختصاص ده، که اگر آن را از دست دهی هیچ از دست رفته‌ای را چون ترک دانش نخواهی یافت. دانش خود را وسیله جدل با لجوج قرار مده و با هیچ فقیه و دانایی جدل مکن و به دشمنی با هیچ سلطانی برمخیز و با هیچ ستمگری مدارا مکن و دوست و همراه وی مباش. هرگز با فاسق مشکوک و متهم دوستی مکن و با کسی که در معرض تهمت بدکاری قرار دارد مصاحبت مکن. از دانش خویش چون

سکه‌هایت محافظت کن. فرزندم! چنان خدا ترس باش که اگر در قیامت با عمل صالحِ همه ساکنان آسمان و زمین آمده باشی، باز هم از عذاب خدا بیمناک بوده و ایمن نباشی و چنان به رحمتش امیدوار باش که اگر با بار گناه هر دو عالم، قدم در قیامت گذاشتی، امید به آمرزش وی داشته باشی.

آن گاه فرزندش به وی گفت: پدر! با داشتن یک قلب، چگونه چنین امری را تحمل کنم؟

لقمان گفت: فرزندم! اگر قلب مؤمن را درآورده و بشکافند، دو نور در آن می‌یابند، نوری که به ترس و نوری که به امید تعلق دارد که اگر وزن شوند، هیچ کدام بر دیگری کمترین رجحانی ندارند. هر که به خدا ایمان بیاورد، کلام خدا را تأیید می‌کند و هر که کلام خدا را تأیید کند، دستور خدا را اطاعت می‌کند و هر که مطیع امر خدا نباشد، قول او را تصدیق نکرده است. این خُلقیّات هر کدام، گواه بر دیگری هستند. پس هر که ایمانش به خدا راستین باشد، خالصانه و ناصحانه برای خدا کار می‌کند و هر که خالصانه و ناصحانه برای خدا کار کند، ایمانش به خدا ایمانی راستین است و هر که از خدا اطاعت کند، از او می‌ترسد و هر که از او بترسد، دوستش می‌دارد و آن که خدا را دوست بدارد، امر او را اطاعت می‌کند؛ و هر که مطیع امر او باشد، مستحق بهشت و رضای او می‌گردد و هر که در پی کسب رضای خدا نباشد، خشم خدا را برای خود خریده است و از خشم خدا به خودش پناه می‌بریم. فرزندم! به دنیا تکیه مکن و دل را به آن مشغول مدار؛ زیرا خداوند چیزی نیافریده که برایش دشوار بوده باشد. آیا نمی‌بینی که نعیم دنیا را پاداش فرمانبرداران قرار نداده و بلای آن را مجازات نافرمانان قرار نداده است؟![1]

۳) از او، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح، از جعفر بن یحیی، از علی قَصیر، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده وگفته است: قربانت گردم! آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» به چه معناست؟ فرمود: معرفت امام زمانش به وی داده شد.[2]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴) محمد بن یعقوب: از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از حارث بن مغیره یا از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: به وی عرض کردم: وصیت لقمان به پسرش چه بود؟ فرمود: در این وصیت، شگفتی‌ها بود و از همه شگفت‌انگیزتر این که به فرزندش گفت: از خدای عزّ و جلّ چنان بترس که اگر با عمل نیک ساکنان آسمان و زمین نزد وی آیی، تو را عذاب خواهد کرد و چنان به رحمتش امید داشته باش که اگر با گناه هر دو عالم نزد وی آیی، تو را می‌بخشد. سپس فرمود: پدرم علیه السلام می‌فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست، مگر این که در قلبش دو نور باشد: نور بیم و نور امید؛ و اگر این دو وزن شوند، هیچ‌کدام فزون‌تر از دیگری نیستند.[۱]

۵) طبرسی: از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد بن عیسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در وصیتی از لقمان به فرزندش آمده است: فرزندم! با شمشیر، کفش، عمامه و خیمه و مشک آب و نخ و درفش خود به سفر برو و در سفر داروهایی به همراه داشته باش که خود و آن که با توست از آن منتفع گردد و با همسفرانت جز در معصیت خداوند عزّ و جلّ همراه و موافق باش. فرزندم! اگر با جمعی سفر کردی، در کار خودت و ایشان با آنان بسیار مشورت کن و با آنان بسیار خنده‌رو باش و در غذای خود با آنان سخاوتمند باش و اگر تو را به میهمانی دعوت کردند، دعوت آنان را بپذیر و اگر از تو یاری خواستند به یاریشان بشتاب و در همه حال ساکت و کم‌حرف باش و بسیار نماز بخوان و آب و غذا و چهارپای خود را از دیگران دریغ مدار و اگر از تو شهادت به حق دادن طلبیدند ، برایشان شهادت ده، و اگر با تو مشورت کردند، سعی کن مشاور خوبی برای آنان باشی و تا پیرامون کاری خوب فکر نکرده‌ای، اقدام مکن و به هیچ مشورتی پاسخ مده، مگر این که مدتی را صرف نظر کردن به آن کرده باشی و هر کس نتواند نصیحت مشفقانه و خیرخواهانه را به طرف مشورت گیرنده ارائه کند، خداوند عقل او را از وی می‌گیرد.

و اگر دیدی دوستانت راه می‌روند، با آنان راه برو و اگر دیدی به کاری

۱- کافی، ج ۲، ص۵۵، ح۱

مشغولند، به یاریشان بشتاب. پند مسن‌تر از خود را گوش کن و اگر فرمانی بـه تـو دادند یا چیزی از تو خواستند، بگو: بلی، و پاسخ منفی مده، زیرا «نه» گفتن سنگین و نشانه لئیم بودن است و اگر سرگردان شدید، اتراق کنید و اگـر در تصـمیم دچـار تردید شدید، بایستید و رایزنی کنید و اگر یـک مـرد را در بـین راه دیدیـد دربـاره مسیرتان چیزی از وی نپرسید و از او راهنمایی مخواهید، زیرا تنها بودن در بیابـان شک‌برانگیز است و ممکن است جاسوس دزدها باشد و شاید همان شـیطانی باشـد که شما را سرگردان کرده باشد. از دو شخص نیز بترسید، مگر این که آن چه را مـن می‌بینم، شما در آنها نبینید؛ زیرا عاقل اگر با چشم خود چیزی ببیند، حـق را از آن تشخیص می‌دهد و بیننده، چیزهایی را می‌بیند که غایب نمی‌بیند.

فرزندم! چون وقت نماز شد، به هیچ بهانه‌ای آن را به تأخیر مینداز. بـه موقـع آن را اقامه کن و خود را آسوده ساز؛ زیرا نماز یک دَین است. در همه حـال سـعی کن نمازت را به جماعت برگزار کنی و هرگز بر روی مرکب مخـواب؛ زیـرا خیلـی زود دچار زخم نشیمنگاه می‌شوی و این کار عاقلانـه‌ای نیسـت، مگـر ایـن کـه در محملی نشسته باشی و بخواهی دراز بکشی تا به مفاصلت اسـتراحتی داده باشـی و اگر قصد اتراق داشتید، خوش‌رنگ‌ترین زمین را انتخـاب کنیـد کـه خـاکش نـرم و علفش بسیار باشد و چون اُتراق کردید، پیش از آن که بنشینی دو رکعـت نمـاز بـه جای آر و اگر قصد قضای حاجت کردی، از محل اتراق دور شو و چون عزم ادامه سفر کردی دو رکعت نماز بخوان و با زمینی که در آن اتراق کرده بودی وداع کـن و بر مردمان آن سلام کن؛ زیرا هر بقعه‌ای از زمین به جمعی از فرشتگان تعلّـق دارد و اگر نتوانستی لب به غذا بزنی تا صدقه ندهی، این کار را بکن و تا سوار بر مرکبـی، تلاوت قرآن را فراموش مکن و تا زمانی کـه مشـغول بـه کـار هسـتی، تسـبیح را فراموش مکن و چون بیکار بودی، از دعا غفلت مکن و بر حذر باش از این کـه از آغاز تا پایان شب در حرکت باشی و مبادا که در حین حرکت صدایت را بلند کنی.

ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند که حکمت را بـه خاطر حسب و نسب یا ثروت و مکنت یا قدرت بدن یا جمـال رخسـار بـه لقمـان ندادند؛ بلکه چون با اراده در کار خدا، پرهیزکار، ساکت و بسیار کم‌حرف، ژرف‌نگر، دوراندیش و تیزبین بود، از این نعمت برخوردار شد و هرگز در روز نمـی‌خوابیـد و هرگز در مجلس تکیه نمی‌داد و آب دهان بیرون نمی‌انداخت و هیچ کار عبثی انجام

نمی‌داد و هیچ کس او را در حال ادرار یا قضای حاجت یا غسل به خاطر حیای بسیار او ندید و هرگز به چیزی نخندید و به خشم نیامد تا مبادا آسیبی به دینش وارد شود و هرگز با انسانی شوخی نکرد و به خاطر امور دنیوی اظهار شادمانی نکرد و به خاطر از دست دادن آن غمگین نشد. او چند همسر گرفت و فرزندان بسیار یافت که خیلی از آنها در حیات او درگذشتند، اما هرگز بر یکی از آنها نگریست.

اگر بر دو نفر وارد می‌شدند که در حال جنگ و دعوا بودند، آنها را با هم آشتی می‌داد و تا از هم جدا نمی‌شدند از آن جا نمی‌رفت. هیچ سخن پسندیده‌ای نشنید مگر این که خواستار تفسیر و توضیح آن شد و این که گوینده اصلی آن سخن چه کسی بوده است. با فقها و علما زیاد نشست و برخاست داشت. پیوسته نزد قضات، حکام و سلاطین می‌رفت و به آنان سر می‌زد. قاضیان را به خاطر این که در مقابل امتحانی سخت قرار گرفته‌اند تسلّی خاطر می‌داد و بر پادشاهان و حکام به خاطر نخوت و تکبری که در مقابل خدا داشتند و این که چنین در آرامش زندگی می‌کنند، دل می‌سوزاند. او پیوسته چیزهایی می‌آموخت که به وسیله آنها بر نفس خود غلبه کند و از شیطان فاصله بگیرد. او پیوسته خود را با تفکر و عبرت‌گرفتن درمان می‌کرد. او وقت خود را فقط به کار مفید می‌گذراند و در امری که به وی مربوط نبود دخالت نمی‌کرد؛ و به همین دلیل بود که به وی حکمت داده شد و از نعمت عصمت برخوردار گردید.

۶) طبرسی با حذف اسناد، از حمّاد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: لقمان حکیم سال‌ها قبل از داود علیه السلام به دنیا آمده بود و زمان وی را درک نمود و سال‌های بسیاری با او بود و روزی که جالوت را کشت با وی بود. طول (قد) جالوت هشتصد ذراع بود و طول داود فقط ده ذراع بود و چون داود جالوت را کشت، خداوند نبوت را به وی عطا فرمود و لقمان همچنان با داوود تا وقتی که داوود مرتکب خطایی شد و خداوند از خطای او گذشت و توبه‌اش را پذیرفت و بعد از آن بود. لقمان پیوسته فرزندش را اندرز می‌داد .... از جمله پندهای لقمان به فرزندش این است: فرزندم! از لحظه‌ای که به دنیا آمدی، پشت به آن کرده و رو به آخرت در حرکتی و خانه آخرتی که به سوی آن می‌روی، نزدیک‌تر از خانه‌ای است که داری از آن دور می‌شوی. فرزندم! هیچ خیری در

سخنی نیست، مگر این که به نام خدای متعال آغاز شده باشد. کم حرف از آرامش و متانت برخوردار است.

فرزندم! با علما همنشین باش؛ زیرا اگر علم در دل سگ هم باشد، خداوند متعال او را عزت می‌داد و دوست می‌داشت. فرزندم! چنان با اهل علم همنشین باش که زانو به زانوی آنها بنشینی و با آنها جدل مکن؛ چون از تو نفرت پیدا خواهند کرد و از دنیا روزی خویش را به دست آر و آن را رد مکن تا سربار مردم نباشی؛ ولی چنان نیز در پی دنیا مرو که به آخرت تو زیان برساند. و چنان روزه‌ای بگیر که شهوت تو را قطع کند و روزه‌ای مگیر که چنان تو را ضعیف کند که توان نماز را از تو بگیرد؛ زیرا نماز نزد خدا از روزه محبوب‌تر است و نماز بهترین اعمال است. فرزندم! دنیا، دریای عمیقی است که مردم بسیاری در آن غرق شده‌اند، پس کشتی خودت را در آن ایمان و بادبان آن را توکل و توشه خویش را در آن ترس از خدا قرار بده؛ اگر نجات یافتی، لطف خدا شامل حال تو شده و اگر هلاک گشتی، علت، گناهان خودت است. فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگی از آن بهره‌مند می‌شوی و هر که ادب دوست شود، بدان اهمیت می‌دهد و هر که به آن اهمیت دهد، به آن عمل می‌کند و هر که به آن عمل کند، طلبش بیشتر می‌شود و هر که طلبش بیشتر شود، منفعت آن را درمی‌یابد، پس آن را عادت خود قرار ده. آن گاه تو جانشین خلف و مفید برای سلف خود می‌گردی و راغب آن به تو امید می‌بندد و راهب آن از هیبتت می‌ترسد. بر حذر باش از تنبلی از طلب علم و رو آوردن به طلب چیزی غیر آن. اگر مغلوب دنیا شدی، مغلوب آخرت نیز مشو. فرزندم! هر که علم را به دست آورد، چه چیز را از دست داده؟ و هر که علم را از دست دهد، چه چیزی به دست آورده؟ فرزندم! اگر فرصت طلب علم را از دست دادی، بدان که هیچ راهی برای تباه کردن آن بهتر از ترک علم نیست. علم را ابزار جدل با لجوج و دانا قرار مده و با آن به ستیز با سلطان برنخیز و با ستمگر مماشات مکن و با دشمن دوستی نورز و با فاسق زناکار و مشکوک پیمان اخوّت مبند و با متهم مصاحبت مکن و همان گونه که از پولت محافظت می‌کنی از علمت نیز مراقبت کن. فرزندم! از مردم روی بر مگردان و شادمانه و بی‌دردانه بر روی زمین راه مرو و صدایت را پایین بیاور که بدترین صداها، صدای الاغ است و آرام گام بردار. فرزندم! از خدا بترس چنان که اگر با اعمال نیک ساکنان دو عالم به روز قیامت

وارد گردی، بیم داشته باشی خدا تو را عذاب دهد و اگر با گناه دو عالم آمدی، امید به آمرزش و رحمت او داشته باشی.

پس فرزندش گفت: پدر! من یک دل بیشتر ندارم، چگونه همه این نصیحت را به کار گیرم؟

لقمان گفت: ای فرزندم! اگر قلب مؤمن را بیرون آورند و بشکافند، دو نور در آن یافت می‌شود: نوری برای ترس و نوری برای امید؛ و اگر وزن شوند، هیچ کدام سنگین‌تر از دیگری نیست حتی به اندازه یک ذرّه. پس هر که به خدا ایمان داشته باشد و کلام خدا را راست بداند، به آن عمل خواهد کرد و هر که به دستور خدا عمل نکند، کلام خدا را باور نکرده است؛ زیرا این اخلاق برای یکدیگر شهادت می‌دهند. پس هر که صادقانه به خدا ایمان داشته باشد، خالصانه برای خدا کار می‌کند و هر که برای خدا خالصانه و خیرخواهانه کار کند، صادقانه به خدا ایمان آورده است. هر که خدا را فرمان برد، خدا ترس می‌شود و خدا ترس، خدا را دوست می‌دارد و خدا دوست، مطیع امر خدا می‌شود و هر که مطیع امر خدا شود، بهشت بر او واجب می‌گردد و هر که در پی کسب رضای خدا نباشد، به خدا خیانت کرده است و هر که به خدا خیانت کند، مستوجب خشم و عذاب خدا می‌شود؛ و به خدا پناه می‌بریم از این که دچار خشم و عذاب و رسوایی و انتقام وی گردیم.

فرزندم! به دنیا تکیه مکن و دل را به آن مشغول مدار؛ زیرا خداوند چیزی آسان‌تر از آن نیافریده است. مگر ندیده‌ای که نعمت‌های آن را پاداش مطیعان قرار نداده و بلای آن را مجازات نافرمانان قرار نداده است؟ فرزندم! هر که نفسی را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است؛ یعنی این که او را از کشته شدن یا غرق شدن یا سوختن یا زیر آوار ماندن یا حیوانی درنده برهاند و یا این که او را ضمانت کرده تا بی‌نیاز شود یا این که او را از فقر به غنا و بی‌نیازی برساند و بهتر از همه اینها آن است که او را از گمراهی به رستگاری رهنمون شود. فرزندم! نماز را به پا دار، امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آن چه بر تو می‌گذرد، شکیبا باش که این خود از استواری کارهاست.[1]

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۳.

«وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) وَإِن جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵)».

[و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او باردار شد. سستی بر روی سستی، و از شیر باز گرفتنش در دو سال است. (آری به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است* و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست، به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و(لی) در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من بازمی‌گردد و (سرانجام) بازگشت شما به سوی من است و از (حقیقت) آن چه انجام می‌دادید، شما را با خبر خواهم کرد]

۱) علی بن ابراهیم: درباره این فرموده خداوند متعال: «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَى وَهْنٍ» آورده است: یعنی ضعف و سستی روی ضعف و سستی.[۱]

۲) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واحد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده است که گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره قول خدای تعالی: «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» سؤال شد. فرمود: پدر و مادری که خداوند تشکّر کردن از آنها را واجب کرده آنهایی هستند که علم را زاده‌اند و حکمت را به ارث گذاشته‌اند. و مردم را امر فرمود از ایشان اطاعت کنند. سپس فرمود: خدای متعال گوید: «إِلَيَّ الْمَصِيرُ» یعنی بازگشت بندگان به سوی خداست و راهنمای این راه پدر و مادر هستند؛ آن گاه سخن را بر ابن حنتمه و دوستش معطوف کرده و درباره خاص و عام چنین فرموده است: «وَإِن جَاهَدَاكَ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

عَلى أَن تُشْرِکَ بِی» گوید: در وصیت است و این که از کسی که دستور داده شده‌ای از او اطاعت کنی، اطاعت نکنی؛ از آن دو اطاعت مکن و سخنان ایشان گوش مکن. سپس سخن را متوجه پدر و مادر کرده است: «وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا» می‌گوید: فضیلت آنها را به مردم بشناسان و مردم را به پیروی از راه آنها دعوت کن و این همان کلام خداست که می‌فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ»، سپس فرمود: به سوی خدا، سپس به سوی ما؛ پس از خدا پروا کنید و از پدر و مادر نافرمانی نکنید؛ زیرا رضای آنها رضای خداست و خشم آنها خشم خداست.[1]

۳) از او، از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله بن بحر، از عبد الله بن مسکان، از راوی آن، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: در حالی که من در حضورش بودم، به عبد الواحد انصاری درباره نیکی در حق پدر و مادر در کلام خدای متعال: «وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»[2] [و به پدر و مادر (خود) احسان کنید] فرمود: گمان کردیم که این همان آیه‌ای است که درباره بنی اسرائیل نازل شده است؛ یعنی: «وَقَضَى رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»[3] [و خداوند چنین مقدر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید] سپس از آن حضرت در این مورد سؤال کردم. فرمود: درباره لقمان است که می‌فرماید: «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ» [یعنی] نیکی کردن «وَإِن جَاهَدَاکَ عَلى أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»، سپس فرمود: این بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر از آن است که دستور دهد؛ در هر حال صله و حق آنها به جا آورده شود «وَإِن جَاهَدَاکَ عَلى أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» سپس فرمود: نه، بلکه امر به برقراری صله با آنها می‌شود هرچند تلاش کنند وی را به شرک دعوت کنند و این حق بیانگر آن است که بر حق آنها تأکید بیشتری نموده و

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۷۹.

۲- اسراء/ ۲۳.

۳- اسرا/ ۲۳.

ادای حق آنها را امری عظیم دانسته است.[1]

۴) محمد بن عباس از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از عبد الله بن سلیمان روایت کرده که گفته است: جابر بن جعفی را نزد امام باقر علیه السلام دیدم، در حالی که آن حضرت می‌فرمود: محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام «والدان» (دو پدر) هستند. عبد الله بن سلیمان نیز گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: آن که خمس را حلال کرد، از ماست و آن که سخن راست آورد، از ماست و آن که آن سخن را تأکید کرد، از ماست و در کتاب خدای عزّ و جلّ، مودّت از آن ماست و علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیهما «والدان» هستند که خداوند به ذرّیّه ایشان امر کرده که سپاسگزار آن دو باشند.[2]

۵) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مسکان، از زراره، از عبد الواحد بن مختار روایت کرده که گفت: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم، پس فرمود: آیا نمی‌دانستی علی علیه السلام یکی از والدینی است که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ»؟ زراره گوید: من نمی‌دانستم منظور کدام آیه است، آن که در حق بنی اسرائیل نازل شده یا آن که در حق لقمان وارد گشته است. تا این که قسمت شد به زیارت خانه خدا بروم. پس بر امام باقر علیه السلام وارد شده و با او تنها گشتم و عرض کردم: قربانت گردم! عبد الواحد حدیثی برایم روایت کرده است. فرمود: آری. عرض کردم: کدام آیه است؟ آن که درباره لقمان است یا آن که در حق بنی اسرائیل است؟ فرمود: آن که در حق لقمان نازل شده است.[3]

۶) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عمرو بن شمر، از مفضل، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم که آن حضرت می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ» یعنی رسول خدا صلی

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۶

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۶، ح ۱.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۶، ح ۲.

الله علیه و آله و علی علیه السلام.[1]

۷) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از ابان بن عثمان، از بشیر دهّان روایت کرده است که: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از والدین است. گوید: عرض کردم: و آن دیگری؟ فرمود: او علی بن ابی طالب علیه السلام است.[2]

۸) سعید رضی در «الخصائص» از سلمة بن کُهیل، از پدرش درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»[3] [و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند] نقل می‌کند که: یکی از والدین علی بن ابی طالب علیه السلام است.[4] در آغاز سوره عنکبوت احادیثی در این معنا از ائمّه علیهم‌السلام روایت گردید.

۹) ابن شهر آشوب از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند متعال: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»[5] روایت کرده است که فرمود: «الوالدان» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام.[6]

۱۰) از سلام جعفی، از امام باقر علیه السلام، و ابان بن تغلب، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: [این آیه] در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.[7] عین این حدیث را ابن جبله نیز روایت کرده است.[8]

۱- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۳.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۴

۳- عنکبوت/ ۸.

۴- خصائص الائمة، ص ۷۰.

۵- بقره/ ۸۳ و نساء/ ۳۶.

۶- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۷- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۸- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۱۱) از برخی ائمّه علیهم السلام در معنی آیه «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» روایت شده که در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.[۱]

۱۲) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: من و علی پدران این امت هستیم.[۲]

۱۳) باز هم از او صلی الله علیه و آله روایت است: من و علی پدران این امت هستیم، و من و علی ولایت این امت را بر عهده داریم.[۳]

۱۴) از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل است: من و علی پدران این امت هستیم، پس خدا لعنت کند آن که عاق والدین خویش است.

۱۵) شیخ طوسی در امالی خود، از محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر جعابی، از ابو عباس، احمد بن محمد بن سعید همدانی، از ابو عَوانه موسی بن یوسف قطّان کوفی، از محمد بن سلیمان مُقری کندی، از عبد الصمد بن علی نوفلی، از ابو اسحاق سبیعی، از اصبغ بن نُباته عبدی روایت کرده است که گفت: چون ابن ملجم ملعون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ضربت زد، با تعدادی از دوستان، صبح هنگام به عیادت آن حضرت رفتیم. من بودم و حارث و سوید بن غفله و عده‌ای دیگر. وقتی رسیدیم، بر در خانه نشستیم و با شنیدن صدای گریه، گریستیم. پس حسن بن علی علیه السلام نزد ما آمد و فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند به خانه‌هایتان بروید. پس همه رفتند، ولی من ماندم. با شدت گرفتن گریه از داخل منزل، من هم گریستم. بار دیگر امام حسن علیه السلام بیرون آمده و فرمود: مگر نگفتم بروید؟! عرض کردم: به خدا نه، ای فرزند رسول خدا! نه روحم اجازه می‌دهد و نه پایم توان راه رفتن دارد تا این که امیر المؤمنین علیه السلام را ببینم، و سپس به گریه ادامه دادم و امام حسن علیه السلام نیز به درون خانه رفت؛ اما طولی نکشید که برگشت و فرمود: داخل شو!. پس بر امیر

۱- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲- معانی الاخبار، ص ۵۲، ح ۳.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۵.

المؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم که سر آن حضرت را با عمامه‌ای زرد و خون‌آلود بسته‌اند و ایشان را به دیوار تکیه داده‌اند. رنگ چهره آن حضرت چنان زرد بود که نمی‌شد فهمید رنگ عمامه زردتر است یا رنگ رخسار آن حضرت؟ پس به پای آن حضرت افتاده و در حالی که وی را می‌بوسیدم، به سختی گریستم. پس آن حضرت به من فرمود: گریه نکن اصبغ، به خدا تا بهشت فاصله‌ای ندارم. عرض کردم: قربانت گردم! به خدا سوگند! می‌دانم به بهشت می‌روی، اما گریه من به خاطر این است که تو را از دست می‌دهم. یا امیر المؤمنین! قربانت گردم! حدیثی برایم بگو که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشی؛ زیرا گمان دارم از امروز به بعد دیگر از تو هرگز حدیثی نخواهم شنید.

فرمود: آری، اصبغ! روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نزد خود خواند و به من فرمود: ای علی! برو تا به مسجد من برسی، سپس از منبر من بالا برو و مردم را به سوی خود دعوت کن و حمد و سپاس خدای را به جا آر و بر من بسیار درود فرست و سپس بگو: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم و او به شما می گوید: لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسَل و لعنت من بر کسی که خود را به غیر پدر خویش نسبت دهد یا ولایت کسی غیر از ولیّ خود را بپذیرد یا به کارگری که اجیر کرده، ستم ورزد.

پس به مسجد آمده و از منبر بالا رفتم و چون قریشیان و هر که در مسجد بود مرا دیدند، به سمت من آمدند. آن گاه حمد و ستایش خدا را به جای آورده و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود بسیار فرستاده، سپس گفتم: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم و او به شما می‌گوید: لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب او و لعنت پیامبران مرسل خدا و لعنت من بر کسی باد که خود را به غیر پدر خویش منسوب کند یا ولایت غیر ولیّ خود بپذیرد یا به اجرت کارگری که اجیر کرده، ستم ورزد. گوید: پس جز عمر بن خطّاب هیچ یک از آن قوم سخنی نگفت و تنها او بود که گفت: ای ابو الحسن! پیغام را رساندی، اما سخنی آوردی که روشن نیست و احتیاج به توضیح و تفسیر دارد. گفتم: این را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهم گفت. پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشته و وی را از ماجرا آگاه ساختم. فرمود: به مسجدم بازگرد و از منبر بالا برو و سپس حمد و سپاس خدا را به جای آر و بر من درود فرست و آن گاه بگو: ای

مردم! چیزی برای شما نمی‌آوریم مگر این که تفسیر و تأویل آن نزد ما باشد. هان! بدانید که من پدر شما هستم، آگاه باشید که من مولای شما هستم، و نیز بدانید که من اجیر شما هستم.[1]

۱۶) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در باب «واتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ» آورده است که آن حضرت می‌فرماید: منظور این است که از راه محمد صلی الله علیه و آله پیروی کرد.[2]

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ(۱۶)﴾

[ای پسرک من! اگر (عمل تو) هموزن دانه خردلی و در تخته‌سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد که خدا بس دقیق و آگاه است]

۱) علی بن ابراهیم گوید: آن که — خداوند متعال- متوجه خبر لقمان و داستان او شده و می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» گوید: یعنی آن رزقی که خداوند به تو می‌دهد.[3]

۲) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وَشّاء، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده وگفته است: شنیدم که آن حضرت می‌فرماید: از گناهان کوچک بترسید چون طالب و مدعی دارند. کسی از شما نگوید: گناه می‌کنم و بعد از خدا استغفار می‌کنم؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»[4] [آن چه را از پیش فرستاده‌اند با آثار (و اعمال)شان درج می‌کنیم و هر چیزی را در

۱- امالی، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۴- یس/ ۱۲.

کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم] و باز می‌فرماید: «إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».[1]

۳) طبرسی: عیاشی از ابن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: آن حضرت می‌فرماید: از گناهان کوچک بپرهیزید، چون طالب و مدعی دارند؛ هیچ کس از شما نگوید: گناه می‌کنم و از خدا طلب آمرزش می‌کنم؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».[2]

«يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷)».

[ای پسرک من! نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند باز دار و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است، شکیبا باش. این (حاکی) از عزم (و اراده تو در) امور است]

۱) طبرسی: از علی علیه السلام روایت کرده است که در باب مفهوم این آیه فرمود: بر مشقت و آزاری که در امر به معروف و نهی از منکر به تو رسیده، شکیبا باش.[3]

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)».

[و از مردم (به نخوت) رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسندِ لاف زن را دوست نمی‌دارد]

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۱۰.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۷.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۷.

۱) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره و محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در مفهوم آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» می‌فرماید: چنان باشد که مردم در علم نزد تو یکسان باشند.[۱]

۲) علی بن ابراهیم در معنای آیه گوید: یعنی مردم را به طمع آن چه دارند، تحقیر مکن.[۲]

۳) طبرسی: یعنی این که از روی تکبر روی از مردم برنگردان و از کسی که با تو سخن می‌گوید از روی تحقیر رو برنگردان. این معنا، سخن ابن عباس و ابو عبد الله علیه السلام نیز هست.[۳]

۴) علی بن ابراهیم: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» یعنی «فرحاً» [با شادمانی][۴]

۵) سپس گفت: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در مفهوم آیه «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» فرموده است: «مرحاً» به معنای با عظمت است.[۵]

«وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)»،

[و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خَران است]

۱) علی بن ابراهیم در معنای عبارت «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» می‌گوید: به معنای: «عجله نکن» است، «وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ» یعنی: «صدایت را بلند نکن»، «إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» علی بن ابراهیم گوید: روایات دیگری نیز در این

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۷.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

خصوص وارد شده است.[1]

۲) شیخ بُرسی در تفسیر این سخن خداوند متعال: «إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» گوید: مردی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: معنی این «حمیر» چیست؟ فرمود: خداوند بزرگوارتر از آن است که چیزی را خلق کند و سپس به انکارش پردازد. بلکه مقصود خداوند، زُرَیق و دوست اوست، در تابوتی از آتش، به شکل دو الاغ، که چون در آتش نعره کشند، جهنمی‌ها از شدت نعره و فریاد آنها ناراحت می‌شوند.[2]

۳) محمد بن یعقوب از احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو بکر حَضرَمی روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام در معنای سخن خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» فرمود: به معنای عطسه قبیح است.[3]

۴) طبرسی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: منظور، عطسه بلند و قبیح است.[4]

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)».

[آیا ندانسته‌اید که خدا آن چه را که در آسمان‌ها و آن چه را که در زمین است، مسخّر شما ساخته و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است و برخی از مردم درباره خدا بی(آن که) دانش و رهنمود و کتابی روشن (داشته باشند) به

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۲- مشارق انوار الیقین، ص ۸۰.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۸۰، ح ۲۱.

۴- مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۸.

مجادله برمی‌خیزند* و چون به آنان گفته شود: آن چه را که خدا نازل کرده، پیروی کنید؛ می‌گویند: (نه،) بلکه آن چه که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از شریک، از جابر روایت کرده است که گفت: مردی آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» را در حضور امام باقر علیه السلام تلاوت نمود. امام فرمود: نعمت ظاهری، پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن چه از معرفة الله و توحید آورده است و اما نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت علیهم السلام و پیمان مودّت ماست. به خدا سوگند! قومی این نعمت ظاهر و باطن را پذیرفتند و قومی دیگر فقط ظاهر آن را پذیرفتند. از این رو خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاَ يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»[۱] [ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را غمگین نسازند؛ (چه) از آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دلهایشان ایمان نیاورده بود]. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام نزول آن خوشحال گردید؛ زیرا خداوند ایمان آنها را نمی‌پذیرد، مگر با ولایت و محبت ما.[۲]

۲) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی –که خدا از او خشنود باد– از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابو احمد محمد بن زیاد ازدی روایت کرده است که گفت: از سرورم موسی بن جعفر علیه السلام درباره آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» سؤال کردم. فرمود: نعمت ظاهری، امام ظاهر است و نعمت باطنی امام غایب است. عرض کردم: آیا کسی از میان امامان، غایب می‌شود؟ فرمود: آری، جسم وی از دید مؤمنان پنهان و ذکرش در دل مؤمنان آشکار است. او دوازدهمین نفر از ماست و خداوند هر سختی را برایش آسان می‌گرداند و هر مشکلی را برایش رام می‌گرداند و تمام گنج‌های زمین را برای وی آشکار می‌سازد. دور را برایش نزدیک و نزدیک را برایش دور می‌گرداند و به وسیله او ریشه هر

۱- مائده/ ۴۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

ستمگر قدرتمندی را خشک می‌گرداند و به دست وی هر شیطان سرکشی را نـابود می‌سازد. او فرزند سرور کنیزان است که ولادت وی را از مردم پنهان می‌دارد و نام بردن از او برایشان جایز نمی‌باشد تا این که خدای عزّ و جلّ وی را آشکار نموده و جهان را پس از پر شدن از جور و ستم، به دست او پر از عدل و داد می‌کند.

سپس ابن بابویه- که خدا از او خشنود باد- گوید: این حدیث را جز از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- در همدان به هنگام بازگشت از زیارت خانه خدا، نشنیده‌ام و او مردی ثقه، دیـندار و فاضـل بـود. خـدا وی را رحمت کند.[1]

۳) شیخ طوسی در امالی خود از جماعتی، از ابو مُفَضَّل، از حسن بـن آدم بـن ابی اسامه لَخمی قاضی قَیّوم مصر، از فضل بن یوسف قصبانی جعفی، از محمـد بـن عکاشه غنوی، از عمرو بن هاشم ابو مالک جَنبی، از جویبر بن سعید، از ضحاک بن مزاحم، از نِزّال بن سَبره، از علی علیه السلام و ضـحّاک از عبـد الله بـن عبـاس در معنی آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» روایت کرده‌اند که فرمود: امـا نعمـت ظاهر، اسلام است و آن چه از روزی که بر شما تفضّل کـرده اسـت، و امـا نعمـت باطن، عیب‌های اعمال شماست که بر شما پوشانده است.[2]

۴) از او، از جماعتی، از ابو مفضّل، از ابو احمد عبید الله بن حسن بـن ابـراهیم علوی نصیبی- که رحمت خدا بر او باد- در بغداد گفت: از جدم ابراهیم بن علی، از پدرش علی بن عبید الله، از شیخان بَرّان که از خانواده ماست، از سـیّدان، از موسـی بن جعفر علیه السلام، از جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علیهم السلام و حسین بن زید بن علی ذو الدّمعه نیز آن را برایم روایـت کـرده اسـت کـه گفت: عمویم عمر بن علی برای من روایت کرد و گفت: برادرم محمد بـن علـی، از پدرش، از جدّش حسین بن علی علیه السلام نقل کرده است که ابو جعفر باقر علیـه السلام از عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری- وی جنگ‌های بدر و احـد و بیعت شجره با رسول خدا صلی الله علیه و آلـه را درک کـرده و از جملـه یـاران

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۶۸، ح ۶.

۲- امالی، ج ۲، ص ۱۰۴.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود که محبت خالصانه‌ای به امیر المؤمنین علیه السلام داشت- روایت کردند که: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد و در میان جمعی از یارانش از جمله ابو بکر، ابو عبیده، عمر، عثمان، عبد الرحمن و دو مرد از قاریان صحابه بود ـ یکی از این قاریان از مهاجرین بود به نام عبد الله بن امّ عبد و دیگری از انصار بود به نام اُبیّ بن کعب که هر دو از اصحاب جنگ بدر بودند ـ عبد الله آیاتی از سوره لقمان تلاوت کرد تا این که به آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» رسید و اُبیّ از سوره‌ای که ابراهیم علیه السلام در آن ذکر شده بود، آیاتی را تلاوت کرد. از جمله این آیه: «ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»[1] [و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این (یادآوری) برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت‌هاست] گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ایام الله، یعنی نعمت، بلا و مجازات خدای سبحان. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و در جمع صحابه چنین فرمود: من از بیم ملالت و دلتنگی خود را ملزم به موعظه شما می‌دانم و پروردگارم به من وحی فرموده که نعمت‌های او را به شما یادآوری کنم و از مجازات‌هایی که در کتابش ذکر فرموده، بر حذر دارم و سپس آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» را تلاوت فرمود.

سپس به ایشان فرمود: اکنون بگویید: کدام نعمت است که خداوند برای اولین مرتبه شما را مایل به آن کرد و شما را به آن آزمود؟ مردم مشغول مشورت با هم شده و نعمت‌های الهی را یک به یک برشمردند؛ ازجمله: نعمت معاش، جامه‌های فاخر، فرزندان، همسران و دیگر نعمت‌هایی ظاهری که خداوند به آنان ارزانی داشته بود. چون آن جماعت ساکت شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده و فرمود: ای ابا الحسن! تو بگو، دوستان تو گفتند. امام علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند! من چه بگویم، در حالی که خدای عزّ و جلّ ما را به واسطه شما هدایت فرموده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با همه این

۱- ابراهیم/ ۵.

احوال بگو آن چه داری، اولین نعمتی که خداوند به تو داد و تو را بدان آزمود، چه بود؟ فرمود: آن بود که مرا از هیچ آفرید. فرمود: راست گفتی، دومی چه بود؟ آن بود که چون مرا از هیچ آفرید، در حق من نیکی کرد و مرا زنده و فعال قرار داد نه ساکن و چون مردگان. فرمود: راست گفتی. سومی چه بود؟ آن بود- که شکر خدا- مرا به بهترین شکل و متعادل ترکیب آفرید. فرمود: راست گفتی. چهارمی چه بود؟ آن بود که مرا متفکر و مشتاق آفرید نه ابله و سهل‌انگار. فرمود: راست گفتی. پنجمی چه بود؟ آن بود که برای من مشاعری قرار داد که هر چه را بخواهم با آن درک می‌کنم و چراغی روشن به من عطا فرمود. فرمود: راست گفتی. ششمی چه بود؟ این که مرا به دین خود راهنمایی کرد و از راه خود منحرف نساخت. فرمود: راست گفتی. هفتمی چه بود؟ این بود که بی‌وقفه مرا تجدید حیات بخشید. فرمود: راست گفتی. هشتمی چه بود؟ این که مرا مالک قرار داد نه مملوک. فرمود: راست گفتی، نهمی چه بود؟ این بود که آسمان و زمینش را رام من گردانید با هر آن چه از مخلوقاتش که در آنهاست. فرمود: راست گفتی، دهمی چه بود؟ این بود که ما را مرد آفرید و عهده‌دار اداره امور زنانمان قرار داد، نه زن.

فرمود: راست گفتی. دیگر چه؟ فرمود: فزونی نعمت خدا ای نبی الله و پاکی آنها. پس این آیه را خواند: «وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا»[1] [و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسّمی نموده و فرمود: حکمت بر تو گوارا باد، دانش بر تو مبارک باد ای ابا الحسن! تو وارث علم منی و روشنگر اموری هستی که پس از من امتم بر سر آن اختلاف خواهند ورزید. هر که تو را به خاطر دینت دوست بدارد و راه تو را در پیش گیرد، او از جمله کسانی است که به راه راست هدایت یافته و هر که از هدایت تو سرباز زند و تو را دشمن دارد، روز قیامت هیچ بهره‌ای از نیکی نبرده است.[2]

۵) از او، از ابوحسن محمد بن محمد بن محمد بن مَخلَد، از رزّار، از محمد بن یونس بن موسی، از عون بن عَماره، از سلیمان بن عمران کوفی، از ابو حازم مدنی،

۱- ابراهیم/ ۳۴.

۲- امالی، ج ۲، ص ۱۰۵.

از ابن عباس روایت شده است که درباره آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» فرمود: نعمت ظاهری: اسلام و نعمت باطنی: ستر گناهان است.[1]

۶) از او، از جماعتی، از ابن مفضّل، از علی بن اسماعیل بن یونس بن سکن بن صغیر قنطری صفّار، از ابراهیم بن جابر کاتب مروزی در بغداد، از عبد الرحیم بن هارون غسانی، از هشام بن حسّان، از همّام بن عروه، از پدرش، از عایشه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فضل خدای عزّ و جلّ را بر خود جز در خوردن و نوشیدن نداند، دانش وی اندک و عذابش نزدیک است.[2]

۷) طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: منظور از نعمت ظاهری، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن چه از معارف الهی و توحید آورده است؛ اما نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت است و پیمان محبت ما.[3]

۸) علی ابن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود آمده است که از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» نقل شده است که می‌فرماید: منظور، نضر بن حارث است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: از آن چه از جانب پروردگارت بر تو نازل گردید، پیروی کن. گفت: بلکه از آن چه پدرانم را بر آن یافتم، پیروی می‌کنم.[4]

«وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲)»

۱- امالی، ج ۲، ص ۶.

۲- امالی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۹.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

[و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد، تسلیم خدا کند، قطعاً به ریسمان استوارتری چنگ درزده و فرجام کارها به سوی خداست]

۱) علی بن ابراهیم، درباره این کلام خدای متعال «وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» گوید: منظور، «ولایت» است.[۱]

۲) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن حسین بن سعید، از پدرش، از حُصَین بن مُخارق، از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از اجدادش درباره این کلام خدای تعالی «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» روایت کرده که فرمود: منظور مودّت ما اهل بیت است.[۲]

۳) از او، از احمد بن محمد، از احمد بن حسین، از پدرش، از حصین بن مخارق، از هارون بن سعید، از زید بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: عروة الوثقی، محبت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است.[۳]

۴) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه - که خدا از او خشنود باد - از عمویش محمد بن ابو القاسم، از احمد بن ابو عبد الله برقی، از پدرش، از خلف بن حمّاد اسدی، از ابو الحسن عبدی، از اعمش، از عبایه بن ربعی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هر که دوست دارد به عروة الوثقی چنگ زند که گسستی ندارد، به ولایت برادر و جانشینم علی بن ابی طالب چنگ زند؛ زیرا هر که او را دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد، هلاک نمی‌شود؛ و هر که از او نفرت داشته باشد و با او به دشمنی برخیزد، نجات نمی‌یابد.[۴]

۵) و هم او، با سند خود نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: امامان از نسل حسین علیه السلام هستند، هر که از آنان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر که آنان را نافرمانی کند، خدای عزّ و جلّ را

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۱۰.

۳- تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۱۱.

۴- معانی الاخبار، ص ۳۶۸، ح ۱.

نافرمانی کرده است. «عروة الوثقی» آنهاعلیهم السلام و وسیله به سوی الله ایشانند.[1]

۶) شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان از طریق عامّه، از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: پس از من فتنه‌ای تاریک خواهد آمد، کسی از این فتنه نجات می‌یابد که به «عروة الوثقی» چنگ زند. عرض شد: ای رسول خدا! عروة الوثقی چیست؟ فرمود: ولایت سید اوصیا. عرض شد: سید اوصیا کیست؟ فرمود: امیر المؤمنین. عرض شد: ای رسول خدا! امیر المؤمنین کیست؟ فرمود: سرور و امام مسلمانان بعد از من است. عرض شد: بعد از شما چه کسی سرور و امام مسلمانان است؟ فرمود: برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام.[2]

۷) ابن شهر آشوب از سفیان بن عیینه، از زهری، از انس بن مالک نقل کرده است که در معنی آیه «وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ» گوید: در شأن علی علیه السلام نازل شده است. وی ادامه می‌دهد: علی علیه السلام اولین کسی بود که خالصانه به خدا روی آورد و «وَهُوَ مُحْسِنٌ» یعنی مؤمن و مطیع، «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» به معنی «لا اله الا الله» است، «وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»، به خدا سوگند! علی بن ابی طالب علیه السلام جز بر این کشته نشد.[3] و روایات افزونتر در معنای «الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» بیش از این در تفسیر آیة الکرسی بیان گردید.

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷)».

[و اگر آن چه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعا! خداست که شکست‌ناپذیر حکیم است]

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۳، ح ۲۱۷.

۲- مائة منقبة، ص ۱۴۹، ح ۸۱.

۳- مناقب، ج ۳، ص ۷۶- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۶۰۹ - ینابیع الموده، ص ۱۱۱.

۱) طبرسی: جعفر بن محمد علیه السلام آن را «و البَحر مِدادُهُ» [دریا مداد آن باشد] خوانده است.[1]

۲) علی بن ابراهیم: این آیه زمانی نازل گردید که یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره روح پرسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روح از اموری است که فقط پروردگارم به آن آگاهی دارد و به شما جز اندکی از علم داده نشده است. گفتند: این امر مختص به ماست؟ فرمود: خیر، همه مردم چنین هستند. گفتند: ای محمد! چگونه میان این دو مسئله را جمع می‌کنی؟ از طرفی بر این باوری که جز اندکی از علم داده نشده‌ای و از طرفی دیگر قرآن بر تو نازل شده است؟! و این در حالی است که تورات به ما داده شده و همان طور که خواندی «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ»[2] [و به هر کس حکمت داده شود] «فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً»؟[3] [به یقین، خیری فراوان داده شده است] پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» یعنی این که علم خدا بیش از این است و آن چه به شما داده شد، نزد شما زیاد است، اما نزد خدا اندک است.[4]

۳) باز هم علی بن ابراهیم در مفهوم آیه «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» روایت کرده است که گوید: مفهوم آیه بدان معناست که علم خدا بیش از این است و آن چه از علم به شما داده شده، نزد شما زیاد است، اما نزد خدا بسیار اندک است.[5]

۴) طبرسی در «الاحتجاج» نقل کرده است که: یحیی بن اکثم از ابو الحسن عسکری علیه السلام درباره معنی آیه «سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» پرسید که منظور چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این هفت دریا عبارتند از: دریای گوگرد،

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۹۲.

۲- بقره/ ۲۶۹.

۳- بقره/ ۲۶۹.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص۱۴۳.

دریای یمن، دریای برهوت[1]، دریای طبریه، دریاچه ماسیدان، دریاچه آفریقا و دریای باهوران. و کلماتی که پایان ندارند، فضایل ما هستند که به شمار نمی‌آیند[2].
شیخ مفید نیز با اندکی تغییر این روایت را در «اختصاص» ذکر کرده است.[3]

﴿مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱) وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲)﴾.

[آفرینش و برانگیختن شما (در نزد ما) جز مانند (آفرینش) یک تن نیست که خدا شنوای بیناست* آیا ندیده‌ای که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را (نیز) در شب درمی‌آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا وقت معلومی روانند و (نیز) خدا به آن چه می‌کنید، آگاه است؟* این(ها همه) دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می‌خوانند، باطل است و خدا همان بلند مرتبه بزرگ است* آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خدا در دریا روان می‌گردند تا برخی از نشانه‌های (قدرت) خود را به شما بنمایاند؟ قطعاً در این (قدرت نمایی) برای هر شکیبای سپاسگزاری نشانه‌هاست* و چون موجی کوه‌آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد (خود) را برای او خالص گردانند؛ و(لی) چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، برخی از آنان میانه‌رو

۱- برهوت: نام درّه و مسیلی در یمن است و گفته‌اند در انتهای صحرای حضرموت است «معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۲۴۶»

۲- احتجاج، ج ۲،، ص ۴۵۴.

۳- اختصاص، ص ۹۴.

هستند و نشانه‌های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی‌کند]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ» آن است که کشتی‌ها با قدرت خدا در دریا حرکت می‌کنند.[1]

۲) گوید: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت در معنای آیه «مَا خَلْقُکُمْ وَلَا بَعْثُکُمْ إِلَّا کَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ» فرموده است: آن گونه که به ما رسیده- و الله اعلم- یهودیان گفتند: ای محمد! آن گونه که می‌پنداری، خداوند به صورت نطفه‌ها آفرید و آن گاه علقه شدیم و سپس ما را به شکل دیگری درآورد و گمان داری که بعداً هم همه در یک ساعت برانگیخته می‌شویم؛ درست است؟! خداوند به این سؤال‌ها چنین پاسخ داد: «مَا خَلْقُکُمْ وَلَا بَعْثُکُمْ إِلَّا کَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ»، خداوند اگر اراده‌اش بر وقوع امری محقق شود، آن امر بی‌درنگ اتفاق می‌افتد. اما درباره آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ» می‌گوید: ورود شب به روز، چیزی از آن نمی‌کاهد، و ورود روز به شب نیز چیزی از آن نمی‌کاهد. اما درباره سخن خدای متعال: «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» گوید: هر کدام از آنها به سوی پایان خود حرکت می‌کند و عمر آن نه کمتر می‌شود و نه بیشتر.[2]

۳) علی بن ابراهیم درباره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» گوید: منظور، کسی است که بر فقر و تنگدستی صبوری کند و در همه حال شکر خدا به جای آورد و این کلام او: «وَإِذَا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَلِ» یعنی در دریا «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ» یعنی صالح «وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا کُلُّ خَتَّارٍ کَفُورٍ» گوید: الختّار: فریبکار و نیرنگ‌باز. و این کلام او: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَاخْشَوْا یَوْمًا لَا یَجْزِی وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَیْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» گوید: منظور، روز قیامت است.[3]

۴) و این کلام او: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۴.

خَبِيرٌ» گفت: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نه فرشته‌ای مقرب بر این پنج چیز آگاهی می‌یابد، نه پیامبری مرسل؛ زیرا از صفات خدای عزّ و جلّ است.[1]

۵) ابن بابویه در «الفقیه»: در روایتی مرسل از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در معنای آیه «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» فرمود: از یک قدم تا قدم دیگر.[2]

۶) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، گوید: ابن دیزیل روایت کرده است: چون علی علیه السلام از کوفه عازم حَروریّه شد، مردی به وی عرض کرد: ای امیر المؤمنین! سه ساعت از روز گذشته حرکت کنید، زیرا اگر اکنون حرکت کنید به خودتان و همراهانتان آسیب می‌رسد. امام علیه السلام فرمود: در شکم مادیانم کرّه‌ای هست، این کرّه نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم می‌فهم. امام علیه السلام فرمود: هر که تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» پس فرمود: محمد صلی الله علیه و آله هم ادعای تو را نکرد؛ آیا به راستی گمان می‌کنی می‌دانی چه ساعتی سَعد و چه ساعتی نَحس است؟! کسی که تو را باور کند از خدای عزّ و جلّ بی‌نیاز می‌شود. پس فرمود: خداوندا! هم سعد از توست و هم نحس از توست و هیچ خدایی جز تو وجود ندارد.

ابن ابی الحدید گوید: مسلم ضَبّی از حبّه عُرَنی روایت کرده است که گفت: امام علیه السلام در همان ساعتی که منجّم وی را از آن بازداشته بود، حرکت کرد و چون به دشمن رسیدیم، به سوی ما تیراندازی کردند. به علی علیه السلام گفتیم: یا امیر المؤمنین! به ما تیراندازی کردند. فرمود «دست نگهدارید». پس بار دیگر ما را با تیر زدند، فرمود: «دست نگهدارید». و چون بار سوم به طرف ما تیراندازی کردند، فرمود: اکنون جنگیدن بر شما روا گردید، به ایشان حمله برید.[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۴، ح ۳۸۳.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۹.

سوره سجده

سوره سجده مکّی است، جز آیات ۱۶ تا ۲۰ که مدنی هستند. تعداد آیات آن ۳۰ آیه است که بعد از سوره مؤمنون نازل شده است

فضیلت و ثواب قرائت سوره سجده

۱) ابن بابویه: با سند خود از حسن، از حسین بن ابی علاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه تلاوت کند، خداوند در روز قیامت نامه اعمال او را به دست راستش می‌دهد و بابت کارهایش از او بازخواست نمی‌کند و او از همراهان محمّد و اهل بیتش علیهم السلام خواهد بود.[1]

۲) از کتاب خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس این سوره را تلاوت کند، مثل این است که شب قدر را إحیا کرده است و هر که آن را بنویسد و با خود همراه داشته باشد، از تب و سردرد و درد مفاصل درامان خواهد بود.

۳) و در روایتی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که آن را بنویسد و به خود بیاویزد، از سردرد، تب و درد مفاصل در امان خواهد بود.

۴) امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر کس آن را بنویسد و به خود بیاویزد، از تب در امان می‌ماند و اگر آب آن را بنوشد، از دو دلی و تب نوبه[2]- به اذن خدای متعال- در امان خواهد ماند.

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۹.

۲- الحُمّی المثلّثة: نوعی تب که روز سوم می‌آید. «مجمع البحرین، ماده ثلث».

تفسیر سوره سجده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳)»

[الف لام میم* نازل شدن این کتاب که هیچ (جای) شک در آن نیست، از طرف پروردگار جهانیان است* آیا می‌گویند: آن را بربافته است؟ (نه چنین است) بلکه آن حق و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی. امید که راه یابند]

۱) علی بن ابراهیم: «الم* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی شکی در آن نیست «مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ» یعنی قریشیان می‌گویند که: این دروغ محمد صلی الله علیه و آله است، از این رو خداوند به ایشان پاسخ داده و فرموده است: «بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»[۱]

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴)»

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵.

[خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است در شش هنگام آفرید. آن گاه بر عرش (قدرت) استیلا یافت. برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست. آیا باز هم پند نمی‌گیرید؟]

۱) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت: شنیدم که ابو عبد الله الحسین علیه السلام می‌فرماید: خداوند خیر را در روز یکشنبه آفرید و محال است که شرّ را قبل از خیر آفریده باشد و در روز یکشنبه و دوشنبه زمین‌ها را آفرید و روزی‌های آنها را روز سه‌شنبه آفرید و آسمان‌ها را چهارشنبه و پنجشنبه آفرید و روزی‌های آنها را روز جمعه آفرید و خود در این باره می‌فرماید: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»[1] و معنی «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» پیش از این و در تفسیر سوره «طه» بیان شد.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ(۵)».

[کار (جهان) را از آسمان (گرفته) تا زمین اداره می‌کند. آن گاه (نتیجه و گزارش آن) در روزی که مقدارش آن چنان که شما (آدمیان) برمی‌شمارید، هزار سال است به سوی او بالا می‌رود]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی اموری که آنها را تدبیر می‌کند و امر و نهی که بدان امر کرده و اعمال بندگان، تمام اینها روز قیامت آشکار می‌شود و مقدار آن روز، معادل هزار سال از سال‌های این دنیاست.[2]

«ذَٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(۶)».

[اوست دانای نهان و آشکار که شکوهمند مهربان است]

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۴۵، ح ۱۱۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۱) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از یکی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت در معنی آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» پرسید، فرمود: غیب آن است که اتفاق نیفتاده و شهادت آن است که اتفاق افتاده است.[1]

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۹)»

[همان کسی که هر چیزی را که آفریده است، نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد* سپس (تداوم) نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود* آن گاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد. چه اندک سپاس می گزارید]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از «انسان» در «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» حضرت آدم علیه السلام است. سپس «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ» یعنی فرزندانش «مِنْ سُلَالَةٍ» یعنی گزیده و نیکوترین نوع از خوردنی و نوشیدنی «مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» یعنی او رأ از نطفه به علقه درآورد و پس از علقه به مضغه تا این که روح را در آن دمید.[2]

«قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱)»

[بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌ستاند. آن گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید]

۱- معانی الاخبار، ص ۱۴۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن ابی عمیر، از هشام، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا در سفر شبانه (معراج) به آسمان بردند، فرشته‌ای از فرشتگان را دیدم که لوحی از نور در دست داشت و به چپ و راست توجهی نمی‌کرد و خیره به آن نگاه می‌کرد. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است و مشغول قبض ارواح است. گفتم: ای جبرئیل! مرا نزدیک وی ببر تا با او سخن بگویم. پس مرا به نزدیک وی برد. پس به وی گفتم: ای ملک الموت! آیا هر که مرده یا این که بعداً خواهد مرد، خودت آنها را قبض روح می‌کنی؟ گفت: آری. گفتم: شخصاً بر بالین آنها حاضر می‌شوی؟ گفت: بلی؛ زیرا دنیا را خداوند چنان برای من رام کرده و مرا بر آن مسلط گردانیده که گویی درهمی است در دست یک مرد که هر طور بخواهد آن را زیر و رو می‌کند. هیچ خانه‌ای در دنیا نیست که روزی پنج بار به آن جا سر نزنم و اگر دیدم ساکنان خانه بر مرده‌ای از خود گریه می‌کنند، به آنها می‌گویم: بر او گریه نکنید زیرا من بارها و بارها به این خانه سر خواهم زد و همه را یکی یکی با خود می‌برم تا هیچ کدام باقی نماند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! هیچ بلایی بدتر از مرگ نیست. جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ است، بلایی سخت‌تر و بزرگ‌تر از مرگ است.[1]

۲) از او، از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت حدیث اسراء را روایت فرموده و گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس بر فرشته‌ای از فرشتگان گذر کردم که در جایی نشسته و همه دنیا در میان دو زانوی وی بود؛ ناگاه لوحی از نور در دستش دیدم که کتابی در میان آن بود و او در آن می‌نگریست بی‌آن که به چپ و راست برگردد و به آن کتاب با قیافه‌ای اندوهگین می‌نگریست. گفتم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: ملک الموت است و پیوسته در حال قبض ارواح است. گفتم: ای جبرئیل! مرا نزدیک وی ببر. پس مرا نزدیک وی برد. سپس به وی سلام کردم و جبرئیل به او گفت که این محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمتی است که خداوند

---

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۵.

برای بندگان فرستاده است. پس به من خوشامد گفت و به من سلام کرده و گفت: ای محمد! بشارت باد تو را که من هر چه خیر است در امت تو می‌بینم. گفتم: شکر خدای منّان را به جا می‌آورم، صاحب نعمت و احسان در حق بندگان خویش، این لطف و فضل و رحمت خدا است که به من عطا فرموده است.

پس جبرئیل گفت: این پرکارترین فرشته‌هاست. گفتم: آیا هر که می‌میرد یا آنهایی که از قبل مرده‌اند یا آنانی که بعداً خواهند مرد، تو خود آنها را قبض روح می‌کنی؟ گفت: آری. گفتم: و هر کجا که باشند، آنها را می‌بینی؟ گفت: آری. خداوند دنیا را برای من چنان قرار داده که گویی درهمی است در دست یک شخص که هرگونه بخواهد آن را می‌چرخاند و خانه‌ای نیست که من پنج بار به آن سر نزنم و اگر دیدم بر مرده‌ای گریه می‌کنند، می‌گویم: بر او گریه نکنید؛ زیرا همه شما به دنبال او خواهید رفت تا این که هیچ کس باقی نماند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عجب بلای سخت و بزرگی است مرگ، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ در انتظار است، بسیار بسیار سخت‌تر از مرگ است.[1]

۳) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرد که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هیچ خانه‌ای نیست حتی اگر از موی شتر یا بز ساخته شده باشد، مگر این که ملک الموت روزی پنج بار به ساکنان آن سر بزند.[2]

۴) از او، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضّال، از علی بن عقبه، از اسباط بن سالم، غلام ابان، روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم! آیا ملک الموت می‌داند چه کسی را باید قبض روح کند؟ فرمود: خیر، بلکه نامه‌هایی از آسمان بر وی نازل می‌شود که در آنها نوشته شده است: جان فلان بن فلان را بگیر.[3]

۵) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح،

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲- کافی، ج ۳، ص ۲۰۶، ح ۲۲.

۳- کافی، ج ۳، ص ۲۵۵، ح ۲۱.

از زید شحّام روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره ملک الموت سؤال شد که گفته می‌شود: [آیا] زمین نزد او چون یک قرص نان است که از هر کجای آن می‌تواند قطعه‌ای بردارد؟ فرمود: آری.[1]

۶) از او، از علی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون مرگ کسی فرا رسد، ملک الموت دست و پای او را می‌بندد، در غیر این صورت آرام و قرار نمی‌گیرد.[2]

۷) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حالش خوب بود. اما مرگش فرا رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله ملک الموت را بر بالای سر وی دید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ملک الموت فرمود: با دوست من مهربان باش که مردی مؤمن است. ملک الموت پاسخ داد: ای محمد! خرسند باش و چشمانت روشن؛ زیرا من با هر مؤمنی رفیق شفیق هستم و بدان ای محمد! که من چون برای قبض روح بر بالین انسانی حاضر شوم و او را قبض روح کنم، یکی از خاندان وی چنان فریادی برآورد که من همراه روح آن شخص به گوشه‌ای از خانه می‌روم و به آنان می‌گویم: به خدا سوگند! ستمی در حق او روا نداشتیم و اجل او را جلو نینداختیم و در سر آمدن تقدیر او شتاب نکردیم و در گرفتن جان او مرتکب گناهی نشدیم. پس اگر راضی به صنع خدا باشید و صبر پیشه کنید، پاداش داده می‌شوید و مورد ستایش قرار می‌گیرید؛ اما اگر بی‌تابی کنید و به خشم آیید، مرتکب گناه شده و مجازات می‌شوید و گله‌ای از ما نمی‌توانید داشته باشید؛ زیرا ما پیوسته نزد شما برمی‌گردیم. پس به هوش باشید، به هوش باشید که هیچ خانه‌ای حتی اگر از موی شتر یا بز یا در صحرا و دریا باشد، نیست، مگر این که روزی پنج بار در وقت نماز به آن جا سر می‌زنم، به طوری که من از حال آنها باخبرتر از خودشان هستم. اما ای محمد! اگر من بخواهم جان پشه‌ای را بگیرم، قادر به این کار نیستم، مگر این که

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۲۴.

۲- کافی، ج ۳، ص ۲۵۰، ح ۲.

خداوند دستور آن را داده باشد. من به هنگام مرگ مؤمن، شهادت لا إلـه إلاّ الله و محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله را به او تلقین می‌کنم.[1]

۸) ابن بابویه در کتاب «من لایحضره الفقیه» گوید: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به ملک الموت علیه السلام گفته شد: چگونه ارواح را در یک لحظه قبض می‌کنی، در حالی که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب؟ گفت: صدایشان می‌زنم، خودشان می‌آیند. و در ادامه فرمود: ملک الموت ادامه داد: دنیا در دست من چون قرص نانی در دست یکی از شماست که از هر جای آن که بخواهد، می‌خورد و دنیا نزد من چون درهمی است که در دست یکی از شما باشد و هر طور که بخواهد آن را می‌چرخاند.[2]

۹) از او با ذکر سند گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون به معراج رفتم در آسمان سوم مردی دیدم که یک پایش در مشرق بود و پای دیگرش در مغرب و لوحی در دست داشت که در آن نگاه می‌کرد و سرش را تکان می‌داد، گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است.[3]

۱۰) ابن شهر آشوب: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: ای ابوذر! چون به معراج برده شدم، فرشته‌ای را دیدم که بر تختی از نور نشسته و تاجی از نور بر سر داشت، یک پایش در مغرب بود و پای دیگرش در مشرق و در دستش لوحی بود که در آن نگاه می‌کرد و همه عالم را همزمان می‌دید و مردم، جملگی در فاصله میان دو زانوی او قرار داشتند و دستش به مشرق و مغرب می‌رسید. گفتم: ای جبرئیل! این کیست که هیچ فرشته‌ای را بزرگ‌تر از او ندیده‌ام؟ گفت: این عزرائیل، ملک الموت است، بر او سلام کن. پس نزدیک وی رفته و گفتم: سلام علیک، ای دوست من، ملک الموت! پس گفت: و علیک السلام یا احمد! پسر عمّت علی بن ابی طالب چه می‌کند؟ گفتم: آیا پسر عموی مرا می‌شناسی؟ گفت: چگونه او را نمی‌شناسم؟ زیرا خداوند متعال، قبض روح همه

۱- کافی، ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۳.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۰، ح ۳۵۷.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵، ح ۴۸.

مخلوقات را به من واگذار کرده است، مگر روح تو و روح علی بن ابی طالب که ذات اقدس خداوند، خود این کار را برعهده گرفته است.[1]

۱۱) عبد الله بن عمر بن خطّاب گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در حالی که در مسجد، علی علیه السلام را در کنار خود ایستانده و دست راست او را در دست گرفته بود، دست علی علیه السلام را آن قدر بلند کرد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان گشت و در همین حال فرمود: ای مردم! آگاه باشید که الله پروردگار شماست و محمد پیامبر شماست و اسلام دین شماست و علی راهنمای شماست و او وصیّ و جانشین من پس از من است. سپس فرمود: ای ابوذر! علی بازوی من و امین من بر وحی پروردگار من است و پروردگارم فضیلتی را به من عطا نفرموده، مگر این که عین آن را به علی علیه السلام نیز داده باشد. ای ابوذر! خداوند جز با محبت علی بن ابی طالب، واجبی را از کسی نمی‌پذیرد. ای ابوذر! چون مرا به معراج بردند و به عرش رسیدم، ناگهان با حجابی از زبرجد سبز روبرو شدم، در این هنگام ندایی آمد که می‌گفت: ای محمد! حجاب را بردار؛ چون حجاب را برداشتم، فرشته‌ای دیدم که دنیا را در مقابل داشت و لوحی در دست او بود که در آن نگاه می‌کرد. پس گفتم: محبوبم جبرئیل! این فرشته کیست که بزرگ‌تر از او فرشته‌ای ندیده‌ام؟! گفت: ای محمد! بر او سلام کن که او عزرائیل ملک الموت است. پس گفتم: السلام علیک - ای محبوبم - ملک الموت! گفت: و علیک السلام - ای خاتم پیامبران - پسر عمّت علی بن ابی طالب چطور است؟ گفتم: محبوبم، ملک الموت! مگر او را می‌شناسی؟! گفت: ای محمد! قسم به آن که تو را به حق به نبوت مبعوث و به پیامبری برگزید، همان قدر که تو را به نبوت می‌شناسم، علی را به وصی بودن می‌شناسم؛ و چگونه چنین نباشد، در حالی که خداوند مرا مأمور قبض روح همه مخلوقات کرده است، مگر روح تو و روح علی که ذات اقدس باری تعالی این امر را مؤکول به مشیّت و اراده خویش نموده است.

۱۲) بستان الواعظین: در یکی از خبرها آمده است که خداوند متعال درختی آفریده که فرع آن زیر عرش است و بر هر برگش نام یکی از بندگانش نوشته شده

۱- مناقب، ج ۲، ص ۲۳۶.

است. و چون اجل بنده‌ای فرا رسد، برگی که نام وی در آن نوشته شده به دامن ملک الموت می‌افتد و در همان لحظه، قبض روح می‌شود.

۱۳) همان منبع: در خبری آمده است: مرگ سه هزار سَکره دارد که هر یک از آن سخت تر از هزار ضربه با شمشیر است.

۱۴) همان منبع: در خبری آمده است که تمام دنیا چون سفره‌ای روبروی یک مرد، مقابل ملک الموت قرار دارد و به هر کجای آن که بخواهد می‌تواند دست دراز کند. دنیا از شرق تا غرب آن و دریاها و خشکی‌های آن از یک سفره در مقابل یک مرد هم برای ملک الموت کوچک‌تر است. ملک الموت دستیارانی دارد که فقط خداوند از تعداد آنها با خبر است و هر کدامشان قادرند با یک اشاره هفت آسمان و هفت زمین را یک جا بیلعند و غُصّه‌ای از غُصّه‌های مرگ، از هزار ضربه شمشیر دردناک‌تر است و هر مخلوق خدا، اجلی دارد که خدای عزّ و جلّ او را تا زمان فرا رسیدن اجلش مهلت می‌دهد و او حساب دقیق مدت عمر و زمان سرآمدن آن را دارد.

«وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)»

[و کاش هنگامی را که مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده‌اند می‌دیدی (که می‌گویند:) پروردگارا! دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، چرا که ما یقین داریم* و اگر می‌خواستیم حتماً به هر کسی (از روی جبر) هدایتش را می‌دادیم. لیکن سخن من محقق گردیده که هر آینه جهنم را از همه جنیان و آدمیان خواهم آکند* پس به (سزای) آن که دیدار این روزتان را از یاد بردید، (عذاب را) بچشید. ما (نیز) فراموشتان کردیم و به (سزای) آن چه انجام می‌دادید، عذاب جاودان را بچشید]

۱) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ

عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» در دنیاست و این که به آن چه دیدیم و شنیدیم عمل نکردیم. «فَارْجِعْنَا» یعنی به دنیا برگردان «نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ* وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا» یعنی اگر می‌خواستیم همه را معصوم قرار دهیم، می‌توانستیم. علی بن ابراهیم گوید: اما منظور از «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ» یعنی ما رهایتان کردیم.[1]

«تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷)».

[پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می‌گردد (و) پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند و از آن چه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند* هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آن چه روشنی بخش دیدگان است به (پاداش) آن چه انجام می‌دادند، برای آنان پنهان کرده‌ام]

۱) شیخ طوسی با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از ابن رباط، از ابن مسکان، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از اسلام آگاه کن، اصل آن چیست و فرعش کدام است؟ اوجش چیست؟ فرمود: اصلش نماز و فرعش زکات است و اوجش جهاد در راه خدا.

عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از دروازه‌های خیر آگاه فرما. فرمود: روزه، سپری است (در برابر آتش جهنم) و صدقه گناه را پاک می‌کند هم چنین نماز شب. سپس فرمود: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ».[2]

۲) ابن بابویه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» با سند خود از ابو عبیده حذّاء روایت کرده که از امام باقر علیه السلام معنای آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲- تهذیب، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۹۵۸.

پرسیدم، فرمود: شاید فکر کنی که آن قوم نمی‌خوابیدند؟ عرض کردم: خدا و رسولش آگاه‌ترند. فرمود: این بدن را باید استراحت بدهی تا نفس آن خارج شود و چون نفس بیرون رفت، بدن استراحت می‌کند و روح به آن بازمی‌گردد که قدرت بر کار همراه آن است. آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا» در حق امیر المؤمنین علیه السلام و پیروان او از شیعیان ما نازل گردیده که در آغاز شب می‌خوابند و چون دو سوم شب یا زمانی در همین حدود گذشت، از خواب برخاسته و با بیم و امید به آن چه نزد اوست به عبادت می‌پردازند. از این رو خداوند آنها را برای پیامبرش یاد کرده و آن حضرت را از آن چه به ایشان عطا فرموده آگاه گردانیده و این که آنان را در جوار [رحمت] خود جای داده و به بهشت خویش درآورده و ترس آنان را به امنیّت مبدّل ساخته و وحشتشان را آرام کرده است. گفتم: قربانت گردم! اگر من آخر شب بیدار شدم چه بگویم؟ فرمود: بگو: الحمد لله ربّ العالمین، و إله المرسلین، الحمد لله الذی یحیی المَوتَی و یبعث مَن فی القبور. اگر اینها را بگویی، پلیدی شیطان و وسوسه‌های او از تو دور می‌شود. ان شاء الله تعالی.[1]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از علی بن نعمان، از مسکان، از سلیمان بن خالد از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: آیا تو را از اصل اسلام و فرع و اوجش باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم! فرمود: اصل آن نماز و فرعش زکات و اوج آن جهاد است.

سپس فرمود: اگر بخواهی تو را از دروازه‌های خیر آگاه می‌کنم. عرض کردم: آری، قربانت گردم! فرمود: روزه، سپری (در مقابل آتش جهنم) است و صدقه، گناه را پاک می‌کند، همچنین قیام شب برای ذکر خدا. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ».[2]

۴) از او، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از علی بن عبد العزیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: می‌خواهی تو را

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۱۳۹۴.

۲- محاسن، ص ۲۸۹، ح ۴۳۵.

از اصل اسلام و فرع آن و اوجش آگاه کنم؟ عرض کردم: آری، قربانت گردم! فرمود: اصل آن نماز، فرعش زکات و اوج آن جهاد در راه خداست. آیا تو را از دروازه‌های خیر مطلع سازم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم! فرمود: روزه سپری است و صدقه، گناه را پاک می‌کند و نیز مناجات با خدا در دل شب. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «**تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ**».[1]

۵) علی بن ابراهیم از پدرش، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عاصم بن حمید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هیچ عمل خوبی نیست که بنده انجام دهد، مگر این که ثواب آن در قرآن آمده باشد، جز نماز شب که به دلیل عظمت آن خداوند، ثواب آن را مشخص نکرده است. سپس این آیات را تلاوت کرد: «**تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**».

سپس فرمود: خداوند در هر روز جمعه کرامتی به بندگان مؤمن خود عنایت می‌فرماید. چون روز جمعه شود، خداوند فرشته‌ای را با دو جامه به دروازه بهشت می‌فرستد و می‌گوید: به فلانی خبر دهید که آماده دیدار پروردگارش گردد. پس به آن مرد گفته می‌شود: اینک فرستاده پروردگارت بر در منتظر توست. پس مرد رو به همسرانش کرده و می‌گوید: کدام یک از این دو جامه را برای من بهتر می‌دانید. گویند: سرور ما! قسم به آن که بهشت را به تو روا داشته، جامه‌ای زیباتر از این که خداوند برایت فرستاده ندیده‌ایم. پس آن مؤمن، دو جامه را از فرشته می‌گیرد و یکی از آن دو را به صورت اِزار بر تن کرده و دیگری را به صورت رِدا بر دوش خود[2] می‌افکند و از کنار هر چیزی که گذر می‌کند، برای او می‌درخشد تا این که به وعده‌گاه می‌رسد. پس هنگامی که تمام مؤمنان گرد هم می‌آیند، پروردگار تبارک و تعالی بر آنان تجلّی می‌یابد و چون نگاه آنان به خداوند یعنی به رحمت خداوند

۱- محاسن، ص ۲۸۹، ح ۴۳۴.

۲- تعطّف بالرداء: یعنی ردا بر خود افکند و وجه تسمیه ردا به عطاف این است که ردا، بر دو عطف (پهلوی) مرد افکنده می‌شود «لسان العرب، ریشه عطف»

می‌افتد. خاضعانه به سجده می‌افتند. پس خداوند به آنان می‌فرماید: ای بندگان من! سرتان را بالا بگیرید، چرا که امروز، روز سجده و عبادت نیست و من، بار زحمت[1] و مشقت را از شانه‌هایتان برداشته‌ام. مؤمنان به خداوند عرض می‌کنند: پروردگارا! هیچ چیزی بهتر از آن چه به ما ارزانی داشته‌ای، نیست؛ چرا که تو بهشت را به ما ارزانی داشته‌ای. خداوند، به آنان می‌فرماید: هفتاد برابر آن چه که در اختیارتان است، برای شما می‌باشد. پس مؤمن در هر جمعه، هفتاد برابر آن چه را که در اختیار او است، به دست می‌آورد و معنای آیه «لَدَيْنَا مَزِيدٌ»[2] [پیش ما فزونتر (هم) هست] همین است و منظور از آیه، روز جمعه است و شب جمعه، شبی تابناک و روز آن، روزی درخشان است. پس در شب و روز جمعه، بسیار ذکر تسبیح (سبحان الله)، و تهلیل (لا إله إلا الله) و تکبیر (الله أکبر) را بگویید و خدا را بسیار ستایش کنید و فراوان بر رسولش صلی الله علیه و آله، درود فرستید.

همچنین حضرت فرمود: مؤمن، عبور می‌کند و از کنار هر چیزی که می‌گذرد، برای او می‌درخشد تا این که نزد همسرانش می‌رود و آنها به او می‌گویند: سوگند به کسی که بهشت را به تو ارزانی داشت، هیچ گاه تو را زیباتر از این لحظه ندیده‌ایم و مؤمن می‌گوید: من به نور پروردگارم نظر افکندم. سپس حضرت فرمود: همسران مرد مؤمن، در بهشت به یکدیگر حسادت نمی‌ورزند و حیض نمی‌بینند و نزد شوهر خود بی‌بهره نگشته[3] و مرد، کینه‌ای از او به دل نمی‌گیرد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! می‌خواهم سئوالی را از شما بپرسم، اما از شما شرم دارم. حضرت فرمود: بپرس. راوی می‌گوید: عرض کردم: جانم به فدای شما باد! آیا غنا و موسیقی در بهشت وجود دارد؟ حضرت پاسخ داد: در بهشت، درختی وجود دارد که خداوند به بادهای بهشت امر می‌فرماید که بوزند و بادها بر آن درخت می‌وزند و نغمه‌هایی تولید می‌کنند که خلائق، هرگز نغمه‌هایی به آن زیبایی

۱- مؤونة: یعنی زحمت و مشقت «صحاح، ریشه مأن»

۲- ق/ ۳۵.

۳- صلفت المرأة: زمانی این عبارت به کار می‌رود که زن نزد شوهر خود بی‌بهره گردد یا شوهر، از او کینه به دل بگیرد. «صحاح- ریشه صلف»

نشنیده‌اند. سپس حضرت فرمود: این نغمه‌ها، پاداش کسی است که در دنیا، از ترس خداوند، استماع موسیقی را ترک کرده است. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! پیرامون بهشت، بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: خداوند، بهشت را با دست خود، آفرید و هیچ چشمی، آن را رؤیت نکرده و هیچ مخلوقی، از آن آگاه نیست. پروردگار، هر بامداد، درهای بهشت را می‌گشاید و به آن می‌فرماید: رایحه و عطرت فزونی باد. آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نیز به همین معنا است.[1]

۶) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش و حسن بن علی بن فضّال و همگی از علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از کسی که برای او روایت کرد، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! چون من در شب اسراء به معراج رفتم، در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل و راست‌تر از تیر بود و در آن تُنگ‌هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد.

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح‌کنان، کف می‌زند و صدایی از خود تولید می‌کند که پیشینیان و آیندگان، مانند آن را نشنیده‌اند و میوه‌ای مانند انار دارد و آن میوه، به سوی مرد افکنده می‌شود و آن مرد، میوه را می‌شکافد و صد جامه از آن بیرون می‌آید و مؤمنین بر روی اریکه‌هایی از نور تکیه می‌دهند و آنان غُرّ مُحَجَّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنین، نعلین به پا دارد که بندهایش از نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می‌روند، آن نور، پیش روی آنها را روشن می‌سازد. در این میان، زنی، از بالای سر مؤمن بر او اشراف یافته و می‌گوید: سبحان الله، ای

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۶.

بنده خدا! آیا نعمتی از تو به ما نخواهد رسید؟ آن مؤمن می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن می‌گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آنها فرمود: «**فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**».

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دستان او است، هر روز، هفتاد هزار ملائکه نزد مؤمن می‌آیند و او را با نام و نام پدرش می‌نامند.[1]

۷) ابن بابویه نیز این روایت را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون رسول الله صلی الله علیه و آله در شب اسراء به سوی آسمان رفت به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل و راست‌تر از تیر بود و در آن تُنگ‌هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد.

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح‌کنان، کف می‌زند و صدایی از خود تولید می‌کند که اولین و آخرین، مانند آن را نشنیده‌اید و میوه‌ای مانند انار دارد و آن میوه به سوی مرد افکنده می‌شود و آن مرد، میوه را می‌شکافد و صد جامه از آن بیرون می‌آید و مؤمنین بر روی اریکه‌هایی از نور تکیه می‌دهند و غرّ محجّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنان، نعلینی به پا دارد که بندهایش از نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می‌روند، آن نور، پیش روی آنان را روشن می‌سازد. در این میان، زنی بالای سرمؤمن بر او اشراف یافته و می‌گوید: سبحان الله، ای بنده خدا! آیا نعمتی از ما به تو نخواهد رسید؟ آن مؤمن می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن می‌گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آنها فرمود:

۱- محاسن، ص ۱۸۰، ح ۱۷۲.

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلّی الله علیه و آله در دستان او است، هر روز هفتاد هزار ملائکه نزد مؤمن می‌آیند و او را با نام و نام پدرش می‌نامند.[1] ابن بابویه، این حدیث را در کتاب بشارات الشیعة نقل کرده است.

۸) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از محمد بن حصین، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند با دستان خود، بهشت را آفرید و چشمان هیچ کسی بر آن نظر نیفکنده و هیچ مخلوقی، از آن آگاه نیست. درب‌های بهشت هر صبح به روی پروردگار تبارک و تعالی گشوده می‌شود و پروردگار به بهشت می‌فرماید: رایحه و عطرت فزونی باد. همچنین پروردگار می‌فرماید: مؤمنان، رستگار شدند. آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» به همین معنا است.[2]

۹) از کتاب الجنة و النار: در حدیثی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می‌رساند و در زمینه توصیف بهشتیان است، امام چنین فرمود: آن زن که از زنان ولیّ خدا نیست، از پشت پرده بر او اشراف یافته و کاخ‌ها و منازل ولیّ خدا را پر از نور و روشنایی می‌کند و ولیّ خدا گمان می‌برد که خداوند یا فرشته‌ای از فرشتگان، بر او اشراف یافته است. پس سر خود را بالا می‌گیرد و ناگهان همسری را می‌بیند که نور او نزدیک است که نور چشمان ولیّ خدا را ببرد. سپس حضرت فرمود: پس آن زن، او را مورد ندا قرار داده و می‌گوید: زمان آن رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. ولیّ خدا به او می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می‌دهد: من، از جمله کسانی هستم که خداوند در مورد آنان فرمود: «لَهُم مَّا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»[3] [هر چه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزونتر (هم) هست] پس ولیّ خدا، با نیرویی به مانند صد مرد جوان با آن زن، آمیزش می‌کند و او را هفتاد سال از عمر پیشینیان، در آغوش می‌گیرد و نمی‌داند به چهره‌اش بنگرد یا به پشتش یا به ساق او

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۱، ح ۱.

۲- زهد، ص ۱۰۲، ح ۲۷۸.

۳- ق/ ۳۵.

نظر افکند و به هر قسمتی از اندام او که می‌نگرد، چهره او را در آن مکان می‌بیند؛ زیرا چهره‌اش بسیار نورانی و شفّاف و زلال است. سپس همسر دیگری که زیباروی‌تر و خوشبوتر از همسر اوّلی است بر ولیّ خدا اشراف می‌یابد و او را مورد ندا قرار داده و می‌گوید: زمان آن فرا رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. پس ولیّ خدا به آن زن می‌گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می‌دهد: من، از جمله کسانی هستیم که خداوند در مورد آنان فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».[1]

۱۰) ابن بابویه با سند خود از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک روایت می‌کند که گفت: مردی از ابن عباس پرسید: خداوند که از همسران، خادمان، عطرها، شراب‌ها و میوه‌های بهشت خبر داده چه چیزهایی از بهشت را نگفته باقی گذاشته است و دیگر چیزهایی که خداوند درباره ویژگی‌های بهشت یادآور شده و آنها را در کتاب خویش ذکر کرده، کدامند؟ ابن عباس پاسخ داد: بهشت، جنّة عَدن (بهشتی که اقامت در آن همیشگی است) می‌باشد. خداوند متعال، آن را در روز جمعه آفرید، سپس آن را از نگاه‌ها پنهان نگهداشت. پس هیچ یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، بر آن نظر نمی‌افکنند تا آن که اهل بهشت وارد آن شوند. خداوند عزّ و جلّ سه بار به بهشت فرمود: سخن بگو. بهشت عرض کرد: خوشا به حال مؤمنان! خداوند عزّ و جلّ نیز فرمود: خوشا به حال مؤمنان و خوشا به حال تو ای بهشت! مقاتل، از ضحاک، از ابن عباس، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر کسی که شش خصلت در او باشد، از مؤمنان است. این شش خصلت، عبارت است از: کسی که راستگو باشد، به وعده‌اش عمل کند، امانت نزد خود را به صاحبانش بازگرداند، به پدر و مادرش نیکی ورزد، صله رحم انجام دهد و از گناهش استغفار نماید.[2]

۱۱) شیخ در کتاب امالی، با سند خود، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» فرمود: یعنی تا وقتی

۱- اختصاص، ص ۳۵۲.

۲- امالی صدوق، ص ۲۲۵، ح ۹.

که نماز عشا را نمی‌خواندند، نمی‌خوابیدند.[1]

۱۲) طبرسی پیرامون معنای آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» می‌گوید: یعنی پهلوهایشان از بستر، به منظور خواندن نماز شب، بلند می‌شود و شب زنده‌داری می‌کنند و از بسترهایشان، به منظور خواندن نماز شب، برمی‌خیزند. طبرسی می‌گوید: این حدیث، از حسن و مجاهد و عطاء، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است.[2]

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰)»

[آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند* اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به (پاداش) آن چه انجام می‌دادند در باغهایی که در آن جایگزین می‌شوند، پذیرایی می‌گردند* و اما کسانی که نافرمانی کرده‌اند، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: عذاب آن آتشی را که دروغش می‌پنداشتید، بچشید]

۱) شیخ در کتاب مجالس، از جمعی، از ابو مفضل، از حسن بن علی بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غُدانی، از ربیع بن یسار، از اعمش، از سالم بن ابی جعد، در حدیث مرفوعی از ابوذر، از علی علیه السلام نقل می‌کند که حضرت در حدیثی بر اهل شورا اقامه حجت می‌کند و در آن حدیث، فضائل خود و آن چه در فضیلت ایشان بر زبان رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شده را برمی‌شمارد و اهل شورا در برابر گفته‌های ایشان سر تسلیم فرود می‌آورند و تصدیق می‌کنند که آن فضائل تنها به آن حضرت اختصاص دارد و نه آنان، تا این که می‌فرماید: آیا آیه

۱- امالی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۰۷.

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» که خداوند تا آخر آن، از مؤمنان حکایت می‌کند، در شأن کسی از شما غیر از من نازل شده است؟ آنها پاسخ دادند: البته که نه.[1]

۲) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» فرمود: شأن نزول این آیه، این است که حضرت علی علیه السلام و ولید بن عقبة بن ابی معیط با هم مشاجره نمودند. ولید بن عقبه بن ابی معیط فاسق به علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند! مَن زبان ساده‌تر و گویاتری از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام فرمود: خاموش باش چرا که تو تنها یک فاسق هستی. این گونه بود که خداوند آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» را نازل کرد و منظور از آن، علی علیه السلام است. «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ».[2]

۳) همچنین علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا» روایت می‌کند که حضرت فرمود: هنگامی که فاسقان وارد جهنم می‌شوند، به درون آن می‌افتند که پیمودنش هفتاد سال طول می‌کشد، و هنگامی که به قعر آن می‌رسند، جهنم با دَم خود آنان را از آن جا به بالا پرتاب می‌کند و چون به بالای آن می‌رسند، با عمودهای آهنین بر آنان کوفته می‌شود و دوباره به درون جهنم می‌افتند. پس حال آنان، این گونه است.[3]

۴) محمد بن عباس، از ابراهیم بن عبد الله، از حجّاج بن منهال، از حمّاد بن سلمه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس- که خداوند از او خشنود باد- روایت می‌کند که گفت: ولید بن عقبة بن ابو معیط به علی علیه السلام گفت: مَن، زبان

۱- امالی، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

ساده‌تر و گویاتری از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: خاموش باش، ای فاسق! این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ» را نازل کرد[1].

۵) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عمرو بن حمّاد، از پدرش، از فضیل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» گفت: این آیه، در شأن دو مرد نازل شده است که یکی از آن دو، از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و مردی مؤمن و دیگری مردی فاسق بود. آن مرد فاسق به مرد مؤمن گفت: به خدا سوگند! برّندگی نیزه من، از تو بیشتر است و زبان ساده‌تر و گویاتری از زبان تو دارم و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار من است. آن مرد مؤمن به او پاسخ داد: خاموش باش، ای فاسق! این گونه بود که خداوند آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» را نازل فرمود و سپس خداوند به تبیین حال مؤمنان پرداخته و فرمود: «أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و سپس به تبیین حال فاسقان پرداخته و فرمود: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ».[2]

۶) ابو مِخنَف - که خدا او را رحمت کند - می‌گوید: در حضور معاویه، میان حسن بن علی علیه السلام و ولید بن عقبه فاسق، مشاجره‌ای در گرفت. پس امام حسن علیه السلام به ولید فرمود: از این که به پدرم دشنام می‌دهی تو را سرزنش نمی‌کنم؛ چرا که او تو را به خاطر شرب خمر، هشتاد ضربه تازیانه زده و به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، پدرت را با خفّت و خواری به قتل

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۳.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۴.

رسانده و خداوند عزّ و جلّ در چندین آیه، او را مؤمن و تو را فاسق نامیده است.[1]

۷) طبرسی در کتاب احتجاج حدیثی را نقل می‌کند که در آن مشاجره میان حسن بن علی علیه السلام و جمعی از اصحاب معاویه- در حضور معاویه- ذکر شده و در آن آمده است که امام حسن علیه السلام فرمود: ای ولید بن عقبه! تو را از این که با پدرم دشمنی می‌ورزی، سرزنش نمی‌کنم؛ چرا که او تو را به خاطر شرب خمر، هشتاد ضربه تازیانه زده و پدرت را در جنگ بدر، با خفّت و خواری به قتل رساند؛ اما چگونه به او دشنام می‌دهیّ در حالی که خداوند در ده آیه از آیات قرآن، او را مؤمن و تو را فاسق نامیده است که از جمله آنها، آیه «**أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ**» و آیه «**إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**»[2] [اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید؛ مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و (بعد) از آن چه کرده‌اید پشیمان شوید] می‌باشد؛ تو را چه به ذکر قریش؟! تو فقط پسر عُلَیج[3] از اهل صفوریّه[4] که ذکوان نام داشت، هستی. اما پیرامون این که گفتی ما عثمان را به قتل رساندیم باید بگویم که به خداوند سوگند! طلحه، زبیر و عائشه نتوانستند چنین افترائی را به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت دهند پس تو چگونه قائل به این افترا هستی؟ و اگر از مادرت بپرسی که پدرت کیست، چون با ذکوان متارکه کرده است نسبت تو را به عقبة بن ابی محیط می‌چسباند تا در خیال خود با این کار جایگاه درخشان و والایی را کسب کند، با این که خداوند، ننگ و رسوایی دنیا و آخرت را برای تو و پدر و مادرت فراهم نموده است و خداوند، ستم کننده به بندگانش نیست. بنابراین، به خداوند سوگند! تو- ای ولید- از این صفات زشت و ننگ‌آوری که برای تو گفته شده است بسیار خوارتر و بی‌نسب‌تر هستی. پس چگونه به علی علیه السلام دشنام می‌دهی؟! و اگر نسب خود را وارسی می‌کردی،

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۵.

۲- حجرات/ ۶.

۳- علج: مردی از کفار عجم بود (لسان العرب، ریشه علج»

۴- صفوریّه: شهری از مناطق اردن که نزدیک طبریه است. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۴».

بر تو آشکار می‌شد که نسب تو به پدرت ذکوان برمی‌گردد نه به کسی که به او نسبت داده می‌شوی و مادرت به توگفته است که: ای پسرکم! پدرت، پست‌تر و خبیث‌تر از عُقبَه است.[1]

۸) ابن شهر آشوب، از کلبی، از ابو صالح و ابن لهیعه از عمرو بن دینار، از ابو عالیه، از عکرمه و ابو عبیده، از یونس، از ابو عمرو، از مجاهد و همگی از ابن عباس و همین طور نویسنده کتاب «الاغانی» و کتاب «تاج التراجم» از ابن جبیر و ابن عباس و قتاده و همچنین از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که گفتند: ولید بن عقبه به حضرت علی علیه السلام گفت: برندگی نیزه من از تو بیشتر است و زبان من از زبان تو ساده‌تر و گویاتر می‌باشد و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: این طور که گفتی نیست، ای فاسق! [در بسیاری از روایات چنین آمده که علی علیه السلام فرمود: خاموش باش، تو فقط فاسق هستی] این گونه بود که این آیات نازل شد: «**أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا**» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «**كَمَن كَانَ فَاسِقًا**» یعنی ولید «**لا يَسْتَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**» که در شأن علی علیه السلام نازل شده است «**وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا**» این آیه در شأن ولید نازل شده است. حسّان در این رابطه شعری را سروده که از این قرار است:

انزل الله و الکتاب عزیز
فی علیٍّ و فی الولید قرآنا
خداوند که در کتاب او که ارجمند است
آیاتی را در شأن علی و ولید نازل فرمود
فتبوّا الولید من ذاک فِسقاً
و علی مُبَوَّءٌ ایمانا
پس به خاطر آن آیات، ولید در جایگاه فسق قرار گرفت
و علی در جایگاه ایمان نشست
لیس مَن کان مُؤمِناً عَرفَ الله

۱- احتجاج، ص ۲۷۶.

کمَن کان فاسقاً خوّانا

کسی که مؤمن به خدا و عارف به او باشد

به مانند انسان فاسق و خیانتکار نیست

سوف یجزی الولید خزیاً و ناراً

و علیٌ لاشکَّ یُجزَی جنانا

جزای ولید، رسوایی و آتش جهنم خواهد بود

و بدون شک پاداش علی علیه السلام، باغ‌های بهشت می‌باشد[1]

۹) از طریق مخالفان: موفق بن احمد، از شیخ زاهد حافظ زین الائمه ابو الحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از قاضی امام شیخ القضاة اسماعیل بن احمد واعظ، از پدرش شیخ السنّة ابو بکر احمد بن حسین بیهقی، از ابو سعد مالینی، از ابو احمد بن عَدی، از ابو یعلی، از ابراهیم بن حجّاج، از حمّاد بن سلمه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می‌کند که ولید بن عقبه به علی علیه السلام گفت: من زبانی ساده‌تر و گویاتر از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: خاموش باش؛ چرا که تو فاسقی بیش نیستی. این گونه بود که خداوند، آیه «**أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ**» را نازل کرد که در آن، منظور از مؤمن، علی علیه السلام و منظور از فاسق، ولید می‌باشد.[2]

در تفسیر واحدی و کتاب اسباب النزول وی، عین حدیث فوق ذکر شده است.[3]

«وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)»

[و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگ‌تر از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می‌چشانیم. امید که آنها (به خدا) بازگردند]

۱- مناقب، ج ۲، ص ۱۰.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۹۷.

۳- اسباب النزول از واحدی، ص ۱۹۸.

۱) علی بن ابراهیم، پیرامون تفسیر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى» می‌گوید: عذاب، در زمان رجعت به وسیله شمشیر است. همچنین پیرامون تفسیر آیه «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» می‌گوید: یعنی آنان در زمان رجعت، باز می‌گردند تا عذاب شوند.[1]

۲) سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنخّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تمام مؤمنین، یک بار کشته می‌شوند و یک بار می‌میرند. پس هر مؤمنی که کشته شود دوباره زنده می‌شود تا بمیرد و هر مؤمنی که می‌میرد، دوباره زنده می‌شود تا کشته شود. راوی می‌گوید: سپس بر امام باقر علیه السلام آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»[2] [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] را تلاوت کردم و حضرت فرمود: «و منشورة» [یعنی دوباره زنده می‌شود] راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: منظور شما از «و منشورة» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی این گونه جبرئیل، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و منشورة» سپس حضرت فرمود: تمام این امت چه افراد صالح و چه افراد بد، دوباره زنده می‌شوند. علت زنده شدن دوباره افراد مؤمن، برای روشنی چشمشان و دل شاد شدن آنها است و بدکاران و فاسقین دوباره زنده می‌شوند تا طعم رسوایی و تنگی که خداوند برایشان مقدّر ساخته را بچشند. آیا نشنیده‌ای که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ».[3]

۳) محمد بن عباس، از علی بن حاتم، از حسن بن محمد بن عبد الواحد، از حفص بن عمر بن سالم، از محمد بن حسین بن عجلان، از مفضل بن عمر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «العذاب الأدنی»،

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- آل عمران/ ۱۸۵.

۳- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷.

گرانی قیمت‌ها و منظور از العذاب الأکبر، حضرت مهدی علیه السلام به همراه شمشیر ایشان است.[1]

۴) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مفضل بن صالح، از زید، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از العذاب الأدنی، دابّة الأرض است.[2] پیشتر، به تأویل دابّة الأرض اشاره کردیم و گفتیم که منظور از آن در آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ»[3] [و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم]، امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد.

۵) ابن بابویه، در حدیثی مرسل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» فرمود: بی‌گمان فراق دوستان و عزیزان در دنیا، نشانه و دلیلی است بر فراق مردگان که برای همیشه از مقابل چشم انسان رخت برمی‌بندند. به همین خاطر بود که یعقوب بر فراق یوسف تأسف می‌خورد؛ چرا که این فراق، دلیل و نشانه‌ای بود بر فراق دیگران. یعقوب به همین دلیل یوسف را بسیار یاد می‌کرد.[4]

۶) طبرسی می‌گوید: برخی از مجاهد نقل کرده‌اند که منظور از العذاب الأدنی، عذاب قبر می‌باشد. طبرسی می‌گوید: همچنین این تفسیر از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. سپس می‌گوید: در بیشتر روایاتی که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده، این طور آمده است: منظور از العذاب الأدنی، دابّة الأرض و دجّال می‌باشد.[5]

۷) شیبانی در نهج البیان می‌گوید: برخی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: منظور از العذاب الأدنی، قحطی و خشکسالی است و منظور از

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۶.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۷.

۳- نمل / ۸۲.

۴- علل الشرائع، ص ۶۶، ح ۱.

۵- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۱۰.

العذاب الأکبر، قیام حضرت قائم، مهدی علیه السلام با شمشیر در آخر الزمان، است.

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (۲۴)

[و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند]

۱) علی بن ابراهیم می گوید: خداوند، آگاه بود از این که ائمّه علیهم السلام بر آن چه که به آن گرفتار می‌آیند، صبر پیشه می‌کنند. از این رو آنان را، ائمه قرار داد.[۱]

۲) سپس علی بن ابراهیم، از حمید بن زیاد، از محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: ائمّه، در کتاب خداوند، دو دسته‌اند: امامان عادل و امامان ظالم. خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یعنی مردم را به امر خدا و نه به امر مردم هدایت می‌کنند و امر خداوند را بر امر مردم و حکم خداوند را بر حکم آنان مقدّم می‌دارند. حضرت فرمود: منظور از آیه «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»[۲] [و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند، گردانیدیم] این است که آنان، امر مردم را بر امر خداوند و حکم آنان را بر حکم او مقدّم می‌شمارند و بر خلاف دستوراتی که در کتاب خداوند آمده، به خواسته‌ها و امیال خود عمل می‌کنند.[۳]

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که در حدیثی پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام حالات زندگی خود صبر پیشه کرد. سپس به ائمه علیهم السلام که از عترت او می‌باشند، بشارت و مژده داد و آنان نیز به صفت صبر توصیف شدند. حضرت این

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- قصص/ ۴۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

آیه را تلاوت نمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ».[1]

۴) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن هلال اَحمَسی، از حسن بن وهب عَبسی، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» فقط در شأن نسل فاطمه سلام الله علیها نازل شده است.[2]

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)».

[آیا ننگریسته‌اند که ما باران را به سوی زمین بایر می‌رانیم و به وسیله آن کشته‌ای را برمی‌آوریم که دامهایشان و خودشان از آن می‌خورند؟ مگر نمی‌بینند؟* و می‌پرسند اگر راست می‌گویید این پیروزی (شما) چه وقت است؟* بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده‌اند، سود نمی‌بخشد و آنان مهلت نمی‌یابند* پس از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند]

۱) علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» می‌گوید: منظور از آیه، الأرض الخراب (زمین ویران) می‌باشد و آن، مَثَلی است که خداوند پیرامون رجعت و حضرت قائم علیه السلام زده است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله، آنان را از رجعت آگاه نمود، آنان عرض کردند: اگر راست می‌گویید، این فتح و پیروزی در چه زمانی روی می‌دهد؟ این آیه «مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» بر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»[3] [و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می‌چشانیم] عطف شده

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۵۴، ح ۶۲۵.

۳- سجده/ ۲۱.

است. آنان عرض کردند: «مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» خداوند فرمود: «قُلْ» یعنی ای محمد! به آنان بگو: «يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ* فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» یعنی ای محمد! «وَانتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ».[1]

۲) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از ابن درّاج روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» می‌فرمود: یوم الفتح (روز فتح و پیروزی) روزی است که دنیا برای ظهور حضرت قائم علیه السلام مهیا می‌شود و تقرب جستن به ایمان، تنها برای کسی سودمند است که پیش از آن هنگام، مؤمن باشد و به آن فتح و پیروزی، یقین داشته باشد. پس تنها مؤمن است که ایمانش برای او سودمند است و نزد خداوند قدر و منزلت والایی دارد و در روز قیامت و بعث (روز برانگیخته شدن انسان از قبر)، باغ‌های بهشتی او، به خاطر او آراسته و مزیّن می‌شود و آتش جهنم خداوند از او پرده درمی‌کشد و این، پاداش ولایتمداران امیر المؤمنین علیه السلام و آل مطهر ایشان است.[2]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۵، ح ۹.

سوره احزاب

سوره احزاب، مدنی است و شامل ۷۳ آیه می‌باشد و پس از سوره آل عمران، نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره احزاب

۱) ابن بابویه با سند خود، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر کسی که سوره احزاب را بسیار قرائت کند، در روز قیامت، در جوار محمد صلی الله علیه و آله و همسران آن حضرت خواهد بود. سپس امام علیه السلام فرمود: اعمال فضاحت بار مردان و زنان قریش و دیگران، در سوره احزاب آمده است. ای ابن سنان! سوره احزاب، زنان قریش عرب را رسوا نمود و طولانی‌تر از سوره بقره بود، ولی آنان، این سوره را کاستند و آن را تحریف نمودند.[۱]

۲) در کتاب خواص القرآن، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس این سوره (سوره احزاب) را بخواند و آن را به افرادی که تحت کنف حمایت او هستند- مانند همسر و دیگران- یاد بدهد، از عذاب قبر درامان می‌ماند و هر کس این سوره را بر روی پوست آهو نوشته و آن را درون حُقّه‌ای[۲]، داخل منزل خود قرار دهد، به اذن خداوند، تعداد خواستگاران، نزد او افزایش می‌یابد و از او برای ازدواج با دختران، خواهران و سایر نزدیکان وی خواستگاری می‌کنند و همه کس به او میل پیدا می‌کنند، اگرچه او درویش و بی‌نوا باشد.

۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس، سوره احزاب را بر روی

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۹.

۲- حُقّ: ظرف کوچک درپوش‌داری است که از عاج یا شیشه و غیر آن تهیه می‌شود. «المعجم الوسیط، ریشه حقق»

پوست آهو نوشته و آن را درون حُقّه‌ای قرار داده و در منـزل خـود آویـزان کنـد، تعداد خواستگاران برای خواستگاری از دختران خانواده وی افزایش می‌یابد و همه کس به آنها میل پیدا می‌کنند، اگر چه درویش و بی‌نوا باشند.

۴) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره احـزاب را بـر روی پوسـت آهو نوشته و آن را در منزل خود قرار دهد، به اذن خداوند تعداد خواستگارانی کـه به منزل آن مرد می‌آیند، افزایش می‌یابد و از او برای ازدواج با دختران، خواهران و سایر قبیله و نزدیکان وی، خواستگاری می‌کنند.

تفسیر سوره احزاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا(۱)»

[ای پیامبر! از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر که خدا همواره دانای حکیم است]

۱) علی بن ابراهیم، می‌گوید: این، همان حدیثی است که امام صادق علیه السلام در آن فرمود: خداوند، پیامبر خود را بر اساس ضرب‌المثل «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» مبعوث کرد. پس آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ اما مقصود آن همه مردم است.[۱]

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ(۴) ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۹.

اللهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(۵).

[خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است و آن همسرانتان را که مورد ظهار قرار می‌دهید، مادران شما نگردانیده و پسرخواندگانتان را پسران (واقعی) شما قرار نداده است. این گفتار شما به زبان شماست، و(لی) خدا حقیقت را می‌گوید و او(ست که) به راه راست هدایت می‌کند* آنان را به (نام) پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، پس برادران دینی و موالی شمایند و در آن چه به اشتباه مرتکب آن شده‌اید بر شما گناهی نیست، ولی در آن چه دلهایتان عمد داشته است (مسؤولید) و خداست که همواره آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن عباس، از محمد بن حسین بن حُمید بن ربیع، از جعفر بن عبد الله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: هر بنده‌ای از بندگان خدا که خداوند تبارک وتعالی قلبش را به ایمان بیازماید، در قلب خود، مودّت و حبّ ما را می‌یابد و ما را دوست می‌دارد و هر بنده‌ای از بندگان خدا که خداوند بر او خشم گرفته است، دشمنی و کینه ما را در قلب خود می‌یابد و با ما دشمنی می‌ورزد. ما به خاطر دوستی دوستدارمان شادمان می‌شویم و برای او طلب آمرزش می‌کنیم و دشمن خود را نیز دشمن می‌داریم. دوستدار ما به انتظار رحمت خداوند عزّ و جلّ می‌باشد، گویی که درهای رحمت به سوی او گشوده است و دشمن ما به گونه‌ای می‌شود که بر لبه پرتگاهی قرار می‌گیرد که در حال فروریختن است و به آتش ختم می‌شود، گویی آن لبه، فرو ریخته و او را در آتش جهنم می‌افکند. پس رحمت، بر اهل آن گوارا باد و وای بر اهل جهنم که بد منزلی دارند. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»[۱] [حقّا که چه بد است جایگاه متکبّران]. هیچ بنده‌ای از بندگان خداوند نیست که به خاطر خیری که خداوند نزد او قرار داده است، در محبت و دوستی با ما کوتاهی ورزد؛ چرا که دوستدار ما و دشمن ما با هم

۱ – نحل / ۲۹.

برابر نیستند و دوستی و دشمنی ما هیچ گاه در یک قلب، گرد نمی‌آیند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در درون هیچ کس، دو قلب را قرار نداده است که با یکی، کسی را دوست دارد و با دیگری با او دشمنی ورزد. دوستدار ما، چنان که زر با آتش خالص می‌گردد و هیچ گونه تیرگی و ناخالصی در آن نمی‌ماند، در دوستی ما اخلاص می‌ورزد و دشمن ما نیز در دشمنی با ما همین گونه است و ما، نجیب (اصیل) هستیم و فرزندان و نسل به جای مانده از ما همان فرزندان پیامبران هستند و من، جانشین جانشینان (وصیّ الاوصیاء) هستم و گروه سرکش، از حزب شیطان می‌باشد و شیطان، یکی از آنان است. پس هر کس بخواهد بداند که از جمله دوستداران ما هست یا نه، باید قلب خود را بیازماید؛ اگر در دوستی و محبت ما، دشمن ما را نیز سهیم کند، او از ما نیست و ما نیز از او نیستیم و خداوند، جبرئیل و میکائیل دشمن او هستند و خداوند، دشمن کافران است.[1]

۲) علی علیه السلام فرمود: محبت و دشمنی با ما در درون یک انسان با هم جمع نمی‌شود؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ».[2]

۳) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: دوستی و دشمنی با ما هیچ گاه درون یک انسان با هم جمع نمی‌شوند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در درون هیچ کس، دو قلب را قرار نداده که با یکی، کسی را دوست بدارد و با دیگری با او دشمنی ورزد. دوستدار ما چنان که زر با آتش، خالص می‌گردد و هیچ گونه تیرگی و ناخالصی در آن نمی‌ماند، در دوستی با ما اخلاص می‌ورزد. پس هر کسی بخواهد بداند که از جمله دوستداران ما هست یا نه، باید قلب خود را بیازماید؛ اگر در دوستی و محبت به ما، دشمن ما را نیز سهیم کند، او از ما نیست و ما نیز از او نیستیم و خداوند، جبرئیل و

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۱.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۲.

میکائیل دشمن او هستند و خداوند، دشمن کافران است.[1]

۴) طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند در درون هیچ کسی دو قلب را قرار نداده که با یکی، گروهی را و با دیگری، دشمنان آنها را دوست بدارد.[2]

۵) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شأن نزول این آیه، این است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد، از سوی خدیجه برای تجارت، عازم سوق (بازار) عُکاظ شد و در آن جا مشاهده کرد که زید در معرض فروش گذاشته شده است و او را غلام زیرک و نیک[3] اندیشی یافت و او را خرید. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به نبوت رسید، زید را به اسلام فراخواند و زید، اسلام آورد و مردم او را بنده محمد صلی الله علیه و آله صدا می‌زدند. چون حارثة بن شراحیل کلبی - که مرد شریفی بود - از وجود پسرش زید با خبر شد، به مکه و نزد ابو طالب آمده و گفت: ای ابو طالب! چندی پیش پسرم اسیر شده و به من خبر رسیده که او الان، بنده برادرزاده تو است. من از او می‌خواهم که یا زید را به من بفروشد یا فدیه او را بپذیرد و یا این که او را آزاد سازد. ابو طالب، این مطلب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زید آزاد است که به هر کجا که بخواهد برود. حارثه برخاست و دست زید را گرفته و به او گفت: ای پسرکم! به شرافت و نسب خویش ملحق شو. زید گفت: هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی‌شوم. پدرش به او گفت: آیا حسب و نسب خود را رها می‌کنی و بنده قریش باقی می‌مانی؟ زید پاسخ داد: تا زمانی که زنده‌ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی‌شوم. پدر زید خشمگین شده و گفت: ای جماعت قریش! شما شاهد و گواه باشید که زید، پسر من است و من از او ارث می‌برم و او نیز وارث من است.

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ۱۶۸.

۳- حصیف: نیک اندیش و درست رأی «لسان العرب، ریشه حصف».

مردم زید را ابن محمد (پسر محمد) صدا می‌زدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست می‌داشت و او را زید الحبّ (زید دوست داشتنی) نامید.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، زینب بنت جحش را به ازدواج زید درآورد. روزی زید در آمدن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تأخیر کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در جستجوی زید به منزل او رفت. زینب در وسط اتاق خود نشسته بود و عطری را با فِهر[1] خود می‌کوبید و نرم می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او- که زنی خوش‌سیما و زیبا بود- نگاه کرد و فرمود: «سبحان الله خالق النور و تبارک الله أحسن الخالقین» [پاک و منزه است خداوند، آفریدگار نور، و خداوند بهترین آفریدگاران است] سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله که زینب به طور عجیبی در دل او جا پیدا کرده بود، به خانه‌اش بازگشت. وقتی که زید به منزل خود آمد، زینب او را از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله با خبر ساخت. زید به زینب گفت: آیا می‌خواهی تو را طلاق دهم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به ازدواج خود درآورد؟ شاید عشق تو در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله افتاده است. زینب پاسخ داد: ترسم از این است که تو مرا طلاق دهی و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به ازدواج خود در نیاورد. زید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! زینب مرا از چنین و چنان با خبر ساخت. آیا می‌خواهید زینب را طلاق دهم تا او را به ازدواج خود درآورید؟ رسول الله به او فرمود: برو و تقوای الهی پیشه کن و همسرت را نگهدار. سپس خداوند سخن پیامبر را حکایت کرده و فرمود: «أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»[2] [همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آن چه را که خدا

۱- فهر: سنگی است که برای خرد کردن گردو و مانند آن مورد استفاده قرار می‌گیرد «لسان العرب- ریشه فهر».

۲- احزاب/ ۳۷.

آشکار کننده آن بود، در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن (زن) کام برگرفت (و او را ترک گفت) وی را به نکاح تو درآوردیم تا (در آینده) در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند، گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد]. پس خداوند، زینب را از فراز عرش، به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله درآورد. منافقان گفتند: پیامبر، ازدواج با زنان پسرانمان (عروسانمان) را بر ما حرام می‌کند در حالی که خود با زن پسرش زید ازدواج می‌کند! این گونه بود که خداوند در جواب آنان فرمود: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ». سپس فرمود: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ».

پس بدان که زید، پسر محمد صلی الله علیه و آله نیست و این که پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرزند خود خواند تنها به آن علت بود که پیشتر ذکر نمودیم و در این رابطه مطالب دیگری نیز هست که آن را در جای دیگری یعنی در آیه «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»[1] [محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست] می‌آوریم. سپس آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ»[2] [از این پس دیگر (گرفتن) زنان و نیز این که به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست] نازل شد. یعنی پس از آن که زنان بر او در سوره نساء حلال شده بود. آیه «وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ»[3] عطف بر ماجرای همسر پسرش یعنی زید است «وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ»[4] [هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد] یعنی بر تو حلال نیست که به همسر هیچ مردی، متعرّض گردی تا این که شوهر آن زن، او را طلاق دهد و تو، او را به ازدواج خود درآوری. بنابراین، این

۱- احزاب/ ۴۰.

۲- احزاب/ ۵۲.

۳- احزاب/ ۵۲.

۴- احزاب/ ۵۲.

کار را پس از این، تکرار نکن.[1]

«النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا(۶)».

[پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند (و) بر مؤمنان و مهاجران (مقدمند)، مگر آن که بخواهید به دوستان (مؤمن) خود (وصیت یا) احسانی کنید و این در کتاب (خدا) نگاشته شده است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از ابن مسکان، از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شأن نزول آیه «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» را پرسیدم که این آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟ و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن حکومت نازل شده است. حکم این آیه، در نسل امام حسین علیه السلام جاری شده است. پس ما از مؤمنین، مهاجرین و انصار نسبت به حکومت و رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته‌تر هستیم. راوی می‌گوید. از حضرت پرسیدم: آیا اولاد جعفر در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: آیا اولاد عباس در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می‌گوید: تمام نوادگان عبد المطّلب را برای حضرت برشمردم و می‌پرسیدم که آیا حقّی در حکومت دارند؟ و حضرت در مورد هر یک از آنان پاسخ داد: خیر. راوی می‌گوید: فراموش کردم که در مورد حق اولاد امام حسن علیه السلام بپرسم. از این رو در این باره نزد حضرت رفته و عرض کردم: آیا اولاد امام حسن علیه السلام در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: ای عبد الرحیم! به خدا سوگند!

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۹.

خیر؛ غیر از ما، هیچ یک از نسل محمد صلی الله علیه و آله حقّی در حکومت ندارند.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن ثویر بن ابی فاخته، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، هیچ گاه دو برادر با هم به امامت نمی‌رسند و امامت، پس از امام حسین علیه السلام، به علی بن حسین علیه السلام رسیده است؛ چنان که خداوند متعال فرمود: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و امامت، پس از علی بن حسین علیه السلام به پسر ایشان و نوه‌های پسری می‌رسد.[2]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابی سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، علی علیه السلام شایسته‌تر از مردم نسبت به خودشان بود؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری امر امامت او را به مردم ابلاغ کرده بود و او را جانشین خود در میان مردم قرار داد. در روز غدیر خُم دست او را برافراشته بود. هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید، قادر نبود و این حق را نداشت که پسران خود، محمد یا عباس یا دیگر فرزندان خود را جانشین خود قرار دهد و چنین نیز نمی‌کرد. بنابراین امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به علی علیه السلام عرض کردند: خداوند تبارک و تعالی، آیه تطهیر را در شأن ما نازل کرده است، چنان که در شأن تو نازل کرده بود و مردم را به اطاعت و پیروی از ما فرمان داد، چنان که به پیروی از تو فرمان داده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر امامت ما را به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو را به مردم ابلاغ فرموده بود و خداوند ما را از پلیدی و گناه مطهر ساخته است، چنان که تو را از پلیدی و گناه مطهر ساخته بود. هنگامی که علی علیه

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۱.

السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام به خاطر سنّ بیشتر شایسته‌تر از امام حسین علیه السلام نسبت به امامت بود و چون امام حسن علیه السلام نیز در گذشت، نمی‌توانست و در اختیار او نبود که فرزندان خود را جانشین خود قرار دهد و چنین نیز نمی‌کرد. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» پس خداوند، امامت را در نسل او قرار می‌دهد.

بنابراین، امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند تبارک تعالی مردم را به اطاعت و پیروی از من فرمان داد، چنان که به پیروی از تو و پدرت فرمان داده بود و رسول الله صلی الله علیه و آله امر امامت مرا به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو و پدرت را به مردم ابلاغ فرمود و خداوند مرا از پلیدی و گناه مطهر ساخت چنان که تو و پدرت را از پلیدی و گناه مطهر ساخته بود. هنگامی که امامت به امام حسین علیه السلام رسید، هیچ یک از اهل بیت او قادر نبودند که ادعای امامت کنند و آن را حق خود بدانند؛ چنان که او ادعای امامت پس از برادر و پدر خود را داشت و چنین نیز نمی‌کردند. حتی اگر خود حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام می‌خواستند که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کنند، قادر نبودند و این امر در اختیار آنها نبود. سپس با رسیدن امامت به امام حسین علیه السلام تأویل آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» اجرا شد. پس از امام حسین علیه السلام، امامت به علی بن حسین علیه السلام و پس از ایشان به محمد بن علی علیه السلام رسید. حضرت فرمود: رجس به معنای شک است و به خدا سوگند! ما هیچ گاه در پروردگارمان شک نمی‌ورزیم.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از صباح ازرق، از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردی از مختاریه[2] با من ملاقات کرد و ادعا می‌نمود که محمد بن حنفیه امام است. ابو بصیر می‌گوید: امام باقر علیه السلام به خشم آمده و

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۲۷، ح ۱.

۲- مختاریه: به یاران مختار بن ابی عبید ثقفی اطلاق می‌شود که قائل به امامت محمد بن حنفیه می باشند. «فرق الشیعة، ص ۲۷».

سپس فرمود: آیا چیزی به او نگفته‌ای؟ ابو بصیر می‌گوید: عرض کردم: خیر، به خداوند سوگند! نمی‌دانستم که چه به او بگویم. حضرت فرمود: آیا به او نگفته‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی، حسن و حسین علیهم السلام را جانشینان پس از خود قرار داده است و چون علی علیه السلام درگذشت، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را جانشین خود قرار داد و حتی اگر خود علی علیه السلام می‌خواست که حق امامت را از آنان سلب کند، نمی‌توانست و ایشان به او می گفتند که ما به مانند تو، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم و در اختیار علی علیه السلام نبود که این کار را بکند. امام حسن علیه السلام نیز امام حسین علیه السلام را جانشین خود قرار داد و حتی اگر خود امام حسن علیه السلام می‌خواست که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کند، نمی‌توانست و امام حسین علیه السلام به او می‌گفت: من، به مانند تو جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هستم و در اختیار امام حسن علیه السلام نبود که این کار را بکند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» [آن حضرت فرمود:] این آیه در شأن ما و فرزندانمان نازل شده است.[1]

۵) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حُمید، از محمد بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خاله مردی که مرده بود و با بنده آن مرد بر سر میراث نزاع داشت، نزد امیر المؤمنین علیه السلام برای قضاوت آمد و حضرت، آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» را قرائت نموده و میراث را به خاله آن میّت داده و به بنده او چیزی نداد.[2]

۶) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی و دیگران، از احمد بن محمد، از حسن بن جهم، از حنان روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا بندگان، در میراث حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: آنها حقی در میراث ندارند،

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۷.

۲- کافی، ج ۷، ص ۱۳۵، ح ۲.

جز آن که خداوند فرمود: «إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا».[1]

۷) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن سنان روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: علی علیه السلام هنگامی که بنده او، در می‌گذشت و نزدیکانی از خود داشت، چیزی از میراث او را برنمی‌داشت و می‌فرمود: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ».[2]

۸) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اگر وارثانی غیر از دایی و خاله نباشند، آن دو ارث می‌برند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».[3]

۹) محمّد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب، از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر وارثانی غیر از دایی و خاله نباشند، آن دو ارث می‌برند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».[4]

۱۰) شیخ طوسی در کتاب تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: علی علیه السلام و عثمان بن عفّان در حکم مردی که بمیرد و خویشاوند مذکر، پدری نداشته باشد تا از او ارث ببرد، ولی نزدیکانی دارد که وارث او نیستند، اختلاف پیدا کردند. علی علیه السلام قائل بود به این که میراث آن مرد باید به آن نزدیکانی که وارث نیستند، برسد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و عثمان، قائل بود به این که باید آن میراث در بیت

۱- کافی، ج ۷، ص ۱۳۵، ح ۳.

۲- کافی، ج ۷، ص ۱۳۵، ح ۵.

۳- کافی، ج ۷، ص ۱۱۹، ح ۲.

۴- کافی، ج ۷، ص ۱۱۹، ح ۳.

المال مسلمین قرار گیرد.[1]

۱۱) شیخ با سند خود، از علی بن حسن بن فضّال، از محمد بن عبید الله حلبی، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: علی علیه السلام و عثمان بن عفّان در حکم مردی که بمیرد و خویشاوند مذکر، پدری نداشته باشد تا از او ارث ببرد، ولی نزدیکانی دارد که وارث او نیستند، اختلاف پیدا کردند. علی علیه السلام قائل بود به این که میراث آن مرد باید به آن نزدیکانی که وارث نیستند، برسد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و عثمان، قائل بود به این که آن میراث در بیت المال مسلمین قرار گیرد.[2]

۱۲) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از محمد بن سهل، از حسین بن حکم، از امام جواد علیه السلام نقل می‌کند که پیرامون حکم مردی که در گذشته بود و دو خاله و چند بنده از خود داشت، آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» را قرائت نموده و فرمود: آن اموال، باید میان آن دو خاله تقسیم شود.[3]

۱۳) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید، از حماد بن عیسی، از عبد الاعلی بن اعین روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند عزّ و جلّ، حق جانشینی رسول خود و آن چه که به او ارزانی داشته بود را تنها به علی علیه السلام عطا نمود و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به این امر اذعان نمودند. سپس خداوند، این حق را به امام حسن علیه السلام داد و امام حسین علیه السلام آن امر را به امام حسن علیه السلام واگذارد تا این که این حق به امام حسین علیه السلام رسید و هیچ کسی در شایستگی حسین برای جانشینی حسن، توان رقابت با او را نداشت و سپس علی بن حسین علیه السلام مستحق جانشینی شد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و جانشینی پس از علی بن

۱- تهذیب، ج۹، ص ۳۹۶، ح ۱۴۱۶.

۲- تهذیب، ج۹، ص ۳۲۷، ح ۱۱۷۵.

۳- تهذیب، ج۹، ص ۳۲۵، ح ۱۱۶۸.

حسین علیه السلام تنها به پسر ایشان و نوه‌های پسری می‌رسد.[1]

۱۴) ابن بابویه، از محمد بن محمد بن عصام کلینی- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یعقوب کلینی، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن علی قزوینی، از علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حناط، از محمد بن قیس، از ثابت ثمالی، از علی بن حسین علیه السلام، از پدرش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» و آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»[2] [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد] در شأن ما نازل شده است و امامت تا روز قیامت، در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده شده است و قائم ما، دو غیبت دارد که یکی از آن دو، طولانی‌تر از دیگری است. غیبت اول، شش روز یا شش ماه یا شش سال به طول می‌انجامد و غیبت دوم، آن قدر طول می‌کشد که بیشتر کسانی که قائل به ظهور قائم می‌باشند، اعتقاد خود را از دست می‌دهند و تنها کسانی که یقین محکم و شناخت درست دارند و در درون خود نسبت به قبول آن چه ما به آن حکم کردیم، هیچ گونه دشواری احساس نمی‌کنند و در برابر ما اهل بیت، سر تسلیم فرود می‌آورند، در اعتقاد به ظهور قائم علیه السلام، ثابت قدم باقی می‌مانند.[3]

۱۵) ابن بابویه، از محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی، از محمد ابو بکر بن هارون دینوری، از محمد بن عباس مصری، از عبد الله بن ابراهیم غفاری، از حریز بن عبد الله حذاء، از اسماعیل بن عبد الله، از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که خداوند آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» را نازل کرد، از رسول الله صلی الله علیه و آله، تأویل آن را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: به خداوند سوگند! منظور آن، تنها شما هستید و شما، اولو الأرحام (خویشاوندان) می‌باشید. پس از وفات من، پدرت علی، شایسته‌ترین فرد نسبت به من و جایگاهم است و پس از وفات پدرت، برادرت حسن، شایسته‌ترین فرد نسبت

۱- علل الشرائع، ص ۲۴۴، ح ۵.

۲- زخرف/ ۲۸.

۳- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۰۳، ح ۸.

به او است و پس از وفات حسن، تو شایسته‌ترین فرد نسبت به او هستی. امام حسین علیه السلام فرمودند: به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم:یا رسول الله! چه کسی پس از من به امامت می‌رسد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: پسرت علی، شایسته‌ترین فرد نسبت به تو، پس از تو است و پس از وفات علی، پسرش محمد، شایسته‌ترین فرد نسبت به او است و پس از وفات محمد، پسرش جعفر، شایسته‌ترین فرد پس از او نسبت به او و جایگاهش است و پس از وفات جعفر، پسرش موسی، شایسته‌ترین فرد پس از او نسبت به اوست و پس از وفات موسی، پسرش علی، شایسته‌ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات علی، پسرش محمد، شایسته‌ترین فرد پس از او نسبت به اوست و پس از وفات محمد، پسرش علی، شایسته‌ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات علی، پسرش حسن، شایسته‌ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات حسن، نهمین امام از نسل تو غائب می‌شود. پس این نه امام از نسل تو می‌باشند و خدا دانش و فهم مرا به آنان ارزانی داشته است و سرشت آنان از سرشت من است. هر قومی که با آزار رساندن به آنان مرا بیازارد خداوند، شفاعت مرا در حق آنان نمی‌پذیرد.

۱۶) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت می‌کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام شأن نزول آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن نسل امام حسین علیه السلام نازل شده است. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: جانم به فدای شما باد! آیا این آیه پیرامون فرائض و واجبات نازل شده است؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: آیا در مورد میراث نازل شده است؟ حضرت پاسخ داد: خیر، این آیه پیرامون حاکمیّت نازل شده است.[1]

۱۷) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن عبد الرحمن بن

---

۱ - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۴.

فضل، از جعفر بن حسین کوفی، از پدرش، از محمد بن زید، غلام امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: از مولای خود، امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام است و معنایش این است که علی علیه السلام، خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله است و شایسته‌تر از تمامی مؤمنان و مهاجران نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.[1]

۱۸) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن علی مُقری با سند خود در حدیث مرفوعی از زید بن علی علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» روایت کرده است که گفت: رَحِم و خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حق حکومت و فرمانروایی و ایمان، شایسته‌ترین است.[2]

۱۹) ابن شهر آشوب، از تفسیر قطّان و تفسیر وکیع، از سفیان، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: مردم به خاطر پیمان اخوّت و برادری از یکدیگر ارث می‌بردند تا این که آیه «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» نازل شد و منظور از آیه، کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله میان آنان پیمان برادری بست. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از شما بمیرد و دَینی بر گردن او باشد، پرداخت آن بر عهده من است؛ و هر کس از شما که بمیرد و اموالی را به ارث بگذارد، آن اموال حق ورثه او می‌باشد. پس این حکم، حکم ارث بردن به خاطر پیمان برادری را منسوخ کرد و میراث، حق نزدیکان گردید به طوری که نزدیک‌ترین خویشاوند و اگر او نبود خویشاوند نزدیک‌تر و به همین ترتیب، خویشاوندانی که نسبت نزدیک‌تری دارند، از میّت ارث می‌برند.[3]

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۷، ح ۵.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۶.

۳- مناقب، ج ۲، ص ۱۸۷.

۲۰) علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» گفت: این آیه این گونه نازل شده است: «وَ هُوَ أَبٌ لَكُمْ وَ أزواجُه أمّهاتكُم» [او پدر شما است و همسران او، مادران شمایند] پس خداوند، مؤمنان را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را پدر آنان گردانید. پس خداوند به خاطر کسی که نمی‌تواند از خودش محافظت کند و اموالی در اختیار ندارد و عهده‌دار خود نیست و ولایتی بر خود ندارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را صاحب ولایت مؤمنان و شایسته‌تر از خود آنان به خودشان قرار داد و سخن رسول خدا در روز غدیر خُم به همین معنا است که فرمود: ای مردم! آیا شایسته‌تر از شما به خودتان نیستم؟ آنها پاسخ دادند: آری، هستید؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت خود را که بر مردم ملزم ساخته بود به علی علیه السلام واگذار کرد و آن را برای علی علیه السلام نیز ملزم گردانید و فرمود: زنهار! هر که من مولای اویم، علی، مولای او است. چون خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را پدر مؤمنان گردانید، هزینه معیشت و تربیت یتیمان آنان را نیز به عهده او گذاشت. در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر بالا رفت و فرمود: هر کس پس از مرگ، اموالی از خود برجای بگذارد، آن اموال، حق ورثه او می‌باشد و هر کسی قرض یا غرامتی را برجای گذارد، پرداخت آن برعهده من است و باید نزد من بیاید. بنابراین خداوند، پیامبر خود را نسبت به مؤمنان به اموری ملزم کرد که انجام آن بر یک پدر لازم است و مؤمنان را ملزم ساخت که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنند چنان که پسر باید از پدر خود اطاعت کند و همین طور خداوند، آن اموری را که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ملزم ساخته بود بر امیر المؤمنین علیه السلام و تک‌تک امامان پس از او ملزم ساخت و دلیل این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام والدان (پدر و مادر) این امت هستند، آیه «وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»[۱] [و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید] می‌باشد؛ چرا که منظور از والدان در آیه، رسول خدا صلی الله

۱- نساء/ ۳۶.

علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرمود: اسلام آوردن همه یهودیان، به این دلیل بود؛ زیرا به این ترتیب جان خود و خانواده خود را درامان می‌دیدند.[1]

۲۱) علی بن ابراهیم می‌گوید: آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» در شأن امامت نازل شده است.[2]

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا(۷)»

[و (یاد کن) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از (همه) آنان پیمانی استوار گرفتیم]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اولین کسی که پیشتر از همه، آن پیمان را بست، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا او نزدیک‌ترین خلائق به خداوند تبارک و تعالی بود و در مکانی قرار داشت که چون در شب اسراء به آسمان عروج کرد، جبرئیل علیه السلام به او گفت: ای محمد! پیش بیا، در جایی قدم گذاشته‌ای که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی در آن جا قدم نگذاشته است. اگر روح و جان او متعلق به آن مکان نبود، نمی‌توانست به آن جا برسد و فاصله او تا خداوند چنان که خود خداوند می‌فرماید، این گونه بود: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»[3] [تا (فاصله‌اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیک‌تر شد] یعنی بلکه نزدیک‌تر بود. پس آن گاه که فرمان از خداوند صادر شد، از سوی او بر عهده اولیای او قرار گرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: از آنها، پیمان ربوبیّت خداوند، نبوت رسول او و امامت امیر المؤمنین و ائمه گرفته شده بود و خداوند به آنان

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳- نجم/ ۹.

فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد، پیامبرتـان نیسـت و آیـا علـی علیـه السلام امام شما نیست و ائمه هدایت علیهم السلام، امامان شما نیستند؟ آنان پاسـخ دادند: آری، گواهی می‌دهیم. پس خداوند متعـال فرمـود: ایـن کـه بگوییـد در روز قیامت ـ یعنی تا نگویید در روز قیامت که ـ ما از این پیمان، غافل و بی‌خبر بودیم. پس اولین چیزی که خداوند از پیامبران خود بر سر آن پیمان گرفت، ربوبیت بود و آیه «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ» به همین معنا است. پس تمام پیـامبران را ذکـر نمود. سپس برترین آنان را با بردن نامشان جلوه داد. پس فرمود: «وَمِنـكَ» یعنـی ای محمد! خداوند، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش از دیگـر انبیـا ذکـر نمود؛ چون او برترین آنها است. «وَمِن نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَـى ابْـنِ مَـرْيَمَ» پس این پنج تن، برترین انبیا هستند و رسولُ خدا صلی الله علیه و آله برتـرین ایـن پنج تن است. سپس خداوند از انبیا پیمان گرفت که به رسول خدا صلی الله علیـه و آله ایمان بیاورند و امیر المؤمنین علیه السلام را یاری کننـد. خداونـد فرمـود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَـاءَكُمْ رَسُـولٌ مُّصَـدِّقٌ لِّمَـا مَعَكُمْ»[1] [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هـر گـاه بـه شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آن چه را بـا شماسـت تصدیق کرد] که منظـور، رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه اسـت. «لَتُـؤْمِنُنَّ بِـهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»[2] [البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید] که منظور، امیر المـؤمنین علیه السلام است. یعنی شما (ای پیامبران)، امت‌هایتان را از پیامبر صلی الله علیـه و آله و ولیّ او که از ائمّه علیهم السـلام اسـت، آگـاه سـازید.[3] ۲) علـی بـن ابـراهیم می‌گوید: این واو در آیه «وَ مِنكَ» زائده است و معنـای آن، از تـو اسـت. «وَمِـن نُوحٍ» خداوند، برای خویش از انبیا، پیمان گرفت. سپس برای پیامبر خود صـلی الله علیهٌ و آله از انبیا و امامان علیهم السلام پیمان گرفت. سپس برای انبیـا، از رسـول

۱- آل عمران/ ۸۱.

۲- آل عمران/ ۸۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸.

خدا صلی الله علیه و آله پیمان گرفت.[۱]

﴿لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸)﴾

[تا راستان را از صدقشان باز پرسد و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است]

۱) طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی از انسان راستگو پیرامون این که به چه شکلی راست گفته است، سؤال می‌شود و به همان اندازه، به او پاداش داده می‌شود، پس بنگرید که شخص دروغگو چگونه مؤاخذه می‌شود![۲]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶) قُلْ مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷)﴾

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۲۴.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸)
أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ
مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا
فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ
الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا
قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (۲۰) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند. پس بر سر آنان تند بادی و لشکرهایی که آنها را نمی‌دیدید فرستادیم و خدا به آن چه می‌کنید، همواره بیناست* هنگامی که از بالای (سر) شما و از زیر (پای) شما آمدند و آن گاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوگاهها رسید و به خدا گمانهایی (نابجا) می‌بردید* آن جا (بود که) مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند* و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است، می‌گفتند: خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند* و چون گروهی از آنان گفتند: ای مردم مدینه! دیگر شما را جای درنگ نیست برگردید و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می‌خواستند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است و(لی خانه‌هایشان) بی‌حفاظ نبود. (آنان) جز گریز (از جهاد) چیزی نمی‌خواستند* و اگر از اطراف (مدینه) مورد هجوم واقع می‌شدند و آن گاه آنان را به ارتداد می‌خواندند، قطعاً آن را می‌پذیرفتند و جز اندکی در این (کار) درنگ نمی‌کردند* با آن که قبلاً با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت (به دشمن) نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد* بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز برای شما سود نمی‌بخشد و در آن صورت جز اندکی برخوردار نخواهید شد* بگو: چه کسی می‌تواند در برابر خدا از شما

حمایت کند اگر او بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند و غیر از خدا برای خود یار و یاوری نخواهند یافت* خداوند کارشکنان (و مانع‌شوندگان) شما و آن کسانی را که به برادرانشان می گفتند: نزد ما بیایید و جز اندکی روی به جنگ نمی‌آورند، (خوب) می‌شناسد* بر شما بخیلانند و چون خطر فرا رسد، آنان را می‌بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته چشمانشان در حدقه می‌چرخد (و) به سوی تو می‌نگرند و چون ترس برطرف شود، شما را با زبانهایی تند نیش می‌زنند بر مال حریصند. آنان ایمان نیاورده‌اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این (کار) همواره بر خدا آسان است* اینان (چنین) می‌پندارند که دسته‌های دشمن نرفته‌اند و اگر دسته‌های دشمن بازآیند آرزو می‌کنند کاش میان اعراب بادیه نشین بودند و از اخبار (مربوط به) شما جویا می‌شدند و اگر در میان شما بودند جز اندکی جنگ نمی‌کردند* قطعاً برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند* و چون مؤمنان دسته‌های دشمن را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم از ابان بن عثمان، از کسی که برای او روایت کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی تاریک و سرد[1] در غزوه احزاب بر روی تپه‌ای که الان مسجد فتح بر روی آن واقع است، ایستاده و فرمود: چه کسی می‌رود و از آنان برایمان خبر می‌آورد تا بهشت (پاداش) او باشد؟ هیچ کس برنخاست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره آن سؤال را پرسید و (باز) هیچ کس برنخاست. امام صادق علیه السلام با اشاره دست خود چنین فرمود: آن قوم، خواهان بهشت نبودند. آیا چیزی برتر از بهشت را می‌خواستند؟ امام علیه السلام در ادامه فرمود: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این (مرد) کیست؟ آن مرد پاسخ داد: حُذَیفه. پیامبر صلی الله علیه و

۱- قُرّ: سردی، سرما «المعجم الوسیط - ریشه قرر».

آله فرمود: آیا از سر شب، سخنم را نمی‌شنیدی که هیچ دم برنیاوردی؟ نزدیک آی. حذیفه در حالی که می‌گفت: سرما و بی‌حالی مرا از پاسخ دادن به شما بازداشته بود، برخاست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: به سوی آنان برو تا سخنانشان را بشنوی و مرا از آنان باخبر سازی. چون حذیفه به راه افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! او را از مقابل، پشت، راست و چپ محافظت کن تا او را به سوی من بازگردانی. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حذیفه فرموده بود: ای حذیفه! هیچ عملی از تو سر نزند، تا آن که به سوی من باز گردی. حذیفه، سلاح، کمان و سپر[1] خود را برداشت. حذیفه گفت: از آن جا خارج شدم، در حالی که هیچ گونه بی‌حالی یا سرماخوردگی را احساس نکردم. از مقابل دروازه خندق عبور کردم و دیدم که همه مؤمنان و کفار به این سرماخوردگی و بی‌حالی دچار شده‌اند. هنگامی که حذیفه، به راه افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برجست و ندا داد: ای فریادرس دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان! اندوه، غم و غصه من را بزدای؛ چرا که تو چگونگی حال من و اصحابم را مشاهده می‌کنی. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عز و جل سخن و دعای تو را شنیده و تو را مورد اجابت قرار داده است و دیگر از دشمنت بیم و هراس نداشته باش. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو زانو نشست و دستان خود را گشود و اشک از دیدگان ایشان روان شد. سپس عرض کرد: سپاسگزارم، سپاسگزارم چنان که به من و به اصحابم رحم نمودی. سپس جبرئیل علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ بادی از آسمان دنیا که حامل سنگریزه است و بادی از آسمان چهارم که حامل سنگ[2] است به سوی آنان فرستاد. حذیفه گفت: پس بیرون رفتم و ناگهان خود را در میان آتش آن قوم یافتم و لشکر اول خداوند که بادی حامل سنگریزه بود، روی آورد و آتش آنان را به کلی پراکنده و خاموش ساخت و تمام خیمه‌های آنان را بر زمین افکند و تمامی نیزه‌های آنان را بر زمین انداخت تا این که سپرهای

۱- حَجَفَه: سپر «المعجم الوسیط، ریشه حجف».

۲- جَنْدَل: سنگ «لسان العرب، ریشه جندل»

خود را در برابر سنگریزه‌ها قرار دادند و ما صدای برخورد سنگریزه‌ها با سپرها را می‌شنیدیم. در این هنگام حذیفه میان دو مرد از مشرکان نشست. ابلیس در هیئت یک مرد فرمانده که رأی او مطاع است، در میان مشرکان برخاست و گفت: ای مردم! شما در میدان این جادوگر دروغگو قرار گرفته‌اید. اگر الان عقب‌نشینی کنید چیزی از دست نمی‌دهید؛ چرا که این عذاب، یک قحطی دائمی نیست و شتران و اسبان شما هلاک گشته‌اند. پس بازگردید و هر کدام از شما به هم‌نشین خود بنگرد. حذیفه گفت: به سمت راست خود نگریستم و بر دستان خود کوفته و گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من معاویه هستم. حذیفه می‌گوید: به کسی که در سمت چپ من بود گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، سهیل بن عمرو هستم.

حذیفه گفت: و لشکر عظیم خداوند روی آورد. در این هنگام ابوسفیان برخاست و به سوی شترش رفت و در میان قبیله قریش فریاد برآورد: النجاء النجاء (فرار، فرار) و طلحه ازدی گفت: محمد، به شما شر و بدی رسانده است و سپس برخاست و به سوی شتر رفت و در میان قبیله بنی اشجع فریاد زد: النجاء النجاء (فرار، فرار) عُیَینَة بن حِصن نیز همین کار را کرد. سپس حارث بن عَوف مُرّی نیز مانند آن را انجام داد. سپس اقرع بن حابس نیز چنین کرد و تمامی آن حزب‌ها رفتند و حذیفه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشته و ایشان را از آن خبر، آگاه ساخت. امام صادق علیه السلام فرمود: آن واقعه شبیه به روز قیامت بود.[1]

۲) علی بن ابراهیم: این آیه پیرامون احزابی که از قریش و قبیله‌های دیگر عرب بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله تشکیل شد، نازل شده است. علی بن ابراهیم می‌گوید: ماجرا از این قرار است که قریش در سال پنجم هجری کنار یکدیگر گرد آمدند و به میان قبیله‌های دیگر عرب رفته و از آنان کمک خواستند و آنان را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله برانگیختند. پس ده هزار جنگجو تدارک دیده شد و قبیله کنانه، سلیم و فزاره با آنان بودند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قبیله بنی نضیر (که تیره‌ای از یهود می‌باشند) و از نسل هارون

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۲۷، ح ۴۲۰.

علیه السلام هستند را از مدینه بیرون راند و آنان به سوی خیبر رفتند، رئیس آنان که حیّی بن اخطب نام داشت به سوی مکه بیرون رفته و نزد قریش آمده و به آنان گفت: محمد، به ما و شما ستم روا داشته است و ما را از مدینه، از دیارمان و اموالمان بیرون رانده است و پسرعموهایمان، بنی قَینُقاع را نیز بیرون کرده است. پس در تمام زمین بگردید و هم پیمانانتان و دیگران را گرد آورید تا به سوی محمد، حرکت کنیم؛ چرا که از قوم من در یثرب، هفتصد مرد جنگجو که از بنی قریظه می‌باشند، باقیمانده است. میان آنان و محمد، عهد و پیمانی وجود دارد و من، آنان را وادار می‌کنم که پیمان میان خود و محمد را بشکنند و در کنار ما بر ضد محمد صف‌آرایی کنند؛ به این شکل، شما از رودررو و آنان از پشت به محمد هجوم می‌برند. بنی قریظه در دو مایلی مدینه بودند و محل زندگی آنان بئر مطّلب نام داشت. حیی بن اخطب به همراه قریش، آن قدر میان قبائل عرب دور زد تا توانست از قریش، کنانه، اقرع بن حابس در میان قومش و عباس بن مرداس در میان بنی سلیم، در حدود ده هزار جنگجو را گرد آورند. این خبر، به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و با اصحاب که خود هفتصد مرد بودند در این رابطه مشورت نمود. سلمان فارسی عرض کرد: یا رسول الله! افراد اندک با طولانی شدن جنگ تاب مقاومت در برابر افراد بسیار را ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چه کار کنیم؟ سلمان پاسخ داد: باید خندقی را حفر کنیم تا مانعی میان ما و آنها باشد و به این وسیله شما می‌توانید با طولانی شدن جنگ نیز مانع آنها شوید و آنها نمی‌توانند که از هر سو بر ما هجوم آورند. ما مردم عجم در سرزمین فارس، هنگامی که تعداد زیادی از دشمنانمان ناگهان به سوی ما هجوم[1] می‌آوردند، خندق‌هایی را حفر می‌کردیم. بنابراین جنگ تنها در مکان‌های مشخص صورت می‌گرفت. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: سلمان، رهنمود درستی ارائه داده است. این گونه بود که رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمود که از ناحیه احد تا راتج، پیموده[2] و اندازه گرفته شده

۱- یدهمهم: ناگهان به آنها هجوم برد، دَهم: تعداد بسیار «نهایه، ج ۲، ص ۱۴۵».

۲- مسح الارض: زمین را پیمود و آن را اندازه گرفت «صحاح، ریشه مسح».

و در هر بیست یا سی قدم گروهی از مهاجرین و انصار قرار داده شود تا مشغول حفر خندق شوند بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا بیل و کلنگ‌ها را بیاورند و رسول خدا صلی الله علیه و آله کلنگی را برداشت و خود مشغول کندن خندق در مکانی که برای مهاجرین در نظر گرفته شده بود، شد و امیر المؤمنین علیه السلام خاک را از درون حفره به بیرون انتقال می‌داد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله عرق کرد و بی‌حال و ناتوان شد و فرمود: زندگانی جز زندگانی آخرت نیست، خدایا! مهاجرین و انصار را ببخش و بیامرز. چون مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشغول حفر خندق دیدند، بر تلاش خود در کندن، افزودند و خاک‌ها را به سرعت به بیرون از خندق انتقال دادند و در روز دوم، از صبح زود مشغول حفر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد فتح نشسته بود، در حالی که مهاجرین و انصار مشغول حفر خندق بودند، به صخره‌ای برخوردند که کلنگ‌ها در آن کارگر نبود. پس جابر بن عبد الله انصاری را به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند تا ایشان را از این مسئله باخبر سازد. جابر می‌گوید: به سوی مسجد رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد به پشت دراز کشیده و ردای خود را زیر سرخود قرار داده و سنگی را به شکمشان بسته بودند. به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! به صخره‌ای برخورده‌ایم که کلنگ‌ها در آن کارگر نیست. حضرت پس از شنیدن این جمله برخاست و به سرعت نزد آن صخره آمد. سپس یک ظرف آب خواست و با آن صورت و دو ساعد خود را شست و روی سر و پاهای خود مسح کشید. سپس از آن آب نوشید و مقداری از آن آب موجود در دهان خود را بیرون انداخت. پس آب را بر روی آن صخره ریخت و کلنگی را برداشته و با آن ضربه‌ای به آن صخره وارد نمود. سپس برقی زد و ما در نور آن برق، کاخ‌های شام را مشاهده نمودیم. سپس حضرت، ضربه دیگری وارد نمود و برق دیگری زد و ما در نور آن برق، کاخ‌های مدائن را دیدیم. سپس حضرت، ضربه دیگری به آن صخره وارد نمود و برق دیگری زد و در آن کاخ‌های یمن بر ما جلوه‌گر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، این سرزمین‌ها که در آن برق زده بود را بر شما خواهد گشود و شما آنها را فتح خواهید کرد. سپس آن صخره، از هم پاشیده شد چنان که دانه‌های شن از یکدیگر پاشیده می‌شود. جابر می‌گوید: چون مشاهده نمودم که

پیامبر صلی الله علیه و آله سنگی را بر روی شکم خود قرار داده بـود، دانسـتم کـه حضرت، گرسنه است. پس به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! آیا میل به غـذا دارید؟ حضرت پاسخ داد: ای جابر، چه غذایی نزد تو است؟ جابر می‌گویـد: پاسـخ دادم: یک بز ماده[1] و یک صاع (پیمانه) گندم دارم. حضرت فرمود: پـس بـرو و آن غذایی که داری را درست کن. جابر می‌گوید: نزد همسرم رفته و به او امر کردم کـه گندم را آرد کند و خود، آن بز را ذبح کرده و پوست کندم و به همسر خود امر کردم که با آن آرد، نان بپزد و آن بز را پخته و بریان کند. چون از این امور فارغ گشـتم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کـردم: ای رسـول خـدا! پـدر و مادرم فدای شما باد! غذا آماده است. پس با هر که دوست دارید به خانه ما بیاییـد. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به کنـار خنـدق رفتـه و سـپس فرمـود: ای جماعت مهاجرین و انصار! دعوت جابر را پاسخ گویید و بیایید به منـزل او بـرویم. جابر می‌گوید: هفتصد مرد درون خندق بودند و همگـی از خنـدق بیـرون آمدنـد، سپس پیامبر از کنار هر یک از مهاجرین و انصار که می‌گذشت به آنان مـی‌فرمـود: دعوت جابر را پاسخ گویید. جابر می‌گوید: به خانه رفتم و به همسرم گفتم: به خدا قسم، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، شمار زیـادی را دعـوت کـرده اسـت و غذایی که نزد تو موجود است، جوابگوی این همه میهمان نیست. همسرم گفت: آیـا پیامبر صلی الله علیه و آله را از مقدار غذایی که نزد ما است، آگاه نسـاختی؟ جـابر می‌گوید: پاسخ دادم: آری. همسرم گفت: پیامبر صلی الله علیـه و آلـه دانـاتر اسـت نسبت به تعداد مهمانان‌هایی که دعوت کرده است. جابر می‌گوید: رسول خدا صـلی الله علیه و آله وارد خانه شد و نگاهی به دیـگ انـداخت و سـپس فرمـود: غـذا را بکش و باقی بگذار. سپس به تنور نگاهی کرد و سپس فرمود: نان بیرون بده و باقی بگذار. سپس ظرفی[2] خواست و نان را در آن ترید کرد و از آن آبگوشـت کشـید و فرمود: ای جابر! ده تن از میهمانان را نزد من بیاور. جابر می‌گویـد: ده تـن را نـزد حضرت بردم و آنها از آن آبگوشت خوردند تا این که سیر سیر شـدند و در کاسـه

۱- عناق: ماده بز «لسان العرب، ریشه عنق».

۲- صَفْحَة: ظرفی به مانند کاسه گشاد می‌باشد. «المعجم الوسیط، ریشه صحف»

آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی‌شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! یک دست بز را برایم بیاور. جابر می‌گوید: آن را نزد حضرت آوردم و آن ده تن از آن خوردند. سپس حضرت فرمود: ده تن از میهمانان را نزد من بیاور. جابر می‌گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و آنها از آن آبگوشت خوردند تا این که سیر سیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی‌شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یک دست بز را برایم بیاور. و آن ده تن از آن خوردند و رفتند. سپس حضرت فرمود: ده تن دیگر را نزد من بیاور. جابر می‌گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و از آن آبگوشت خوردند تا سیر سیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی‌شد. سپس حضرت فرمود: ای جابر! یک دست بز را برایم بیاور. جابر می‌گوید: آن را آوردم و به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا!، یک بز چند دست دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: دو دست. جابر می‌گوید: عرض کردم: سوگند به کسی که تو را به حق، به پیامبری مبعوث کرد، سه دست برایتان آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! اگر خاموش می‌ماندی، تمام این میهمانان می‌توانستند از دست آن بز بخورند. سپس فرمود: ای جابر! ده تن را نزد من بیاور. جابر می‌گوید: آن میهمان‌ها را ده تا ده تا نزد حضرت می‌آوردم و آنها می‌خوردند تا آن که همه از آن آبگوشت خوردند و به خداوند سوگند! برای خود ما نیز از آن غذا به مقداری ماند که غذای چند روز ما را تأمین نمود. جابر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن خندق را حفر نمود و برای آن هشت درب قرار داد و بر روی هر درب، یک مرد از مهاجران و یک مرد از انصار به همراه گروهی که از آن خندق محافظت کنند، قرار داد و قریش به همراه قبائل کنانه، سلیم، هلال روی آورده و در زَغابه[1] اردو زدند. این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز پیش از ورود قریش، کار حفر خندق را به پایان رسانده بودند و قریش به همراه حیی بن اخطب روی آورد و چون در عقیق اردو زدند، حیی بن اخطب، در دل شب، نزد بنی قریظه که در داخل دژ خود و وفادار به عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند،

۱- زغابه: منطقه‌ای نزدیک مدینه «معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۴۱».

آمده و درب دژ را کوبید. کعب بن اسد صدای کوبیدن درب را شنید و به همسر خود گفت: این برادر تو است که برای قوم خود نحسی آورده و حال آمده تا برای ما نیز نحسی آورد و ما را هلاک سازد و به ما امر کند تا عهد میان خود و محمد صلی الله علیه و آله را بشکنیم، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله به ما وفا نموده و حسن هم جواری خود را به ما نشان داده است. کعب بن اسد از اتاق خود بیرون آمده و به سوی حیی بن اخطب رفت و گفت: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، حُیی بن اخطب هستم که عزت روزگار را برایت آورده‌ام. کعب پاسخ داد: بلکه ذلت و خواری روزگار را برایم آورده‌ای. حُیی بن اخطب بن او گفت: ای کعب! این قریش است که به همراه فرماندهان و بزرگان خود و با هم پیمانان خود از قبیله کنانه، در عقیق اردو زده است و این فزاره است که به همراه فرماندهان و بزرگان خود در زغابه اردو زده‌اند و سلیم و دیگر قبائل در دژ بنی ذبیان اردو زده‌اند و محمد و اصحابش هرگز قادر نیستند از دست این تعداد بسیار جان سالم به در برند. پس درب را بگشا و عهد میان خود و محمد صلی الله علیه و آله را بشکن. کعب پاسخ داد: در را به روی تو نمی‌گشایم، از همان جایی که آمدی بازگرد. حیی گفت: تنها دلیل این که تو درب را به روی من نمی‌گشایی، قاووت[1] گندمی است که در تنور می‌باشد و بیم آن داری که در خوردن آن با تو سهیم شوم. پس درب را بگشا که من قصد خوردن آن را ندارم و تو از آن در امانی. کعب به او گفت: خداوند تو را لعنت کند! از دری ظریف بر من وارد شدی. سپس کعب گفت: درب را به روی او بگشایید. آنان درب را به روی او گشودند. حیی بن اخطب گفت: ای کعب، وای بر تو! عهد میان خود و محمد را بشکن و با نظر من مخالفت نکن؛ زیرا محمد، هرگز از این تعداد بسیار جان سالم به در نمی‌برد و اگر این فرصت را از دست دهی، دیگر فرصتی مانند این را به دست نخواهی آورد.

جابر می‌گوید: تمام رؤسای یهود که در داخل دژ بودند مانند: غزال بن شمول، یاسر بن قیس، رفاعة بن زید، زبیر بن باطا گرد یکدیگر آمدند و کعب به آنان گفت:

۱- جشیش: قاووت گندم، مفرد آن جشیشه است و طریقه پخت آن، این است که گندم، باید به خوبی آرد شود و گوشت یا خرما در آن قرار داده شده و پخته شود. «اقرب الموارد، ریشه جش».

چه نظری دارید؟ آنان پاسخ دادند: تو مولا و فرمانروای ما هستی و فرمان تو، مورد اطاعت و پذیرش ما است و کسی هستی که حرف آخر را در عهد و پیمان ما می‌زنی. پس اگر عهد میان خود و محمد را بشکنی ما نیز آن را می‌شکنیم و اگر بر آن عهد بمانی ما نیز بر آن می‌ایستیم و اگر بیرون روی ما نیز با تو بیرون می‌آییم. زبیر بن باطا که پیرمردی سالخورده، کارآزموده و نابینا بود، گفت: در تورات که خداوند آن را در سفر (کتاب) ما نازل کرده است، خواندم که پیامبری در آخر الزمان مبعوث می‌شود و مکان قیام و دعوت او در مکه است و به سوی مدینه که در این بُحَیره[1] است مهاجرت می‌کند و بر الاغ برهنه سوار می‌شود و عبایی[2] بر تن می‌کند و به خرده‌های نان و دانه‌های ریز خرما اکتفا می‌کند. او همیشه لبخند بر لب دارد و بسیار خونریز است. سرخی در چشمان او است و مهر نبوت، میان دو کتف او زده شده است. شمشیر خود را بر روی شانه خود قرار می‌دهد و به این که با چه کسی روبرو و پیکار می‌کند، اهمیتی نمی‌دهد. نفوذ و سلطه او به مناطقی که حتی اسبان و شتران را یارای پیمودن آن نیست، می‌رسد. پس اگر این پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله باشد، اینان (احزاب) و همراهانشان هیچ ترسی در دل او نخواهند انداخت و اگر این کوه‌های سر به فلک کشیده با او درگیر می‌شدند، او بر آنها غلبه پیدا می‌کرد. حیی گفت: این مرد (محمد)، آن پیامبر نامبرده شده در تورات نیست؛ زیرا آن پیامبر از بنی اسرائیل بود؛ ولی این مرد، از عرب و از نوادگان اسماعیل است و هرگز بنی اسرائیل پیرو نوادگان اسماعیل نمی‌باشند؛ زیرا خداوند، همگی آنها را بر دیگر مردم برتری داد و نبوت و فرمانروایی را در میان آنان قرار داد و ما با موسی پیمان بسته بودیم که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن که یک قربانی برای ما بیاورد که شعله‌های آتش، آن را ببلعند و محمد، نشانه‌ای با خود ندارد و طرفداران خود را با جادو گرد یکدیگر آورده است. حیی بن اخطب می‌خواست به وسیله این سخنان بر آنان غلبه یابد. پس همچنان آنان را از نظرشان

۱- بَحْرَة: شهر، بحیرة: شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بُحَیْرَة، مصغر بَحْرَة است. «نهایة، ج ۱، ص ۱۰۰».

۲- شَمْلَة: پوششی است که مرد به خود می‌پیچد. «المعجم الوسیط- ریشه شمل».

منصرف می کرد تا آن که او را اجابت نمودند و نظر او را پذیرفتند. پس حیی بن اخطب به بنی قریظه گفت: آن پیمانی که میان شما و محمد نوشته شده را بیاورید. آنان، آن عهدنامه را آوردند و حیی بن اخطب آن را گرفته و پاره پاره کرد و گفت: دیگر همه چیز تمام شده است، خود را مجهز کنید و آماده نبرد شوید. این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و او را بسیار اندوهگین ساخت و هراس در دل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سعد بن مُعاذ و اُسید بن حُضَیر که از قبیله اوس بودند و بنی قریظه از هم پیمانان اوس به شمار می‌آمدند، فرمود: نزد بنی قریظه بروید و ببینید که چه کار کرده‌اند. پس اگر آن عهد میان ما و خود را شکسته بودند، به هنگام بازگشت نزد من، هیچ کس را باخبر نسازید و تنها مبهم‌وار به من بگویید: «عَضَل و القارة». سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به پشت درب دژ رسیدند و کعب از بالای دژ به آن دو نگریست و به سعد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داد. سعد به او گفت: به خداوند سوگند! قریش می‌گریزند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دژ تو را به محاصره درخواهد آورد و تو را به ذلت[1] و خواری[2] خواهد کشاند و گردنت را خواهد زد. سپس سعد و اسید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند و گفتند: «عَضَل و القارة» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن دو قبیله مورد لعنت قرار گرفتند؛ زیرا ما آنان را به نشکستن پیمان امر فرموده بودیم. دلیل این که پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد و اُسید دستور داد تا در موقع بازگشت مبهم‌وار، نام عَضَل و القارة را به زبان بیاورند، این بود که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش، جاسوسانی را گمارده بود تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان خبر برند و عضل و القارة دو قبیله عرب بودند که اسلام آورند و پس از آن سر باز زدند و هرگاه قبیله‌ای از اسلام سر باز می‌زد آن دو قبیله مثل زده می‌شدند و گفته می‌شد: «عضل و القارة». حیی بن اخطب نزد ابو سفیان و قریش بازگشت و آنان را از این که بنی قریظه پیمان میان خود و

۱- صُغْر: مذلت و ستم «لسان العرب، ریشه صغر».

۲- قماءة: ذلت و خواری «المعجم الوسیط، ریشه قمأ».

رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکسته‌اند، با خبر ساخت و قریش از این خبر شادمان گشتند. نُعَیم بن مسعود اشجَعی که سه روز پیش از رسیدن قریش به نزدیکی خندق اسلام آورده بود، در دل شب، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من به خدا ایمان آورده و شما را تصدیق نمودم و ایمان خود را از کُفّار پنهان داشتم؛ پس اگر دستور فرمایید که به یاران شما بپیوندم و شما را در این جنگ یاری کنم، این کار را خواهم کرد و اگر دستور فرمایید که میان یهود و قریش جدایی بیندازم و یهود را وادارم که از یاری قریش دست بردارند و از دژ خود بیرون نیایند، این کار را نیز با جان و دل می‌پذیریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: میان یهود و قریش جدایی بینداز؛ زیرا به نظر من این کار تو از این که خود، به یاری ما بپیوندی و با قریش بجنگی، تأثیرگذارتر است. نعیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا به من این اذن را می‌دهید که درباره شما هر خبر دروغی را که خواستم بگویم؟ حضرت پاسخ داد: هرچه که به ذهنت می‌رسد، بگو. پس نعیم نزد ابو سفیان آمد و به او گفت: تو از محبت من نسبت به خودتان آگاه هستی و نصیحت و محبت من این است که خداوند، شما را بر دشمنتان پیروز سازد. به من خبر رسیده که محمد با یهود به توافق رسیده که آنان وارد لشکر شما شوند و سپس به مخالفت با شما برخیزند و محمد به آنان وعده داده که اگر این کار را بکنند، دو یار آنها، بنی نضیر و بنی قَینُقاع که محمد آنان را از مدینه بیرون رانده بود را به سوی آنان و به مدینه بازگرداند. پس مصلحت نمی‌بینم که از آنان بخواهید تا وارد لشکر شما شوند مگر آن که گروگان‌هایی از آنان گرفته و به مکه بفرستید تا از مکر و روگردانی آنان در امان بمانید. ابو سفیان به او گفت: خداوند، تو را موفق بدارد و جزای نیک به تو عطا کند! افرادی مانند تو بهترین و هدایت‌کننده‌ترین پندها را به انسان می‌دهند. این درحالی بود که نه ابو سفیان و نه هیچ یک از یهود، از اسلام آوردن نعیم آگاه نبودند. نعیم پس از ملاقات با ابو سفیان بلافاصله نزد بنی قریظه آمد و گفت: ای کعب! تو از محبت من نسبت به خودتان آگاهی. به من خبر رسیده که ابو سفیان گفته است: ما این یهودیان را از دژ خود بیرون می‌آوریم و آنان را در صف اول و در تیررس محمد قرار می‌دهیم. پس اگر یهود پیروز شوند، آوازه این پیروزی برای ما باقی می‌ماند نه برای آنها و اگر معلوم شود که بنی قریظه بر ضد ما بودند، بدین

وسیله آنان در خطّ مقدّم جنگ قرار می‌گیرند و نمی‌توانند از پشت سر آسیبی به ما برسانند. پس مصلحت نمی‌بینم که از قریش بخواهید تا وارد لشکر شما شوند، مگر آن که ده تن از اشراف و بزرگان قریش را در دژ خود به عنوان گروگان نگهدارید تا بدین وسیله اگر بر محمد صلی الله علیه و آله پیروز نشوند آن عهد و پیمانی که میان خود و محمد بسته بودید را به شما بازگردانند؛ زیرا اگر قریش بگریزد و بر محمد پیروز نشود، محمد با شما وارد جنگ خواهد شد و شما را خواهد کشت. بنی قریظه با شنیدن این کلام گفتند: آفرین بر تو! ما را نصیحتی بس شیوا نمودی. تنها در صورتی از دژمان بیرون می‌رویم که افرادی از قریش را به عنوان گروگان در دژ خود نگهداریم. قریش به سمت خندق آمدند و چون نگاه آنان به خندق افتاد، گفتند: این نیرنگی است که نزد عرب، سابقه نداشته است. برخی به قریش گفتند: این تدبیر مردی از سرزمین فارس است که یار محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. در این هنگام عَمرو بن عَبد وَدّ، هُبَیرَة بن وَهب و ضِرار بن خطّاب، به خندق رسیدند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را جلوی خویش آرایش می‌داد. آن سه تن فریادی بر سر اسبان خود کشیده و از روی خندق جَسته و به آن سوی خندق که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا بود، رفتند و تمام یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش انداختند و مردی از مهاجرین که فلانی بود به مرد کنار دست خود که از برادرانش بود، گفت: آیا این شیطان (عمرو) را نمی‌بینی؟ به خداوند سوگند! هیچ کس قادر نیست از دست او جان سالم به در برد. بیایید محمد صلی الله علیه و آله را پیش اندازیم تا با عمرو پیکار کند و ما به قوم خود بپیوندیم. در این هنگام خداوند آیه «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِینَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنَا وَلَا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلًا * أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشَى عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوکُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَیْرِ أُولَئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَکَانَ ذَلِکَ عَلَى اللَّهِ یَسِیراً»[1] [خداوند کارشکنان (و

۱- احزاب/ ۱۹-۱۸.

مانع‌شوندگان) شما و آن کسانی را که به برادرانشان می‌گفتند: نزد ما بیایید و جز اندکی روی به جنگ نمی‌آورند (خوب) می‌شناسد﴾ بر شما بخیلانند و چون خطر فرا رسد، آنان را می‌بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته چشمانشان در حدقه می‌چرخد (و) به سوی تو می‌نگرند و چون ترس برطرف شود، شما را با زبانهایی تند نیش می‌زنند و بر مال حریصند. آنان ایمان نیاورده‌اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این (کار) همواره بر خدا آسان است] را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد. عَمرو بن [عبد] وَدّ نیزه خود را در زمین فرو برد و اطراف آن جولان داده و رجزی می‌خواند و می‌گفت:

و لقد بُحِحتُ مِنَ النِّدا

ءِ بجَمعِکُم: هَل مِن مُبارِزٖ؟

آن قدر در میان شما جمله «هل من مبارز؟» (آیا مبارزی در میان هست؟) را فریاد زدم که صدایم گرفته است.

و وقَفتُ إذ جَبُن الشُّجا

عُ مَواقفَ القَرنِ المُناجِز

و در جایگاه بسیار خطرناک و لرزه‌آوری ایستادم که همه شجاعان از ایستادن در چنین جایگاهی می‌هراسند.

إنّی کذلک لَم أزَل

مُتَسَرِّعاً نَحوَ الهَزاهِزِ

من، این گونه هستم و همچنان به سوی فتنه‌ها شتابان هستم.

إنّ الشَّجاعَةَ فِی الفَتی

و الجُودُ مِن خَیرِ الغَرائِز

شجاعت، درون جوانمرد است و بخشش و کرم یکی از بهترین خصلت‌ها است.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: چه کسی حاضر است با این سگ، پیکار کند؟ هیچ کس خواستِ پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت نکرد و امیر المؤمنین علیه‌السلام برخاست و به پیامبر صلی الله علیه و آله

عرض کرد: ای رسول خدا! من با او پیکار می‌کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این مرد، عمرو بن عبد وَدّ، دلاور یَلْیل[1] است. علی علیه‌السلام عرض کرد: من نیز علی بن ابی طالب هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک من آی. علی علیه‌السلام به نزدیکی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستان خود عمامه را بر سر حضرت علی علیه‌السلام بست و شمشیر او ذو الفقار را به او داد و فرمود: برو با این مرد بجنگ. رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنین فرمود: خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست، چپ، بالا و پایین، در امان نگهدار. امیر المؤمنین در حالی که با شتاب راه می‌رفت، می‌فرمود:

لا تَعجَلَنَّ فَقَد أتا

کَ مُجیبُ صَوتِکَ غَیرُ عاجزِ

شتاب مکن چرا که اجابت کننده ندای تو که مرد توانایی است، به سوی تو آمده است.

ذُو نِیَّة وَ بَصیرَة

وَ الصِّدقُ مُنجی کُلَّ فائزِ

او صاحب اراده و بصیرت است و صداقت، نجات‌بخش تمام کامیابان است.

إنّی لَأرجُو أن اُقیمَ

عَلَیکَ نائِحَةَ الجَنائزِ

من امیدوارم که زن نوحه‌گر (بساط عزا) را بر سر جنازه تو بگمارم.

مِن ضَربَة نَجلاءَ یَبقَی

صَوتُها بَعدَ الهَزاهِزِ

و این کار را با ضربه‌ای جانکاه که صدایش پس از فتنه‌ها باقی خواهد ماند، انجام خواهم داد.

عمرو به علی علیه السلام گفت: تو کیستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد او هستم.

---

۱ – یلیل: روستایی نزدیک وادی صفراء از نواحی مدینه «معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۴۱، لسان العرب، ریشه یلل» و دلاور یلیل، عمرو بن عبد وَدّ عامری بود.

عمرو گفت: به خداوند سوگند! پدرت، دوست و ندیم من بود و من میلی بـه کشـتن تو ندارم. پسر عموی تو با فرستادن تو به سوی من در امان نخواهد ماند؛ زیـرا مـن این نیزه‌ام را در تو فرو خواهم برد و تو را با آن از روی زمین بلند می‌کـنم و نیمـه جان، میان آسمان و زمین نگاه می‌دارم. امیر المؤمنین علیـه السـلام بـه او فرمـود: پسرعموی من از این مطالب آگاه بود که اگر تو مرا بکشی، مـن وارد بهشـت و تـو وارد جهنم خواهی شد و اگر من تو را بکشم تو وارد جهنم خواهی شـد، در حـالی که من در بهشت هستم. عمرو پاسخ داد: ای علی! هر دوی آنهـا (بهشـت و جهـنم) ارزانی تو باد که در این صورت تقسیم[۱] ناعادلانه‌ای است. علی علیه السلام فرمـود: ای عمرو! این بحث و جدل را رها کن، من درباره تو شنیده‌ام که تو به پـرده کعبـه، دخیل بسته بودی و می‌گفتی: هر کس که در جنگ، سه خصلت را بـر مـن عرضـه دارد و از من بخواهد، یکی از آنها را اجابت کنم. من سه خصلت را بـر تـو عرضـه می‌دارم و یکی از آنها را اجابت کن. عمرو گفت: ای علی! آنها را بر من عرضه دار. علی علیه السلام فرمود: یکی از آنها این است که به یگانگی خداوند و نبوت محمد صلی الله علیه و آله شهادت دهی یعنی بگویی: لا إلـه إلّـا الله و محمـد رسـول الله. عمرو پاسخ داد: این کار را از من مخواه و خصلت دوم را بگو. علـی علیـه السـلام فرمود: این که بازگردی و این سپاه را از جنگ با رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه منصرف کنی؛ چرا که اگر او (رسول خدا صلی الله علیه و آله) در ادّعای خود صادق باشد، شما که از قبیله او هستید و از چشم او به او نزدیـک‌تریـد، احتـرام بیشـتری کسب می‌کنید و اگر او، کاذب باشد، دزدان و اوبـاش عـرب نیـز بـرای از پـای در آوردن او کافی‌اند. عمرو پاسخ داد: آیا با این کار، زنان قریش از من سخن نخواهند گفت و شعراء در اشعارشان نخواهند آورد که من ترسیدم و به جنگ پشت نمودم و قومی را که مرا نماینده خود قرار دادند، تنها گذاردم؟! علـی علیـه السـلام فرمـود: خصلت سوم این است که از اسب خود پایین آیی، چرا که تـو سـواره و مـن پیـاده هستم، تا با هم پیکار کنیم. عمرو از اسب خود پایین جهید و آن را پی کرد و گفت: این خصلتی است که گمان نمی‌کنم کسی از عرب مـرا بـه خـاطر آن ملامـت کنـد.

۱- قِسمَةٌ ضِیزَی: یعنی ناعادلانه «القاموس المحیط، ریشه ضوز و ریشه ضأز» و «لسـان العـرب، ریشه ضیز».

سپس عمرو پیکار را آغاز نمود و با شمشیر خود ضربه‌ای را بر سر علی علیه السلام زد. علی علیه السلام سپر خود را در برابر آن ضربه قرار داد و آن قدر ضربه شدید بود که آن سپر را برید و شمشیر به سر علی علیه السلام اصابت نمود و ثابت ماند. علی علیه السلام به عمرو گفت: ای عمرو! آیا برای تو که دلاور عرب هستی کافی نیست که من خود به پیکار تو آمدم، ولی تو، کسی را به پشتیبانی از خود فراخواندی؟ عمرو در این هنگام، نگاهی به پشت سر خود انداخت و بلافاصله علی علیه السلام ضربه‌ای را بر دو ساق عمرو فرو آورد و هر دو را قطع نمود. با درگیری آن دو گرد و غباری برخاست و منافقان گفتند: علی بن ابی طالب، کشته شده است. سپس آن گرد و غبار فرو نشست و همه نگاه کردند و ناگهان دیدند که علی علیه السلام بر سینه عمرو بن عبد ودّ نشسته و ریش او را به دست گرفته و می‌خواهد سر از تن او جدا کند. علی علیه السلام سر از تن عمرو جدا کرد سپس سر او را گرفت و در حالی که به خاطر ضربه عمرو، خون از سرش می‌چکید و شمشیر او نیز خون‌آلود بود، به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و در حالی که سر عمرو در دست او بود، می‌فرمود:

أنا عليٌّ وَ ابنُ عَبدِ المُطَّلِب
المَوتُ خَيرٌ لِلفَتى مِنَ الهَرَب

من علی و فرزند عبد المطلب هستم.
مرگ برای جوانمرد بهتر از فرار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آیا با خدعه او را به قتل رساندی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آری، ای رسول خدا! جنگ، سراسر خدعه و نیرنگ است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله زبیر را برای جنگ با هُبَیرَة بن وَهب فرستاد و زبیر ضربه‌ای را بر سر هُبَیره فرود آورد و سر او را شکافت. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر بن خطّاب امر فرمود تا با ضِرار بن خطّاب بجنگد. چون ضِرار به جنگ عمر آمد، عمر خواست تیری را به سوی او پرتاب کند. ضرار به عمر گفت: وای بر تو ای پسر صَهّاک، آیا در مبارزه تن به تن، از تیر استفاده می‌کنی؟ به خدا سوگند! اگر به سوی من تیر بیندازی، تمام پیش قراولان مکه را می‌کشم. در این هنگام عمر، شکست خورد و ضرار به سوی او رفت و با سر خود به نیزه اشاره کرد و سپس گفت: ای عمر! آن را نگهدار؛ زیرا من

قسم یاد کرده‌ام که هر گاه که توانایی قتل یک قریشی را پیدا کـردم، او را بـه قتـل نرسانم. عمر این لطف او را فراموش نکرد و پس از آن که به خلافـت رسـید، او را حاکم گردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت پانزده روز در خندق با آنهـا جنگید. ابو سفیان به حییّ بن اخطب گفـت: وای برتـو ای یهـودی! پـس قـوم تـو کجاست؟ حییّ بن اخطب نزد یهود (بنی قریظه) رفت و گفـت: وای بـر شـما! از دژ بیرون بیایید، چرا که با شروع جنگ پیمان میان شما و محمد شکسـته شـده و الان شما نه هم‌پیمان با قریش و نه هم‌پیمان با محمد هسـتید. کعـب گفـت: مـا تنهـا در صورتی از دژ بیرون می‌آییم که قریش ده تن از بزرگان خود را به ما بدهـد تـا بـه عنوان گروگان در دژ ما باشند تا بدین وسیله اگر قریش بر محمد پیروز نشد، عهـد میان محمد و ما را بازگردانند. پس اگر ما برای جنگ بیرون آییم و قریش پـس از شکست بگریزد و ما در خانه‌هایمان بمانیم، محمد، به ما حمله می‌کند و مردان ما را می‌کشد و زنان و فرزندان ما را به اسارت می‌برد؛ ولی اگر بیرون نیاییم شاید محمد دوباره عهد میان ما و خود را حفظ کند. حییّ بن اخطب به کعب گفت: امید بیجـایی داری؛ چرا که با شروع جنگ عرب با محمد، پیمان میان شما و محمد، شکسته شد و الان شما نه هم‌پیمان با محمد و نه هم‌پیمان با قریش هستید. کعب گفـت: ایـن از نحسی و بداقبالی تو می‌باشد؛ چرا که تو پرنده‌ای هستی که فردا بـه همـراه قـریش پرواز می‌کنی و ما را در خانه‌هایمان تنها می‌گذاری و محمد به ما حملـه مـی‌کنـد. حییّ بن کعب گفت: به خداوند موسی سوگند می‌خورم کـه اگـر قـریش بـر محمـد پیروز نشد، من به همراه تو به دژ برمی‌گردم تا در آن چه بر سر شما می‌آید، سـهیم شوم. کعب گفت: جواب همان است که گفتم. اگر قریش افرادی را به عنوان گروگان به ما دهد، از دژ بیرون می‌آییم وگرنه این کار را نمی‌کنیم.

حییّ بن اخطب به سوی قریش بازگشت و آنان را از این ماجرا آگاه سـاخت. چون حییّ بن اخطب گفت که بنی قریظه افرادی را به عنوان گروگـان مـی‌خواهـد، ابو سفیان گفت: به خداوند سوگند! این اولین نیرنگ آنان است. نعـیم بـن مسـعود، راست گفته بود. ما نیازی به برادران بوزینه و خوک نداریم. چون جنگ بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به طول انجامید، محاصره آنان تنگ‌تر شد. همچنین در آن موقع هوا، بسیار سرد بود و آنان از گرسنگی نیز رنج مـی‌بردنـد و از یهـود، بسیار می‌ترسیدند. در آن هنگام بود که منافقین سـخنانی را بـه زبـان آوردنـد کـه

خداوند در قرآن ذکر نموده است و تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جز تعداد اندکی، منافق شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از این به اصحاب خود گفته بود که احزاب عرب با یکدیگر متحد می‌شوند و از رو به رو به ما حمله می‌کنند و یهود نیرنگ می‌ورزند و ما باید از پشت سر، از آنها بترسیم و آنان تلاش زیادی می‌کنند، ولی سرانجام و عاقبت امر، به نفع من و به ضرر آنها است. چون قریش برای جنگ آمدند و یهود، نیرنگ ورزیدند، منافقان گفتند: وعده خدا و رسولش، فریبی بیش نبوده است. گروهی از منافقان خانه‌هایی در اطراف مدینه داشتند. پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای رسول خدا! آیا به ما اجازه می‌دهید به خانه‌هایمان که در اطراف مدینه است بازگردیم؛ چرا که آن خانه‌ها حصارهای پستی دارد و بیم آن داریم که یهود به آنها شبیخون بزنند. گروه دیگری نیز گفتند: بیایید بگریزیم و سر به بیابان بگذاریم و به اعراب بادیه نشین پناهنده شویم؛ چرا که تمام وعده‌های محمد پوچ و بیهوده بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش امر فرموده بود که شب هنگام از مدینه محافظت کنند وامیر المؤمنین علیه السلام هنگام شب از کل لشکر محافظت می‌کرد. پس اگر کسی از قریش حرکتی انجام می‌داد، امیر المؤمنین با او پیکار می‌نمود. همچنین امیر المؤمنین علیه السلام از خندق عبور می‌کرد و به نزدیکی قریش می‌رفت تا آن را زیر نظر بگیرد و تمام شب را به تنهایی بیدار می‌ماند و نماز می‌گزارد و به هنگام صبح به پُست خود باز می‌گشت و مسجد امیر المؤمنین در آن جا معروف است و هر کسی که می‌داند، به آن جا می‌رود و در آن مسجد نماز می‌خواند و مسافت آن از مسجد فتح تا عقیق بیشتر از فاصله پرتاب کردن[1] یک تیر تیر از کمان است.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ترس یاران خود را به خاطر طولانی شدن محاصره مشاهده نمود، به سوی مسجد فتح که کوهی است که الان مسجد فتح بر روی آن است، رفت و دعا فرمود و با خداوند، پیرامون وعده‌اش راز و نیاز نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاره‌ای از آن دعا، عرض کرد: ای فریاد رس

۱- غَلْوه: اندازه پرتاب کردن یک تیر را گویند «لسان العرب، ریشه غلا».

دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان و ای برطرف کننده اندوه بزرگ! تو مولا و ولیّ من و ولیّ اجداد پیش از من هستی. اندوه، غم و غصّه مرا برطرف کن و شرّ این قوم را با نیرو، توان و قدرت خود رفع ساز. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند عزّ و جلّ سخن و دعای تو را شنیده و مورد اجابت قرار داده است و به دبور (باد) امر فرموده تا به همراه فرشتگان، قریش و احزاب را شکست دهد. خداوند آن باد را به سوی قریش فرستاد و آنان شکست‌خوردند و خیمه‌هایشان کنده شد. در این هنگام جبرئیل علیه السلام نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از این موضوع آگاه ساخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله حذیفة بن نعمان را که در نزدیکی او بود صدا زد و جوابی نشنید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر حذیفه را صدا زد و دوباره جوابی نشنید. سپس برای بار سوم او را صدا زد و حذیفه عرض کرد: بله، ای رسول خدا! رسول خدا فرمود: تو را صدا می‌زنم و به من جواب نمی‌دهی؟! حذیفه پاسخ داد: دلیل آن، ترس، سرما و گرسنگی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درون این قوم (قریش و احزاب) برو و از آنان برایم خبر بیاور و هیچ کاری انجام نده تا آن که نزد من باز گردی؛ زیرا خداوند مرا آگاه ساخته که بادها را به سوی قریش فرستاده و آنان را شکست داده است. حذیفه گفت: در حالی که از سرما می‌لرزیدم به راه افتادم. به خداوند سوگند! به محض این که از خندق گذشتم چنان شدم که گویی در حمّام هستم. پس به سوی خیمه بزرگی رفتم و در آن جا آتشی خاموش و روشن می‌شد و متوجه شدم که ابو سفیان، در آن خیمه است. ابو سفیان خُصْیه‌های خود را بر روی آتش آویزان کرده بود و از شدت سرما می‌لرزید و می‌گفت: ای جماعت قریش! اگر بخواهیم با آسمانیان- به گمان محمد- پیکار کنیم، توان پیکار با آنان را نداریم و اگر بخواهیم با زمینیان پیکار کنیم، قادریم بر آنها غلبه کنیم. سپس گفت: هر یک از شما باید به همنشین و کنار دست خود نگاه کند تا جاسوسی از سوی محمد نزد ما نباشد. حذیفه می‌گوید: من شروع کردم و به کسی که در طرف راست من بود گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من عمرو بن عاص هستم. سپس به کسی که در طرف چپ من بود، گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، معاویه هستم و من خود پیشگام شدم تا کسی از آنها از من نپرسد که تو کیستی. سپس ابوسفیان بر شتر خود که بسته شده

بود، سوار شد و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من نمی‌فرمود که هیچ کاری انجام نده تا آن که نزد من بازگردی، می‌توانستم او را بکشم. سپس ابو سفیان به خالد بن ولید گفت: ای ابا سلیمان! چاره‌ای نیست جز آن که من و تو به مردمان ضعیف و ناتوان رسیدگی کنیم. سپس ابو سفیان به اصحاب خود گفت: رهسپار شوید که ما عازم هستیم.آن ها شکست خوردند و بازگشتند. به هنگام صبح، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: این جا را ترک نکنید. چون خورشید طلوع کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران اندک خود که برایش باقی مانده بود، وارد مدینه شدند. ابو فرقد کنانی، تیری را در خندق به سمت سعد بن معاذ- که رحمت خدا بر او باد- پرتاب کرده بود و آن تیر، رگ دست سعد را بریده بود و از آن خون می‌رفت. سعد پارگی رگ خود را با دست خود گرفته بود. سپس گفت: خدایا! اگر از جنگ میان قریش و رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری باقی مانده، مرا برای آن زنده بدار؛ زیرا هیچ کس بیش از من مشتاق جنگ با قومی که با خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله مخالفت نمودند، نیست و اگر جنگ میان قریش و رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان یافته به زندگی‌ام پایان بده و آن را شهادت من قرار بده و تا زمانی که از مکر بنی قریظه مطمئن نشدم مرا نمیران. پس جلوی خونریزی را گرفت و دست او ورم کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او خیمه‌ای در مسجد بر پا کرد و او با رسول خدا صلی الله علیه و آله تجدید عهد می‌کرد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا* إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ» منظور، بنی قریظه است به هنگامی که نیرنگ ورزیدند و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان ترسیدند «وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا* هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا* وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» و منظور از آنان، کسانی هستند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: آیا به ما اجازه می‌دهید تا به

خانه‌هایمان که در اطراف مدینه است برگردیم؛ زیرا بیم داریم که یهود به آنها حمله کنند. خداوند در شأن آنان این آیه را نازل کرد: «إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»[1]

۳) طبرسی در معنای آیه «وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ» می‌گوید: بلکه آن خانه‌ها، بلند[2] و محکم است. همچنین از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که «إِن يُرِيدُونَ» یعنی نمی‌خواهند «إِلَّا فِرَارًا» (جز راه فرار).»[3]

۴) علی بن ابراهیم روایت می‌کند که: این آیه، در شأن دومی هنگامی که به عبد الرحمن بن عوف گفت که: بیا محمد را پیش بیاندازیم و به جنگ قریش بفرستیم و ما به قوم خود بپیوندیم، نازل شد «يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُم مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا * لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا».[4]

۵) طبرسی، در کتاب احتجاج، از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که در حدیثی پیرامون ماجرای امیر المؤمنین علیه السلام با یک یهودی فرمود: یهودی گفت: خداوند، هود را به وسیله باد بر دشمنانش پیروز ساخت. پس آیا خدا به محمد نیز چنین عنایتی داشته است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: همین گونه بوده است و خداوند به محمد صلی الله علیه و آله عنایتی برتر از این ارزانی داشته است. خداوند عزّ و جلّ در جنگ خندق، او را به وسیله باد بر دشمنانش پیروز ساخت؛ هنگامی که بادی را به سوی قریش و احزاب فرستاد که سنگ‌ریزه‌ها را در هوا پراکند و همچنین لشکریانی را فرستاد که آنها را نمی‌دیدند. پس خداوند تبارک و تعالی با فرستادن هشت هزار فرشته، عنایت مضاعفی نسبت به محمد صلی الله علیه و آله داشته است و او را بدین وسیله که باد قوم عاد، باد خشم و عذاب و باد محمد

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- سَمکُ البَیت: یعنی سقف خانه »صحاح، ریشه سمک«

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۰.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۳.

صلی الله علیه و آله ، باد رحمت بود، بر هود برتری داد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا».[۱]

۶) علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس خداوند، به توصیف مؤمنانی پرداخت که پیش‌گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را نسبت به مصیبتی که در خندق به آن دچار خواهند شد باور کردند، و فرمود: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا».[۲]

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۴)﴾

[از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آن چه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در (همین) انتظارند و (هرگز عقیده خود را) تبدیل نکردند* تا خدا راستگویان را به (پاداش) راستی‌شان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد، عذاب کند یا بر ایشان ببخشاید که خدا همواره آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از احمد بن محمد بن یزید، از سهل بن عامر بجلی، از عمرو بن ابی مقدام، از ابو اسحاق، از حارث، از محمد بن حنفیه - که خدا از او خشنود باد - و عمرو بن ابی مقدام، از جابر، از امام باقر علیه السلام، از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: من، عمویم حمزه، برادرم جعفر، پسر عمویم عبیدة بن حارث در مورد موضوعی با خداوند عزّ و جلّ و رسول الله صلی الله علیه و آله عهد نمودیم و به آن در مورد خداوند و رسولش وفا نمودیم. اصحاب من پیش‌تر از من به آن وفا نمودند و زودتر

۱- احتجاج، ص ۲۱۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۳.

شربت شهادت نوشیدند و من پس از آنان، هرگاه که خداوند عزّ و جلّ اراده کند، به آن عهد وفا خواهم کرد. خداوند عزّ و جلّ در شأن ما این آیه را نازل فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی حمزه، جعفر و عبیده «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» پس منظور از کسی که منتظر است و هیچ تغییری نداده است، من می‌باشم.[1]

۲) محمد بن عباس، از علي بن عبد الله اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از یحیی بن صالح، از مالک بن خالد اسدی، از حسن بن ابراهیم، از جدّ خود عبد الله بن حسن، از پدران خود علیهم السلام روایت می‌کند که فرمودند: علی بن ابی طالب علیه السلام ، حمزة بن عبد المطّلب و جعفر بن ابی طالب با هم عهد نمودند که در هیچ جنگی، هرگز نگریزند. همه آنان به آن عهد وفا نمودند و خداوند، این آیه را نازل کرد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی حمزه که در روز اُحُد و جعفر که در روز مُؤته به شهادت رسیدند «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» یعنی کسانی که با خداوند، در مورد آن موضوع عهد بستند.[2]

۳) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن حسین بن سعید، از جعفر بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید، از ابو عبد الله جعفر بن احمد بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، از یعقوب بن عبد الله کوفی، از موسی بن عبیده، از عمرو بن ابی مقدام، از ابو اسحاق، از حارث، از محمد بن حنفیه- که خدا از او خشنود باد- و عمرو بن ابی مقدام، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که علی بن ابی طالب از واقعه نهروان بازگشته ودر مسجد کوفه نشسته بود، رئیس یهودیان نزد آن حضرت آمده و گفت: ای امیر المؤمنین! می‌خواهم از تو مسائلی را بپرسم که تنها پیامبر یا جانشین پیامبر از آن آگاه است. پس اگر می‌خواهی، از تو بپرسم و اگر می‌خواهی، تو را معاف دارم. علی علیه

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۹، ح ۸.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۴۹، ح ۹.

السلام فرمود: ای برادر یهودی! هر چه به ذهنت می‌رسد، بپرس. آن یهودی گفت: ما در کتاب خدا می خوانیم که اگر خداوند عزّ و جلّ پیامبری را مبعوث کند، به او وحی می‌کند که از اهل بیت خود کسی را برگزینند تا پس از او به امور امتش رسیدگی کند و این که در میان آنان سنت و پیمانی بگذارد که همه از آن پیروی کنند و پس از او در میان امتش، به آن عمل شود و خداوند عزّ و جلّ جانشینان پیامبر را در زمان حیات پیامبران و پس از وفات آنان می‌آزماید. پس به ما بگو که خداوند جانشینان پیامبر را چند بار در زمان حیات پیامبران و چند بار در زمان فوتشان امتحان می‌کند و اگر خداوند، از آزمون آنان راضی شود، سرانجام کار آنان چیست؟ علی علیه السلام به آن یهودی فرمود: سوگند به خدایی که جز او نیست و سوگند به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل فرمود! اگر تو را به حق، از آن چه پرسیدی آگاه سازم، به آن اذعان می‌کنی؟ آن یهودی پاسخ داد: آری. علی علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد! اگر جواب آن سؤال‌ها را به تو بگویم، اسلام می آوری؟ آن یهودی، پاسخ داد: آری. علی علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ جانشینان پیامبر را در هفت مرحله امتحان می‌کند تا اطاعت آنان را بیازماید. پس اگر از اطاعت و آزمون آنان راضی شد، به انبیا امر می‌فرماید که آنان را اولیای خود در دوران حیاتشان و جانشینان خود پس از وفاتشان قرار دهند و اطاعت از جانشینان آنان بر عهده آن کسانی از امت‌هاست که قائل به اطاعت از انبیا می‌باشند. سپس خداوند، جانشینان پیامبر را پس از وفات انبیا علیه السلام، هفت مرحله امتحان می‌کند تا صبر آنان را بیازماید. پس اگر از آزمون آنان راضی شد، مُهر گواهی و شهادت به این که آنان را به انبیا ملحق می‌کند، خواهد زد و سعادت را برای آنان کامل می‌کند. رئیس یهودیان گفت: ای امیر المؤمنین! راست گفتی، پس مرا آگاه ساز از این که چند مرتبه خداوند تو را در حیات محمد و چند مرتبه بعد از وفات او مورد امتحان قرار داده و عاقبت کار تو چیست؟ علی علیه السلام دست آن یهودی را گرفت و فرمود: ای برادر یهودی! برخیز و با ما بیا تا تو را از آن آگاه سازم. گروهی از اصحاب علی علیه السلام برخاستند و عرض کردند: ای امیر المؤمنین! ما را نیز به همراه این مرد یهودی از آن با خبر ساز. علی علیه السلام فرمود: بیم آن دارم که دل‌های شما، طاقت شنیدن

آن را نداشته باشد. آنها عرض کردند: ای امیر المؤمنین! چرا دل‌های ما نمی‌تواند تاب بیاورد؟ حضرت فرمود: به خاطر اموری که از بسیاری از شما دیده‌ام. مالک اشتر برخاست و نزد حضرت رفته و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! ما را از آن با خبر ساز، به خداوند سوگند! ما یقین داریم که بر روی زمین، تنها تو جانشین و وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و ما یقین داریم که خداوند پس از پیامبرمان، پیامبر دیگری را مبعوث نمی‌کند و اطاعت تو در سیاق اطاعت از پیامبرمان صلی الله علیه و آله بر عهده ماست. علی علیه السلام نشست و رو به یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی! خداوند عزّ و جلّ مرا در حیات پیامبرمان صلی الله علیه و آله، در هفت مرحله آزموده است و مرا در آن موارد- بدون این که نفس خود را تزکیه کنم- به نعمت خداوند، مطیع خود یافت. آن یهودی گفت: ای امیر المؤمنین! این موارد چه بوده است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: اولین مورد ـ علی علیه السلام موارد اولی، دومی، سومی و چهارمی را بیان نمود تا آن که فرمود: ـ ای برادر یهودی! پنجمین مورد آن این است که قریش و احزابِ عرب گرد هم آمدند و میان یکدیگر عهد و پیمان بستند که از یکدیگر جدا نشوند تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند و به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، ما، یعنی فرزندان عبد المطّلب را نیز بکشند. سپس با ساز و برگ خود روی آوردند تا آن که در کنار مدینه اردو زدند و به پیروزی خود اطمینان داشتند. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و حضرت را از قصد قریش با خبر ساخت و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود و یاران خود از مهاجرین و انصار خندقی کند.

قریش آمد و در پشت خندق، ما را به محاصره در آورد و خود را مقتدر و ما را ناتوان فرض می‌کرد و بسان رعد و برق می‌غرّید و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امر قریش، نزد خداوند دعا فرمود و قریش را به حق خویشاوندی و قرابت سوگند داد؛ اما قریش ابا کردند و تنها بر سرکشی آنان افزوده شد و دلاور آنها در آن روز، دلاور عرب، عمرو بن عبد ودّ بود و به مانند شتر خشمگین[1] نعره

۱- مغتلم: خروشان «لسان العرب، ریشه غلم».

می‌کشید و مبارز می‌طلبید و رجز می‌خواند و گاهی نیزه و گاهی شمشیر خود را می‌چرخاند و هیچ کس برای پیکار با او مبادرت نمی‌ورزید و هیچ کس میل پیکار با او را نداشت و هیچ تعصبی، او را بر نمی‌آشفت (کسی را علیه او نمی‌آشفت) و هیچ بصیرتی در او شوق ایجاد نمی‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بلند کرد و با دستان خود، به سر من عمامه بست و این شمشیر خود را به من داد (علی علیه السلام با دست خود به ذو الفقار اشاره می‌کرد). پس من به سوی عمرو رفتم، درحالی که زنان مدینه با چشمانی گریان، به خاطر من در برابر عمرو بن عبد ودّ دلواپس و نگران بودند. پس خداوند عزّ و جلّ او را به دست من، به قتل رساند. این درحالی بود که عرب، تنها او را دلاور خود می‌دانست و او این ضربه را به من زد (علی علیه السلام با دست خود به فرق سر خود اشاره می‌کرد) سپس خداوند، قریش و عرب را با کشته شدن عمرو و زخم و آسیبی که من به آنها رسانده بودم، شکست داد. سپس علی علیه السلام رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا این گونه نیست؟ آنها پاسخ دادند: آری، ای امیر المؤمنین. سپس علی علیه السلام موارد ششم و هفتم را ذکر نمود. پس از آن علی علیه السلام به ذکر اولین مورد آن هفت آزمون پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت و موارد دوم، سوم و چهارم را بیان نمود و در خلال ذکر مورد چهارم فرمود: (ای برادر یهودی!) اصحاب محمد صلی الله علیه و آله- چه آنهایی که در این جا حضور دارند و چه آنهایی که غائبند- می‌دانند که مرگ، نزد من به منزله نوشیدنی خنک در روز بسیار گرم برای انسان بسیار تشنه است. من، عمویم حمزه، برادرم جعفر و پسرعمویم عبیده بر سر موضوعی با خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله عهد نمودیم و به آن عهد برای خداوند عزّ و جلّ و رسولش وفا نمودیم. یاران من پیش از من به آن عهد وفا نمودند و شربت شهادت نوشیدند و وفای من به آن عهد، پس از آنان، به اراده خداوند، به تأخیر افتاد. پس خداوند در شأن ما این آیه را نازل کرد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» که منظور از آن، حمزه، جعفر، عبیده و من هستم که به خداوند سوگند!

منتظر می‌باشم.[1]

۴) ابن شهر آشوب، از ابو وَرد، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» یعنی علی، حمزه و «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی به عهد خود که منظور حمزه و جعفر است «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ» منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[2]

۵) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» یعنی هرگز تغییر نمی‌دهند «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی اَجَل او، و منظور، حمزه و جعفر بن ابی طالب است «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ» یعنی اَجَل او، و منظور، علی علیه السلام است «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا* لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ».[3]

۶) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش روایت می‌کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر بر ما وارد شد و (حدیث را ذکر کرد تا آن که حضرت فرمود:) ای ابا محمد! خداوند از شما در کتاب خود یاد کرده است و این آیه را قرائت نمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» شما به پیمان ولایت ما که خداوند از شما گرفته است، وفا نمودید و شما کس دیگری را به جای ما قرار ندادید و اگر شما این کار را نمی‌کردید، خدا، شما را توبیخ می‌کرد؛ چنان که آنان را توبیخ کرده است، آن جا که خداوند می‌فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ»[4] [و در بیشتر آنان عهدی (استوار) نیافتیم و بیشترشان را جداً نافرمان یافتیم].[5]

۷) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن

۱- خصال، ص ۳۶۴، ح ۵۸.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۹۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ۱۶۳.

۴- اعراف/ ۱۰۲.

۵- کافی، ج ۸، ص ۳۴، ح ۶.

محمد اشعری، از عبد الله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ای علی! هر کس تو را دوست بدارد سپس بمیرد، به پیمان خود وفا نموده است و هر کس تو را دوست بدارد و نمرده باشد، منتظر است و هر خورشیدی که طلوع و غروب می‌کند برای او نیز با رزق و ایمان طلوع می‌کند. در نسخه دیگری کلمه «نور» آمده است.[1]

۸) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از نُصیر ابو حکم خثعمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مؤمنان دو دسته‌اند: ۱- مؤمنی که به عهد خدا ایمان داشته و وفا نموده است و منظور از آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» همین است. این مؤمن به هراس و وحشت‌های دنیوی و اخروی مبتلا نمی‌شود و شفیع دیگران می‌شود و نیاز به شفاعت ندارد. ۲- مؤمنی که به مانند شاخه[2] نورس و تر و تازه‌ای است که گاهی کج و گاهی راست می‌شود. این مؤمن به هراس و وحشت‌های دنیوی و اخروی مبتلا می‌شود و نیاز به شفاعت دارد و قادر به شفاعت دیگران نیست.[3]

«وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا(۲۵)»

[و خداوند آنان را که کفر ورزیده‌اند بی‌آن که به مالی رسیده باشند، به غیظ (و حسرت) برگرداند و خدا (زحمت) جنگ را از مؤمنان برداشت و خدا همواره نیرومند شکست ناپذیر است]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی به نیروی علی بن ابی طالب علیه السلام.[4]

۲) محمد بن عباس، از علی بن عباس، از ابو سعید عبّاد بن یعقوب، از فضل

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۰۶، ح ۴۷۵.

۲- خامه: یعنی گیاه نورس و تر و تازه «صحاح، ریشه خوم».

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۹۳، ح ۱.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۴.

بن قاسم بَرّاد، از سفیان ثوری، از زبید یامی، از مُرّه، از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که او این آیه را به این شکل می‌خواند: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِعَلِيٍّ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا».[1]

۳) محمد بن عباس، از محمد بن یونس بن مبارک، از یحیی بن عبد الحمید حِمّانی، از یحیی بن معلّی اسلمی، از محمد بن عمار بن زریق، از ابو اسحاق، از زیاد بن مطر روایت می‌کند که گفت: عبد الله بن مسعود این آیه را این گونه می‌خواند: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِعَلِيٍّ» شأن نزول این آیه، این است که مؤمنان به دست علی علیه السلام از ادامه جنگ بی‌نیاز شدند. ماجرا از این قرار بود که مشرکان، گرد یکدیگر آمدند و در غزوه خندق به هم پیوستند و آن داستان، مشهور است؛ اما ما گوشه‌ای از آن را حکایت می‌کنیم و آن از این قرار است که عَمرو بن عبد وَدّ، دلاور مشهور قریش بود و توان او را برابر با توان هزار دلاور می‌دانستند. عمرو در جنگ بدر، حضور داشت اما در احد شرکت نکرده بود. در جنگ خندق، برای این که به دیگران مقام و جایگاه خود را نشان دهد، بیرون رفت و چون نگاهش به خندق افتاد، گفت: این، نیرنگی است که نزد ما سابقه نداشت. پس با اسب خود از روی آن پرید و آن را دور زد.

و در برابر مسلمانان ایستاد و فریاد زد: آیا مبارزی در میان شما هست؟ هیچ کس حاضر نشد با او مبارزه کند. علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است، بر جای خود بنشین. عمرو دوباره فریاد زد و مبارز طلبید؛ اما هیچ کسی حاضر نشد با او مبارزه کند. علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است، بر جای خود بنشین. عمرو برای بار سوم فریاد زده و مبارز طلبید و هیچ کسی حاضر به مبارزه با او نشد. سپس علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است. علی علیه السلام عرض کرد: گرچه او عمرو است، با این حال هر که باشد برایم مهم نیست.

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۰، ح ۱۰.

علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله برای مبارزه با عمرو، اجازه خواست و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داد.

حذیفه- که خدا از او خشنود باد- می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله، زره خود، ذات الفضول را به تن علی علیه السلام پوشاند و ذو الفقار را به او داد و عمامه خود، سحاب را نُه دور به دور سر علی علیه السلام پیچید و به او فرمود: به سوی عمرو برو. چون علی علیه السلام رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفته است. خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست، چپ، بالای سر و زیر پاها محافظت کن. چون نگاه عمرو به علی علیه السلام افتاد، به او گفت: تو کیستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من، علی هستم. عمرو گفت: تو پسر عبد مناف هستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من، علی بن ابی طالب هستم. عمرو گفت: ای پسر برادرم، عموهای تو، از تو بزرگ‌ترند و من بیزارم از این که خون تو را بریزم. علی علیه السلام به او فرمود: اما من بیزار نیستم از این که خون تو را بریزم. حذیفه می‌گوید: پس عمرو خشمگین شد و از اسب خود پایین آمده و آن را پی کرد و شمشیر خود را که بسان شعله آتش بود، بر کشید. سپس به سوی علی علیه السلام حمله برد و علی علیه السلام سپر خود را در برابر ضربه او قرار داد و شمشیر، سپر را برید و در آن فرو رفت و به سر علی علیه السلام اصابت نمود و آن را شکافت. سپس علی علیه السلام ضربه‌ای را به رگ گردن عمرو وارد نمود و عمرو بر زمین افتاد و از کشاکش آن دو، گرد و غباری برخاسته بود و ما صدای تکبیر علی علیه السلام را شنیدیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست او است، او را کشته است. حذیفه می‌گوید: علی علیه السلام سر عمرو را جدا نمود و آن را در حالی که چهره او از شادی می‌درخشید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای علی! مژده بده که اگر عمل امروزت با اعمال تمام امت محمد در دو کفه ترازو قرار داده شود، عمل تو سنگینی می‌کند؛ زیرا با این عمل تو، دلسردی و یأس در خانه تمام کفّار و عزّت و سربلندی در خانه تمام مسلمین وارد شده است. حذیفه می‌گوید: چون عمرو کشته شد و احزاب خوار گردیدند، خداوند بادی را به همراه لشکری از فرشتگان، به سوی آنان گسیل داشت و آنان بدون جنگ و خونریزی به سوی مکه بازگشتند و دلیل این که آنان نجنگیدند، کشته شدن

عمرو بود. از این رو بود که خداوند فرمود: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» یعنی به وسیله علی علیه السلام.[1]

۴) ابن شهر آشوب، از امام صادق علیه السلام و ابن مسعود پیرامون تفسیر آیه «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» روایت می‌کند که گفتند: منظور، کشته شدن عمرو بن عبد وَدّ به دست علی علیه السلام است. ابن شهر آشوب می‌گوید: ابو نعیم اصفهانی، این حدیث را در کتاب «ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين» با سند خود، از سفیان ثوری، از مردی، از مُرّه، از عبد الله روایت کرده است. همچنین ابن شهر آشوب می‌گوید: جماعتی از مفسّرین پیرامون شأن نزول آیه «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ»[2] [نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند] می‌گویند: این آیه در شأن علی علیه السلام در جنگ احزاب نازل شده است.[3]

۵) طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید: برخی از عبد الله بن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: یعنی به وسیله کشته شدن عمرو بن عبد وَدّ به دست علی بن ابی طالب علیه السلام؛ چرا که علت شکست احزاب، همین بوده است. همچنین طبرسی می‌گوید: این روایت، از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.[4]

۶) حافظ منصور بن شهریار بن شیرویه با سند خود، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: چون علی علیه السلام عمرو را به قتل رساند، در حالی که از شمشیرش خون می‌چکید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و چون نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام افتاد، تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله [به درگاه خداوند متعال] عرض کرد: خدایا! به علی علیه السلام فضیلتی ارزانی دار که به هیچ کس پیش و پس از او نداده‌ای. ابن عباس می‌گوید: در این هنگام جبرئیل علیه السلام که ترنجی

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵، ح ۱۲.

۲- احزاب/ ۹.

۳- مناقب، ج ۳، ص ۱۳۴.

۴- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۶.

(میوه‌ای شبیه به لیمو) از بهشت را به همراه داشت، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ به تو درود می‌فرستد و می‌فرماید: با این میوه به علی بن ابی طالب، زندگی ببخش. ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن میوه را به علی علیه السلام داد و آن میوه در دست علی علیه السلام از وسط شکافته شد و در آن حریر سبز رنگی بود که بر روی آن دو سطر با رنگ سبز نوشته بود: «تحفه‌ای از طرف خداوند خواهنده و فاتح به علی بن ابی طالب».[1]

«وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷)»

[و کسانی از اهل کتاب را که با (مشرکان) همپشتی کرده بودند از دژهایشان به زیر آورد و در دلهایشان هراس افکند. گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید* و زمینشان و خانه‌ها و اموالشان، و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید، به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست]

۱) علی بن ابراهیم: آیه «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا* وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً» در شأن بنی قریظه نازل شده است. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و پرچم جنگ پیچیده شده بود و جنگ به پایان رسیده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تا غبار را از تن خویش بشوید که جبرئیل ندا داد: سرزنش‌گر تو خواهان جنگ با تو است. به خداوند سوگند! به خاطر سرزنش و ملامتی که آنان کردند، فرشتگان هنوز دست از جنگ نشسته‌اند؛ پس تو چگونه آنان را تحمّل کردی و دست از جنگ شستی. خداوند به تو امر فرموده که نماز عصر را در بنی قریظه

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۵.

بخواني و من جلودار تو هستم و دژ آنها را به لرزه درخـواهم آورد. مـا در پـی آن قوم می‌رويم و آنان را می‌رانيم تا به حمراء الاسد[1] برسند. رسول خدا صلی الله عليه و آله بيرون رفت و حارثة بن نعمان به استقبال او آمد. رسول خدا صلی الله عليـه و آله به او فرمود: ای حارثه! چه خبر؟ حارثه پاسخ داد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! دِحيَه کَلبی، در ميان مردم ندا می‌دهد و می‌گويد: همه بايد نماز عصر را در بنی قريظه بخوانند. رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود: آن منادی، جبرئيل است، علي را صدا بزنيد. علي عليه السلام آمد و رسول خدا صلی الله عليه و آله به او فرمود: در ميان مردم ندا داده و بگو: همـه بايـد نمـاز عصـر را در بنـی قريظـه بخوانند. امير المؤمنين عليه السلام آمد و در ميان آنان ندا داده و آن جمله را فريـاد زد. مردم بيرون رفته و به سوی بني قريظه رفتند. علي عليـه السـلام در حـالی کـه پيشگام رسول خدا صلی الله عليه و آله قدم برمی‌داشت و پرچم بزرگ را در دسـت داشت، بيرون رفت. چون قريش شکست خورد، حييّ بن اخطب آمد و وارد دژ بنی قريظه شد. امير المؤمنين عليه السلام آمد و دژ آنان را به محاصره درآورد. کعب بن اسد از بالای دژ به آنان نگريست و به آنان و رسول خدا صلی الله عليه و آله دشنام می‌داد. در اين هنگام رسول خدا صلی الله عليه و آله سوار بر الاغ خود آمد و اميـر المؤمنين عليه السلام به استقبال او رفت و عرض کرد: يا رسـول الله! پـدر و مـادرم فدای شما باد! نزديک دژ نياييد. رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود: ای علي! از من می‌خواهي نزديک دژ نشوم؛ چرا که آنها شايد مرا دشنام دهند؟! اگـر آنهـا مـرا ببينند، خداوند، آنها را خوار و ذليل می‌کند. سپس رسول خدا صلی الله عليـه و آلـه به نزديکی دژ بنی قريظه رفت و فرمود: ای برادران ميمـون و خـوک و ای بنـدگان طاغوت! آيا به من دشنام می‌دهيد؟! اگر ما به سمت قومی حمله بريم، صبحشان بـد می‌شود (روزگارشان سياه می‌شود.) در اين هنگام کعب بن اسد از بالای دژ به آنهـا نگريست و گفت: به خداوند سوگند، ای ابو القاسم! تو جاهل نبـودی. رسـول خـدا صلی الله عليه و آله شرمنده شد تا حدی که از شرم آن چه به زبان آورده بود، عبـا از دوشش افتاد. در اطراف آن دژ، درختان خرمای زيادی وجود داشت. پس رسول

---

[1] - حمراء الاسد: منطقه‌ای در هشت ميلی مدينه. «معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۳۰۱».

خدا صلی الله علیه و آله با دست خود به آن درختان اشاره کرد و خود از آن جا فاصله گرفته و راه بیابان در پیش گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکر خود را به دور دژ بنی قریظه مستقر کرد و آنان سه روز آن جا را محاصره کردند، در حالی که هیچ کسی از بنی قریظه جرأت سرک کشیدن نداشت. پس از گذشت آن سه روز، غزال بن شمول نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای محمد! همان فرصتی را که به برادرانمان از بنی نَضیر دادی، به ما نیز بده. از خون ما بگذر و در عوض، ما از سرزمین و اموالمان دست می‌کشیم و چیزی را از تو کتمان نمی‌کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خیر، باید تحت حکم من در آیید. غزال بازگشت و آنان چند روزی آن جا ماندند. پس از آن، زنان و کودکان، لشکر پیامبر را سرزنش نمودند و فغان و ناله شدیدی سردادند. چون محاصره بر بنی قریظه تنگ‌تر شد، تحت حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا مردان آنان را که هفتصد تن بودند، به اسارت درآورند و زنان را از شوهرانشان جدا سازند و آنان، امر پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت نمودند. مردانی از اوس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و عرض کردند: ای رسول خدا! شأن هم پیمانان ما و دوستان ما از مردم دیگر پایین‌تر نیست؛ چرا که آنان در همه جا ما را در مقابل خَزرَج یاری کردند. شما به عبد الله بن اُبَیّ، در یک صبح هفتصد زره‌پوش و هفتصد بی‌زره بخشیدید، در حالی که شأن ما از عبد الله بن اُبیّ پایین‌تر نیست. چون زیاد به رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار نمودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا راضی نمی‌شوید از این که داوری میان آنان را به مردی از قبیله شما واگذار کنم؟ آنها پاسخ داد: آری، راضی می‌شویم، آن مرد کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: سعد بن معاذ. مردان اوس گفتند: ما به داوری او راضی می‌شویم. پس او را در مِحَفّه[1] نشانده و آوردند و مردان اوس به دور او گرد آمده و به او می‌گفتند: ای ابو عمرو! از خدا بپرهیز و در حق هم پیمانان و دوستان خود نیکی بورز؛ چرا که آنان ما را در بُعاث، حدائق و در همه جا یاری کرده‌اند. چون

۱ – محفّة: مرکبی از مراکب زنان به مانند هودج است، با این تفاوت که بالای آن گنبدی شکل نیست. «صحاح، ریشه حفف».

مردان اوس زیاد اصرار ورزیدند، سعد به آنان گفت: هنگام آن رسیده که سعد تحت تأثیر هیچ کس قرار نگیرد و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نترسد. مردان اوس گفتند: دردا و دریغا بر قوم! به خداوند سوگند! بنی قریظه به آخر الزمان پیوسته‌اند. (کار ایشان تمام است) در این هنگام زنان و کودکان، نزد سعد شروع به گریه کردند و چون ساکت شدند، سعد به آنان گفت: ای جماعت یهود! آیا به داوری من در میان شما راضی می‌شوید؟ آنها پاسخ دادند: آری، به داوری تو راضی هستیم و از تو انصاف و داوری پسندیده و رأی نیک را امید داریم. جماعت یهود دوباره سخن خود را تکرار نمودند و گفتند: آری، ای ابو عمرو. سعد از روی احترام رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! نظر شما چیست؟ حضرت پاسخ داد: ای سعد! در میان آن حکم کن؛ زیرا که من به داوری تو راضی هستم. سعد گفت: ای رسول خدا! حکم من این است که مردانشان باید کشته شوند و زنان و کودکانشان اسیر گردند و غنائمشان میان مهاجرین و انصار تقسیم گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: حکم کردی به همان چه که خداوند از فراز هفت آسمان به آن حکم کرده است. سپس زخم سعد بن معاذ ترکید و سرباز کرد و همچنان از آن خون می‌رفت؛ تا آن که جان سپرد. اسرا به سوی مدینه برده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا گودالی حفر کنند. پس آن گودال در بقیع حفر شد و به هنگام شب، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود که آن مردان را یکی یکی بیاورند. و به این ترتیب آن مردان یکی یکی آورده و گردن زده می‌شدند. حییّ بن اخطب به کعب بن اسد گفت: به نظرت با آنها چه می‌کنند؟ کعب پاسخ داد: تو چه نحس هستی! آیا نمی‌بینی که آن کسی که این مردان را با خود می‌برد، باز نمی‌ایستد و کسی که برده می‌شود، باز نمی‌گردد؟ پس صبر پیشه کنید و بر دین خود بمانید. سپس کعب خوش‌سیما و زیباروی که دستانش به گردنش بسته شده بود را بیرون آوردند. چون نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود: ای کعب! آیا سفارش این خَواس، همان دانشمند یهودی باهوشی که از شام نزدتان آمده بود، سودی برایت نداشت؟! کعب پاسخ داد: نوشیدن خمر و خوردن گوشت خوک را کنار گذاشتم و زندگی فقیرانه‌ای پیش گرفتم و به خرما اکتفا نمودم؛ در انتظار پیامبری هستم که مبعوث خواهد شد و دعوت او در مکه است و به این بحیره

(مدینه) مهاجرت می‌کند؛ او به تکه‌های نان و خرما اکتفا نموده و سوار الاغ برهنه می‌شود. سرخی، در چشمان او است و مهر نبوت، در میان دو کتف او زده شده است، شمشیر خود را بر روی شانه‌اش می‌اندازد و به این که با چه کسی روبرو شود، اهمیت نمی‌دهد. سلطه او به مناطقی که اسبان و شتران را یارای پیمودن آن نیست، می‌رسد. سپس کعب گفت: ای محمد! همین گونه بوده است و اگر یهود مرا به این که در هنگام کشته شدن به عجز و لابه بیفتم سرزنش نمی‌کردند، تو را تصدیق نموده و به تو ایمان می‌آوردم؛ اما من بر دین یهود باقی می‌مانم. یهودی زندگی کردم و یهودی می‌میرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را پیش آورید و گردنش را بزنید. پس گردن او نیز زده شد. سپس حییّ بن اخطب را آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاسق! آیا دیدی که خدا چه بر سرت آورد؟ حییّ بن اخطب پاسخ داد: ای محمد! به خداوند سوگند! خود را در دشمنی ورزیدن با تو ملامت نمی‌کنم. تا آن جا که توانستم، تحریک[1] کردم و تمام تلاش خود را به کار گرفتم، اما کسی که خدا را تنها گذارد، تنها رها می‌شود.
سپس حییّ بن اخطب به هنگامی که او را می‌بُردند تا گردش را بزنند، گفت:

لَعَمرُکَ ما لامَ ابنُ أخطَبَ نَفسَهُ

وَ لَکِنَّهُ مَن یَخذُلُ اللهَ یُخذَلُ

سوگند به جان تو حیی بن اخطب خود را سرزنش نمی‌کند، اما هر کسی که خدا را تنها گذارد (یاری نرساند)، تنها رها می‌شود.

پس او را بردند و گردنش را زدند. رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را در طول سه روز به هنگام صبح و شام به قتل رساند و می‌فرمود: به آنان آب گوارا بنوشانید و غذای خوب دهید و به اسرای آنان نیکی ورزید. تا آن که همگی آنان را به قتل رساند، و خداوند بر رسول خود در شأن آنان این آیه را نازل کرد: «وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ» یعنی از دژهایشان «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا* وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

۱- قلقل الشیء: آن را جنباند، پس جنبید و مضطرب شد. «لسان العرب، ریشه قلل».

وَأَرْضاً لَمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً».[1]

۲) طبرسی در إعلام الوَرَی، از ابان بن عثمان روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تاریک و سردی بر روی تپه‌ای- که الان مسجد فتح بر روی آن واقع است- ایستاد و فرمود: چه کسی می‌رود و از آنان برایمان خبر می‌آورد تا بهشت، پاداش او باشد؟ هیچ کسی برنخاست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم و سوم درخواست خود را تکرار کرد. کسی برنخاست و حذیفه برخاست و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: به سوی آنان برو تا سخنانشان را بشنوی و مرا از آنان باخبر سازی. پس حذیفه رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست و چپ محافظت کن تا آن که او را نزد من بازگردانی. پیامبر صلی الله علیه و آله به حذیفه فرمود: هیچ عملی از تو سر نزند تا آن که نزد من باز گردی. چون حذیفه به راه افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و نماز گزارد. سپس با صدای حزینی ندا سر داد و عرض کرد: ای فریادرس دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان! اندوه و غم مرا بزدای؛ چرا که تو چگونگی حال من و اصحابم را مشاهده می‌کنی. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ، سخن تو را شنیده دعای تو را مورد اجابت قرار داده است و دیگر از دشمنت بیم و هراس نداشته باش. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو زانو نشست و دستان خود را گشود و اشک از دیدگانش جاری شد. سپس عرض کرد: سپاسگزارم، سپاسگزارم، چنان که به من و اصحابم پناه دادی. جبرئیل علیه السلام گفت: ای رسول خدا! خداوند، تو را یاری کرده و بادی را از آسمان دنیا که حامل سنگریزه است و نیز بادی را از آسمان چهارم که حامل سنگ است، به سوی آنان فرستاد.

حذیفه می‌گوید: بیرون رفتم و مشاهده کردم که آتش آن قوم (قریش و احزاب) خاموش شده است و لشکر اول خداوند، روی آورد که همان باد شدید

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۴.

حامل سنگریزه بود و تمام آتش‌ها را خاموش ساخت و تمام خیمه‌ها را بر زمین افکند و تمام نیزه‌ها را بر زمین انداخت تا این که سپرهای خود را در برابر سنگریزه‌ها قرار می‌دادند و من، صدای برخورد سنگریزه‌ها با سپرها را می‌شنیدم. در این هنگام لشکر عظیم خداوند، روی آورد و ابو سفیان به سوی شتر خود رفت. سپس در میان قریش، فریاد برآورد: النَّجاء النَّجاء (فرار، فرار). سپس عُیَیْنَة بن حِصن همین کار را کرد و حارث بن عَوف نیز مانند آن را انجام داد و تمام احزاب رفتند. حذیفه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و او را از آن خبر آگاه ساخت، و خداوند این آیه را بر رسول خود نازل کرد: «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»[1] [نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند. پس بر سر آنان تند بادی و لشکرهایی که آنها را نمی‌دیدید، فرستادیم و خدا به آن چه می‌کنید، همواره بیناست] رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح هنگام به همراه مسلمانان وارد مدینه شد. فاطمه سلام الله علیها آبی را برای شستشوی پیامبر صلی الله علیه و آله مهیا کرد و سر رسول خدا صلی الله علیه و آله را با آن آب شست. در این هنگام جبرئیل سوار بر استری نزد پیامبر آمد، در حالی که عمامه سفیدی بر سر داشت و ردایی از ابریشم که مروارید و یاقوت از آن آویزان بود، بر دوش افکنده بود و بر آن غباری نشسته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و غبار را از روی آن زدود. جبرئیل به او گفت: خدا تو را رحمت کند! سلاح را بر زمین نهادی، در حالی که آسمانیان هنوز سلاح در دست دارند؟! و من آنان را دنبال کردم تا به رَوحاء رسیدم. سپس جبرئیل علیه السلام گفت: به سوی برادر آنها - که از اهل کتاب هستند - حمله کن. به خدا قسم! آنان را در هم می‌کوبم چنان که تخم مرغ بر صخره کوفته یا له می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را صدا زد و فرمود: سپاه مهاجرین را به سوی بنی قریظه بفرست. همچنین فرمود: چنین تصمیم گرفتم که نماز عصر را تنها در بنی قریظه بخوانید. علی علیه السلام به همراه مهاجرین، بنی عبد الاشهل و بنی نَجّار همگی به سوی

۱- احزاب/ ۹.

بنی قریظه رفتند و هیچ کس از آنان جا نماند، و پیامبر صلی الله علیه و آله دسته دسته مردان را به سوی علی علیه السلام می‌فرستاد. سپس برخی از آنان، تنها توانستند نماز عصر را پس از عشاء بخوانند. بنی قریظه بر بالای دژ رفته و به علی علیه السلام دشنام می‌دادند و می‌گفتند: خداوند با تو و پسرعمویت چنین و چنان کند، در حالی که علی علیه السلام ایستاده بود و جوابشان را نمی‌داد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آورد و مسلمانان به دورش گرد آمدند، علی علیه السلام به استقبال حضرت رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! جانم به فدای شما باد! نزد آنان نیایید. خدا خود، سزای آنان را می‌دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمید که آنان به او دشنام داده‌اند. سپس فرمود: اگر آنان مرا ببینند، آن دشنام‌هایی را که تو شنیدی بر زبان نمی‌آورند. پیامبر صلی الله علیه و آله روی آورد و سپس فرمود: ای برادران بوزینه! اگر ما به قومی حمله کنیم، چه بد صبحی خواهند داشت (روزگارشان سیاه است) ای بندگان طاغوت! دور شوید (مسخ شوید) که خدا شما را طرد (مسخ) نموده است. بنی قریظه از راست و چپ فریاد می‌زدند که «یا ابا القاسم، تا به حال تو ناسزاگو نبودی، حال تو را چه شده است؟!»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این جملات عَنَزَه[1] از دستش، و ردایش از پشت سر بر زمین افتاد و از شرم آن چه که به آنان گفته بود به عقب برگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست و پنج شب آنان را به محاصره درآورد تا این که آنان به داوری سعد بن معاذ تن داده و راضی شدند. سعد چنین حکم کرد که مردان آنها کشته و زنان و فرزندان آنها به اسارت گرفته شوند و اموال آنان تقسیم گردد و املاک آنان، برای مهاجرین باشد نه برای انصار. پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد فرمود: در میان آنان همان حکمی را کردی که خداوند از فراز هفت آسمان حکم کرده بود. چون اسیران به مدینه آورده شدند، در خانه‌ای محبوس گشته و دستور داده شد تا ده تن بیرون آورده شده و امیر المؤمنین علیه السلام گردن آنها را زد. سپس دستور داده شد تا ده تن دیگر

۱- عنزه: عصایی است که طول آن به اندازه نصف یک نیزه یا بیشتر از آن است و در آن تیغه‌ای به مانند سرنیزه است. «لسان العرب، ریشه عنز»

آورده شوند و زبیر آنها را گردن زد و تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر کدام یک یا دو مرد از بنی قریظه را به قتل رساند. همچنین حضرت فرمود: سپس جای زخم سعد، ترکید و سرباز کرد و از آن خون جاری شد تا آن که جان سپرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله عبا از دوش خود افکند و در تشییع جنازه سعد، بدون عبا حرکت می‌کرد. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله عبد الله بن عَتِیک را به سوی خیبر فرستاد و او ابو رافع بن ابی حُقَیق را به قتل رساند.[1]

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸) وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱)».

[ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و (خوش و) خرّم شما را رها کنم* و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است* ای همسران پیامبر! هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است* و هر کس از شما خدا و فرستاده‌اش را فرمان بَرَد و کار شایسته کند، پاداشش را دو چندان می‌دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت]

۱) محمد بن یعقوب، از حمید، از ابن سماعه، از ابن رباط، از عیص بن قاسم روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مردی زن خود را مخیّر سازد و آن زن به جای ادامه زندگی زناشویی با این مرد، خود را برگزیند، آیا بدین وسیله آن زن، از آن مرد جدا می‌شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، مسئله مخیر

۱ - اعلام الوری، ص ۹۲.

گذاشتن تنها خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خداوند به او امر فرمود و او آن را انجام داد و اگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خود را برمی‌گزیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را طلاق می‌داد و منظور از آیه «قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» نیز همین است.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابو صَبّاح کِنانی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زینب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چرا عدالت را در حق ما رعایت نمی‌کنید با این که شما رسول خدایید؟! و حفصه گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ما را طلاق دهد، در قوم خود شوهران هم کُفو خویش را می‌یابیم. پس به مدت بیست روز وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد. امام فرمود: خداوند به خاطر گفته‌های همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمد. پس این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» ـ فرمود: ـ پس همسران پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و رسولش را برگزیدند و اگر خود را برمی‌گزیدند، از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می‌شدند و اگر خدا و رسولش را برمی‌گزیدند، مشکلی پیش نمی‌آمد.[2]

۳) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از جعفر بن سماعه، از داود بن سِرحان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زینب بنت جحش گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله گمان می‌کند اگر ما را طلاق دهد، شوهری غیر از او نمی‌یابیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان خود به مدت بیست و نُه شب کناره‌گیری کرده بود. چون زینب، آن مطلب را گفت، خداوند عزّ و جلّ، جبرئیل را به سوی محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و فرمود: «قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۳۷، ح ۲.

۲- کافی، ج ۶، ص ۱۳۸، ح ۳.

كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» (هر دو آیه). پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: بلکه ما خدا، رسول او و جهان آخرت را برمی‌گزینیم.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن سماعه، از وُهَیب بن حَفص، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: زینب بنت جَحش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چرا عدالت را در حق ما رعایت نمی‌کنید با این که شما رسول خدایید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: دستانت خاک آلود باد! اگر من عدالت نمی‌ورزم، پس چه کسی عدالت می‌ورزد؟ زینب گفت: ای رسول خدا! از خدا می‌خواهید که دستان مرا قطع کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خیر، اما دستان تو محتاج باد! زینب گفت: اگر ما را طلاق دهی در قوم خود شوهران هم کُفوی می‌یابیم. پس به مدت بیست و نه شب، وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند به خاطر گفته‌های همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمد و این آیه را نازل کرد: «قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (هر دو آیه) پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و رسولش را برگزیدند و هیچ مشکلی پیش نیامد، اما اگر خود را برمی‌گزیدند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا می‌شدند.[2]

۵) کلینی، از عبد الله بن جبله، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر عین این روایت را نقل می‌کند. همچنین کلینی، با همین سند، از یعقوب بن سالم، از محمد بن مسلم روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا مرد می‌تواند اختیار طلاق را به زنش واگذار کند؟ حضرت، پاسخ داد: این اختیار برای ما است نه برای کس دیگر؛ و در مورد عائشه نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله مخیّر شد.

پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، خدا و رسول او را برگزیدند و آنها تنها

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۳۸، ح ۴.

۲- کافی، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۵.

می‌توانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را برگزینند.[1]

۶) محمد بن یعقوب، از محمد بن ابی عبد الله، از معاویة بن حُکَیم، از صفوان و علی بن حسن بن رباط، از ابو ایوب خزّار، از محمد بن مسلم روایت می‌کنند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون مسئله خِیار (مخیّر ساختن زن) پرسیدم و حضرت پاسخ داد: او را چه به مخیّر ساختن همسر خود؟ مسئله خِیار تنها خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.[2]

۷) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فَضّال، از ابن بُکَیر، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند عزّ و جلّ از گفته یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به او به خشم آمد. پس آیه تخییر را نازل کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت بیست و نه شب در خانه اُمّ ابراهیم ماند و از آنان کناره‌گیری نمود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را فراخوانده و مخیّر ساخت و آنها او را برگزیدند و مشکلی پیش نیامد؛ ولی اگر خود را برمی‌گزیدند، یکی از آنان، از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می‌شد. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: آن زن، به پیامبر صلی الله علیه و آله چه گفت؟ حضرت پاسخ داد: او گفت: آیا محمد گمان می‌کند که اگر ما را طلاق دهد هم کُفوی از قوم ما با ما ازدواج نخواهند کرد و ما بی‌شُوی خواهیم ماند؟![3]

۸) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از عبد الاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا محمد گمان می‌کند که اگر ما را طلاق دهد، هم کُفو و همطرازانی از قوم ما، با ما ازدواج نخواهند کرد؟

حضرت فرمود: پس خداوند از فراز آسمان هفتم به خشم آمد و به پیامبر خود

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۶.

۲- کافی، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۱.

۳- کافی، ج ۶، ص ۱۳۷، ح ۱.

دستور داد تا زنان خود را مخیّر سازد و او آنان را مخیّر ساخت تا آن که نوبت به مخیّر ساختن زینب بنت جحش رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله او را مخیّر ساخت و زینب، برخاست و پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسید و گفت: خدا و رسولش را برمی‌گزینم.[1]

۹) علی بن ابراهیم: شأن نزول این آیه، این است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه خیبر بازگشت و بر غنائم آل ابو حُقَیق دست یافت، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفتند: غنائمی را که به دست آوردی به ما بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آن را میان مسلمانان بر طبق آن چه که خداوند امر فرموده تقسیم نموده‌ام. زنان پیامبر صلی الله علیه و آله از این گفته خشمگین شدند و گفتند: آیا تو گمان می‌کنی که اگر ما را طلاق دهی، همطرازانی از قوم خود نمی‌یابیم تا با ما ازدواج کنند؟! خداوند، به خاطر گفته آنان به رسول خود خشمگین شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود تا از آنها کناره‌گیری کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت بیست و نه روز در خانه اُمّ ابراهیم ماند و از آنها کناره‌گیری نمود تا این که آنها خون حیض دیدند و از آن پاک شدند. سپس خداوند، این آیه را که آیه تخییر است، نازل کرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ» پس اولین نفر اُمّ سلمه بود که برخاست و گفت: خدا و رسولش را برگزیدم. پس از او زنان پیامبر صلی الله علیه و آله همگی برخاستند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفتند و جمله اُمّ سلمه را تکرار نمودند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «تُرْجِي مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ»[2] [نوبت هر کدام از آن زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز] امام صادق علیه السلام فرمود: با هر کسی که به او پناه داد، نکاح نموده و هر کس را که موعد او را به تأخیر انداخت، طلاق داد. آیه «تُرْجِي مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ» به همراه آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۳۸، ح ۳.

۲- احزاب/ ۵۱.

جَمِيلًا* وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» نازل شده است، ولی در موقع کتابت قرآن، آن را به تأخیر انداخته‌اند. سپس خداوند عزّ و جلّ، زنان پیامبر را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا».[1]

۱۰) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: به زن پیامبر صلی الله علیه و آله دو اجر داده می‌شود و عذاب او دو برابر است و همه آن در آخرت است؛ چرا که مکان اجر و عذاب، آن جا می‌باشد.[2]

۱۱) علی بن ابراهیم، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الله بن غالب، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از حمّاد، از حَریز روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از فاحشه، قیّام علیه امام با شمشیر است.[3]

۱۲) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از کَرّام، از محمد بن مسلم، از امام صادق روایت می‌کند که گفت: حضرت به من فرمود: آیا معنای «فاحشه مبیّنه» را می‌دانی؟ محمد بن مسلم پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: منظور، جنگیدن با امیر المؤمنین علیه السلام یعنی همان اهل [جنگ] جمل است.[4]

۱۳) طبرسی، از محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از علی بن عبید الله بن حسین، از پدرش، از علی بن حسین زین العابدین علیه السلام روایت می‌کند که مردی به حضرت فرمود: شما اهل بیت علیهم السلام، آمرزیده شده‌اید.

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۴- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۱۳.

راوی می‌گوید: امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: ما شایسته‌ایم که همان حکمی که خداوند در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جاری نمود، در مورد ما نیز جاری نماید و آن طور که تو می‌گویی نیست. ما برای هر کسی که به ما نیکی می‌کند، اجری دو برابر و برای کسی که به ما بدی می‌کند، عذابی دو برابر قائل هستیم. سپس حضرت این دو آیه را قرائت فرمود.[1]

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا(۳۳)﴾

[و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینتهای خود را آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند]

۱) علی بن ابراهیم، از حمید بن زیاد، از محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» فرمود: یعنی جاهلیت دیگری خواهد بود.[2]

۲) ابن بابویه، از علی بن احمد دقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از حمزة بن قاسم، از ابو الحسن علی بن جنید رازی، از ابو عَوانه، از حسن بن علی، از عبد الرزاق، از پدرش، از مینا، بنده عبد الرحمن بن عوف، از عبد الله بن مسعود روایت می‌کند که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا! چه کسی شما را پس از وفاتتان، غسل می‌دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: هر پیامبری را وصی و جانشین او غسل می‌دهد. عرض کردم: ای رسول خدا!

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

وصیّ شما کیست؟ حضرت پاسخ داد: علی بن ابی طالب علیه السلام. عرض کردم: ای رسول خدا! او چند سال پس از شما زندگی می‌کند؟ حضرت پاسخ داد: سی سال زندگی می‌کند، یوشع بن نون، جانشین موسی بود و پس از موسی علیه السلام سی سال زیست و صفراء دختر شعیب زن موسی علیه السلام، علیه او قیام کرد و گفت: من شایسته‌تر از تو به جانشینی موسی هستم. پس یوشع با صفراء پیکار کرد و جنگجویان او را کشت و او را به اسارت درآورد و در دوره اسارت به نیکی با او رفتار کرد؛ و دختر ابو بکر نیز علیه علی علیه السلام به همراه چندین و چند هزار تن از امت من قیام خواهد کرد و علی علیه السلام با او نبرد می‌کند و جنگجویان او را می‌کشد و او را به اسارت درمی‌آورد و در دوره اسارت با او به نیکی رفتار می‌کند و خداوند در شأن او آیه «وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَی» را نازل کرد و منظور از آن، صفراء دختر شعیب است.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از مفضل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» فرمود: منظور، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان می‌باشد و هر کس وارد ولایت شود، در بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است.[2]

۴) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابو سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»[3] [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. ابو بصیر می‌گوید: عرض کردم: مردم می‌گویند: چرا نام علی علیه السلام و اهل بیتش در کتاب

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۸.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۵۴.

۳- نساء/ ۵۵.

خداوند نیامده است؟ امام علیه السلام پاسخ داد: بـه آنهـا بگوییـد: نمـاز در کتـاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، ولی خداوند بـرای آنـان ذکـر نکرد که سه رکعت یا چهار رکعت خوانده شود تا این که خود رسول خدا صـلی الله علیه و آله تعداد رکعات آن را برای آنان تفسیر و تبیین نمـود. همچنـین زکـات در کتاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، اما خداونـد بـرای آنـان ذکر نکرد که باید از هر چهل درهم، یک درهم به عنوان زکات بدهنـد تـا ایـن کـه رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدار زکات را بـرای آنـان تفسـیر و تبیـین نمـود. همچنین حج، در کتاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آلـه نـازل شـد؛ امـا خداوند برای آنان ذکر نکرد که هفت بار باید طواف کنید، تا ایـن کـه رسـول خـدا صلی الله علیه و آله تعداد طواف را برای آنان تفسیر و تبیین کرد؛ همـین طـور آیـه «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» نازل شد و شأن نـزول آن علـی، حسن و حسین علیهم السلام بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای او اسـت. همچنـین رسـول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش و وصـیت می‌کنم؛ زیرا من از خدا خواسته‌ام که میان آن دو جدایی نیندازد تا آن کـه آن دو را در کنار حوض، نزد من بیاورد و خداوند ایـن خواسـته را اجابت نمـود. همچنـین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان (اهل بیت) چیـزی نیاموزانیـد؛ زیـرا آنان داناتر از شما هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جـای دیگـر فرمـود: آنان (اهل بیـت) شـما را از درب هـدایت بیـرون نمـی‌برنـد و در درب ضـلالت و گمراهی وارد نمی‌سازند. پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش می‌مانـد و این که منظور از اهل بیت او چه کسانی هستند را تبیین نمی‌کـرد، آل فـلان و آل فلان ادعا می‌کردند که آن آیه در شأن آنها نازل شده و آنان اهل بیت پیامبرند؛ امـا خداوند عزّ و جلّ در تصدیق و تأیید پیامبر خود، در کتابش این آیه را نـازل کـرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و مـاجرا از ایـن قرار بود که علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله که در خانه اُمّ سلمه بود آنان را زیر عبا برد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خـدایا! هـر پیـامبری، اهـل بیـت و چیـز گرانبهایی دارد و اینان، اهل بیت و چیز گرانبهای من هستند. اُمّ سلمه عـرض کـرد:

آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ حضرت پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، اما اینان، اهل بیت و چیز گرانبهای من هستند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، علی علیه السلام شایسته‌تر از مردم نسبت به خودشان بود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری امر امامت او را به مردم ابلاغ کرده بود و او را جانشین خود در میان مردم قرار داده و در روز غدیر خم، دست او را بر فراز برده بود. چون علی علیه السلام درگذشت، قادر نبود و این حق را نداشت که پسران خود، محمد یا عباس یا دیگر فرزندان خود را جانشین قرار دهد؛ بنابراین امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به علی علیه السلام عرض کردند: خداوند تبارک و تعالی آیه تطهیر را در شأن ما نازل کرده است، چنان که در شأن تو نازل کرده بود و مردم را به اطاعت و پیروی از ما فرمان داد، چنان که به پیروی از تو فرمان داده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله، امر امامت ما را به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو را به مردم ابلاغ فرموده بود و خداوند، ما را از پلیدی و گناه مطهر ساخته، چنان که تو را از پلیدی و گناه مطهر ساخته بود. چون علی علیه السلام درگذشت، امام حسن علیه السلام به خاطر سن بیشتر، برای امامت، شایسته‌تر از امام حسین علیه السلام بود و چون امام حسن علیه السلام در گذشت، نمی‌توانست و در اختیار او نبود که فرزندان خود را جانشین قرار دهد و خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّهِ»[1] [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند]

پس خداوند، امامت را در نسل او قرار داد؛ بنابراین امام حسین علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: خداوند تبارک و تعالی مردم را به اطاعت و پیروی از من فرمان داد، چنان که به من پیروی از تو و پدرت را فرمان داده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر امامت مرا به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امر امامت تو و پدرت را به مردم ابلاغ فرمود، و خداوند متعال مرا از رجس (شک) مطهر ساخته است، همان طور که تو و پدرت را از رجس (شک) مطهر ساخته است. چون امامت به امام حسین علیه السلام رسید، هیچ یک از اهل بیت او قادر نبودند که

۱- انفال/ ۷۵.

ادعای امامت کنند و آن را حق خود بدانند؛ چنان که او ادعای امامت پس از برادر و پدر خود داشت. حتي اگر خود حضرت علي علیه السلام و امام حسن علیه السلام می‌خواستند که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کنند، قادر نبودند و این امر در اختیار آنان نبود.

سپس با رسیدن امامت به امام حسین علیه السلام تأویل آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» اجرا شد. پس از امام حسین علیه السلام امامت به علی بن حسین علیه السلام و پس از ایشان به محمد بن علی علیه السلام رسید. حضرت فرمود: رجس، به معنای شک است و به خدا سوگند! ما هیچ گاه در پروردگارمان شک نمی‌ورزیم.[1] همچنین محمد بن یعقوب، عین این روایت را از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حُرّ و عمران بن علی حلبی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.[2]

۵) محمد بن حسن صفار، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رجس به معنای شک است، و ما هرگز در دینمان شک نمی‌ورزیم.[3]

۶) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از عبد الله بن جعفر بن حمیری، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از نضر بن شعیب، از عبد الغفّار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فرمود: رجس، به معنای شک است.[4]

۷) ابن بابویه، از علی بن حسین بن محمد، از هارون بن موسی تلعکبری، از عیسی بن موسی هاشمی در سامرّاء، از پدرم، از پدرش، از اجدادش، از حسین بن

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳- بصائر الدرجات، ص ۲۰۲، ح ۳.

۴- معانی الاخبار، ص ۱۳۸، ح ۱.

علی، از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خانه اُمّ سلمه بود، رفتم و آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این آیه در شأن تو و دو فرزندت (حسن و حسین) و امامانی که از نسل تو هستند، نازل شده است. علی علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! چند امام پس از شما می‌آیند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اول آنها، تو (ای علی) هستی، سپس دو پسرت: حسن و حسین و پس از حسین، پسرش علی و پس از علی، پسرش محمد و پس از محمد، پسرش جعفر و پس از جعفر، پسرش موسی و پس از موسی، پسرش علی و پس از علی، پسرش محمد و پس از محمد، پسرش علی و پس از علی، پسرش حسن و پس از حسن، پسرش حجّت است که همگی از نسل حسین علیهم السلام هستند.

نام‌های آنان را بر روی ساق عرش دیدم که این گونه نوشته شده بود؛ پس از خداوند پرسیدم که اینان کیستند؟ خداوند پاسخ داد: ای محمد! اینان امامان پس از تو هستند که پاک و معصوم می‌باشند و دشمنان آنان، ملعون هستند.

۸) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان واسطی، از عمویش عبد الله بن کثیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شأن نزول آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شده است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، امیر المؤمنین علیه السلام امام شد. پس از او حسن و پس از او حسین علیهما السلام امام شدند. سپس تأویل آیه «وَأُوْلُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» [1] [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند] اجرا شد و علی بن حسین علیه السلام امام گردید. سپس این حکم در ائمّه که از نسل علی بن حسین علیه السلام هستند و

۱- انفال/ ۷۵.

یکی پس از دیگری جانشین و وصی بودند، جاری شد. پس اطاعت از آنان، به منزله اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنان، به منزله نافرمانی از خداوند عزّ و جلّ است.[1]

۹) ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدّب و جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت نقل می‌کند که در ماجرای مأمون و علما و سؤالات آنان از امام رضا علیه السلام، حضرت فرمود: وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به عترت مطهر او- و نه غیر آنان- رسید. مأمون پرسید: عترت مطهر چه کسانی هستند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: همان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود مورد توصیف قرار داده است. امام علیه السلام این آیه را قرائت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» امام علیه السلام در ادامه فرمود: آنان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان فرمود: من در میان شما، دو چیز گرانبها برجای می‌گذارم: کتاب خداوند و عترتم که اهل بیت من هستند. آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض نزد من آیند. سپس خوب نظر کنید که چگونه پس از من از آنان دنباله‌روی می‌کنید. ای مردم! به آنان چیزی نیاموزید؛ چرا که آنان داناتر از شما هستند. همچنین در این حدیث آمده که علما از امام رضا علیه السلام پرسیدند: آیا خداوند مسئله اصطفاء (خلافت) را در قرآن تبیین نموده است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند مسئله اصطفاء را به غیر از باطن قرآن، در دوازده مورد از ظاهر قرآن تبیین نموده است. اولین مورد آن، آیه «وأنذِر عَشیرَتَک الأقربین و رَهطَک المُخلَصین» است که در قرائت اُبیّ بن کعب این گونه آمده و در مصحف عبد الله بن مسعود این گونه مرقوم است. این آیه، منزلت رفیع و فضیلت بسیار و شرف بزرگی است که خداوند عزّ و جلّ از آن، اهل بیت را قصد کرده و آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نموده است. پس این آیه، اولین مورد بود. آیه دوم که مبین مسئله اصطفاء (خلافت) است، آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۲.

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» است و تنها، شخص لجوج و خیره سر، منکر این فضیلت می‌شود؛ زیرا این، فضیلتی است که بعد از طهارت و پاکی برون و درون حاصل می‌شود. پس این آیه، نشان‌دهنده فضیلت دوم است. سپس امام در آن حدیث به ذکر بقیه آن دوازده مورد پرداخت.[1]

۱۰) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حکم بن مسکین ثقفی، از ابو جارود و هشام ابو ساسان و ابو طارق سرّاج، از عامر بن وائله روایت می‌کند که گفت: در روز شورا، در خانه بودم و از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: مردم ابو بکر را به خلافت برگزیدند، در حالی که به خداوند سوگند! من مستحق‌تر و شایسته‌تر از او به امر خلافت بودم و ابو بکر عمر را به خلافت برگزید، در حالی که به خداوند سوگند! من مستحق‌تر و شایسته‌تر از او به خلافت بودم و عمر نزدیک مرگ خود، مرا به همراه پنج نفر دیگر قرار داد و من ششمی آنها بودم، در حالی که هیچ کدام برتری و فضیلتی بر من نداشتند و اگر می‌خواستم، دلائلی را برایشان می‌آوردم که هریک از عرب، عجم، کفار ذمّی و مشرکین، قادر به تغییر و نقض آن دلائل نبودند. سپس حضرت علی علیه السلام به ذکر آن دلایلی که برای اهل شورا آورده بود پرداخته و فرمود: شما را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی هست که آیه تطهیر که خداوند آن را بر رسول خود صلی الله علیه و آله نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در شأن او باشد؟ رسول خدا، عبای خیبری خود را گرفت و بر دوش خود انداخت و من، فاطمه، حسن و حسین را در آن جای داد و سپس فرمود: پروردگارا! اینان، اهل بیت من هستند، پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. اهل شورا در جواب گفتند: خدایا نه، این آیه در شأن ما نازل نشده است.[2]

۱۱) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از عبد الرحمن بن محمد حسنی، از

۱- امالی، ص ۴۲۱، ح۱.

۲- خصال، ص۳۵۵، ح۳۱.

ابو جعفر محمد بن حفص خثعمی، از حسن بن عبد الواحد، از احمد بـن تغلبـی، از احمد بن عبد الحمید، از حفص بن منصور عطار، از ابـو سـعید ورّاق، از پـدرش، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از جدّش علیـه السـلام روایـت می‌کند که فرمود: چون مردم پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آلـه بـا ابـو بکـر بیعت نمودند و با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت نکردند، ابو بکر به علی علیـه السلام خوشرویی نشان می‌داد، ولی علی علیه السلام از او بریده بود و روی خوش به او نشان نمی‌داد. این امر، بر ابو بکر گران آمد و دوست داشـت کـه بـا حضـرت ملاقات و از او دلجویی کند و به خاطر آن که مردم او را به خلافت برگزیدنـد و در امور و مسائل امت از او تقلید می‌کنند- در حالی که خود او رغبتی به این امر ندارد و از آن کناره‌گیری می‌کند- از علی علیه السلام معذرت خواهی کند. پس مخفیانـه نزد علی علیه السلام آمد و از او خواست که در خلوت با او صحبت کند. ابـو بکـر به علی علیه السلام عرض کرد: ای ابو الحسن! به خداوند سوگند! این امر (رسـیدن به خلافت) با توافق من صورت نگرفـت و مـن بـه آن چـه کـه در آن واقـع شـدم (خلافت)، رغبت و شوق نداشتم و از خود مطمئن نیستم که بتوانم پاسخ گوی نیـاز این امت باشم و این که من خلافت را به دست گرفتم، به خاطر این نبود که من مال فراوانی یا عشیره و خویشاوندان بیشتری دارم یا این که بخواهم آن را از دیگران به زور بگیرم و غصب کنم. پس چرا در درون خود آن چه را کـه مسـتحق آن نیسـتم می‌پرورانی و نسبت به این که من خلیفه شـده‌ام، از مـن اظهـار کراهـت و بیـزاری می‌کنی و با چشم تنفر به من می‌نگری؟ حضرت فرمود: علی علیه السلام پاسخ داد: اگر تو میلی به خلافت نداشتی و به آن اشتیاق نمی‌ورزیدی و نسبت به آن چـه کـه در امور خلافت باید انجام دهی و نیازهای آن را برطرف سازی بـه خـود اطمینـان داشتی، پس چه چیز تو را به پذیرش خلافت سوق داده است؟ ابو بکـر پاسـخ داد: دلیل پذیرش خلافت از سوی من حدیثی بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آلـه شنیدم که فرمود: خداوند، امت مرا بر گمراهی، گرد هم نمی‌آورد پس چون اجتمـاع و گرد آمدن تمام مردم را دیدم که از من می خواستند تـا خلیفـه شـوم، از حـدیث پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کردم و این که اجتماع آنان بر خلاف هدایت و در مسیر گمراهی باشد را غیر ممکن دانستم، خواسـته آنـان را اجابت نمـودم و اگـر می‌دانستم که احدی مخالفت ورزیده، از پذیرش خلافت امتناع می‌ورزیدم. حضرت

فرمود: علی علیه السلام فرمود: اما در مورد این که گفتی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند، امت مرا بر گمراهی گرد هم نمی‌آورد، باید بگویم آیا من جزء این امت بودم یا نه؟ ابو بکر پاسخ داد: آری. علی علیه السلام فرمود: آیا آن گروه که متشکل از سلمان، عمّار، ابوذر، مقداد، ابن عباده و چند تن دیگر از انصار که با آنها بودند و با خلافت تو مخالفت ورزیدند، جزء این امت بودند یا نه؟ ابو بکر پاسخ داد: همه آنها جزء این امت هستند. علی علیه السلام فرمود: چگونه به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می‌کنی، در حالی که اینان که هیچ یک از این امت به آنان عیبی وارد نمی‌کنند و نقطه ضعفی ندارند و در همراهی پیامبر و دادن مشورت به وی هیچ کوتاهی نکردند، با تو مخالفت ورزیدند. ابو بکر پاسخ داد: پس از آن که کار، از کار گذشت و خلافت مسجّل شد، به مخالفت آنان پی بردم و ترسیدم که اگر خلافت را کنار بگذارم، اوضاع و احوال امت وخیم شود و مردم از این اسلام مرتد شوند و اگر شما با من همراهی کنید و به من پاسخ مثبت دهید، به دین ضربه کمتری می‌زند و بار منفی کمتری برای دین دارد و بهتر از آن است که مردم با یکدیگر بجنگند و به کفر بازگردند. از سوی دیگر دریافتم که تو بدون من نمی‌توانی این مردم را آرام کنی و دین آنها را نگهداری. علی علیه السلام پاسخ داد: آری، اما به من بگو کسی که مستحق خلافت است، باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟ ابو بکر پاسخ داد: او باید پند دهنده و با وفا باشد و از چاپلوسی و طرفداری از خویشاوندان پرهیز کند و باید سیرت نیکو داشته باشد و عدالت را اظهار و اجرا نماید؛ همچنین باید به قرآن و سنّت علم داشته باشد و کلام او فصل الخطاب باشد و او باید نسبت به دنیا، زهد پیشه کرده و میل اندکی به آن داشته باشد و حق مظلوم را از ظالم بستاند، چه خویشاوند او باشد یا یک شخص غریبه. ابو بکر پس از ذکر این اوصاف، ساکت شد. پس علی علیه السلام به او فرمود: ای ابو بکر! تو را به خداوند سوگند می‌دهم، این صفات را در خود می‌یابی یا در من؟ ابو بکر پاسخ داد: در شما، ای ابو الحسن! سپس علی علیه السلام دلایلی که برای ابو بکر از کلام خداوند سبحان و رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بود ذکر نمود تا آن که فرمود: تو را به خداوند سوگند می‌دهم، آیه تطهیر در شأن من، همسر و فرزندانم نازل شد یا در شأن تو و اهل بیتت؟ ابو بکر پاسخ داد: بلکه در شأن شما و اهل بیتتان. علی علیه السلام فرمود: تو را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا رسول خدا

صلی الله علیه و آله در روز کساء در شأن من، همسر و فرزندانم دعا فرمود که: «خدایا! اینان اهل من هستند، آنان را از آتش (جهنم) دور بدار» یا در شأن تو؟ ابو بکر پاسخ داد: بلکه در شأن شما، همسر و فرزندان شما این دعا را فرمود. سپس امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد فضیلت را بر شمرد. (در آن حدیث، پس از بر شمردن آن هفتاد فضیلت، چنین آمده:) همچنان علی علیه السلام فضایلی را که خداوند برای او و نه برای ابو بکر قرار داده را بر می‌شمرد و می‌پرسید: آیا این فضیلت برای من است یا برای تو؟ و ابو بکر پاسخ می‌داد: بلکه آن فضیلت برای شما است. حضرت فرمود: به خاطر این و مانند آن، او مستحق خلافت و به عهده گرفتن امور امت محمد صلی الله علیه و آله بود. علی علیه السلام به ابو بکر فرمود: چه چیز تو را در برابر خدا و رسول و دین او مغرور ساخته و فریب داده که با این که مایحتاج دینداران در تو نیست، خلافت آنها را به دست گرفتی. حضرت فرمود: در این هنگام اشک از چشمان ابو بکر جاری شد و گفت: راست گفتی ای ابا الحسن! امروز را به من مهلت بده تا در مورد حال خود و آن چه از شما شنیدم، تدبیری بیاندیشم. حضرت فرمود: علی علیه السلام به ابو بکر فرمود: امروز را به تو مهلت می‌دهم ای ابو بکر! ابو بکر از نزد علی علیه السلام بازگشت و آن روز را با خود خلوت کرد و به هیچ کسی تا شب اجازه نداد که نزد او برود. عمر در میان مردم تردد می‌کرد که به او خبر رسید ابو بکر با علی علیه السلام در خلوت ملاقات کرده است.

ابو بکر آن شب را به همان حال گذراند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که برای او در همان جایی که همیشه می‌نشست، جلوه‌گر شده است. ابو بکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت تا به او سلام کند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله رویش را برگرداند. ابو بکر به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! آیا به کاری امر فرمودید که من آن را انجام ندادم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: سلام تو را پاسخ می‌گویم، و بدان که تو با کسی که خداوند و رسول او، به او ولایت بخشیده و او را خلیفه گردانیده، دشمنی ورزیده‌ای! آن حق را (خلافت را) به اهلش بازگردان. ابو بکر می‌گوید: عرض کردم: اهل آن حق کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: همان کسی است که تو را مورد ملامت قرار داده است و او علی علیه السلام می‌باشد. ابو بکر عرض کرد: ای

رسول خدا! جانشینی شما را به او بازگرداندم. حضرت فرمود: ابو بکر شب را به صبح رساند و گریست و به علی علیه السلام عرض کرد: دستتان را بگشایید و ابو بکر با او بیعت نمود و خلافت را به او واگذار کرد و به او عرض کرد: بیایید به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم تا مردم را از خوابی که دیشب دیدم و ماجرای من و شما آگاه سازم و خود را از دایره خلافت بیرون کشیده و آن را به شما واگذار کنم. حضرت فرمود: علی علیه السلام فرمود: موافقم. ابو بکر که رنگش پریده بود از نزد علی علیه السلام برخاست و بیرون رفت و در راه، ناگهان به عمر که در جست و جوی او بود، برخورد. عمر به او گفت: تو را چه شده، ای خلیفه رسول خدا؟ ابو بکر او را از آن چه بر او گذشته بود و خوابی که دیده بود و ماجرای میان خود و علی علیه السلام آگاه ساخت. عمر به او گفت: ای خلیفه رسول خدا! تو را به خداوند سوگند می‌دهم که با جادوی بنی هاشم، فریب نخوری؛ چرا که این اولین بار نیست که آنان از جادو و سحر استفاده می‌کنند. آن قدر با او سخن گفت تا این که او را منصرف کرد و از خواسته‌اش بازداشت و او را به ادامه خلافت ترغیب کرد و به او امر کرد که بر آن ثابت قدم باشد و به امور آن بپردازد. حضرت فرمود: علی علیه السلام در همان زمانی که با ابو بکر قرار گذاشته بود، به مسجد الحرام آمد و هیچ یک از آنان را در آن جا ندید و دریافت که شرارتی از سوی آنان صورت گرفته است. پس در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست. سپس عمر از کنار حضرت عبور کرده و گفت: «یا علی! دون ما تروم خرط القتاد»[1] [دست کشیدن بر بوته خار، از آن چه تو قصد آن را داری، آسان‌تر است] علی علیه السلام به ماجرا پی برد و برخاست و به خانه‌اش بازگشت.[2]

۱۲) ابن بابویه، با سند خود از عمرو بن ابی مقدام، از ابو اسحاق، از حارث، از محمد بن حنفیّه- که خدا از او خشنود باد- و عمرو بن ابی مقدام، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که علی علیه السلام در حدیثی با رئیس

۱- مثلی است که برای یک امر مشکل زده می‌شود. «المستقصی فی أمثال العرب، ج ۲، ص ۸۲».
قتاد: خار مغیلان «لسان العرب، ریشه قتد»

۲- خصال، ص ۵۴۸، ح ۳۰.

یهودیان پیرامون مواردی که خداوند، جانشینان پیامبر را با آنها امتحان می‌کند سخن گفت. راوی، حدیث را تا این جا نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: دریافتم که باید جام غم نوشیده و آه بکشم و صبر پیشه سازم تا آن که خداوند، گشایشی حاصل کند یا آن چه را که مطلوب من است، مقدر سازد تا به بخت خود بیفزایم و با گروهی که حالتشان را توصیف نمودم، همراه شوم «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»[1] [و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر (و متناسب با توانایی) است] و ای برادر یهودی! اگر از این اوضاع بیم نداشتم و حق خود را (خلافت را) طلب می‌کردم، از کسی که آن را برای خود خواسته بود، شایسته‌تر بودم؛ زیرا آن دسته از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که درگذشتند و آنانی که در حضور تو هستند، می‌دانند که تعداد من بیشتر، قبیله من شریف‌تر، مردان من شجاع تر و ثابت قدم‌تر و فرمانبردارتر، و حجت و دلیل من آشکارتر، و فضایل و آثار من در این دین بیشتر بوده است و دلیل آن، سوابق من، نزدیکی و حق وراثت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. علاوه بر این که من، به خاطر وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ کس قادر به انکار آن نیست و به دلیل بیعتی که از پیش برگردن کسانی بود که با من بیعت کرده بودند، مستحق خلافت بودم. محمد صلی الله علیه و آله درگذشت و ولایت امت در دستان او و در خانه او بود و نه دستان و خانه آنانی که به آن دست درازی کرده بودند و ولایت، خاص اهل بیت او است که خداوند پلیدی و گناه را از آنان زدوده و آنان را مطهر ساخته است و آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص ولایت امت، شایسته‌تر از دیگران در تمام خصائص و ویژگی‌ها بودند. سپس علی علیه السلام رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا این گونه نیست؟ آنان پاسخ دادند: آری، ای امیر المؤمنین.[2]

این حدیث، در این جا به طور خلاصه آورده شده و سند آن پیش از این در تفسیر آیه «فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ»[3] [برخی از آنان به شهادت رسیدند] آمده است.

۱- احزاب/ ۳۸.

۲- خصال، ص ۳۷۴.

۳- احزاب/ ۲۳.

۱۳) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن موسی دقّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکَتِّب و علی بن عبد الله ورّاق- که خداوند از او خشنود باد- از ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از سلیمان بن حکیم، از ثور بن یزید، از مکحول روایت می‌کند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: آن دسته از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که آیات خداوندی را در سینه دارند، می‌دانند که تمام فضایل و مناقب آنان در من است؛ اما هفتاد فضیلت برای من است که هیچ کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با من در آن سهیم نیستند و تنها به من اختصاص دارد. راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: ای امیر المؤمنین! مرا از آن فضایل آگاه سازید. امیر المؤمنین علیه السلام آن فضایل را برشمرد تا آن که فرمود: هفتادمین فضیلت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و من، همسرم فاطمه سلام الله علیها، دو پسرم حسن و حسین علیهما السلام را خواباند و عبای سفید کوتاهی را بر روی ما انداخت. پس خداوند در شأن ما این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و جبرئیل علیه السلام فرمود: ای محمد! من، یکی از شما (اهل بیت) هستم. پس ششمی ما (اهل بیت)، جبرئیل علیه السلام بود.[1]

۱۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عثمان بن عیسی و حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام به ابو بکر فرمود: ای ابو بکر! آیا قرآن، می‌خوانی؟ ابو بکر پاسخ داد: آری. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به من بگو آیا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در شأن ما نازل شده است یا در شأن دیگران؟ او پاسخ داد: بلکه در شأن شما نازل شده است.[2]

۱۵) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن سعید، از حسن بن علی بن بزیع، از اسماعیل بن بشّار هاشمی، از قتیبة بن محمد اعشی، از هاشم بن برید، از زید بن

۱- خصال، ص ۵۷۴.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۴.

علی، از پدرش، از جدش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه بود که حریره‌ای[1] آورده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و آنها از آن خوردند، سپس پوشش خیبری را بر آنها انداخت. سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من، یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ حضرت پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.[2]

۱۶) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: خداوند عزّ و جلّ، ما اهل بیت را بر دیگران برتری داده است و چگونه این طور نباشد در حالی که خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؟ پس خداوند گناهان ظاهری و باطنی را از ما زدوده است. بنابراین ما در مسیر حق می‌باشیم.[3]

۱۷) محمد بن عباس، از عبد الله بن علی بن عبد العزیز، از اسماعیل بن محمد، از علی بن جعفر بن محمد، از حسین بن زید، از عمر بن علی علیه السلام روایت می‌کند که گفت: پس از آن که علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیه السلام در میان مردم خطبه‌ای ایراد نموده و فرمود: امشب، مردی از دنیا رفته که هیچ یک از گذشتگان در هیچ از یک علوم بر او پیشی نگرفته‌اند و آیندگان، او را درک نخواهند کرد. او از خود بر روی زمین، هیچ زردی یا سفیدی (کنایه از طلا و نقره) را بر جا نگذاشته است، مگرهفتصد درهم، که این مقدار از بخشش او باقیمانده بود و می‌خواست که با آن خادمی را برای خانواده‌اش خریداری کند. سپس امام حسن علیه السلام فرمود: ای مردم! هر کس که مرا شناخته که شناخته؛

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۷، ح ۲۱.

۲- حریره: آردی است که به همراه شیر یا روغن پخته می‌شود. «المعجم الوسیط، ریشه حرر».

۳- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۲۲.

اما اگر کسی مرا نمی‌شناسد[بداند که] من، حسن بن علی و پسر کسی هستم که بشارت دهنده و هشدار دهنده بود و با اذن خداوند، مردم را به سوی خداوند فرامی‌خواند و چراغ روشنی بخش بود. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل در میان آنان از آسمان نازل می‌شد و به سوی آن صعود می‌کرد و من از اهل بیتی هستم که خداوند، پلیدی و گناه را از آنان زدود و آنان را مطهّر ساخت.[1]

۱۸) محمد بن عباس، از مظفر بن یونس بن مبارک، از عبد الاعلی بن حمّاد، از مخوّل بن ابراهیم، از عبد الجبار بن عباس، از عمّار دُهنی، از عَمره بنت اَفعَی، از امّ سلمه روایت می‌کند که گفت: این آیه در حالی در خانه من نازل شد که هفت تن در آن بودند: جبرئیل، میکائیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. امُ سلمه گفت: من دمِ در ایستاده بودم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو یکی از همسران پیامبر هستی؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود که: تو از اهل بیت هستی.[2]

۱۹) شیخ در کتاب امالی خود، از ابو عبد الله محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر- که رحمت خدا بر او باد- از احمد بن عیسی بن ابو موسی در کوفه، از عبدوس بن محمد حضرمی، از محمد بن فرات، از ابو اسحاق، از حارث، از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر بامداد به در خانه ما می‌آمد و می‌فرمود: نماز، نماز، خدا شما را رحمت کند! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[3] شیخ در کتاب امالی خود، این حدیث را از ابو بکر محمد بن عمر روایت کرده است و بقیه سند و متن را نیز در آن ذکر کرده است.[4]

۲۰) شیخ، از ابو عمر، از احمد بن محمد، از حسین بن عبد الرحمن بن محمد

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۲۲.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۲۴.

۳- امالی، ج ۱، ص ۸۷.

۴- امالی، ص ۳۱۸، ح ۴.

ازدی، از پدرش، از عبد النور بن عبد الله بن شیبان، از سلمان بن قَرم، از ابو جَحّاف و سالم بن ابی حفصه، از نُفیع ابی داود، از ابو حمراء روایت می‌کند که گفت: با چشمان خود مشاهده نمودم که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت چهل صبح به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می‌آمد و دو لنگه در را گرفته و می‌فرمود: درود و رحمت خدا بر شما اهل بیت باد! بشتابید به سوی نماز. خداوند شما را رحمت کند! «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».[1]

۲۱) شیخ، از ابو عمر عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن مهدی، از احمد بن محمد یعنی ابن سعید بن عقده، از احمد بن یحیی، از عبد الرحمن، از پدرش، از ابو اسحاق، از عبد الله بن مغیره، بنده امّ سلمه، از امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که گفت: آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» در خانه من نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرمود تا شخصی را به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بفرستم. چون آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در سمت راست خود، حسن علیه السلام را در سمت چپ خود، حسین علیه السلام را در مقابل شکم خود و فاطمه سلام الله علیها را کنار پاهای خود در آغوش گرفت و سپس فرمود: خدایا! اینان، اهل و عترت من هستند، پس پلیدی و گناه را از از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه این جمله را تکرار کرد. امّ سلمه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو- ان شاء الله- در مسیر خیر و نیکی هستی.[2]

۲۲) شیخ با سند خود، از علی بن حسین علیه السلام، از امّ سلمه روایت می‌کند که گفت: این آیه در خانه من و در روزی که نوبت من بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من حضور داشت، نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور خواست و جبرئیل

۱- امالی، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- امالی، ج ۱، ص ۲۶۹.

عبای فدکی را بر روی آنان انداخت و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینان، اهل بیت من هستند. خدایا! پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنـان را مطهّـر ساز. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا من یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ رسول خـدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: ای جبرئیل! تو یکی از ما هستی. امّ سلمه می‌گویـد: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت تو هستم؟ پـس آمـدم تـا در میان آنان قرار گیرم که رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه فرمـود: ای امّ سـلمه! در جای خود باقی بمان. تو در مسیر خیر و نیکی هسـتی و از همسـران رسـول خـدا می‌باشی. جبرئیل گفت: ای محمد! بخوان «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» که در شأن رسول خـدا، علـی، فاطمـه، حسـن و حسـین علیهم سلام الله اجمعین می‌باشد.[1]

۲۳) شیخ از حفّار، از ابو بکر محمد بن عمّار جعابی حافظ، از ابو الحسن علی بن موسی خزّار از کتابش، از حسن بن علی هاشمی، از اسـماعیل بـن ابـان، از ابـو مریم، از ثویر بن ابی فاخته، از عبد الرحمن بن ابی لیلی، از پدرش روایت می کنـد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را در جنگ خیبر به دست علی بـن ابی طالب علیه السلام داد و خداوند به وسیله او خیبر را فتح نمود. همچنین رسـول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در روز غدیر خم، به فـراز بـرد و بـه مردم اعلام نمود که او مولای تمام مردان و زنان مؤمن است. همچنین رسـول خـدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السـلام فرمـود: تـو از مـن، و مـن از تـو هسـتم. همچنین به او فرمود: تو بر اساس تأویل می‌جنگی، چنان که من بـر اسـاس تنزیـل قرآن پیکار کردم. همین طور به او فرمود: تو نسبت به من، به منزله هـارون نسـبت به موسی هستی جز آن که پیامبری پس از من نیست. همچنین به او فرمود: مـن بـا هر کس که تو صلح کنی، صلح می‌کنم و با هر کـس کـه تـو بجنگـی، مـی‌جـنگم. همچنین به او فرمود: تو عروة الوثقی (دستگیره بسیار محکم) هستی. در جای دیگر به او فرمود: تو پس از من مسائلی را که بر آنان مشتبه می‌شود، تبیین می‌سـازی؛ و نیز به او فرمود: تو پس از من، امام و ولیّ هر مـرد و زن مـؤمن هسـتی. در جـای

۱- امالی، ج ۱، ص ۳۷۸.

دیگر به او فرمود: تو همان کسی هستی که خداوند در شأن تو فرمود: «وَ أَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ»[1] [و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر] همچنین به او فرمود: تو همان کسی هستی که سنت من را در پیش می‌گیری و از آیین من دفاع می‌کنی. در جایی دیگر به او فرمود: من اولین کسی هستم که زمین شکافته شده و خارج می‌شوم و در آن هنگام تو به همراه من هستی. همچنین به او فرمود: من اولین کسی هستم که وارد بهشت می‌شوم و تو پس از من وارد آن می‌شوی و سپس حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام وارد آن می‌شوند. در جای دیگر به او فرمود: خداوند به من وحی نمود که فضیلت و برتری تو را آشکار سازم و من آن را در میان مردم آشکار ساختم و آن چه که خداوند دستور تبلیغ و رساندن آن را به من داده بود، به مردم ابلاغ نمودم. همچنین به او فرمود: از کینه‌هایی که نسبت به تو در دل‌های کسانی است که پس از وفات من آن را اظهار می‌کنند، بپرهیز. خداوند و لعنت‌کنندگان، بر آن لعنت می‌فرستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست. برخی پرسیدند: ای رسول خدا! علت گریه شما چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: جبرئیل برایم خبر آورده که آنان به علی ستم روا می‌دارند و او را از حقش بازداشته و با او می‌جنگند و فرزندان او را می‌کشند و به فرزندان او پس از او ستم روا می‌دارند. همچنین جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عزّ و جلّ برایم خبر آورده که این ستم به هنگام قیام قائم اهل بیت علیه السلام برطرف می‌شود و در آن هنگام قدرت آنان زیاد می‌شود و تمام امت اسلام از دوستداران آنها می‌شوند و بدخواهان آنان، اندک گشته و بیزاران از آنها ذلیل و خوار می‌شوند و ستایش‌کنندگان آنها افزایش می‌یابد و قیام حضرت قائم به هنگامی است که این سرزمین تغییر می‌یابد و بندگان ضعیف می‌شوند و از حاصل شدن فرج و گشایش ناامید می‌گردند و در همین هنگام حضرت قائم در میان آنان ظهور می‌کند. برخی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: نام او چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: او همنامِ من، و پدرش همنامِ پدرم و او از نسل دخترم است.

۱- توبه/ ۳.

خداوند، حق را به وسیله آنان آشکار می‌سازد و آتش باطل را به وسیله شمشیر آنان خاموش می‌سازد و مردم چه آنان که به آنها علاقه دارند و چه آنان که از آنها می‌ترسند، از آنها پیروی می‌کنند. راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گریه دست کشید و فرمود: ای جماعت مؤمنین! مژده فرج و گشایش بدهید؛ چرا که وعده خداوند، تخلف ناپذیر و قضاء خداوند غیر قابل انکار است و او، حکیم و آگاه می‌باشد. بنابراین فتح و گشایش خداوند نزدیک است. خدایا! آنها اهل من هستند. پس گناه و پلیدی را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. خدایا! از آنان محافظت[1] کن و آنان را مورد عنایت و توجه خود قرار بده و برای آنان باش و آنان را در کنف حمایت خود بگیر و آنان را یاری و نصرت عطا فرما و عزیز بدار و آنان را خوار و ذلیل مساز و آنان را جانشین من ساز؛ چرا که تو بر همه چیز توانایی.[2]

از طریق مخالفین نیز موفق بن احمد، از مهذّب الائمّه، ابو مظفر عبد الملک بن علی بن محمد همدانی از طریق اجازه، از محمد بن حسین بن علی بزّاز، از ابو منصور محمد بن عبد العزیز، از هلال بن محمد بن جعفر، از ابو بکر محمد بن عمر حافظ، از ابو حسن علی بن موسی خزّاز از کتابش، از حسن بن علی هاشمی، از اسماعیل بن ابان، از ابو مریم، از شویر بن ابی فاخته، از عبد الرحمن بن ابی لیلی، از پدرش همین روایت را نقل می‌کند که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را در جنگ خیبر به علی بن ابی طالب- که خداوند از او خشنود باد- سپرد و خداوند به دستان او خیبر را گشود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در روز غدیر خم به پا داشت و به مردم اعلام نمود که علی، مولای هر مرد و زن مؤمن است... راوی، بقیه این حدیث را تا آخر آن نقل نمود.[3]

۲۴) شیخ در کتاب مجالس خود، از جمعی، از ابو مفضل، از حسن بن علی بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غُدانی، از ربیع بن یسار، از اعمش، از سالم بن ابی جعد، در حدیث مرفوعی از ابوذر- که خدا از او خشنود باد- نقل کرده است

۱- کَلأهُ: یعنی از او محافظت و مراقبت کرد. «صحاح، ریشه کلا».

۲- امالی، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۲۳.

که گفت: عمر بن خطّاب به علی علیه السلام، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الله بن عوف و سعد بن ابی وقّاص امر کرد تا وارد خانه‌ای شوند و در را به روی خود ببندند و پیرامون تعیین جانشین با یکدیگر مشورت نمایند. عمر به آنان سه روز مهلت داد و گفت: اگر پنج نفر بر یک نظر به توافق رسیدند و یک مرد از آنان مخالفت ورزید، باید آن مرد کشته شود و اگر چهار نفر به توافق رسیدند و دو مرد مخالفت ورزیدند، آن دو باید کشته شوند. چون همه بر یک نظر توافق کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنان فرمود: دوست دارم که به سخن من گوش دهید، اگر حق بود، آن را بپذیرید و اگر باطل بود، آن را انکار کنید. آنها گفتند: بگو. علی علیه السلام فضایلی را که خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اختصاص داده بودند را برشمرد و آنان با علی علیه السلام موافقت و کلام او را تصدیق نمودند. بخشی از سخن علی علیه السلام این بود که فرمود: آیا در میان شما کسی هست که خداوند آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را در شأن او نازل کرده باشد، و آیا این آیه تنها در شأن من، همسرم و دو پسرم نازل نشده است؟ آنها پاسخ دادند: خیر، [در شأن ما نازل نشده، بلکه در شأن تو، همسر و دو پسرت نازل شده است].[1]

شیخ همچنین از جمعی، از ابو مفضل، از ابو طالب محمد بن احمد بن ابی معشر سلمی حرّانی در حَرّان، از احمد بن اسود ابو علی حنفی قاضی، از عبید الله بن محمد بن حفص عائشی تَیمی، از پدرش، از عمر بن اذینه عبدی، از وهب بن عبد الله بن اُبَیّ هُنَائی، از ابو حرب بن ابی الاسود دولی، از پدرش ابو الاسود روایت می‌کند که گفت: چون ابو لؤلؤه، عمر بن خطّاب را مجروح کرد، عمر، تعیین جانشین برای خود را میان یکی از شش نفر قرار داد که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب علیه السلام، عثمان بن عفّان، عبد الرحمن بن عَوف، طلحه، زبیر، سعد بن مالک، و عبد الله بن عمر با آنان (در آن شورا) بود و شاهد صحبت محرمانه آنان بود، ولی در این که به عنوان جانشین انتخاب شود، بهره و نصیبی نداشت. او حدیث مُناشده را که علی علیه السلام آنان را در آن به خداوند سوگند می‌دهد و فضایل خود را

۱- امالی، ج ۲، ص ۱۵۹.

برمی‌شمارد- به مانند حدیث پیشین- نقل می‌کند.[1]

۲۵) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از محمد بن عبد الله بن جورویه جُندی شاپوری از اصل کتابش، از علی بن منصور تَرجُمانی، از حسن بن عَنبَسه نَهشَلی، از شریک بن عبد الله نخعی قاضی، از ابو اسحاق، از عمرو بن میمون اودی روایت می‌کند که نام علی بن ابی طالب نزد او برده شد و او گفت: گروهی که به او آسیب و ضرری برسانند، هیزم آتش جهنم می‌باشند. من از جمعی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله ازجمله حذیفة بن یمان و کعب بن عُجره شنیدم که هر کدام از آنان می‌گفتند: فضایلی به علی علیه السلام عطا شده که به هیچ بشری عطا نشده است؛ چرا که او همسر فاطمه سلام الله علیها، سرور زنان پیشینیان و آیندگان است. چه کسی همسری به مانند فاطمه دیده یا شنیده که مردی از پیشینیان یا آیندگان با مانند او ازدواج نموده است؟ علی علیه السلام پدر حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت- چه گذشتگان و چه آیندگان آنها- است. سپس ای مردم! چه کسی، پسرانی مانند دو پسر او دارد؟ همچنین پدر زن علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او وصیّ و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اهل و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله است. تمام درهای خانه‌هایی که به مسجد الحرام راه داشت به جز درب خانه علی علیه السلام بسته شد. علی علیه السلام، صاحب درب خیبر و او است که آن را گشود. همچنین او پرچمدار روز خیبر می‌باشد و او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام، آب دهان خود را به چشمان او- که درد می‌کرد- زد و او پس از آن از درد چشم شکایتی نکرد و بعد از آن روز، هیچ گونه گرما یا سرمایی در خود احساس نکرد. علی علیه السلام صاحب روز غدیر خم است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نام او را ذکر کرده و امت خود را به ولایت او پایبند ساخته است و آنان را به اهمیت و منزلت او آشنا کرده و فرموده است: ای مردم! چه کسی شایسته‌تر از شما به شما است؟ آنها پاسخ دادند: خدا و رسولش. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر که من مولای اویم، این علی، مولای اوست. همچنین علی علیه السلام صاحب

۱- امالی، ج ۲، ص ۱۶۹.

کِساء است و کسی است که خداونـد، پلیـدی و گنـاه را از او زدوده و او را مطهـر ساخته است. همچنین علی علیه السلام صاحب آن اقبال است، هنگامی کـه رسـول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خـدایا! آن آفریـده را کـه از همـه بیشـتر دوسـت می‌داری نزد من آور تا با من غذا بخورد. پس علی علیه السلام آمد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا خورد. همچنین علی علیـه السـلام صـاحب سـوره برائـت است. هنگامی که جبرئیل آن سوره را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کـرد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را به همراه آن سوره بـه سـوی مشرکین مکه فرستاده بود. پس جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! تنها تو یا علی علیه السلام می‌توانید پیام این سوره را به مشـرکان برسـانید؛ چرا که علی از تو و تو از او هستی. پس رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه در دوره حیات و پس از وفات خود، از علی علیه السلام بود و علی علیـه السـلام گنجینـه علم پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کسی بود که پیامبر صـلی الله علیـه و آلـه در مورد او فرمود: من، شهر علم هستم و علی دروازه آن اسـت؛ پـس هـر کسـی کـه خواهان دانش است باید از دروازه این شهر وارد شود. همچنان کـه خداونـد بـه آن دستور داده و فرموده اسـت: «وَأْتُـوا الْبُيُـوتَ مِـنْ أَبْوَابِهَـا»[1] [و بـه خانـه‌هـا از در (ورودی) آنها درآیید]. همچنین علی علیـه السـلام کسـی اسـت کـه در جنـگ‌هـا ناراحتی و اندوه پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌زدود و او، اولین کسی بود کـه بـه رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و او را تصدیق نموده و از او پیروی کرد و او، اولین کسی بود که نمـاز گـزارد. پـس براسـاس ایـن اوصـاف و فضـایل کـه برشمردیم، هر کسی که او را با شخص دیگری مقایسه کند و شبیه بشر دیگری داند، بزرگ‌ترین دروغ و افترا را بر خداوند و رسولش بسته است.[2]

۲۶) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سـعید بـن عبد الرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بـن قـیس اشـعری، از علی بن حسّان واسطی، از عبد الرحمن بن کثیـر، از امـام صـادق علیـه السـلام، از

۱- بقره/ ۱۸۹.

۲- امالی، ج ۲، ص ۱۷۰.

پدرش، از جدّ خود، علی بن حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: چون حسن بن علی علیه السلام با معاویه بر سر صلح موافقت نمود، بیرون رفت تا آن که به او برخورد و چون هر دو در یک جا گرد آمدند، معاویه برای سخنرانی به بالای منبر رفت و به امام حسن علیه السلام دستور داد تا یک پله پایین‌تر از او بایستد. سپس معاویه شروع به سخنرانی کرده و گفت: ای مردم! این، حسن، پسر علی و فاطمه است. او ما را شایسته خلافت دانسته و خود را شایسته خلافت نمی‌داند و نزد ما آمده تا به خواست خود- و نه به زور- بیعت کند. سپس گفت: برخیز ای حسن! امام حسن علیه السلام برخاست و شروع به ایراد خطبه کرده و فرمود: ستایش، مخصوص خداست. او با نعمت‌ها و آسایشی که همواره به ما ارزانی داشته، بر ما منت نهاده است. او سختی‌ها و بلایا را از آنان که می‌فهمند و نمی‌فهمند و بندگانی که به بندگی او معترفند، برطرف می‌سازد؛ زیرا ذات کبریایی و با عظمت و برتر او از هر گونه اوهام و پنداری‌های غلط درباره قدمت و ابدی بودن او دور و مبرّا است. خداوندی که از سطح گمان آفریدگان خویش بسیار بالاتر است و دیده عقل و اندیشه عاقلان را به مکنونات غیب او راهی نیست و نمی‌توانند آن را درک کنند و گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و او در ربوبیّت و وحدانیّتش یگانه است. او بی‌نیاز است و شریکی ندارد. او تنها است و پشتیبانی ندارد. گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است که خداوند او را انتخاب کرده و برگزیده و او را نیکو شمرده است و او را به پیامبری مبعوث ساخته تا مردم را به سوی حق فرا خواند و برای آنان چراغی روشنی بخش باشد و بندگان را به آن چه از آن بیم دارند، هشدار و به آن چه آرزوی آن را دارند، مژده دهد. پس او این امت را پند داد و بر رسالت خود فائق آمد و برای آنان درجات پاداش را تبیین نمود. من با شهادت و گواهی به نبوت می‌میرم و محشور می‌شوم و در قیامت به وسیله آن تقرّب می‌جویم و دلشاد می‌گردم. ـ ای جماعت خلائق! ـ برای شما سخن می‌گویم: پس گوش فرا دهید؛ چرا که همه شما گوش و قلب دارید. پس آگاه باشید از این که خداوند ما اهل بیت را با اسلام گرامی داشت و ما

را انتخاب کرده و برگزید و رجس و گناه را از ما زدود و ما را مطهر ساخت و رجس به معنای شک و تردید است و ما هرگز در پروردگار حق و دین او شک نمی‌ورزیم. خداوند، ما را از هر گونه عیب[1] و گناه مطهر ساخت و ما به خاطر نعمت، به آدم اخلاص می‌ورزیم. خداوند هیچگاه مردم را به دو گروه تقسیم نکرده، مگر آن که ما را در بهترین آن دو گروه قرار داد. پس تمام امور امت‌های سابق به انجام رسید تا آن که روزگار منجر شد به این که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث ساخت و او را برای رسالت برگزید و کتابش را بر او نازل کرد. سپس خداوند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا مردم را به سوی او فرا بخواند، و اولین کسی که دعوت خدا و رسولش را اجابت نمود و ایمان آورده و خداوند و رسولش را تصدیق نمود، پدرم علیه السلام بود. خداوند متعال در کتاب خود که بر رسول خود نازل نموده، فرموده است: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»[2] [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است] پس منظور از آن کسی که از خداوند، دلیل روشنی به همراه دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از آن کسی که به دنبال او می‌آید و شاهد و گواهی از او است، پدرم می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگامی که به پدرم امر کرد تا سوره برائت را به مکه در موسم (حج) ببرد، فرمود: ـ ای علی! ـ تو این سوره را به سوی مکه ببر؛ چرا که خداوند به من امر فرموده که این سوره را فقط من یا مردی که از من است به سوی مکه ببرد و تو، ای علی! همان مرد هستی. پس علی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا، از علی علیه السلام است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که میان او و برادرش جعفر بن ابی طالب علیه السلام و بنده‌اش زید بن حارثه نسبت به دختر حمزه قضاوت نمود، فرمود: تو ـ ای علی! ـ از من و من از تو هستم و تو، پس از من، ولیّ تمامی مؤمنین هستی. پس پدرم پیشتر از همه، رسول خدا صلی

۱- أفن: یعنی عیب «صحاح، ریشه أفن» أفن همچنین به معنای کمبود عقل است «المعجم الوسیط، ریشه أفن».

۲- هود/ ۱۷.

الله علیه و آله را تصدیق نمود و با جان خود از او محافظت نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه جا، پدرم را مقدّم می‌داشت و در هر مأموریت سختی او را می‌فرستاد؛ چرا که به او اطمینان داشت و با سپردن آن وظیفه به او، احساس آرامش می‌کرد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست که او نسبت به خدای متعال و پیامبرش مخلص می‌باشد و او، مقرّب‌ترین مقرّبان نسبت به خدا و رسول است و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»[1] [و سبقت‌گیرندگان مقدّمند* آنانند همان مقرّبان (خدا)] پس پدرم اولین پیشی‌گیرندگان نسبت به خداوند عزّ و جلّ و رسولش صلی الله علیه و آله و مقرّب‌ترین مقرّبان است. خداوند فرموده است: «لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً»[2] [کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق و جهاد کرده‌اند، (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه بزرگ‌ترند] پس پدرم اولین نفر از آنان بود که اسلام و ایمان آورد و اولین نفر بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرده و به آنان پیوست و اولین آنان بود که انفاق[3] بسیار انجام داد. خداوند سبحان فرمود: «وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»[4] [و (نیز) کسانی که بعد از آنان (=مهاجران و انصار) آمده‌اند (و) می‌گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند (هیچ گونه) کینه‌ای مگذار. پروردگارا! راستی که تو رئوف و مهربانی] پس مردم تمام امت‌ها، برای او طلب استغفار می‌کنند؛ چرا که او در ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همهٔ آنان پیشی گرفته و هیچ کسی پیش‌تر از او به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاورد و خداوند فرمود: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم

۱- واقعه/ ۱۱-۱۰

۲- حدید/ ۱۰.

۳- وُجد: توانگری و ثروت «لسان العرب، ریشه وجد».

۴- حشر/ ۱۰.

بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»[1] [و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند. خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند] پس او، اولین پیشی‌گیرندگان است و چنان که خداوند عزّ و جلّ پیشی‌گیرندگان را بر عقب‌ماندگان و متأخّران برتری داده است، پس همین طور اولین پیشی‌گیرندگان را بر دیگر پیشی‌گیرندگان برتری داده است و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»[2] [آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند] پس منظور از کسی که مؤمن به خدا است و به حق در راه او جهاد می‌کند، پدرم می‌باشد و این آیه، در شأن او نازل شده است. از جمله کسانی که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت نمودند، حمزه عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پسرعموی او جعفر بود که هر دو به همراه بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند. پس خداوند به علت شأن، منزلت و خویشاوندی آن دو نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، حمزه را سید الشهداء (سرور شهیدان) نامید و برای جعفر دو بال قرار داد که به وسیله آن دو به همراه فرشتگان هر کجا که می‌خواهد در میان آنان پرواز کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان تمام شهدایی که به همراه حمزه به شهادت رسیدند، تنها برای حمزه، هفتاد بار دعا فرموده و آمرزش طلبید. همچنین خداوند متعال برای زنان نیکوکار پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر جایگاهشان نسبت به او دو اجر و برای گناهکار از آنان، دو گناه می‌نویسد. همچنین خداوند، نماز خواندن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به او، برابر با هزار نماز در سایر مساجد- به جز مسجد الحرام و مسجد خلیل خود ابراهیم علیه السلام در مکه- قرار داد، و این به خاطر جایگاه و منزلت [والای] رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد پروردگارش خداوند می‌باشد.

۱- توبه/ ۱۰۰.

۲- توبه/۱۹.

خداوند عزّ و جلّ صلوات بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت. پس مؤمنان عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه بر تو درود بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد (خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست). پس بر هر مسلمانی، حق و واجب است که به همراه درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، بر ما نیز درود بفرستد و خداوند متعال یک پنجم غنیمت را بر رسول خود حلال نموده و دادن آن به رسول خود را در کتابش واجب نموده است و همان مقداری را که برای او به مردم واجب نموده، نسبت به ما نیز واجب کرده است. همچنین خداوند، صدقه را بر پیامبر خود حرام نموده و همچنین بر ما نیز حرام نموده است. پس خداوند- که حمد مخصوص او است- فضایلی را که به پیامبر خود اختصاص داده، به ما نیز اختصاص داده و گناهانی را که از او منزّه ساخته، از ما نیز دور ساخته است و این، کرامتی است که خداوند عزّ و جلّ به وسیله آن ما را گرامی داشته و فضیلتی است که خداوند ما را به وسیله آن، بر سایر بندگان برتری داده است. خداوند متعال هنگامی که کافران اهل کتاب، محمد صلی الله علیه و آله را انکار نموده و با او اقامه حجّت کردند، به او فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»[1] [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، از مردان همراه خود، پدرم و از پسران، من و برادرم و از زنان، فاطمه، مادرم سلام الله علیها را از میان تمام مردم برای مباهله بیرون برد. بنابراین ما، اهل بیت، گوشت، خون و جان او هستیم و ما، از او و او از ماست. خداوند متعال فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله من، برادرم، مادر و پدرم را گرد هم آورد و عبای خیبری را در خانه اُمّ سلمه بر روی ما و خود انداخت. آن روز، نوبت امّ سلمه بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاق امّ سلمه بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا!

۱- آل عمران/ ۶۱.

اینان اهل بیت من هستند و اینان اهل و عترت من می‌باشند. پس پلیـدی و گنـاه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. امّ سلمه- که خداوند از او خشنود باد- عـرض کرد: ای رسول خدا! آیا من نیز به همراه آنان به زیر عبا بیایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خدا تو را رحمت کند! تو بر (جاده) خیر و نیکـی و در مسـیر آن هستی و چقدر من از تو خشنود و راضی هستم، ولی این آیه، مخصـوص مـن و آنان است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیه عمر خود تا روز وفـاتش هر روز به هنگام طلوع فجر نزد ما می‌آمد و می‌فرمود: بشتابید به سوی نماز، خـدا شما را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّـهُ لِيُـذْهِبَ عَـنكُمُ الـرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام درهـایی کـه در مسجدش نصب شده بود و رو به مسجد باز می‌شد را به جز در خانه مـا بسـت. پس صاحبان آن خانه‌ها دلیل آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند و پیـامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: من از پیش خود در خانه‌هـای شـما را نبسـتم و در خانه علی علیه السلام را نگشودم، بلکه من به آن وحی که از سوی خدا بر من نازل شده، عمل می‌کنم و خداوند امر فرمود که آن درها را ببندم و در خانه علـی را بـاز کنم. پس هیچ کس از آن به بعد به جز رسول خدا صلی الله علیه و آلـه و پـدرم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، جُنُب نشد و نوزادی در آن به دنیا نیامـد و این عنایتی از سوی خداوند بود که خداوند ما را با آن گرامی داشت و فضیلتی بـود که خداوند به ما اختصاص داد و ما را به وسیله آن بر سـایر مـردم برتـری داد. در خانه پدرم به در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسـجدش متّصـل بـود و منزل ما، میان منازل رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چرا که خداوند به رسـول خدا صلی الله علیه و آله امر فرموده بود که مسجدش را بنا کند. پـس رسـول خـدا صلی الله علیه و آله در آن مسجد، ده خانه بنا نمود که نُه تای آن بـرای فرزنـدان و همسرانش بود و دهمین آن که خانه وسطی می‌شد، متعلق به پدرم بود و آن، همـان راه همیشگی است و منظور از بیت، مسجد مطهر است و منظور از آیه «أَهْلَ الْبَيْتِ» همین می‌باشد و ما، اهل بیت و همان کسانی هستیم که خداوند، پلیدی و گنـاه را از ما زدود و ما را مطهر ساخت. ای مردم! اگر من سال‌های پی‌درپی این جا بایستم و خصایصی را که خداوند عزّ و جلّ به ما ارزانی داشـته و فضـایلی را کـه در کتـاب خود و بر زبان رسول خود به ما اختصاص داده برشمرم، از عهده آن برنمی‌آیم. من،

پسر کسی هستم که هشدار دهنده و بشارت دهنده و چـراغ روشـنی بخـش بـود و همان کسی بود که خداوند او را رحمتی برای جهانیان قرار داد. پـدرم، علـی، امیـر مؤمنان علیه السلام است که شبیه هارون بود. معاویة بن صَخْر گمان برد کـه مـن او را شایسـته خلافت می‌دانم و خود را شایسته آن نمی‌دانم! اما به خداوند سوگند! کـه او دروغ می‌گوید؛ زیرا ما در کتاب خداوند شایسته‌ترین مردم به خودشان هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آن را بر زبان جاری کرده و گفته اسـت و تنهـا مسئله، این است که ما اهل بیت از زمان وفات رسول خدا همچنان در هراس بـوده و مورد ظلم و ستم هستیم. پس خداوند میان ما و کسانی که به ما ستم روا داشـتند و حقّ ما را غصب نمودند و بر شانه‌های ما سوار شده و مردم را نیز بر شانه‌های ما سوار کردند و ما را از فَیء(غنیمتی که بدون جنگ به دسـت آیـد) و غنـائم کـه در کتاب خدا سهم ما قرار داده شده است، منع نموده‌اند و ارث مادرمان، فاطمه، سـلام الله علیها را که از پدرش به او ارث رسیده بود از او بازداشته‌اند، حکم کند. نام کسی را نمی‌بریم، ولی دوباره به خداوند سوگند می‌خورم که اگر مردم بـه سـخن خـدا و رسولش گوش فرا می‌دادند و به آن عمل می‌کردند، آسمان، باران رحمـت خـود را بر آنان نازل، و زمین، برکت خود را به آنان ارزانی می‌داشت و دو شمشیر، در میان این امت، پدیدار نمی‌شد و تا روز قیامت از برکت‌های آن بهره‌مند می‌شدند و تو ای معاویه! هیچ گاه در آن طمع نمی‌ورزیدی؛ اما زمانی که معیار (حق از باطـل) را بـه طور زود هنگام از جایگاه اصـلی خـویش خـارج کردنـد و آن را از مسـیر خـود منحرف ساختند، قریشیان با یکدیگر بر سر آن به نزاع برخاسـتند و آن را همچـون توپ، به یکدیگر پاس دادند تا این که تو ـ ای معاویه! ـ و یاران تو پـس از تـو در آن به طمع افتادید، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر امتی کـه مردی را حاکم خود گرداند، در حالی که در میان آنـان فـردی دانـاتر از او باشـد، حکومت آنان آن قدر به سوی قهقرا پیش می‌رود تا این که دوباره به دور آن کسـی که او را رها کرده‌اند، جمع می‌شوند. بنی اسرائیل (کـه یـاران موسـی علیـه السـلام بودند) برادرش، هارون را- که جانشین و وزیر او بود- رها کردند و خود را وقـف گوساله کرده و در آن از سامری پیروی نمودند، در حالی که آنان مـی‌دانسـتند کـه هارون، جانشین موسی است؛ و این امت، از رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه آن حدیث را نسبت به پدرم شنیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمـود: او

نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی است، جز آن که پیامبری پس از من نیست؛ و همه دیده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم را در روز غدیر خم جانشین خود قرار داد و همه شنیده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت او را فریاد زد. سپس امر فرمود که آنانی که حاضر بودند به غائبین خبر دهند. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از ترس قوم خود (هنگامی که توافق کردند تا با او مکر بورزند، در حالی که او آنان را دعوت می‌کرد) به آن غار پناه برد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله یارانی در مقابل آنان نداشت و اگر یارانی در مقابل آنان می‌یافت، علیه آنان جهاد می‌کرد. پدرم از خلافت بازداشته شد و آنان را سوگند داد و از اصحاب خود کمک خواست، ولی هیچ کسی او را اجابت و یاری نکرد و اگر یارانی را در مقابل آنان می‌یافت، جانشینی آنان را نمی‌پذیرفت و به همین خاطر [خداوند متعال] عذر او را به مانند پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفته است. همچنین این امت مرا تنها رها کردند و من با تو ـ ای پسر حرب! ـ بیعت نمودم و اگر یاران مخلصی را در مقابل تو می‌یافتم با تو بیعت نمی‌کردم و خداوند عذر هارون را پذیرفت، هنگامی که قوم او، او را ناتوان قلمداد کردند و با او دشمنی ورزیدند. همین طور من و پدرم، عذرمان نزد خداوند پذیرفته است، هنگامی که این امت ما را رها نمودند و از دیگران پیروی کردند و ما یارانی در مقابل آنان نیافتیم و اینها، قوانین و مثل‌های روزگار است که یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندند. ای مردم! اگر شما مشرق و مغرب را در جستجوی مردی که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش، جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، بکاوید، کسی را جز من و برادرم نمی‌یابید. پس از خداوند بترسید و پس از این دلایل آشکار گمراه نشوید. شما چرا باید به این مقام چشم بدوزید؟! و آن را از کجا آورده اید؟ من با این مرد ـ در حالی که به معاویه اشاره می‌فرمود ـ بیعت کردم. «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»[۱] [و نمی‌دانم شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی (وسیله) برخورداری باشد] ای مردم! کسی به خاطر دست کشیدن از حقّش ملامت نمی‌شود و ملامت‌شونده، تنها، کسی است که چیزی

۱- انبیاء/ ۱۱۱.

را مال خود کند که متعلق به او نیست، و هر امر صحیحی، سودمند، و هر اشتباهی نسبت به اهل خود، زیان‌آور است. و قضیه این گونه بوده است و سلیمان آن را به دیگران تفهیم کرد و به سلیمان سود رساند و به داود ضرری نرساند؛ اما خویشاوندی، به مشرک سود رساند و آن، به خداوند سوگند! برای مؤمن سودمندتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله به عمویش ابو طالب به هنگام مرگ فرمود: بگو خدایی جز الله نیست و این در روز قیامت، شفیع تو خواهد شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط سخنی به او می‌گفت و وعده‌ای به او می‌داد که خود به آن یقین داشت و آن، تنها خاص شیخ ما یعنی ابو طالب بود. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»[1] [و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می‌میرند، پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم] ای مردم! گوش فرا دهید و درک کنید و از خداوند بپرهیزید و به سوی حق بازگردید و بعید است از شما که به سوی حق باز گردید؛ زیرا عقب نشینی و رفتن به قهقهرا با شما درآویخته و سرکشی و انکار بر شما چیره شده است. «أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»[2] [آیا ما (باید) شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم] و درود بر کسی که از هدایت پیروی کرد. راوی می‌گوید: معاویه گفت: به خداوند سوگند! به محض این که حسن از منبر پایین آمد. دنیا بر من تیره و تار گشت و خواستم که با او درافتم؛ ولی دانستم که چشم‌پوشی و نادیده گرفتن، به عافیت و سالم ماندن از فتنه‌ها نزدیک‌تر است.[3]

۲۷) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از عبد الرحمن بن محمد بن عبید الله عَرزمی، از پدرش، از عمّار بن ابی یقظان، از ابو عمر زاذان روایت می‌کند که گفت:

۱- نساء/ ۱۸.

۲-هود/۲۸

۳- امالی، ج ۲، ص ۱۷۴.

زمانی که حسن بن علی علیه السلام با معاویه صلح نمود، معاویه بالای منبر رفت و مردم را گرد آورده و خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: حسن بن علی، مرا شایسته خلافت دانسته و خود را شایسته خلافت نمی‌داند. امام حسن علیه السلام بر بالای منبر یک پله پایین‌تر از معاویه نشسته بود. چون معاویه کلامش را به پایان رساند، امام حسن علیه السلام برخاست و خداوند را به آن چه که شایسته آن بود، حمد و ثنا گفت و سپس به روز مباهله اشاره کرده و فرمود: رسول خدا از مردان، پدرم، و از پسران، من و برادرم و از زنان، مادرم را به همراه آورد و ما اهل بیت و خاندان او بودیم و او از ما و ما از او هستیم. چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در زیر عبای خیبری که برای امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد- بود گرد آورد و سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و عترت من هستند. پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. پس در زیر آن عبا، تنها من، برادرم، پدرم و مادرم بودیم و هیچ کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم در مسجد، جُنُب نشد و یا فرزندی برای او زاده نشد و این کرامتی بود که خداوند متعال ما را به وسیله آن گرامی داشت و فضیلتی بود که ما را با آن برتری بخشید و شما مکان قرار گرفتن خانه ما نسبت به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌اید. به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر شد که تمام درهای خانه‌هایی که به مسجد راه داشت را ببندد. پس تمام درها را بست؛ اما درِ خانه ما را نبست. برخی دلیل آن را پرسیدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: من از پیش خود آن درها را نبستم و در خانه علی علیه السلام را باز رها نکردم، بلکه خداوند عزّ و جلّ به من امر فرموده بود که تمام درها را ببندم و تنها درِ خانه علی علیه السلام را باز بگذارم. معاویه در مقابل شما ادعا کرده که من او را شایسته خلافت دانسته و خود را شایسته آن ندانستم؛ اما این حرف معاویه دروغ است؛ زیرا ما در کتاب خدا شایسته‌تر از مردم به خودشان هستیم و این سخن بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جاری شده است؛ اما مسئله، تنها این است که ما اهل بیت، از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مورد ظلم و ستم هستیم. پس خداوند میان ما و کسانی که به ما ظلم روا داشته و حق ما را غصب نموده‌اند و بر شانه‌هایمان پریدند و مردم را علیه ما شورانیدند و ما را از فَیء که سهم ما است منع کردند و مادر ما را از ارثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش به ارث گذاشته بود بازداشته‌اند،

قضاوت کند و حق ما را از آنان بگیرد. به خداوند سوگند! اگر مردم هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، با پدرم بیعت می‌کردند، آسمان، باران رحمت خود را بر آنان نازل می‌کرد و زمین، برکت خود را به آنان ارزانی می‌داشت و تو ای معاویه! هیچ گاه در آن (خلافت) طمع نمی‌کردی؛ اما زمانی که معیار (حق از باطل) را به طور زود هنگام از مسیر خود منحرف ساختند، قریشیان با یکدیگر بر سر آن به نزاع برخاستند و طُلَقا (آنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه به آنها امان داد) و فرزندانشان، یعنی تو و اصحابت در آن طمع ورزیدید، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ امتی نیست که مردی را حاکم خود گرداند، در حالی که در میان آنان، فردی داناتر از او باشد، مگر این که حکومت آنان، آن قدر به سوی قهقهرا پیش می‌رود تا این که دوباره به دور آن کسی که او را رها کرده‌اند، جمع می‌شوند. بنی اسرائیل هارون را رها کردند، در حالی که می‌دانستند که او جانشین موسی در میان آنان است، و از سامری پیروی کردند و این امت نیز پدر من را رها نمودند و با دیگران بیعت کردند، در حالی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند که به پدرم می‌فرمود: تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ جز آن که پیامبری پس از من نیست. و همه دیده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، پدرم را در روز غدیر خم، جانشین خود قرار داد و به آنان امر فرمود که حاضرین به غائبین خبر دهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود که آنان را به سوی خداوند متعال دعوت می‌کرد، گریخت تا این که وارد غار شد و اگر یارانی را در مقابل آنان می‌یافت، نمی‌گریخت. پدرم، از خلافت بازداشته شد و آنان را سوگند داد و کمک خواست ولی یاری نشد. پس خداوند، عذر هارون را پذیرفت هنگامی که قوم او، او را ناتوان قلمداد کردند و نزدیک بود او را بکشند؛ و خداوند عذر پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، هنگامی که وارد غار شد و یارانی نیافت. همین طور پدرم و من عذرمان پذیرفته است، هنگامی که این امت ما را تنها رها نموده و با تو - ای معاویه! - بیعت کرده‌اند و اینها، قوانین و مثل‌های روزگار است که یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندد.

ای مردم! اگر شما مشرق و مغرب را در جستجوی مردی که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله باشد بکاوید، کسی را جز من و برادرم نمی‌یابید و من با این مرد (معاویه) بیعت کردم «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ».[1]

۲۸) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از ابو علی احمد بن علی بن مهدی بن صدقه برقی که از کتاب خود برای او به شکل املا گفته بود، از پدرش، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام کاظم علیه السلام، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: چون ابو بکر و عمر به منزل امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و با او در مورد بیعت سخن گفته و بیرون رفتند، امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمده و به مسجد رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و او را به خاطر جایگاهی که به اهل بیت داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از میان آنان مبعوث داشت و آنان را از پلیدی و گناه مطهر ساخت، ستود. سپس فرمود: فلانی و فلانی، نزد من آمده و از من خواستند تا با کسی بیعت کنم که حق، این است که او با من بیعت کند؛ زیرا من، پسرعموی پیامبر و پدر دو فرزند او و صدیق اکبر (راستگوی بزرگ) و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و هر کسی غیر از من این اوصاف را به خود نسبت دهد، دروغگو است. من اسلام آورده و نماز خواندم و من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و شوهر دختر او، سرور زنان جهانیان، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و پدر حسن و حسین، نوه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و ما اهل بیت رحمت هستیم. خداوند تنها به وسیله ما شما را هدایت کرد و تنها به وسیله ما شما را از گمراهی نجات داد و من صاحب روز ذوح هستم و سوره‌ای از قرآن، در شأن من نازل شده است و من وصیّ مردگان از اهل بیتش صلی الله علیه و آله هستم، و من مورد اعتماد او هستم که مرا کفیل و امین زندگان امت خویش قرار داد.

پس، از خداوند بپرهیزید تا شما را ثابت قدم گرداند و نعمتش را بر شما کامل

---

۱ – امالی، ج ۲، ص ۱۷۱.

سازد. علی علیه السلام پس از ایراد این سخنان به خانه خود بازگشت.[1]

۲۹) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از محمد بن هارون بن حمید بن مجدّر، از محمد بن حمید رازی، از جریر، از اشعث بن اسحاق، از جعفر بن ابی مغیره، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: نزد معاویه که در ذی طوی سُکنی گزیده بود، بودم که سعد بن ابی وقّاص نزد معاویه آمد و بر او سلام کرد. معاویه گفت: ای مردم شام! این، سعد بن ابی وقّاص و دوست علی است. راوی می‌گوید: آن مردم، سر را به زیر انداخته و به علی علیه السلام دشنام دادند. پس سعد گریست و معاویه به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ سعد پاسخ داد: چرا نگریم در حالی که نزد تو به مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داده می‌شود و من نمی‌توانم کاری بکنم؟! در حالی که در علی علیه السلام صفاتی بود که اگر یکی از آنها در من بود، آن را بیشتر از دنیا و آن چه که در آن است، دوست می‌داشتم. یکی از آن صفات این است که مردی در یمن بود و علی بن ابی طالب علیه السلام از او اِعراض نمود. آن مرد به علی علیه السلام گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو شکایت می‌کنم. پس آن مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و درباره علی علیه السلام از او پرسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مدح نموده و فرمود: تو را به خدایی که این کتاب را بر من نازل فرمود و رسالت را به من اختصاص داد، سوگند می‌دهم، آیا از روی خشم این مطالب را پیرامون علی بن ابی طالب می‌گویی؟ آن مرد پاسخ داد: آری، ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌دانی که من شایسته‌تر از مؤمنان به خودشان هستم؟ آن مرد پاسخ داد: آری می‌دانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر که من مولای اویم، علی، مولای او است. دومین صفت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر، عمر بن خطّاب را برای جنگ فرستاد و او و یارانش شکست خوردند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا، پرچم را به دست انسانی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند. پس مسلمانان و علی - که از درد چشم

۱- امالی، ج ۲، ص ۱۸۱.

ناراحت بود- نشستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را فراخواند و فرمود: این پرچم را بگیر. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چشمانم همان طور که می‌بینید درد می‌کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به چشمان او آب دهان خود را زد و علی علیه السلام برخاست و آن پرچم را گرفت. سپس با آن پرچم پیش رفت و خداوند به وسیله او خیبر را فتح نمود. سومین صفت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک از غزوه‌های خود علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود تعیین کرد. سپس علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرا با زنان و کودکان بر جای می‌گذارید و به همراه خود به جنگ نمی‌برید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آیا خشنود نیستی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟ چهارمین صفت این است که تمام درهای خانه‌هایی که به مسجد راه داشت به جز در خانه علی علیه السلام بسته شد. پنجمین صفت این است که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را فراخواند و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز.[1]

۳۰) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» روایت کرده است که فرمود: این آیه، در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و در خانه امّ سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که این آیه نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و عبای خیبری خود را بر روی آنان انداخت و خود نیز داخل آن شد. سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند که در مورد آنان به من وعده‌های بسیاری دادی، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. پس امّ سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا من هم از ایشان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- امالی، ج ۲، ص ۲۱۱.

پاسخ داد: تو را مژده باد ای امّ سلمه! که تو در مسیر خیر و نیکی هستی.[1]

(۳۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از زید بن علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: نادانانی از مردم ادعا می‌کردند که مقصود از این آیه، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند؛ اما دروغ گفته و مرتکب گناه شده‌اند. به خداوند سوگند! اگر منظور خداوند همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید این چنین می‌فرمود: «لِيُذْهِبَ عَنكُنَّ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُنَّ تَطْهِيراً» و باید سیاق کلام، خطاب به مؤنث بود، چنان که خداوند فرمود: «وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ»[2] [و آن چه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت (آمیز) در خانه‌های شما خوانده می‌شود] و «لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ»[3] [مانند هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید][4].

(۳۲) طبرسی، از ابو حمزه ثمالی در تفسیرش، از شهر بن حوشب، از امّ سلمه - که خدا از او خشنود باد- روایت کرده است که گفت: فاطمه سلام الله علیها برای پیامبر صلی الله علیه و آله حریره‌ای را آورد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر و دو پسرت را فرا بخوان. پس فاطمه سلام الله علیها آنان را آورد و همگی از آن حریره خوردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبای خیبری را بر روی آنان انداخت و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و عترت من هستند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من با آنان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.[5]

(۳۳) ثعلبی در تفسیر خود، با سندی از امّ سلمه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه او بود و فاطمه سلام الله علیها دیگی[6] را که در آن حریره

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- احزاب/ ۳۴.

۳- احزاب/ ۳۲.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ۱۶۸.

۵- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵۶.

۶- بُرمه: به مطلق دیگ گفته می‌شود و در اصل از سنگ معروفی در حجاز و یمن ساخته

بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: همسر و دو پسرت را فرا بخوان. امّ سلمه بقیه این حدیث را به مانند حدیث قبل، ذکر می‌کند و سپس می‌گوید: خداوند آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله، اضافه عبا را برداشت و بر آنان انداخت. سپس دست خود را از آن بیرون آورد و آن را به سوی آسمان برگرداند و سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند، پس گناه و پلیدی را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می‌گوید: من سر خود را وارد آن عبا نموده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو در مسیر خیر و نیکی هستی.[1]

۳۴) از طریق مخالفین، از ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد، از محمد بن مصعب و او قَرقَسائی است، از اوزاعی، از شدّاد ابی عمار روایت می‌کند که گفت: بر واثلة بن اسقع که نزد او گروهی بودند، وارد شدم. آنان نام علی علیه السلام را بر زبان آورده و به او دشنام دادند و من نیز به همراه آنان به او دشنام دادم. پس چون برخاستند، واثله به من گفت: چرا به این مرد (علی علیه السلام) دشنام دادی؟ پاسخ دادم: دیدم این گروه به او دشنام دادند، پس من نیز به همراه آنان به او دشنام دادم. واثله گفت: آیا می‌خواهی تو را از آن چه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده نموده‌ام، آگاه سازم؟ پاسخ دادم: آری. او گفت: نزد فاطمه سلام الله علیها رفتم و سراغ علی علیه السلام را از او گرفتم. او گفت: علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. پس من به انتظار او نشستم تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و نشست و علی، حسن و حسین که هر کدام دست او را گرفته بودند، وارد شدند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه را به خود نزدیک کرده و آنان را مقابل خود قرار داد و هر کدام از حسن و حسین علیهما السلام را بر روی زانوان خود نشاند. سپس جامه‌ای

می‌شود. «لسان العرب، ریشه برم».

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵۶.

(یا این که گفت: عبایی) را به دور آنان پیچید و سپس این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من، شایسته‌ترین هستند.[1]

۳۵) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از محمد بن جعفر، از عوف، از ابو معدّل عطیّه طُفاوی، از پدرش، از امّ سلمه روایت می‌کند که گفت: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در خانه من بود، خادم آمد و گفت: علي و فاطمه سلام الله علیهما در درگاه هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: از مقابل من کنار برو تا اهل بیت من وارد شوند. من برخاسته و کمی آن‌طرف‌تر رفتم و علي، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام که دو پسربچه بودند، وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو کودک را در دامان خود قرار داده و آن دو را بوسید و با یکی از دستانش، علی علیه السلام را و با دست دیگرش، فاطمه را در آغوش گرفت و فاطمه و علی را بوسید و خَمیصه[2] (عبای) سیاهی را بر آنان[3] انداخت و فرمود: خدایا! من و اهل بیت من را از آتش دور ساز. امّ سلمه گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز یکی از اهل بیت هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو نیز یکی از اهل بیت هستی.[4]

۳۶) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عبد الله بن نمیر، از عبد الملک، از عطاء بن ابی رباح، از کسی روایت می‌کند که از امّ سلمه شنیده است که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه من بود و فاطمه سلام الله علیها، دیگی را که در آن حریره بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. من او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شوهر و دو پسرت را فرا بخوان. امّ سلمه می‌گوید:

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷- طرائف، ص ۱۲۳، ح ۱۸۸.

۲- أغدف السّتر: پوششی را انداخت و آن را فرو هشت «نهایه، ج ۳، ص ۳۴۵».

۳- خمیصه: کساء سیاه چهارگوشی است که دو عَلَم دارد «صحاح، ریشه خمص».

۴- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۶؛ طرائف، ص ۱۲۴، ح ۱۹۱.

پس علی، حسن و حسین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و همگی از آن حریره خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله، در خوابگاه خویش بر دکّان قرار داشت که زیر او همان عبای خیبری افتاده بود. من در اتاق مشغول نماز خواندن بودم که خداوند، آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را نازل فرمود: پس پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه آن عبا را برداشته و آنان را بر روی آنان انداخت و سپس دستش را بیرون آورد و آن را به سوی آسمان چرخاند و فرمود: اینان، اهل بیت و خواص من هستند، خدایا! پس آنان را از پلیدی و گناه دور کن و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می‌گوید: سر خود را وارد آن عبا نموده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ رسول خدا پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو در مسیر خیر و نیکی هستی.[1]

عبد الملک، از داود بن ابی عوف ابو جَحّاف، از شهر بن حَوشَب، از امّ سلمه عین این حدیث را نقل کرده است.[2]

۳۷) عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عفّان، از حمّاد بن سلمه، از علی بن زید، از شهر بن حوشب، از امّ سلمه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شوهر و دو پسرت را نزد من آر. فاطمه سلام الله علیها آنها را آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله عبای فدکی را بر روی آنان انداخت. امّ سلمه می‌گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر روی آنان قرار داده و فرمود: خدایا! اینان آل محمد علیهم السلام هستند، پس درودها و برکات خود را برای محمد و آل محمد قرار بده؛ زیرا تو ستوده و صاحب مجد هستی. امّ سلمه می‌گوید: آن عبا را را بالا بردم تا به همراه آنان وارد شوم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از دست من کشید و فرمود: تو در مسیر خیر هستی.[3]

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲؛ طرائف، ص ۱۲۵، ح ۱۹۲.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۳- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ طرائف، ص ۱۲۵، ح ۱۹۳.

۳۸) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از ابراهیم بن عبد الله، از سلیمان بن احمد، از ولید بن مسلم، از اوزاعی، از شداد ابو عمار، از واثلة بن اسقع روایت می‌کند که گفت: به خانه علی علیه السلام رفته و سراغ او را از فاطمه سلام الله علیها گرفتم. فاطمه سلام الله علیها گفت: با پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفته است. پس با هم آمدند و وارد خانه شدند و من نیز به همراه آنها وارد شدم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در سمت چپ خود، فاطمه را در سمت راست خود و حسین و حسین علیهما السلام را در مقابل خود نشاند. سپس جامه‌اش را به دور آنان پیچید[1] و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» خدایا! اینان، اهل بیت من هستند. خدایا! اینان، شایسته‌ترینند. واثله می‌گوید: از گوشه اتاق عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت تو هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: و تو نیز از اهل بیت من هستی. واثله می‌گوید: این پاسخ، نهایت امیدواری من از کارم بود.

۳۹) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عبد الله بن سلیمان، از احمد بن محمد بن عمر حنفی، از عمر بن یونس، از سلیمان بن ابی سلیمان زهری، از یحیی بن ابی کثیر، از عبد الرحمن بن ابی عمرو، از شدّاد بن عبد الله، روایت می‌کند که پس از آن که سر حسین بن علی علیه السلام آورده شد، شنیدم که مردی از اهل شام آن را مشاهده نموده و اظهار شادمانی کرد. واثلة بن اسقع خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند! من علی، حسن، حسین و فاطمه را تا ابد همواره دوست می‌دارم، پس از آن که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه درباره آنان آن مطالب را فرمود. واثله گفت: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خانه امّ سلمه بود رفتم و حسن علیه السلام آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر زانوی راست خود نشاند و او را بوسید. سپس حسین علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر روی زانوی چپ خود نشاند و او را بوسید. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله

۱ - التفاع: پیچاندن با جامه «لسان العرب، ریشه لفع».

علیه و آله او را مقابل خود نشاند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را فراخواند و علی علیه السلام آمد.آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آلـه، عبای خیبری را بر روی آنان انداخت. گویی رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه را مقابل خود می‌بینم که سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» راوی می‌گوید: به واثله گفتم: رجس به چـه معنـا اسـت؟ واثلـه پاسخ داد: به معنای شک در خداوند عزّ و جلّ است.

۴۰) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبـل، از یحیی بن حمّاد، از ابو عَوانه، از ابو بَلج، از عمرو بن میمون روایت می‌کند که گفـت: نزد ابن عباس نشـسته بود که نُه گروه نزد او آمدند. ـ این حدیث طولانی است ـ ابن عباس ـ که خدا از او خشنود باد ـ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه خود را برداشت و آن را بر روی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السـلام انـداخت و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[1]

۴۱) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبـل، از ابو نضر هاشم بن قاسم، از عبد الحمید ـ یعنی ابن بهرام ـ از شهر بن حوشب روایت می‌کند که گفت: شنیدم که چون خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام را آوردند، امّ سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم عراق را لعنت کـرد و گفـت: او را کشتند که خدا آنان را بکشد! او را فریفته و به خواری کشاندند که خدا آنان را لعنت کند! من با چشمان خود مشاهده کردم که صبح هنگام، فاطمه، دیگی که در آن حریره درست کرده بود را درون سینی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و مقابل او گذاشت. رسول خدا به فاطمه سلام الله علیها فرمود: پسـرعموی تـو کجـا است؟ فاطمه پاسخ داد: او در خانه است. رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه فرمـود: برو و او را فرا بخوان و دو پسرش را نیز به همراه خود بیاور. امّ سـلمه مـی‌گویـد: فاطمه سلام الله علیها در حالی که دو پسرش هر کدام یکی از دستان او را در دست داشتند و علی علیه السلام به دنبال آنان حرکت می‌کرد، نزد رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله آمدند و حضرت رسول اکرم، دو پسر فاطمه سلام الله علیها را بر دامـان

---

۱ - مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰.

خود نشاند و علی علیه السلام در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه در سمت چپ پیامبر نشستند. امّ سلمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله عبای خیبری که فرش ما بر روی خوابگاه در مدینه بود را از زیر من کشید و آن را به دور آنان پیچید و با دست چپ خود دو گوشه عبا را گرفت و دست راست خود را به سوی پروردگارش چرخاند و فرمود:خدایا! اینان، اهل بیت من هستند، پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آری. و مرا پس از آن که دعایش برای پسرعمویش علی، دو پسر ایشان و دخترش فاطمه علیهم السلام به پایان رسید، به زیر آن عبا برد.[1]

مؤلف می‌گوید: این احادیث، از مسند احمد بن حنبل روایت شده است.

۴۲) مسلم بن حجّاج صاحب کتاب صِحاح، از ابو بکر بن ابی شیبه و محمد بن عبد الله بن نمیر ـ و این عبارت‌ها، از ابو بکر است ـ از محمد بن بشر، از زکریا، از مُصعَب بن شیبه، از صَفیّه بنت شَیبه از عائشه نقل می‌کند که: عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله صبح هنگام در حالی که بر دوش خود عبایی[2] که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده بود و از موی سیاه بافته شده بود، داشت، بیرون رفت و حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد. سپس حسین آمد و رسول خدا او را نیز به زیر آن عبا برد. پس از او فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا او را نیز به زیر آن عبا برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نیز به زیر آن عبا برد و سپس فرمود: : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[3]

همچنین ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحاح در

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۸، طرائف، ص ۱۲۶، ح ۱۹۴.

۲- مرط: عبا، مرحل: یعنی چیزی که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده شده است. «نهایة، ج ۲، ص ۲۱۰، ج ۴، ص ۳۱۹».

۳- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

حدیث مرفوعی از مصعب بن شیبه، از صَفیّه بن شَیبه، از عائشه، عین این حدیث را نقل می‌کند.

۴۳) ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی، صاحب کتاب تفسیر در توضیح آیه «طه»[۱] از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از «طه»، طهارت و پاکی اهل بیت محمد علیهم السلام است. سپس حضرت آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را قرائت فرمود.[۲]

۴۴) همچنین ثعلبی، در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ»[۳] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و به او (توسل و) تقرب جویید]، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در بهشت، دو مروارید وجود دارد که تا بُطنانِ[۴] عرش امتداد دارد. یکی از آن دو به رنگ سفید و دیگری به رنگ زرد است و در هر یک از آن دو، هفتاد هزار اتاق وجود دارد که ظرف‌ها و درهای آنها از یک چیز است و آن مروارید که به رنگ سفید است، مخصوص محمد و اهل بیت او و آن که به رنگ زرد است، مخصوص ابراهیم و اهل بیت او - که خداوند بر همه آنان درود فرستد- می‌باشد.[۵]

۴۵) ثعلبی، از عقیل بن محمد جرجانی، از مُعافَی بن زکریا بغدادی، از محمد بن جریر، از ابو بکر بن یحیی بن زَیّان غَنَوی، با سندی از مَندل، از اعمش بن عطیه، از ابو سعید خُدری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در شأن پنج تن نازل شده است: من، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام.[۶]

۱- طه/ ۱.

۲- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب/ ۳۳.

۳- مائده/ ۳۵.

۴- بطنان العرش: یعنی میانه آن و برخی گفته‌اند: یعنی بیخ و بنیان آن «نهایه، ج ۱، ص ۱۳۷».

۵- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.

۶- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.

۴۶) ثعلبی، از ابو عبد الله بن فنجویه، از ابو بکر بن مالک قطیعی، از عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرم، از عبد الله بن نُمیر، از عبد الملک ـ یعنی ابن سلیمان ـ از عطاء بن ابی رباح، از کسی روایت می‌کند که: از امّ سلمه - که خدا از او خشنود باد- شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه او بود و فاطمه سلام الله علیها ظرفی را که در آن حریره پخته بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و امّ سلمه، فاطمه سلام الله علیها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شوهر و دو پسرت را فرا بخوان. پس علی، حسن و حسین علیهم السلام نزد پیامبر آمده و همگی نشسته و از آن حریره خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و آنان در خوابگاه بر روی دکّان قرار داشتند و زیر پیامبر صلی الله علیه و آله همان عبای خیبری افتاده بود. امّ سلمه می‌گوید: من در داخل اتاق مشغول نماز خواندن بودم که خداوند عزّ و جلّ آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را نازل کرد فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه آن عبا را گرفته و آنها را با آن پوشاند و سپس دست خود را از داخل عبا بیرون آورد و به آسمان اشاره نموده و سپس فرمود: اینان، اهل بیت و خواصّ من هستند. پس خدایا! پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می‌گوید: من، سرم را وارد آن عبا کرده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز با شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.[1]

۴۷) ثعلبی، از حسین بن محمد بن حسین بن عبد الله ثقفی، از عمر بن خطاب، از عبد الله بن فضل، از حسن بن علی، از یزید بن هارون، از عوّام بن حوشب، از پسرعمویش که از قبیله بنی حارث بن تیم الله بود و به او مُجَمِّع گفته می‌شد روایت کرده است که گفت: به همراه مادرم نزد عائشه رفتم و مادرم از او پرسید: آیا دیدی که چگونه در روز جَمَل خروج کردی؟ عائشه پاسخ داد: آن خروج، تقدیری از سوی خداوند متعال بود. مادرم از عائشه درباره علی پرسید و عائشه پاسخ داد: از من درباره کسی پرسیدی که محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم.

بود. روزی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله عبایی[1] را به دور علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام پیچیده بود و سپس فرمود: اینان، اهل بیت و خواصّ من هستند. پس خدایا! پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: در جای خود بمان، تو در مسیر خیر و نیکی هستی.[2]

۴۸) ثعلبی، از حسین بن محمد، از ابن حبش مَقری، از ابو زُرعه، از عبد الرحمن بن عبد الملک بن شیبه، از ابو فُدَیک، از ابن ابی مُلیکه، از اسماعیل بن عبد الله بن جعفر طیّار، از پدرش نقل می‌کند که گفت: چون نگاه رسول خدا به رحمت که از آسمان نازل می‌شد، افتاد، دو بار فرمود: چه کسی فرا می‌خواند؟ زینب پاسخ داد: من، ای رسول خدا! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا بخوان. راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن را در طرف راست خود، حسین را در طرف چپ خود و علی و فاطمه را در مقابل خود نشاند و سپس عبای خیبری را به روی آنان انداخت و سپس فرمود: خدایا! برای هر پیامبری، اهل بیتی است و اینان، اهل بیت من هستند. پس خداوند عزّ و جلّ آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را نازل فرمود. زینب عرض کرد: ای رسول خدا! آیا می‌توانم با شما به زیر عبا بیایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: در جای خود بمان؛ چرا که تو ان شاء الله در مسیر خیر و نیکی هستی.[3]

۴۹) ثعلبی، از حسین بن محمد، از عمر بن خطّاب، از عبد الله بن فضل، از ابو بکر بن ابی شیبه، از محمد بن مصعب، از اوزاعی، از شدّاد ابی عمّار روایت کرده است که گفت: بر واثلة بن اسقع که نزد او گروهی نشسته بودند، وارد شدم. آن گروه نام علی علیه اسلام را برده و به او دشنام دادند و من نیز به همراه آنان به علی علیه

۱- لفاع: ملافه یا عبا «لسان العرب، ریشه لفع».

۲- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)، طرائف، ص ۱۲۷، ح ۱۹۶.

۳- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)، طرائف، ص ۱۲۷، ح ۱۹۷.

السلام دشنام دادم. واثله به من گفت: آیا می‌خواهی تو را از مطلبی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم آگاه سازم؟ گفتم: آری. واثله گفت: نزد فاطمه سلام الله علیها رفتم و سراغ علی علیه السلام را از او گرفتم. او گفت: علی علیه السلام، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. پس نشستم و رسول خدا به همراه علی، حسن و حسین علیهم السلام که هر یک از آن دو، یکی از دستان آن حضرت را در دست داشتند، آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و علی و فاطمه سلام الله علیها را نزدیک خود آورده و مقابل خود نشاند و حسن و حسین را بر روی زانوان خود نشاند. سپس جامه‌اش ـ یا گفت: عبای خود را ـ به دور آنان پیچاند و سپس این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من، شایسته‌ترند.[1]

۵۰) ثعلبی، از ابو عبد الله بن فنجویه دینوری، از ابن حَبَش مُقری، از محمد بن عمران، از ابو کُرَیب، از وکیع، از پدرش، از سعید بن مسروق، از یزید بن حیان، از زید بن ارقم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که دو بار فرمود: شما را نسبت به اهل بیتم سوگند می‌دهم.[2]

۵۱) ثعلبی، از ابو عبد الله، از ابو سعید احمد بن علی بن عمر بن حبش رازی، از احمد بن عبد الرحیم شامی ابو عبد الرحمن، از ابو کریب، از هشام، از یونس، از ابو اسحاق، از نُفَیع، از ابو داود، از ابو حمراء روایت کرده است که گفت: در مدینه نُه ماه اقامت کردم که به مانند یک روز بر من گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر بامداد به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می‌آمد و می‌فرمود: بشتابید به سوی نماز! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[3]

۵۲) ثعلبی، از ابو عبد الله، از عبد الله بن احمد بن یوسف بن مالک، از محمد بن ابراهیم بن زیاد رازی، از حارث بن عبد الله حارثی، از قیس بن ربیع، از اعمش،

۱- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

۲- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

۳- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

از عبایة بن ربعی، از ابن عباس- که خدا از او خشنود باد- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: خداوند، آفریده‌های خود را به دو قسمت تقسیم نمود و مرا در بهترین قسمت آن قرار داد. آن جا که فرمود: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»[1] [و یاران راست، یاران راست کدامند؟] پس من، بهترین اصحاب یمین هستم. سپس آن دو قسم را به سه قسمت تقسیم نمود و مرا در سومین قسمت از آن قرار داد، آن جا که فرمود: «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ* السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»[2] [یاران دست راست کدامند؟ یاران دست راست* و یاران چپ کدامند؟ یاران چپ* و سبقت‌گیرندگان مقدّمند] پس من، از دسته پیش‌گیرندگان و از بهترین آنها هستم. سپس خداوند آن سه قسم را به قبیله‌هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین قبیله قرار داد. آن جا که فرمود: «شُعُوبًا وَقَبَائِلَ»[3] [و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم] پس من پرهیزکارترین فرزندان آدم و گرامی‌ترین آنها نزد خداوند هستم و این، فخرفروشی نیست، بلکه یک حقیقت است. سپس خداوند آن قبیله‌ها را به خانه‌هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین خانه قرار داد آن جا که فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[4]

۵۳) ابو عبد الله بن ابی نصر حمیدی در شصت و چهارمین حدیثی که هر دو کتاب صحیح بخاری و مسلم بر آن اتفاق نظر دارند، از مسند عائشه، از مصعب بن شیبه، از صفیّه بنت شیبه، از عائشه نقل کرده است که گفت: یک روز صبح، رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش خود عبایی داشت که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده شده بود و از موی سیاه بافته شده بود، بیرون رفت. پس حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. سپس حسین علیه السلام آمد و او نیز به همراه حسن به زیر عبا رفت.

۱- واقعه/ ۲۷.

۲- واقعه/ ۱۰-۸.

۳- حجرات/ ۱۳.

۴- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه او را بـه زیـر عبای خود برد و سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه او را به زیر عبای خود برد و سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» تنها حدیث صحیحی که از مصعب بـن شـیبه، از صـفیّه در مسند عائشه نقل شده، همین حدیث است.[1]

۵۴) ابو حسن رَزین بن معاویه عبدری سَرَقُسطِی اَندَلُسـی کـه او گردآورنـده کتاب صِحاح سِتّه که عبارتند از: مُوطّأ مالک، صحیح مسلم و بخاری، سُنَن ابو داود سِجِستانی، صحیح تِرمِذی و نسخه بزرگی از صحیح نَسائی است، می‌باشد، در جـزء دوم از سه جزء سوره احزاب، از صحیح ابو داود سجستانی در تفسیر آیـه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» از عائشه نقل مـی‌کَنـد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر دوش خود عبایی که بـر آن نقـش و نگار جهاز سفر کشیده شده بود، داشت و از موی سیاه بافته شده بود، بیرون رفت و حسن علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیـر عبـای خـود برد. آن گاه حسین علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بـه زیـر عبای خود برد. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آلـه او را نیز به زیر عبای خود برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صـلی الله علیه و آله او را نیز به زیر عبای خود برد و آن گاه فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّـهُ لِيُـذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[2]

۵۵) از امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است کـه گفـت: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در خانه مـن نازل شد و من دم در نشسته بودم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیـا مـن یکـی از اهل بیت نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی و تو یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آلـه مـی‌باشـی. امّ سـلمه می‌گوید: در خانه، رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السـلام حضـور

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

۲- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).

داشتند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبایی را بر روی آنان افکند و فرمود: خدایا! اینان، اهل بیت من هستند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز.[1]

۵۶) ابو الحسن رزین بن معاویه عبدری سَرَقُسطی اندلُسی، با سندی که در سنن ابو داود و مُوطّأ مالک ذکر شده، از انس نقل می‌کند که گفت: پس از نازل شدن این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله در حدود شش ماه، وقتی برای نماز صبح بیرون می‌رفت، از در خانه فاطمه سلام الله علیها عبور می‌کرد و می‌فرمود: بشتابید به سوی نماز، ای اهل بیت! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[2]

۵۷) ابو الحسن زرین بن معاویه عبدری سرقسطی اندلسی، در مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از جزء سوم کتاب مذکور، از صحیح ابو داود و آن همان سُنَن است، با سندی که پیشتر آوردیم از صفیه بنت شیبه، از عائشه نقل می‌کند که گفت: یک روز صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش خود عبایی داشت که بر آن نقش و نگاری از جهاز سفر بود و از موی سیاه بافته شده بود، بیرون رفت. پس حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. سپس حسین علیه السلام به همراه او آمد و زیر عبا رفت. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد و سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[3]

۵۸) مسلم بن حَجّاج در صحیح خود، از زهیر بن حرب و شجاع بن مَخلَد و همگی از ابن عُلیّه، از زهیر، از اسماعیل بن ابراهیم، از ابو حیّان، از یزید بن حیّان، از زید بن ارقم روایت می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار برکه

۱- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).

۲- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).

۳- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).

آبی که میان مکه و مدینه است و خُمّ نامیده می‌شود برخاست و خداوند را حمـد و ستایش نمود و پس از موعظه و تذکر به مردم فرمود: اما بعد، ای مردم! من، بشـری به مانند شما هستم و نزدیک است که پیک اَجَل- از سوی پروردگـارم- نـزد مـن بیاید و من او را اجابت نمـایم. مـن در میـان شـما دو چیـز گرانبهـا را بـر جـای می‌گذارم. اولین آنها، کتاب خداوند می‌باشد که نـور و هـدایت در آن اسـت. پـس کتاب خدا را سرمشق خود قرار دهید و به آن تمسّک جویید. پیامبر صلی الله علیـه و آله مردم را به پیروی از کتاب خدا، تشویق و ترغیب نمود و سپس فرمود: دومین آنها، اهل بیت من هستند که به شما یادآوری می‌کنم که خدا را در مورد اهـل بیـتم در نظر بگیرید. به شما یادآوری می‌کنم که خدا را در مورد اهل بیتم در نظر بگیـرید. به شما یادآوری می‌کنم که خدا را در مورد اهل بیتم در نظر بگیرید. حُصَین پرسید: ـ ای زید! ـ اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا زنان او از اهـل بیـت او بـه شـمار نمی‌آیند؟ زید پاسخ داد: زنان او از اهل خانه او هستند، ولـی اهـل بیـت او همـان کسانی هستند که پس از او، صدقه بر آنان نیز حرام شده است.[1]

۵۹) مسلم بن حجّاج، از محمد بن بکّار بن ریّان، از حسّان ـ یعنی ابن ابراهیم ـ از سعید ـ که همان ابن مسروق است ـ از یزید بـن حیّـان، از زیـد بـن ارقـم، از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: من، در میان شـما دو چیـز گرانبها را بر جای می‌گذارم، یکی از آن دو، کتـاب خـدا اسـت کـه ریسـمان الهـی می‌باشد و هر که از آن پیروی کند، در مسیر هدایت و هـر کـه آن را رهـا کنـد، در مسیر گمراهی و ضلالت است. دومی، اهل بیت من هستند. ما پرسیدیم: اهل بیت او کیستند؟ آیا زنان او هستند؟ پاسخ داد: به خداوند سوگند! زن، مدتی از روزگـار را با مرد سپری می‌کند و سپس مرد او را طلاق می‌دهد و او به سوی خـانواده و قـوم خود باز می‌گردد. اهل بیت او، از ریشه او و همان نزدیکان او هستند که پس از او، صدقه بر آنان نیز حرام شده است.[2]

۶۰) موفّق بن احمد، که نزد مخالفین ملقّب به صدر الائمّـه و اخطـب الخُطَبـاء

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸۳، ح ۲۴۰۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۴، ح ۳۷.

است، از شیخ زاهد ابو الحسن علی بن احمد عاصمی، از شیخ القضاة اسماعیل بن احمد واعظ، از پدرش احمد بن حسین بیهقی، از ابو محمد عبد الله بن یوسف اصفهانی، از بکیر بن احمد بن سهل صوفی در مکه، از موسی بن هارون، از ابراهیم بن حبیب، از عبد الله بن مسلم مُلّائی، از ابو جَحّاف، از عطیّه، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ازدواج علی علیه السلام با فاطمه سلام الله علیها به مدت چهل صبح به در خانه آنها می‌آمد و می‌فرمود: درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد، ای اهل بیت! بشتابید به سوی نماز! خداوند شمار را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[1]

(۶۱) موفّق بن احمد، از ابو سعید خُدری روایت می‌کند که گفت: چون آیه «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ»[2] [و کسان خود را به نماز فرمان ده] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت نُه ماه به هنگام نماز به در خانه فاطمه و علی علیهما السلام می‌آمد و می‌فرمود: بشتابید به سوی نماز! خداوند شما را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[3]

(۶۲) موفّق بن احمد، با همین سند، از احمد بن حسین، از ابو عبد الله حافظ و ابو بکر احمد بن حسین قاضی و ابو عبد الرحمن سَلَمی، از ابو عباس محمد بن یعقوب، از حسن بن مُکَرَّم، از عثمان بن عمر، از عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار، از شریک بن ابی نَمِر، از عطاء بن یَسار، از امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد- روایت می‌کند که گفت: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در خانه من نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و فرمود: اینان، اهل بیت من هستند. امّ سلمه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آری، تو از اهل بیت من هستی

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۲.

۲- طه/ ۱۳۲.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۲۳.

ان شاء الله.[۱]

۶۳) ابن شهر آشوب می‌گوید: آیه «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**» به اجماع تمام راویان در شأن علی علیه السلام نازل شده است.[۲]

۶۴) علی بن ابراهیم: سپس مخاطب قرار دادن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا قطع شد و خداوند، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داد و فرمود: «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**» سپس آیه «وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»[۳] [و آن چه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت (آمیز) در خانه‌های شما خوانده می‌شود یاد کنید. در حقیقت، خدا همواره دقیق و آگاه است] را بر آیه قبل از آیه تطهیر که مربوط به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بود عطف نمود. سپس خداوند آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»[۴] [مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، خدا برای (همه) آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است] را بر آیه تطهیر که مربوط به آل محمد علیهم السلام است، عطف می‌کند.[۵]

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۳.

۲- مناقب، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳- احزاب/ ۳۴.

۴- احزاب/ ۳۵.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا(۳۶)»

[و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد، و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» فرمود: ماجرا از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از زینب بنت جحش اَسَدیّه که از قبیله بنی اسد بن خُزَیمه و دختر عمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای زید بن حارثه خواستگاری کرد. زینب عرض کرد: ای رسول خدا! باید با خودم فکر کنم و تصمیم بگیرم. در این هنگام بود که خداوند آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» را نازل فرمود: پس زینب عرض کرد: ای رسول خدا! اختیارم دست شما است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب را به ازدواج زید در آورد. زینب مدت زمانی که خداوند اراده فرموده بود با زید زندگی کرد، سپس آن دو بر سر چیزی با یکدیگر مشاجره نموده و برای حل مشکل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به زینب انداخت و از او خوشش آمد. پس زید عرض کرد: به من اجازه بدهید تا او را طلاق دهم؛ چرا که او خودخواه است و با زخم زبان‌های خود مرا می‌آزارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: از خداوند بپرهیز و همسر خود را نگهدار و به او نیکی کن. سپس زید، زینب را طلاق داد و عده زینب به سر آمد و خداوند دستور نکاح زینب با رسول خدا صلی الله علیه و آله را نازل کرده و فرمود: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا»[1] [پس چون زید از آن (زن)

۱- احزاب/ ۳۷.

کام برگرفت (و او را ترک گفت)، وی را به نکاح تو درآوردیم].[1]

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷) مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸)﴾

[و آن گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو (نیز) به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار، و آن چه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن (زن) کام برگرفت (و او را ترک گفت)، وی را به نکاح تو درآوردیم تا (در آینده) در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند، گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد* بر پیامبر در آن چه خدا برای او فرض گردانیده، گناهی نیست. (این) سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان (معمول) بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر (و متناسب با توانایی) است]

۱) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتّب و علی بن عبد الله ورّاق- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمد برمکی، از ابو صلت هروی روایت کرده است که گفت: چون مأمون، صاحب‌نظرانی از دین اسلام و دین‌های دیگر مانند: یهود، مسیحیان، مجوس، صائبین و سائر صاحب‌نظران را برای مجادله با علی بن موسی الرضا علیه السلام گرد آورد، هر کدام از آنها که به مجادله برخاستند، امام رضا علیه السلام او را به پذیرفتن حجت وادار کرد و او را ساکت نمود، گویی سنگی را قورت

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

داده است. علی بن محمد بن جَهم برای مجادله برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائل به عصمت انبیا هستید؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: آری. علی بن محمد پرسید: پس اگر این گونه باشد که شما می‌گویید معنای آیه «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»[1] [آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت]، و آیه «وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ»[2] [و ذو النون را (یاد کن) آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز او را در تنگنا و مضیقه قرار نمی دهیم] و آیه خداوند پیرامون یوسف علیه السلام «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا»[3] [و در حقیقت (آن زن) آهنگ وی کرد و...] چیست؟ (تفسیر این آیات و جواب امام رضا علیه السلام پیرامون معنای آنها، در جای خود آمده است.) همچنین علی بن محمد پرسید: پس معنای آیه خداوند پیرامون داود علیه السلام «وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»[4] [داود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم] چیست؟ (تفسیر آیه و جواب امام رضا علیه السلام در مورد معنای آن، ان شاء الله در جای خود خواهد آمد.) همین طور علی بن محمد پرسید: پس معنای سخن خداوند در مورد پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: وای بر تو ای علی! از خدا بپرهیز و به انبیا نسبت گناه مده و کتاب خدا را با نظر خود به تأویل مبر؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»[5] [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند] امام رضا علیه السلام جواب آیات قبلی را ذکر نمود تا این که فرمود: اما پیرامون این که خداوند در مورد محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» باید گفت که: به این خاطر بود که خداوند متعال، پیامبر خود صلی الله علیه و آله را از نام همسرانش در

۱- طه/ ۱۲۱.

۲- انبیاء/ ۸۷.

۳- یوسف/ ۲۴.

۴- ص/ ۲۴.

۵- آل عمران/ ۷.

دنیا و آخرت آگاه کرده بود و به او خبر داده بود که همسرانش، مادر تمام مؤمنین هستند و یکی از آنها که خداوند او را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده بود، زینب بنت جحش بود که در آن هنگام در عقد زید بن حارثه بود. پس رسول خدا نام او را در درون خود پنهان داشت و آن را اظهار نکرد تا هیچ یک از منافقین نگوید که او در مورد زنی که در خانه و عقد مرد دیگری است، قائل شده که یکی از همسرانش و یکی از مادران مؤمنین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخن منافقین می‌ترسید. پس خداوند متعال فرمود: «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» و منظور این بود که از خداوند در درون خود بترس. خداوند عزّ و جلّ از میان خلایق خود، تنها ازدواج میان حوّا و آدم علیه السلام، زینب و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وسیله آیه «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا» و ازدواج میان فاطمه و علی علیهما السلام را خود برعهده گرفت. راوی می‌گوید: علی بن محمد بن جهم گریست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من به سوی خداوند توبه می‌کنم از این که پس از امروز در مورد انبیای خدا، مطلبی را غیر از آن چه که شما بیان داشتید، بر زبان جاری کنم.[1]

۲) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی - که خدا از او خشنود باد - از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت می‌کند که گفت: در مجلس مأمون که امام رضا علیه السلام در آن جا بود، حضور یافتم. مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا این سخن از گفته‌های شما نیست که انبیا معصوم هستند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: آری. پس مأمون، آیاتی را پیرامون انبیا از امام رضا علیه السلام پرسید (و ما تفسیر و جواب امام رضا علیه السلام پیرامون معنای آنها را در جای خود آورده‌ایم.) تا این که مأمون پرسید: اگر انبیا معصوم هستند پس معنای آیه «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر کاری در پی زید بن حارثة بن

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۱.

شَراحیل کَلبی، به خانه او رفت و زن او را در حال شستشو مشاهده نمود و به زن او فرمود: پاک و منزه است خدایی که تو را آفرید. و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله تنها این بود که خدا را از سخن کسانی که قائل بودند ملائکه، دختر خدا هستند، منزه بداند؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»[1] [آیا (پنداشتید که) پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان، دخترانی برگرفته است؟ حقّا که شما سخنی بس بزرگ می‌گویید] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که زن زید را در حال شستشو دید، فرمود: پاک و منزه است کسی که تو را آفرید از این که برای خود فرزندی را برگزیند که نیاز به طهارت و شستشو داشته باشد. چون زید به خانه خود بازگشت، زن زید او را از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و این که به او فرمود: پاک و منزه است کسی تو را آفرید، آگاه ساخت و زید، خواست و منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله را نفهمید و گمان کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از زیبایی زن او خوشش آمده، این جمله را گفته است. پس زید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! زن من، اخلاق بدی دارد و می‌خواهم که او را طلاق دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر خود را نگهدار و از خدا بپرهیز. خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را از تعداد همسرانش و این که زن زید، یکی از آنها است آگاه ساخته بود؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را در خود پنهان داشت و آن را نزد زید آشکار نساخت و ترسید از این که مردم بگویند: محمد به بنده خود می‌گوید: زن تو، همسر من خواهد شد. و بدین وسیله بر او خرده بگیرند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» یعنی به وسیله اسلام «وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» یعنی به وسیله آزاد کردن او «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» سپس زید بن حارثه، زن خود را طلاق داد و عدّه او به پایان رسید و خداوند او را به ازدواج پیامبر خود صلی الله علیه و آله درآورد و در مورد آن، آیه را نازل کرد و فرمود: «فَلَمَّا قَضَى

۱- اسراء/ ۴۰.

زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» خداوند آگاه بود از این که منافقین بر پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر ازدواج با زن زید، خرده می‌گیرند. پس این آیه را نازل فرمود: «مَّا کَانَ عَلَى النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا! سینه‌ام را شفا دادی و از درد این شبهه رهاندی و آن چه را که بر من مشتبه شده بود، برایم واضح ساختی. پس خداوند متعال از سوی انبیای خود و اسلام، به تو جزای خیر ارزانی دارد.[1]

۳) طبرسی می‌گوید: برخی گفته‌اند: آن چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درون خود پنهان می‌کرد، این بود که خداوند سبحان او را از این که زینب، از همسران او خواهد شد و زید او را طلاق خواهد داد، آگاه ساخت. چون زید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: می‌خواهم زینب را طلاق دهم، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر خود را نگهدار. پس خداوند سبحان فرمود: ای پیامبر! چرا گفتی: همسر خود را نگهدار، در حالی که من تو را از این که او همسر تو خواهد شد، آگاه کرده بودم؟! طبرسی می‌گوید: برخی این حدیث را از علی بن حسین علیه السلام نقل کرده‌اند و این تأویل مطابق با تأویل آیه است.[2]

روایت دیگری نیز در این مورد، پیشتر در تفسیر آیه «وَمَا جَعَلَ أَدْعِیَاءَکُمْ أَبْنَاءَکُمْ»[3] [و پسرخواندگانتان را پسران (واقعی) شما قرار نداده است] آمده است.

﴿مَّا کَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِکُمْ وَلَکِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ وَکَانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا (۴۰)﴾

[محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست]

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۲.

۳- احزاب/ ۴.

۱) علي بن ابراهيم: اين آيه، در شأن زيد بن حارثه نازل شده است. قريش گفتند: محمد بر ما خرده مي‌گيرد که چرا برخي از ما، برخي را به خود منتسب مي‌کنيم، در حالي که او زيد را به خود نسبت مي‌دهد. او مي‌گويد: او پسر من است. پس خداوند فرمود: «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ ابا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن» يعني در آن هنگام، پيامبر صلي الله عليه و آله، پدر زيد نبود. همچنين علي بن ابراهيم مي‌گويد: منظور از آيه «وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» اين است که پس از محمد صلي الله عليه و آله پيامبري نخواهد آمد.[1]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا(۴۱) وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا(۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا(۴۳)﴾،

[اي کساني که ايمان آورده‌ايد! خدا را ياد کنيد، يادي بسيار* و صبح و شام او را به پاکي بستاييد* اوست کسي که با فرشتگان خود بر شما درود مي‌فرستد تا شما را از تاريکي‌ها به سوي روشنايي برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است]

۱) علي بن جعفر در رساله خود مي‌گويد: از برادرم امام موسي کاظم عليه السلام پيرامون تفسير آيه «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» پرسيدم: کسي که دويست بار ذکر خداوند گويد، آيا اين مقدار از مصاديق ذکر کثير (ذکر بسيار) است؟ حضرت پاسخ داد: آري.

۲) محمد بن يعقوب، از محمد بن يحيي، از احمد بن محمد بن عيسي، از علي بن حکم، از سيف بن عميره، از بکر بن ابي بکر، از زرارة بن اعين، از امام صادق عليه السلام روايت مي‌کند که فرمود: تسبيح فاطمه زهرا سلام الله عليها از جمله مصاديق ذکر کثير (ذکر بسيار) مي‌باشد که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا».[2]

همچنين محمد بن يعقوب، از محمد بن يحيي، از احمد بن محمد بن عيسي، از علي بن حکم، از سيف بن عميره، از ابو اُسامه زيد شحّام و منصور بن حازم و سعيد

۱- تفسير قمي، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲- کافي، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۴.

اعرج، از امام صادق علیه السلام، عین این حدیث را نقل کرده است.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از یعقوب بن عبد الله، از اسحاق بن فرّوخ، بنده آل طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای اسحاق بن فرّوخ! هر کس ده مرتبه بر محمد و آل محمد درود بفرستد، خداوند و فرشتگان او صد مرتبه بر او درود می‌فرستند و هر کس که صد مرتبه بر محمد و آل محمد درود بفرستد، خداوند و فرشتگان او بر او هزار مرتبه درود می‌فرستند. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»؟[2]

۴) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زید، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر چیزی جز ذکر خداوند، حدّی دارد که نباید از آن تجاوز کرد؛ اما ذکر خداوند حدّی ندارد. خداوند عزّ و جلّ، واجبات را بر ما واجب نموده و هر کس آنها را به جا آورد، حدّ آنها همین مقدار است. همچنین خداوند، روزه ماه رمضان را واجب نموده است؛ پس هر کس در ماه رمضان روزه بگیرد، حدّ آن، همین مقدار است. همچنین خداوند، حج را واجب نموده، پس هر کس اعمال حج را به جای آورد، حدّ آن همین مقدار است. پس برای همه چیز، حدّی است؛ اما برای ذکر، حدّی نیست؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ به ذکر اندک راضی نشده و برای آن حدّی قرار نداده است. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» پس حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ برای ذکر، حدّی قرار نداده است. سپس حضرت فرمود: پدرم علیه السلام بسیار ذکر می‌گفت. من به همراه او راه می‌رفتم و او ذکر خداوند متعال می‌گفت و به همراه او غذا می‌خوردم و او ذکر خداوند متعال می‌گفت و با مردم سخن می‌گفت و سخن گفتن موجب نمی‌شد تا از ذکر خداوند دست بکشد. می‌دیدم که زبان او به کام او چسبیده بود و

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۴.

می فرمود: لا إله إلاّ الله و ما را گرد هم می‌آورد و به ما امر می‌فرمود که تا طلوع خورشید، ذکر بگوییم و آن کسانی از ما را که قرائت می‌دانست به قرائت، و آن کسانی را که قرائت نمی‌دانست، به ذکر گفتن امر می‌فرمود. خانه‌ای که در آن قرآن خوانده و ذکر خداوند عزّ و جلّ گفته می‌شود، برکت آن زیاد شده و فرشتگان در آن خانه حضور می‌یابند و شیاطین از آن خانه رخت برمی‌بندند و آن خانه برای آسمانیان می‌تابد؛ چنان که ستاره درخشان برای زمینیان می‌تابد و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده و ذکر خداوند در آن گفته نمی‌شود، برکت آن کاهش می‌یابد و فرشتگان از آن خانه رخت برمی‌بندند و شیاطین در آن خانه حاضر می‌شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آیا می‌خواهید بهترین اعمال شما را برایتان بازگو کنم، آن اعمالی که باعث علوّ بیشتر درجات شما می‌شود و شما را نزد پروردگارتان پاک‌تر جلوه می‌دهد و برایتان از درهم و دینار و از این که به دشمنان برخورد کرده و آنان را بکشید یا به دستشان کشته شوید، بهتر است؟ آنها پاسخ دادند: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن عمل، این است که بسیار ذکر خداوند عزّ و جلّ بگویید. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چه کسی بهترین مسجد نشینان است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: او کسی است که از همه آنان بیشتر ذکر خداوند گوید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که خداوند به او زبان ذکرگویی عطا کند، خیر دنیا وآخرت را به او ارزانی داشته است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ»[1] [و منت مگذار و فزونی مطلب] فرمود: یعنی اعمال خیری را که برای خداوند انجام دادی، بسیار مشمار.[2]

۵) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شیعیان ما کسانی

۱- مدثر / ۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۱.

هستند که چون به خلوت رسند، بسیار ذکر خداوند را می‌گویند.[1]

۶) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد و جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد و همگی از حسن بن علی وشّاء، از داود بن سیرحان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس که بسیار ذکر خداوند گوید، خداوند او را دوست می‌دارد و هر کس که بسیار ذکر خداوند گوید، دو برائت در نامه اعمال او نوشته می‌شود: اول: برائت و رهایی از آتش جهنم. دوم: برائت و رهایی از نفاق.[2]

۷) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از داود حمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس بسیار ذکر خداوند را بگوید، خداوند او را در بهشت خود پناه خواهد داد.[3]

۸) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی علاء، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که نام رسول خدا صلی الله علیه و آله برده شد، بسیار بر او درود بفرستید؛ چرا که هر کس یک درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد، خداوند هزار درود در هزار صف از فرشتگان بر او می‌فرستد و به خاطر درود فرستادن خداوند و فرشتگانش بر آن بنده، تمام آفریده‌های خداوند نیز بر او درود می‌فرستند. پس هر کس به این درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله میل نداشته باشد، نادان و مغرور است و خداوند، و پیامبر او، و اهل بیت پیامبر علیهم السلام از او برائت می‌جویند.[4]

۹) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بر من درود فرستد، خداوند و

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۵.

۴- کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۶.

فرشتگانش بر او درود می‌فرستند و هر کسی که بخواهد می‌تواند اندک درود فرستد و هر کسی که بخواهد می‌تواند بسیار درود فرستد. ان شاء الله، معنای درود فرستادن خداوند متعال و چگونگی درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند] خواهد آمد.[1]

۱۰) ابن بابویه در حدیثی مرسل روایت کرده است که برخی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً» پرسیدند: ذکر کثیر (ذکر بسیار) چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها را بگوید، ذکر بسیار گفته است.[2]

۱۱) محمد بن عباس، از احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: تسبیح فاطمه سلام الله علیها یکی از مصادیق ذکر بسیار خداوند است که خداوند متعال در این باره فرموده است: «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً».[3]

۱۲) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از اسماعیل بن عمّار روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حدّ ذکر در آیه «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً» چیست؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها تعلیم داد که سی و چهار مرتبه الله اکبر، سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله بگوید. پس اگر تو یک بار در شب و یک بار در روز این تسبیح را بگویی، ذکر کثیر خداوند گفته‌ای.[4]

۱۳) شرف الدین نجفی، در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت می‌کند که وی در تأویل آیه «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» گفت: منظور، درود فرستادن بر

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۷.

۲- معانی الأخبار، ص ۱۹۳، ح ۵.

۳- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۱۵.

۴- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۱۶.

پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام است.[1]

۱۴) طبرسی، از زراره و حمران دو پسر اعیَن، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر کس تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها را گوید، ذکر کثیر (بسیار) خداوند را گفته است.[2]

۱۵) از برخی از ائمّه ما علیهم السلام روایت شده است که: هر کس که سی و سه بار بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاّ الله وَ الله أکبر، ذکر بسیار خداوند را گفته است.[3]

۱۶) عمر بن ابراهیم اوسی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: در آن شبی که به معراج برده شدم، (شب اسراء) جبرئیل در مقام خود ایستاد و من دیگر صدای تحیت و سلام دادن فرشتگان و سخن آنان را نمی‌شنیدم و در جایگاهی قرار گرفتم که دیگر تمام صداها قطع شده بود و هیچ صدایی نمی‌شنیدم و زندگان و مردگان نزد من برابر شدند. قلبم به تپش افتاد و اندوهم افزایش یافت. پس صدای منادی را شنیدم که به زبان علی بن ابی طالب علیه السلام به من گفت: بایست! ـ ای محمد! ـ چرا که پروردگار تو به تو درود می‌فرستد. رسول خدا می‌گوید: گفتم: او چگونه درود می‌فرستد، در حالی که او بی‌نیاز است از این که به کسی درود فرستد و چگونه علی علیه السلام به این مقام رسیده است؟ خداوند متعال فرمود: بخوان ـ ای محمد! ـ «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و درود من، رحمتی بر تو و امت تو است. اما این که تو صدای علی را شنیدی به خاطر این بود که چون برادرت موسی بن عمران به کوه طور آمد و آن صحنه‌های عظیم را به چشم خود دید، آن چه که دیده بود، باعث غفلت او از آن چه که به او القا می‌شد، گشت. پس حواس او را از آن عظمت و هیبت به صحبت در مورد چیزی که محبوب‌ترین چیز نزد او بود یعنی همان عصا، مشغول داشتیم، آن هنگام که به او فرمودم: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۱۷.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۷.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۶.

مُوسَى»[1] [و ای موسی! در دست راست تو چیست؟] و چـون علـی علیـه السـلام، محبوب‌ترین مردم نزد تو بود، با تو با زبان و سخن او، سخن گفتم تا قلب تـو از آن وحشت آرامش یابد و آن چه را که به تو القا می‌شود، درک کنی. همچنـین فرمـود: «وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى»[2] [و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آیـد]. در آن شب هزار معجزه اتفاق افتاد که این جا مجال مطرح کردن آنها نیست.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا(۴۵) وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا(۴۶) وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا(۴۷) وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا(۴۸)».

[ای پیامبر! ما تو را (به سِمَت) گـواه و بشـارتگر و هشـداردهنده فرسـتادیم * و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک* و مؤمنان را مژده ده کـه برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهـد بـود* و کـافران و منافقـان را فرمان مبر و از آزارشان بگذر و بر خدا اعتماد کن و کارسازی (چون) خدا کفایـت می‌کند]

۱) علی بن ابراهیم پیرامون آیات «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا* وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا* وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» می‌گویـد: ایـن آیه، پنج سال پیش از هجرت در مکه نازل شده است و این، دلیلی بر خلاف تألیف کنونی قران است [که کل آیات سوره احزاب را مدنی می داند].[3]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ

۱- طه/ ۱۷.

۲- طه/ ۱۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۹.

عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا(۴۹).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید آن گاه پیش از آن که با آنان همخوابگی کنید، طلاقشان دادید، دیگر بر عهده آنها عده‌ای که آن را بشمارید، نیست. پس مهرشان را بدهید و خوش و خرّم آنها را رها کنید]

۱) شیخ در تهذیب، با سند خود، از محمد بن علی بن محبوب، از کوفی، از حسن بن سیف، از برادرش علی، از پدرش، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» فرمود: یعنی تا آن جا که می‌توانید با کارهای خوب و هدیه مناسب، آنان را بهره‌مند کنید؛ چرا که آنان با افسردگی، ترس و نگرانی شدید و شماتت از سوی دشمنان خود از خانه شوهر به سوی خانواده خود بازمی‌گردند و خداوند، کریم و بخشنده است. او خود حیا می‌ورزد و اهل حیا را دوست دارد و گرامی ترین شما کسی است که همسران خود را گرامی بدارد.[۱]

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا(۵۰) تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا(۵۱) لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ

۱- تهذیب، ج ۸، ص ۱۴۱، ح ۴۸۸.

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً (۵۲)».

[ای پیامبر! ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای، حلال کردیم و (کنیزانی) را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمّه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که خود را (داوطلبانه) به پیامبر ببخشد، در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد (این ازدواج از روی بخشش) ویژه توست نه دیگر مؤمنان. ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است* نوبت هر کدام از آن زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای، (دوباره) طلب کنی. این نزدیکتر است برای این که چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی‌شان به آن چه به آنان داده‌ای خشنود گردند و آن چه در دلهای شماست خدا می‌داند و خدا همواره دانای بردبار است* از این پس دیگر (گرفتن) زنان و نیز این که به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست؛ هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد به استثنای کنیزان و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ» یعنی از غنیمت «وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ».[۱]

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سرحان، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: هبه (این که زن هیچ گونه مهری برای خود قائل نشود) تنها بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود، ولی دیگران تنها با قرار دادن مهر می‌توانند

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۹.

ازدواج کنند.[1]

روایات مربوط به این آیه، ان شاء الله در تفسیر آیه بعدی آن خواهد آمد.

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی روایت می‌کنند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ» پرسیدم: چه تعداد زن بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: هر تعداد که می‌خواست بر او حلال بود. عرض کردم: تفسیر آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌توانست با هر کدام از دختران عمو، عمه‌ها، دایی، خاله‌ها و همسران او که به همراه او مهاجرت کرده بودند، ازدواج کند. همچنین بر او حلال بود که با زن مؤمنی بدون آن که زن برای خود مهری قائل شود، ازدواج کند که به این کار، هبه گفته می‌شود و تنها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود. اما دیگران تنها می توانند با قرار دادن مهریه ازدواج کنند. منظور از آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ» نیز همین است. به حضرت عرض کردم: تفسیر آیه «تُرْجِي مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی با هر کدام از زنان که به او جای دهد، ازدواج کرده است و با هر کدام که به تأخیر بیندازد، ازدواج نکرده است. راوی می‌گوید: از حضرت تفسیر آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آن، تنها، زنانی است که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ و...»[2] [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و ...] حرام شده بودند و اگر معنای آن همان گونه که آنها می‌گویند می‌بود، باید خداوند زنانی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال کرده باشد [در حالی که چنین نیست]، هر کدام از شما هر زمان که بخواهد همسرش را تغییر می دهد. لیکن معنای آیه این گونه که آنها می‌گویند، نیست. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۸۴، ح ۲.

۲- نساء/ ۲۳.

گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند، مگر آن زنانی که خداوند در آیه فوق از سوره نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام کرده بود.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: می‌بینم که شما ادعا می‌کنید که آن زنانی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام بوده، بر شما حلال می‌باشد، در حالی که خداوند عزّ و جلّ برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال گردانیده بود که با هر زنی که می‌خواهد ازدواج کند و منظور خداوند از این که فرمود: زنان بر تو حلال نیستند، زنانی بوده که به حکم آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ»[2] [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان] بر شما حرام شده بود.[3]

۵) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از عبد الکریم بن عمرو، از ابو بکر حضرمی روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ» پرسیدم که: چه تعداد زن، بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله با هر زنی که می خواست می‌توانست ازدواج کند. راوی می‌گوید: تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: هبه، تنها بر رسول خدا حلال بود و اما دیگران تنها با قرار دادن مهریه می‌توانند ازدواج کنند. راوی می‌گوید: عرض کردم: معنای آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن، تنها، زنانی است که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ وَأَخَوَاتُکُمْ وَعَمَّاتُکُمْ وَخَالَاتُکُمْ»[4] [(نکاح اینان) بر

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۸۷، ح ۱.

۲- نساء/ ۲۳.

۳- کافی، ج ۵، ص ۳۸۸، ح ۲.

۴- نساء/ ۲۳.

شما حرام شده است: مادرانتان و دختراتتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان] حرام شده بودند و اگر معنای آن همان گونه که آنها می‌گویند می‌بود، باید خداوند زنانی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال کرده باشد [در حالی که چنین نیست]، هر کدام از شما هر زمان که بخواهد همسرش را تغییر می دهد. لیکن معنای آیه این گونه که آنها می‌گویند، نیست. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند، مگر آن زنانی که خداوند در آیه فوق از سوره نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام کرده بود.[1]

۶) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد عاصمی، از علی بن حسن بن فضّال، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: تنها زنانی که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ»[2] [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دختراتتان] بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده بودند، بر او حرام است و اگر معنای آیه همان گونه که آنها می‌گویند می‌بود، باید آن زنانی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال می‌شدند. هر کدام از شما هر طور که بخواهد معنای آیه را تغییر می‌دهد؛ اما معنای آیه، این گونه که آنها می‌گویند، نیست. احادیث آل محمد علیهم السلام بر خلاف احادیث مردم است. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند و منظور خداوند، از آن آیه، تنها زنانی بوده که در این آیه فوق از سوره نساء، بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده بودند.[3]

۷) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از جمیل بن درّاج و محمد بن حُمران روایت می‌کند که گفتند: از امام صادق

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۸۹، ح ۴.

۲- نساء/ ۲۳.

۳- کافی، ج ۵، ص ۳۹۱، ح ۸

علیه السلام پرسیدیم: ازدواج با چه تعداد زن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت در پاسخ فرمود: «آن چه را که می‌خواست ـ با دستش چنین می‌گوید ـ این زنان بر او حلال بودند» منظور از اشاره دست، این است که دستش را می بست.[1]

۸) محمد بن یعقوب با سند خود، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر و دیگران پیرامون نام و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، نسب و ویژگی‌های آنها روایت کرده است که گفتند: نام همسران پیامبر صلی الله علیه و آله: عائشه، حَفْصَه، امّ حبیب بنت ابو سفیان بن حرب، زینب بنت جَحش، سَوْدَه بنت زَمعه، میمونه بنت حارث، صفیّه بنت حییّ بن اخطب، امّ سلمه بنت ابی امیّه و جُوَیریّه بنت حارث می‌باشد. عائشه، از قبیله تیم، حفصه از قبیله عَدیّ، امّ سلمه از قبیله بنی مخزوم، سَوْده از قبیله بنی اسد بن عبد العُزّی، زینب بنت حجش از قبیله بنی اسد که از بنی امیه محسوب می‌شود، امّ حبیب بنت ابو سفیان از بنی امیه، میمونه بنت حارث از قبیله بنی هلال و صفیّه بنت حییّ بن اخطب، از قبیله بنی اسرائیل بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات، نه همسر داشت. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله، همسرانی به غیر از اینهایی که نامبرده شد داشت که مهریّه خود را به رسول خدا بخشیده بودند. همین طور خدیجه بنت خویلد که مادر فرزندان او است و زینب بنت ابو جوزاء که به بیماری جذام مبتلا شد و کِندیّه، از جمله همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.[2]

۹) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمید، از حمّاد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره حیات حضرت خدیجه- که خدا از او خشنود باد- زن دیگری اختیار نکرد.[3]

۱۰) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطّاب، از حسن بن

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۸۹، ح ۳

۲- کافی، ج ۵، ص ۳۹۰، ح ۵

۳- کافی، ج ۵، ص ۳۹۱، ح ۶.

علی بن یقطین، از عاصم بن حمید، از ابراهیم بن یحیی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با امّ سلمه ازدواج کرد و عمر بن ابی سلمه، در حالی که به سن احتلام (بلوغ) نرسیده بود، ام سلمه را به ازدواج او در آورد.[1]

۱۱) شیخ در تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از احمد بن محمد، از داود بن سرحان، از زراره روایت کرده است که گفت: از حضرت پرسیدم: ازدواج با چه تعداد زن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌توانست به هر اندازه که بخواهد ازدواج کند. راوی می‌گوید: پرسیدم: تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: هبه، تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود، ولی دیگران تنها به وسیله قراردادن مهریه می‌توانند ازدواج کنند.[2]

۱۲) ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدا از او خشنود باد- از حسین بن علی بن حسین سُکّری، از محمد بن زکریّا جوهری، از جعفر بن محمد بن عُماره، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با پانزده زن ازدواج کرد و با سیزده تن از آنان آمیزش نمود (دخول کرد) و به هنگام وفات نه همسر داشت.

آن دو همسری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها آمیزش نکرد، عَمْرَه و شنباء و آن همسرانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها آمیزش نمود (دخول کرد) عبارت بودند از: خدیجه دختر خویلد، سوده دختر زمعه، امّ سلمه (که نام او هند دختر ابی امیّه است)، امّ عبد الله عایشه دختر ابو بکر، حفصه دختر عمر، زینب دختر خزیمة بن حارث امّ المساکین، سپس زینب دختر جحش، امّ حبیب رمله دختر ابو سفیان، میمونه دختر حارث، زینب دختر عُمیس، جویریه دختر حارث، سپس صفیّه دختر حییّ بن اخطب نام داشتند و آن زنی که مهریه خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید و از راه هبه با رسول خدا صلی الله علیه و

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۹۱، ح ۷.

۲- تهذیب، ج ۷، ص ۳۶۴، ح ۱۴۷۸.

آله ازدواج نمود، خَوله دختر حَکیم سَلمی بود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله دو سُرّیّه[1] داشت که حضور خویش را علاوه بر زنان خود با آنان نیز قسمت می‌کرد. آن نُه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که حضرت هنگام وفات داشت، عبارتند از: عایشه، حفصه، امّ سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، امّ حبیب دختر ابو سفیان، صفیّه دختر حییّ بن اخطب، جویریّه دختر حارث، سوده دختر زمعه بودند و بهترین زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله، خدیجه بنت خویلد، پس از او امّ سلمه بنت ابو امیّه و در مرتبه بعد جویریه بنت حارث بودند.[2]

۱۳) علی بن ابراهیم: نزول این آیه، به این دلیل بوده که زنی از انصار که آماده شده و خود را آرایش کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا شما به من نیازی در خود احساس می‌کنید؟ چرا که من آمده‌ام تا مهریه خود را به شما هبه کنم و با شما ازدواج نمایم. عایشه به آن زن گفت: خدا تو را زشت گرداند (نفرین بر تو)! چرا این قدر تمایل به مردان داری؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: ـ ای عایشه!ـ بس کن. او میل به رسول خدا دارد؛ زمانی که تو از رسول خدا، کناره‌گیری می‌کنی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به زن انصاری فرمود: خدا تو را و شما را ای جماعت انصار، مورد رحمت خود قرار دهد؛ چرا که مردان شما مرا یاری کردند و زنان شما، به من تمایل پیدا کردند. ای زن بازگرد ـ خدا تو را مورد رحمت قرار دهد ـ زیرا من منتظر دستور خداوند هستم. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَن يَسْتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» پس ازدواج هبه (بخشیدن مهریه) تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز بود.[3]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ

۱- سُرّیّه: کنیزی است که او را در خانه خود سکنی می‌دهید. «اقرب الموارد- ریشه سرر».

۲- خصال، ص۴۱۹، ح۱۳.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص۱۶۹.

إِنَاهُ وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴)».

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آن که برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود (آن هم) بی‌آن که در انتظار پخته شدن آن باشید. ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل گردید و وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید؛ بی‌آن که سرگرم سخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند، و(لی) از شما شرم می‌دارد و حال آن که خدا از حق(گویی) شرم نمی‌کند و چون از زنان (پیامبر) چیزی خواستید، از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقاً (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید؛ چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است* اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هر چیزی داناست]

۱) علی بن ابراهیم: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب دختر جحش که او را دوست می‌داشت، ازدواج نمود، ولیمه‌ای به مناسبت ازدواج ترتیب داد و اصحاب خود را دعوت نمود. هنگامی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا را خوردند، دوست داشتند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مانده و با او صحبت کنند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که با زینب خلوت کند. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ» چرا که آنان بدون اذن داخل می‌شدند، تا «مِن وَرَاءِ حِجَابٍ».[1]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن علوان، از اعمش، از عبایه اسدی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش ازدواج نموده و ولیمه‌ای ترتیب داد و آن ولیمه، حَیس (غذایی که از خرما، روغن و کشک درست می‌شود) بود و از اصحاب خود هر نوبت ده نفر را دعوت می‌کرد و آنها چون از خوردن غذا فارغ می‌شدند، تمایل داشتند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بگویند و فرصت را برای نگاه به چهره حضرت، غنیمت بشمارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمایل داشت به این که آنان، زحمت را کم کرده تا او بتواند با اهل منزل خود خلوت کند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله تازه عروسی کرده بود و از این که مؤمنان موجب آزار او می‌شدند، بیزار بود. این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» چون این آیه نازل شد، مردم پس از آن که غذایی را که رسول خدا تدارک دیده بود می‌خوردند، بی‌درنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک گفته و بیرون می‌رفتند. همچنین حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت هفت روز نزد زینب بنت جحش ماند. سپس به خانه امّ سلمه بنت ابو امیّه رفت و همان شب و فردای آن روز را نزد او بود. چون خورشید بالا آمد، علی علیه السلام به در آن خانه آمده و خیلی آهسته در زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای در زدن او را شناخت. اما امّ سلمه این که کسی در زده را انکار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امّ سلمه فرمود: ای امّ سلمه! برخیز و در را به روی او بگشای. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! او چه کسی است که آن قدر اهمیت دارد که من، باید برخیزم و در را به روی او بگشایم در صورتی که همین دیروز آیه «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ» در شأن ما (زنان پیامبر) نازل شد. پس او کیست که آن

قدر اهمیت دارد که من، باید با اندام زیبا و دست‌بندهای خود (زیورآلاتی که به سر و دست دارم) به استقبال او بروم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با هیئتی برافروخته و عصبانی پاسخ داد: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»[1] [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده] برخیز و در را به روی او بگشا؛ چرا که پشت در مردی ایستاده که نادان[2] و سبک مغز[3] نیست و در کار خود عجول نمی‌باشد. خداوند و رسولش را دوست می‌دارد و خداوند و رسولش نیز او را دوست می‌دارند و او تا زمانی که صدای گام‌های تو قطع نشود و مطمئن نشود که تو به پس پرده بازگشته‌ای، در را نمی‌گشاید. امّ سلمه برخاست در حالی که نمی‌دانست چه کسی پشت در است و تنها آن توصیف و مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله از او را در خاطر سپرده بود. پس به سوی در رفت در حالی که این جمله را زمزمه می‌کرد: آفرین! آفرین به مردی که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند. پس امّ سلمه در را به روی او گشود و علی علیه السلام دو لنگه در را گرفت و همچنان پشت در ایستاد تا آن که صدای گام برداشتن امّ سلمه قطع شد و امّ سلمه به اندرونی خود رفت. آن گاه علی علیه السلام در را گشود و وارد شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ سلمه! آیا او را می‌شناسی؟ امّ سلمه پاسخ داد: آری و این توصیف و مدح بر او گوارا باشد. او علی بن ابی طالب علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ـ ای امّ سلمه! ـ راست گفتی، او علی بن ابی طالب علیه السلام است. گوشت او، از گوشت من، خون او، از خون من و او نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی است؛ جز آن که پیامبری پس از من نیست. ای امّ سلمه! گوش بده و گواه باش که او علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین سیّد الوصیّین (امیر مؤمنان و سرور جانشینان من) می‌باشد و گنجینه دانش من و دروازه علم من است که باید از طریق او به علم من رسید و او از اهل بیت

۱- نساء/ ۸۰.

۲- خُرق: نادانی و حماقت «لسان العرب- ریشه خرق».

۳- نزَق: کم عقلی و سبک مغزی «لسان العرب- ریشه نزق».

من است که جانشین من بر مردگان و زندگان امت من می‌باشد، و برادرم در دنیا و آخرت و همراه من در سَنام اَعلَی است. ـ ای امّ سلمه! ـ گواه باش و به خاطر بسپار که او با ناکثین (طلحه و زبیر)، قاسطین (معاویه) و مارقین (خوارج) جنگ خواهد کرد.[1]

سید رضی در کتاب مناقب، این روایت را با سند خود از اعمش، از عبایه اسدی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است.

۳) شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن محمد، از ابو الحسن علی بن بلال مهلّبی، از مزاحم بن عبد الوارث بن عبّاد بصری در مصر، از محمد بن زکریا غَلابی، از عباس بن بکّار، از ابو بکر هلالی، از عکرمه، از ابن عباس و همچنین غلابی، از احمد بن محمد واسطی، از عمر بن یونس یمامی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس و همچنین ابو عیسی عبید الله بن فضل طائی، از حسین بن علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از محمد بن سلام کوفی، از احمد بن محمد واسطی، از محمد بن صالح و محمد بن صلت، از عمر بن یونس یمامی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: حسین بن علی علیه السلام به هنگام بیماری امام حسن علیه السلام که به خاطر همان بیماری درگذشت، نزد او رفت و امام حسن علیه السلام به او فرمود: ـ ای برادر! ـ بنویس که این، وصیت حسن بن علی به برادرش حسین بن علی علیه السلام است و وصیت می‌کند که او گواهی می‌دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و این که او حق پرستش خداوند را به جای آورده و خداوند در فرمانروایی خود، شریکی ندارد و فراتر از او کسی نیست و او همه چیز را آفرید و آن را سامان بخشید. او شایسته‌ترین کسی است که لیاقت پرستش و ستایش را دارد. هر کس که از او پیروی کند، هدایت و هر کس که از او سرکشی کند، گمراه می‌شود و هر کس که به سوی او توبه کرده و بازگردد، هدایت می‌شود. پس من – ای حسین! – تو را به همسر، فرزندان و اهل بیتم سفارش می‌کنم که کسی از میان آنان، اگر بدی کرد، از او در گذری و اگر خوبی کرد، او را بپذیری و جانشین من و

۱- علل الشرائع، ص ۸۳، ح ۳.

پدری برای فرزندانم باشی و مرا کنار جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک بسپاری. من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و بیت او خیلی بیشتر از کسانی که بدون اجازه او، آنان را وارد بیت او کردند و نیز از کسانی که پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون اجازه کتبی وارد خانه‌اش شدند، سزاوارترم؛ چرا که خداوند متعال در آیاتی که در کتاب خود بر رسول خود نازل کرده، فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ» به خداوند سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره حیات خود به آنان اجازه نداد تا بدون اذن او وارد خانه‌اش شوند و پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اذنی در این رابطه برایشان نیامده است؛ اما به ما اجازه داده شده که در چیزهایی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما ارث رسیده تصرف و استفاده کنیم. پس اگر دیدی که کار بر تو دشوارتر شد، تو را به خویشاوندی که خداوند متعال باعث آن شد و خویشاوندی نسبی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داری، سوگند می‌دهم که به خاطر من حتی به اندازه ظرف حِجامت خون نریزی تا آن که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدار کنیم و پیش او شکوه نموده و او را از رفتار و دشمنی که مردم پس از وفات او، با ما داشتند، آگاه سازیم. حضرت این سخنان را فرمود و سپس از دنیا رفت.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان در حدیث مرفوعی از ائمه علیهم السلام روایت می‌کنند که پیرامون شأن نزول آیه «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» فرمودند: این آیه در شأن علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام نازل شده است «كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا»[2] [مانند کسانی مباشید که موسی را (با اتهام خود) آزار دادند و خدا او را از آن چه گفتند، مبرا ساخت و نزد خدا آبرومند بود][3]

۱- امالی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲- احزاب / ۶.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۹.

۵) علی بن ابراهیم: شأن نزول این آیه، این است که چون خداوند آیـه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»[۱] [پیامبر بـه مؤمنـان از خودشـان سزاوارتر (و نزدیک‌تر) است و همسرانش مادران ایشانند] را نازل فرمود و خداونـد ازدواج با زنان پیامبر را بر مسلمانان حرام کـرد، طلحـه خشـمگین شـده و گفـت: [پیامبر] زنانش را بر ما حرام می‌کند، در حالی که او با زنان ما ازدواج می‌کند! اگـر خداوند، محمد را بمیراند، در میان خلخال‌ها و زیورآلات زنانش خـواهیم دویـد (و با آنان ازدواج خواهیم کرد)، همچنان که او در میان خلخال‌های زنان ما مـی‌دویـد. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا* إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا».[۲]

۶) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکـم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام یا امـام صـادق علیـه السلام روایت می‌کند که فرمود: حتی اگر ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیـه و آله به حکم آیه «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَـهُ مِـن بَعْدِهِ أَبَدًا» بر تمام مردم حرام نمی‌شد، به حکم آیه «وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّـنَ النِّسَاءِ»[۳] [و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده‌اند، نکاح مکنید] بـر امـام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، حرام می‌گشت؛ چرا که مرد نمی‌توانـد با همسر جدّ خود، ازدواج نماید.[۴]

۷) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی، از ابان بن عثمان، از ابو جارود روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیـه السـلام شنیدم در حالی که آیه «وَ وَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْـهِ حُسْـنًا»[۵] [و بـه انسـان سـفارش

۱- احزاب/ ۶.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳- نساء/ ۲۲.

۴- کافی، ج ۵، ص ۴۲۰، ح ۱.

۵- عنکبوت/ ۸.

کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند] را تلاوت می‌کرد، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، یکی از والدین است. عبد الله بن عجلان عرض کرد: آن دیگری کیست؟ حضرت پاسخ داد: آن دیگری، علی علیه السلام است و ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما حرام است و این حکم، بیش از دیگران به ما تعلق دارد.[1]

۸) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از سعد بن ابی عروه، از قتاده، از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنی از قبیله بنی عامر بن صَعصَعه به نام شنباء که از زنان هم عصر خود زیباروتر بود، ازدواج نمود. چون نگاه عایشه و حفصه به او افتاد، گفتند: این زن، با این زیبایی خود حتماً در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از ما جا باز می‌کند و بر ما چیره خواهد شد. از این رو به آن زن گفتند: رسول خدا از تو شوق به آمیزش را نبیند! پس چون آن زن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را به سوی او دراز کرد و آن زن گفت: به خدا پناه می‌برم! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از او دست کشید و او را طلاق داد و به خانواده‌اش بازگرداند. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنی از قبیله کِنده دختر ابو الجَون ازدواج نمود. چون ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پسر ماریّه قبطیّه در گذشت، این زن گفت: اگر محمد پیامبر خدا بود، پسرش نمی‌مرد. این گونه بود که رسول خدا او را پیش از آن که با او آمیزش کند، به خانواده‌اش بازگرداند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت و ابو بکر زعامت مردم را در دست گرفت، آن دو زن از قبیله بنی عامر و کِنده که از آنها خواستگاری شده بود، نزد ابو بکر آمدند تا بپرسند که آیا می‌توانند ازدواج کنند یا نه؟ ابو بکر و عمر با هم مشورت نموده و به آن دو گفتند: شما مخیّرید که اگر می‌خواهید ازدواج نکنید و یا اگر می‌خواهید ازدواج کنید. آن دو زن، دومین گزینه را اختیار کرده و ازدواج کردند. در نتیجه، یکی از این دو مرد که با آن دو ازدواج کرده بودند، به بیماری جذام مبتلا شد و دیگری عقل خود را از

۱ – کافی، ج ۵، ص ۴۲۰، ح ۲.

دست داد و دیوانه شد.

عمر بن اذینه می‌گوید: زراره و فضیل، این حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند و حضرت در آن فرمود: در تمام چیزهایی که خداوند، از آن نهی فرموده، معصیت و نافرمانی صورت گرفته است؛ حتی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، با همسران او ازدواج کرده‌اند. حضرت، در آن حدیث، ماجرای آن دو زن از قبیله بنی عامر و کنده را ذکر نمود. سپس حضرت فرمود: اگر از آنها می‌پرسیدی که زنی با مردی ازدواج نموده و آن مرد پیش از آن که با او آمیزش کند، او را طلاق داده است. آیا ازدواج با او بر پسر آن مرد، حلال است؟ پاسخ می‌دادند: خیر. پس [با این که] حرمت ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از حرمت ازدواج با زنان پدرانشان بود، [چگونه به خود اجازه دادند که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنان او ازدواج کنند؟][1]

همچنین محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زرارة بن اعین، از امام باقر علیه السلام، عین این حدیث را روایت کرده است.[2]

۹) ابن طاووس در کتاب طرائف خود می‌گوید: یکی از عجائبی که از عثمان و طلحه دیده شده، ماجرایی است که سُدّی در تفسیر قرآن خود، در تفسیر سوره احزاب آیه «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا» نقل کرده و گفت است: چون ابو سلمه و خُنَیس بن حُذافه درگذشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسران آن دو یعنی امّ سلمه و حفصه ازدواج نمود، طلحه و عثمان گفتند: آیا محمد می‌تواند پس از مرگ ما با زنانمان ازدواج کند، ولی ما نمی‌توانیم پس از وفات او با زنانش ازدواج کنیم! به خدا سوگند! اگر او بمیرد زنانش را مورد هدف قرار می‌دهیم (و با آنان ازدواج می‌کنیم.)

طلحه به عایشه و عثمان به امّ سلمه علاقه داشتند. این گونه بود که خداوند

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۲۱، ح ۳.

۲- کافی، ج ۵، ص ۴۲۱، ح ۴.

متعال، آیات «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا»، «إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» و آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»[1] [بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است] را نازل کرد.[2]

لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا(٥٧).

[بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان (همکیش) و بردگانشان گناهی نیست (که دیده شوند) و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند به گروه مشخصی اجازه داد که بدون اذن می‌توانند نزد همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بروند. پس فرمود: «لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا».[3]

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از ابراهیم بن ابی بلاد و یحیی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم، از معاویة بن عمّار روایت کرده است که گفت: نزدیک به سی مرد نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که پدرم نزد حضرت آمد و امام صادق علیه السلام به او خوش آمد گفته و او را کنار خود نشاند و خیلی او را مورد احترام قرار داد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ابو معاویه با من کاری دارد، پس اگر می‌شود، زحمت را کم

۱- احزاب/ ۵۷.

۲- طرائف، ص ۴۹۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

کرده و بروید. راوی می‌گوید: پس همگی برخاستیم. پدرم به من گفت: ای معاویه! بازگرد. پس بازگشتم. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا این جوان، پسر تو است؟ پدرم پاسخ داد: آری و او اعتقاد دارد که مردم مدینه عملی انجام می‌دهند که بر آنان حلال نیست. حضرت پرسید: آن مسئله چیست؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: زنان قبیله قریش و زنان هاشمی سوار شتر یا اسب می‌شوند و دست خود را بر سر برده سیاه و بازوی خود را به دور گردن او می‌آویزند. امام صادق علیه السلام فرمود: پسر جان! آیا قرآن نمی‌خوانی؟ عرض کردم: آری، می‌خوانم. حضرت فرمود: آیه «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» را بخوان. سپس فرمود: پسر جان! اشکالی ندارد که بنده و مملوک زنی، به مو و ساق (از پاشنه پا تا زانوی) او نگاه کند.[1]

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا(۵۶).

[خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از علی بن نعمان، از ابو مریم انصاری روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چگونه بر جنازه رسول خدا نماز خوانده شد؟ حضرت پاسخ داد: چون امیر المؤمنین علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داده و کفن کرد، ملافه‌ای را به روی او کشید و سپس ده مرد را به کنار جنازه آورد و آنها گرد او حلقه زدند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام در میان آنان ایستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» پس آن گروه نیز همین آیه‌ای را که امیر المؤمنین علیه السلام تلاوت فرموده بود،

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۳۱، ح ۲.

تکرار کردند تا این که اهالی مدینه و اهالی عَوالی [محله ای در حاشیه مدینـه] بـر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردند.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمـود: چـون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، ملائکه، مهاجرین و انصار، دسـته دسـته بر جنازه او نماز گزاردند. همچنین حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در کمال صحّت و سـلامتی بـود، شـنیدم کـه می‌فرمود: آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُـوا صَـلُّوا عَلَيْـهِ وَسَلِّمُوا تَسْـلِيمًا» تنها در شأن نماز خواندن بر جسم من پس از آن که خداوند، مـرا از این دنیا ببرد، نازل شد است.[2]

۳) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از سعدان بن مسلم، از ابـو بصـیر روایت می‌کند که فرمود: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیـه «إِنَّ اللَّـهَ وَمَلَائِكَتَـهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَـلُّوا عَلَيْـهِ وَسَـلِّمُوا تَسْـلِيمًا» را پرسـیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـر تسلیم فرود آوردن و پذیرش تمام آیات و احکامی است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آورده است.[3]

۴) ابن بابویه، از احمد بن محمد بن عبد الرحمن مُقری، از ابو عمرو محمد بن جعفر مقری جرجانی، از ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغـداد، از محمـد بـن عاصم طریفی، از ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحّال بنده زید بن علـی، از ابو یزید بن حسن، از امام موسی کاظم علیه السلام، از امام صادق علیـه السـلام روایت کرده است که فرمود: هر کس که بـر رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه و خاندان او درود فرستد، به این معنا است که من، به آن پیمان و عهدی که با خداوند

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۳۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۳۸.

۳- محاسن، ص ۲۷۱، ح ۳۶۳.

به هنگامی که فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»[1] [که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] بستم، هنوز پاییندم.[2]

۵) ابن بابویه، از جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از حسین بن محمد بن عامر، از معلّی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور عَمّی، از احمد بن حفص بزّاز کوفی، از پدرش، از ابن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: صلاة، از سوی خداوند به معنای رحمت، از سوی فرشتگان به معنای تزکیه و تهذیب، و از سوی مردم به معنای دعا می‌باشد و معنای این سخن خداوند که فرمود: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» این است که در برابر آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، سرتسلیم فرود آورید و آن را بپذیرید. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه بر محمد و آل او درود بفرستیم؟ حضرت پاسخ داد: می‌گویید: صَلَواتُ اللهِ وَ صَلَواتُ مَلائِکَتِهِ وَ أَنبیائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمیعِ خَلقِهِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلامُ عَلَیهِ وَ عَلَیهِم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ [درودهای خداوند، فرشتگان، انبیا، رسولان و تمام موجودات خداوند، بر محمد و آل محمد باد و درود و سلام و رحمت و برکات خداوند، بر او و آنان باد] راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: ثواب و پاداش کسی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او به این کیفیت درود می‌فرستد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: به خداوند سوگند! پاداش او این است که به مانند روزی که از مادر زاده شده، از گناهان پاک می‌شود.[3]

۶) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابو مغیره روایت می کند که فرمود: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس در تعقیبات نماز صبح و نماز مغرب پیش از آن که پاهایش را خم کند یا با کسی سخن گوید، بگوید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا

۱- اعراف/ ۱۷۲.

۲- معانی الأخبار، ص ۱۱۵.

۳- معانی الاخبار، ص ۳۶۷، ح ۱.

الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را تلاوت کند و بگوید: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ»، خداوند صد نیاز او را (هفتاد مورد در دنیا و سی مورد در آخرت) برطرف می‌کند. راوی می‌گوید: از حضرت پرسیدم: معنای صلاة خداوند و فرشتگانش و صلاة مؤمنان چیست؟ حضرت پاسخ داد: صلاة، از سوی خداوند به معنای رحمتی از جانب او، صلاة از سوی ملائکه، به معنای تزکیه و تهذیبی از جانب آنان، و صلاة از سوی مؤمنان، به معنای دعا کردن آنان در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.[1]

۷) شیخ با سند خود در کتاب مجالس، از عباس، از بشر بن بَکّار، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: فرشته‌ای از فرشتگان از خداوند خواست تا به او این قدرت را بدهد که سخن بندگان او را بشنود و خداوند به او این قدرت را ارزانی داشت. پس آن فرشته، تا برپا شدن قیامت موجود است و هر مؤمنی که می‌گوید: صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، آن فرشته به او می‌گوید: و عَلَيْکَ السَّلامُ. سپس آن فرشته عرض می‌کند: ای رسول خدا! فلانی به شما درود می‌فرستد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بر او درود باد.[2]

۸) علی بن ابراهیم: درود خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به معنای تزکیه و تهذیبی برای او و مدح و ستایش از او می‌باشد، و درود فرشتگان به معنای ستایش آنان از او، و درود مردم به معنای دعایی از سوی آنان در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و تصدیق اقرار به برتری او است و معنای سخن خداوند که فرمود: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» این است که ولایت او و آیات و احکامی که آورده را بپذیرند.[3]

۹) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از علی بن جعد، از شعیب، از حکم روایت کرده است که گفت: از ابن ابی لیلی شنیدم که می‌گفت: کعب بن عُجره

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۸۸.

۲- امالی، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

مرا دید و گفت: آیا می‌خواهی هدیه‌ای به تو بدهم؟ گفتم: آری. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و من از حضرت پرسیدم: ای رسول خدا! ما می‌دانیم که کیفیت سلام به شما چگونه است؛ اما درود فرستادن بر شما به چه شکل است؟ حضرت پاسخ دادند: بگویید: «اللّهُمَّ صَلِّ علَی محمّدٍ و آل محمّدٍ کَما صَلَّیتَ علَی إبراهیمَ و آلِ إبراهیمَ إنّکَ حَمیدٌ مَجید. و بارِک علَی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ کَما بارَکتَ علَی إبراهیمَ و آلِ ابراهیمَ، إنّکَ حَمیدٌ مَجید» [خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست چنان که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم درود فرستادی. همانا تو، ستوده و صاحب مجد هستی و به محمد و خاندان محمد برکت ارزانی دار، چنان که به ابراهیم و خاندان ابراهیم برکت ارزانی داشتی، همانا تو، ستوده و صاحب مجد هستی.][1]

۱۰) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم و عبد الرحمن بن ابی نجران و همگی از صفوان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: هر دعایی که به وسیله آن، خداوند عزّ و جلّ خوانده می‌شود، به آسمان نمی‌رسد و میان زمین و آسمان باقی می‌ماند تا آن که بر محمد و آل محمد، درود فرستاده شود.[2]

۱۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: نزد امام رضا علیه السلام نشسته بودم که حضرت عطسه کرد. پس به حضرت عرض کردم: صَلَّی اللهُ عَلَیک (خداوند بر تو درود فرستد). همچنین عرض کردم: جانم فدایتان باد! اگر کسی مانند شما عطسه کند، به او یَرحَمُکَ الله [خداوند، شما را رحمت کند!] را بگوییم که ما به یکدیگر می‌گوییم یا این که صَلَّی اللهُ عَلَیک را بگوییم؟ (کدام بهتر است؟) حضرت پاسخ داد: آری، مگر نمی‌گویی: صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد؟ پاسخ دادم: آری. حضرت پرسید: [آیا نمی‌گویی]: اِرحَم مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد [به محمد و آل محمد رحمت بفرست]؟ پاسخ داد: آری، خداوند بر رسول خود صلی الله علیه و آله درود

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۶۰، ح ۲۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۱۰.

و رحمت فرستاد و درود ما بر او رحمت و تقرّبی در حق خود ما است.[1]

۱۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از جدّ خود حسن بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس که عطسه کند و سپس دست خود را به روی استخوان بینی خود قرار دهد و سپس بگوید: الحمدُ لله ربّ العالمین، الحمدُ لله حمداً کثیراً کما هو أهلُه و صَلَّی اللهُ علی محمَّد النبیّ و آله و سلّم [ستایش، مخصوص خدا می‌باشد که پروردگار جهانیان است. ستایش بسیار مخصوص خدا است؛ چنان که او شایسته آن است و خداوند، بر محمد نبی و خاندان او درود و سلام فرستد] از سوراخ چپ بینی او پرنده‌ای کوچک‌تر از ملخ و بزرگ‌تر از مگس بیرون می‌آید و به زیر عرش می‌رود و تا روز قیامت برای او از خداوند طلب آمرزش می‌کند.[2]

۱۳) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای عمر! هر شب جمعه، فرشتگانی از آسمان، به عدد مورچگان نازل می‌شوند و به دست خود، قلم‌های طلا و کاغذهای نقره دارند و تنها صلوات بر محمد و خاندان محمد علیهم السلام را ثبت می‌کنند. پس در شب جمعه، بسیار صلوات بفرست. همچنین حضرت فرمود: ای عمر! یکی از سنت‌ها این است که در هر روز جمعه هزار بار و در سایر روزها، صد بار بر محمد و اهل بیت او علیهم السلام درود فرستاده شود.[3]

۱۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از یعقوب بن عبد الله، از اسحاق بن فرّوخ، بنده آل طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای اسحاق بن فرّوخ! هر کس بر محمد و آل محمد، ده مرتبه درود فرستد، خداوند و فرشتگانش بر او، صد مرتبه درود می‌فرستند و هر کس صد مرتبه بر محمد و آل محمد درود فرستد، خداوند و فرشتگانش هزار

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۸۰، ح ۲۲.

۳- کافی، ج ۳، ص ۴۱۶، ح ۱۳.

مرتبه، بر او درود می‌فرستند. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»[1] [اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است].[2]

۱۵) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی العلاء، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: چون نام رسول خدا صلی الله علیه و آله برده شد، بسیار بر او درود فرستید؛ چرا که هر کس یک بار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود فرستد، خداوند، هزار مرتبه در هزار صف از فرشتگان بر او درود می‌فرستد و تمام موجودات خداوند به خاطر درود فرستادن خداوند و فرشتگانش بر آن بنده، بر او درود می‌فرستند. پس هر کس رغبتی به درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشته باشد، نادان و مغرور است و خداوند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز اهل بیت رسول خدا علیهم السلام از او برائت می‌جویند.[3]

۱۶) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در ترازوی اعمال انسان، چیزی سنگین‌تر از درود فرستادن بر محمد و آل محمد نیست. اعمال انسان را در میزان عمل او می‌گذارند و کفه میزان به علامت سبکی به بالا می‌رود؛ اما وقتی صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را در میزان می‌گذارند، کفه میزان پایین آمده و شرایط او خوب می‌شود.[4]

۱۷) ابن بابویه، در کتاب خود، با سند خود، از ابان بن تغلب، از امام باقر علیه السلام، از پدر خود امام زین العابدین علیه السلام، از پدر خود امام حسین علیه

۱- احزاب/ ۴۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۴.

۳- کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۶.

۴- کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۵.

السلام سید الشهداء، از پدر خود امام علی بن ابی طالب علیه السلام سید الاوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر کسی که بر من درود فرستد و بر آل من درود نفرستد، بوی بهشت را که از مسافت پانصد سال راه به مشام می‌رسد، نمی‌تواند استشمام کند.[1]

۱۸) ابن بابویه، با سند خود، از ناجیه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پس از آن که نماز عصر را در روز جمعه خواندی، بگو: اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الأوصیاءِ المَرضِیّینَ بأفضَلِ صَلَواتِکَ وَ بارک عَلَیهم بأفضَلِ بَرَکاتِکَ وَ السَّلامُ عَلَیهم وَ عَلَی أرواحِهم وَ أجسادِهِم وَ رَحمَةُ الله وَ بَرَکاتُهُ [خدایا! بر محمد و آل محمد که جانشینان راضی و خشنود او هستند، برترین درودهای خود را بفرست و برترین برکات خود را بر آنها ارزانی دار و سلام، رحمت و برکات خداوند بر آنان، و بر روح و جسمشان باد] پس هر کس این جملات را پس از خواندن نماز عصر بگوید، خداوند عزّ و جلّ در نامه اعمال او صد هزار عمل نیک را می‌نویسد و صد هزار عمل بد را از آن پاک می‌سازد و به خاطر آن، صد هزار نیاز از او را برطرف می‌کند و او را صد هزار درجه بالاتر می‌برد.[2]

۱۹) طبرسی، در کتاب احتجاج، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» فرمود: این آیه ظاهر و باطنی دارد. ظاهر آن، «صَلُّوا عَلَيْهِ» و باطن آن «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» است. یعنی در برابر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را وصیّ و خلیفه خود قرار داد و او را بر شما ترجیح و برتری داد و عهدی که با او بسته، سر تسلیم فرود آورید و از او اطاعت کنید. این مطلبی که تو را از آن آگاه نمودم، تأویلی است که تنها، کسی که حس لطیف و ذهن و تشخیص درستی دارد، آن را می‌داند.[3]

۲۰) از جمله روایاتی که از طریق مخالفین نقل شده روایتی است که بخاری

۱- امالی، ص ۱۶۷، ح ۹.

۲- ثواب الأعمال، ص ۶۴.

۳- احتجاج، ص ۲۵۳.

در جلد چهارم، از قیس بن حفص و موسی بن اسماعیل، از عبد الواحد بن زیاد، از ابو فروه مسلم بن سالم همدانی، از عبد الله بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می‌کند که گفت: کعب بن عجره مرا دید و گفت: آیا می‌خواهی هدیه‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام را به تو هدیه کنم؟ من پاسخ دادم: آری، آن را به من هدیه کن. او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم: ای رسول خدا! چگونه بر شما ـ اهل بیت ـ صلوات بفرستیم؟ چرا که خداوند، چگونگی سلام بر شما را به ما تعلیم داده است. حضرت پاسخ داد: بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیتَ عَلٰی إبراهِیمَ وَ عَلٰی آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ مَجِیدٌ؛ اَللّٰهُمَّ بارِک عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلٰی إبراهِیمَ وَ آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ.[1]

۲۱) بخاری، از سعید بن یحیی بن سعید، از پدرش، از مِسعَر، از حکم، از ابن ابی لیلی، از کعب بن عُجره روایت می‌کند که برخی پرسیدند: ای رسول خدا! ما از چگونگی سلام بر تو آگاهیم. به ما بفرمایید، درود بر شما به چه شکل است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیتَ عَلٰی إبراهِیمَ وَ عَلٰی آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ؛ اَللّٰهُمَّ بارِک عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلٰی إبراهِیمَ وَ آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ.[2]

۲۲) بخاری، با سند خود، از عبدالله بن یوسف، از لیث، از ابن هاد، از عبدالله بن خباب، از ابو سعید خدری که خدا از او خشنود باد، روایت می‌کند که گفت: عرض کردیم: ای رسول خدا! سلام دادن، به این شکل است. پس چگونه بر شما درود بفرستیم؟ حضرت پاسخ داد: بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَبدِکَ وَ رَسُولِکَ، کَما صَلَّیتَ عَلٰی آلِ إبراهِیمَ؛ وَ بارِک عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلٰی آلِ إبراهِیمَ.[3]

۲۳) بخاری، با سند خود، از ابراهیم بن حمزه، از ابن ابی حازم و دَراوَردی، از

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۸۹، ح ۱۷۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱۷، ح ۲۹۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱۷، ح ۲۹۲.

یزید روایت می‌کند که گفت: «کَما صَلَّیتَ عَلَی إبراهِیمَ» و ابو صالح، از لیث روایت می‌کند که گفت: «عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ».[1]

۲۴) ثعلبی در تفسیر خود، پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»، از ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان بن فرج بن ازهر بغدادی، از واسط، از ابو الحسن علی بن محمد بن عرفة بن لؤلؤ، از عمر بن محمد قافلائی، از محمد بن خلف حدّادی، از عبد الرحمن بن قیس ابو معاویه، از عمر بن ثابت، از یزید بن ابی زیاد، از عبد الرحمن بن سعاد، از ابو ایوب انصاری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: فرشتگان، بر من و علی علیه السلام، هفت سال درود فرستادند؛ زیرا که تنها علی به همراه من نماز گزارد.[2]

۲۵) ثعلبی، از ابو القاسم عبد الواحد بن علی بن عباس بزّاز، از ابو القاسم عبد الله بن محمد بن احمد بن اسد بزّاز که این حدیث را بر او به شکل املاء گفته بود، از ابن مقاتل، از حسن بن احمد بن منصور، از سهل بن صالح مروزی، از ابو معمر عباد بن عبد الصمد، از انس بن مالک، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی علیه السلام درود فرستادند؛ زیرا تنها، شهادت و گواهی من و علی علیه السلام به این که خدایی جز الله نیست و محمد، بنده و رسول او است، به سوی آسمان بالا برده شد.[3]

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا (۵۸)».

[بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است* و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن که مرتکب (عمل زشتی) شده باشند، آزار

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۲۹۳ و ص ۲۱۷ ذیل حدیث ۲۹۲.

۲- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب، آیه ۵۸.

۳- تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب، آیه ۵۸.

می‌رسانند. قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها است و حکم «بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا» در تمام مردم جاری است.[۱]

۲) طبرسی، از سید ابو الحَمد، از حاکم ابو القاسم حسکانی، از حاکم ابو عبد الله حافظ، از احمد بن محمد بن ابی دارم حافظ، از علی بن احمد عجلی، از عبّاد بن یعقوب، از ارطاة بن حبیب، از ابو خالد واسطی- در حالی که مویش را گرفته بود- از زید بن علی بن حسین علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از علی بن حسین علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از علی بن ابی طالب علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از رسول خدا صلی الله علیه و آله- در حالی که مویش را گرفته بود- روایت کرده است که فرمود: هر کس به یک مو از سر تو آزار و آسیبی برساند، به من آزار و آسیب رسانده و هر کس به من آزار برساند، خدا را آزار داده و هر کس خدا را آزار دهد، لعنت خداوند بر او باد.[۲]

۳) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را برای جنگ فرستاد و علی علیه السلام را امیر آن سپاه قرار داد ـ رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمامی جنگ‌هایی که علی علیه السلام در آن حضور داشت، علی علیه السلام را امیر آن سپاه قرار می‌داد ـ پس چون در جنگ پیروز شدند و غنائمی به دست آوردند، علی علیه السلام رغبت نمود که از آن غنائم -که شامل کنیزهایی نیز می‌شد- کنیزی را بخرد و پول آن را در آن غنائم قرار دهد. اما حاطب بن ابی بَلتَعه و بُرَیده اسلمی در صدد فریفتن علی علیه السلام برآمدند و قیمتی بالاتر از قیمت او را پیشنهاد می‌دادند. چون علی علیه السلام دید که آنان درصدد فریفتن او هستند و قیمت بالاتری را پیشنهاد می‌کنند، منتظر ماند تا

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۸۰.

آن که قیمت آن کنیز، به قیمت عادلانه آن روز رسید و سپس با آن قیمت او را خرید. چون همه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند حاطب و بریده با هم قرار گذاشتند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و ماجرا را به او بگویند. پس بریده در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نمی‌بینید که علی بن ابی طالب از غنیمت، کنیزی را برای خود گرفته است، در حالی که به دیگر مسلمانان چنین غنیمتی را نداده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند؛ اما بریده به جانب راست رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و دوباره آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. این بار بریده به سمت چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. سپس به پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. سپس دوباره به مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد. این گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان به خشم آمد که نه پیش از آن و نه پس از آن این گونه به خشم نیامده بود و رنگ چهره‌اش تغییر کرد و سرخ شد[1] و از کوره در رفت و اندامش به لرزه افتاد و فرمود: ـ ای بریده! ـ تو را چه شده که در امروز، رسول خدا را می‌آزاری. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا *وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا»؟ بریده عرض کرد: ای رسول خدا! من نمی‌دانستم که با این کارم، قصد آزار شما را پیدا می‌کنم و شما را می‌آزارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: (ای بریده!) آیا گمان می‌کنی که آزار دهنده من، تنها، کسی است که قصد آزار خود مرا داشته باشد؟ آیا نمی‌دانی که علی، از من و من از علی هستم و هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده و هر کس خدا را بیازارد، این حق خدا است که او را در آتش جهنم، با عذاب دردناک خود بیازارد؟ ای

۱ـ تَرَبَّدَ: یعنی چهره‌اش به هنگام خشم سرخ شد، سرخی که مایل به سیاهی است. «لسان العرب، ریشه ربد».

بریده! تو داناتری یا خداوند عزّ و جلّ؟ تو داناتری یا خوانندگان لوح محفوظ؟ تو داناتری یا مَلَک الارحام (فرشته رَحِم‌ها)؟ بریده پاسخ داد: بلکه خداوند، خوانندگان لوح محفوظ و مَلَک الارحام داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! تو داناتری یا حافظان (فرشتگان نگهبان و نویسنده اعمال) علی بن ابی طالب؟ بریده پاسخ داد: بلکه حافظان علی بن ابی طالب، داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چگونه او را متهم می‌کنی و مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهی و عملی که انجام داده را قبیح می‌شماری، در حالی که این جبرئیل علیه السلام است که از حافظان علی برایم خبر آورده که از هنگام تولد او تا به حال، هرگز گناهی از سوی او را به ثبت نرسانده‌اند؟ و این ملک الارحام است که برایم نقل کرده که پیش از تولد علی علیه السلام به هنگامی که او در شکم مادرش نضج می‌گرفت، مرقوم شده است که او هرگز گناهی مرتکب نخواهد شد و این خوانندگان لوح محفوظ هستند که- در شبی که به آسمان عروج کردم- به من خبر دادند که آنان در لوح محفوظ دیده‌اند که چنین نوشته شده است: علی علیه السلام از هر گونه اشتباه و لغزش معصوم است. پس چگونه تو - ای بریده! - با این که پروردگار جهانیان و فرشتگان مقرب درگاه الهی، علی علیه السلام را تصدیق می‌کنند، تو او را متهم می‌سازی؟! ای بریده! جز با رفتار نیک و پسندیده با علی رفتار دیگری مکن؛ زیرا که او امیر مؤمنان، سرور جانشینان من، مولای صالحان، دلاور مسلمانان و فرمانده غرّ محجّلین (خوبرویان زیباسرشت) و قسمت کننده بهشت و جهنم است. او در روز قیامت به آتش جهنم می‌فرماید: این برای من و آن برای تو است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! آیا اعتقاد نداری به این که علی علیه السلام برشما جماعت مسلمان این حق را دارد که درصدد فریب او بر نیایید و با او دشمنی نورزیده و در مزایده، قیمتی بالاتر از قیمت پیشنهادی او پیشنهاد نکنید؟ هیهات، هیهات که شما این حق را برای علی علیه السلام قائل نیستید. ارزش علی نزد خداوند متعال، بیشتر از ارزش او نزد شما است. آیا می‌خواهید شما را از این امر با خبر سازم؟ آنها پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند سبحان در روز قیامت، گروه‌هایی را از قبر مبعوث می‌دارد که میزان اعمالشان پر از گناهان است. به آنها گفته می‌شود: این گناهان شما است. پس اعمال نیکوی شما کجا است؟ پس اگر

عمل نیکویی ندارید، هلاک و نابود می‌شوید. آنها می‌گویند: پروردگارا! ما عمل نیکویی از خود سراغ نداریم. ناگهان ندایی از سوی خداوند عزّ و جلّ می‌آید که می‌فرماید: اگر شما برای خود اعمال حسنه‌ای را سراغ ندارید، من از اعمال نیک شما آگاهم و آن را برایتان فراهم می‌سازم. سپس باد، رقعه کوچکی را می‌آورد و آن را در کفه اعمال حسنه آنان قرار می‌دهد و کفه میزان بدی‌های آنان بیش از اندازه فاصله بین زمین و آسمان بالا می‌رود و کم می‌شود. به یکی از آنها گفته می‌شود: دست برادر، مادر، برادران، خواهران، خواص، نزدیکان، دوستان و آشنایان خود را بگیر و آنان را وارد بهشت ساز. پس اهل محشر می‌گویند: پروردگارا! ما می‌دانیم که گناهان آنان چیست، اما اعمال حسنه آنان چه بود؟ خداوند عزّ و جلّ پاسخ می‌دهد: ای بندگان من! یکی از آنها باقیمانده دَینی را که به برادر خود بدهکار بود نزد برادرش برد تا به او بدهد. پس به برادرش گفت: این را بگیر؛ زیرا که من تو را به خاطر این که علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست داری، دوست می‌دارم. برادر او گفت: من آن مال را به خاطر این که تو علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست داری در اختیار تو قرار دادم، هر قدر که می‌خواهی از مال من بردار. پس خداوند، این عمل آن دو را سپاس نهاده است و گناهان آن دو به خاطر آن تنزل داده و آن عمل آنان را در لابه‌لای نامه‌های اعمال آن دو و میزان اعمالشان قرار داده است و بهشت را برای آن دو، پدر و مادر و فرزندانشان واجب گرداند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! شمار کسانی که به همراه کینه علی وارد آتش جهنم می‌شوند، بیشتر از سنگ‌هایی است که در جمرات پرتاب می‌شود. پس بر حذر باش از این که یکی از آن جهنّمیان باشی.[1]

۴) ابن شهر آشوب، از واحدی در کتاب «اسباب النزول» و مقاتل بن سلیمان و ابو القاسم قُشَیری در تفسیر خود نقل می‌کنند که آیه «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا» در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و ماجرا از این قرار بود که تعدادی از منافقان، او را می‌آزردند و شایعاتی برای او

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۳۶، ح ۷۰.

ساخته و به او افترا می‌زدند.[1]

۵) ابن مَردویه، از محمد بن عبد الله انصاری و جابر انصاری و در کتاب فضائل از ابو مظفر با سند خود از جابر انصاری و در کتاب خصائص از نطنزی با سند خود از جابر و همگی از عمر بن خطّاب روایت می‌کنند که گفت: علی را مورد ظلم و ستم قرار می‌دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من برخورد و فرمود: ای عمر! تو مرا مورد آزار قرار دادی. عمر می‌گوید: عرض کردم: پناه بر خدا! چه کسی رسول خدا را مورد آزار قرار داده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو، علی علیه السلام را آزردی، و هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است.[2]

۶) از جمله روایاتی که از مخالفین نقل شده روایتی است که ترمذی در کتاب جامع، ابو نعیم در کتاب حلیه، بخاری در کتاب صحیح، موصلی در کتاب مسند، احمد در کتاب فضائل و همچنین در کتاب مسند و خطیب در کتاب اربعین، از عمران بن حصین و ابن عباس و بریده نقل می‌کنند که گفتند: علی علیه السلام رغبت نمود که از غنایم، کنیزی را بخرد. اما حاطب بن ابی بَلتَعه و بُرَیده اسلمی قیمتی بالاتر از قیمت او را پیشنهاد می‌دادند و چون قیمت آن کنیز به قیمت عادلانه آن روز رسید، علی علیه السلام آن کنیز را با آن قیمت خرید. چون همه بازگشتند، بریده در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و از علی علیه السلام شکایت نمود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از او روی گرداند. سپس بریده به همین ترتیب در طرف راست، چپ و پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌ایستاد و شکایت می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی برمی‌گرداند. سپس بریده در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و آن مطلب را عرض کرد. این گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمد و رنگ چهره‌اش تغییر کرد و چهره‌اش سرخ شد و از کوره در رفت و فرمود: ـ ای بریده! ـ تو را چه شده که در امروز، رسول خدا را می‌آزاری؟ آیا نشنیده‌ای که خداوند

۱- مناقب، ج ۳، ص ۲۱۰، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۵۳، ح ۷۷۵.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۲۱۰.

متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»؟ آیا نمی‌دانی که علی از من است و من از علی هستم و هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خداوند را آزرده و هر کس خداوند را بیازارد، این حق خدا است که او را در آتش جهنم، با عذاب دردناک خود بیازارد؟ ای بریده! تو داناتری یا خداوند؟ تو داناتری یا خوانندگان لوح محفوظ؟ تو داناتری یا ملک الارحام؟ - ای بریده! - تو داناتری یا حافظان (فرشتگان نگهبان و نویسنده اعمال) علی بن ابی طالب؟ بریده پاسخ داد: بلکه حافظان او داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این جبرئیل است که از حافظان علی برایم خبر آورده که از هنگام تولد او تا به حال، هرگز گناهی از او به ثبت نرسانده‌اند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن ملک الارحام و خوانندگان لوح محفوظ درباره علی علیه السلام را حکایت نمود که در آن سه مرتبه آمده بود: از علی علیه السلام چه می‌خواهید؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی از من و من از او هستم و او پس از من، ولیّ هر مؤمن است.[1]

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(۵۹) لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا(۶۰)».

[ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند (به احتیاط) نزدیک‌تر است و خدا آمرزنده مهربان است* اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلّط می‌کنیم تا جز (مدتی) اندک در همسایگی تو نپایند]

۱) علی بن ابراهیم: شأن نزول آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاء

۱- مناقب، ج ۳، ص ۲۱۱.

الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ» این بود که زنان برای خواندن نماز از خانه خارج شده و به مسجد می‌آمدند و پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندند و هنگام شب، چون برای خواندن نماز مغرب، عشا و نماز صبح از خانه بیرون می‌آمدند تا به مسجد بروند، جوانان بر سر راه آنان می‌نشستند و آنان را می‌آزرده و متعرضشان می‌شدند. این گونه بود که خداوند آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلَابِیبِهِنَّ ذَلِکَ أَدْنَى أَن یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ وَکَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً» را نازل فرمود. علی بن ابراهیم همچنین می‌گوید: آیه «لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَةِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلاً» در شأن گروهی از منافقین نازل شد که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی جنگ‌هایش، از مدینه بیرون می‌رفت، در مدینه شایعه پراکنی می‌کردند و می‌گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد یا این که اسیر شد؛ و بدین وسیله مسلمانان اندوهگین می‌شدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه می‌کردند.

این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» یعنی شک «وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَةِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا» یعنی به تو فرمان می‌دهیم تا آنان را از مدینه بیرون کنی «إِلَّا قَلِیلاً».[1]

«مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلاً(۶۱)»

[از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد]

۱) سپس علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: لعنت‌شدگانی هستند و لعنت بر آنان واجب شده است. خداوند پس از لعنت کردن آنان می‌فرماید: «أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلاً».[2]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱.

﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹)﴾

[روزی که چهره‌هایشان را در آتش زیرورو می‌کنند، می‌گویند: ای کاش ما خدا را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم* و می‌گویند: پروردگارا! ما رؤسا و بزرگ‌تران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند* پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن، لعنتی بزرگ* ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مانند کسانی مباشید که موسی را (با اتهام خود) آزار دادند و خدا او را از آن چه گفتند، مبرا ساخت و نزد خدا آبرومند بود]

۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ» می‌گوید: این آیه، کنایه از کسانی است که حق آل محمد علیهم السلام را غصب نمودند. منظور از آیه «يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا»، [اطاعت از خداوند و رسول خدا] در مورد امیر المؤمنین علیه السلام است. آیه «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا» در شأن آن دو مرد، و پیشوایان و بزرگان نازل شده که آن دو مرد، اولین کسانی بودند که شروع به ظلم به آنان و غصب کردن حق آنان نمودند. علی بن ابراهیم می‌گوید: «فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا» یعنی راه بهشت و راه امیر المؤمنین علیه السلام است. سپس آنها می‌گویند: «رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا» علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور از وجیهاً در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا» صاحب قدر و منزلت است.[۱]

۲) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از صفوان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: بنی اسرائیل می‌گفتند: موسی علیه السلام آن چه را که مردان دارند، ندارد. موسی علیه السلام به هنگام شست و شو،

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۱

به جایی می‌رفت که هیچ یک از مردم او را در آن جا نبیند. پس روزی موسی علیه السلام داشت در کناره رودی شست و شو می‌کرد و پیراهن‌های خود را بر روی صخره‌ای نهاده بود. پس خداوند به آن صخره امر فرمود تا از موسی علیه السلام دور شود تا این که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام نظر افکنده و پی ببرند که آن چنان که آنها می‌گویند نیست و موسی علیه السلام نیز آن چه را که مردان دیگر دارند، دارد. این گونه بود که خداوند، آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا» را نازل فرمود.[1]

۳) سپس علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان، در حدیثی مرفوع از ائمّه علیهم السلام نقل می‌کند که فرمودند: منظور از آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد علی علیه السلام و ائمّه علیهم السلام نیازارید؛ چنان که «آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا».[2]

همچنین محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، عین این حدیث را تا آخر آن روایت کرده است.[3]

۴) ابن بابویه، از پدرش، از علی بن محمد بن قُتَیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از علقمه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیا به موسی علیه السلام نسبت ندادند که او عِنّین (مردی که توانایی آمیزش جنسی ندارد) است و او را آزردند تا آن که خداوند او را از آن نسبت‌هایی که بنی اسرائیل قائل به آن بودند، پاک و مبرّا ساخت و او در پیشگاه خدا، آبرومند و صاحب مقام و منزلت بود؟[4]

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا (۷۰) یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمَالَکُمْ وَیَغْفِرْ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۹.

۴- امالی، ص ۹۱، ح ۳.

لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا(۷۱).

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید* تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به عباد بن کثیر صوفی بصری فرمود: وای بر تو ـ ای عباد! ـ آیا این که شکم و فرج خود را عفیف نگاه داشته‌ای، تو را مغرور ساخته است؟ خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا* يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ» بدان که خداوند هیچ عملی را از تو قبول نمی‌کند، جز آن که قول سدید (سخن حق) را بگویی.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آیه فوق این گونه نازل شده است: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِن بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» [هر کس از خداوند و رسولش پیرامون ولایت علی و امامان پس از او اطاعت کند، به رستگاری عظیمی دست یافته است].[2]

همچنین علی بن ابراهیم با همین سند و متن، این حدیث را نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در آخر آن فرمود: به خداوند سوگند! آن آیه این گونه نازل شده است.[3]

۳) محمد بن عباس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِن بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» [هر کس از خداوند و رسولش پیرامون ولایت علی و

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۸۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۷.

امامان پس از او اطاعت کند، به رستگاری عظیمی دست یافته است].[1]

همچنین ابن شهر آشوب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام همین حدیث را آن چنان که در روایت محمد بن یعقوب آمده، روایت کرده است.[2]

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا(۷۲) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(۷۳)﴾

[ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و(لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود* (آری، چنین است) تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبه مردان و زنان با ایمان را بپذیرد و خدا همواره آمرزنده مهربان است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از اسحاق بن عمار، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.[3]

۲) ابن بابویه، از احمد بن محمد بن هیثم - که خدا از او خشنود باد - از ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریّا قطّان، از ابو محمد بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی، دو هزار سال پیش از آن که جسم‌ها را بیافریند، روح‌ها را آفرید و ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۳۹.

۲- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۶.

۳- کافی، ج، ص ۳۴۰، ح ۲.

و امامان پس از آنها صلوات الله علیهم اجمعین را برترین و شریف‌ترین آن ارواح قرار داد و ارواح آنها را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشت و نور آنها، آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها را پوشاند. خداوند تبارک و تعالی به آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها فرمود: اینان دوستان، اولیا و حجت‌های من بر خلقم، و امامان آفریدگانم هستند. تا به حال مخلوقی را محبوب‌تر از آنان نزد خود نیافریدم. به خاطر آنان و به خاطر کسانی که ولایت آنان را برگزیدند، بهشت خود و به خاطر کسانی که با آنان مخالفت و دشمنی ورزیدند، آتش جهنم خود را آفریدم. پس هر کسی را که ادعا کند که دارای منزلت آنان نزد من و جایگاه آنان نزد عظمت من است، با عذاب دردناکی که هیچ یک از جهانیان را آن گونه عذاب نکرده باشم، شکنجه می‌کنم و او را به همراه مشرکان، در درک اسفل از آتش جهنم خود قرار می‌دهم و هر کسی را که به ولایت آنان اذعان کند و ادعا نکند که دارای منزلت آنان نزد من و صاحب جایگاه آنان نزد عظمت من است، به همراه آنان در باغ‌های بهشت خود قرار می‌دهم و هر چه را نزد من می‌خواهند، در بهشت برایشان فراهم می‌باشد. من کرامت خود را به آنان ارزانی داشتم و آنان را در جوار خود برنشاندم و آنان را شفیع بندگان و کنیزان گناهکار خود قرار دادم. بنابراین ولایت آنان، امانتی نزد خلق من است. پس کدام یک از شما این امانت را با سنگینی‌هایش بر دوش می‌کشد و آن را برای خود و نه برای برگزیدگانم، ادعا می‌کند؟ پس آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها از این که آن امانت را بر دوش کشند، امتناع ورزیدند و از این که مدعی منزلت آن شوند و جایگاه آن را نزد عظمت پروردگارشان آرزو کنند، هراسیدند. چون خداوند عزّ و جلّ، آدم و همسرش را در بهشت ساکن نمود و به آن دو فرمود: «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»[1] [و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و(لی) به این درخت نزدیک نشوید] «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»[2] [که از ستمکاران خواهید بود]، آدم و همسرش به جایگاه محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان پس از آنان صلوات الله علیهم، نظر افکندند و جایگاه آنان را

۱- بقره/ ۳۵.

۲- بقره/ ۳۵.

بهترین جایگاه‌های بهشت یافتند، عرض کردند: پروردگارا! این منزلت برای کیست؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: سرهایتان را بالا بگیرید و به ساق عرش من نگاه کنید. آن دو سر خود را بالا گرفتند و نگاه کردند و دیدند که نام محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان پس از آنها صلوات الله علیهم، با نوری از نور خداوند جبّار جلّ جلاله، بر ساق عرش نوشته شده است. پس عرض کردند: پروردگارا! چقدر صاحبان این منزلت و جایگاه نزد تو دارای کرامت و بزرگی هستند و چقدر آنان نزد تو محبوب و شریف می‌باشند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: اگر آنان نبودند، من شما دو نفر را نمی‌آفریدم. اینان، خزانه‌داران دانش من و امینان راز من هستند. بر حذر باشید از این که با چشم حسادت به آنان نگاه کنید و منزلت آنان را نزد من و جایگاهشان را نزد کرامتم آرزو کنید که به خاطر این عمل مرتکب معصیت و آن چه از آن نهی کرده بودم می‌شوید که در این صورت از ستمکاران خواهید بود. آن دو عرض کردند: پروردگارا! ستمکاران چه کسانی هستند؟ خداوند پاسخ داد: کسانی هستند که به ناحق مدّعی منزلت و جایگاه آنان می‌باشند. آن دو عرض کردند: پروردگارا! پس منازل و جایگاه‌های ستمکاران به آنها در آتش خود را به ما نشان بده تا همان گونه که منزلت و جایگاه آنان در بهشت تو را دیده‌ایم، جایگاه ستمکاران به آنها را نیز ببینیم. پس خداوند تبارک و تعالی به آتش جهنم امر فرمود که آن جایگاه را نشان دهد و آتش، تمام شکل‌های شکنجه و عذابی را که در خود داشت، آشکار ساخت و خداوند عزّ و جلّ فرمود: جایگاه ستمکاران به آنها که مدعی جایگاه‌شان هستند، در درک اسفل از آتش جهنم است و هرگاه بخواهند که از آن بیرون آیند، دوباره به آن بازگردانده می‌شوند و هر قدر پوستشان بسوزد و پخته شود، پوست جدیدی جایگزین آن پوست می‌شود تا طعم عذاب را بچشند. ای آدم و حوّا! به نورها و حجت‌های من، با چشم حسادت نگاه نکنید که در این صورت از جوار خود، شما را فرو می‌اندازم و در مکان پستی از سرزمین خود منزل می‌دهم. پس شیطان، آدم و حوا را وسوسه نمود تا شرارت‌های آن دو را که پنهان بود، آشکار سازد و گفت: این که پروردگارتان، شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی کرد، تنها به این خاطر بوده که فرشته نشوید یا از جاودانگان نباشید. یا آن دو در میان گذاشت که من از پنددهندگان و خیرخواهان هستم. پس شیطان، آدم و حوّا را با فریب خود راهنمایی کرد و آن دو را واداشت تا جایگاه آنان را

آرزو کنند. پس آدم و حوّا به آنان به چشم حسادت نگریستند و تنها رها شدند تا آن که از درخت گندم خوردند و به جای آن گندم که خورده بودند، جو رویید- اصل گندم، از جمله چیزهایی است که آن دو نخورده‌اند و اصل جو، از چیزهایی است که به جای آن چه خوردند قرار گرفت- چون از آن درخت خوردند، زیورآلات و جامه آن دو از تنشان بیرون شد و عریان ماندند «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ* قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ* قَالَ اهْبِطُواْ»[1] [و به چسبانیدن برگ(های درختان) بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟* گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلّماً از زیانکاران خواهیم بود* فرمود: فرود آیید] یعنی از جوار من؛ زیرا کسانی که از دستور من نافرمانی می‌کنند، در بهشت، مجاور من نخواهند بود. پس آن دو تنزل پیدا کردند و طلب روزی بر عهده خودشان افکنده شد. پس چون خداوند خواست که توبه آن دو را بپذیرد، جبرئیل علیه السلام نزد آن دو رفت و فرمود: شما تنها به این خاطر که منزلت و جایگاه کسانی را که نسبت به شما برتری داده شده‌اند آرزو کردید، به خودتان ظلم نمودید. پس سزای عمل شما این بود که از جوار خداوند عزّ و جلّ به زمین او تنزل پیدا کرده و بر آن فرود آیید و به این وسیله مجازات شوید. پس از پروردگارتان بخواهید تا به حق همان نام‌هایی که بر ساق عرش دیده بودید، توبه شما را بپذیرد. پس آن دو عرض کردند: خدایا! ما به حق کسانی که نزد تو گرامی‌ترین افراد هستند، یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه علیهم السلام، از تو می‌خواهیم که توبه ما را بپذیری و بر ما رحم نمایی. پس خداوند توبه آنان را پذیرفت؛ چرا که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. پس انبیای خداوند پس از آدم همچنان این امانت را نگاه داشتند و جانشینان خود و افراد مخلص امت‌های خود را از آن آگاه می‌نمودند، و از به دوش کشیدن آن

۱- اعراف/ ۲۴-۲۲.

امتناع می‌ورزیدند و از ادعا کردن آن امانت، هراس داشتند و کسی آن را برداشت که همه او را می‌شناسند. پس اصل همه ظلم‌ها تا روز قیامت از او سرچشمه می‌گیرد و منظور از آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، همین است.[1]

۳) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل - که خدا از او خشنود باد - از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از مروان بن مسلم، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از امانت، ولایت و منظور از انسان، پدر شرارت‌ها و [همان] انسان منافق است.[2]

۴) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد روایت می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از امانت، ولایت می‌باشد و هر کسی به ناحق مدّعی آن شود، کافر شده است.[3]

۵) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن سعید، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت است که آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها از این که آن را به دوش بکشند، امتناع ورزیدند «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» و منظور از انسان که آن امانت را به دوش کشید، ابو فلان است.[4]

۱- معانی الاخبار، ص ۱۰۸، ح ۱.

۲- معانی الاخبار، ص ۱۱۰، ح ۲.

۳- معانی الاخبار، ج ۱۱۰، ح ۳.

۴- بصائر الدرجات، ص ۸۷، باب ۱۰، ح ۳.

۶) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.[1]

۷) علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور از آن امانت، امامت و امر و نهی است و دلیل این که منظور از امانت، امامت می‌باشد، آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»[2] [خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید] است که امانت در آن به معنای امامت می‌باشد. پس منظور از امانت، امامت است که بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه شد؛ اما آنها از به دوش کشیدن آن امتناع ورزیدند و از این که مدعی آن امانت شوند یا آن را از اهل آن به زور بگیرند، ابا نمودند «وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» یعنی اولی «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا * لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا».[3]

۸) ابن شهر آشوب، از ابو بکر شیرازی در کتاب نزول قرآن در شأن علی علیه السلام با سندی از مقاتل، از محمد بن حنفیه، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرمود: خداوند، امانت مرا به همراه ثواب و عقابش بر هفت آسمان عرضه داشت و آنها عرض کردند: پروردگارا! ما آن امانت را به همراه ثواب و عقابش برعهده نمی‌گیریم، بلکه آن را بدون ثواب و عقابش عهده‌دار می‌شویم. و خداوند، امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه داشت. پس اولین پرندگانی که به آن ایمان آوردند، شاهین‌ها و چکاوک‌ها و اولین پرندگانی که آن را انکار نمودند، جغد و سیمرغ بودند. پس خداوند متعال آن دو را از میان پرندگان لعنت فرمود و بدین سبب جغد

۱- تاویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۴۰.

۲- نساء/ ۵۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۲.

نمی‌تواند به خاطر آن که پرندگان دیگر با او دشمن هستند، در روز آشکار شود و سیمرغ در دریاها پنهان است و دیده نمی‌شود و خداوند، امانت مرا بر زمین عرضه داشت و هر تکه‌ای از زمین که به ولایت و امانت من ایمان آورد، خداوند آن را نیکو، با برکت و پاک قرار داد و گیاهان و میوه‌های آن را شیرین و گوارا گردانید و آب آن را زلال و شفاف قرار داد و هر تکه‌ای از زمین که منکر امانت من شد و ولایت مرا انکار نمود، خداوند آن را شور گردانید و گیاهان آن را تلخ و بدمزه قرار داد و میوه‌های آن را خار درخت (تمشک) و حنظل (هندوانه ابو جهل) گردانید و آب آن را شور و تلخ گردانید. سپس حضرت علی علیه السلام فرمود: منظور از «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» امت تو است ای محمد! و منظور از آن امانت، ولایت امیر المؤمنین و امامت او به همراه ثواب و عقاب آن است. «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا» یعنی به خودش «جَهُولًا» یعنی به امر پروردگارش، هر کسی به حق آن امانت وفا نکند، ستمگر و ظالم است. امیر المؤمنین علیه السلام همچنین فرمود: تنها مؤمن مرا دوست می‌دارد و تنها انسان منافق و حرامزاده با من دشمنی می‌ورزد.[1]

۹) عمر بن ابراهیم اوسی، از صاحب کتاب «الدُّرُّ الثَّمین» نقل می‌کند که گفت: منظور از امانت در آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» انکار ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که بر مواردی که ذکر کردیم عرضه شد و آنها از برعهده گرفتن آن امتناع ورزیدند، «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» و منظور، اولی است که جاهل به همه چیز بود «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ» که به خدا قسم! آنان ناامید شدند و مردان و زنان مؤمن رستگار گشتند.

۱۰) شرف الدین نجفی در تأویل آیه «إِنَّا عَرَضْنَا» می‌گوید: منظور این است که ما مخالفت ورزیده و مقابله کردیم و امانت در این جا به معنای ولایت می‌باشد. همچنین شرف الدین می‌گوید: در تفسیر آیه «عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» دو نظر وجود دارد: اولی این است که این عرضه بر اهل آسمان‌ها و زمین بوده که همان فرشتگان، اجنّه و انسان می‌باشند و مضاف (یعنی اهل) حذف شده و

۱- مناقب، ج ۲، ص ۳۱۴.

مضاف‌الیه (یعنی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) به جای آن نشسته است. دومین نظر، نظر ابن عباس است که می‌گوید: آن امانت بر خودِ آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه شد و آنها از برعهده گرفتن آن امتناع ورزیدند و از آن هراس داشتند؛ زیرا فرشتگان، انبیا و مؤمنان همان امانت را حفظ کرده و آن را برعهده گرفته بودند. [پس دلیلی ندارد که بگوییم آن امانت به آنها عرضه شد].[1]

۱ - تاویل الآیات، ج ۲، ص ۴۶۹.

سوره سبأ

سوره سبأ، تمام آیات آن در مکه نازل شده جز آیه ٦ که در مدینه نازل شده است و شامل ٥٤ آیه می‌شود و این سوره پس از سوره لقمان نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره سبأ

۱) ابن بابویه با سند خود، از ابن اذینه، از امـام صـادق علیـه السـلام روایـت می‌کند که فرمود: هر کس هر دو حَمدان یعنی سوره‌های سبأ و فاطر را که با حمـد شروع می‌شود در شب بخواند، در آن شب در پناه و مراقبت خداوند خواهد بـود و هر کس آن دو سوره را در روز بخواند، در آن روز هیچ گونه بدی به او نمی‌رسد و از خیر دنیا و آخرت آن چه که به ذهنش خطور نکرده و آرزویش به آن نرسیده، به او ارزانی داشته می‌شود.[۱]

۲) در کتاب خواص القرآن، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده کـه فرمود: هر کس این سوره را بخواند، تمام چیزهـا در روز قیامـت رفیـق صـالح او خواهند بود و هر کس این سوره را نوشته و بر گـردن خـود آویـزان نمایـد، هـیچ چهارپا و حشره موذی به او نزدیک نخواهد شد و اگر آب آن را بنوشد و بـر خـود بپاشد، در این صورت اگر تا به حال به خاطر ترس، از همه چیز دوری مـی‌گزیـده، اطمینان خاطر پیدا می‌کند و هراسش از بین می‌رود و اگر با آب آن، چهره خـود را بشوید، دیگر به وحشت نمی‌افتد.

۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سـوره را نوشـته و بـر گردن خود آویزان نماید، هیچ چهارپا و حشره موذی به او نزدیـک نخواهـد شـد و هر کس که آن را بنویسد و از آب آن بنوشد و مقداری از آب آن را بر چهره خـود بپاشد، در این صورت اگر تا به حال ترس در دل او بوده، از آن چه که می‌ترسـیده، اطمینان خاطر پیدا می‌کند و ترسش از بین می‌رود.

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۳۹.

تفسیر سوره سبأ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ(۱) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ(۲) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ(۳).

[سپاس خدایی را که آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن اوست و در آخرت (نیز) سپاس از آن اوست و هم اوست سنجیده‌کار آگاه* آن چه در زمین فرو می‌رود و آن چه از آن بر می‌آید و آن چه از آسمان فرو می‌شود و آن چه در آن بالا می‌رود، (همه را) می‌داند و اوست مهربان آمرزنده* و کسانی که کافر شدند، گفتند: رستاخیز برای ما نخواهد آمد. بگو: چرا، سوگند به پروردگارم که حتماً برای شما خواهد آمد. (همان) دانای نهان(ها) که هم‌وزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین از وی پوشیده نیست و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن است، مگر این که در کتابی روشن (درج شده) است]

۱) علی بن ابراهیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» تا «يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ» یعنی آن چه که

داخل در زمین می‌شود «وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی باران «وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا» یعنی از گیاه «وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا» یعنی از اعمال بندگان. سپس خداوند سخن دهریّون (ملحدین) را حکایت می‌کند و می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ».[1] ان شاء الله. حدیثی در این مورد، در تفسیر آیه «مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»[2] [هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست] خواهد آمد.

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اولین چیزی که خداوند آفرید، قلم بود. پس خداوند به آن فرمود: بنویس. پس قلم، آن چه را که پیش از آن بود و آن چه را که تا روز قیامت صورت می‌گیرد، نوشت.[3]

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ (۹) وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)».

[و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آن چه از جانب پروردگارت به

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲- مجادله / ۷.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۳.

سوی تو نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده (صفات) راهبری می‌کند* و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر می‌دهد که چون کاملاً متلاشی شدید، (باز) قطعاً در آفرینشی جدید خواهید بود؟* آیا (این مرد) بر خدا دروغی بسته یا جنونی در اوست؟ (نه) بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دور و درازند* آیا به آن چه از آسمان و زمین در دسترسشان و پشت‌سرشان است، ننگریسته‌اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم یا پاره‌سنگهایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم. قطعاً در این (تهدید) برای هر بنده توبه‌کاری عبرت است* و به راستی داود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم (و گفتیم:) ای کوه‌ها! با او (در تسبیح خدا) همصدا شوید و ای پرندگان! (هماهنگی کنید) و آهن را برای او نرم گردانیدیم* (که) زره‌های فراخ بساز و حلقه‌ها را درست اندازه‌گیری کن و کار شایسته کنید؛ زیرا من به آن چه انجام می‌دهید، بینایم]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقَّ» امیر المؤمنین علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه آن چه که خداوند بر او نازل فرمود، تصدیق نمود. سپس خداوند، سخن زنادقه (ملحدان) را حکایت می‌کند و می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» یعنی مردید و به خاک تبدیل شدید «إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» یعنی تعجب کردند از این که خداوند آنان را به صورت آفرینش تازه‌ای باز می‌گرداند «أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ» آیا دیوانه است؟ پس خداوند به آنان چنین پاسخ داد: «بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ» سپس خداوند به نعمتی که به داود علیه السلام ارزانی داشته، اشاره نموده و می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ» یعنی تسبیح خدا گویید «وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ». علی بن ابراهیم می‌گوید: حضرت داود علیه السلام هنگامی که در صحراها حرکت می‌کرد و کتاب زبور را می‌خواند، کوه‌ها، پرندگان و وحوش به همراه او تسبیح می‌گفتند و خداوند، آهن را به مانند موم در دستان او نرم گردانید تا او از آن هر چه که می‌خواهد، بسازد. علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: حاجات خود را در روز سه‌شنبه از خداوند بخواهید؛ زیرا که سه‌شنبه همان روزی است که خداوند در آن، آهن را برای

حضرت داود علیه السلام نرم گردانید.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد و همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: هر کس که تحقق حاجاتش بر او مشکل شده باشد، باید در روز سه‌شنبه، آنها را از خداوند بخواهد؛ زیرا روز سه‌شنبه، همان روزی است که خداوند در آن، آهن را برای داود علیه السلام نرم گردانید.[2]

۳) علی بن ابراهیم: منظور از «أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ» زره‌ها و منظور از «وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ» میخ‌هایی است که در زره می‌باشد.[3]

۴) محمد بن یعقوب، با سند خود، از احمد بن ابی عبد الله، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرّه، از امام صادق علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود علیه السلام وحی نمود که تو چه بنده خوبی هستی اگر از بیت المال نخوری و با دست خود کار کنی. علی علیه السلام فرمود: داود علیه السلام به این خاطر، چهل روز گریست و خداوند به آهن وحی نمود که برای بنده‌ام داود نرم شو. پس خداوند عزّ و جلّ آهن را برای داود علیه السلام نرم گردانید و او هر روز زرهی می‌ساخت و آن را به هزار درهم می‌فروخت. پس او سیصد و شصت زره ساخت و آنها را به قیمت سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از روزی خوردن از بیت المال بی‌نیاز شد.[4]

۵) محمد بن یعقوب، با سند خود، از احمد بن محمد بن ابی نصر، روایت می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا از میان اصحاب شما کسی بود که سلاح بسازد؟ راوی می‌گوید: من عرض کردم: مردی از اصحاب ما، زرّاد (زره‌ساز) بود. پس امام رضا علیه السلام فرمود: او سرّاد بود. آیا نخوانده‌ای که

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۱۰۹.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۴.

۴- کافی، ج ۵، ص ۷۴، ح ۵.

خداوند در مورد داود علیه السلام می‌فرماید: «أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ».[1]

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳)﴾

[و باد را برای سلیمان (رام کردیم) که رفتن آن بامداد یک ماه و آمدنش شبانگاه یک ماه (راه) بود و معدن مس را بـرای او ذوب (و روان) گردانیـدیم و برخـی از جن به فرمان پروردگارشان پیش او کار می‌کردند و هر کس از آنها از دستور مـا سر برمی‌تافت، از عذاب سوزان به او می‌چشانیدیم* (آن متخصصان) بـرای او هـر چه می‌خواست از نمازخانه‌ها و مجسمه‌ها و ظـروف بـزرگ ماننـد حوضـچه‌هـا و دیگهای چسبیده به زمـین مـی‌سـاختند. ای خانـدان داود! شـکرگزار باشـید، و از بندگان من اندکی سپاسگزارند]

۱) علی بن ابـراهیم، پیرامـون تفسـیر آیـه «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ» می‌گوید: باد، تخت سلیمان را به هنگام صبح، در مسیری که پیمـودن آن یـک مـاه طول می‌کشید و به هنگام عصر، در مسیری که پیمودن آن یک ماه طول مـی‌کشـید، حرکت می‌داد. همچنین منظور از آیه «وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» مـس اسـت. «وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ» و منظور از آیه «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ» در درخت است.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد و عبد الله دو پسر محمد بـن عیسی، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از ابو عباس، از امام صادق علیه السـلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ» فرمود: به خداوند سوگند! آنها مجسـمه‌هایی به شکل مردان و زنان نبودند، بلکه آنها

۱- قرب الإسناد، ص ۱۶۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۴.

مجسمه‌هایی به شکل درخت و مانند آن بودند.[1]

۳) طبرسی: برخی از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: به خدا سوگند! آنها مجسمه‌هایی به شکل مردان و زنان نبودند، بلکه آنها مجسمه‌هایی به شکل درخت و مانند آن بودند.[2]

۴) علی بن ابراهیم: «وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ» یعنی ظرف‌هایی به مانند حفره «وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» یعنی دیگ‌هایی ثابت «اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا» یعنی عملی را انجام دهید که درخور تقدیر و تشکر باشید.[3]

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ(۱۴)»

[پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم جز جنبنده‌ای خاکی (=موریانه) که عصای او را (به تدریج) می‌خورد (آدمیان را) از مرگ او آگاه نگردانید. پس چون (سلیمان) فرو افتاد، برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند، در آن عذاب خفت‌آور (باقی) نمی‌ماندند]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ولید بن صبیح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به سلیمان بن داود علیه السلام وحی نمود که نشانه مرگ تو، درختی به نام خَرنُوبه (درختی است خاردار و میوه آن به مانند سیب ولی بدمزه می‌باشد) است که از بیت المقدس سر برمی‌آورد. پس روزی نگاه سلیمان به درخت خرنوبه- که ناگهان از بیت المقدس سر بر آورده بود- افتاد و به آن فرمود: نام تو چیست؟ آن درخت پاسخ داد: نام من خرنوبه است. حضرت فرمود: سلیمان علیه السلام با شنیدن این سخن پشت کرده و به سوی محراب خود گریخت و در آن با

۱- کافی، ج ۶، ص ۵۲۷، ح ۷.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۰۴.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۴.

تکیه بر عصای خود ایستاد و خداوند در همان لحظه او را قبض روح کرد؛ اما جنّ و انس همچنان به او خدمت می‌کردند و مثل قبل به امور او می‌پرداختند و گمان می‌کردند که او زنده می‌باشد و نمرده است. آنان صبح و شام می‌آمدند و می‌رفتند در حالی که سلیمان علیه السلام همچنان ثابت ایستاده بود تا آن که موریانه در عصای او نفوذ کرد و آن را خورد و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «**فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ**».[1]

۲) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - که خدا از او خشنود باد - از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: سلیمان بن داود علیه السلام روزی به یاران خود فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من ملکی را ارزانی داشت که هیچ کسی پس از من مستحق آن نمی‌باشد و خداوند، باد، انس، جن، پرندگان و وحوش را در اختیار من درآورد و زبان پرندگان را به من آموزش داد و از هر چیز به من عطا نمود. با این همه سلطنت و پادشاهی که به من داده شد حتی یک صبح تا شام نیز شادمانی‌ام به طول نینجامید؛ چرا که من دوست داشتم پای در قصرم بگذارم و در آن جا شب را به صبح برسانم و به فراز قصر بروم و به سرزمین‌های خویش بنگرم. پس به هیچ کسی اجازه ندهید تا نزد من آید و بدین وسیله روز مرا تلخ سازد. یاران سلیمان علیه السلام گفتند: اطاعت می‌کنیم. چون صبح شد، سلیمان علیه السلام عصای خود را در دست گرفت و به فراز قصر خود رفت و با تکیه بر عصای خود ایستاد و به سرزمین‌های خود نگاه می‌کرد و از آن چه به او عطا شده بود، شادمان و از آن چه به او ارزانی شده بود، خوشحال بود تا این که نگاهش به جوان خوش سیما و شیک‌پوشی افتاد که از یکی از گوشه‌های قصر سلیمان علیه السلام خارج و نزد او آمد. چون سلیمان علیه السلام او را دید به او فرمود: چه کسی تو را وارد این قصر گردانیده است، در حالی که من می‌خواستم امروز در آن تنها باشم. تو با اجازه چه

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۴۴، ح ۱۶۴.

کسی وارد شده‌ای؟ آن جوان پاسخ داد: خداوندِ این قصر مرا وارد آن گردانیده است و با اذن او وارد شده‌ام. سلیمان فرمود: خداوند این قصر، مستحق‌تر از من نسبت به آن است. تو کیستی؟ آن جوان پاسخ داد: من فرشته مرگ هستم. سلیمان علیه السلام فرمود: به چه منظور آمده‌ای؟ فرشته مرگ پاسخ داد: آمده‌ام تا تو را قبض روح کنم. سلیمان فرمود: مأموریت خود را انجام بده؛ چرا که امروز روز شادمانی من است و خداوند عزّ و جلّ نخواست که شادمانی برای من بدون دیدار او باشد. پس فرشته مرگ در حالی که سلیمان علیه السلام بر عصای خود تکیه کرده بود، روح او را ستاند و سلیمان علیه السلام تا آن اندازه که خدا خواست، بی‌جان به همان حالت که بر عصای خود تکیه داده بود، باقی ماند و مردم به او نگاه می‌کردند و گمان می‌کردند که او زنده است و در مورد او حرف‌های مختلفی زدند و نظرات متفاوتی ارائه دادند. برخی از آنان گفتند: سلیمان در این روزهای بسیار به همان حال که بر عصای خود تکیه کرده بود، باقیمانده و خسته نشده و نه چیزی خورده و نخوابیده و آبی نیز ننوشیده است. بنابراین او پروردگار ما است که ما باید او را پرستش کنیم. گروه دیگری گفتند: سلیمان جادوگر است و او چنین به ما می‌نمایاند که او بر عصای خود تکیه داده و ایستاده است و چشمان ما را افسون می‌کند، در حالی که چنین نیست. مؤمنان نیز گفتند: سلیمان، بنده و پیامبر خداوند است و خداوند امر او را آن چنان که خود خواهد، تدبیر می‌کند. چون آنان اختلاف نظر پیدا کردند و خداوند عزّ و جل موریانه را مبعوث داشت و او در عصای سلیمان علیه السلام نفوذ کرد و چون داخل آن عصا را خورد، عصا شکست و سلیمان از قصر خود به رو افتاد و اجنّه به خاطر این کار از موریانه سپاسگزاری کردند و به همین خاطر است که موریانه تنها در جایی که در آن آب و گل است یافت می‌شود و این آیه نیز به همین معنا است: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ» یعنی عصایش «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه، به این شکل نازل نشده است. بلکه آیه، این گونه نازل شده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ

الإنس أَنَّ الْجِنُّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»[1] [چون (سلیمان) فرو افتاد، برای انسان‌ها روشن شد که اگر جنّیان، غیب می‌دانستند در آن عذاب خفّت آور (باقی) نمی‌ماندند]

۳) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از بن ابی عمیر، از ابان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سلیمان بن داود به اجنّه امر فرمود تا برای او گنبدی از شیشه بسازند و در حالی که او در داخل آن گنبد بر عصای خود تکیه داده بود به اجنّه نگاه می‌کرد که چگونه آن را می‌سازند و آنان نیز به او نگریستند. چون به دقت نگریست، مردی را در کنار خود دورن آن گنبد مشاهده کرد. سلیمان پرسید: تو کیستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همان کسی هستم که رشوه نمی‌پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم؛ من، فرشته مرگ هستم. پس فرشته مرگ، روح سلیمان را در حالی که او درون آن گنبد برعصای خود تکیه داده بود، ستاند، در حالی که اجنّه به سلیمان می‌نگریستند. پس اجنّه به مدت یک سال با پشتکار مشغول پرداختن به اوامر سلیمان علیه السلام بودند تا این که خداوند عزّ و جلّ، موریانه را مبعوث داشت و او، مِنسَأه سلیمان علیه السلام یعنی عصای او را خورد. «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» امام باقر علیه السلام فرمود: اجنّه از آن موریانه به خاطر عملی که با عصای سلیمان علیه السلام انجام داد، سپاسگزاری نمودند و تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گِل باشد می‌یابی.[2]

۴) ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن ارومه، از حسن بن علی، از علی بن عقبه، از یکی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: به هنگامی که آن موریانه، عصای سلیمان را خورد و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد، اجنّه از موریانه به خاطر این عملش تشکر کردند و گفتند: تو خراب کن و ما، آب و گل را فراهم می‌کنیم. پس

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۲۴.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۴، باب ۶۴، ح ۳.

به خاطر همین است که تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گل باشد، می‌یابی.[1]

۵) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی - که خدا از او خشنود باد - از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و فضاله، از ابان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اجنّه از آن موریانه به خاطر عملی که با عصای سلیمان علیه السلام انجام داد، سپاسگزاری نمودند. از این رو است که تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گل باشد، می‌یابی.[2]

۶) علی بن ابراهیم: چون خداوند به سلیمان علیه السلام وحی فرمود که تو میرا هستی. او به شیاطین امر فرمود تا برایش خانه‌ای از شیشه ساخته و آن را در اعماق دریا قرار دادند و او وارد آب شد و بر عصای خود تکیه کرد و مشغول خواندن زبور بود و شیاطین اطراف او، به او می‌نگریستند و جرأت نداشتند که کارشان را رها کنند، در حالی که او چنین بود، به دقت نگریست و ناگهان مردی را در کنار خود درون آن گنبد مشاهده کرد. سلیمان از آن مرد ترسید و به او گفت: تو کیستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همان کسی هستم که رشوه نمی‌پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم. پس آن مرد که فرشته مرگ بود، سلیمان علیه السلام را در حالی که او به عصای خود تکیه داده بود، قبض روح کرد و اجنّه به مدت یک سال برای او کار می‌کردند و از این که او مرده بود، آگاه نبودند تا این که خداوند آن موریانه را مبعوث داشت و آن موریانه، عصای سلیمان علیه السلام را خورد و سلیمان علیه السلام به رو بر زمین افتاد. برای انسان‌ها روشن شد که اگر اجنّه، عالم به غیب بودند، در این عذاب خفت‌بار، باقی نمی‌ماندند و پی می‌بردند به این که سلیمان علیه السلام مرده است. پس این آیه این گونه نازل شده است. چرا که انسان‌ها می‌گفتند: اجنّه عالم به غیب هستند. پس چون سلیمان علیه السلام به رو افتاد، انسان‌ها پی بردند به این که اگر اجنّه عالم به غیب بودند، به مدت یک سال برای سلیمان علیه

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۴، باب ۶۴، ح ۴.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۲، باب ۶۴، ح ۱.

السلام که مرده و بی جان بود، کار نمی‌کردند و او را زنده نمی‌پنداشتند. پس اجنّه از موریانه به خاطر عملی که با عصای موسی انجام داد سپاسگزاری نمودند. حضرت فرمود: چون سلیمان علیه السلام وفات نمود، ابلیس، قوانین سحر و جادو را در کتابی نوشت و آن را بست و بر پشت آن چنین مرقوم داشت: این، کتابی است که آصف برخیا آن را از ذخایر گنجینه‌های ملک و دانش برای پادشاه، سلیمان بن داود نوشته است. هرکسی که چنین و چنان می‌خواهد باید چنین و چنان کند. سپس ابلیس آن کتاب را در زیر تخت سلیمان علیه السلام مدفون ساخت. سپس ابلیس، آنان را به وسیله این کتاب تحریک نمود. پس کافران گفتند: سلیمان تنها به خاطر این کتاب جادو بر ما چیره می‌شد. و مؤمنان گفتند: بلکه سلیمان علیه السلام تنها، بنده خدا و پیامبر او است.[1]

۷) طبرسی: امام زین العابدین علیه السلام و امام صادق علیه السلام این آیه را به این صورت قرائت فرمودند: «تَبَیَّنَتِ الإنس».[2]

«لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷) وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹)».

[قطعاً برای (مردم) سبا در محل سکونتشان نشانه (رحمتی) بود، دو باغستان از راست و چپ. (به آنان گفتیم:) از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید. شهری است خوش و خدایی آمرزنده* پس روی گردانیدند و بر آن سیل (سد)

۱- تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۷۴

۲- مجمع البیان، ج۸، ص ۱۹۷

عرم را روانه کردیم و دو باغستان آنها را به دو باغ که میوه‌های تلخ و شوره‌گز و نوعی از کنار تنک داشت، تبدیل کردیم* این (عقوبت) را به (سزای) آن که کفران کردند به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را به مجازات می‌رسانیم* و میان آنان و میان آبادانیهایی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم. در این (راه)ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید* تا گفتند: پروردگارا! میان (منزل‌های) سفرهایمان فاصله انداز و بر خویشتن ستم کردند، پس آنها را (برای آیندگان موضوع) حکایت‌ها گردانیدیم و سخت تارومارشان کردیم. قطعاً در این (ماجرا) برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت‌هاست]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدیر روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: اینان قومی بودند که آبادی‌های به هم پیوسته داشتند که می‌توانستند به یکدیگر نگاه کنند و در میان آن آبادی‌ها رودهایی جریان داشت و دارایی‌های بسیار چشمگیری داشتند؛ اما آنها نسبت به نعمت‌های خداوند ناسپاسی نمودند و آن چه را که در درونشان بود، تغییر دادند. این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ، سیل شدید و سخت را به سوی آنان فرستاد و آبادی‌های آنان را غرق کرد و دیار آنان را تخریب و اموال آنان را از بین برد و دو باغ را که دارای گیاهانی با میوه‌های تلخ[1]، درخت شوره گز و اندک درخت سدر بود، جایگزین باغ‌های آنان نمود، سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ».[2]

۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدیر روایت می‌کند که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» را پرسید و حضرت پاسخ داد: اینان قومی بودند که آبادی‌های به هم پیوسته‌ای داشتند که می‌توانستند به یکدیگر

۱- خَمط: گیاهی چنان تلخ که قابل خوردن نمی‌باشد. «لسان العرب - ریشه خمط».

۲- کافی، ج۸ ص ۳۹۵، ح ۵۹۶.

نگاه کنند و در میان آن آبادی‌ها رودهایی جریان داشت و آنها دارایی‌های چشمگیری داشتند؛ امّا نسبت به نعمت‌های خداوند ناسپاسی نمودند و عافیت و تندرستی را که خداوند به آنها ارزانی داشته بود تغییر دادند و خداوند نیز نعمت‌هایی را که به آنها ارزانی داشته بود تغییر داد و خداوند در هیچ قومی تغییری ایجاد نمی‌کند تا آن که آن‌ها، در خودشان تغییری ایجاد نمایند. سپس خداوند، سیل شدید و سختی را به سوی آنان فرستاد و آبادی‌های آنان را غرق نمود و دیارشان را تخریب و اموالشان را نابود ساخت و دو باغ را که دارای گیاهانی با میوه‌های تلخ، درخت شورگز و اندک درخت سدر بود، جایگزین باغ‌های آنان نمود. سپس خداوند فرمود: «ذَٰلِکَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ».[1]

۳) علی بن ابراهیم: دریایی در یمن بود و حضرت سلیمان علیه السلام به لشکریان خود دستور داد تا برای او، از آن دریا که آب گوارایی داشت تا سرزمین هند، خلیجی احداث کنند. آنان چنین کردند و بر سر راه آن، سدّ بزرگی از صخره و ساروج درست کردند تا آب در آن پر شده و به سرزمینشان بریزد و آنان برای آن خلیج کانال‌هایی قرار دادند و هرگاه می‌خواستند که از راه آن آب بفرستند، به اندازه نیاز خودشان آب را گسیل می‌داشتند و برای آنان در اطراف راست و چپ، دو باغ بود که در مسیری که پیمودن آن ده روز طول می‌کشید، قرار داشت و آن باغ چنان از درختان و گیاهان پوشیده شده بود که اگر کسی از آن عبور می‌کرد، نور خورشید به او نمی‌رسید؛ اما چون آنان مرتکب معصیت شدند و از فرمان پروردگارشان سرکشی نمودند و افراد صالح، آنان را نهی نموده، اما به حرف آنان گوش نکردند، خداوند، جُرَذ- که موش بزرگی بود- را به سوی آن سدّ فرستاد و آن موش، صخره‌هایی که یک مرد قادر به کندن آن نیست را از جا می‌کند و آن را پرتاب می‌نمود. پس چون آن قوم، این صحنه را دیدند، گریختند و سرزمین خود را ترک گفتند. پس آن موش همچنان سنگ‌ها را می‌کند تا آن که آن سدّ را تخریب نمود و آن قوم بدون آن که بدانند، سیل آنان را در برگرفت و سرزمینشان را از بین برد و درختان آنان را از جا کند. منظور از آیه «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۲۳.

يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ» نیز همین است که (عرم) در آن به معنای بزرگ و شدید می‌باشد. «وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَى أُكُلٍ خَمْطٍ» که منظور خار مغیلان است «وَأَثْلٍ» که نوعی درخت گز می‌باشد «وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ * ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ * وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» که منظور مکه است.[1]

۴) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از زید شحّام روایت می‌کند که گفت: قتادة بن دعامه نزد امام باقر علیه السلام آمد و حضرت به او فرمود: ای قتاده! آیا تو فقیه مردم بصره هستی؟ قتاده پاسخ داد: این گونه می گویند. امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسیده که تو قرآن را تفسیر می‌کنی، آیا این حقیقت دارد؟ قتاده پاسخ داد: آری. امام باقر علیه السلام فرمود: تفسیر تو از روی دانش است یا از روی جهل؟ قتاده پاسخ داد: خیر، بلکه از روی دانش است. امام باقر علیه السلام فرمود: پس اگر از روی دانش قرآن را تفسیر می‌کنی، پس تو خودت (یعنی مفسّر قرآن) هستی و من از تو می‌پرسم. قتاده عرض کرد: بپرسید. حضرت فرمود: تفسیر این آیه از سوره سبأ را به من بگو که خداوند در آن می‌فرماید: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» قتاده پاسخ داد: منظور از این آیه، کسی است که به همراه توشه، شتر و کرایه حلال از خانه خود به قصد این خانه (بیت الله الحرام) خارج می‌شود و از هرگونه دزدی و غارتی در امان می‌ماند تا آن که به سوی خانواده‌اش بازگردد. امام باقر علیه السلام فرمود: ـ ای قتاده!ـ تو را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا می‌دانی که چه بسا آن مرد به همراه توشه حلال، شتر و کرایه حلال از خانه خود به قصد این خانه (بیت الله الحرام) خارج می‌شود، اما دستخوش راهزنان قرار می‌گیرد و توشه راه او از بین می‌رود و با این حال ممکن است ضربه‌ای بخورد که از آن ضربه بمیرد. قتاده پاسخ داد: بله، چنین است. پس امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو ـ ای قتاده! ـ اگر قرآن را تفسیر به رأی کنی، نابود می‌شوی و

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۵.

دیگران را نیز به همراه خود نابود می‌کنی و اگر تفسیر قرآن را از آن مردان گرفته‌ای، باز هم نابود می‌شوی و دیگران را نیز به همراه خود نابود می‌کنی. وای بر تو ـ ای قتاده! ـ منظور از این آیه، کسی است که به همراه توشه، شتر و کرایه حلال به قصد این خانه (بیت الله الحرام) خارج می‌شود، در حالی که به حق ما آگاه است و دل او لبریز از عشق ما است. چنان که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»[1] [پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده]

و منظور خداوند از این آیه، بیت الحرام نبوده است و اگر قصد او بیت الحرام بود، کلمه إلیه را می‌آورد. پس به خداوند سوگند! منظور از دعای ابراهیم علیه السلام ما بوده‌ایم و هرکس که عشق ما در دلش باشد، حجّش پذیرفته وگرنه پذیرفته نمی‌شود. ای قتاده! پس اگر کسی این گونه باشد (یعنی عشق ما در قلب او باشد) در روز قیامت، از عذاب جهنم در امان خواهد بود. قتاده گفت: حتماً تفسیر آیه همین گونه است. به خداوند سوگند! من این آیه را جز به این شکل تفسیر نکنم.

امام باقر علیه السلام فرمود: تنها، کسی که مخاطب قرآن است، قرآن را می‌شناسد.[2]

۵) شیخ در کتاب الغیبة، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن صالح همدانی روایت می‌کند که گفت: به حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نامه نوشته و عرض کردم: اهل بیت من، مرا مورد آزار قرار می‌دهند و به خاطر حدیثی که از پدران شما علیهم السلام روایت شده و آنها در آن حدیث گفتند:«خادمان ما و کسانی که به امور ما سر و سامان می‌بخشند، بدترین خلق خداوند هستند» مرا مورد سرزنش قرار می‌دهند.[3] پس حضرت در جواب نامه‌ام نوشت: وای بر شما! آیا سخن خداوند که فرمود: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً» را نمی‌خوانید؟ پس به خداوند سوگند! منظور از

۱- ابراهیم/ ۳۷.

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۱۱، ح ۴۸۵.

۳- تقریع، سرزنش و نکوهش «لسان العرب- ریشه قرع»

آبادی‌هایی که خداوند به آنان برکت داده بود، ما (اهل بیت) هستیم و منظور از آبادی‌های آشکار، شما هستید.[1]

ابن بابویه نیز در کتاب غیبتش، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن صالح همدانی، از حضرت صاحب الزمان عین این حدیث را تا آخرش روایت می‌کند.[2]

۶) ابن بابویه، با سند خود، از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت می‌کند که فرمود: ای ابو بکر! «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» یعنی به همراه قائم ما اهل بیت علیهم السلام.[3]

۷) محمد بن عباس، از حسین بن علی بن زکریا بصری، از هیثم بن عبد الله رمّانی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: یکی از کسانی که قرآن را تفسیر می‌کرد، نزد پدرم آمد و پدرم به او فرمود: تو فلانی هستی؟ و پدرم او را با نامش نامید. آن مرد پاسخ داد: آری. پدرم فرمود: تو همان کسی هستی که قرآن را تفسیر می‌کنی؟ آن مرد پاسخ داد: آری. پدرم فرمود: چگونه آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» را تفسیر می‌کنی؟ آن مرد پاسخ داد: منظور از آیه، مکانی میان مکه و مدینه است. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا در این مکان، ترس و راهزنی یافت می‌شود؟ آن مرد پاسخ داد: آری. امام صادق علیه السلام فرمود: پس چگونه مکانی که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید که امن است، در آن ترس و راهزنی یافت می‌شود؟ آن مرد عرض کرد: پس منظور آیه چیست؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: منظور از آن، ما اهل بیت هستیم و خداوند شما را اُناس (مردم) و ما را قُری (آبادی‌ها) نامید. آن مرد عرض کرد: جانم فدای شما باد! آیا در کتاب خدا، آیه‌ای یافته‌اید که در آن قُری (آبادی‌ها) به معنای مردان آمده باشد؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: آیا

۱- غیبه، ص ۳۴۵ ح ۲۹۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۸، ح ۲.

۳- علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۵.

خداوند متعال نمی‌فرماید: «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»[1] [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم، جویا شو] پس آیا سئوال‌ها خطاب به دیوارها و حصارها است یا خطاب به مردم؟ همچنین خداوند متعال فرمود: «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا»[2] [و هیچ شهری نیست، مگر این که ما آن را (در صورت نافرمانی) پیش از روز رستاخیز به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم] پس این عذاب، برای مردان است یا برای دیوارها و حصارها؟[3]

۸) محمد بن عباس، از احمد بن هَوذَه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد انصاری، از عبد الله سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و حضرت به او فرمود: ای برادر اهل بصره! به من خبر رسیده که تو آیه‌ای از کتاب خدا را بر خلاف شأن نزول آن تفسیر نموده‌ای. پس اگر این گونه انجام داده باشی، نابود شده‌ای و دیگران را نیز به نابودی کشانده‌ای. حسن بصری عرض کرد: جانم به فدای شما باد! آن آیه کدام است؟ حضرت فرمود: آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» است. وای بر تو! چگونه خداوند، قومی را در امنیت و پناه قرار می‌دهد، در حالی که کالای آنان در مکه و مدینه و میان این دو شهر به سرقت می‌رود و چه بسا فردی به بندگی گرفته یا به قتل می‌رسد و جانش را از دست می دهد. سپس مکث طولانی نمود و سپس با دست به سینه خود اشاره نمود و فرمود: منظور از آبادی‌هایی که خداوند به آن برکت داد، ما هستیم. حسن بصری عرض کرد: آیا در کتاب خداوند آیه‌ای را یافته‌ای که در آن، قُری (آبادی‌ها) به معنای مردان آمده باشد؟ حضرت پاسخ داد: آری، یکی از این آیه‌ها آیه «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا

۱- یوسف/ ۸۲.

۲- اسراء/ ۵۸.

۳- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۱.

حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا»[1] [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند و از آنها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی (بس) زشت عذاب کردیم] است. پس چه کسانی از خداوند عزّ و جلّ سرکشی نمودند: دیوارها، خانه‌ها یا مردان؟ حسن بصری پاسخ داد: مردان. سپس حسن بصری عرض کرد: جانم به فدای شما باد! بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: نمونه دیگر آن در سوره یوسف علیه السلام آیه «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»[2] [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو] به او دستور دادند تا از چه کسی بپرسد؟ از آبادی و قافله یا از مردان؟ حسن بصری پاسخ داد: جانم به فدای شما باد! به من بگویید که معنای قُری ظاهره (آبادی‌های آشکار) چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن‌ها شیعیان ما (یعنی علمای شیعه) هستند.[3]

۹) پیرامون تفسیر آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» از ابو حمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: منظور این است که آنان، از انحراف در امان هستند؛ یعنی در دانشی که پیرامون دنیا و دین خود از آنان فرا می‌گیرند، از انحراف در امان هستند.[4]

۱۰) طبرسی در کتاب احتجاج، از ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند که گفت: یکی از قاضیان اهل کوفه، نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و عرض کرد: جانم به فدای شما باد! تفسیر آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» چیست؟ حضرت فرمود: مردم نزد شما در عراق در تفسیر این آیه چه می‌گویند؟ آن قاضی پاسخ داد: می‌گویند که منظور از آیه، مکه است. حضرت از او پرسید: آیا دزدی و سرقت را در مکانی بیشتر از مکه دیده‌ای؟ آن قاضی پرسید: پس منظور آیه چیست؟ حضرت

۱- طلاق/ ۸.

۲- یوسف/ ۸۲.

۳- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۲.

۴- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۳.

پاسخ داد: منظور آیه، تنها مردان است. آن قاضی پرسید: در کجای کتاب خدا شبیه این مورد داریم که قُری (آبادی‌ها) به معنای مردان آمده باشد؟ حضرت پاسخ داد: آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ در آیاتی فرمود: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ»[1] [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند]، «تِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ»[2] [(مردم) آن شهرها چون بیدادگری کردند هلاکشان کردیم]، «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»[3] [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو] پس، از آبادی و قافله پرسیده می‌شود یا از مردان؟ ابوحمزه ثمالی می‌گوید: حضرت آیات دیگری را به همین معنا، تلاوت نمود. آن قاضی عرض کرد: جانمان به فدای شما باد! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آنها، ما (اهل بیت) هستیم. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» فرمود: منظور این است که آنان از انحراف در امان هستند.[4]

۱۱) طبرسی در کتاب احتجاج، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که وی گفت: حسن بصری نزد امام باقر علیه‌السلام آمد و عرض کرد: آیا می‌خواهید از شما درباره مسائلی از کتاب خدا بپرسم؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آیا تو فقیه مردم بصره نیستی؟ حسن بصری پاسخ داد: این طور گفته می‌شود. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا در بصره کسی هست که تو از او تفسیر قرآن را می‌آموزی؟ حسن بصری پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: پس تمام مردم بصره به تو رجوع می‌کنند و از تو تفسیر قرآن را می‌آموزند؟ حسن بصری پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: سبحان الله! عمل بزرگ و عظیمی را بر عهده گرفته‌ای. به من خبر رسیده که تو عملی انجام داده‌ای که نمی‌دانم آیا صحّت دارد و یا این که به تو تهمت دروغ زده می‌شود؟ حسن بصری عرض کرد: آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: ادعا می‌کنند که

۱- طلاق/ ۸.

۲- کهف/ ۵۹.

۳- یوسف/ ۸۲.

۴- احتجاج، ص ۳۱۳.

تو می‌گویی: خداوند بندگان خود را آفرید و امورشان را به خودشان تفویض کرده و سپرده است. راوی می‌گوید: پس حسن بصری خاموش ماند و پاسخی نداد. حضرت پرسید: آیا به نظر تو کسی که خداوند درباره او در کتابش فرمود: تو در امان هستی، پس از این سخن باید از چیزی بهراسد؟ حسن بصری پاسخ داد: خیر. امام باقر علیه السلام فرمود: من آیه‌ای را به تو عرضه می‌دارم و خطابه‌ای را برای تو می‌خوانم و گمان می‌کنم که آن آیه را به طور نادرست تفسیر کرده‌ای. پس اگر این گونه تفسیر کرده باشی، نابود شده‌ای و دیگران را نیز به نابودی کشانده‌ای. حسن بصری پرسید: آن آیه کدام است؟ حضرت پاسخ داد: آیا در آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» نظر کرده‌ای؟ ای حسن! به من خبر رسیده که تو به مردم فتوا داده و گفته‌ای که منظور از این آیه، مکه است؟ همچنین حضرت پرسید: آیا کسی که به قصد حج به سوی مکه می‌آید، مورد راهزنی قرار نمی‌گیرد؟ و آیا مردم مکه نمی‌ترسند و اموالشان به یغما نمی‌رود؟ حسن بصری پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: پس در چه وقت آنها در امان می‌باشند؟ بلکه (ای حسن بصری) خداوند، آن مَثَل‌ها را در قرآن درباره ما زده است. پس منظور از آن آبادی‌ها که خداوند به آن برکت داده است، ما هستیم. و منظور از سخن خداوند عزّ و جلّ همین می‌باشد. پس هر کسی که به فضل و برتری ما اذعان کند، آن جا که خداوند به آنان امر فرمود که نزد ما بیایند، پس خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» یعنی میان آنها و شیعیانشان، آن آبادی‌ها را که به آنها برکت داده‌ایم قرار دادیم. «قُرًى ظَاهِرَةً» و منظور از قُری ظاهره (آبادی‌های آشکار)، فرستاده‌ها و راویانی هستند که از ما نزد شیعیانمان روایت می‌کنند و همچنین فُقهای شیعیان ما نسبت به شیعیان و سَیْر (حرکت کردن) در آیه «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ» مَثَلی برای دانش می‌باشد. همچنین آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» مَثَلی است بر دانشی که در شب‌ها و روزها از نزد ما به سوی آنان پیرامون حلال و حرام، واجبات و احکام حرکت می‌کند «آمِنِينَ» در آنها هنگامی که این مسائل را از معدن آن که به فراگیری از آن معدن فرمان داد شده بودند، فرا می‌گیرند و آنها از شک و گمراهی در امان می‌باشد و همچنین آن ناقلان و راویان از تبدیل کردن حرام به حلال در امان هستند؛ زیرا آنان، آن دانش را از کسی که بر آنان واجب بود از او با شناخت

و معرفت فرا بگیرند، فرا گرفته‌اند؛ زیرا آنــان، وارثـان آن دانــش از آدم تــا خــاتم هستند؛ ذرّیّه‌ای که برخی از آنان برگزیده هستند. پس این امر (دانش تفسیر قـرآن) به شما نرسیده است، بلکه به ما منتهی شده است؛ و ای حسن! ما، آن ذرّیّه برگزیده هستیم نه تو و امثال تو. پس آن گاه که آن چه را که برای تو نبوده و به تو نرسـیده را ادعا نمودی، اگر به تو می‌گفتم: ای نادان مردم بصره! تنهـا آن چـه را کـه از تـو می‌دانستم و درباره تو بر من روشن شده بود را بیان کرده بودم. بر حذر باش از این که قائل به تفویض باشی؛ زیرا این گونه نیست که خداوند به خاطر ناتوانی و ضـعف خود، امور خلق را به خودشان محول کرده و یا از روی ظلم و ستم، آنان را مجبور به انجام معاصی و گناهان کرده باشد[1].

۱۲) طبرسی در کتاب احتجاج می‌گوید: امام صادق علیه السلام به ابو حنیفـه که نزد حضرت آمده بود، فرمود: تو کیستی؟ او پاسـخ داد: مـن ابـو حنیفـه هسـتم. حضرت پرسید: آیا تو مفتی مردم عراق هستی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: آری. حضـرت پرسید: به چه وسیله برای آنان فتوا می‌دهی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: به وسـیله کتـاب خدا. حضرت پرسید: آیا تو از کتاب خـدا آگـاه هسـتی کـه کـدام آیـاتش ناسـخ، منسوخ، محکم و متشابه است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: آری. حضرت پرسید: پـس بـه من بگو منظور از آیه «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَـا لَيَـالِيَ وَأَيَّامًـا آمِنِيـنَ» کجـا است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: منظور، ما بین مکه و مدینه است. امام صادق علیه‌السلام رو به حاضرین کرده و پرسید: شما را به خداوند سوگند مـی‌دهـم، آیـا ایـن گونـه نیست که میان مکه و مدینه رفت و آمد می‌کنید و خودتان از کشته شدن و اموالتان از دزدی و غارت در امان نیستید؟ آنان پاسخ دادند: حتماً همـین گونـه اسـت کـه می‌فرمایید. امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو ـ ای ابـو حنیفـه! ـ خداونـد فقط سخن حق و راست را بیان می‌دارد. به من بگو منظور خداونـد از آیـه «وَمَـن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»[2] [و هر که در آن درآید، در امان است] کجا است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: منظور، بیت الحرام است. پس امام صادق علیه السلام رو بـه حاضـرین کـرد و

۱- احتجاج، ص ۳۲۶.

۲- آل عمران/ ۹۷.

پرسید: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که عبد الله بن زبیر و سعید بن جُبیر وارد بیت الحرام شدند و از کشته شدن در امان نماندند؟ آنان پاسخ دادند: البته که می‌دانیم. پس امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو ـ ای ابو حنیفه!ـ خداوند فقط سخن حق و راست را بیان می‌دارد. ابو حنیفه عرض کرد: من هیچ گونه دانش و آگاهی نسبت به کتاب خداوند ندارم و من، فقط از قیاس استفاده می‌کنم...و این حدیث که طولانی است را ادامه داد.[1]

۱۳) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن ثابت، از قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از سماعة بن مهران، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» فرمود: منظور، کسی است که بر مودّت و دوستی با ما و سختی یا آسودگی که به این خاطر گریبانگیر او شده بردبار است و بر آزاری که به خاطر دوستی با ما می‌بیند، صبر پیشه می‌کند و خداوند را به خاطر این که ولایت ما اهل بیت را به او ارزانی داشته، سپاسگزار است.[2]

«وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰)»

[و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان (بقیه) از او پیروی کردند]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد یحیی، از احمد بن سلیمان، از عبد الله بن محمد یمانی، از مِسمَع بن حجاج، از صبّاح حذّاء، از صبّاح مُزَنی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر در دست خود گرفت، ابلیس در میان لشکریان خود فریاد می‌زد و تمام لشکریان او از خشکی و دریا نزد او آمدند و عرض کردند: ای سرور و مولای ما! چه مصیبتی بر تو وارد شده است که این گونه فریاد می‌زنی؛ چرا که ما فریادی وحشتناک‌تر از این فریاد تو نشنیده‌ایم؟ ابلیس به آنان پاسخ داد:

۱- احتجاج، ص ۳۶۰.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۴.

این پیامبر، کاری کرده است که اگر به اتمام برسد دیگر هیچ‌گـاه مـردم از خداونـد سرکشی نکرده و معصیت او را انجام نمی‌دهند. پس آنها گفتند: ای مـولای مـا! تـو برای آدم بودی. پس چون منافقین گفتند: او از روی هوی و هوس سخن می‌گویـد، و چون یکی از آن دو به دوست خود گفت: آیا نمی‌بینی کـه چشـمانش در سـرش می‌چرخد و گویی مجنون است و مقصود آنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ابلیس فریاد شادی سر داد و دوستان خود را گرد آورد و گفت: آیا دانسـتید کـه از پیش، برای آدم بودم؟ آنها پاسخ دادند: آری، مـی‌دانسـتیم. ابلـیس گفـت: آدم، آن پیمان را شکست و به پروردگار خود کافر نشد؛ اما اینان، آن پیمان را شکستند و به رسول خداوند کافر گشتند. پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشـت و مردم، غیر از علی را به خلافت رساندند، ابلیس تـاج پادشـاهی را بـر سـر نهـاد و منبری را بر پا کرد و به همراه جامه‌های زیبای خـود بـر آن نشسـت و سـواران و پیادگان[1] خود را گرد آورد و سپس به آنان گفت: شادی کنید؛ چرا که دیگر مردم از خداوند فرمان نمی‌برند تا آن که امامی به امامت مردم منصـوب شـود. و امـام بـاقر علیه السلام آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را تلاوت کرده و فرمود: تأویل این آیه هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود و منظور از ظن و گمان ابلیس، هنگامی است که آنـان پیرامـون رسـول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: او از روی هوی و هوس سخن می‌گوید. پس ابلیس در مورد آنان قطعاً گمانی بُرد و آنان گمان ابلیس را تصدیق نمودند.[2]

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سـنان، از امـام صـادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: چون خداوند در آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ[3]» [ای پیامبر! آن چه را که از جانب پروردگارت بر تـو نـازل شده است را ابلاغ کن] که در شأن حضرت علی علیه السـلام در روز غـدیر نـازل شده، به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمـود کـه امیـر المـؤمنین علیـه السـلام را

۱- رَجِلَه، یعنی پیادگان

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۴۴، ح ۵۴۲.

۳- مائده/۶۷

جانشین خود بر مردم گرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است. پس ابلیس‌ها نزد ابلیس بزرگ آمده و خاک بر چهره خود پاشیدند. ابلیس به آنان گفت: شما را چه شده است؟ آنان پاسخ دادند: این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) امروز با دستان خود بیعتی را بسته است که تا روز قیامت، هیچ چیزی نمی‌تواند آن را بگشاید. ابلیس به آنان گفت: هرگز این گونه نخواهد شد، چرا که کسانی که دور او بودند، در مورد او به من وعده‌ای داده‌اند که هرگز خلف وعده نمی‌کنند. این گونه بود که خداوند آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» را نازل کرد.[1]

۳) محمد بن عباس، از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی بن عبید، از ابن فضال، از عبد الصمد بن بشیر، از عطیّه عوفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خم در دست خود گرفت و گفت: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است؛ ابلیس- که خداوند او را لعنت کند- به همراه شیاطین خود در آن جا حاضر بود. آن شیاطین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است، به او گفتند: به خداوند سوگند! تو به ما این طور نگفته بودی، تو به ما خبر داده بودی که این مرد (رسول خدا) اگر بمیرد، در میان اصحاب او تفرقه می‌افتد؛ اما این سخن امروز او باعث استواری و ثبات می‌شود و هرگاه کسی بخواهد برود، دیگری به جای او می‌آید. ابلیس گفت: پراکنده شوید؛ چرا که اصحاب او به من وعده داده‌اند که به هیچ‌کدام از سخنانی که او (رسول خدا) گفته است، اقرار و اعتراف نخواهند کرد. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرموده «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ».[2]

۴) علی بن ابراهیم، از زید شحّام روایت می‌کند که گفت: قتادة بن دعامه نزد امام باقر علیه السلام آمد و از حضرت تفسیر آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۵.

فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را پرسید و حضرت پاسخ داد: چون خداوند به موجب آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ» که در شأن علی علیه السلام است، «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»[1] [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای] به پیامبر خود امر فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان خلیفه خود در میان مردم بگمارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خُم در دستان خود گرفت و فرمود: هر کس که من مولای او هستم، علی مولای او است. ابلیس‌ها بر سر خود خاک پاشیدند و ابلیس بزرگ به آنان گفت: شما را چه شده؟ آنان پاسخ دادند: این مرد (رسول خدا) با دستان خود گرهی بسته است که تا روز قیامت هیچ انسانی نمی‌تواند آن را بگشاید. ابلیس به آنان گفت: هرگز این چنین نخواهد شد؛ چرا که کسانی که اطراف او (رسول خدا صلی الله علیه و آله) بودند به من وعده‌ای در مورد او داده‌اند که هرگز خلف وعده نمی‌کنند. این گونه بود که خداوند آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را نازل کرد که منظور از گروه مؤمن، شیعیان امیر المؤمنین می‌باشند.[2]

﴿وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) قُل لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ

۱- مائده/۶۷.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۴، ح ۶.

يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶).

[و (شیطان) را بر آنان تسلطی نبود، جز آن که کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که درباره آن در تردید است، باز شناسیم و پروردگار تو بر هر چیزی نگاهبان است* بگو: کسانی را که جز خدا (معبود خود) پنداشته‌اید، بخوانید هموزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین مالک نیستند و در آن دو شرکتی ندارند و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست* و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد، مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد تا چون هراس از دلهایشان برطرف شود، می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبه و بزرگ* بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدا، و در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت‌یا گمراهی آشکاریم* بگو: (شما) از آن چه ما مرتکب شده‌ایم بازخواست نخواهید شد و (ما نیز) از آن چه شما انجام می‌دهید بازخواست نخواهیم شد* بگو: پروردگارمان، ما و شما را جمع خواهد کرد، سپس میان ما به حق داوری می‌کند و اوست داور دانا]

۱) علی بن ابراهیم: «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ» کنایه از ابلیس است «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» سپس خداوند عزّ و جلّ در استدلال خود علیه بت‌پرستان فرمود: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا» که کنایه از آسمان‌ها و زمین است. «مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ» و آیه «وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» علی بن ابراهیم می‌گوید: تمام انبیا و رسولان خداوند به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت، قادر به شفاعت نیستند تا آن که خداوند به آن‌ها اذن دهد و خداوند پیش از روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن شفاعت داده است. شفاعت، ابتدا حق او و امامان پس از او و پس از آن، حق انبیا علیهم السلام است.[1]

۲) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمّار، از ابو العباس مکبر روایت می‌کند که گفت: بنده زن امام زین العابدین علیه السلام به

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

نام ابو اَیمن نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابو جعفر! مردم را می‌فریبند و می‌گویند: شفاعت محمد، شفاعت محمد؟! پس امام باقر علیه اسلام به خشم آمد و رنگ چهره‌اش تغییر کرد. سپس فرمود: وای بر تو ـ ای ابو اَیمن!ـ آیا از این که شکم و فرج (دامان) خود را عفیف نگاهداشته‌ای، مغرور شده‌ای. آیا نمی‌دانی وقتی صحنه‌های پر از هول و هراس قیامت را مشاهده کنی، به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نیاز پیدا می‌کنی؟ وای بر تو! آیا محمد صلی الله علیه و آله تنها برای کسی که آتش جهنم بر او واجب شده است شفاعت می‌کند؟! سپس حضرت فرمود: تمام پیشینیان و آیندگان نیازمند شفاعت محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت می‌باشند. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله حق شفاعت برای امت خود را دارد و ما حق شفاعت برای شیعیان خود را داریم و شیعیان ما حق شفاعت برای مردمان خود را دارند. سپس حضرت فرمود: مؤمن برای [قبیله بزرگی] مانند قبیله رَبیعه و مُضَر شفاعت می‌کند و مؤمن حتی برای خادم خود نیز شفاعت می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! به خاطر خدمتی که به من می‌کرد، او مرا از سرما و گرما حفظ می‌کرد.[1]

۳) شرف الدین نجفی، از علی بن ابراهیم ـ که رحمت خدا بر او باد ـ از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شفاعت هیچ یک از انبیا و رسولان به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود؛ جز آن که خداوند به او اذن شفاعت دهد؛ چرا که خداوند پیش از روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن شفاعت عطا کرده بود. پس شفاعت، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام و امامانی است که از نسل او می‌باشند، و سپس حق انبیا صلوات الله علیهم اجمعین.[2]

۴) شرف‌الدین نجفی، از پدرش، از علی بن مهران، از زرعه، از سماعه روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت پرسیدم و حضرت پاسخ داد: مردم در روز قیامت در یک

---

۱ – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲ – تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۸.

ردیف محشور می‌شوند، در حالی که عرق بر سر و روی آنان جاری است. پس می‌گویند: ما را نزد پدرمان آدم علیه السلام ببرید تا او برایمان شفاعت کند. پس نزد آدم علیه السلام می‌آیند و به او عرض می‌کنند: نزد پروردگارت برایمان شفاعت کن. آدم علیه السلام پاسخ می‌دهد: من، گناه و اشتباهی انجام داده‌ام و در برابر پروردگارم احساس شرمساری می‌کنم؛ شما باید برای شفاعت نزد نوح علیه السلام بروید. پس آنها نزد نوح می‌آیند و او آنان را به رفتن نزد پیامبر پس از خود ارجاع می‌دهد و همین طور هر پیامبر مردم را به پیامبر پس از خود ارجاع می‌دهد تا آن که به عیسی علیه السلام منتهی می‌شوند و او می‌فرماید: شما باید نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید، و آنان نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌روند و خود را بر او عرضه می‌دارند و از او می‌خواهند که برای آنان شفاعت کند. پس حضرت می‌فرماید: با ما بیایید پس به راه می‌افتند تا به در بهشت می‌رسند و حضرت رو به وجه (ذات) خداوند سبحان می‌کند و به سجده افتاده و تا هر زمان خدا بخواهد صبر می‌کند. سپس خداوند به او می‌فرماید: سرت را بالا بگیر ای محمد! و شفاعت کن که مورد پذیرش قرار می‌گیرد و بخواه که هرچه بخواهی به تو ارزانی داشته می‌شود. این گونه می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان شفاعت می‌کند.[1]

۵) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» فرمود: منظور از آیه، این است که آسمانیان از زمان بعثت عیسی بن مریم علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله صدای وحی را نشنیده بودند و چون خداوند، جبرئیل علیه السلام را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و آسمانیان، صدای وحی قرآن را به مانند صدای فرو کوفته شدن آهن بر صخره شنیدند، همه مدهوش گشتند. چون ابلاغ وحی به پایان رسید، جبرئیل فرود آمد و هرگاه که از کنار ساکنان یک آسمان می‌گذشت، ترس و اضطراب جلال و سطوت الهی از دل‌هایشان برطرف می‌شد. خداوند در این آیه می‌فرماید: ترس و

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۹.

اضطراب از دل‌هایشان برطرف می‌شود و از یکدیگر می‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: پروردگارمان سخن حق را بیان داشته است و او بلند مرتبه و بزرگ است. «قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا» یعنی میان ما قضاوت می‌کند «بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ» حضرت فرمود: یعنی او حاکم و دانا است.[1]

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸)﴾

[و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند]

۱) علی بن ابراهیم، از علی بن جعفر، از محمد بن عبد الله طائی، از محمد بن ابی عمیر، از حفص کُناسی، از عبد الله بن بکر اَرَّجانی روایت می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام از من پرسید: به من بگو رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای عموم مردم فرستاده شده بود، آیا خداوند در آیات محکم کتاب خود نفرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ»؟ که منظور برای تمام ساکنین مشرق و مغرب و آسمانیان و زمینیان اعم از جن و انس می‌باشد. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله توانست رسالت و پیام خود را به همه آنها برساند؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: نمی‌دانم. حضرت فرمود: ای پسر بکر! رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه خارج نشده است، پس چگونه توانسته است به اهل مشرق و مغرب ابلاغ کند؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمود و او زمین را با یک پر از بال خود از بیخ و بن برکند و آن را در مقابل رسول خدا نهاد و زمین در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله به مانند کف دست او نسبت به دست او بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساکنین مشرق و مغرب می‌نگریست و هر قوم را با زبانشان مورد خطاب قرار می‌داد و خود، آنان را به خداوند متعال و نبوت خود فرا می‌خواند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به این ترتیب به تنهایی توانست تمام

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۷.

ساکنان آبادی‌ها و شهرها را به سوی خداوند متعال و نبوت خود دعوت کند.[1]

۲) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولَوَیه، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن محمد سلیمان، از محمد بن خالد، از عبد الله بن حمّاد بصری، از عبد الله بن عبد الرحمن اصم، از عبد الله بن بکر اَرَّجانی روایت می‌کنند که در حدیثی طولانی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا امام می‌تواند ساکنان مشرق و مغرب را ببیند؟ حضرت پاسخ داد: ای پسر بکر! پس چگونه او بر هر دو سرزمین حجت است در حالی که آنان را نمی‌بیند و در میان آنان حکم نمی‌کند و چگونه او حجتی برای قوم ناپیدایی است که نه او قدرتی بر آنان دارد و نه آنان قدرتی بر او دارند؟ و چگونه او مجری از سوی خداوند و شاهد و گواهی بر خلق او می‌باشد در حالی که آنان را نمی‌بیند؟ و چگونه او حجتی بر آنان است در حالی که آنان از دیدگان او پنهان هستند و مانعی میان آنان و او است که نمی‌تواند امر پروردگارش را در میان آنان اجرا سازد، در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ» و منظور از آن، تمام کسانی هستند که بر روی زمین هستند و حجت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین او است و او باید در مسائلی که امت در آن اختلاف پیدا می‌کنند، راهنما باشد و حقوق مردم را بستاند.[2]

پیشتر روایت صالح بن هیثم، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَى مَعَادٍ»[3] [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند] آمده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲- کامل الزیارات، ص ۳۲۶، ح ۲.

۳- قصص/ ۸۵.

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳)».

[و کسانی که کافر شدند، گفتند: نه به این قرآن و نه به آن (توراتی) که پیش از آن است، هرگز ایمان نخواهیم آورد، و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند می‌دیدی (که چگونه) برخی از آنان با برخی (دیگر جدل و) گفتگو می‌کنند. کسانی که زیردست بودند به کسانی که (ریاست و) برتری داشتند می‌گویند: اگر شما نبودید، قطعاً ما مؤمن بودیم* کسانی که (ریاست و) برتری داشتند به کسانی که زیردست بودند، می‌گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت پس از آن که به سوی شما آمد بازداشتیم؟ (نه) بلکه خودتان گناهکار بودید* و کسانی که زیردست بودند به کسانی که (ریاست و) برتری داشتند می‌گویند: (نه) بلکه نیرنگ شب و روز (شما بود) آن گاه که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار کنند و در گردن‌های کسانی که کافر شده‌اند، غل‌ها می‌نهیم. آیا جز به سزای آن چه انجام می‌دادند می‌رسند؟]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند سخن کفّار قریش و کفّار دیگر قبائل را برای پیامبر خود حکایت می‌کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی از کتاب‌های انبیا «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ».

«بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ» سپس کسانی که ضعیف نگاه داشته شدند به کسانی که تکبّر ورزیدند، می‌گویند: «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» یعنی شما در شب و روز حیله ورزیدید. علی بن ابراهیم می‌گوید: حضرت پیرامون تفسیر آیه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» فرمود: یعنی هنگامی که در آتش جهنم ولیّ خدا را می‌بینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند. برخی از حضرت پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! پنهان

ساختن پشیمانی در حالی که آنان در عـذاب هسـتند، چـه سـودی برایشـان دارد؟ حضرت پاسخ داد: آنان از شماتت دشمنان بیزارند.[1]

۲) علی بن ابراهیم، از محمد بن جعفر، از احمد بن حسین، از صـالح بـن ابـی حمّاد، از حسن بن موسی خشّاب، از مردی، از حمّاد بن عیسی، از کسی که برای او روایت کرد، نقل کرده است که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیـه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» را پرسیدند و به او عرض کردند: پنهـان سـاختن پشیمانی در حالی که آنان در عذاب هستند، چـه سـودی برایشـان دارد؟ حضـرت پاسخ داد: از شماتت دشمنان بیزارند.[2]

﴿وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷)﴾

[و گفتند: ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عـذاب نخـواهیم شـد* بگو: پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند* و اموال و فرزندانتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمـان آورده و کـار شایسـته کـرده باشند. پس برای آنـان دو برابـر آن چـه انجـام داده‌انـد پـاداش اسـت و آنهـا در غرفه‌ها(ی بهشتی) آسوده خاطر خواهند بود]

۱) علی بن ابراهیم: سپس آنان به خاطر بی‌نیازی خود بر خداوند فخر فروشی کرده و گفتند: «نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» پس خداونـد در پاسـخ به آنان فرمود: «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْـدِرُ وَلَٰكِـنَّ أَكْثَـرَ النَّـاسِ لَـا يَعْلَمُونَ* وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى إِلَّـا مَـنْ آمَـنَ وَعَمِـلَ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۳.

صَالِحًا».[1]

۲) علی بن ابراهیم: مردی نزد امام صادق علیه السلام از ثروتمندان سخن به میان آورد و از آنان بدگویی نمود. امام صادق علیه السلام به او فرمود: خاموش باش؛ چرا که انسان ثروتمند اگر صله رحم انجام دهد و به برادران خود نیکی کند، خداوند دو برابر به او اجر و پاداش می‌دهد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ».[2]

۳) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابراهیم جازی، از ابو بصیر روایت می‌کند که گفت: نزد امام باقر علیه اسلام از ثروتمندان شیعه سخن به میان آوردیم و گویی حضرت از مطالبی که پیرامون آن‌ها از ما شنید، احساس بیزاری کرده و فرمود: ای ابو محمد! اگر مؤمن، ثروتمند، مهربان و کسی باشد که صله رحم انجام دهد و به یاران خود نیکی کند، خداوند در عوض آن اموالی که در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند به او دو بار و دو برابر پاداش می‌دهد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می‌فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ».[3]

«قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ (۴۱)».

[بگو: در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳- علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۷۳.

بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می‌دهد و او بهترین روزی دهندگان است* و (یاد کن) روزی را که همه آنان را محشور می‌کند آن گاه به فرشتگان می‌فرماید: آیا اینها بودند که شما را می‌پرستیدند؟* می‌گویند: منزهی تو سرپرست ما تویی نه آنها، بلکه جنیان را می‌پرستیدند، بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند]

۱) محمد بن یعقوب؛ از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از کسی که برای او نقل کرده، روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا است که به آن دو عمل می‌کنم، ولی فایده‌ای نمی‌بینم. حضرت پرسید: آن دو آیه کدامند؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: آیه « أدعُونِی أستَجِب لَکُم»[۱] [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم] چرا که ما به سوی خداوند دعا می‌کنیم، ولی اجابتی نمی‌بینیم. حضرت فرمود: آیا تو فکر می‌کنی که خداوند عزّ و جلّ به وعده خود وفا نمی‌کند؟ عرض کردم: خیر [این گونه فکر نمی-کنم]. حضرت فرمود: پس عدم اجابت به چه خاطر است؟ عرض کردم: نمی‌دانم. حضرت فرمود: اما من تو را از سبب آن آگاه می‌سازم. هرکس که از خداوند عزّ و جلّ در آن چه که به او امر فرموده، پیروی کند و سپس به سوی او با روش دعا، دعا نماید، خداوند دعای او را مورد اجابت قرار خواهد داد. راوی می‌گوید: عرض کردم: روش دعا کردن چیست؟ حضرت پاسخ داد: ابتدا خداوند را می‌ستایی و نعمت‌هایی را که بر تو ارزانی داشته را بر می‌شماری و سپس او را سپاس می‌گویی و سپس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود می‌فرستی، و آنگاه گناهانت را بر شمرده و به آن‌ها اذعان می‌کنی. سپس از آن گناهان به خدا پناه می‌جویی. پس این، روش دعا کردن است. سپس حضرت پرسید: آن آیه دیگر کدام است؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: آیه «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» است و من انفاق می‌کنم، ولی عوضی نمی‌بینم. حضرت فرمود: آیا به نظر تو خداوند عزّ و جلّ به وعده خود وفا نمی‌کند؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: خیر [وعده خدا راست است]. حضرت فرمود: پس علت آن چیست؟ عرض کردم: نمی‌دانم. حضرت

۱- غافر/۶۰

فرمود: اگر هر کدام از شما اموال خود را از راه حلال به‌دست آورده و در راه حلال انفاق نماید، در برابر هر درهمی که انفاق می‌کند، عوضی به او داده می‌شود.[1]

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حَریز، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: پروردگار تبارک و تعالی، هرشب جمعه از ابتدای شب و در یک سوم پایانی هر شب، امر و فرمان خود را به سوی آسمان دنیا نازل می‌کند، در حالی‌که روبه روی آن، دو فرشته هستند که فریاد می‌زنند: آیا توبه کننده‌ای هست که توبه‌اش پذیرفته شود؟ آیا استغفار کننده‌ای هست تا آمرزیده شود؟ آیا تقاضامندی هست تا تقاضایش برآورده شود؟ خدایا! به هر انفاق کننده، عوضی، و به هر آزمند، زیانی ارزانی دار. پس به هنگام طلوع فجر امر و فرمان الهی به سوی عرش خداوند باز می‌گردد و روزی‌ها را میان بندگان قسمت می‌کند. سپس حضرت به فُضیل بن یسار گفت: ای فضیل! سعی کن سهم بیشتری از این روزی‌ها ببری و منظور از این آیه نیز همین است: «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ* وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ» پس فرشتگان عرض می‌کنند: «سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ».[2]

﴿وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)﴾

[و کسانی که پیش از اینان بودند (نیز) تکذیب کردند، در حالی که اینان به ده‌یک آن چه بدیشان داده بودیم نرسیده‌اند. (آری) فرستادگان مرا دروغ شمردند؛ پس چگونه بود کیفر من؟]

۱) علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از حسّان، از هشام بن عمّار در حدیثی مرفوع از آن

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۸.

۲- تفسیر قمی: ج۲، ص ۱۷۸.

حضرت روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» فرمود: کسانی که پیش از آنان بودند، پیامبران خود را تکذیب کردند، در حالی‌که آن چه به پیامبران آنان ارزانی داشتیم، یک دهم آن چه به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داده‌ایم، نیست.[1]

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶)﴾

[بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ گونه دیوانگی ندارد. او شما را از عذاب سختی که در پیش است جز هشداردهنده‌ای (بیش) نیست]

۱) علی بن ابراهیم، از جعفر بن محمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی شما را تنها به ولایت علی علیه السلام پند می‌دهم و سفارش می‌کنم.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از محمّد بن فُضیل، از ابو حمزه روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی شما را تنها به ولایت علی علیه السلام پند می‌دهم و ولایت علی علیه السلام همان واحده (یکی) است که خداوند تبارک و تعالی در مورد آن فرمود: «إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ».[3]

۳) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، پند به ولایت است.

۱- تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۷۹.

۲- تفسیر قمی، ج۲، ص ۱۷۹.

۳- کافی، ج۱، ص ۳۴۷، ح ۴۱.

راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: ماجرای نازل شدن این آیه چگونه بوده است؟ حضرت پاسخ داد: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام را جانشین خود برای مردم قرار داد، و فرمود: هر که من مولای او هستم، علی، مولای اوست، مردی شروع به سخن گفتن پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده و گفت: محمد صلی الله علیه و آله هر روز ما را به امر جدیدی فرا می‌خواند و شروع کرده به این که اهل بیت خود را بر ما مسلط سازد. این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ درباره این موضوع، آیه‌ای را بر پیامبر خود نازل کرد و فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» یعنی پس از من آن چه را که پروردگارتان بر شما واجب ساخته است را به شما ابلاغ کرده‌ام. راوی می‌گوید: عرض کردم: پس معنای سخن خداوند که فرمود: «أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از مَثنی، اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و منظور از فرادی، اطاعت از امام که از نسل آن دو پس از آن دو می‌آیند، است و ـ ای یعقوب! ـ به خداوند سوگند! مقصودی جز این نداشته است.[1]

۴) طبرسی در کتاب احتجاج، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» فرمود: خداوند عزّ و جلّ تصمیم‌های مربوط به قوانین اسلام و آیاتی که اعمال واجب را بیان می‌دارد، در زمان‌های مختلف نازل کرد؛ چنان که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و اگر خداوند می‌خواست، آنها را در کمتر از یک چشم بر هم زدن می‌آفرید؛ اما خداوند تأنّی و مدارا را الگویی برای نمایندگان خود و الزامی برای حجت‌های خود بر خلقش قرار داد. پس اولین چیزی که آنان را به آن متعهّد ساخت، اذعان به وحدانیّت و ربوبیّت او و شهادت به این که خدایی جز الله نیست، بود. چون آنان، به این امر اذعان نمودند، در پی آن، اذعان به نبوت پیامبرش و شهادت به رسالت او را بر آنان الزامی ساخت. چون به آن متعهد گشتند، نماز، سپس روزه، سپس زکات، سپس روزه، سپس حجّ، سپس زکات‌ها و اموال فَیء (غنیمتی که بدون جنگ و خونریزی به دست می‌آید) را که به همین روش است بر آنان واجب نمود. سپس منافقان گفتند:

۱- تأویل الآیات، ج۲، ص ۴۷۷، ح ۱۰.

آیا برای پروردگارت پس از آن که این موارد را بر ما واجب ساخته، چیز دیگری مانده تا آن را واجب گرداند و تو آن را برای ما بازگو کنی تا جان‌هایمان از این که او مورد واجب دیگری را باقی نگذاشته است، آرام بگیرد؟ این گونه بود که خداوند آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را نازل فرمود که منظور از آن ولایت است و خداوند آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»[1] [ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند] را نازل کرد و امت در این باره هیچ اختلاف نظری ندارند که تنها یک مرد، در آن هنگام (هنگام نزول آیه) در حالی که در رکوع بود، زکات داد که اگر نام او در کتاب آورده می‌شد، آن را به همراه دیگر مطالبی که درباره او در کتاب خداوند ذکر شده بود، حذف می‌کردند و تحریف کنندگان، از معنای این رمز و رموز شبیه به آن که وجود آن در کتاب خداوند را برایت بیان داشتم غافلند، و این مطلب تنها به تو و امثال تو می‌رسد و در این هنگام خداوند عزّ و جلّ فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»[2] [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم][3]

قُل مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷)

[بگو: هر مزدی که از شما خواستم آن از خودتان. مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر

۱- مائده/ ۵۵.

۲- مائده/ ۳.

۳- احتجاج، ص ۲۵۴.

آیه «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا»[1] [هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود] فرمود: هرکس که ولایت آن جانشینان را- که از آل محمد علیهم السلام هستند- بپذیرد و از آنان پیروی کند، ولایت انبیا و مؤمنان پیشین تا آدم علیه السلام نیز بر او افزوده می‌شود و منظور از آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا»[2] [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] همین است و خداوند او را وارد بهشت می‌سازد و منظور از آیه «قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» همین است. خداوند می‌فرماید: پاداش دوستی که تنها آن را از شما خواسته‌ام، برای شما است و با آن هدایت می‌شوید و از عذاب روز قیامت نجات می‌یابید.[3]

۲) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» فرمود: ماجرا از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قومِ خود خواست که با نزدیکان او دوستی ورزند و آنان را آزار ندهند، و منظور از آیه «فَهُوَ لَكُمْ» این است که ثواب آن، برای شما است.[4]

«قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۴۹)»

[بگو: حق آمد و (دیگر) باطل از سر نمی‌گیرد و برنمی‌گردد]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که گفت: اسماعیل ولیمه‌ای ترتیب داد و امام صادق علیه السلام به او فرمود: به مستمندان عنایت بورز و آنان را سیر کن؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ».[5]

۱- شوری/ ۲۳.

۲- نمل/ ۸۹.

۳- کافی، ج ۸، ص ۳۷۹، ح ۵۷۴.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۵- کافی، ج ۶، ص ۲۹۹، ح ۱۶.

﴿وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ (۵۴)﴾

[و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که (کافران) وحشت‌زده‌اند (آن جا که راه) گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند* و می‌گویند: به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی (چنین) دور، دست یافتن (به ایمان) برای آنان میسّر است* و حال آن که پیش از این منکر او شدند و از جایی دور به نادیده (تیر تهمت) می‌افکندند* و میان آنان و میان آن چه (به آرزو) می‌خواستند، حایلی قرار می‌گیرد. همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین رفت؛ زیرا آنها (نیز) در دودلی سختی بودند]

۱) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد، از عبید الله بن موسی علوی، از عبد الله بن محمد، از محمد بن خالد، از حسن بن مبارک، از ابو اسحاق همدانی، از حارث همدانی، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مهدی، أقبل[۱] و دارای موی مجعّد است و بر روی گونه او خالی وجود دارد و آغاز قیام او از جانب مشرق می‌باشد. پس در آن هنگام، سفیانی قیام کرده و به اندازه دوره بارداری یک زن که نه ماه است، فرمانروایی می‌کند و از شام قیام خود را آغاز می‌کند و تمام مردم شام به جز فرقه‌هایی که بر راه حق ایستاده‌اند و خداوند آنان را از قیام به همراه سفیانی بازداشته است، از او تبعیّت می‌کنند و به همراه سپاه عظیمی به مدینه می‌آیند تا این که به بیابان مدینه می‌رسند و خداوند آن سپاه را در زمین فرو می‌برد و منظور از آیه «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» همین است.[۲]

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو

۱- القَبَل فی العین به معنای تمایل سیاهی چشم به سوی بینی است، گویی که شخص به بینی خود می‌نگرد « الصحاح، ریشه قبل».

۲- الغیبه، ص ۲۰۵.

خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به خداوند سوگند! گویی که حضرت قائم علیه السلام را جلوی چشمان خود می‌بینم که به حجرالاسود تکیه داده است. سپس خداوند را به حق خود سوگند می‌دهد و سپس می‌فرماید: ای مردم! هرکسی که با من درباره خداوند اقامه حجّت کند، من شایسته‌ترین فرد نسبت به خداوند هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره آدم علیه السلام مُحاجّه (اقامه حجّت) کند، من شایسته‌ترین فرد نسبت به آدم علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره نوح علیه السلام محاجّه کند، من شایسته‌ترین فرد نسبت به نوح علیه السلام هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره ابراهیم علیه السلام محاجّه کند، من شایسته‌ترین فرد نسبت به ابراهیم علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره موسی علیه السلام محاجّه کند، من شایسته‌ترین فرد نسبت به موسی علیه السلام هستم. ای مردم! هرکس با من درباره عیسی علیه السلام محاجّه کند، من شایسته‌ترین فرد نسبت به عیسی علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله محاجّه کند، من شایسته‌ترین فرد نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره کتاب خدا محاجّه کند، من شایسته‌ترین فرد نسبت به کتاب خدا هستم. سپس حضرت قائم علیه السلام می‌رود و دو رکعت نماز می‌گزارد و خداوند را به حقّش سوگند می‌دهد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند! منظور از مضطرّ (به تنگ آمده) در کتاب خداوند آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»[1] [یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد] او (حضرت قائم علیه السلام) می‌باشد. پس اولین کسی که با او بیعت می‌کند، جبرئیل است. سپس سیصد و سیزده مرد که یاران او می‌باشند با او بیعت می‌کنند و هر کس که در مسیر او به او برمی‌خورد، به او ملحق می‌شود و هر کس که در مسیر به او برنمی‌خورد، از بستر خود ناپدید می‌شود و منظور از سخن امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: آنها از بستر خود ناپدید می‌شوند، همین افراد

۱- نمل/ ۶۲.

هستند و منظور از آیه «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا»[1] [وی روی خود را به آن (سوی) می‌گرداند پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می‌آورد] نیز همین است و مقصود از خیرات در آیه، ولایت می‌باشد. همچنین خداوند در جای دیگر فرمود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»[2] [و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تأخیر افکنیم] که منظور از آن، یاران حضرت قائم علیه السلام می‌باشند که در یک لحظه نزد او گرد می‌آیند. پس چون حضرت قائم علیه السلام به بیداء (بیابان)[واقع در مدینه] می‌آید، سپاه سفیانی به سوی او هجوم می‌برند و خداوند به زمین فرمان می‌دهد و زمین، پاهای آنان (سپاه سفیانی) را گرفته و در خود فرو می‌برد و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» یعنی این که عذاب نشوند «كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ» یعنی تکذیب‌کنندگانی که پیش از آنان بودند و نابود شدند.[3]

۳) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا» فرمود: این وحشت و هراس به خاطر آن صدا است که از آسمان می‌آید. همچنین آن حضرت پیرامون آیه «وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» فرمود: یعنی از زیر پاهایشان زمین شکافته می‌شود و آنان را می‌بلعد.[4]

۴) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از ابن محبوب، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور این است که آنان هدایت را از جاییٍ که به دست نمی‌آید طلب کردند،

۱- بقره/ ۱۴۸.

۲- هود/ ۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۰.

در حالی که این هدایت برای آنان، از جایی که به دست می‌آید فراهم شده بود.[1]

۵) عیاشی، از عبد الاعلی حلبی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صاحب این امر علیه السلام غائب می‌شود - و راوی، این حدیث طولانی را که غیبت صاحب امر علیه السلام و ظهور او را در بردارد، ذکر می‌کند تا این که حضرت فرمود: - پس او (یعنی حضرت قائم علیه السلام) مردم را به سوی کتاب خدا، سنت پیامبرش و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و برائت جستن از دشمن او فرا می‌خواند و نام هیچ کس را نمی‌برد تا این که به بَیْداء می‌رسد و سپاه سفیانی به سوی او هجوم می‌برند. پس خداوند به زمین فرمان می‌دهد و زمین از زیر پاهایشان شکافته می‌شود و آنان را در خود فرو می‌برد و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن می‌فرماید: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «وَقَدْ كَفَرُوا» یعنی قائم آل محمّد علیهم السلام «بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ». از آن سپاه، تنها دو مرد به نام وتر و وتیره که از قبیله مُراد هستند، زنده می‌مانند، در حالی که چهره‌هایشان در پس سَرِ آنها قرار داده شده است و عقب عقب راه می‌روند و مردم را از آن چه که بر سر یارانشان آمده آگاه می‌سازند.[2]

این حدیث به طور کامل در تفسیر سوره انفال آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه» [و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد] آمده است.[3]

۶) محمد بن عباس، از محمد بن حسن بن علی بن صبّاح مدائنی، از حسن بن محمد بن شعیب، از موسی بن عمر یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: حضرت قائم علیه السلام قیام می‌کند. پس به راه می‌افتد تا آن که از وادی

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۱، ح ۴۹.

۳- انفال/ ۳۹.

مرّ[1] عبور کرده و به او خبر می‌رسد که کارگزار او کشته شده است. پس به سوی آنان برمی‌گردد و آن جنگجویان را می‌کشد و هیچ کس از آنان را باقی نمی‌گذارد. سپس به راه می‌افتد و مردم را فرا می‌خواند تا آن که به بیداء می‌رسد و سپاه سفیانی به سوی او هجوم می‌برد. پس خداوند عزّ و جلّ به زمین فرمان می‌دهد و زمین پاهایشان را گرفته و در خود فرو می‌برد؛ و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قیام حضرت قائم علیه السلام «وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ» یعنی قیام قائم آلِ محمد علیهم السلام «بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ».[2]

۱- مرّ: وادی در داخل اِضَم- که همان وادی است که مدینه منوّره در آن قرار دارد- معجم البلدان: ج ۱، ص ۲۱۴، و ج ۵، ص ۱۰۶.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۸.

سوره فاطر

سوره فاطر در مکه نازل شده است و ۴۵ آیه دارد و پس از سوره فرقان نازل شده است

فضیلت و ثواب قرائت سوره فاطر

فضیلت آن در سوره سبأ ذکر شد.

۱) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند و به وسیله آن، آن چه را که نزد خداوند متعال می‌باشد بخواهد، هشت درب بهشت او را فریاد می‌زنند و هر درب می‌گوید: بیا، از طریق من وارد بهشت شو و او از هر دری که خواهد، وارد بهشت می‌شود و هر کس این سوره را نوشته و درون بطری بگذارد و آن را در دامان هر کس از مردم که بخواهد قرار دهد، نمی‌تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را از دامان او به اذن خداوند متعال بردارد.

۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که این سوره را نوشته و آن را در درون بطری قرار دهد و آن را در دامان هر کس از مردم که بخواهد- بدون آن که آن فرد بفهمد- بگذارد، آن مرد نمی‌تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را بردارد.

۳) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را نوشته و درون بطری قرار دهد و آن را به صورت حرز در آورده و به همراه هر کس که خواهد بگذارد، آن فرد نمی‌تواند جای خود را ترک کند تا آن که او آن بطری را بردارد و اگر او آن بطری را در دامان مردی- بدون آن که او بداند- قرار دهد، آن مرد نمی‌تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را به اذن خداوند متعال بردارد.

۴) شیخ در کتاب مجالس خود، با سند خود، از معاویة بن وهب روایت می‌کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل مرو- که نزد او نشسته بود- سردرد گرفت و آن مرد از درد خود نزد امام صادق علیه السلام شکوه نمود. حضرت فرمود: او را نزدیک من آر. حضرت بر سر او دست کشیده و سپس آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن

بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»[1] [همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی‌دارد. اوست بردبار آمرزنده] را تلاوت فرمود.[2]

۵) شیخ طوسی در کتاب تهذیب، با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حمّاد کوفی، از محمد بن خالد، از عبید الله بن حسین، از علی بن حسین، از علی بن ابی حمزه، از ابن یقطین، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر کسی که دچار زلزله شود باید این دعا را بخواند: «یا مَن یُمْسِکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَمسِک عَنِّي السُّوءَ إِنَّکَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ» [ای کسی که آسمان‌ها و زمین را نگاهداشته‌ای تا از بین نرود و اگر از بین بروند، کسی جز او نمی‌تواند آنها را حفظ کند. همانا تو صبور و بخشنده هستی، خدایا! بر محمد وآل محمد درود بفرست و سوء و بدی را از من بازدار؛ چرا که تو بر همه چیز توانایی] حضرت فرمود: هر کسی که این دعا را به هنگام خواب بخواند، خانه‌اش- إن شاءَ الله- بر سر او فرو نمی‌ریزد.[3]

۶) همچنین شیخ، از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هر کسی که آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»[4] [همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی‌دارد. اوست بردبار آمرزنده] را به هنگام خواب بخواند، خانه‌اش بر او فرو نمی‌ریزد.[5]

۱- فاطر / ۴۱.

۲- امالی، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳- تهذیب، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۸۹۲.

۴- فاطر / ۴۱.

۵- تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۴۴۰.

تفسیر سوره فاطر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱)،

[سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است (و) فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند، پیام‌آورنده قرار داده است. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید؛ زیرا خدا بر هر چیزی تواناست]

۱) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش و همگی، از ابن محبوب، از داود رَقّی، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تعداد هیچ آفریده‌ای بیشتر از تعداد فرشتگان نیست. هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان فرود می‌آیند و در شب به دور بیت الله الحرام طواف می‌کنند و همین طور در هر روز همین تعداد فرود می‌آیند و طواف می‌کنند.[۱]

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد الله بن طلحه، در حدیثی مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که فرمود: فرشتگان سه دسته هستند:

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۲.

دسته‌ای که دو بال دارند، دسته‌ای که سه بال دارند و دسته‌ای که چهار بال دارند.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، معاویة بن میسره، از حکم بن عُتَیبه، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رودی در بهشت جریان دارد که جبرئیل علیه السلام هر صبح در آن فرو می‌رود و سپس از آن بیرون آمده و خود را می‌تکاند و خداوند عزّ و جلّ از هر قطره‌ای که از او می‌چکد، فرشته‌ای را می‌آفریند.[2]

۴) محمد بن یعقوب، از یکی از اصحاب خود، از زیاد قندی، از درست بن ابی منصور، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرشته‌ای دارد که فاصله ما بین لاله گوش تا کتفش به اندازه‌ای است که پرواز یک پرنده در این فاصله، پانصد سال طول می‌کشد.[3]

۵) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از محمد بن فضیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ خروسی دارد که دو پایش در زمین هفتم و گردنش خم شده و زیر عرش است و دو بالش در هوا قرار دارد. به هنگام نیمه شب یا ثلث دوم آخر شب، آن خروس بال‌هایش را به هم زده و بانگ می‌زند: «سُبّوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّنَا اللهُ المَلِکُ الحَقُّ المُبینُ فَلا إلهَ غَیرُهُ رَبُّ المَلائِکَةِ وَ الرُّوحِ» [منزه و پاک و مطهّر است پروردگار ما که فرمانروا، حق و روشنگر است و خدایی جز او نیست و پروردگار فرشتگان و روح می‌باشد.] این گونه است که خروس‌های دیگر بال‌هایشان را به هم زده و بانگ برمی‌آورند.[4]

۶) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خداوند فرشتگان را به صورت‌های گوناگون آفرید و رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را در حالی مشاهده نمود که ششصد بال داشت و مروارید بر روی

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۳.

۲- کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۴.

۳- کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۵.

۴- کافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۶.

ساقش به مانند قطره‌ای بر روی سبزه بود و ما بین آسمان و زمین را پر کرده بود. همچنین حضرت فرمود: هنگامی که خداوند به میکائیل امر می‌فرماید که به دنیا فرود آید، پای راستش در آسمان هفتم و پای دیگرش در زمین هفتم قرار می‌گیرد و خداوند، فرشتگانی دارد که نیمشان از تگرگ و نیم دیگرشان از آتش است و می‌گویند: «یا مُؤَلِّفاً بَینَ البَرَدِ وَ النّارِ، ثَبِّت قُلُوبَنا عَلَی طاعَتِکَ» [ای پیوند دهنده میان تگرگ و آتش! دل‌هایمان را بر طاعت خود، ثابت قدم بدار] همچنین حضرت فرمود: خداوند فرشته‌ای دارد که فاصله ما بین لاله گوش تا کتفش به اندازه‌ای است که پرواز یک پرنده در این فاصله، پانصد سال طول می‌کشد. همچنین حضرت فرمود: فرشتگان نمی‌خورند و نمی‌نوشند و ازدواج نمی‌کنند و تنها با نسیم عرش زندگی می‌کنند و خداوند، فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در حال رکوع هستند و همچنین فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در حالت سجده هستند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شمار هیچ یک از موجوداتی که خداوند آفریده، بیشتر از شمار فرشتگان نمی‌باشد و هر روز یا هر شب، هفتاد هزار فرشته فرود آمده و نزد بیت الله الحرام می‌آیند و به دور آن طواف می‌کنند. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آیند و سپس نزد امیر المؤمنین علیه السلام می‌آیند و بر او درود می‌فرستند. سپس نزد امام حسین علیه السلام آمده و نزد او می‌مانند و به هنگام سحر برای آنان نردبانی تا آسمان قرار داده می‌شود، سپس هرگز باز نمی‌گردند.[1]

۷) امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را از یک نور آفرید و برای آنان گوش، چشم، خِرَد نیک و تیزهوشی قرار داد.[2]

۸) امیر المؤمنین علیه السلام درباره آفرینش فرشتگان فرمود: «[بار خدایا! تو] فرشتگان را آفریدی و آنان را در آسمان‌هایت سُکنی دادی. سستی به آنان دست نمی‌دهد و دچار غفلت نمی‌شوند و گناهی انجام نمی‌دهند. آنان، داناترین، ترساترین و نزدیک‌ترین خلق تو نسبت به تو هستند و بیش از آنان طاعت تو را به

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۱.

جای می‌آورند. خواب چشمان، غفلت دل‌ها و سستی جسم‌های آنان را نمی‌پوشاند. آنان در صُلب‌ها سکنی نداشته و رَحِم‌ها آنان را در برنگرفته‌اند و تو آنها را از آب بی‌ارزش نیافریدی، بلکه آنان را به شیوه دیگری پدید آوردی و در آسمان‌هایت سُکنی داده و با قرار دادن آنها در جوارت، آنان را گرامی داشتی و آنان را امین وحی خود قرار دادی و آنان را از آسیب‌ها دور داشته و از بلاها نگاهداشتی و از گناهان پاک نمودی. اگر نیروی تو نبود، نیرویی نداشتند و اگر تو آنان را استوار نمی‌داشتی، استوار نمی‌ماندند و اگر رحمت تو نبود، اطاعت نمی‌کردند و اگر تو نبودی آنها نیز وجود نداشتند؛ اما علی‌رغم جایگاهی که نزد تو دارند و از تو اطاعت می‌کنند و نزد تو صاحب قدر و منزلت می‌باشند، اگر آن چه را که از آنها پوشیده است با چشم خود می‌دیدند، اعمال خود را حقیر شمرده و خود را سرزنش[1] می‌کردند و می‌دانستند که حق عبادت تو را به جای نیاورده‌اند. ای خالق و ای معبود! تو پاک و منزّهی؛ بلا و امتحان تو برای مخلوقاتت چه خوب است».[2]

پیش‌تر مبحثی پیرامون ذکر عظمت خداوند متعال، از فرشتگان گرفته تا دیگران در تفسیر سوره نور آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ» [آیا ندانسته‌ای که هر که (و هر چه) در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند و پرندگان (نیز) در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند (تسبیح او می‌گویند)] آمده است.[3]

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(۲).

[هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست و آن چه را که باز دارد، پس از (باز گرفتن) گشاینده‌ای ندارد. و اوست همان شکست ناپذیر

۱- زَرَی علیه: او را سرزنش کرد «لسان العرب، ریشه زری».

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- نور/ ۴۱.

سنجیده کار]

۱) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از مالک بن عبد الله بن اسلم، از پدرش، از مردی از کوفیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «مَا یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا» فرمود: «مُتعه» (ازدواج موقّت) یکی از این موارد می‌باشد.[1]

۲) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از مُرازم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «مَا یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا» فرمود: منظور از این آیه، آن چیزی است که خداوند بر زبان امام علیه السلام جاری می‌سازد.[2]

إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا یَدْعُو حِزْبَهُ لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِیرِ (۶).

[در حقیقت شیطان دشمن شماست. شما (نیز) او را دشمن گیرید. (او) فقط دار و دسته خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند]

۱) در کتاب مصباح الشریعه: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شیطان، تنها زمانی می‌تواند بنده را وسوسه کند که خودِ بنده از ذکر خداوند متعال دوری کرده و آن را سبک شمارد و مناهی و ممنوعات او را انجام دهد و این که خداوند از راز او آگاه است را از یاد ببرد. وسوسه، آن است که از بیرون قلب و با اشاره شناخت عقل و مجاورت طبع شکل می‌گیرد؛ اما اگر به طور کامل در دل جای گیرد، نام آن گمراهی، ضلالت و کفر است و خداوند عزّ و جلّ با دعوت مهربانانه‌اش، بندگان خود را فراخوانده و دشمنی ابلیس را به آنان شناسانده است. پس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا».[3]

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۱.

۳- مصباح الشریعة، ص ۷۹.

﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (٨)

[آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ خداست که هر که را بخواهد بی راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. پس مبادا به سبب حسرت‌ها(ی گوناگون) بر آنان، جانت (از کف) برود. قطعاً خدا به آن چه می‌کنند، داناست]

۱) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از حسّان، از هاشم بن عمّار در حدیثی مرفوع روایت کرده است که حضرت پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» فرمود: این آیه، در شأن زُرَیق و حَبْتَر نازل شده است.[۱]

۲) طبرسی در کتاب احتجاج، نامه امام هادی علیه السلام به مردم اهواز را هنگامی که مسئله جبر و تفویض را از او پرسیدند، نقل می‌کند ــ وی نامه را ذکر می‌کند و به این جا می‌رسد که امام علیه السلام فرمود: ـ اگر پرسیدند: استدلال در آیه «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ»[۲] [پس خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند] و آیاتی شبیه به آن چگونه است (و چگونه می‌توان آن را با موضوع جبر و اختیار وفق داد)؟ می‌گوییم: بنابر مجاز، این آیه دو معنا می‌دهد: یکی این که این آیه خبر می‌دهد از این که خداوند متعال قادر بر هدایت کردن یا گمراه کردن هر کس که بخواهد، می‌باشد و اگر او آنان را بر یکی از این دو (هدایت یا گمراهی) اجبار می‌نمود بنابر توضیحی که دادیم، پاداش یا مجازاتی بر آنان لازم نمی‌آمد. معنای دوم این است که هدایت از جانب خداوند به معنای شناساندن است. مانند آیه: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲ - ابراهیم/ ۴.

الْهُدَی»[1] [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم و(لی) کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند] آیه متشابهی در قرآن نمی‌تواند بر آیاتی که به اجرا و پیروی از آنها حکم شده است، حجت باشد و منظور از آیه «هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَةِ وَ ابتِغاءَ تَأویلِهِ»[2] [اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن آیات محکم (= صریح و روشن) است. آن‌ها اساس کتابند و پاره‌ای دیگر متشابهاتند (که تأویل پذیرند). اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند] همچنین آن حضرت این آیه را نیز قرائت فرمود: « فَبَشِّر عِبادِ* الَّذِینَ یَستَمِعُونَ القَولَ وَ یَتَّبِعُونَ أَحسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللهُ وَ أُولئِکَ هُم أُولُوا الأَلبابِ»[3] [پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان].[4]

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ كَذَٰلِكَ النُّشُورُ (۹)﴾

[و خدا همان کسی است که بادها را روانه می‌کند. پس (بادها) ابری را برمی‌انگیزند و (ما) آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم و آن زمین را بدان (وسیله) پس از مرگش زندگی بخشیدیم. رستاخیز (نیز) چنین است]

۱) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن عَرزَمی روایت می‌کند که برخی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که: ابر کجا است؟ حضرت پاسخ داد: ابر، بر روی درختی که بر روی

۱- فصلت/ ۱۷.

۲- آل عمران/۷

۳-زمر/۱۷ـ۱۸

۴- احتجاج، ص۴۵۳

تپه‌ای شنی که آن تپه بر روی ساحل دریا واقع است، وجود دارد و به آن پناه می‌جوید و هنگامی که خداوند می‌خواهد که آن ابر را بفرستد، بادی را ارسال می‌دارد و آن باد، آن ابر را به حرکت در می‌آورد و آن ابر را به فرشتگان می‌سپارد و آنها، ابر را با مخاریق که همان آذرخش می‌باشد می‌زنند و به این وسیله ابر اوج می‌گیرد و بالا می‌رود. سپس آن حضرت آیه «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ» را تلاوت فرمود؛ و آن فرشته نامش رَعد است.[1]

۲) علی بن ابراهیم می‌گوید: سپس خداوند عزّ و جلّ بر زنادقه (مُلحِدان) و دَهریّه (منکران خداوند) استدلال کرده و فرموده است: «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ» منظور از بلد میّت (سرزمین مرده)، سرزمینی است که گیاهی در آن نمی‌باشد «فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» یعنی به وسیله باران، سپس فرمود: «كَذَٰلِكَ النُّشُورُ».[2]

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰)﴾

[هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می‌کنند، عذابی سخت خواهند داشت و نیرنگشان خود تباه می‌گردد]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد و دیگران، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از عمّار اسدی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» فرمود: منظور ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است (در حالی که با دست خود به سینه‌اش اشاره می کرد). پس هر کس که ولایت ما در سینه‌اش نباشد، خداوند هیچ عملی را

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۱۸، ح ۲۶۸.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

از او نمی‌پذیرد.[1]

۲) همچنین محمد بن یعقوب، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» فرمود: منظور از الکَلِمُ الطَّیِّب (گفتار نیکو) این است که مؤمن بگوید: «لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ وَ خَلِيفَتُهُ حَقّاً وَ خُلَفاؤُهُ خُلَفاءُ اللهِ» و عمل صالح، او را بالا می‌برد و راهنمای او است و منظور از عملش: این است که اعتقاد قلبی داشته باشد به این که آن سخن صحیح است، چنان که آن را با زبان خود بیان داشتم.[2]

۳) طبرسی در کتاب احتجاج، از اصبغ بن نُباته روایت می‌کند که گفت: ابن کَوّاء، از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: ای امیر المؤمنین! فاصله میان جای پایت تا عرش پروردگار تو چقدر است؟ حضرت پاسخ داد: ـ ای ابن کوّاء!ـ مادرت به عزایت بنشیند! برای یادگیری- و نه از روی لجاجت- سؤال کن. از جای پایم تا عرش پروردگار من، این است که گوینده‌ای با اخلاص بگوید: لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ. ابن کوّاء پرسید: ای امیر المؤمنین! ثواب کسی که بگوید: لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی که با اخلاص لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ بگوید، چنان که حرف سیاه، از روی پوست نازک سفید محو می‌شود، گناهان او نیز محو می‌شود. پس اگر برای بار دوم با اخلاص لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ بگوید، درهای آسمان‌ها و صف‌های فرشتگان شکافته می‌شود تا این که فرشتگان به یکدیگر می‌گویند: در برابر عظمت خداوند خشوع ورزید. پس اگر برای بار سوم با اخلاص لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ گوید، آن لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ از رسیدن به عرش بازداشته[3] نمی‌شود. پس خداوند جلیل ـ به لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ ـ می‌فرماید: آرام گیر، به عزت و جلالم سوگند! گناهانی که در گوینده‌ات بوده را می‌آمرزم. سپس حضرت آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» را

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۸۵.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۴، تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳- التَّهنهة: بازداشتن، و در حدیث وائل این گونه آمده است: «لقد ابتدَرَها اثنا عَشَرَ مَلَکاً، فَما نَهنَهَها شَیءٌ دُونَ العَرش» یعنی دوازده فرشته به سوی آن پیش‌دستی کردند و هیچ چیزی آن را از رسیدن به عرش باز نداشت. «لسان العرب، ریشه نهنه»

تلاوت فرمود. یعنی اگر عمل او خالص باشد، سخن و گفتارش پذیرفته می‌شود.[1]

۴) شیخ در کتاب مجالس خود، از جماعتی، از ابو مفضل، از ابو نصر لیث بن محمد بن لیث عنبری از طریق رونوشت از کتاب او- که دست خط خود او بود- از احمد بن عبد الصمد بن مزاحم هروی در سال دویست و شصت و یک، از دایی‌اش ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت: چون امام رضا علیه السلام سوار بر قاطر خاکستری رنگ وارد نیشابور شد، من به همراه حضرت بودم و دانشمندان نیشابور به استقبال حضرت آمدند و چون به مَرْبَعَه[2] رسیدند، دست در افسار قاطر حضرت آویخته و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! به حق پدران پاکت، از آنها (صلوات الله علیهم أجمعین) حدیثی برای ما نقل کن. پس حضرت که مِطْرَفی[3] از جنس خَز بر تن داشت، سر خود را از کجاوه بیرون آورده و فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین سرور جوانان اهل بهشت، از پدرش امیر المؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: جبرئیل روح الامین به من خبر داد که خداوند عزّ و جلّ که نام‌هایش مقدّس و ذاتش ارجمند است، فرمود: (ای بندگانم!) من الله هستم و خدایی جز من که یگانه هستم، نیست. پس مرا بپرستید و کسی که با اخلاص شهادت لا إِلَهَ إِلاّ اللهُ را می‌گوید و با آن مرا دیدار می‌کند، باید بداند که وارد دژ من شده و هر کس که وارد دژ من شود، از عذابم در امان می‌ماند. آنان از حضرت پرسیدند: اخلاص در مورد شهادت لا إِلَهَ إِلاّ اللهُ چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور، پیروی از خداوند، رسول او و ولایت اهل بیتش علیهم السلام است.[4]

۵) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد و جمعی از

۱- احتجاج، ص ۲۵۹.

۲- مربعه، مرتبع و متربع: مکانی است که در ایام بهار در آن جا اتراق کرده و ساکن می‌شوند. «لسان العرب، ریشه ربع»

۳- مِطرَف: لباسی که دو طرفش دو عَلَم دارد. «نهایه، ج ۳، ص ۱۲۱»

۴- امالی، ج ۲، ص ۲۰۱.

اصحاب ما، از احمد بن محمد و همگی از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو الحسن سوّاق، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابان! هنگامی که به کوفه قدم نهادی، این حدیث را روایت کن: هر کس که با اخلاص شهادت لا إِلَهَ إِلاّ اللهُ را بگوید، بهشت بر او واجب می‌شود. ابان گوید: عرض کردم: در کوفه، از هر فرقه‌ای نزد من می‌آیند، آیا این حدیث را برای آنان نیز روایت کنم؟ حضرت پاسخ داد: آری ـ ای ابان!ـ هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد و خداوند، پیشینیان و آیندگان را گرد می‌آورد، شهادت لا إِلَهَ إِلاّ اللهُ از همه آنها جز از کسانی که بر این اخلاص بودند، سلب می‌شود.[1]

۶) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» گفت: کلمة الاخلاص (گفتن لا إِلَهَ إِلاّ اللهُ) و اذعان به واجباتی که از نزد خداوند آمده است (به همراه) ولایت، موجب قبول شدن عمل صالح نزد خداوند می‌شود.[2]

۷) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از الكَلِمُ الطَّيِّب (گفتار نیکو)، این است که مؤمن بگوید: لا إِلَهَ إِلاّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله. همچنین حضرت فرمود: عمل صالح، اعتقاد قلبی به این است که این سخن، حقیقتی از جانب خداوند می‌باشد و هیچ شکی در آن نیست که از پروردگار جهانیان است.[3]

۸) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر گفتاری، مصداقی دارد که همان عملی می‌باشد که باعث تصدیق یا تکذیب آن گفتار می‌شود. پس اگر فرزند آدم چیزی بگوید و گفتار خود را با انجام عملی تصدیق کند، گفتارش به خاطر این عملی که انجام داده، نزد خداوند قبول می‌شود و اگر چیزی بگوید و عمل او متعارض با گفتارش باشد، گفتارش به خاطر عمل زشت او ردّ شده و در آتش (جهنّم) سقوط

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

می‌کند.[1]

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾(۱۱)

[و خدا(ست که) شما را از خاکی آفرید. سپس از نطفه‌ای، آن گاه شما را جفت جفت گردانید و هیچ مادینه‌ای بار نمی‌گیرد و بار نمی‌نهد، مگر به علم او، و هیچ سالخورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود، مگر آن که در کتابی (مندرج) است. در حقیقت این (کار) بر خدا آسان است]

۱) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» می‌گوید: یعنی در کتاب نوشته می‌شود و این آیه، جوابی است برای کسانی که منکر بداء می‌شوند.[2]

۲) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن عبید الله، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی که صله رحم انجام دهد، اگر از عمرش سه سال مانده باشد، خداوند آن را تبدیل به سی سال می‌گرداند و خداوند هر چه بخواهد، انجام می‌دهد.[3]

۳) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: تنها صله رحم است که طول عمر را افزایش می‌دهد، تا این حد که اگر از عمر مردی سه سال باقیمانده باشد و او صله رحم انجام دهد، خداوند عمر او را سی سال افزایش می‌دهد و سی و سه سال می‌گرداند، و اگر عمر مردی سی و سه سال باشد و قطع

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۳.

رحم کند، خداوند سی سال از عمر او می‌کاهد و آن مرد پس از سه سال می‌میرد.

همچنین محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از امام رضا علیه السلام عین این روایت را نقل می‌کند.[1]

۴) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، در کتاب کامل الزّیارات، از پدرش- که رحمت خدا بر او باد- و جماعت استادانش- که رحمت خدا بر آنان باد- از سعد بن عبد الله و محمد بن یحیی عطّار و عبد الله بن جعفر حِمیَری و همگی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: به شیعیانمان دستور دهید که به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام بروند؛ چرا که زیارت قبر او، باعث افزایش روزی، طول عمر، رفع بدی‌ها و گرفتاری‌ها شده و زیارتش بر هر انسان مؤمنی که به امامت حسین علیه السلام اذعان می‌کند از سوی خداوند متعال، واجب است.[2]

۵) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن عبد الحمید، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: از حضرت شنیدیم که می‌فرمود: هر کسی یک سال بگذرد و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، خداوند از عمر او یک سال می‌کاهد و اگر بگویم که یکی از شما سی سال زودتر از سر آمدن اجلش می‌میرد، راست گفته‌ام؛ چرا که شما به زیارت او نمی‌روید. پس زیارت او را ترک نکنید که خداوند عمرتان را طولانی و روزیتان را افزایش می‌دهد و اگر زیارت او را ترک کنید، خداوند از عمر و روزیتان می‌کاهد. پس در زیارت او از یکدیگر پیشی گیرید و آن را ترک نکنید؛ چرا که حسین بن علی علیه السلام.گواه آن برای شما نزد خداوند، رسولش علی و فاطمه سلام الله علیها می‌باشد.[3]

۶) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، از پدرش- که رحمت خدا بر او باد-

---

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۱۷.

۲- کامل الزیارات، ص ۲۸۴، باب ۶۱، ح ۱.

۳- کامل الزیارات، ص ۲۸۴، باب ۶۱، ح ۲.

از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از کسی که برای او نقل کرده، از عبد الله بن وضّاح، از داود حمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، از خیر بسیاری محروم و از عمرش کاسته می‌شود.[1]

«وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲)»

[و دو دریا یکسان نیستند. این یک شیرین تشنگی‌زدا (و) نوشیدنش گواراست و آن یک شور تلخ‌مزّه است و از هر یک گوشتی تازه می‌خورید و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید، بیرون می‌آورید و کشتی را در آن موج شکاف می‌بینی تا از فضل او (روزی خود را) جستجو کنید و امید که سپاس بگزارید]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» فرمود: اُجاج به معنای تلخ است. همچنین درباره تفسیر آیه «وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ» فرمود: کشتی‌ها به وسیله یک باد، می‌آیند و می‌روند.[2]

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳)»

[شب را به روز درمی‌آورد و روز را به شب درمی‌آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا هنگامی معین روانند. این است خدا، پروردگار شما. فرمانروایی از آن اوست و کسانی را که به جز او می‌خوانید، مالک پوست هسته

۱- کامل الزیارات، ص ۲۸۴، باب ۶۱، ح ۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

خرمایی (هم) نیستند]

تفسیر این آیه در سوره لقمان آمده است.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸) وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (۲۱) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷)

[شب را به روز درمی‌آورد و روز را به شب درمی‌آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا هنگامی معین روانند. این است خدا، پروردگار شما. فرمانروایی از آن اوست و کسانی را که بجز او می‌خوانید، مالک پوست هسته خرمایی (هم) نیستند* اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند و اگر (فرضاً) بشنوند، اجابتتان نمی‌کنند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و (هیچ کس)

چون (خدای) آگاه، تو را خبردار نمی‌کند* ای مردم! شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است* و اگر بخواهد شما را می‌بَرد و خلقی نو (بر سر کار) می‌آورد* و این (امر) برای خدا دشوار نیست* و هیچ باربردارنده‌ای بار (گناه) دیگری را برنمی‌دارد و اگر گرانباری (دیگری را به یاری) به سوی بارش فرا خواند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود هر چند خویشاوند باشد. (تو) تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و نماز برپا می‌دارند، هشدار می‌دهی و هر کس پاکیزگی جوید، تنها برای خود پاکیزگی می‌جوید و فرجام (کارها) به سوی خداست* و نابینا و بینا یکسان نیستند* و نه تیرگی‌ها و روشنایی* و نه سایه و گرمای آفتاب* و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خداست که هر که را بخواهد شنوا می‌گرداند و تو کسانی را که در گورهایند، نمی‌توانی شنوا سازی* تو جز هشدار دهنده‌ای (بیش) نیستی* ما تو را بحق (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده گسیل داشتیم و هیچ امتی نبوده، مگر این که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است* و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند (نیز) به تکذیب پرداختند. پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته‌ها و کتاب روشن برای آنان آوردند* آن گاه کسانی را که کافر شده بودند، فرو گرفتم. پس چگونه بود کیفر من* آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به (وسیله) آن میوه‌هایی که رنگ‌های آنها گوناگون است بیرون آوردیم و از برخی کوه‌ها راه‌ها (و رگه‌ها)ی سپید و گلگون به رنگ‌های مختلف و سیاه پررنگ (آفریدیم)؟]

۱) علی بن ابراهیم درباره تفسیر آیه «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ» می‌گوید: به پوست نازک هسته خرما قطمیر می‌گویند. سپس خداوند، علیه بت پرستان استدلال کرده و فرمود: «إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ» تا آنجا که فرمود: «بِشِرْكِكُمْ» یعنی آنان در روز قیامت این که شما آنها را شریک قرار دادید، انکار می‌کنند. همچنین منظور از آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» یعنی هیچ گناهکاری، گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. آیه «وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَى حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى» یعنی هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد؛ جز آن که خود به آن گناه امر کرده باشد که در این صورت، امر کننده و کسی که مأمور شده، هر دو بار آن گناه را بر دوش می‌کشند. آیه «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ» مَثَلی است که خداوند برای مؤمن و کافر زده است. «وَلَا الظُّلُمَاتُ

وَلَا النُّورُ* وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ» منظور از ظلّ (سایه) برای مردم و حَرور (گرمی آفتاب) برای چهارپایان است. «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» یعنی اینان سخن تو را نمی‌شنوند؛ چنان که مردگانی که درون قبر هستند، قادر به شنیدن چیزی نیستند. آیه «وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» یعنی برای هر زمان، امامی است. سپس خداوند، بزرگی و عظمت خود را ذکر نموده و فرموده است: «أَلَمْ تَرَ» یعنی ای محمد! «أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ».[1]

۲) از جمله روایاتی که از جانب مخالفین نقل شده روایتی است که از مالک بن انس، از ابن شهاب، از ابو صالح، از ابن عباس نقل شده که گفته است: منظور از اعمی در آیه «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ» ابو جهل و منظور از نور، امیر المؤمنین علیه السلام است و منظور از ظلمات در آیه «وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ» ابو جهل و منظور از نور، امیر المؤمنین علیه السلام است. همچنین منظور از ظلّ در آیه «وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ» سایه امیر المؤمنین علیه السلام در بهشت و منظور از حرور، جهنم است که برای ابو جهل می‌باشد. سپس خداوند همه آنان را به صورت جمع آورده و فرموده است: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ» پس منظور از احیاء (زندگان)، علی، حمزه، جعفر، حسن، حسین، فاطمه و خدیجه علیهم السلام و منظور از اموات (مردگان)، کفّار مکه می‌باشد.[2]

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَٰلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ (۲۹) لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۷۸۱، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۸۱، تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۰، ح ۵.

غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱)».

[و از مردمان و جانوران و دام‌ها که رنگ‌هایشان همان گونه مختلف است (پدید آوردیم). از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند. آری، خدا ارجمند آمرزنده است* در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می‌خوانند و نماز برپا می‌دارند و از آن چه بدیشان روزی داده‌ایم نهان و آشکارا انفاق می‌کنند، امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد* تا پاداششان را تمام بدیشان عطا کند و از فزون بخشی خود در حق آنان بیفزاید که او آمرزنده حق شناس است* و آن چه از کتاب به سوی تو وحی کرده‌ایم، خود حق (و) تصدیق کننده (کتاب‌های) پیش از آن است. قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست*]

۱) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد بن عثمان، از حارث بن مغیره نصری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فرمود: مقصود خداوند از علما، کسانی است که عملشان گفتارشان را تأیید کند، و کسی که عمل او گفتارش را تأیید نکند، عالم نیست.[1]

۲) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یکی از اصحاب خود، از صالح بن حمزه در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بخشی از عبادت، ترس شدید از خداوند عزّ و جلّ است که خداوند در آیاتی، درباره آن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»، «فَلَا تَخْشَوُهُمْ وَاخْشَوْنِ»[2] [پس از ایشان مترسید و از من بترسید]، «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا»[3] [و هر کس از خدا پروا کند، (خدا) برای او راه بیرون شدنی قرار می‌دهد]. همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: حُبّ بزرگی و نام، در

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۸، ح ۲.

۲- مائده/ ۴۴.

۳- طلاق/ ۲.

دل انسان ترسان و هراسان از خدا نمی‌باشد.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: به جز اخباری که در زهد علی بن ابی طالب علیه السلام به من رسیده است، نشنیدم که کسی از مردم زاهدتر از حضرت علی بن حسین علیه السلام بوده باشد. ابو حمزه گفت: هنگامی که حضرت علی بن حسین علیه السلام در مورد زهد سخن می‌گفت و نصیحت می‌فرمود، حاضرین را به گریه می‌آورد. ابو حمزه گفت: صحیفه‌ای را که در آن سخنانی از علی بن حسین پیرامون زهد نوشته شده بود، خواندم و آنها را نوشتم و نزد حضرت علی بن حسین علیه السلام آمده و آن نوشته را بر حضرت عرضه داشتم و حضرت آن را تصدیق کرد و تصحیح نمود و در آن چنین آمده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم ـ ابو حمزه آن صحیفه را ذکر می‌کند که مقداری از آن چنین بود:ـ هر قومی که دنیا را بر آخرت ترجیح داد، به عاقبت و سرنوشت بدی دچار شد و علم به خدا و عمل، همیشه قرین و به هم پیوسته‌اند. پس هر کس که خدا را بشناسد، از او بیم پیدا کند و این بیم او را به عمل و به پیروی از خدا وامی‌دارد و صاحبان علم و پیروانشان، کسانی هستند که خدا را شناخته‌اند و برای او عمل کرده و به او رغبت دارند. خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ».[2]

۴) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از جعفر بن عمر، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک بن مزاحم، از ابن عباس روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» گفت: منظور از علما، علی علیه السلام است که عالِم به خداوند بود و از خداوند عزّ و جلّ می‌ترسید و مواظبت می‌نمود و به واجبات عمل، و در راه خدا جهاد می‌کرد و در تمام کارهای خود، رضای خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله را در نظر می‌گرفت.[3]

۱- کافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۷.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۴، ح ۲.

۳- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۰، ح ۶.

۵) ابن فارسی، در کتاب روضة الواعظین، از ابن عباس نقل کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء» گفت: علی علیه السلام از خداوند می‌ترسید و مواظبت می‌نمود و به واجبات عمل نموده و در راه خدا جهاد می‌کرد و چون صف نبرد بسته می‌شد، او همچون سدّ آهنین بود که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنيَانٌ مَّرْصُوصٌ»[1] [در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب‌اند، جهاد می‌کنند] و او در تمام کارهای خود، رضای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را در نظر می‌گرفت و پیش از او کسی با مشرکان نجنگیده بود.[2]

۶) علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه می‌گوید: یعنی بندگان دانشمند خدا از او می‌ترسند. سپس خداوند به ذکر مؤمنانی که اموال خود را در راه طاعت خداوند انفاق می‌کنند، پرداخته و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ» یعنی آن تجارت، هرگز زیانبار نخواهد بود. سپس خداوند، پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ».[3]

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۴) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا

۱- صف/ ۴.

۲- روضة الواعظین، ص ۱۱۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵)»،

[سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم، به میراث دادیم. پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند و این خود توفیق بزرگ است* (در) بهشت‌های همیشگی (که) به آنها درخواهند آمد، در آن جا با دستبندهایی از زر و مروارید زیور یابند و در آن جا جامه‌شان پرنیان خواهد بود* و می‌گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما بزدود. به راستی پروردگار ما آمرزنده (و) حق‌شناس است* همان (خدایی) که ما را به فضل خویش در سرای ابدی جای داد. در این جا رنجی به ما نمی‌رسد و در این جا درماندگی به ما دست نمی‌دهد]

۱) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبد المؤمن، از سالم روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «سابقٌ بالخَيرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک)، امام و منظور از مقتصد (میانه‌رو)، کسی که امام را می‌شناسد و منظور از «ظَالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستمکننده به خودش)، کسی است که امام را نمی‌شناسد.[۱]

۲) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی، از وشّاء، از عبد الكريم، از سلیمان بن خالد روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: شما چه نظری دارید؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: ما قائل هستیم به این که این آیه در شأن فاطمیّین نازل شده است. حضرت فرمود: این طور که شما می‌گویید، نیست؛ زیرا کسی که به شمشیر خود اشاره کرده و مردم را به اختلاف فرا می‌خواند، از مصادیق این آیه نیست. راوی می‌گوید: عرض کردم: پس «ظَالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستم کننده به خود) چه کسی است؟ حضرت فرمود: منظور، کسی است که در خانه‌اش می‌نشیند و حق امام را نمی‌شناسد و منظور از مقتصد (میانه‌رو)، کسی است که حق امام را

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۱.

می‌شناسد و منظور از «سابِقٌ بالخَیرات» (کسی که در اعمال نیک پیشی می‌گیرد)، امام است.[1]

۳) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی، از حسن، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، فرزندان فاطمه سلام الله علیها است و منظور از «سابِقٌ بالخَیرات»، امام و منظور از مقتصد، کسی است که امام را می‌شناسد و منظور از «ظَالِمٌ لِنَفسِهِ»، کسی است که امام را نمی‌شناسد.[2]

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا دیگران، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش روایت می‌کند که گفت: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: جانم به فدای شما باد! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث تمام پیامبران است؟ حضرت پاسخ داد: آری. راوی می‌گوید: عرض کردم: یعنی از زمان آدم تا آن که به خود او منتهی شده است؟ حضرت پاسخ داد: محمد صلی الله علیه و آله از تمام پیامبرانی که خداوند مبعوث کرد، داناتر است. راوی می‌گوید: عرض کردم: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می‌کرد! حضرت فرمود: راست گفتی و همچنین سلیمان بن داود زبان پرندگان را می‌فهمید؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز قادر به انجام تمام این کارها بود. حضرت فرمود: سلیمان بن داود هنگامی که هدهد را گم کرد و در امر او تردید ورزید گفت: «مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ»[3] [مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم یا شاید از غایبان است] و هنگامی که او را گم کرد خشمگین شد و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ»[4] [قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌بُرم، مگر آن که دلیلی روشن برای من

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۶۷، ح ۳.

۳- نمل/ ۲.

۴- نمل/ ۲۱.

بیاورد] و حضرت سلیمان علیه السلام تنها به این خاطر که هدهد آب را به او نشان می‌داد، خشمگین شد و این در حالی است که هدهد، پرنده‌ای است که آن دانشی که به سلیمان ارزانی نشده بود، به او ارزانی شده بود. پس این سلیمان که بادها، مورچگان، اجنّه، انسان‌ها و شیاطین و سرکشان، فرمانبردار او بودند، آن آب که زیر هوا قرار داشت را نمی‌دانست، ولی آن پرنده از آن آب آگاه بود. خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى»[1] [و اگر قرآنی بود که کوهها بدان روان می‌شد یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید یا مردگان بدان به سخن درمی‌آمدند (باز هم در آنان اثر نمی‌کرد)] و ما وارث این قرآن می‌باشیم که در آن چیزی است که کوه‌ها با آن به حرکت درمی‌آیند و سرزمین‌ها با آن از هم گسیخته و مردگان زنده می‌شوند و ما از آن که زیر هوا قرار دارد آگاهیم و در کتاب خداوند آیاتی است که فقط خداوند باید حکم آنها را بدهد، با توجه به این که گاهی خداوند به چیزهایی حکم می‌کند که گذشتگان، آن را نگاشته‌اند و خدا آن را در اُمّ الکتاب قرار داده است.

خداوند می‌فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»[2] [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس خداوند فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» و منظور از کسانی که خداوند عزّ و جلّ برگزید، ما هستیم. سپس خداوند این را که تبیین همه چیز در آن است ارث ما قرار داده است.[3]

همچنین محمد بن حسن صفّار در کتاب بصائر، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از پدرش، از امام کاظم علیه السلام این روایت را نقل کرده است.[4]

۵) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن حسن بن علی بن فضّال، از حُمَید بن

۱- رعد/ ۳۱.

۲- نمل/ ۷۵.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۷.

۴- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۰، ح ۳ (تکمله باب)

مثنی، از ابو سلام مرعشی، از سَوره بن کُلَیب روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «سابقٌ بالخیرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک) امام است.[1]

۶) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی از ابن مُسکان، از مُیَسِّر، از سَورة بن کُلَیب، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فرمود: منظور از «سابقٌ بالخیرات» امام می‌باشد، و این آیه در شأن فرزندان علی و فاطمه علیهماالسلام نازل شده است.[2]

۷) ابن بابویه، از ابو جعفر محمد بن علی بن نصر بخاری مُقری، از ابو عبد الله کوفی علوی فقیه فَرغانه با سند متصل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از حضرت پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» پرسیده شد و حضرت پاسخ داد: ظالم به دور خودش[3] می‌چرخد و مقتصد (میانه‌رو) به دور قلب خود می‌چرخد و سابق (پیشی گیرنده) به دور پروردگارش می‌چرخد.[4]

۸) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی بن حسین سُکّری، از محمد بن زکریا جَوهَری، از جعفر بن محمد بن عُماره، از پدرش، از جابر بن یزید جُعفی روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (ستم کننده به خودش)، کسی است که حق امام را نشناسد و منظور از مقتصد (میانه‌رو) کسی است که حق امام را می‌شناسد و منظور از «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ»

۱- بصائر الدرجات، ص ۵۸، ح ۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۵۸، ح ۳.

۳- حَامَ: یعنی چرخید «المعجم الوسیط، ریشه حوم»

۴- معانی الأخبار، ص ۱۰۴، ح ۱.

(پیشی‌گیرنده در اعمال نیک) به اذن (اراده) خداوند، همان امام است و منظور از آیه «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» آنان کسانی‌اند که پیشی‌گیرنده و میانه‌رو هستند.[1]

۹) ابن بابویه، از ابو عبد الله حسین بن یحیی بَجلی، از پدرش، از ابو عَوانه موسی بن یوسف کوفی، از عبد الله بن یحیی، از یعقوب بن یحیی، از ابو حفص، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودم که دو مرد از اهل بصره نزد حضرت آمده و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! می‌خواهیم فقط درباره یک مسئله از شما سؤال کنیم. حضرت فرمود: از هر چه می‌خواهید بپرسید. آن دو پرسیدند: تفسیر دو آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ❊ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ❊ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: این دو آیه در شأن ما اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. ابو حمزه ثمالی می‌گوید: پرسیدم: پدر و مادرم فدای شما باد! چه کسی از شما به خودش ظلم می‌کند؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی که اعمال نیک و بدش با هم برابر باشد، به خودش ظلم می‌کند. عرض کردم: چه کسی از شما میانه‌رو است؟ حضرت پاسخ داد: کسی که در هر دو حالت، خداوند را پرستش نماید تا مرگ او فرا رسد. عرض کردم: چه کسی از شما پیشی گیرنده در اعمال نیک است؟ حضرت پاسخ داد: ـ به خداوند سوگند! ـ کسی که دیگران را به راه پروردگارش فرا بخواند و امر به معروف و نهی از منکر انجام دهد و یاور گمراه کنندگان، و دشمنی کننده و ستیزه گر خائنان [به آنها] نباشد و به حکم فاسقان راضی نشود، جز در صورتی که بر خود و دینش بترسد و یارانی نداشته باشد.[2]

۱۰) ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مُؤَدِّب و جعفر بن محمد بن مسرور – که خدا از او خشنود باد – از محمد بن عبد الله بن جعفر حِمیَری، از

۱– معانی الأخبار، ص ۱۰۴، ح ۲.

۲– معانی الأخبار، ص ۱۰۵، ح ۳.

پدرش، از ریّان بن صلت روایت می‌کند که گفت: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو که در آن جمعی از علمای عراق و خراسان گرد آمده بودند، حضور یافت. مأمون پرسید: ای علما! تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» چیست؟ علما پاسخ دادند: مقصود خداوند از آیه، تمام امت اسلام بوده است. مأمون از آن حضرت پرسید: ای ابا الحسن! نظر شما چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: من قائل به آن چه آنها می‌گویند نیستم، بلکه نظر من این است که مقصود خداوند از این آیه، خاندان عترت و طهارت علیهم السلام می‌باشد. مأمون گفت: چگونه مقصود خداوند، عترت بوده و امت نبوده است؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: اگر مقصود خداوند، امّت بود، باید همه آنها اهل بهشت می‌بودند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» سپس همه آنان را از اهل بهشت دانسته و فرمود: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» پس وارثان آن کتاب، عترت مطهّر علیهم السلام می‌باشند نه دیگران. مأمون گفت: عترت مطهر چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: آنها همان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود توصیف کرده و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[1] [خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] و آنها همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها را بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند. زنهار که این دو تا زمانی که کنار حوض نزد من می‌آیند، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند. پس بنگرید که چگونه در[باره] آن دو، از من دنباله‌روی می‌کنید. ای مردم! به آنها (اهل بیتم) چیزی نیاموزید؛ چرا که آنها داناتر از شما هستند. آن علما پرسیدند: ــ ای ابا الحسن!ــ به ما بگو آیا عترت همان آل (خاندان) هستند یا دیگران؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: آنها همان آل می‌باشند. آن علما گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که او فرمود: امت من، آل (خاندان) من هستند و اصحاب او نیز در حدیث

1- احزاب/ ۳۳.

مستفیض که غیر قابل انکار است، می‌گویند: منظور از آل، امت او مـی‌باشـند. امـام رضا علیه السلام فرمود: به من بگویید آیا صدقه بـر آل حـرام اسـت؟ آنهـا پاسـخ دادند: آری. حضرت فرمود: آیا صدقه بر امّت حرام است؟ آنها پاسخ دادنـد: خیـر. حضرت فرمود: این فرق میان آل و امّت است. وای بر شما! به کجا برده می‌شـوید؟! آیا به ذکر اهمیت نمی‌دهید یا شما قومی اسراف‌کار هستید؟ آیا نمی‌دانید که وراثـت و طهارت تنها خاصّ برگزیدگان هدایت شده است و برای دیگران قـرار داده نشـده است؟! آنان پاسخ دادند: ای ابا الحسن! شما این سخن را از کجا می‌گویید؟ حضرت پاسخ داد: خداوند، این موضوع را در آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَـا فِـي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وَكَثِيـرٌ مِّـنْهُمْ فَاسِـقُونَ»[1] [و در حقیقـت نـوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیـم. از آنهـا (برخی) راه‌یاب (شد)ند؛ و(لی) بسیاری از آنان بدکار بودند] بیان نموده است. پـس تنها هدایت شدگان وارث نبوت و کتاب خدا هستند و نه فاسقان. آیا نمی‌دانیـد کـه هنگامی که نوح علیه السلام به خاطر این که خداوند عزّ و جلّ به او وعده داده بود که او و اهل (بیت) او را نجات می‌دهد، عرض کرد: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْـدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»[2] [پسرم از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی] و خداوند به او پاسخ داد: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَـيْسَ مِـنْ أَهْلِـكَ إِنَّـهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»[3] [ای نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست. او (دارای) کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو انـدرز مـی‌دهـم کـه مبـادا از نادانان باشی] [4]

این حدیث، طولانی است و ما همین مقدار از آن را آوردیم و چه بسا مقداری از آن را به صورت پراکنده در جاهایی که مناسب بوده است، ذکر نموده‌ایم.

۱- حدید/ ۲۶.

۲- هود/ ۴۵.

۳- هود/ ۴۶.

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۱۴، امالی صدوق، ص ۴۲۱، ح ۱.

۱۱) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله اسد، از ابراهیم بن محمد، از عثمان بن سعید، از اسحاق بن یزید فَرّاء، از غالب هَمدانی، از ابو اسحاق سَبیعی روایت می‌کند که گفت: برای حج خارج شده و با حضرت محمد بن علی علیه السلام برخورد کردم و از حضرت تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم حضرت فرمود: ای ابو اسحاق! قوم تو چه نظری دارند؟ منظور حضرت، اهل کوفه، بود. راوی می‌گوید: عرض کردم: آنها قائلند به این که مقصود از آیه، آنها هستند. حضرت فرمود: پس اگر از اهل بهشت می‌باشند، چه چیز آنها را می‌ترساند (یعنی چرا می‌ترسند؟) عرض کردم: جانم به فدای شما! نظر شما چیست؟ حضرت پاسخ داد: ـ ای ابو اسحاق!ـ مقصود از آیه تنها، ما هستیم. منظور از «سابِقُونَ بالخیرات» (کسانی که در اعمال نیک پیشی می‌گیرند)، علی، حسن، حسین علیهم السلام و آن امام که از ماست می‌باشد و منظور از مقتصد (میانه‌رو)، کسی است که روز را روزه می‌گیرد و شب را بیدار می‌ماند و منظور از «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ»، کسی است که به مانند مردم در او تیز (گناه) است، ولی بخشیده شده می‌باشد. ای ابو اسحاق! تنها به وسیله ما آزاد می‌شوید و طناب خواری و ذلّتی که به دور گردن‌هایتان پیچیده شده است، تنها به دست ما گشوده می‌شود و تنها به خاطر ما گناهانتان آمرزیده می‌شود و تنها به وسیله ما گشوده و ختم می‌شود و ما به مانند اصحاب کهف، غار و پناه شما هستیم و ما به مانند کشتی نوح، کشتی نوح و موجبات نجات شما هستیم. ما به مانند باب حِطّه بنی اسرائیل، باب حِطّه شما می‌باشیم.[۱]

۱۲) محمد بن عباس، از حُمَید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از محمد بن ابی حمزه، از زکریا مؤمن، از ابو سلام، از سَورَة بن کُلَیب، روایت کرده است که گفت: از امام باقر تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (ستم کننده به خود)، کسی است که امام را نمی‌شناسد. راوی می‌گوید: عرض کردم: منظور از مقتصد (میانه‌رو) چه کسی است؟ حضرت پاسخ داد: مقصود، کسی است که امام را می‌شناسد. عرض کردم: منظور از «سابق بالخَیرات» (کسی که در اعمال نیک پیشی می‌گیرد)، چه

---

۱ – تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۷.

کسی است؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن امام می‌باشد. عرض کردم: پس چه فضیلتی برای شیعیانتان می‌باشد؟ حضرت پاسخ داد: گناهانشان بخشیده و قرض‌هایشان ادا می‌شود و ما باب حِطّه آنان هستیم و تنها به وسیله ما خداوند گناهان آنان را می‌بخشاید.[1]

۱۳) محمد بن عباس، از محمد بن حسین بن حمید، از جعفر بن عبد الله محمدی، از کثیر بن عیاشی، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فرمود: آنان، آل محمد علیهم السلام و برگزیدگان خدا هستند و برخی از آنان ستم کننده به خود هستند که نابود کننده می‌باشند و برخی، میانه‌رو هستند که آنان صالحانند و برخی به اذن خدا در کارهای نیک پیشی می‌گیرند که او علی بن ابی طالب علیه السلام است. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» که منظور قرآن است. خداوند می‌فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» یعنی آل محمد علیهم السلام وارد کاخ‌های بهشتی می‌شوند که هر کاخ از یک مروارید می‌باشد و در آن، شکاف و وصله وجود ندارد و اگر همه امت اسلام در آن جمع شوند، گنجایش آنان را دارد. آن کاخ، گنبدهایی از یاقوت کبود دارد و هر گنبدی دارای دو لنگه در است که طول هر لنگه دوازده میل می‌باشد. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» حضرت فرمود: حَزَن، همان ترس و سختی بود که آنان در دنیا به آن دچار می‌شدند.[2]

۱۴) طبرسی، در کتاب احتجاج، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت فرمود: نظر تو چیست؟ ابو بصیر می‌گوید: عرض کردم: من قائل هستم به این که این آیه تنها در شأن فرزندان فاطمه سلام الله علیها می‌باشد. حضرت فرمود: اما کسی که شمشیر بر کشد و مردم را به سوی خود فرا بخواند و

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۱، ح۸.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۲، ح ۱۰.

گمراه سازد، چه از فرزندان فاطمه سلام الله علیها باشد یا از دیگران از مصادیق این آیه نمی‌باشد. عرض کردم: پس مصادیق این آیه چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: مصادیق این آیه، «ظَالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستم کننده به خود) کسی است که مردم را نه به گمراهی فرامی‌خواند و نه به هدایت. مقتصد (میانه‌رو) کسی است که پیرو ما اهل بیت می‌باشد و حق امام را می‌شناسد و «سابِقٌ بِالخَیرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک) همان امام می‌باشد.[1]

۱۵) ابن شهر آشوب، از محمد بن عبد الله بن حسن، از پدرانش و سُدّی، از ابو مالک، از ابن عباس و امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» گفتند: به خدا قسم! منظور از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است.[2]

۱۶) طبرسی، از اصحاب ما، از مُیَسّر بن عبد العزیز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از «ظَالِمٌ لِنَفسِهِ» از ما (اهل بیت)، کسی است که حقّ امام را نمی‌شناسد و منظور از مقتصد از ما (آل محمد، غیر از ائمه علیهم السلام)، کسی است که حق امام را می‌شناسد و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات»، امام است و همگی اینان آمرزیده هستند.[3]

۱۷) طبرسی، از زیاد بن مُنذِر، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: منظور از «ظَالِمٌ لِنَفسِهِ» از ما (آل محمد)، کسی است که یک عمل صالح و یک عمل بد انجام دهد و منظور از مقتصد، پارسا و کوشا است و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات»، علی، حسن، حسین علیهم السلام و شهیدان آل محمد علیهم السلام می‌باشند.[4]

۱۸) نویسنده کتاب الثاقب فی المناقب، از ابو هاشم جعفری روایت می‌کند که گفت: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم و از حضرت تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا

۱- احتجاج، ص ۳۷۵.

۲- مناقب، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۴۶.

۴- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۴۶.

الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: همه آنها از آل محمد علیهم السلام می‌باشند. منظور از «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ»، کسی است که به امام اذعان نمی‌کند و مقتصد کسی است که امام را می‌شناسد و «سَابِقٌ بِالخَیرات» به اذن الله، امام می‌باشد. راوی می‌گوید: اشک از دیدگانم جاری شد و داشتم با خودم فکر می‌کردم که چه نعمت بزرگی را خداوند به آل محمد علیهم السلام ارزانی داشته است. حضرت به من نگاه کرد و فرمود: این امر، بزرگ‌تر از آن چیزی است که تو با خودت درباره آن یعنی عظمت آل محمد علیهم السلام سخن می‌گفتی. پس خدا را سپاس گوی؛ چرا که او تو را چنگ زننده به ریسمان آنها قرار داد و به هنگامی که در روز قیامت، همه مردم با امام خود فرا خوانده می‌شوند، تو با ما فراخوانده می‌شوی. پس تو را بشارت باد ـ ای ابو هاشم! ـ که تو در مسیر خیر و نیکی هستی.[1]

۱۹) از طریق مخالفان روایت شده است که علی علیه السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» فرمود: منظور از آنها ما هستیم.

۲۰) علی بن ابراهیم: سپس خداوند، آل محمد علیهم السلام را ذکر کرده و فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» که منظور، ائمه علیهم السلام است. سپس فرمود: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» که منظور، از آل محمد و غیر از ائمه علیهم السلام می‌باشد و منکر امام است. «وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ» که او به امام اذعان دارد. «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» که او امام است. سپس خداوند به ذکر نعمت‌هایی که نزد خود برای آنها فراهم کرده بود، پرداخته و فرمود: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» علی بن ابراهیم می‌گوید: منظور از نَصَب، رنج و منظور از لُغوب، تنبلی و آزردگی، و منظور از دار المُقامه، دار البقاء (آخرت)

۱ - الثاقب فی المناقب، ص ۵۶۶، ح ۵۰۶.

است.[1]

۲۱) ابن بابویه، از عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب، از ابو حسن بن محمد شعرانی، از ابو محمد عبد الباقی، از عمر بن سنان مَنبجی، از حاجب بن سلیمان، از وکیع بن جرّاح، از سلیمان اعمش، از ابو ظبیان، از ابوذر- که رحمت خدا بر او باد- روایت کرده است که گفت: دیدم که سلمان و بلال به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سلمان به پای رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاده و پای او را می‌بوسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از این کار منع نموده و سپس به او فرمود: ای سلمان! با من آن چنان که غیر عرب با پادشاهان خود رفتار می‌کنند، رفتار مکن. من تنها، بنده‌ای از بندگان خدا هستم و چنان که یک بنده غذا می‌خورد، غذا می‌خورم و چنان که یک بنده می‌نشیند، می‌نشینم. سلمان به حضرت عرض کرد: سرور من، از شما فقط یک خواسته دارم و آن این است که مرا از فضیلت حضرت فاطمه سلام الله علیها در روز قیامت آگاه سازید. راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با چهره‌ای خندان و شاد، روی آورده و سپس فرمود: سوگند به کسی که جانم در دستان او است! او همان کنیزی است که در صحنه قیامت سوار بر ناقه‌ای از آن عبور می‌کند که سر آن ناقه، از ترس خداوند و چشمان آن از نور خداوند و پوزه‌بند آن از جلال خداوند و گردنش از بها و شکوه خداوند و کوهان آن از رضایت خداوند و دم آن از قداست خداوند و دست و پایش از مجد و بزرگی خداوند می‌باشد. اگر راه برود، تسبیح خداوند می‌گوید و اگر بانگ برآورد، تقدیس می‌کند. بر روی آن کجاوه‌ای از نور است که درون آن، کنیز نیمه انسان و نیمه حوری ارجمندی است که از انسان و حوری ترکیب شده و آفریده شده است و از سه نوع تشکیل شده است: ابتدای آن از مشک تیزبوی، وسط آن از عنبر خاکستری و انتهای آن از زعفران سرخ می‌باشد که با آب حیات عجین شده است. اگر یک آب دهان خود را در هفت دریای شور بیندازد، آب آن هفت دریا شیرین و گوارا می‌شود و اگر ناخن انگشت کوچک خود را به دار دنیا می‌فرستاد، خورشید و ماه تاریک می‌شدند. جبرئیل در سمت راست آن ناقه،

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

میکائیل در سمت چپ آن، علی روبروی آن و حسن و حسین پشت سر آن حرکت می‌کنند و خداوند از آن ناقه، مراقبت و محافظت می‌کند. پس آنها در حال عبور از صحنه قیامت هستند که ناگهان ندایی از جانب خداوند عزّ و جلّ در می‌رسد که می‌فرماید: ای جماعت خلائق! نگاهتان را پایین اندازید و سرتان را فرود آرید که این، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، پیامبرتان، همسر علی، امامتان و مادر حسن و حسین علیهم السلام است. پس فاطمه سلام الله علیها که دو چادر[1] سفید بر سر دارد، از پل صراط عبور می‌کند و هنگامی که وارد بهشت می‌شود و به کرامتی که خداوند برای او فراهم کرده، می‌نگرد، این آیات را قرائت می‌کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» پس خداوند عزّ و جلّ به فاطمه سلام الله علیها وحی می‌کند که ای فاطمه! از من بخواه که هر چه بخواهی به تو ارزانی می‌دارم و از من بخواه تا تو را خشنود سازم. پس فاطمه سلام الله علیها عرض می‌کند: ای خدای من! تو همه آرزوها و فوق آرزوها هستی. از تو می‌خواهم که دوستداران من و دوستداران عترتم را با آتش جهنم عذاب نکنی. پس خداوند متعال به او وحی می‌کند که ای فاطمه! سوگند به عزت، جلال و بلندی جایگاهم، دو هزار سال پیش از آن که آسمان‌ها و زمین را بیافرینم، با خود عهد کرده بودم که دوستداران تو و دوستداران عترت تو را با آتش جهنم عذاب نکنم.[2]

۲۲) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: برخی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا»[3] [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم] را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: ای علی! این هیئت همگی سواره

۱- رَيطة: چادری که از یک بافت تشکیل شده است. «المعجم الوسیط- ریشه ریط»

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۱۲.

۳- مریم/ ۸۵.

می‌باشند و آنها مردانی هستند که تقوای خدا پیشه کردند و خداوند آنهـا را دوسـت داشت و متمایز ساخت و از اعمالشان خشنود شد و آنان را متقین نامیـد.- سـپس حضرت به پاداش‌هایی که خداوند برای آنان فراهم ساخت می‌پردازد تا این کـه در آن حدیث فرمود:ـ هنگامی که مؤمن وارد منازل خـود در بهشـت مـی‌شـود، تـاج فرمانروایی و کرامت بر سر او می‌نهنـد و بـه او زیـورآلاتی از زر، سیم، یـاقوت و مروارید که در حلقه زیر تاج به رشته درآمده، می‌آویزند و همچنـین هفتـاد جامـه ابریشم از رنگ‌ها و نوع‌های گوناگون که با زر، سیم، مروراید و یاقوت سرخ بافتـه شده است به او می‌پوشانند و منظور از آیه «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» همین است.[1]

این حدیث، طولانی است و ما آن را در تفسیر سوره مریم آیـه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» آورده‌ایم.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ (۳۶) وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ (۳۷)».

[و(لی) کسانی که کافر شده‌اند آتش جهنم برای آنان خواهد بود. حکم به مرگ بر ایشان (جاری) نمی‌شود تا بمیرند و نه عذاب آن از ایشان کاسته شـود. (آری) هـر ناسپاسی را چنین کیفر می‌دهیم* و آنان در آن جا فریاد برمی‌آورنـد: پروردگـارا! ما را بیرون بیاور تا غیر از آن چه می‌کردیم کار شایسته کنـیم، مگـر شـما را (آن قدر) عمر دراز ندادیم که هر کس که باید در آن عبرت گیرد، عبرت مـی‌گرفـت و (آیا) برای شما هشداردهنده نیامد؟ پس بچشید که برای ستمگران یاوری نیست]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند به ذکر آن چه که برای دشمنان آنهـا (یعنـی

۱- کافی، ج ۸، ص ۹۵، ح ۶۹.

دشمنان آل محمد علیهم السلام، مخالفان و ستمگران به آنها فراهم کرده است پرداخت و فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ ❊ وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا» یعنی جیغ کشیده و فریاد می‌زنند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» پس خداوند به آنان پاسخ داده و فرمود: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ» یعنی به شما عمر طولانی داده شد تا این که به تمام آن امور آگاهی پیدا کردید «وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله.[1]

۲) محمد بن عباس، از محمد بن سهل عطار، از عمر بن عبد الجبار، از علی، از پدرش، از علی بن جعفر، از برادرش امام کاظم، از پدرش، از جدّش، از امام زین العابدین، از پدرش، از جدّش، امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین، روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! بین کسانی که تو را دوست دارند و نعمت‌هایی که در مقابلشان قرار دارد، فقط مرگ، فاصله است و چون بمیرند به آن نعمت‌ها می‌رسند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» یعنی دشمنان او هنگامی که وارد آتش جهنم می‌شوند، می‌گویند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا» یعنی در ولایت علی علیه السلام «غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» یعنی در دشمنی با او. پس در جواب آنها گفته می‌شود: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ» و منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است «فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ» یعنی به آل محمد علیهم السلام «مِن نَّصِيرٍ» یعنی تا آنها را یاری کند و از آن نجات داده و آن را از آنها باز دارد.[2]

۳) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله برقی، با سند خود در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ»

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۵، ح ۱۳.

فرمود: توبیخی برای پسر هجده ساله است.[۱]

۴) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از سیف تمّار، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بنده، تا زمانی که به چهل سالگی نرسیده به او آزادی عمل بیشتری داده می‌شود؛ اما هنگامی که به چهل سالگی برسد خداوند عزّ و جلّ به فرشتگانی که اعمال او را به ثبت می‌رسانند وحی می‌کند که من به بنده‌ام عمر طولانی داده‌ام. پس بر او سخت گیرید و سرسختانه برخورد کنید و مراقب اعمال او باشید و اعمال کم و زیاد، کوچک و بزرگ او را به ثبت برسانید. برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: این، توبیخی برای پسر هجده ساله است.[۲] ابن بابویه این حدیث را در کتاب فقیه نیز به صورت مرسل از امام صادق علیه السلام آورده است[۳].

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۲) اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴) وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)»

۱- خصال، ص ۵۰۹، ح ۲.

۲- امالی صدوق، ص ۴۰، ح ۱

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۵۶۱.

[و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر هر آینه هشداردهنده‌ای برای آنان بیاید، قطعاً از هر یک از امت‌ها(ی دیگر) راه یافته‌تر شوند؛ و(لی) چون هشداردهنده‌ای برای ایشان آمد، جز بر نفرتشان نیفزود* (انگیزه) این کارشان فقط گردنکشی در (روی) زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز (دامن) صاحبش را نگیرد. پس آیا جز سنت (و سرنوشت شوم) پیشینیان را انتظار می‌برند و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت* آیا در زمین نگردیده‌اند تا فرجام (کار) کسانی را که پیش از ایشان (زیسته) و نیرومندتر از ایشان بودند بنگرند؟ و هیچ چیز نه در آسمان‌ها و نه در زمین خدا را درمانده نکرده است؛ چرا که او همواره دانای تواناست* و اگر خدا مردم را به (سزای) آن چه انجام داده‌اند، مؤاخذه می‌کرد هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت؛ ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد و چون اجلشان فرا رسد، خدا به (کار) بندگانش بیناست]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند عزّ و جلّ سخن قریش را حکایت نموده و فرمود: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ» یعنی کسانی که نابود شدند «فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله «مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا* اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ».[1]

۲) علی بن ابراهیم، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که در نامه خود به شیعیان خود، قیام عائشه به سوی بصره و بزرگی اشتباه طلحه و زبیر را ذکر کرده و فرمود: چه گناهی بالاتر از آن که آن دو (طلحه و زبیر) آمده و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خانه‌اش بیرون آورده و حجابی را که خداوند او را با آن پوشانده بود، از سر او گرفتند و همسران خود را در خانه‌هایشان نگاه داشتند! آن دو، در حق خودشان، نه نسبت به خداوند و نه نسبت به رسول او صلی الله علیه و آله منصف نبودند. سه خصلت در کتاب خدا آمده که عواقبش به خود مردم برمی‌گردد: ستم، حیله و پیمان‌شکنی. خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

أَنفُسِكُم»[1] [ای مردم! سرکشی شما فقط به زیان خود شماست] و فرمود: «فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»[2] [پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند] و فرمود: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» و آن دو به ما ستم نمودند و بیعت مرا شکسته و با من حیله ورزیدند.[3]

۳) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» می‌گوید: یعنی آیا در قرآن و اخبار امت‌های هلاک شده نظر و تأمّل نکردند؟![4]

۴) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید و همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مسکان، از بدر بن ولید خثعمی، از ابو ربیع شامی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ»[5] [بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیشتر بوده چگونه بوده است] را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی در قرآن بنگرید و بدانید که عاقبت کسانی که پیش از شما می‌زیسته‌اند، چگونه بوده است و قرآن چه اخباری در رابطه با آنها به شما داده است.[6]

۵) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» یعنی خداوند به هنگام انجام معصیت‌ها و به هنگام مغرور شدن آنها در برابر او، آنها را مؤاخذه نمی‌کند.[7]

۶) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و

۱- یونس/ ۲۳.

۲- فتح/ ۱۰.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۵.

۵- روم/ ۴۲.

۶- کافی، ج ۸، ص ۲۴۸، ح ۳۴۹.

۷- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۵.

آله فرموده است: دانش، پیشی گرفت و قلم خشک گردید و قضا انجام شد و تقدیر کامل گردید به وسیله اثبات کتاب خداوند و تأیید رسول الهی به سعادتی از جانب خداوند برای کسی که ایمان آورد و تقوا ورزید، و به شقاوت و بدبختی برای کسی که تکذیب نمود و به ولایت خداوند برای مؤمنان و برائت از آن برای مشرکان کافر گردید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! با مشیّت و خواست من، تو خواسته‌های خود را برای خود می‌خواستی و با اراده من، تو مقاصد خود را اراده می‌نمودی و به برکت نعمتی که به تو ارزانی داشتم، قادر به انجام معصیت من بودی و با نیرو، حمایت و عافیتی که من به تو دادم، توانستی واجبات من را انجام دهی و من شایسته تر از تو نسبت به اعمال نیکویت هستم و تو شایسته‌تر از من نسبت به گناهت می‌باشی. خیر و نیکی که از من به تو می‌رسد، به خاطر محبتی است که به تو روا داشتم و مصیبت و بلایی که از من به تو می‌رسد، در سزای گناهانی است که تو مرتکب آن شده‌ای. تو به خاطر اختیار زیادی که به تو دادم، از طاعت سرپیچی نمودی و یا بدگمانی خود به من، از رحمتم ناامید گشتی. پس سپاس، برای من و حجت و برهان به روشنی علیه تو است و من می‌توانم علیه تو نافرمانی کنم و این جزای نیک نزد من از روی احسان برای تو است. سپس هشدار دادن به تو را رها نکردم و به هنگام مغرور شدن و فریب خوردنت، تو را مؤاخذه نکردم. و منظور از آیه «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ» نیز همین است. خداوند فرمود: بیش از توانت به تو تکلیف نکردم و امانتی بر دوشِ تو نگذاشتم، مگر آن چه را که تو آن را برای خویش اختیار نمودی و خشنودی من از تو همان است که تو راضی شدی که من، آن خشنودی را نسبت به تو داشته باشم. سپس خداوند فرمود: «وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيراً».[1]

---

۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۵.

سوره یس

سوره یس۸۳ آیه دارد و بعد از سوره جن نازل شده و آیه ۴۵
آن مدنی است

فضیلت و ثواب قرائت سوره یس

۱) ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن، یاسین است. هر کس شامگاهان، پیش از خواب یا به هنگام روز، پیش از آن که وارد شب شود، این سوره را بخواند، در کنف حمایت الهی خواهد بود و رزق و روزی بسیاری به وی خواهد رسید تا آن که روز را سپری کند و به شب درآید. هر کس به هنگام شب، پیش از آن که به بستر رود، آن را بخواند، خداوند عزّ و جلّ، هزار فرشته بر او می‌گمارد تا او را از شرارت هر شیطان رانده شده و از هر گونه بلا و آفت در امان بدارد و اگر فردای آن روز، دار فانی را وداع گوید، خداوند، او را به بهشت در آورد و به هنگام غسل وی، سی هزار فرشته حاضر شوند و همگی برای او طلب مغفرت کرده و با درخواست آمرزش برای وی، او را تا قبر مشایعت می‌کنند. چون وارد قبر شود، فرشتگان در درون قبر به عبادت خداوند می‌پردازند و ثواب عبادت ایشان برای او نوشته می‌شود. قبر به اندازه تیررس چشمانش گشاده می‌شود و از فشار قبر در امان می‌ماند و تا آن هنگام که خداوند، او را از قبر بیرون آورد، نوری تابناک در قبر اوست که تا پهنه آسمان امتداد دارد. چون خداوند، او را از قبر برون آورد، فرشتگان، او را همراهی کرده و با او سخن می‌گویند و با چهره‌ای خندان با او روبرو می‌شوند و او را به هر گونه خیر و خوبی مژده می‌دهند تا آن که او را از صراط و میزان می‌گذرانند. فرشتگان، او را در برابر خدای عزّ و جلّ در چنان جایگاهی قرار می‌دهند که جز فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسَل، هیچ کس در جایگاهی چنین نزدیک به خداوند قرار نمی‌گیرد. او همراه پیامبران در مقابل

خداوند می‌ایستد و با آنان که به اندوه نشسته‌اند، اندوهگین نمی‌شود و با آنان که به وادی غم در غلتیده‌اند، غمگین نمی‌گردد و با آنان که در وحشت و هراس فرو رفته‌اند، هراسان نمی‌شود.

سپس خداوند تبارک و تعالی به او می‌گوید: شفاعت کن- ای بنده من!- تا در تمام آن چه که شفاعت می‌کنی، شفاعتت را بپذیرم، و هر آن چه را که می‌خواهی- ای بنده من!- از من بخواه تا به تو عطا کنم. پس بنده، طلب می‌کند و به او داده می‌شود و شفاعت می‌کند و مورد شفاعت واقع می‌شود. به حساب دیگران رسیدگی می‌شود، ولی به حساب او رسیدگی نمی‌شود و آن گاه که همگان در موقف، ایستانده می‌شوند او را نمی‌ایستانند. با کسانی که به ذلّت و خواری کشیده می‌شوند، ذلیل نمی‌گردد. گناهان او و هیچ یک از اعمال زشت او نگاشته می‌شود. به او نامه‌ای می‌دهند که از سوی خداوند فرود آمده است. مردمان، همگی و یکپارچه می‌گویند:

پس منزه و پاک است خداوند، این بنده حتی یک گناه نیز مرتکب نشده است و او از دوستان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.[1]

۲) ابن بابویه گفته است: محمد بن حسن به نقل از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم، از ابو الحسن عبدی، از جابر جعفی، از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس در طول عمرش سوره یاسین را بخواند، خداوند به تعداد موجودات دنیا و آخرت و موجودات آسمان برای او دو هزار هزار (دو میلیون) حسنه می‌نویسد و به همین تعداد نیز، گناهان او را محو می‌کند و او را به فقر و زیان و نابودی و فرسودگی و دیوانگی و بیماری جذام و وسواس و بیماری مزمن دچار نمی‌کند و سَکَرات مرگ و هراس‌های آن را بر او آسان می‌گرداند و قبض روح او را خود بر عهده می‌گیرد و او از کسانی می‌شود که خداوند فراخی در زندگی و معیشت و خوشحالی به هنگام ملاقات با خداوند و خشنودی از پاداش آخرت را نصیب او می‌گرداند، و نیز خداوند تبارک و تعالی به تمام فرشتگان

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۴۰.

می‌گوید: قسم به هر آن که در آسمان و زمین است، من از فلان کس راضی شدم؛ پس برای او آمرزش بطلبید.[1]

۳) شیخ در کتاب مجالس با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: به فرزندانتان سوره یاسین را بیاموزید؛ همانا که این سوره، ر وح و ریحان قرآن است.[2]

۴) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند به واسطه این سوره از گناهان او می‌گذرد و پاداشی برابر با پاداش دوازده بار قرآن خواندن به او داده می‌شود و اگر این سوره برای مریض در حال مرگ خوانده شود، به اندازه هر آیه، ده فرشته در حضور او به صف می‌ایستند و برای او آمرزش می‌طلبند و شاهد مرگ او هستند و جنازه او را همراهی می‌کنند و بر او نماز می‌خوانند و شاهد دفن او هستند. اگر مریضی که مرگش فرا رسیده باشد، این سوره را بخواند، ملک الموت جان او را نمی‌گیرد تا این که به او شرابی از بهشت داده شود که آن را بخورد، در حالی که او بر روی بستر است. سپس ملک الموت جانش را می‌گیرد، در حالی که او خوشحال است؛ بنابراین خوشحال وارد قبر می‌شود و دوباره خوشحال زنده می‌شود و خوشحال به بهشت می‌رود.

هر کس این سوره را نوشته و بر خود بیاویزد، از هر نوع بلا و بیماری در امان می‌ماند.[3]

۵) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سوره را برای مریضی که در حال مرگ است بخواند، به تعداد هر آیه، یک فرشته بر او نازل می‌شود.

گفته شده است که فرشتگان در حضور او به صف می‌ایستند و برای او آمرزش می‌طلبند و او را تشییع جنازه می‌کنند و به استقبال او می‌روند و شاهد غسل و دفن او هستند. اگر این سوره برای مریض در حال مرگ خوانده شود، ملک الموت جان

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۴۰.

۲- امالی، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۵۴؛ جوامع الجامع، ص ۳۹۰.

او را نمی‌گیرد تا این که از بهشت شرابی برایش آورده شـود و در حـالی کـه او در بستر است، آن را می‌خورد و ملک المـوت روح او را مـی‌گیـرد، در حـالی کـه او خوشحال است و خوشحال وارد قبر می‌شود. هر کس آن را با گـلاب نوشـته و بـر خود بیاویزد، از تمام بلاها و آسیب‌ها در امان خواهد بود.

۶) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را هفت بار بـا گـلاب و زعفران بنویسد و آن را هفت بار متوالی بنوشد، هر آن چه را که شنیده حفظ می‌کند و بر کسی که با او مناظره می‌کند، غلبه می‌یابد و در میان مردم عظمت پیدا می‌کنـد. هرکه این سوره را بنویسد و بر بدنش بیاویزد، تن او به اذن خداونـد از حسـادت و چشم زخم و جن و انس و جنون و سرگردانی و بیماری و مرض در امان می‌مانـد. اگر آب آن را زنی بنوشد، شیرش زیاد می‌شود و به خواست خداوند متعـال، در آن غذایی نیکو و مناسب برای آن زن شیردهنده وجود دارد.

تفسیر سوره یس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يس (۱) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹) وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰) إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (۱۱) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (۱۲)،

[یس (/یاسین)* سوگند به قرآن حکمت‌آموز* که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی* بر راهی راست* (و کتابت) از جانب آن عزیز مهربان نازل شده است* تا قومی را که پدرانشان بیم‌داده نشدند و در غفلت ماندند بیم دهی* آری، گفته (خدا) درباره بیشترشان محقق گردیده است. در نتیجه آنها نخواهند گروید* ما در گردنهای آنان تا چانه‌هایشان غُلهایی نهاده‌ایم به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته‌اند* و (ما) فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده‌ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده‌ایم. در نتیجه نمی‌توانند ببینند* و آنان را چه بیم دهی (و) چه بیم ندهی، به حالشان تفاوت نمی‌کند. نخواهند گروید* بیم دادن تو تنها کسی را (سودمند) است که کتاب حق را پیروی کند و از (خدای)

رحمان در نهان بترسد. (چنین کسی را) به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده* آری، ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم و آن چه را از پیش فرستاده‌اند با آثار (و اعمال)شان درج می‌کنیم و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم]

۱) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از حمّاد طَنافِسی، از کلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان به من فرمود: ای کلبی! محمد صلی الله علیه و آله در قرآن چند اسم دارد؟ عرض کردم: دو یا سه اسم. حضرت فرمود: ای کلبی! حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قرآن، ده اسم دارد و آن ده اسم را برشمرد: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»[1] از تمام این نام‌ها در اول سوره طه سخن گفتیم.

۲) ابن بابویه گفت: یکی از مطالبی که ابو الحسن محمد بن هارون زنجانی به دست علی بن احمد بغدادی ورّاق برایم نوشت، این روایت بود که او از مُعاذ بن مُثَنّی عنبری، از عبد الله بن اسماء، از جُوَیریه، از سفیان بن سعید ثَوری نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! «یس» که خداوند عزّ و جلّ آن را در قرآن آورده به چه معناست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: یاسین از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است و معنای آن چنین است: ای شنونده وحی! سوگند به قرآن حکیم! قطعاً تو از زمره فرستادگان هستی و بر راه راست قرار داری.[2]

۳) طبرسی در کتاب احتجاج از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که یک کافر از امام علی علیه السلام درباره برخی از آیه‌های قرآن سؤال کرد. آن حضرت در سخنان خود به او فرمود: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» خداوند تبارک و تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله را به این اسم خواند و چنین فرمود: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ».[3]

۴) طبرسی از محمد بن مسلم نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام

۱- مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۷.

۲- معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.

۳- احتجاج، ص ۲۵۳.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نام دارد که پنج تای این نام‌ها؛ یعنی: محمد، احمد، عبد الله، یاسین و نور در قرآن آمده است.[1]

۵) علی بن ابراهیم گفته است که امام صادق علیه السلام فرمود: یاسین نام پیامبر صلی الله علیه و آله و گواه آن آیه «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» و آیه «عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» است. فرمود: صراط مستقیم یعنی راه واضح و آشکار. نیز او به نقل از امام صادق علیه السلام می‌گوید: «تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ» همان قرآن است «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ * لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکْثَرِهِمْ» یعنی عذاب برای آنهایی که از قرآن غافل هستند، نازل شده است «فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» و فرمود: منظور از این فرموده خداوند متعال: «إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلًا فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» این است که آنان سرهایشان را بالا بردند.[2]

۶) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از حسن بن عبد الرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: یعنی این که تو (پیامبر)، قومی را که در میان آنها هستی، بیم دهی؛ هم چنان که پدران و نیکان این قوم بیم داده شده‌اند. پس آنان از خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و از وعده عذاب غافل هستند «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکْثَرِهِمْ» از میان کسانی که به ولایت علی علیه السلام و امامان پس از او علیهم السلام ایمان نمی‌آورند و اقرار نمی‌کنند «فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» آنان به امامت علی علیه السلام و اوصیای بعد از او ایمان نمی‌آورند و چون ایمان نیاورده‌اند، عذاب و عقوبت آنان در آتش جهنم، همان خواهد بود که خداوند در این آیه ذکر کرده است: «إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلًا فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» [یعنی] در آتش جهنم. سپس خداوند متعال فرمود: «وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ» به خاطر مجازات آنان؛ چرا که ولایت علی علیه السلام و امامان پس از او را در این دنیا و در آخرت انکار کردند. خداوند در جهنم

---

۱ - مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۵۵.

۲ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶.

به گردن‌هایشان تا چانه زنجیر می‌زند تا نتوانند به این سو و آن سو نگاه کنند. سپس می‌فرماید: ای محمد! «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» [یعنی] به خداوند متعال و به ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او، سپس فرمود: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» یعنی امیر المؤمنین علیه السلام «وَخَشِيَ الرَّحْمَن بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ» ای محمد! «بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ».[1]

۷) طبرسی در کتاب احتجاج نقل می‌کند که امام موسی بن جعفر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام، پاسخ پرسش یک یهودی را نقل می‌کند، آن یهودی به حضرت گفت: ابراهیم با سه حجاب و پوشش از مقابل نمرود پنهان شد. علی علیه السلام فرمود: بله، چنین بود و محمد صلی الله علیه و آله با پنج حجاب از مقابل دیدگان کسانی که قصد کشتن او را داشتند پنهان شد. سه حجاب آن که مانند ابراهیم است و ایشان دو حجاب، بیشتر داشته است. خداوند تبارک و تعالی ماجرای حضرت محمد صلی الله علیه و آله را این چنین توصیف می‌کند: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» این حجاب اول است «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» این حجاب دوم است «فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» این حجاب سوم است. و سپس فرمود: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا»[2] [و چون قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم] و این حجاب چهارم است. سپس فرمود: «فَهِيَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» بنابراین اینها پنج حجاب هستند.[3]

۸) شیخ در کتاب امالی گفت: گروهی که از جمله آنها: حسین بن عبید الله و احمد بن عَبدون و ابو طالب غَرور و ابو الحسن صفّار و ابو علی حسن بن اسماعیل بن اشناس بودند، از ابو مفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شَیبانی، از احمد بن حسن بن عباس نحوی، از احمد بن عبید بن ناصح، از محمد بن عمر بن واقد اسلمی، قاضی شرقیّه، از ابراهیم بن اسماعیل ابی حبیبه- یعنی اشهَلی- از داود بن

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۹۰.

۲- اسرا/ ۴۵.

۳- احتجاج/ ص ۲۱۳.

حصین، از ابو غَطفان، از ابن عباس نقل کرده‌اند که ابن عباس گفت: مشرکان در دار النَّدوه جمع شدند تا در مورد [قتل] حضرت محمد صلی الله علیه و آله مشورت کنند. سپس جبرئیل بر حضرت نازل شد و او را از این موضوع با خبر کرد و به او دستور داد که آن شب را در بستر خویش نخوابد. چون هنگام خواب فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد تا آن شب را در بسترش صلی الله علیه و آله بخوابد. پس علی علیه السلام، ردای سبز حَضرَمی را- که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن می‌خوابید- به دور خود پیچید و در بستر ایشان خوابید و شمشیر را در کنار خویش نهاد. هنگامی که آن چند نفر از قریش گرد آمده و پیرامون خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌چرخیدند و مراقب خانه او بودند و قصد داشتند آن حضرت را به قتل برسانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمد و آنان را دید که در مقابل در خانه نشسته‌اند و تعداد آنان بیست و پنج مرد بود. پس مشتی خاک از زمین بطحاء برداشت و آن را بر روی سر آنان پاشید، در حالی که این آیات را می‌خواند: «یس * وَ الْقُرآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ* تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ* لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ* إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلًا فَهِيَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ* وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» کسی به آن مشرکان گفت: منتظر چه کسی هستید؟ آنان گفتند: منتظر محمد صلی الله علیه و آله هستیم. گفت: ناامید شدید و زیان دیدید. به خدا سوگند! که از مقابل شما عبور کرد و بر سر همه شما خاک ریخت. آنان گفتند: به خدا سوگند! که ما او را ندیدیم. ابن عباس گفت: پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»[1] [و (یاد کن) هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند، و نیرنگ می‌زدند و خدا تدبیر می‌کرد و خدا بهترین

۱- انفال/ ۳۰.

تدبیرکنندگان است][1]

۹) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود آمده است که ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام درباره این فرموده خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ» فرمود: یعنی آنان را کور کردیم «فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» یعنی هدایت را نمی‌بینند. خداوند، گوش‌ها، چشم‌ها و قلب‌هایشان را سلب کرد و آنها را از راه هدایت گمراه کرد. این آیه در مورد ابو جهل بن هشام و چند تن از یاران او نازل شده است. شأن نزول آیه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال خواندن نماز بود و ابو جهل- که لعنت خدا بر او باد- عهد کرده بود هرگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال نماز ببیند، سر او را بشکند. پس در حالی که سنگی در دست داشت، آمد و دید که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده است و نماز می‌خواند. پس آمد تا او را بزند، اما هر بار که می‌خواست سنگ را بالا ببرد و بر سر حضرت بزند، خداوند دست او را به گردنش گره می‌زد و سنگ در دستش نمی‌چرخید و هنگامی که نزد اصحابش برمی‌گشت، سنگ از دستش می‌افتاد. سپس مردی از یاران ابو جهل، انجام این کار را برعهده گرفت. آن مرد گفت: من او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را خواهم کشت. اما چون به پیامبر نزدیک شد، صدای قرائت حضرت را شنید و ترسید و به سوی اصحابش بازگشت و گفت: مانعی بزرگ همچون حیوانی (گوساله ای) عظیم الجثه در میان ما حائل بود که دمش را تکان می‌داد و من ترسیدم که نزدیک شوم. اما امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» فرمود: از آن گروه که از بنی مخزوم بودند، هیچ کس ایمان نیاورد.[2]

۱۰) طبرسی در کتاب إعلام الوَرَی از کلبی و او از ابو صالح و او از ابن عباس نقل کرده است که: گروهی از قبیله بنی مخزوم با یکدیگر قرار گذاشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. ابو جهل و ولید بن مغیره و تعدادی از قبیله بنی مخزوم، این گروه را تشکیل داده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله در

۱- امالی، ج ۲، ص ۶۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶.

حال خواندن نماز بود که این جماعت، ولید را برای کشتن پیامبر فرستادند و او به سمت همان مکانی رفت که پیامبر در آن نماز می‌خواند تا این که صدای قرائت او را شنید، ولی خود حضرت را ندید. پس به نزد یارانش برگشت و موضوع را برای آنها تعریف کرد. ابو جهل و ولید بن مغیره و چند نفر از یارانشان، کار به قتل رساندن پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عهده گرفتند و چون به مکانی رسیدند که پیامبر در آن نماز می‌خواند، صدای قرائت حضرت را شنیدند و به سمت او رفتند. ناگهان متوجه شدند که این صدا را از پشت سرشان می‌شنوند. وقتی به سمت صدا می‌رفتند، می‌دیدند که همچنان صدا از پشت سرشان می‌آید. آنها از کارشان منصرف شدند و نتوانستند حضرت را پیدا کنند. این سخن خداوند سبحانه و تعالی به همین موضوع اشاره دارد که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ».[1]

۱۱) علی بن ابراهیم در آیه «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ * إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ * إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» گفته است که: امام مبین یعنی: کتاب آشکار. ابن عباس از امام علی علیه السّلام نقل کرده است که حضرت فرمود: به خدا سوگند! که من همان امام مبین هستم و حق را از باطل مشخص می‌کنم و آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده‌ام.[2]

۱۲) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از حارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقطین، از عیسی بن مُستفاد ابو موسی ضَریر و او از امام موسی بن جعفر نقل می‌کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام قرآن را نمی‌خواند تا آن را بنویسد؟ و آیا جبرئیل و فرشتگان مقرب بر این کار شاهد نبودند؟ موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام مدت زیادی ساکت ماند و سپس فرمود: ای ابا الحسن! آن چه گفتی درست است و لیکن، هنگامی که این کار

۱- اِعلام الوری، ص ۳۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۷.

به پیامبر سپرده شد و بر ایشان فرود آمد، وصیت در قالب کتابی نگاشته شده از سوی خداوند نازل شد که جبرئیل و فرشتگان مقرب درگاه خداوند تبارک و تعالی آن را فرود آوردند. جبرئیل گفت: ای محمد! به همه کسانی که نزد تو هستند، به جز وصی خودت، دستور بده تا از پیش تو بروند تا این وصیت را از ما بگیری و شهادت بدهی که آن را دریافت کرده‌ای و خودت مسئول حفظ آن هستی.

پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی که در خانه بودند، به جز حضرت علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها- که در پوشش بود- خواست تا آن جا را ترک کنند. سپس جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگار تو بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: این کتابی است که آن را بر دوش تو نهادم و بر تو شرط کردم و با آن بر تو گواهی دادم و با آن، فرشتگانم را بر تو شاهد گرفتم و ای محمد!، تو به عنوان شاهد برای من کفایت می‌کنی.

امام صادق علیه السلام فرمود: لرزه بر اندام پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد و فرمود: ای جبرئیل! پروردگار من همان درود است و سلام از سوی اوست و به سوی او باز می‌گردد. خداوند عزّ و جلّ راست گفت و کاری نیکو انجام داد. کتاب را بده. جبرئیل کتاب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد و به او [از جانب خدا] فرمان داد تا به امیر المؤمنین علیه السلام بدهد. پس به علی علیه السلام فرمود: آن را بخوان. امام علی علیه السلام آن را کلمه به کلمه خواند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: این قرآن سفارش و توصیه و امانت خدا بر من است؛ من آن را ابلاغ کردم و به آن پند دادم و به آن خالصانه عمل کردم. علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدایت گردند! من شاهد ابلاغ و پند و نصیحت و درستی آن چه که بیان فرمودی، هستم و گوش من، چشم من و گوشت و خون من به آن گواهی می‌دهند. سپس جبرئیل گفت: من نیز شاهد و گواه شما هستم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! وصیت مرا دریافتی و از آن مطلع شدی و ضامن خدا گشتی؛ آیا به آن چه که در قرآن است، وفا می‌کنی؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدایت شوند! من، ضامن و عهده‌دار آن شدم و به یاری خدا به آن عمل می‌کنم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! من در روز قیامت با وفای خود به آن عهد، شاهد و گواه تو خواهم بود.

پس علی علیه السلام عرض کرد: آری، گواه من باش. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون جبرئیل و میکائیل در حضور ما هستند و فرشتگان مقرب با آنان همراهند تا این که من آنان را بر تو شاهد بگیرم. علی علیه السلام عرض کرد: بله، بگذار گواهی دهند و من نیز- پدر و مادرم به فدایت!- آنان را به شهادت می‌گیرم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را شاهد گرفت. یکی از مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور جبرئیل بر علی علیه السلام شرط کرد و جبرئیل نیز از سوی خداوند به آن مأمور بود، این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! به آن چه از این قرآن که درباره دوست داشتن کسانی است که خدا را دوست دارند و دشمن دانستن کسانی که با خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله دشمنی می‌کنند و برائت جستن از آنان و صبر کردن در آن جا که باید خشم، فرو خورده شود، عمل کن و نیز به آن چه درباره صبر در برابر از بین رفتن حق تو و غصب کردن خُمس (یک پنجم) تو و دریدن پرده آبرو و شرافت توست، وفا کن.

عرض کرد: چنین می‌کنم ای رسول خدا! قسم به آن که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، شنیدم که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای محمد! به او بشناسان؛ حرمت او که حرمت خداوند متعال و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زیر پا نهاده می‌شود و محاسن او از خون سر او- که زود هنگام از دنیا می‌رود- گلگون می‌شود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی که این سخن را از جبرئیل امین شنیدم، مدهوش شدم و با صورت بر زمین افتادم و گفتم: آری، من آن را پذیرفتم و به آن راضی شدم؛ هرچند که به حرمت‌ها بی‌احترامی شده و سنت‌ها بی‌اعتبار شود و کتاب (قرآن) پاره و کعبه ویران گردد و محاسن من از خون سرم- که زود هنگام دار فانی را وداع می‌گویم- گلگون شود. من همواره صابر و خشنود هستم تا نزد شما بیایم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه سلام الله علیها و امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام را فرا خواند و آن چه را که به علی علیه السلام‌آموخته بود، به آنها آموخت و آنان نیز همان را گفتند که امام علی علیه السلام گفته بود. این وصیت با مُهری از جنس طلا، مُهر و موم شد تا از گزند آتش به دور باشد و آن گاه به علی علیه السلام داده شد. پس به ابو الحسن علیه السلام

عرض کردم: پدر و مادر به فدایت! آیا به خاطر داری که مضمون آن وصیت چه بود؟ آن حضرت پاسخ داد: سنت‌های خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله.

سپس عرض کردم: آیا انحراف آنان و مخالفتشان با امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت ذکر شده بود؟ حضرت فرمود: بله، به صورت اندک اندک و کلمه به کلمه. مگر این فرموده پروردگار متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «**إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ**»؟! به خدا قسم! که پیامبر به حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: آیا آن چه را که من به شما دادم، آن را درک و قبول نکردید؟ آنان عرض کردند: آری، و ما در برابر بدرفتاری و خشونتی که دشمنان به ما کردند، صبور بودیم.[1] این روایت در نسخه صفوانی، کلماتی افزون‌تر دارد.

۱۳) و نیز محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: از گناهان کوچک پرهیز کنید، همانا که این گناهان خواهانی دارد و هیچ یک از شما نمی‌گوید: من مرتکب گناه می‌شوم و از خدا آمرزش می‌طلبم. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «**وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ**» و نیز خداوند می‌فرماید: «**إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ**»[2]-[3] [اگر (عمل تو) هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد که خدا بس دقیق و آگاه است].

۱۴) و نیز همو از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبّار، از ابن فضّال و حجّال، همگی از ثعلبه، از زیاد نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی فرود آمد که خالی از علف و درخت بود و به اصحابش دستور داد که هیزم جمع کنند. صحابه گفتند: ای رسول

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۴.

۲- لقمان/ ۱۶.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۱۰.

خدا! ما بر جایی فرود آمدیم که در آن چوب و هیزم پیدا نمی‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس هر اندازه که می‌تواند جمع کند. آنان هر چه توانستند جمع کردند و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و بر روی هم ریختند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گناهان این چنین بر روی هم انباشته می‌شوند. سپس فرمود: از گناهان صغیره بپرهیزید؛ پس هر چیزی خواهانی دارد. آگاه باشید که خواهان آن، آن چه را که پیش فرستادند با آثار و اعمالشان می‌نگارد «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ».[1]

۱۵) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابو اسامه زید شحام نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: از گناهان کوچک بپرهیزید؛ زیرا که آن غیر قابل بخشش است. گفتم: گناهان کوچک چیست؟ حضرت فرمود: این که مرد گناهی را مرتکب شود و بگوید: اگر من فقط همین گناه را مرتکب شده بودم، خوشا به حال من بود.[2]

۱۶) طبرسی از ابو سعید خُدری نقل می‌کند که بنی سلمه در بخشی از شهر مدینه زندگی می‌کردند که خانه‌هایشان از مسجد دور بود و آنها نمی‌توانستند با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز بخوانند، به همین دلیل، شکایت به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و سپس این آیه نازل شد.[3]

۱۷) ابن بابویه از احمد بن صَقر صائغ، از عیسی بن محمد علوی، از احمد بن سَلّام کوفی، از حسین بن عبد الواحد، از حرب بن حسین، از احمد بن اسماعیل بن صدقه، از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام، از پدرش، از جدش نقل کرده است که فرمود: هنگامی که این آیه: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، ابو بکر و عمر از جای خود برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! امام مبین، همان تورات است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر.

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۱.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۶۳.

آن دو گفتند: آیا انجیل است؟ باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. آنها پرسیدند: آیا قرآن است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. راوی می‌گوید که: در همان لحظه، علی علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این همان امام مبین است؛ او امامی است که خداوند تبارک و تعالی، علم همه اشیاء را در او جمع کرده است.[1]

۱۸) محمد بن عباس از عبد الله بن علاء، از محمد بن حسن بن شَمُّون، از عبد الله بن عبد الرحمن اصمّ، از عبد الله بن قاسم، از صالح بن سهل نقل می‌کند که: شنیدم که امام صادق علیه السلام آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» را می‌خواند و می‌فرمود: این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است.[2]

۱۹) شیخ در کتاب مصباح الانوار با اسناد به رجال خود در حدیثی مرفوع از مفضل بن عمر نقل کرده است که: مفضل بن عمر گفت: روزی امام صادق علیه السلام را ملاقات کردم و ایشان به من فرمود: ای مفضل! حقیقت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را شناختی و به حق آنان چنان که باید و شاید پی بردی؟ عرض کردم: سرورم! حقیقت معرفت آنان چیست؟ حضرت فرمود: ای مفضل! آنان بسیار دور از خلایق و در کنار روضة الخَضراء قرار دارند. هر کس که به ذات حقیقت آنها پی ببرد، همراه ما در سَنام اَعلَی (والاترین مقام) جای خواهد گرفت. مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای سرور من! ذات حقیقت آنها را به من بشناسان. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل! تو می‌دانی که آنها از تمام موجوداتی که خداوند عزّ و جلّ آنها را خلق کرده است، آگاهی دارند. آنها کلمه تقوا و خزانه‌داران (صاحبان) آسمان ها ، زمین ها، کوه‌ها ، شن ها و دریاها هستند و آنها تعداد ستاره‌ها و فرشتگان آسمان و وزن کوه‌ها را می‌دانند و نیز می‌دانند که آب دریاها و رودخانه‌ها و چشمه‌ها چند پیمانه است. هیچ برگ و دانه‌ای بر زمین نمی‌افتد، مگر این که آنها از آن با خبر هستند و تمام خشک و تری (همه چیز) که در قرآن آمده است، آنها نسبت به آن آگاهی دارند.

۱- معانی الاخبار، ص ۱۹۵.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۷، ح ۲.

سپس گفتم: ای سرور من! من به ذات حقیقت آنها پی بردم و بـه آن اقـرار کـرده و ایمان آوردم. امام صادق علیه السلام فرمود: آری ای مفضل! ای گرامی، ای نیکو و محبوب! تو پسندیده و نیکو شدی و بهشت برای تو و برای کسی کـه بـه آن ایمـان دارد، گوارا باد.[1]

۲۰) شیخ در کتاب مصباح الانوار به نقل از ابوذر می‌گوید: بـرای انجـام دادن یکی از دستورات امیر المؤمنین علیه السلام روان بودیم که به دشـتی رسـیدیم کـه مورچه‌های آن چون سیل جاری بودند. من از دیدن آن صحنه متحیر شدم و گفـتم: الله اکبر، بزرگ باد کسی که می‌تواند این مورچه‌ها را بشمارد! پس علی علیه السلام فرمود: این را مگوی ای ابوذر! بلکه بگوی: بزرگ باد آفریننده آنها! قسم به آن کـه تو را آفرید، من به اذن خداوند عزّ و جلّ می‌توانم آنها را بشمارم و نر و ماده آنها را تشخیص دهم.[2]

۲۱) و شیخ در کتاب مصباح الانوار به نقل از عمّار بن یاسر می‌گوید: مـن در برخی از جنگ‌های علی علیه السلام شرکت داشتم و روزی از دشتی می‌گذشتیم که مورچه‌های بسیاری در آن بود.

من عرض کردم: ای امیر المؤمنین! به نظر شما کسی از مخلوقـات هسـت کـه تعداد این مورچه‌ها را بداند؟ علی علیه السلام فرمود: آری، ای عمار! من مـردی را می‌شناسم که تعداد این مورچه‌ها را می‌داند و او می‌تواند نر و ماده آنها را تشخیص دهد. عرض کردم: ای مولای من! آن شـخص کیسـت؟ سـپس علـی علیـه السـلام فرمود: ای عمار! آیا در سوره یاسین نخوانده‌ای که: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِـي إِمَـامٍ مُبِينٍ»؟ گفتم: آری، ای مولای من! آن گاه، علی علیه السلام فرمود: من همان امـامِ مبینِ هستم.[3]

۲۲) بُرسی از ابن عباس نقل می‌کند که وقتی آیه «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» نازل شد، دو مرد برخاستند و عرض کردند: ای رسول خدا! آیـا [ایـن امـامِ

۱- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۴.

۲- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۰، ۸

۳- فضائل از ابن شاذان، ص ۹۴.

مبین]، تورات است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله جواب دادند: خیر. باز آنها پرسیدند: آیا انجیل است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. بار دیگر گفتند: آیا آن قرآن است؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله جواب دادند: خیر. در همین هنگام، علی علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این همان کسی است که خداوند در او علم همه اشیاء را قرار داده است و خوشبخت کسی است که در زندگی و بعد از مرگش دوستدار علی علیه السلام باشد، و بدبخت کسی است که در زندگی و بعد مرگش با علی علیه السلام دشمنی کند.[1]

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (۱۴)»

[(داستان) مردم آن شهری را که رسولان بدان جا آمدند برای آنان مثل زن* آن گاه که دو تن سوی آنان فرستادیم، و(لی) آن دو را دروغزن پنداشتند تا با (فرستاده) سومین (آنان را) تأیید کردیم. پس (رسولان) گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که از امام محمد باقر علیه السلام در مورد تفسیر این آیه پرسیدم و ایشان در پاسخ فرمود: خداوند متعال دو مرد را به شهر انطاکیه فرستاد و آنها به آن جا رفتند، در حالی که مردمان این شهر آنها را نمی‌شناختند و با آنها بدرفتاری کرده و در بتخانه محبوسشان کردند. سپس خداوند شخص سومی را به آن جا فرستاد و آن شخص وارد شهر شد و گفت: مرا به دربار پادشاه راهنمایی کنید. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: وقتی که آن مرد جلوی در ایستاد، گفت: من مردی هستم که در بیابان پرستش می‌کردم و اکنون دوست دارم خدای پادشاه را پرستش کنم. این سخن او را به پادشاه رساندند. پادشاه گفت: او را به معبد ببرید. او را به آن جا بردند. آن مرد، یک سال با دو

۱- مشارق انوار الیقین، ص ۵۵.

دوستش در آن جا بود. آن مرد به دو دوستش گفت: آیا با این شیوه گروهی را از دینی به دینی منتقل می سازند؟ با سخت گیری! چرا رفق را به کار نمی گیرید؟ آگاه باشید که من، دوست شما هستم. سپس به آن دو گفت: اظهار نکنید و نشان ندهید که مرا می‌شناسید. سپس نزد پادشاه رفت و پادشاه به او گفت: به من خبر رسیده که تو خدای مرا عبادت می‌کنی؛ پس من و تو با یکدیگر برادریم. پس حاجت خود را از من طلب کن. آن مرد گفت: ای پادشاه! من حاجتی ندارم، ولی دو مرد را در عبادتگاه دیدم. آنها چه کرده‌اند که در آن جا هستند؟ پادشاه پاسخ داد: آن دو مرد آمده بودند که مرا از دینم منحرف کرده و به خدای آسمان‌ها دعوت کنند.

آن مرد گفت: ای پادشاه! مناظره جالبی است؛ اگر حق با آنها باشد، ما باید از آنها پیروی کنیم و اگر حق با ما باشد، آنها باید وارد دین ما گردند. آنها دین و آیینی دارند که ما نداریم.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پادشاه به دنبال آن دو مرد فرستاد. چون آن دو مرد بر پادشاه وارد شدند، آن مرد به آن دو گفت: شما چه عقیده‌ای را با خود آورده‌اید؟ آن دو مرد در جواب گفتند: ما برای دعوت به خدایی که خالق زمین و آسمان است، آمده‌ایم. همان خدایی که هر آن چه را که بخواهد در رحم‌ها به وجود می‌آورد. او هر طوری که بخواهد خلق می‌کند. او درختان و میوه‌ها را می‌رویاند و باران از آسمان فرود می‌آورد. آن مرد به آنان گفت: این خدایی را که شما به او و عبادتش دعوت می‌کنید، آیا قادر است که چشم‌های انسان نابینا را درمان کند؟ آنها گفتند: اگر ما از او بخواهیم، او با خواست خود آن را انجام می‌دهد. مرد سوم به پادشاه گفت: برایم نابینایی بیاور که هیچ چیز را نتواند ببیند. سپس برای او نابینایی آوردند و آن مرد گفت: از خدایتان بخواهید که چشم‌های این نابینا را به او بازگرداند. پس برخاستند و دو رکعت نماز خواندند و ناگهان دیدند که چشم‌های مرد نابینا باز شده و به آسمان می‌نگرد. آن مرد گفت: ای پادشاه! نابینای دیگری برایم بیاور. نابینای دیگری آورند. آن مرد سجده کرد و چون سرش را بلند کرد، ناگهان دیدند که آن نابینا نیز بینا شده است. سپس به پادشاه گفت: یک برهان در برابر یک برهان. آن گاه به پادشاه گفت تا انسانی فلج و زمین‌گیر را برایش بیاورند. فردی زمین‌گیر را برایش آوردند و او از آن دو مرد

خواست که از خدایشان بخواهند این فلج را شفا دهد. آن دو مرد به نماز ایستاده و خدا را خواندند. ناگهان دیدند پاهای آن مرد زمین‌گیر بهبود یافت و برخاست و راه رفت. آن مرد گفت: زمین‌گیری دیگری برایم بیاورید. برایش آوردند و هر آن چه بار نخست کرده بود، دوباره انجام داد و آن شخص زمین‌گیر، بهبود یافت و به راه افتاد. آن گاه، آن مرد گفت: ای پادشاه! آنان دو برهان آوردند و ما نیز مانند آن را آوردیم؛ فقط یک چیز باقی مانده که اگر این دو بتوانند آن را انجام بدهند، من به دین این دو مرد می‌گروم. سپس گفت: ای پادشاه! به من خبر رسیده که تو پسری داشته‌ای که فوت کرده است. اگر خدای این دو مرد بتواند این مرده را زنده کند، من دین آنها را خواهم پذیرفت. پادشاه به او گفت: من هم با تو دین آنها را خواهم پذیرفت. سپس مرد به آن دو مرد گفت: این یک مورد دیگر را نیز از خدای خود بخواهید و آن این است که پسر پادشاه مرده است و شما از خدای خودتان بخواهید که او را زنده کند. آن دو مرد به زمین افتادند و خدا را سجده کردند. سجده آنها طول کشید و چون سرشان را از سجده برداشتند، به پادشاه گفتند: به سراغ قبر فرزندت برو تا ان شاء الله او را زنده ببینی. مردم نیز برای دیدن این صحنه به گورستان رفتند و ناگهان دیدند پسر پادشاه از قبر بیرون آمده و خاک سرش را پاک می‌کند. آن مرد گفت: تا آن پسر را نزد پادشاه بیاورند و او دانست که آن پسر، فرزندش است. به او گفت: فرزندم حالت چطور است؟ پسر جواب داد: من مرده بودم و دو مرد را دیدم که یک ساعت در حضور خدا به سجده افتاده بودند و از او می‌خواستند که مرا زنده کند، پس خداوند مرا زنده کرد. پادشاه گفت: اگر آنها را ببینی، می‌شناسی؟ پسر جواب داد: آری. پادشاه گفت: از مردم بخواهید که بیرون آیند و سپس مردم یک به یک با پسر پادشاه ملاقات کردند. پدرش به او گفت: نگاه کن. پسر گفت: نه، نه، اینها نیستند. سپس یکی از آن دو مرد را به همراه گروه زیادی از مقابل آن پسر عبور دادند. پسر گفت: این، یکی از آن دو نفر است و با دست به او اشاره کرد. سپس گروه زیاد دیگری را از برابر پسر پادشاه، عبور دادند و او مرد دوم را شناخت و گفت: این، همان دومی است. پس پیامبر که دوست آن

دو مرد بود، گفت: من به خدای شما دو نفر ایمان آوردم و دانستم که آن چه شما آورده‌اید، حق است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سپس پادشاه گفت: من نیز به خدای آنها ایمان آوردم و تمام ساکنان شهر انطاکیه ایمان آوردند.[1]

۲) طبرسی به نقل از وَهب بن مُنَبِّه می‌گوید: حضرت عیسی علیه السلام این دو مرد را به شهر انطاکیه فرستاد و آنها وارد آن شهر شدند و پادشاه را ندیدند و مدت اقامت آنها طول کشید. روزی پادشاه بیرون آمد و آن دو مرد، تکبیر گفته و نام خداوند را ذکر کردند. پس پادشاه خشمگین شد و دستور داد تا آنها را زندانی کنند و به هر یک از آنها صد تازیانه زد. هنگامی که آن فرستاده‌ها تکذیب شده و تازیانه خوردند، حضرت عیسی علیه السلام شمعون الصفا- که رئیس حواریّون بود- را به دنبال آنان فرستاد تا آنها را یاری کند. او با هوشیاری کامل وارد آن شهر شد و سپس با ملازمان پادشاه معاشرت کرد تا این که آنها با او انس گرفتند و خبر او را به گوش پادشاه رسانیدند. سپس پادشاه او را دعوت کرد و از همدمی با او خرسند شد و با او انس گرفت و او را بزرگ داشت.

روزی شمعون به پادشاه گفت: ای پادشاه! به من خبر رسیده که تو دو مردی را که تو را به دینی جز دین خودت دعوت کرده‌اند، زندانی کرده و به آنان تازیانه زده‌ای؛ آیا سخن آنها را شنیده‌ای؟ پادشاه پاسخ داد: آنان مرا خشمگین ساختند. شمعون گفت: اگر پادشاه صلاح بداند، از ایشان دعوت کنیم تا به این جا بیایند و بدانیم آنان چه می‌گویند. پس پادشاه، آنان را فرا خواند. شمعون به آنان گفت: چه کسی شما را به این شهر فرستاده است؟ آنها گفتند؛ همان خدایی که خالق تمام موجودات است و هیچ شریکی ندارد. شمعون از آنها پرسید: نشانه شما چیست؟ آنها گفتند: هر آن چه که شما بخواهید. پس پادشاه دستور داد تا جوانی نابینا را بیاورند که چشمانش مانند پیشانی‌اش صاف بود. آن دو مرد به عبادت خدا مشغول شدند و آن قدر عبادت کردند که محل چشمان آن جوان، شکاف خورد و آن دو مرد، دو گلوله‌ای از گل ساختند و آنها را در حدقه مرد نابینا جای دادند. سپس آن گلوله‌ها به چشم‌هایی تبدیل شد که آن مرد توانست با آنها همه جا را ببیند، و

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۷.

پادشاه از این کار در شگفت ماند.

سپس شمعون به پادشاه گفت: اگر تو از خدای خودت بخواهی که کاری مانند کار این دو مرد را انجام دهد، حق با تو خواهد بود و بزرگی از آن خدای تو خواهد شد. پادشاه جواب داد: من چیزی در مورد خدایم نمی‌دانم؛ آن خدایی را که ما می‌پرستیم نه ضرری دارد و نه نفعی. سپس پادشاه به آن دو مرد گفت: اگر خدای شما قادر به زنده‌کردن مرده‌ها باشد، ما به او و به شما ایمان می‌آوریم. آنها گفتند: خدای ما بر هر کاری قادر است. پادشاه گفت: در این جا مرده‌ای است که هفت روز پیش مرده است و ما او را دفن نکرده‌ایم تا پدرش که غایب است، باز گردد. پس مرده را آوردند که رنگ آن عوض شده و بویناک شده بود. آن دو مرد به طور آشکارا و شمعون به طور پنهانی، خدا را می‌خواندند. آن گاه مرده برخاست و به ایشان گفت: هفت روز است که من مرده‌ام و به هفت وادی از جهنم وارد شده‌ام. من شما را از آن چه در آن هستید (اعتقاد دینی) بر حذر می‌دارم؛ به خدا ایمان بیاورید. پادشاه در شگفت ماند و چون شمعون دانست که سخن آن شخص مرده، بر پادشاه، تأثیر گذاشته، او را به سوی خدا دعوت کرد و او ایمان آورد و برخی از ساکنان شهر انطاکیه نیز ایمان آوردند و برخی [همچنان] کفر ورزیدند. طبرسی گوید: شبیه این روایت را عیاشی به اسناد از ثمالی و دیگران، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده است. اما در بعضی از روایت‌ها آمده است که او دو رسول را به انطاکیه فرستاد و سپس سومی را فرستاد. در بعضی روایات آمده است که خداوند به عیسی وحی کرد که آن دو را به شهر انطاکیه بفرستد و سپس جانشین خود، شمعون را برای کمک به آن دو مرد به آن جا فرستاد و آن مرده‌ای را که خداوند با دعای آن دو مرد زنده کرد، پسر پادشاه بود و همانند آن روایتی که ذکر کردیم را با مقداری تغییر ذکر کرده است.[1]

۳) طبرسی از ابن عباس نقل می‌کند که اسامی فرستاده شدگان به شهر انطاکیه، صادق، صَدوق و سَلوم بود.[2]

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۶۵.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۶۳.

﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹) وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ (۲۱) وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنقِذُونِ (۲۳) إِنِّي إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ مِن جُندٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ (۲۸) إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹)﴾.

[پاسخ دادند ما (حضور) شما را به شگون بد گرفته‌ایم. اگر دست برندارید، سنگسارتان می‌کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید* (رسولان) گفتند: شومی شما با خود شماست. آیا اگر شما را پند دهند، (باز کفر می‌ورزید)؟ نه بلکه شما قومی اسرافکارید*و (در این میان) مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد (و) گفت: ای مردم! از این فرستادگان پیروی کنید* از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود (نیز) بر راه راست قراردارند پیروی کنید* آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است؟ و (همه) شما به سوی او بازگشت می یابید* آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر (خدای) رحمان بخواهد به من گزندی برساند نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟* در آن صورت من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود* من به پروردگارتان ایمان آوردم (اقرار) مرا بشنوید* (سرانجام به جرم ایمان کشته شد و بدو) گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می دانستند!* که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرارداد* پس از (شهادت) وی هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و (پیش از این هم) فرو فرستنده نبودیم* تنها یک فریاد بود و بس و بناگاه (همه) آنها سرد بر جای فسردند]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» می‌گوید که: منظور از

«بکم» اسامی است. نیز می‌گوید که: آیه «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْراً وَهُم مُّهْتَدُونَ* وَمَا لِيَ لاَ أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* أَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَن بِضُرٍّ لاَّ تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلاَ يُنقِذُونِ* إِنِّي إِذاً لَّفِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ* إِنِّي آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ* قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» در مورد حبیب نجّار نازل شده است. و منظور از «خامدون» در این آیه: «إِن كَانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» مردگان هستند.[1]

۲) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از معاویة بن عمار، از ناجیه نقل می‌کند که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که مغیره می‌گوید: انسان مؤمن به بیماری جذام و برص و مانند اینها دچار نمی‌شود. حضرت فرمود: اگر چنین اعتقادی دارد، از صاحب یاسین، غفلت ورزیده است. او دچار تشنج شد و انگشتانش فلج شد و دوباره به حالت عادی درآمد. پس فرمود: گویی من فلج شدن او را می‌بینم. نزد آنان آمد و ایشان را بیم داد. سپس فردای آن روز به سراغ آنان آمد و ایشان او را کشتند. سپس فرمود: مؤمن به هر بلایی دچار می‌شود و با هر نوع مرگی می‌میرد، فقط خود را نمی‌کشد.[2]

۳) ابن بابویه از عبد الله بن محمد عبد الوهّاب اصفهانی، از احمد بن فضل بن مغیره، از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهیم اصفهانی، از علی بن عبد الله، از محمد بن هارون بن حمید، از محمد بن مغیره شهرزوری، از یحیی بن حسین مدائنی، از ابن لهیعه، از ابو زبیر، از جابر بن عبد الله، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: سه کس بودند که حتی برای یک لحظه، وحی را انکار نکردند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب علیه السلام، آسیه همسر فرعون.[3]

۴) ابن بابویه از محمد بن علی بن اسماعیل، از نعمان بن ابی دلهاث بَلَدی، از

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۱۲.

۳- خصال، ص ۱۷۴، ح ۲۳۰.

حسین بن عبد الرحمن، از عبید الله بن موسی، از ابو لیلی انصاری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: صدیقین (افراد بسیار راستگو) سه نفر هستند: علی بن ابی طالب علیه السلام، حبیب نجار، مؤمن آل فرعون.[1]

۵) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن سلمه اهوازی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن عمران بن محمد بن ابی لیلی انصاری، از حسن بن عبد الله، از خالد بن عیسی انصاری، از عبد الرحمن ابی لیلی، در حدیثی مرفوع از رسول گرامی صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: صدیقین سه نفر هستند: حبیب نجّار، مؤمن آل یاسین که می‌گوید: از فرستادگان پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و آنان هدایت یافتگانند؛ حزقیل، مؤمن آل فرعون؛ علی بن ابی طالب علیه السلام که او از همه آنان برتر است.[2]

۶) از طریق عامّه: ثعلبی در تفسیر خود با سند از عبد الرحمن بن ابی لیلی که او نیز از پدرش نقل کرده است، می‌گوید: سه کس پیشتازان ملت‌ها هستند که حتی یک لحظه به خدا کفر نورزیدند: علی بن ابی طالب علیه السلام، صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. اینان صدیقین هستند و علی بن ابی طالب علیه السلام برترین آنهاست. همین حدیث را صاحب کتاب اربعین با سند خود از مجاهد، از ابن عباس، و نیز فضایل احمد صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۰)﴾

[دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد، مگر آن که او را ریشخند می‌کردند]

۱) محمد بن همّام و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور، همگی از حسن بن محمد بن جمهور، از پدرش و پدر او از چند تن از رجال خود، از مفضل بن عمر،

۱- خصال، ص ۱۸۴، ح ۲۵۴.

۲- امالی صدوق، ص ۳۸۵، ح ۱۸.

از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: دانستن یک روایت بهتر از نقل کردن ده روایت است. هر حقی، حقیقتی و هر راه صوابی، نوری دارد. سپس فرمود: به خدا قسم! که ما مردی از شیعه خودمان را فقیه نمی‌دانیم، مگر این که چون در مقابل او خطایی صورت بگیرد، آن خطا را می‌شناسد. امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: پشت سر شما دسیسه‌ها و فتنه‌های تاریک و کور و پوشیده‌ای وجود دارد که فقط «نُوَمَه» از آن نجات پیدا می‌کنند. گفته شد: ای امیر مؤمنان! نُوَمَه چه کسی است؟ حضرت در پاسخ فرمود: کسی که مردم را می‌شناسد، ولی مردم، او را نمی‌شناسند. بدانید که زمین خدای تبارک و تعالی از حجت خدا خالی نمی‌شود؛ و لیکن خداوند به خاطر ظلم و ستم و اسرافی که مردم بر خودشان روا می‌دارند، او را به ایشان نمی‌نمایاند. اگر دنیا یک لحظه از حجت خدا خالی شود، زمین، ساکنان خویش را در خود فرو می‌برد. اما حجت خدا، مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند، همان طور که یوسف، مردم را می‌شناخت، ولی آنان او را نمی‌شناختند. آن گاه، حضرت آیه «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون» را تلاوت کردند.[1]

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)﴾

[پاک (خدایی) که از آن چه زمین می‌رویاند و (نیز) از خودشان و از آن چه نمی‌دانند همه را نر و ماده گردانیده است]

۱) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: همانا نطفه از آسمان فرود می‌آید و بر گیاهان و میوه‌ها و درختان می‌افتد و مردم و چهارپایان از آن تغذیه می‌کنند و نطفه در آنها جاری می‌شود.[2]

۲) ابو ربیع روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره معنای این

---

۱ - غیبة نعمانی، ص ۸۹.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

آیه پرسیدم: «سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» پس آن حضرت پاسخ داد: نطفه، همان آب است که از آسمان بر زمین فرود می‌آید و بر گیاهان و میوه‌ها و درختان می‌افتد و مردم و چهارپایان از آن تغذیه می‌کنند و نطفه در آنها جاری می‌شود.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: انسان از ضعیف‌ترین مخلوقات آفریده شده است؛ از نطفه‌ای که به صورت قطره است و سپس علقه می‌شود و آن گاه به صورت گوشت جویده شده در می‌آید. سپس به استخوانی محکم تبدیل می‌شود و پس از آن، دور استخوان را گوشت می‌پوشاند. پس خداوند متعال، بهترین خلق کنندگان است.

﴿وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ (۳۷)﴾

[و نشانه‌ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی‌کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، و او از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»[۱] [بگو: اگر آن چه را با شتاب خواستار آنید، نزد من بود قطعاً میان من و شما، کار به انجام رسیده بود] و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر به من امر شود، آن چه را که در سینه‌هایتان مخفی کرده‌اید و منتظر مرگ من هستید تا به اهل بیت من علیهم السلام ستم کنید، برایتان آشکار و فاش می‌کردم. مَثَل شما همان است که خداوند فرموده است: «كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ»[۲] [مَثَل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد] می‌فرماید:

۱- انعام/ ۵۸.

۲- بقره/ ۱۷.

زمین با نور محمد صلی الله علیه و آله و آن روشن شد، همان طور که خورشید می‌تابد. پس خداوند خورشید را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ماه را برای وصیّ، مثال زده است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاء وَالْقَمَرَ نُورًا»[1] [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] و نیز می‌فرماید: «وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ» و نیز می‌فرماید: «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لاَّ يُبْصِرُونَ»[2] [خدا نورشان را بُرد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد] یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وفات یافت و ظلمت و تاریکی آشکار شد و کافران و مشرکان فضیلت اهل بیت علیهم السلام را درک نکردند و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاء عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ»[3-4] [و اگر آنها را به (راه) هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند. چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید برای شما یکسان است]

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹)»

[و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است* و برای ماه منزلهایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد]

۱) ابن بابویه به نقل از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم، از ابو نعیم بلخی، از مقاتل بن حیان، از عبد الرحمن بن ابی ذر، از ابو ذر غِفاری-

---

۱- یونس/ ۵.

۲- بقره/ ۱۷.

۳- اعراف/ ۱۹۸.

۴- کافی، ج ۸، ص ۳۸۰، ح ۵۷۴.

که رحمت خدا بر او باد- نقل می‌کند که او گفت: دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بودم و با هم قدم می‌زدیم و پیوسته خورشید را نگاه می‌کردیم تا آن که غروب کرد. به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! خورشید در کجا غروب کرد؟ حضرت فرمود: در آسمان، سپس از آسمانی به آسمان دیگر می‌رود تا این که به آسمان بلند هفتم می‌رسد و آن قدر می‌رود تا در زیر عرش قرار می‌گیرد. پس در آن جا به سجده می‌افتد و فرشتگانی که اختیار او را در دست دارند با او خدا را سجده می‌کنند. سپس خورشید می‌گوید: ای پروردگار من! دستور بفرمایید که از کجا طلوع کنم، از مغرب یا از مشرق؟ و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می‌فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» منظور از رسیدن خورشید به قرارگاه خود، نشان دادن تدبیر خداوند تبارک و تعالی است که نسبت به آفریده‌های خویش کاملاً آگاه است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به مقدار ساعت‌های روز، با توجه به طولانی بودن آن در روزهای تابستان و کوتاه بودن آن در روزهای زمستان، لباسی تابناک از عرش می‌گیرد و برای خورشید می‌آورد و خورشید همچون انسان آن لباس را می‌پوشد و تا قبل از طلوع، با آن لباس در آسمان حرکت می‌کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گویی که من با او هستم و او را می‌بینم آن گاه که به اندازه سه روز محبوس می‌شود و لباس نور را نمی‌پوشد و به او فرمانی می‌دهند تا از مغرب طلوع کند؛ و این سخن خداوند بلند مرتبه است: «إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ ۞ وَإِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ»[1] [آنگاه که خورشید به هم درپیچد۞ و آنگه که ستارگان همی‌تیره شوند] و ماه نیز همین گونه است. طلوع و حرکت آن به سوی افق آسمان و غروب کردن آن و اوج گرفتن تا آسمان هفتم، و آن گاه در زیر عرش به سجده می‌افتد، سپس جبرئیل برای او لباسی از نور می‌آورد که از جنس نور عرش است. این فرموده خداوند متعال به همین موضوع اشاره دارد: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»[2] [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد]. ابو ذر- که رحمت خدا بر او باد- گفت:

۱- تکویر/ ۲-۱.

۲- یونس/ ۵.

سپس من و رسول خدا صلی الله علیه و آله به کناری رفتیم و نماز مغرب را اقامه کردیم.[1]

۲) محمد بن یعقوب از عده‌ای از یاران ما و آنها از احمد بن محمد بن خالد و او از ابن فضّال، از حسن بن اسباط، از عبد الرحمن بن سَیابه نقل می‌کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: جانم به فدای شما! همانا مردم می‌گویند: اگر کسی از ستاره‌ها خوشش بیاید، نگاه کردن به آنها حلال نیست. اگر به دین من زیان می‌رساند که من به دیدن آنها نیازی ندارم و اگر به دین من زیانی نمی‌رساند، به خدا سوگند! من تمایل زیادی به ستارگان دارم و دوست دارم به آنها نگاه کنم.

حضرت فرمود: آن طور که مردم می‌گویند، نیست. نگاه کردن به ستاره‌ها، زیانی به دین تو نمی‌رساند. سپس فرمود: شما به چیزی می‌نگرید که بسیاری از آن، درک نمی‌شود و مقدار اندک آن سودی نمی‌رساند که طلوع ماه را اندازه‌گیری کنید.

و حضرت سپس فرمود: آیا می‌دانی بین خورشید و برج سنبله چند دقیقه فاصله وجود دارد؟ و آیا می‌دانی بین برج سنبله و لوح محفوظ چند دقیقه فاصله وجود دارد؟ پاسخ دادم که: خیر، به خدا سوگند! نمی‌دانم. تا به حال در مورد آن، چیزی از ستاره‌شناسان نشنیده‌ام.

عبد الرحمن گفت: حضرت فرمود: فاصله هر یک از اینها تا کناری آن، شصت تا هفتاد دقیقه است. عبد الرحمن شک کرد. سپس فرمود: ای عبد الرحمن! این محاسبه‌ای است که اگر کسی آن را بداند و به آن دست یابد، می‌تواند تعداد نی‌های یک بیشه را بشمارد و این که چقدر نی در سمت راست آن بیشه و سمت چپ و پشت و جلوی آن قرار دارد، و به این صورت، حتی یک نی بیشه نیز بر او پوشیده نمی‌ماند.[2]

۳) محمد بن یعقوب از علی، از پدرش، از داود نَهدی، از برخی از یارانش نقل می‌کند: که ابن ابی سعید مُکاری با امام رضا علیه السلام ملاقات کرد و به او گفت: آیا از فضل پدرت چیزی به تو رسیده است؟ حضرت جواب داد: تو را چه شده

۱- توحید، ص ۲۸۰، ح ۷.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۹۵، ح ۲۳۳.

است؟ خداوند نور وجود تو را خاموش گرداند و فقـر را وارد خانـه تـو کنـد! [تـو خودت چه داری؟!] آیا تو ندانستی که خداوند به عمران وحي کرد که: مـن بـه تـو پسری می‌دهم و سپس حضرت مریم را به او عطـا کـرد و از مـریم، عیسـی علیـه السلام را به او بخشید. پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و عیسی و مـریم یکی هستند و من از پدرم هستند و پدرم از من است و من و پدرم یکی هستیم.

سپس ابن سعید به حضرت گفت: از تو سؤالی می‌پرسم و حضرت فرمود: مـن فکر نمی‌کنم که جواب سؤال را از من قبول کنی، در حالی که تو از زمره من نیستی؛ اما با همه این احوال، سؤالت را بپرس. ابن ابی سعید گفت: مـردی هنگـام مـرگش می‌گوید: تمام غلامانی که از قدیم داشتم اکنون در راه خدا آزاد می‌کنم (حال از کجا باید دانست که کدامان غلامان، قدیم هستند؟) حضرت جواب داد: آری، خداوند عزّ و جلّ در قرآن فرموده است: «حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ». پس غلامانی که شـش ماه نزد او بوده‌اند، قدیم هستند و باید آزاد شوند. او گفت: پس همه غلامانی که نزد او بودند، از پیش او رفتند و او کور و فقیر شد تا آن جا که فوت کرد و شـام شـب خویش را نداشت که بخورد.[1]

این روایت را شیخ طوسی در تهذیب[2] و علی بن ابراهیم در تفسیر خـود[3] بـه نقل از پدرش، از داود بن محمد نهدی نقل کرده اسـت. فقـط در روایـت علـی بـن ابراهیم آمده است که ابو سعید مکاری بر امام رضا علیه السلام وارد شد.

۴) علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است که: عُرجون یعنـی شـکوفه نخـل (نخستین مرحله شکل‌گیری خرما) که مانند هلال ماه در آغاز طلوع می‌باشد.[4]

﴿لَا الشَّمْسُ يَنبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ

۱- کافی، ج ۶، ص ۱۹۵، ح ۶.

۲- تهذیب، ج ۸، ص ۲۳۱، ح ۸۳۵.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

يَسْبَحُونَ(۴۰)،

[نه خورشيد را سزد كه به ماه رسد و نه شب بر روز پيشی جويد و هر كدام در سپهری شناورند]

۱) علی بن ابراهيم گفته است: در روايت ابو جارود از ابو جعفر، امام محمد باقر عليه السلام نقل شده است كه درباره اين آيه: «**لَا الشَّمْسُ يَنبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ**» فرمود: خورشيد، پادشاه روز و ماه، پادشاه شب است. نه خورشيد را سزد كه در شب با نور ماه باشد و نه شب را سزد كه بر روز پيشی گيرد و او می‌فرمايد: شب نمی‌رود، مگر آن كه در پی آن روز در رسد. درباره «**كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ**» فرمود: هر يک در مداری شناور هستند.[۱]

۲) طبرسی: عياشی در تفسيرش به اسناد از اشعث بن حاتم می‌گويد: من در خراسان بودم و امام رضا عليه السلام و فضل بن سهل و مأمون در قصری در شهر مرو با هم جلسه داشتند و بر سر سفره غذا، امام رضا عليه السلام فرمود: مردی از بنی اسرائيل در شهر مدينه از من پرسيد: به نظر شما، ابتدا روز آفريده شده است يا شب؟ شما چه می‌گوييد؟ راوی می‌گويد: حاضران مجلس در اين باره از يكديگر پرسيدند، اما هيچ يک از آنان حرفی برای گفتن نداشتند. فضل بن سهل به امام رضا عليه السلام عرض كرد: خداوند به تو خير و صلاح عطا كند! تو پاسخ اين پرسش را بگوی. امام رضا عليه السلام فرمود: از منظر قرآن بگوييم يا از منظر علم حساب؟ فضل پاسخ داد: از منظر علم حساب. امام فرمود: ای فضل! تو می‌دانی كه طالع تمام دنيا برج سرطان است و ستارگان در پهنه وسيع اين برج قرار دارند و سياره زُحَل در برج ميزان و مشتری در برج سرطان و خورشيد در برج حَمَل و ماه در ثَور واقع شده‌اند و اين دال بر وجود خورشيد در ميان دهمين طالع حَمَل كه در وسط آسمان واقع شده است، می‌باشد. پس روز، قبل از شب به وجود آمده است.[۲]

۱- تفسير قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- مجمع البيان، ج ۸، ص ۲۷۵.

﴿وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۴۱) وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (۴۲)﴾

[و نشانه‌ای (دیگر) برای آنان این که ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم* و مانند آن برای ایشان مرکوبها(ی دیگری) خلق کردیم]

۱) علی بن ابراهیم در آیه «وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» گفته است که «الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» یعنی کشتی های انباشته «وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ» یعنی چهارپایان اهلی و انعام (گاو، گوسفند...).[1]

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵)﴾

[و چون به ایشان گفته شود از آن چه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید، امید که مورد رحمت قرار گیرید (نمی‌شنوند)]

۱) طبرسی: حلبی از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مقصود از آیه: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» این است که از گناهانی که در برابر شماست و عقوبتی که پشت سر شماست، بترسید.[2]

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۷)﴾

[و چون به آنان گفته شود از آن چه خدا به شما روزی داده انفاق کنید، کسانی که کافر شده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا می‌خواست (خودش) وی را می‌خورانید؟ شما جز در گمراهی آشکاری (بیش) نیستید]

۱) ابن بابویه در کتاب خصال از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۸.

عیسی بن عبید یقطینی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگام شب صدقه بدهید؛ صدقه در شب، خشم خدای بزرگ را فرو می‌نشاند. سخن‌هایتان را با عمل خویش اندازه‌گیری کنید. نباید جز در خیر و نیکی، سخن به درازا بگویید. از آن چه خداوند به شما روزی داده است، انفاق کنید؛ زیرا انفاق کننده، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند. کسی به جایگزین کردن خدا اعتقاد دارد می بخشد و سخاوتمندانه خرج می کند.[1]

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰)»

[و می گویند: اگر راست می گویید، پس این وعده (عذاب) کی خواهد بود؟* جز یک فریاد (مرگبار) را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند غافلگیرشان کند* آن گاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می‌توانند به سوی کسان خود برگردند]

۱) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» گفته است که این رویداد در آخر الزمان اتفاق می‌افتد و صدایی آنان را دربرمی‌گیرد، در حالی که در بازارهایشان سرگرم نزاع با یکدیگرند. همه آنها در همان جایی که هستند، می‌میرند و حتی احدی از آنها به خانه‌اش برنمی‌گردد و توانایی وصیت نمودن و سفارش کردن را ندارد و این سخن خداست که می‌فرماید: «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ».[2]

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ (۵۱) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا

۱- خصال، ص ۶۱۹، ح ۱۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰.

مِن مَّرْقَدِنَا هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ (۵۵)».

[و چون در صور دمیده شود به ناگاه همه از قبرها به سوی خدای خود می شتابند * می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت. این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند* (باز هم) یک فریاد است و بس و به ناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند* امروز بر کسی هیچ ستم نمی‌رود. جز در برابر آن چه کرده‌اید پاداشی نخواهید یافت* در این روز اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند]

۱) علی بن ابراهیم: منظور از «الأجداث» در آیه: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ» قبور است.[۱]

۲) علی بن ابراهیم از ابو جارود نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا» فرمود: همانا مردم در قبرها هستند، هنگامی که برمی‌خیزند، گمان می‌کنند که در خواب بوده‌اند و می‌گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از خوابمان برانگیخت (بیدار کرد) و ملائکه می‌گویند: «هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ».[۲]

۳) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، و محمد بن یحیی، همگی، از محمد بن سالم بن ابی سَلَمه، از حسن بن شاذان واسطی نقل کرده که گفته است: به ابو الحسن، امام رضا علیه السلام نامه ای نگاشتم و از جفا و نادانی اهل واسط بر خود (من) به حضرتش شکایت بُردم؛ [آنان] گروهی از عثمانیّون بودند که مرا می آزردند. پس آن جناب با دستخط خویش، چنین مرقوم داشتند: به راستی که خداوند تبارک و تعالی عهد و پیمان اولیا و دوستانش را در دولت باطل بر صبر و شکیبایی گرفته است؛ پس صبر کن به حکم پروردگارت. اگر سَرور مخلوقات

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- کافی، ج ۸، ص ۲۴۷، ح ۳۴۶.

[حضرت مهدی علیه السلام] قیام کند، گویند: «یَا وَیْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» منظور سرور مخلوقات [امام مهدی علیه السلام] است.

۴) علی بن ابراهیم: سپس دمیدن نفخه دوم را ذکر می‌کند. پس گوید: «إِن کَانَتْ إِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِیعٌ لَّدَیْنَا مُحْضَرُونَ» اما درباره این فرموده خداوند متعال: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْیَوْمَ فِی شُغُلٍ فَاکِهُونَ» گفته است: به برداشتن بکارت دختران باکره مشغولند و خوشگذرانی می‌کنند. گفته است: با زنان خوش می‌گذرانند و با آنان بازی می‌کنند.[1]

۵) طبرسی درباره آیه: «فِی شُغُلٍ فَاکِهُونَ» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: معنای آیه این است که آنان سرگرم برداشتن بکارت دوشیزگانند.[2]

﴿هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِکِ مُتَّکِئُونَ (۵۶) لَهُمْ فِیهَا فَاکِهَةٌ وَلَهُم مَّا یَدَّعُونَ (۵۷) سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِیمٍ (۵۸) وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ (۵۹) أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ (۶۰) وَأَنْ اعْبُدُونِی هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (۶۱) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنکُمْ جِبِلًّا کَثِیرًا أَفَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ (۶۴)﴾

[آنها با همسرانشان در زیر سایه‌ها بر تختها تکیه می‌زنند* در آن جا برای آنها (هر گونه) میوه است و هر چه دلشان بخواهد* از جانب پروردگار(ی) مهربان (به آنان) سلام گفته می‌شود* و ای گناهکاران! امروز (از بی‌گناهان) جدا شوید* ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست* و این که مرا بپرستید. این است راه راست* و (او) گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد. آیا تعقل نمی‌کردید؟* این است جهنمی که به

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۸۲.

شما وعده داده می‌شد* به (جرم) آن که کفر می‌ورزیدید. اکنون در آن درآیید]

۱) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که در آیه: «فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ» فرموده است: ارائک به معنای تخت‌هاست که روی آنها حجله‌هایی قرار گرفته است.[1]

۲) علی بن ابراهیم در مورد آیه «سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِيمٍ» گفته است که: سلام و درود از سوی خدا، به معنای امنیت و آرامش است. وی درباره آیه: «وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» گفته است که: هنگامی که خدا در روز قیامت، مردم را جمع می‌کند، گناهکاران بر روی پاهایشان ایستاده‌اند تا این که عرق شرم از پیشانی آنان جاری می‌گردد و خدا را صدا می‌زنند و می‌گویند: پروردگارا! به حسابمان رسیدگی کن، اگر چه جهنم باشد. علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند بادی به میان آنان می‌فرستد که این باد آنها را از همدیگر جدا می‌سازد و یک منادی ندا می‌کند: «وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» و گناهکاران از مؤمنان جدا می‌شوند و گناهکاران به سوی جهنم می‌روند، و هر کس که در قلبش ایمان وجود داشته باشد، به سوی بهشت رهسپار می‌شوند. و نیز گفته است: منظور از این آیه: «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا» یعنی شیطان مردمان بسیاری را به هلاکت رسانده است. اما درباره این فرموده خداوند: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ» گفته است: این آیه از آیات محکمات است.[2]

۳) ابن بابویه در کتاب اعتقادات امامیّه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: هر کس به سخن ناطقی گوش دهد، در حقیقت او را پرستیده است. اگر آن ناطق، درباره خدا سخن بگوید و او به آن سخن گوش فرا دهد، خدا را پرستش کرده است و اگر ناطق، درباره ابلیس سخن بگوید، شنونده، ابلیس را عبادت کرده است.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵)

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۱.

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹) لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ (۷۴) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ (۷۵).

[امروز بر دهانهای آنان مُهر می‌نهیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بدان چه فراهم می‌ساختند، گواهی می‌دهند* و اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگانشان می‌گیریم تا در راه (کج) بر هم پیشی جویند؛ ولی (راه راست را) از کجا می‌توانند ببینند؟* و اگر بخواهیم هرآینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم (به گونه‌ای) که نه بتوانند بروند و نه برگردند* و هر که را عمر دراز دهیم او را (از نظر) خلقت فروکاسته (و شکسته) گردانیم. آیا نمی‌اندیشند؟* و (ما) به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست، این (سخن) جز اندرز و قرآنی روشن نیست* تا هر که را (دلی) زنده است، بیم دهد و گفتار (خدا) درباره کافران محقق گردد* آیا ندیده‌اند که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریده‌ایم تا آنان مالک آنها باشند؟* و آنها را برای ایشان رام گردانیدیم از برخی‌شان سواری می‌گیرند و از بعضی می‌خورند* و از آنها سودها و نوشیدنیها دارند. پس چرا شکرگزار نیستید؟* و غیر از خدا(ی یگانه) خدایانی به پرستش گرفتند تا مگر یاری شوند* (ولی بتان) نمی‌توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای (بتان) چون سپاهی احضار شده‌اند]

۱) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، و او از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام، حدیثی طولانی را روایت کرده است. امام صادق علیه السلام در این حدیث فرموده است: خداوند متعال بر پاها واجب کرده است که انسان، آنها را به سوی گناه و نافرمانی

خدا نبرد و بر آنها واجب کرده است که به سوی چیزی بروند که رضایت خداوند عزّ و جلّ در آن است. پس فرمود: «وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»[1] [و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار؛ چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی‌توانی رسید] و فرمود: «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»[2] [و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است] و نیز حضرت فرمود: در باب شهادت و گواهی دادن دست‌ها و پاها بر خودشان و بر صاحبان خود و این که دستورات خداوند و واجبات را اجرا نکرده و آنها را تباه ساختند، این آیه نازل شده است: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا يَکْسِبُونَ» پس این نیز از جمله چیزهایی است که خداوند بر پاها و دست‌ها واجب کرده است و آن عمل ایشان است و آن از ایمان است.[3] این حدیث، با وجود طولانی بودن آن در تفسیر آیه: «وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ» از سوره توبه ذکر شد.[4]

۲) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا يَکْسِبُونَ» فرمود: هنگامی که خداوند تمام مردم را در روز قیامت در یک جا جمع می‌کند و نامه اعمال را به دست آنان می‌دهد و آنها به آن نگاه می‌کنند، اعمال خود را در آن انکار می‌کنند و فرشتگان علیه آنها شهادت می‌دهند و آنها می‌گویند: پروردگارا! فرشتگان تو به نفع تو شهادت می‌دهند. سپس قسم می‌خورند که این کارهای ناشایست را انجام نداده‌اند. این آیه به این موضوع اشاره دارد: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ کَمَا يَحْلِفُونَ لَکُمْ»[5] [روزی که خدا همه آنان را برمی‌انگیزد، همان‌گونه که برای شما سوگند یاد می‌کردند، برای او هم

۱- اسرا/ ۳۷.

۲- لقمان/ ۱۹

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۱.

۴- هنگام تفسیر آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ از این سوره

۵- مجادله/ ۱۸.

سوگند یاد خواهند کرد] و چون قسم می‌خورند، خداوند بر دهانشان مهر می‌نهد و اعضا و جوارح آنان به آن چه که انجام داده‌اند، گواهی می‌دهند.

و نیز درباره «أَنَّى يُبْصِرُونَ» در این آیه: «وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ» فرمود: یعنی چگونه می‌بینند؟ «وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ» یعنی در دنیا «فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ». اما درباره آیه «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ» فرمود: این آیه پاسخی است به مُلحدانی که توحید را نفی می‌کنند و می‌گویند: مرد وقتی با زن ازدواج می‌کند و نطفه در داخل رحم شکل می‌گیرد، شکل‌های مختلف غذا را به خود می‌گیرد و روزگار نیز بر او می‌گذرد و شب و روز بر او عبور می‌کنند و انسان با طبایع و سرشت‌هایی از غذا و گذشت شب و روز شکل می‌گیرد. خداوند در این آیه با یک جمله: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ» گفته‌های ایشان را نقض و باطل می‌کند. سپس فرمود: اگر آن چنان که ملحدان می‌گویند باشد، پس باید انسان همواره رو به افزایش و زیادت باشد، تا زمانی که شکل‌های مختلف غذا وجود دارد و شب و روز می‌آید و می‌رود و فلک می‌چرخد. پس چگونه است که انسان، هر چه بزرگ‌تر می‌شود، رو به کاستی می‌گذارد و به ناتوانی دوران کودکی باز می‌گردد؛ پس گوش و چشم و قدرت و دانستن و منطق نقصان می‌گیرد تا آن جا که از او کاسته می‌شود و در میان خلقت، دچار افت می‌شود؟ پس باید گفت که این تغییرات از آفرینش خداوند عزیز و حکیم و تقدیر اوست. و نیز درباره آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» فرمود: قریشیان می‌گفتند: آن چه محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید، شعر است. خداوند متعال با این آیه: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» پاسخ قریش را داد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله هیچ گاه شعر نگفت. اما درباره مفهوم این آیه: «لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا» فرمود: یعنی مؤمن بیدار دل. سخن درباره این موضوع در تفسیر آیه «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ»[1] [زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد] از سوره انعام گفته شد. اما منظور از این آیه: «وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» عذاب

۱- هنگام تفسیر آیات ۹۵ و ۹۶ از سوره انعام

است. منظور از این آیه: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا» این است که با قدرت خویش، آن را خلق کردیم. اما این گفته او: «وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ» یعنی شتر را با قدرت و عظمت آن، برای ایشان رام گردانیدیم، به طوری که کودک نیز آن را می‌راند. این فرموده او: «وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» یعنی آن چه که از آن به دست می‌آورند و آن چه را که بر آن سوار می‌شوند. مقصود از «وَمَشَارِبُ» شیر شتران است.[1]

۳) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این آیه: «وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ * لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُحْضَرُونَ» فرمود: ایزدان (خدایان) نمی‌توانند پرستندگان خود را کمک کنند و یاری رسانند، در حالی که آنان برای این خدایگان، سپاهیانی آماده هستند.[2]

﴿فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۶) أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ (۷۷) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰) أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)﴾

[پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آن چه را پنهان و آن چه را آشکار می‌کنند، می‌دانیم* مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم. پس بناگاه وی ستیزه جویی آشکار شده است* و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟* بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲.

(گونه) آفرینشی داناست* همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می‌افروزید * آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانا* چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: باش پس (بی‌درنگ) موجود می‌شود* پس (شکوهمند و) پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شوید]

۱) علی بن ابراهیم گفت: سپس خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را خطاب قرار داد و فرمود: «فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» مراد از خصیم مبین در آیه: «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» سخنگو، عالم و بلیغ است و این سخن خداست که می‌فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» سپس خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قُلْ» ای محمد! «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» فرمود: اگر انسان به آفرینش خودش بیاندیشد، این اندیشیدن و تفکر، باعث می‌شود که از وجود آفریننده‌ای آگاه گردد؛ زیرا هر انسانی می‌داند که انسان، قدیم نیست و چون می‌داند او و دیگر مخلوقات، آفریده شده و حادث هستند و نیز می‌داند که خودش، خود را خلق نکرده است؛ زیرا هر خالق، پیش از مخلوق خود وجود داشته است و اگر او خویش را خلق کرده بود، آفت‌ها و دردها و بیماری‌ها و مرگ را از خویش دفع می‌کرد. پس ثابت می‌شود که انسان، خالقی دارد که مدبّر است و آن خدای واحد و قهّار است.[۱]

۲) شیخ در کتاب امالی از محمد، از ابو محمد بن عبد الله بن ابی شیخ از طریق اجازه، از ابو عبد الله محمد بن احمد حکیمی، از عبد الرحمن بن عبد الله ابو سعید بصری، از وهب بن جریر، از پدرش، از محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، از سعید بن میناء، از تعداد زیادی از یاران ما نقل کرده است که چند تن از قریشیان، از جمله: عتبه بن ربیعه، اُبَیّ بن خَلَف، ولید بن مغیره و عاص بن سعید به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند و اُبَیّ بن خلف با استخوان پوسیده‌ای نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آن استخوان را در دستش شکست و سپس در آن دمید و

۱ – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲.

گفت: آیا تو خیال می‌کنی که خدایت این را زنده می‌کند؟ سپس خداوند متعال آیه «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» تا آخر سوره را نازل کرد.[1] شیخ مفید نیز این حدیث را با سند و متن آن در امالی نقل کرده است.[2]

۳) عیاشی از حلبی، از امام صادق علیه السلام علیه السلام روایت کرده است که: ابی بن خلف با استخوان پوسیده‌ای که آن را از دیوار کنده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: وقتی پس از مرگ به استخوان تبدیل شدیم و پوسیدیم، آیا دوباره زنده می‌شویم؟ و چه کسی می‌تواند استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟ در همین هنگام آیه «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» نازل شد.[3]

۴) امام ابو محمد عسکری علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام در حدیثی که از جدال با آن چه که بهتر است و امر به آن، و جدال با آن چه خوب نیست و نهی از آن سخن می‌گوید: می‌فرماید: جدال با آن چه بهتر و نیکوتر است، همان چیزی که خداوند تعالی آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده تا به وسیله آن با کسی که زنده شدن بعد از مرگ را انکار می‌کند، جدال کند. سپس خداوند تبارک و تعالی درباره چنین کسی که منکر است می‌فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» و خداوند در پاسخ به آن منکر می‌فرماید: «قُلْ» ای محمد! «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» تا آخر سوره. سپس خداوند متعال از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد تا با آن منکری که گفت: چگونه ممکن است که خدا این استخوان‌های پوسیده را زنده گرداند؟ جدال کند و سپس خداوند فرمود: «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» آیا کسی که انسان را از عدم آفرید، نمی‌تواند او را بعد از مردن زنده گرداند؟! بلکه باید گفت که آفرینش

۱- امالی، ج ۱، ص ۱۸.

۲- امالی مفید، ص ۲۴۶، ح ۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۸۹

نخستین از دوباره زنده کردن سخت‌تر است. سپس خداوند می‌فرماید: «الَّذِی جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» وقتی خداوند، آتش گرم و سوزان را در درخت سبز و مرطوب پنهان می‌دارد، می‌خواهد به شما بفهماند که او به برانگیختن مردگان و بازگرداندن آنان به زندگی دوباره تواناتر است. سپس می‌فرماید: «أَوَلَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» یعنی اگر فرض کنیم که آفرینش زمین و آسمان که شما به گمان خودتان بر آن قادر هستید، مشکل‌تر از برانگیختن و دوباره زنده کردن باشد، پس چگونه پذیرفتید که خداوند، این کاری که به نظر شما سخت‌تر و عجیب‌تر است را انجام داده است و نمی‌پذیرید که کار زنده کردن دوباره مردگان را که ساده‌تر است، انجام بدهد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این جدال، به وجه نیکو است؛ زیرا به وسیله آن، شک و ادعای کافران و ملحدان را از بین می‌بریم.[1]

۵) طبرسی در کتاب احتجاج از امام موسی بن جعفر علیه السلام، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت می‌کند که یک یهودی از ایشان پرسید: ابراهیم با برهان نبوت و رسالت خود، کافری را متحیّر و مبهوت ساخت (آیا پیامبر شما نیز چنین کرده است؟) امام فرمود: آری، چنین کرد. شخصی به نام اُبَیّ بن خَلَف جُمَحی که رستاخیز پس از مرگ را باور نداشت، نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و استخوانی پوسیده را به دست داشت. پس آن را مالید و خرد کرد و سپس گفت: ای محمد! چه کسی این استخوان‌های پوسیده و کهنه را زنده می‌کند؟ آن گاه خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را با آیات محکم خود به سخن آورد و پیامبر با برهان نبوت خویش آن مرد را متحیر و مبهوت ساخت و فرمود: کسی آنها را زنده می‌گرداند که آنها را نخستین بار آفریده و او آگاه از همه مخلوقات است. پس آن مرد، مات و مبهوت بازگشت.

طبرسی [گوید]: از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام روایت شده است که گوینده، اُبَیّ بن خَلَف بود.[2]

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۵۲۷، ح ۳۲۲.

۲- احتجاج، ص ۲۱۳.

۶) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو حمزه نقل کرده است که: شنیدم علی بن حسین علیه السلام می‌فرمود: بسیار در شگفتم از آن کسی که مرگ را انکار می‌کند، در حالی که می‌بیند مردمان در روز و شب می‌میرند؛ و بسیار در شگفتم از کسی که جهان آخرت (رستاخیز) را انکار می‌کند، در حالی که جهان نخستین را می‌بیند.[۱]

۷) علی بن ابراهیم درباره: «الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ» در آیه «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» می‌گوید: آن همان «المَرخ و العَفَار»[۲] است که در بخشی از کشور مغرب یافت می‌شود.[۳]

۸) ابن بابویه از محمد بن حسن- که خداوند از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: قوام و بقای انسان در گرو چهار چیز است: آتش، نور، باد، آب.

انسان با آتش می‌خورد و می‌نوشد و با نور می‌بیند و می‌اندیشد و با باد می‌شنود و استشمام می‌کند و با آب لذت طعام و شراب را احساس می‌کند. اگر آتش در معده نباشد، غذا هضم نمی‌شود و اگر نور در چشم نباشد، انسان نه می‌تواند ببیند و نه بیاندیشد و اگر باد نباشد، آتش معده ملتهب نمی‌شود و اگر آب نباشد، لذت غذا و نوشیدنی را احساس نمی‌کند.

و مفضل بن عمر گفت: از امام صادق درباره انواع آتش پرسیدم و حضرت فرمود: آتش چهار نوع است: آتشی که می‌خورد و می‌نوشد، آتشی که می‌خورد و نمی‌نوشد، آتشی که می‌نوشد و نمی‌خورد و آتشی که نه می‌خورد و نه می‌نوشد. آتشی که می‌خورد و می‌نوشد، همان آتش موجود در بشر و حیوانات است و آتشی که می‌خورد و نمی‌نوشد، همان آتشی است که ما آن را روشن می‌کنیم و آتشی که

۱- کافی، ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۲۸.

۲-المَرخ و العَفَار: دو درختی هستند که برخلاف درختان دیگر، در آنها آتش وجود دارد و از شاخه‌های آنها چخماق درست می‌شود. «لسان العرب، ماده عفر»

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲.

می‌نوشد و نمی‌خورد، آتشی است که از درخت بلند می‌شود و آتشی که نه می‌خورد نه می‌نوشد، آتش قَدّاحه[1] و حُباحِب[2] است.[3]

۹) علی بن ابراهیم در مورد آیه «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» گفته است که: قدرت خداوند (خزائنش) در کاف و نون است.[4]

۱۰) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی نقل می‌کند که: به امام علی علیه السلام عرض کردم: از قدرت اراده خدا و قدرت مخلوقات مرا آگاه کن. صفوان بن یحیی گفت: حضرت فرموده است: اراده مخلوقات، همان وجدان و درون است و آن چه که پس از آن به فعلیّت درمی‌آید، اما درباره اراده خدای متعال باید گفت که اراده او به منزله به فعلیّت رسیدن آن است نه به شکل دیگر؛ زیرا خداوند تأمّل نمی‌کند و تصمیم نمی‌گیرد و تفکر نمی‌کند و این صفات به مخلوقات اختصاص دارد و از خداوند سبحان، منتفی است. پس اراده خداوند، همان فعلیت است نه چیز دیگر. خداوند می‌گوید: باش، پس می‌باشد، بدون این که لفظی را به کار ببرد و یا این که با زبان، سخن بگوید و بی‌آن که تصمیم بگیرد و اندیشه کند و برای اراده خداوند، کیفیتی وجود ندارد؛ همان طور که خداوند، کیفیت ندارد. پس پاک و منزه است خدایی که ملکوت همه اشیاء به دست اوست و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.[5]

۱۱) ابن بابویه از جعفر بن محمد بن مسرور - که خدا از او خشنود باد - از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبد الله بن عامر، از حسن محبوب، از مقاتل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی حضرت

۱- القدّاحة: سنگی که با آن آتش روشن می‌کنند (چخماق). «فرهنگ لغت الصحاح، ریشه قدح»

۲- الحُباحِب: نوعی مگس که در شب بیرون می‌آید و پرواز می‌کند، گویی آتش است. «لسان العرب، ریشه حبحب»

۳- خصال، ص ۲۲۷، ح ۶۲.

۴- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۵- کافی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۳.

موسی علیه السلام وارد سرزمین طور شد، با پروردگار خویش نجوا و مناجات کرد و عرض کرد: پروردگارا! خزانه‌های خویش را بر من نمایان کن. خداوند در جوابش فرمود: همانا خزانه‌های من (قدرت من) در این است که هر گاه چیزی را اراده کنم، به او می‌گویم: باش، پس او موجود می‌شود.[1]

١- توحید، ص ١٣٢، ح ١٧.

سوره صافّات

سوره صافّات مکّی است، ۱۸۲ آیه دارد و پس از سوره انعام
نازل شده است

فضیلت و ثواب قرائت سوره صافات

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از موسی بن حسن، از سلیمان جعفری روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم که ایشان به پسرشان قاسم فرمود: ای پسرم! برخیز و بر بالین برادرت «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» را تا پایان سوره بخوان. قاسم شروع به خواندن کرد و چون به «أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا»[1] رسید، آن جوان جان سپرد؛ پس از این که او را کفن کردند و بیرون آمدند، یعقوب بن جعفر رو به حضرت علیه السلام عرض کرد: ما چنین می‌دانستیم که هرگاه فردی در آستانه مرگ قرار می‌گیرد بایست بر بالین او «یس ❊ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» [یس (یاسین) ❊ سوگند به قرآن حکمت‌آموز] خوانده شود، امّا شما فرمودید سوره صافّات را بخوانیم! حضرت علیه السلام فرمود: ای پسرم! هرگاه این سوره بر بالین کسی که به دست مرگ گرفتار شده خوانده شود، خداوند راحت شدنش را زودتر فرا رساند.[2]

و نیز شیخ در تهذیب به اسناد از محمّد بن یحیی، از موسی بن حسن، از سلیمان جعفری این حدیث را از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است.[3]

۲) ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی، از محمّد بن حسان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی، از حسین بن ابی

---

[1] - صافات/ ۱۱.
[2] - کافی، ج ۳، ص ۱۲۶، ح ۵.
[3] - تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۱۳۵۸.

علاء، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس سوره صافّات را در هر جمعه بخواند، پیوسته از هر آسیبی در امان باشد و در زندگی دنیا، همه گرفتاری‌ها از او دور شود و فراخ‌ترین روزی‌ها در دنیا، روزی او گردد و هیچ شیطان رانده شده یا ستمگر خیره سری نتواند گزندی به مال و فرزند و بدن او رساند و اگر در آن روز و شب از دنیا رود، خداوند او را شهید بر می‌انگیزد و شهید می‌میراند و همراه شهیدان در والاترین درجات بهشت در می‌آورد.[1]

۳) و از خواصّ القرآن: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سوره را بخواند، به ازای هر جنّ و شیطانی، ده پاداش به او عطا شود و هر کس آن را در ظرفی شیشه‌ای بنویسد و در صندوقی بگذارد، جنّیان را ببیند که به سوی او می‌شتابند و دسته دسته می‌آیند و هیچ زیانی به هیچ یک از مردم نمی‌رسانند.[2]

۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سوره صافّات را بنویسد و در ظرفی شیشه‌ای و سرتنگ بگذارد و آن ظرف را در صندوقی بیاویزد، جنّیان را ببیند که به سوی او می‌شتابند و دسته دسته می‌آیند و هیچ زیانی به او نمی‌رسانند.

۵) حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره صافّات را در ظرفی شیشه‌ای و سرتنگ بنویسد و در خانه‌اش بگذارد، جنّیان را ببیند که دسته دسته به خانه‌اش رفت و آمد می‌کنند و هیچ آسیبی به کسی نمی‌رسانند؛ و هر کس آشفته و سرگشته شد، با آب این سوره حمام کند تا بی قراری او إن شاء الله آرام گیرد.

[1]- ثواب الأعمال، ص ۱۴۱.

[2]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۹۳.

تفسیر سوره صافات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲) فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (۵) إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ (۶) وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷) لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰) فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۱۱)،

[سوگند به صف بستگان که صفی (با شکوه) بسته‌اند.* و به زجرکنندگان که به سختی زجر می‌کنند.* و به تلاوت کنندگان (آیات الهی)* که قطعاً معبود شما یگانه است.* پروردگار آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آن دو است، و پروردگار خاورها* ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم* و (آن را) از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم* (به طوری که) نمی‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند، و از هر سوی پرتاب می‌شوند* با شدت به دور رانده می‌شوند و برایشان عذابی دایم است* مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد* پس (از کافران) بپرس آیا ایشان (از نظر) آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که (در آسمان‌ها) خلق کردیم؟ ما آنان را از گلی چسبنده پدید آوردیم.*]

۱) علی بن ابراهیم گفت: «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» فرشتگان و پیامبران و کسانی که

پرستش کنان برای خداوند صف می‌کشند «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْراً» آنان که مردم را باز می‌دارند «فَالتَّالِيَاتِ ذِكْراً» مردمانی که قرآن می‌خوانند. این آیات قسم بود و آیات روبرو جواب قسم: «إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ، رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ، إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ».[1]

۲) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی همچون شهرهای زمین دارند که هر شهری با ستونی از نور به دیگری پیوسته است و طول هر ستون در آسمان به اندازه راهی است که در دویست و پنجاه سال پیموده شود. «وَحِفْظاً مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» «مارد» به معنای پلید است «لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ، دُحُوراً» یعنی ستارگانی که به شیطان ها تیراندازی می‌کنند «وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» یعنی واجب «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ» یعنی کسانی که کلام عالم بالا را می‌شنوند و از بر می‌کنند «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» این شهاب همان تیری است که به سوی آنها پرتاب می‌شود و آنها را می‌سوزاند.[2]

۳) و از وی، از ابی جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «عَذَابٌ وَاصِبٌ» یعنی پایدار و دردناک که به دل‌هایشان راه یافته است، «شِهَابٌ ثَاقِبٌ» یعنی درخشان که وقتی پرتو می‌افکند، می‌شکافد.[3]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در بیان حدیث معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن جا رسید که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بالا رفت و من نیز همراه او به سوی آسمان دنیا بالا رفتم، بر آسمان دنیا فرشته‌ای را دیدم که به او اسماعیل می‌گفتند، او صاحب همان خَطفه‌ای بود که خداوند عزّ و جلّ درباره آن فرمود: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ

[1]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.
[2]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.
[3]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

شِهَابٌ ثَاقِبٌ»، او هفتاد هزار فرشته به زیر خود داشت که هر یک از آنها نیز هفتاد هزار فرشته به زیر داشت[1]. حدیث معراج حدیثی طولانی است که آن را به تمام در تفسیر کلام خداوند متعال «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا»[2] [منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهی سیر داد] بیان کردیم.

۵) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ» یعنی به دست می چسبد.[3]

۶) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسن، از نضر بن شعیب، از عبد الغفّار جازی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ مؤمن را از گِل بهشت و کافر را از گِل دوزخ آفرید و نیز فرمود: چون خدا خیر بنده‌ای را بخواهد، روح و جسم او را پاک می‌گرداند؛ از این رو سخن از هر گونه نیکی به گوشش برسد، آن را می‌شناسد و سخن از هر گونه زشتی به گوشش برسد، آن را ناپسند می‌شمارد. و نیز فرمود: سرشت ها بر سه گونه‌اند: سرشت پیامبران که مؤمن نیز از این سرشت است، جز این که پیامبران از گزیده‌اش سرشته شده‌اند؛ ایشان اصل هستند و برتری ایشان برجاست و مؤمنان فرع می‌باشند و از گِلی چسبنده سرشته شده‌اند. از این رو خداوند عزّ و جلّ میان پیامبران و پیروانشان جدایی نمی‌اندازد و فرمود: سرشت ناصبی از گِلی بدبو و سرشت مستضعفین از خاک است؛ مؤمن از ایمان خود باز نمی‌گردد و ناصبی از ستیزه جویی خود دگرگون نمی‌شود و سرنوشت مستضعفان بسته به خواست خداست.[4]

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ (۱۲) وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ (۱۳) وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴) وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۵) أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶)

---

[1] - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۹۶.
[2] - اسراء/ ۱.
[3] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.
[4] - کافی، ج ۲، ص ۲، ح ۲.

أَوَآبَاؤُنَا الأَوَّلُونَ (۱۷) قُلْ نَعَمْ وَأَنتُمْ دَاخِرُونَ (۱۸) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ (۱۹) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (۲۰)»

[بلکه عجب می‌داری و (آنها) ریشخند می کنند.* و چون پند داده شوند عبرت نمی گیرند.* و چون آیتی ببینند به ریشخند می‌پردازند.* و می گویند: این جز سحری آشکار نیست.* آیا چون مردیم، و خاک و استخوانهای (خرد) گردیدیم، آیا راستی برانگیخته می‌شویم؟* و همین طور پدران اولیه ما؟!* بگو: آری! در حالی که شما خوارید.* و آن تنها یک فریاد است و بس! و بناگاه آنان به تماشا خیزند.* و می گویند: ای وای بر ما! این است روز جزا.*]

۱) علی بن ابراهیم: «بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ» یعنی قریشیان، سپس خداوند متعال سخن دهریّون قریشی را حکایت کرد و فرمود: «أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا» تا آن جا که فرمود: «دَاخِرُونَ» یعنی در آتش افکنده می‌شوید «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ» و کلام دیگر حق تعالی «وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» یعنی روز حساب و مجازات.[1]

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از نضر بن سوید، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» فرمود: یعنی روز حساب.[2]

«احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳)»

[کسانی را که ستم کرده‌اند، با همردیفانشان و آن چه غیر از خدا می‌پرستیده‌اند،* گرد آورید و به سوی راه جهنم رهبری‌شان کنید.*]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ»

---

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.
[2]- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱.

گفت: یعنی کسانی را که به حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آلـه ستم کردنـد و زوج های آنها یعنی همردیفان آنها، « وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ».[1]

۲) سپس علی بن ابراهیم از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السـلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَاهْـدُوهُمْ إِلَـى صِـرَاطِ الْجَحِـيمِ» فرمود: آنان را به راه دوزخ فرا خوانید.[2]

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ (۲۴) مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶) وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ (۲۷) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (۲۸) قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (۳۱) فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جَاء بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (۳۸) وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۴۰) أُوْلَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (۴۱) فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ (۴۲)».

[و بازداشتشان نمایید که آنها مسؤولند.*شما را چه شده است که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟!*(نه!) بلکه امروز آنان از در تسلیم درآمدگانند.*و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند (و) از یکدیگر می‌پرسند.*(و) می‌گویند: شما (ظاهراً) از در راستی با ما درمی‌آمدید (و خود را حق به جانب می‌نمودید).*(متّهمان) می‌گویند: (نه!) بلکه با ایمان نبودید.*و ما را بر شما هیچ

[1] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.
[2] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

تسلطی نبود، بلکه خودتان سرکش بودید.*پس فرمان پروردگارمان بر ما سزاوار آمد؛ ما واقعاً باید (عذاب را) بچشیم.*و شما را گمراه کردیم؛ زیرا خودمان گمراه بودیم.*پس، در حقیقت، آنان در آن روز در عذاب، شریک یکدیگرند.*(آری،) ما با مجرمان چنین رفتار می‌کنیم.* چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می‌شد: خدایی جز خدای یگانه نیست، تکبر می‌ورزیدند.*و می گفتند: آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟* ولی نه! (او) حقیقت را آورده و فرستادگان را تصدیق کرده است.*در واقع، شما عذاب پُر درد را خواهید چشید.*و جز آن چه می‌کردید جزا نمی‌یابید.*مگر بندگان پاکدل خدا.*آنان روزی معین خواهند داشت.* (انواع) میوه‌ها؛ و آنان مورد احترام خواهند بود.*]

۱) ابن بابویه، از ابو القاسم، علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از حضرت امام علی النّقی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان، از پدران بزرگوارشان، از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا ابو بکر به منزله گوش من و عمر به منزله چشم من و عثمان به منزله قلب من می‌باشند. روز بعد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، حال آن که امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام و ابو بکر و عمر و عثمان نزد ایشان بودند. به ایشان عرض کردم: ای پدر! شنیدم که درباره این یارانت سخنی گفتی، آن سخن چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله، سپس به آنها اشاره کرد و فرمود: اینان گوش و چشم و قلب هستند و به زودی درباره ولایت این وصیّ من بازخواست می‌شوند و به حضرت علی علیه السلام اشاره کرد؛ آن گاه فرمود: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: « إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»[1] [زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.]؛ سپس فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند! در روز قیامت همه امّت من بر جای خود نگه داشته می‌شوند و درباره ولایت او بازخواست می‌شوند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»[2].

[1]- اسراء/ ۳۶.

[2]- عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۸۶.

۲) و از وی، از محمّد بن عمر حافظ جعابی، از عبد الله بن محمّد بن سعید بن زیاد از اصل کتاب او، از پدرش، از حفص بن عمر عُمَری، از عِصام بن طَلیق، از ابو هارون، از ابو سعید، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» فرمود: درباره ولایت علی علیه السلام است، این که در برابر او چه رفتاری پیشه کردند، حال آن که خداوند عزّ و جلّ آنان را آگاه ساخته که او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه می‌باشد.

۳) ابو الحسن شاذانی، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال به دو فرشته فرمان می‌دهد تا بر [پل] صراط بنشینند، پس هر کس جواز علی بن ابی طالب را همراه داشته باشد، از آن می‌گذرد و هر کس جواز امیر مؤمنان را نداشته باشد، خداوند او را با سر به سوی آتش دوزخ واژگون می‌کند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ». عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! جوازی که علی علیه السلام عطا می‌کند چیست؟ فرمود: بر آن نوشته شده است: هیچ خدایی جز الله نیست، محمّد رسول خداست و امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، وصیّ رسول خداست.[1]

۴) شیخ در امالی، از ابو محمّد فحّام، از ابو الفضل محمّد بن هاشم هاشمی صاحب [کتاب] الصّلاة در سامرّاء، از ابو هاشم بن قاسم، از محمّد بن زکریا بن عبد الله جوهری بصری، از عبد الله بن مُثنّی، از ثُمامة بن عبد الله بن انس بن مالک، از پدرش، از جدّش، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و صراط بر روی دوزخ قرار گیرد، تنها کسانی از آن می‌گذرند که جوازی دربردارنده ولایت علی بن ابی طالب به همراه داشته باشند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»، یعنی درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.[2]

۵) محمّد بن عباس، از صالح بن احمد، از ابو مُقاتِل، از حسین بن حسن، از

---

[1] - مائة منقبة، ص ۳۶، ح ۱۶.

[2] - امالی، ج ۱، ص ۲۹۶.

حسین بن نصر بن مُزاحِم، از قاسم بن عبد الغفّار، از ابو الأحوص، از مُغیره، از شعبی، از ابن عباس روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» گفت: درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است[1].

۶) ابن شهرآشوب، از شیرازی در کتابش، از ابو معاویه ضَریر، از اعمش، از مسلم بَطین، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند به دوزخ بان فرمان می‌دهد که دوزخ‌های هفت گانه را برافروزد و به رضوان فرمان می‌دهد که بهشت‌های هشت گانه را آزین بندد و می‌فرماید: ای میکائیل! صراط را بر روی دوزخ بگستران و ای جبرئیل! ترازوی عدالت را به زیر عرش قرار ده و ندا سرده: ای محمّد! امّت خود را برای حساب به پیش آور؛ سپس خداوند متعال فرمان می‌دهد تا هفت پل بر روی صراط قرار گیرد که هر پل، هفده هزار فرسخ درازا دارد و بر هر یک، هفتاد هزار فرشته ایستاده است و آنها زنان و مردان این امّت را بازخواست می‌کنند. بر نخستین پل از ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و دوستی اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله می‌پرسند، هر که این با خود داشته باشد، همچون برقی تندرو از نخستین پل می‌گذرد و هر کس اهل بیت پیامبرش را دوست نداشته باشد، هرچند در نیکوکاری کردار هفتاد صدّیق را آورده باشد، با سر به سوی ژرفای دوزخ واژگون می‌شود، بر دومین پل درباره نماز، بر سومین پل درباره زکات، بر چهارمین پل درباره روزه، بر پنجمین پل درباره حج، بر ششمین پل درباره جهاد و بر هفتمین پل درباره عدل بازخواست می‌شوند. هر که از آنها بهره‌ای به همراه داشته باشد، همچون برقی تندرو از صراط می گذرد و هر کس نیاورده باشد، به عذاب دچار گردد و این همان کلام خداوند متعال است: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»؛ یعنی ای گروه فرشتگان! آنها را (یعنی بندگان را) بر روی نخستین پل برای پرسش از ولایت علی و دوستی اهل بیت علیه السلام نگه دارید.

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدند، ایشان فرمود: آنها را بر جای خود نگه می‌دارند و می‌پرسند: شما را چه شده؟ چرا همان گونه که در

---

[1] - تأویل الآیات، ج ۳، ص ۴۹۲، ح ۱.

دنیا علیه علی یکدیگر را یاری کردید، در آخرت از یکدیگر پشتیبانی نمی‌کنید؟ خداوند متعال می‌فرماید: «بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ»؛ یعنی در برابر عذاب. سپس خداوند متعال سخن آنها را حکایت می‌کند: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ - تا آن جا که فرمود- بِالْمُجْرِمِينَ».[1]

۷) از محمّد بن اسحاق، و شعبی و اعمش و سعید بن جبیر و ابن عباس و ابو نعیم اصفهانی و حاکم حَسکانی و نطنزی و بزرگانی از اهل بیت علیه السلام روایت شده است که ایشان آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»را درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و دوستی اهل بیت علیهم السلام می‌دانند.[2]

۸) شیخ در مصباح الانوار، به اسناد از عبد الله بن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، من و علی بر صراط می‌ایستیم و هر یک شمشیری به دست می‌گیریم. هیچ یک از آفریدگان خدا از آن جا نگذرد، جز آن که از او درباره ولایت علی علیه السلام می‌پرسیم. هر کس بهره‌ای از آن داشته باشد نجات می‌یابد، وگرنه گردنش را می‌زنیم و او را در آتش می‌افکنیم. سپس آن حضرت علیه السلام کلام خداوند متعال را تلاوت فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ، مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ، بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ».

۹) و از وی در امالی، از محمّد بن محمّد، از ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت، بنده در حضور خداوند قدم از قدم بر نمی‌دارد تا این که حق تعالی درباره چهار خصلت او را بازخواست کند: از عمرت، در چه راهی گذراندی؟ از جسمت، در چه راهی فرسودی؟ از مالت، از کجا به دست آوردی و در چه راهی خرج کردی؟ و از دوستی ما اهل بیت. مردی در آن میان عرض کرد: ای رسول خدا! نشان دوستی شما چیست؟ فرمود: دوست داشتن این شخص است، و دست خود را بر سر علی

[1]- مناقب،ج ۲، ص ۱۵۲.
[2]- مناقب، ج ۲، ص ۱۵۲.

بن ابی طالب علیه السلام گذاشت.[1]

۱۰) و از طریق مخالفان، موفق بن احمد، از ابو الأحوص، از ابی اسحاق روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» گفت: یعنی درباره ولایت علی علیه السلام.

۱۱) و از ابن شیرویه، از ابو سعید خُدری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.[2] و از حِبری در کتابش، در حدیثی مرفوع به ابن عباس همین سخن روایت شده است.[3]

۱۲) موفّق بن احمد در کتاب مناقب، به اسناد از ابو بَرزه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی‌دارد تا این که خداوند تبارک و تعالی درباره چهار چیز او را بازخواست کند: از عمرش که در چه راهی گذرانده، و از جسمش که در چه راهی فرسوده، و از مالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده، و از دوستی ما اهل بیت. عمر بن خطّاب عرض کرد: پس از شما نشانه دوستی اهل بیت چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام کنار ایشان نشسته بود، دستش را بر سر وی گذاشت و فرمود: پس از من نشانه دوستی من، دوستی این شخص است، و اطاعت از او اطاعت از من است و مخالفت با او مخالفت با من است.[4]

۱۳) ثعلبی در تفسیر خود، از مجاهد، از ابن عباس، از ابو القاسم قشیری، در تفسیر خود از حاکم حافظ به اسناد وی از ابو بَرزه و ابن بُطّه در [کتاب] اِبانه اش از ابو سعید خُدری، همگی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی‌دارد تا این که درباره چهار چیز بازخواست شود: از عمرش که در چه راهی گذرانده، و از جوانی‌اش که در چه راهی فرسوده، و از مالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج

---

[1]- امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۲۴.
[2]- مناقب خوارزمی، ص ۱۹۵.
[3]- تفسیر حبری، ص ۳۱۲، ح ۶۰.
[4]- مناقب خوارزمی، ص ۳۵.

کرده، و از دوستی ما اهل بیت.[1]

۱۴) و از ابن عباس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: سوگند به کسی که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت! خداوند از بنده هیچ کار نیکی را نمی‌پذیرد تا این که او را درباره دوستی علی بن ابی طالب بازخواست کند.[2]

۱۵) علی بن ابراهیم گفت: کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» یعنی درباره ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام است. «بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ» یعنی در برابر عذاب. سپس خداوند عزّ و جلّ سخن آنها را حکایت کرد و فرمود: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ، قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ» یعنی فلان کس و فلان کس «قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، «فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ» عذاب را «فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ». و کلام حق تعالی «فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» تا آن جا که فرمود: «يَسْتَكْبِرُونَ» از جمله محکمات است، «وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله. خداوند به آنها پاسخ داد: «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ» یعنی پیامبرانی را که پیش از او آمدند. سپس خداوند از آن چه که برای مؤمنان فراهم ساخته است، حکایت کرد و فرمود: «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ» یعنی در بهشت.[3]

۱۶) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمّد بن اسحاق مدنی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ» فرمود: خدمتگزاران آن را معلوم می‌کنند و پیش از آن که دوستان خدا آن را درخواست کنند، نزد ایشان می‌برند؛ و امّا کلام خداوند عزّ و جلّ «فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ»، ایشان چیزی را در بهشت نمی‌خواهند، مگر آن که آن چیز را پیشکش ایشان می‌کنند.

---

[1]- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۳.
[2]- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۳.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵

﴿لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ (۴۷) وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (۴۸) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ (۴۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) يَقُولُ أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۳) قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵) قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ (۵۶) وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۵۷)﴾

[نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی (و فرسودگی) می‌افتند. * و نزدشان (دلبرانی) فروهشته نگاه و فراخ‌دیده باشند. * (از شدت سپیدی) گویی تخم شتر مرغ (زیر پر) اند * پس برخی‌شان به برخی روی نموده و از همدیگر پرس‌وجو می‌کنند * گوینده‌ای از آنان می‌گوید: راستی من (در دنیا) همنشینی داشتم، * (که به من) می‌گفت: آیا واقعاً تو از باوردارتدگانی؟ * آیا وقتی مردیم و خاک و (مشتی) استخوان شدیم، آیا واقعاً جزا می‌یابیم؟ * (مؤمن) می‌پرسد: آیا شما اطلاع دارید (کجاست؟) * پس اطلاع حاصل می‌کند، و او را در میان آتش می‌بیند. * (و) می‌گوید: به خدا سوگند، چیزی نمانده بود که تو مرا به هلاکت اندازی. * و اگر رحمت پروردگارم نبود، هرآینه من (نیز) از احضارشدگان بودم.]

۱) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «لَا فِيهَا غَوْلٌ» یعنی فساد و تباهی، «وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ»؛ یعنی دستشان از آن کوتاه نمی‌شود، «وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ»؛ یعنی پریان سیه چشم که دیده از نگریستن به پاکی و زیبایی آنها ناتوان می‌ماند. «كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ» یعنی دور از دسترس، «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ. يَقُولُ أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ»؛ یعنی این سخن را که تو پس از مرگ زنده می‌شوی، باور می‌کنی؟ سپس او به همراهان خود گوید: «هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ». «فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ» آن گاه به آن همنشین خود گوید: «تَاللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ. وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ».[1]

۲) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از حضرت امام محمّد باقر

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

علیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ» فرمود: در میان دوزخ[1].

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۵۹) إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰) لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱) أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (۶۲) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۴) طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ (۶۵) فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (۶۹) فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰) وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (۷۱) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲) فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۷۴) وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵) وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (۷۷) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸)»

[(واز روی شوق می‌گوید:) آیا دیگر روی مرگ نمی‌بینیم،* جز همان مرگ نخستین خود؟ و ما هرگز عذاب نخواهیم شد؟*راستی که این همان کامیابی بزرگ است.* برای چنین (پاداشی) باید کوشندگان بکوشند.*آیا از نظر پذیرایی این بهتر است یا درخت زَقّوم؟!* در حقیقت، ما آن را برای ستمگران (مایه آزمایش و) عذابی گردانیدیم.* آن، درختی است که از قعر آتش سوزان می‌روید،*میوه‌اش گویی چون کلّه‌های شیاطین است،* پس (دوزخیان) حتماً از آن می‌خورند و شکم‌ها را از آن پر می‌کنند،* سپس ایشان را بر سر آن، آمیغی از آب جوشان است؛*آنگاه بازگشتشان بی‌گمان به سوی دوزخ است،*آنها پدران خود را گمراه یافتند،* پس ایشان به دنبال آنها می‌شتابند.*و قطعاً پیش از آنها بیشتر پیشینیان بـــــه گمراهی افتادند* وحال آن که مسلماً در میانشان هشداردهندگانی

[1]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.

فرستادیم.* پس ببین فرجام هشدارداده‌شدگان چگونه بود.* به استثنای بندگان پاکدل خدا.*و نوح، ما را ندا داد، و چه نیک اجابت‌کننده بودیم.*و او و کسانش را از اندوه بزرگ رهانیدیم.* و (تنها) نسـل او را باقی گذاشتیم.* و در میان آیندگان (آوازه نیک) او را بر جای گذاشتیم.*]

۱) حسین بن سعید در کتاب زهد، از نضر بن سوید، از دُرُست، از ابو مَغرا، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: به یاد دارم کسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: وقتی خداوند بهشتیان را به بهشت و دوزخیان را به دوزخ در می‌آورد، مرگ را به شکل یک قوچ می‌آورند و آن را میان بهشت و دوزخ نگه می‌دارند؛ سپس منادی آن چنان که تمامی آن دو گروه بشنوند، ندا می‌دهد: ای بهشتیان! ای دوزخیان! چون آنها این ندا را بشنوند، همگی به سویش رو می کنند؛ آن گاه به آنها می گوید: آیا می‌دانید این چیست؟ این همان مرگی است که در دنیا از آن در هراس بودید. بهشتیان می‌گویند: خداوندا! راه مرگ را بر ما باز مکن. دوزخیان می‌گویند: خداوندا! راه مرگ را بر ما باز کن. سپس مرگ را همچون گوسفندی سر می‌برند و منادی ندا سر می‌دهد: هرگز مرگی در کار نیست، جاودانگی را باور کنید. در آن دم بهشتیان چنان شادمان می‌شوند که اگر بنا بود کسی در آن روز از شادی جان دهد، هر آینه همگی جان می‌سپردند؛ سپس حضرت علیه السلام این آیات را تلاوت فرمود: «أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ، إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» و از نهاد دوزخیان چنان آهی برآید که اگر بنا بود کسی از ناله جان دهد، هر آینه همگی جان می‌باختند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است: « وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ»[۱] [و آنان را از روز حسرت بیم ده آنگاه که داوری انجام گیرد].

۲) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مهزیار و حسن بن محبوب، از نضر بن سوید، از درست، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآیند، مرگ را نزدشان می‌آورند و میان بهشت و دوزخ همچون قوچی سر می‌برند. سپس به آنها می‌گویند: جاودان باشید که هرگز مرگی در کار نیست؛ آن گاه بهشتیان می‌گویند:

---

[۱]- مریم/ ۳۹ و الزهد، ص ۱۰۰، ح ۲۷۳.

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ، إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ». سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ، إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ» فتنه در این جا به معنای عذاب است، «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ، طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ، فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» این از محکمات است. «ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ» یعنی عذابی در پی عذاب (عذابی پیوسته) «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ، إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ، فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ» یعنی دنباله روی می‌کنند «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ» یعنی پیامبران را «فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ» یعنی امّت های هلاک شده، سپس خداوند عزّ و جلّ از ندای پیامبران یاد می‌کند: «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» تا آن جا که فرمود: «فِي الْآخِرِينَ».[1]

۳) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» فرمود: حق و پیامبری و کتاب آسمانی و ایمان در دودمان نوح به جای ماند، امّا همه کسانی که از فرزندان آدم بر روی زمین زندگی می‌کنند، از فرزندان نوح نیستند؛ چرا که خداوند متعال در کتاب خود فرمود: «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» [فرمودیم در آن (کشتی) از هر حیوانی یک جفت با کسانت حمل کن، مگر کسی که قبلا درباره او سخن رفته است] در میان آنها «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» [و کسانی که ایمان آورده‌اند و با او جز (عده) اندکی ایمان نیاورده بودند][2] و نیز فرمود: «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» [(ای) فرزندان کسانی که (آنان را در کشتی) با نوح برداشتیم][3].

۴) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه و محمّد بن موسی بن متوکل و احمد بن محمّد بن یحیی عطار، همگی، از محمّد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی دیلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت

---

[1] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.
[2] - هود/ ۴۰.
[3] - اسراء/ ۳ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.

کرده است که ایشان فرمود: پس از آن که نوح از کشتی فرود آمد، پنجاه سال زندگی کرد؛ سپس جبرئیل [از سوی خداوند متعال] نزد وی آمد و گفت: ای نوح! پیامبری تو به پایان رسید و روزگارت به سرآمد. اسم اکبر و میراث دانش و نشانه‌های دانش پیامبری خود را در نظر آور و به پسرت سام واگذار کن؛ چرا که من زمین را بر جای نمی‌گذارم، جز آن که دانایی در آن باشد تا راه فرمان برداری از من به وسیله او شناخته شود و چون پیامبری رخت از جهان بربست، تا برانگیخته شدن پیامبری دیگر، او راه نجات باشد و هرگز مردمان را بدون حجتی که به سوی من فراخواند و به راه من رهنمون شود و از امر من آگاه باشد، وانگذارده‌ام. من در میان هر قوم راهنمایی مقدّر کرده‌ام که نیک‌بختان به دست او هدایت می‌شوند و او حجتی بر سیه‌بختان است.

امام صادق علیه السلام فرمود: این گونه نوح علیه السلام، اسم اکبر و میراث دانش و نشانه‌های دانش پیامبری خود را به پسرش سام واگذار کرد، امّا حام و یافث دارای هیچ دانشی نبودند که از آن بهره‌مند شوند. نوح علیه السلام نوید ظهور هود علیه السلام را به ایشان داد و فرمان داد تا از او پیروی کنند و هر سال وصیت او را بگشایند و آن را بخوانند و همان روز را عید بگیرند، همان گونه که آدم علیه السلام به آنها دستور داده بود؛ امّا فرزندان حام و یافث ستمگری پیشه کردند و فرزندان سام بدین سبب دانشی را که نزد خود داشتند، پنهان کردند و این چنین پس از نوح، دولت حام و یافث بر سام چیره شد و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است: «وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ»؛ یعنی پس از نوح دولت ستمگران بر جای ماند و خداوند متعال، محمّد صلی الله علیه و آله را (در چیره شدن) بر آنها یاری کرد. سِند و هند و حَبَش از فرزندان حام، و عرب و عجم از فرزندان سام زاده شدند و در روزگار حضرت محمّد صلی الله علیه و آله دولت اینان بر آنها چیره شد و در میان فرزندان سام، وصیت نوح از دانایی به دانایی دگر ارث رسید، تا این که خداوند عزّ و جلّ حضرت هود علیه السلام را برانگیخت.[1]

[1]- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۳.

«وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (۸۳)»

[و بی گمان، ابراهیم از پیروان اوست.]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو عباس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از نضر بن سوید، از سماعه، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: «این اسم مبارکتان بادا!» عرض کردم: فدایت شوم! کدام اسم؟ فرمود: «شیعه». عرض شد: مردم به خاطر این اسم ما را سرزنش می‌کنند. فرمود: آیا نشنیده‌ای که خداوند متعال فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» و نیز فرمود: «فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ»[1] [آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست]، پس این اسم مبارکتان باشد.[2]

۲) شرف الدین نجفی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: کلام خداوند عزّ و جل: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» یعنی ابراهیم از شیعیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از این رو از شیعیان علی علیه السلام است، هر کس شیعه علی باشد، شیعه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.[3]

۳) وی گفت: روایتی که در ادامه می‌آید، این تأویل را که ابراهیم شیعه امیر مؤمنان است، تأیید می‌کند: شیخ محمّد بن عباس، از محمّد بن وَهبان، از ابو جعفر محمّد بن علی بن رحیم، از عباس بن محمّد، از پدرش، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابو بصیر یحیی بن ابی القاسم روایت کرده است که وی گفت: جابر بن یزید جعفی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر آیه «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» پرسید، ایشان فرمود: هنگامی که خداوند سبحان، ابراهیم علیه السلام را آفرید، دیدگان او را گشود، ابراهیم نظر افکند و در کنار عرش نوری بدید، عرض کرد: خداوندا! این نور چیست؟ خداوند فرمود: این نور محمد، برگزیده آفریدگان من است. در کنار آن نور، نور دیگری دید، عرض کرد: خداوندا! این نور چیست؟ خداوند فرمود: این نور علی بن ابی طالب، یاور دین من است. در کنار آن

---

[1] - قصص/ ۱۵.

[2] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.

[3] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۵، ح ۸.

دو نور، سه نور دیگر دید، عرض کرد: خداوندا! این نورها چیست؟ خداوند فرمود: این نور فاطمه است. او دوست داران خود را از آتش دوزخ دور می‌گرداند و نیز نور دو فرزند او، حسن و حسین می‌باشد. ابراهیم نُه نور دیگر دید که ایشان را در میان گرفته بودند، عرض کرد: خداوندا! این نورهای نُه گانه چیست؟ خداوند فرمود: ای ابراهیم! اینان امامانی از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها می‌باشند.

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خداوندا! به حق آن پنج تن، این نُه تن را به من معرفی کن. خداوند فرمود: ای ابراهیم! اولین ایشان علی بن حسین، و پسر او محمّد، و پسر او جعفر، و پسر او موسی، و پسر او علی، و پسر او محمّد، و پسر او علی، و پسر او حسن، و پسر او حجت قائم علیهم السلام است. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خداوندا و مهترا! نورهایی می بینم که گرداگرد ایشان حلقه‌زده‌اند و کسی جز تو نمی‌تواند آنها را بشمارد. خداوند فرمود: ای ابراهیم! اینان شیعیان ایشان هستند، شیعه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: شیعیان او چگونه شناخته می‌شوند؟ خداوند فرمود: پنجاه و یک رکعت نماز گزاردن، خواندن بسم الله الرحمن الرحیم با صدای بلند، قنوت خواندن پیش از رکوع و انگشتر در دست راست کردن. آن گاه ابراهیم عرض کرد: خداوندا! مرا از شیعیان امیر مؤمنان قرار ده. از این رو خداوند در کتاب خود فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»[1].

۴) سپس شرف الدین گفت: روایتی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه می‌آید نیز بر این امر دلالت دارد که ابراهیم علیه السلام و تمامی پیامبران و فرستاده شدگان از شیعیان اهل بیت علیهم السلام می‌باشند. ایشان فرمود: هیچ کس جز خدا و رسول او و ما و شیعیان ما به جای نمی‌ماند، مگر آن که در آتش دوزخ افکنده شود[2].

۵) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر کلام خداوند متعال: «بَلَى

---

[1]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۶، ح ۹.
[2]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۷، ح ۱۰.

مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»[1] [آری، کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] فرمود: گناهی که او را در میان می‌گیرد، همان گناهی است که او را از جرگه دین خدا خارج می‌کند و از ولایت او بی‌بهره می‌سازد و در خشم او می‌افکند. آن گناه، شرک و کفر به خدا و کفر به پیامبری محمّد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و کفر به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که هر گوشه آن او را در میان می‌گیرد؛ یعنی کردارش را فرا می‌گیرد و همه را باطل می‌کند و از بین می‌برد. کسانی که به این گناه فراگیر دست می‌یازند، اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داشتن علی علیه السلام کاریست نیک که با وجودش هیچ گناهی- اگرچه بزرگ باشد- زیانی نمی‌رساند، جز این که دوستدار او به سختی های دنیا دچار گردد تا از گناه پاک شود و به برخی از عذاب های آخرت گرفتار گردد تا این که با شفاعت سروران پاک و پاک دامن خویش از آن رهایی یابد و دوست داشتن دشمنان علی و مخالفت با او گناهی است که با وجودش هیچ چیز بهره‌ای نمی‌رساند، جز این که دشمنان او در دنیا به خاطر طاعاتشان از نعمت و تندرستی و آسودگی بهره‌مند گردند و چون به آخرت درآیند، تنها عذاب پایدار است که نصیبشان می‌شود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا هر کس ولایت علی را انکار کند، هرگز بهشت را با چشم خود نمی‌بیند؛ جز این که به بهشت می‌نگرد تا بداند اگر دوستدار علی می‌بود، بی شک آن جا سرا و اقامتگاه و جایگاهش می‌شد، و این گونه افسوس و پشیمانی بر او افزون می‌گردد. همانا کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید و دوستانش را پاس دارد، هرگز دوزخ را به چشم خود نمی‌بیند؛ جز این که به دوزخ می‌نگرد و به او می‌گویند: اگر شیوه‌ای جز این داشتی، بی شک این جا اقامتگاه تو می‌شد و اگر او ستمی جز کفر به علی علیه السلام بر خود کرده باشد، دمی از آتش دوزخ به او می‌رسد تا به سان گرمابه‌ای که چرک از او می‌زداید، او را پاک گرداند و آن گاه با شفاعت دوستان خود از آن جا (به بهشت) منتقل می شود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت شیعه ما! دیر یا زود بهشت شما را درخواهد یافت، امّا در به دست آوردن درجات

[1]- بقره/ ۸۱.

آن از هم پیشی گیرید.

عرض شد: آیا از میان دوستداران شما و دوستداران علی علیه السلام کسی به دوزخ می‌رود؟ فرمود: هر کس جان خود را به مخالفت با محمّد و علی آلوده کرده باشد و در حرام خدا افتاده باشد و به مردان و زنان مؤمن ستم روا داشته باشد و از احکام شریعت اسلام سرباز زده باشد، در روز قیامت آلوده و چرکین وارد می‌شود و در آن جا محمّد و علی به او می‌فرمایند: ای فلان کس! تو چرکین و آلوده‌ای، پس شایسته هم‌نشینی با دوستان برگزیده خود و هم آغوشی پریان خوب رو و (همراهی با) فرشتگان درگاه خداوند نمی‌باشی و به آن چه در این جا فراهم است، دست نمی‌یابی، مگر این که آن چه در این جا برپا شده، تو را از گناهانت پاک گرداند؛ آن گاه به بالاترین طبقه آتش دوزخ درآید و به سزای برخی از گناهانش در عذاب افتد. تنی دیگر از آنها به سزای برخی از گناهانش به سختی‌های محشر گرفتار شود. سپس فرستادگان دوستانش که از زمره نیکان شیعه می‌باشند، همچون پرنده‌ای که دانه بر می چیند، او را از آن میان بر می گیرند.

تنی دیگر از ایشان که بار گناهانش کمتر و سبک تر است، در دنیا به دست فرمانروایان و دیگر کسان در تنگنا و گرفتاری می‌افتد و درد و رنج به جسمش راه می‌یابد تا گناهانش زدوده شود. و در حالی به قبر سرازیر گردد که از گناه پاک شده است.

تنی دیگر از ایشان چون در آستانه مرگ قرار گیرد، مرگش به درازا می‌کشد و جان سپردنش دشوار می‌گردد و این چنین تاوان گناه پس می‌دهد. اگر چیزی از گناهانش بر جای بماند و بر او سنگینی کند، در همان روز به دل درد و لرز دچار می شود. پس اطرافیانش اندک می‌شوند و به خواری می‌افتد و این چنین تاوان گناه پس می‌دهد. اگر باز چیزی از گناهانش بر جای بماند، پس از مرگ، او را می‌آورند و به خاک می‌سپارند و با گور بر جا می‌گذارند و از مزارش پراکنده می‌شوند و این چنین از گناه پاک می‌شود. اگر بار گناهانش بیشتر و سنگین‌تر باشد، سختی‌های عرصات قیامت آن را از او می زداید، اگر باز به گناهانی بیشتر و بزرگتر آلوده باشد، طبقات بالای دوزخ گناهانش را پاک می‌کند. اینان در میان دوستداران ما سخت‌ترین عذاب را می‌کشند و بزرگترین گناهان را دارند و البته آنها شیعه ما نامیده نمی‌شوند، بلکه دوستدار ما و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما نام می-

گیرند، چرا که شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و نشانه‌های مـا را در پـیش گیرد و به کردار ما اقتدا کند.[1]

۶) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مردی به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! فلان کس به حریم همسایه‌اش چشم می‌اندازد و اگر انجام کار حرامی برایش دست دهد، از آن دوری نمی‌کند. رسول خـدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: او را نزد من آورید. مرد دیگری گفت: ای رسول خدا! او از شیعیان شماست که به ولایت شما و علی علیـه السـلام بـاور دارد و از دشمنانتان بیزاری می‌جوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگو او شیعه ماست، این دروغ است. همانا شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و کردار ما را در پیش گیرد، حال آن که آن چه درباره آن مرد بیـان کـردی، در کـردار مـا نیست.

مردی به امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: فلان کس که از شیعیان شماست، با انجام گناهان بزرگ جان خود را به تباهی مـی‌کشـد. امیرمؤمنـان علیـه السـلام فرمود: با این سخن، یک یا دو دروغ بر تو نوشته شد؛ اگر او در گناه، جان خـود را به تباهی کشد و ما را دوست بدارد و از دشمنان ما بیزار باشد، یـک دروغ بـر تـو نوشته شده، چرا که چنین کسی دوست دار ماست و شیعه ما نیست؛ و اگر او دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما باشد، امّا برخلاف گفته تو با انجام گناه، جان خـود را به تباهی نکشد، باز یک دروغ بر تو نوشته شده اسـت؛ چـرا کـه او در گنـاه بـه تباهی نیفتاده است؛ حال اگر نه گناه کار باشد و نـه مـا را دوسـت بـدارد و نـه بـا دشمنان ما دشمنی کند، این گونه دو دروغ بر تو نوشته شده است.

مردی به همسر خود گفت: نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها، دختـر رسـول خـدا صلی الله علیه و آله برو و از ایشان درباره من بپرس: آیا من از شیعیان شما هسـتم یا خیر؟ آن زن از حضرت سلام الله علیها پرسید و ایشان فرمود: به او بگو: اگـر بـه آن چه تو را به آن فرمان داده‌ایم عمل می کنی و از آن چه کـه دربـاره آن بـه تـو هشدار داده‌ایم می‌پرهیزی، تو در زمره شیعیان ما هستی، وگرنه هرگز از ایشان نمی باشی.

[1] – تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۰۴، ح ۱۴۷– ۱۴۹.

زن بازگشت و شوی خود را باخبر ساخت. مرد گفت: ای وای بر من! کیست آن که از گناه و لغزش به دور باشد؟ اگر این چنین است من در آتش دوزخ ماندگار خواهم بود؛ چرا که هر کس شیعه اهل بیت نباشد، در آتش دوزخ تا ابد خواهد ماند. آن زن نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها بازگشت و سخن شوی خود را به ایشان عرض کرد. حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: این چنین نیست. شیعیان ما از برترین اهالی بهشت هستند، اما دیگر دوستداران ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما و کسانی که با قلب و زبان از ما فرمان می‌برند، اگر از دستورات ما سرپیچی کنند و از کارهای ناپسندی که ایشان را از آن بازداشته‌ایم، دوری نکنند، در زمره شیعیان ما نیستند، با این حال اینان نیز به بهشت راه می‌یابند؛ البته پس از آن که در گرفتاری‌ها و ناگواری‌های دنیا و یا در سختی‌های گوناگون عرصات قیامت و یا در عذاب طبقه بالای دوزخ از گناه پاک شوند، تا آن جا که ما با مهر خود ایشان را از آن جا رهایی بخشیم و در کنار خود جای دهیم.

مردی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من شیعه شما هستم. حضرت علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! اگر در دستورها و هشدارهای ما فرمانبردار ما بوده باشی، راست گفته‌ای؛ امّا اگر چنین نبوده‌ای، با ادعای مقام والایی که سزاوار آن نیستی، بر گناهان خود میفزای و نگو من شیعه شما هستم، بلکه بگو: من از دوستان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما هستم تا این گونه در نیکی و نیک فرجامی به سر بری.

و مردی به حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من شیعه شما هستم. حضرت علیه السلام به او فرمود: از خدا پروا کن و هرگز چیزی را ادعا نکن که خداوند در پاسخت بگوید: دروغ گفتی و با این ادعا در گناه افتادی. شیعیان ما کسانی هستند که دلهایشان از هر گونه نیرنگ و کینه و تباهی پاک باشد؛ بنابراین بگو: من از دوستان و دوستداران شما هستم.

و مردی به حضرت امام سجاد علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من شیعه بی‌ریای شما هستم. حضرت علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! اگر چنین باشد، تو همانند ابراهیم خلیل علیه السلام هستی، کسی که خداوند متعال درباره اش فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»، پس اگر دلت همچون دل اوست، تو از شیعیان ما هستی و اگر دلت همچون دلِ او نیست، حال آن

که او دلش از نیرنگ و کینه پاک بود، تو از دوستداران ما هستی؛ امّا اگر خود بدانی که به دروغ این سخن را گفته‌ای، هر آینه چنان به درد فلج گرفتار شوی که تا لحظه مرگ از آن رهایی نیابی و یا به جذام دچار گردی تا این گونه کفاره چنین دروغی را بدهی.

مردی بر مردی دگر فخر فروخت، او گفت: آیا بر من فخر می‌فروشی، حال آن که من شیعه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک محمّد هستم؟ در آن دم حضرت امام محمّد باقر علیه السلام به او فرمود: به پروردگار کعبه سوگند! آن چه که به خاطرش خود را بزرگ دانستی، دروغ فریبکارانه‌ای بیش نبود. ای بنده خدا! آیا بیشتر دوست داری مالت را برای خود خرج کنی یا این که آن را در راه نیاز برادران مؤمنت بپردازی؟ عرض کرد: البته برای خودم. حضرت علیه السلام فرمود: پس تو شیعه ما نیستی؛ زیرا ما بیشتر از آن که دوست داشته باشیم مالمان را برای خود خرج کنیم، دوست می داریم آن را در راه نیاز مدّعیان برادری خود بپردازیم. بنابراین بگو: من از دوستداران شما هستم، همانان که امید دارند به خاطر دوست داشتن شما نجات یابند.

به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد: امروز عمّار دهنی نزد ابن ابی لیلی، قاضی کوفه، در موردی گواهی داد. قاضی به او گفت: ای عمّار! برخیز که ما تو را می‌شناسیم و گواهی تو را نمی‌پذیریم؛ چرا که تو رافضی هستی. عمّار برخاست، در حالی که شانه‌هایش می‌لرزید و سخت می‌گریست. ابن ابی لیلی به او گفت: تو مردی از اهل دانش و حدیث هستی، اگر خوش نداری که به تو رافضی گفته شود، دست از این مرام بردار تا در زمره برادران ما باشی. عمّار به او گفت: ای فلانی! سوگند به خدا! هرگز در راهی که تو می‌پیمایی، گام نمی‌گذارم و این اشک را، هم به حال تو و هم به حال خود می‌ریزم. بر خود می‌گریم، چرا که تو مرا به مقامی والا نسبت دادی، حال آن که سزاوار آن نیستم، پنداشتی که من رافضی هستم. وای بر تو! حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم نقل فرمود: نخستین کسانی که رافضی نام گرفتند، ساحرانی بودند که پس از دیدن معجزه عصای موسی علیه السلام به وی ایمان آوردند و از او خشنود شدند و راه او را در پیش گرفتند و فرمان فرعون را واگذاردند و به هر آن چه بر سرشان آمد، گردن نهادند. از این رو فرعون ایشان را رافضی نامید؛ چرا که آئین او را رفض و رد کردند. پس رافضی

کسی است که هر آن چه را خداوند متعال ناپسند شمرده است رد کند و به هر آن چه خداوند متعال فرمان داده، عمل کند. امّا چنین کسی در این روزگار کجاست؟ آری، بر حال خود می‌گریم؛ چرا که سخت می‌ترسم خداوند عزّ و جلّ بر باطنم نظر افکند، حال آن که من چنین نام والایی را بر خود پذیرفته‌ام و بدین سبب پروردگار عزّ و جلّ مرا مجازات کند و بگوید: ای عمّار! آیا به راستی همان گونه که او گفت تو رافضی هستی و سخنان یاوه را رد کرده‌ای و به فرمان‌های من عمل نموده‌ای؟ پس در آن جا اگر خداوند متعال بر من آسان گیرد، این ادعا از مقام من می‌کاهد و اگر حق تعالی بر من سخت گیرد، این ادعا مرا در کیفری جان فرسا گرفتار می‌کند، مگر این که دوستانم با شفاعت خود مرا دریابند؛ و امّا بر تو می‌گریم چون بر من نامی نهادی که سزاوارش نیستم و این گونه دروغی بس بزرگ گفتی و دلم برایت می‌سوزد؛ چرا که والاترین اسم را دگرگون کردی و آن را زبون‌ترین اسم ساختی و این گونه خود را در عذاب خداوند متعال انداختی. چگونه اندامت عذاب خداوند را به سبب چنین سخنی برمی‌تابد؟ آن گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر عمّار بار گناهی بزرگتر از آسمان‌ها و زمین‌ها می‌داشت، بدون شک این سخنان همه را از او می‌زدود. همانا این سخنان در پیشگاه خداوند چنان بر کردار نیک او می‌افزاید که هر ذرّه‌ای از آن را هزار بار بزرگتر از تمامی دنیا می‌سازد.

به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض شد: در بازار بر مردی گذشتیم که می‌گفت: من از شیعیان بی‌ریای محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام هستم. او برای فروش لباسی ندا سر می‌داد که هر کس پول بیشتری بدهد، آن را به او می فروشد. حضرت علیه السلام فرمود: کسی که ارزش جان خود را بداند، جاهلانه آن را تباه نمی‌کند. آیا می‌دانید مَثَل این کس چیست؟ او همچون کسی است که می‌گوید: من همانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار هستم، امّا کم فروشی می‌کند و با نیرنگ، عیب کالای خود را از چشم خریدار پنهان می‌کند و به هنگام خرید چیزی، قیمتی شگفت پیشنهاد می‌کند؛ بنابراین، پرداخت چنین قیمتی بر او واجب می‌شود، امّا وقتی دیگر خریداران می‌روند، به فروشنده می‌گوید: کالا را تنها به فلان قیمت می‌خرم و قیمتی می‌گوید که آن چه بایست بدهد، نیست؛ آیا چنین کسی همانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار است؟! پناه بر خدا که چنین باشد. امّا چنین کسی می‌تواند بگوید: من دوستدار محمّد صلی الله علیه و آله و

خاندان او هستم و دوست دوستان ایشان و دشمن دشمنان ایشان می‌باشم.
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون ولایت عهدی به حضرت امام رضا علیه السلام رسید، روزی دربان حضرت علیه السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: گروهی بر در ایستاده‌اند و اجازه ورود می‌خواهند و می‌گویند: ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم. حضرت علیه السلام فرمود: من به کاری مشغولم، آنان را بازگردان. دربان رفت و آنان را جواب کرد. چون روز دوم شد، باز آمدند و همان سخن را گفتند و حضرت نیز همان را فرمود و دربان، آنان را جواب کرد و آنها رفتند و دوباره آمدند و تا دو ماه همین سخن را گفتند و دربان آنها را جواب می‌کرد. در آخر آنان از شرفیابی ناامید شدند و به دربان گفتند: به مولای ما بگو: ما شیعیان پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم و از آن جا که ما را به حضور خود نپذیرفته‌ای، دشمنانمان بر ما شاد شده‌اند، ما این بار باز می‌گردیم و به ناچار از دیار خود می‌گریزیم، چرا که از این برخورد به شرمساری و خواری افتاده‌ایم و دیگر نمی‌توانیم رنج سرزنش دشمنان خود را برتابیم. حضرت امام رضا علیه السلام به دربان فرمود: بگذار تا وارد شوند. آنان وارد شدند و سلام کردند، امّا حضرت علیه السلام به آنان اجازه نشستن نداد. از این رو بر پا ماندند و عرض کردند: ای پسر رسول خدا! این چه جفا و ذلّتی است که پس از چنین انتظاری سخت بر ما روا می‌داری؟ آیا پس از این هیچ آبرویی بر ما می‌ماند؟ حضرت علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: «وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ»[1] [و هر (گونه) مصیبتی به شما برسد به سببِ دستاورد خود شماست و (خدا) از بسیاری درمی‌گذرد]، من تنها به پروردگارم عزّ و جلّ و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امیرمؤمنان و پس از وی به پدران پاک دامن خود اقتدا کردم، ایشان شما را سرزنش کرده‌اند و من نیز از آنها پیروی کردم.
عرض کردند: چرا ای پسر رسول خدا؟ فرمود: چون ادعا کردید که شیعه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید. وای بر شما! شیعه علی، حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار و محمّد بن ابی بکر بودند، همانان که از هیچ یک از فرمان‌های علی سرپیچی نکردند و برخلاف هیچ یک از

---

[1]- شوری/ ۳۰.

هشدارهای او عمل نکردند، امّا شما اینک می‌گویید شیعه او هستید، حال آن که در بیشتر کردارتان از او سرپیچی می کنید و در بسیاری از واجبات کوتاهی می‌کنید و در ادای بسیاری از حقوق برادرانتان در پیشگاه خدا سستی می‌ورزید و در آن جا که نباید، تقیه می‌کنید و در آن جا که باید، تقیه را وا می‌گذارید، اگر گفته بودید دوستان و دوستداران علی و دوست دوستان او و دشمن دشمنان او هستید، سخنتان را نا به جا نمی‌یافتم، امّا مقامی والا بر خود ادعا کردید که اگر کردارتان، گفتارتان را تأیید نکند، به هلاکت می‌افتید، مگر این که مهر پروردگارتان شما را دریابد.

عرض کردند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! از آن چه گفتیم به درگاه خدا آمرزش می‌طلبیم و توبه می‌کنیم و زین پس آن چه را به ما آموختی بر زبان می‌آوریم: ما دوستداران شما و دوستداران دوستان شما و دشمنان دشمنان شما می‌باشیم. حضرت علیه السلام فرمود: اکنون خوش آمدید، ای برادران و دوستان من! بالا بیایید، بالا بیایید. حضرت علیه السلام همچنان آنها را بالا بُرد تا همه را کنار خود نشاند، آن گاه به دربان خود فرمود: چند بار ایشان را جواب کردی؟ دربان عرض کرد: شصت بار. فرمود: شصت بار پی در پی بر ایشان وارد شو و سلام کن و سلام مرا به ایشان برسان؛ چرا که با آمرزش طلبی و توبه‌ای که کردند، گناهانشان زدوده شد و به خاطر دوستی و محبّت ایشان با ما، شایسته ارجمندی شدند. به امور ایشان و خانواده‌هایشان رسیدگی کن و از مال و دهش و هدایا بهره مندشان ساز و زیان‌هایشان را برطرف کن.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مردی شادمان به خدمت حضرت امام جواد علیه السلام رسید، حضرت به او فرمود: از چه رو شادمانی؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! شنیدم که پدرتان فرمود: سزاوارترین روز برای شادی بنده، روزی است که در آن، خداوند به او توفیق می‌دهد تا به برادران مؤمنش صدقه دهد و دهش نماید و نیاز ایشان را برطرف سازد. امروز ده تن از برادران نیازمند مؤمن که همه دارای زن و فرزند بودند، از فلان دیار و فلان دیار نزد من آمدند. من به تک تک ایشان چیزی عطا کردم و از این روست که شادمانم. حضرت علیه السلام فرمود: به جان خود سوگند! تو سزاوار این شادی هستی، اگر کار نیک خود را تباه نکرده باشی یا در آینده آن را تباه نکنی. مرد عرض کرد: چگونه ممکن است آن را تباه کنم، حال آن که من شیعه بی‌ریای شما هستم؟ فرمود: اکنون تو نیکی خود را

در حق برادران و دوستانت تباه کردی. عرض کرد: چگونه ای پسر رسول خدا؟ حضرت علیه السلام فرمود: این کلام خداوند عزّ و جلّ را قرائت کن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأَذَى»[1] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقه‌های خود را با منّت و آزار، باطل مکنید]. آن مرد عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من بر آن گروهی که به ایشان صدقه دادم، هیچ منّتی نگذاشتم و هیچ آزاری نرساندم. آن حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لاَ تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأَذَى» و نفرموده است: آن را با منّت گذاشتن بر کسانی که به ایشان صدقه داده‌اید و یا با آزار رساندن به ایشان از بین نبرید و نفرمود که آزار رساندن فقط در این جاست. آیا در نظرت آزار رساندن به آن گروه که به ایشان صدقه دادی، گناهی بزرگتر است یا آزار رساندن به فرشتگان نگهبانت و فرشتگان درگاه الهی که پیرامون تو می‌آیند یا آزار رساندن به ما؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! البته آزار رساندن به شما و فرشتگان. حضرت علیه السلام فرمود: تو هم من و هم آنان را آزار دادی و صدقه‌ات را تباه کردی. عرض کرد: چرا؟ فرمود: چون گفتی: چگونه ممکن است آن را تباه کنم، حال آن که من شیعه بی‌ریای شما هستم؟! وای بر تو! آیا می‌دانی شیعه بی‌ریای ما کیست؟ عرض کرد: نه. فرمود: شیعیان بی‌ریای ما، حزقیل، همان مؤمن خاندان فرعون و یا صاحب یاسین، همان که خداوند درباره‌اش فرمود: « وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى »[2] [(در این میان) مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد] و سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار می‌باشند. آیا خود را با ایشان یکسان پنداشتی؟ آیا این چنین ما و فرشتگان را نیازردی؟ مرد عرض کرد: از خدا آمرزش می‌خواهم و به درگاهش توبه می‌کنم؛ امّا باید چه بگویم؟ حضرت علیه السلام فرمود: بگو: من از دوستان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما و دوست دوستان شما هستم. مرد عرض کرد: زین پس چنین می‌گویم، ای پسر رسول خدا! من از سخنی که شما و فرشتگان ناپسندش شمردید، توبه کردم؛ زیرا شما آن را ناروا ندانستید، جز بدان سبب که در نظر خداوند عزّ و جلّ ناروا بوده است. حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: اکنون پاداش بخشش-

[1]- بقره/ ۲۶۴.
[2]-یس/ ۲۰.

هایت به سوی تو بازگشت و تباهی از تو دور شد.[1]

۷) ابو یعقوب یوسف بن زیاد و علی بن سیار روایت کردند: شبی در اتاق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خدمت ایشان بودیم؛ در آن زمان حاکم آن سامان، آن حضرت (علیه السلام) را بسیار گرامی می‌داشت و اطرافیان وی، ایشان را بسیار ارج می‌نهادند. در همان حال حاکم شهر یعنی حاکم جسرین، در حالی که مردی را دست بسته به همراه داشت، از آن جا می‌گذشت. امام حسن عسکری علیه السلام از دریچه اتاق خود بیرون را می‌نگریست. چون حاکم، آن حضرت (علیه السلام) را دید، به احترام ایشان از چهارپای خود پیاده شد. امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود: به جای خود برگرد. او کمر خم کرد و بر چهارپای خود بازگشت، سپس عرض کرد: ای پسر رسول خدا! این مرد را امشب، بر یک دکان صرّافی گرفتم. از آن جا که پنداشتم می‌خواهد راهی به دکان باز کند و از آن دزدی کند، او را دستگیر کردم. روش من چنین است که در میان دستگیرشدگان، کسی را که به او بدگمان شده‌ام، پانصد تازیانه می‌زنم تا به خاطر گوشه‌ای از گناهانش مجازات شود و روزی نرسد که کسی نزد من بیاید و بپرسد با چنین کسی چه کار کرده‌ام و پاسخی برایش نداشته باشم. چون خواستم این مرد را نیز تازیانه بزنم، به من گفت: از خدا پروا کن و خود را در خشم او گرفتار نکن، چرا که من شیعه علی و شیعه امام روزگار خود، پدر آن بزرگوار که به امر خدا به پا می‌خیزد می‌باشم، من از او دست کشیدم و گفتم: تو را نزد آن حضرت (علیه السلام) می‌برم، اگر تو را در شمار شیعیان دانست، آزاد می‌شوی وگرنه هزار تازیانه به تو می‌زنم و سپس دست و پایت را قطع می‌کنم. اکنون او را به حضور شما آورده‌ام ای پسر رسول خدا! آیا او چنان که ادعا می‌کند، شیعه علی علیه السلام است؟ حضرت علیه السلام فرمود: پناه بر خدا! این مرد شیعه علی نیست و به سزای آن که خود را شیعه علی علیه السلام پنداشته، خداوند او را در دست تو گرفتار کرده است. حاکم گفت: امر او را بر من هموار کردی. اینک پانصد تازیانه بر او می‌زنم و دیگر باکی از این کار نخواهم داشت. او را به دوردست برد و گفت: این مرد را بر زمین بخوابانید، چون با او چنین کردند. یک جلّاد بر سمت راست او و

---

[1] – تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ،ص ۳۰۷، ح ۱۵۰– ۱۶۰.

جلّادی دیگر بر سمت چپ او گماشت و گفت: بزنیدش. آن دو جلّـاد تازیانـه‌هـای خود را بر او فرود آوردند، امّا هیچ ضربه‌ای به پشت او نخورد و هر چـه زدنـد بـر زمین نشست. حاکم به ستوه آمد و گفت: وای بر شما! چرا زمـین را مـی‌زنیـد؟ بـر پشت او تازیانه زنید. دوباره پشت او را نشان گرفتند، امّا این بار دست‌هایشان خطا رفت و تازیانه هر یک به دیگری خورد و داد و فریادشان برخاست. حـاکم گفـت: وای بر شما! مگر دیوانه شده‌اید؟ چرا یکدیگر را می‌زنید؟ این مرد را بزنیـد. آن دو گفتند: ما همین کار را می‌کنیم و تنها او را نشانه می‌گیریم، امّا دسـت‌هایمـان خطـا می‌رود و ضربه‌هایمان به خودمان می‌خورد. حاکم گفت: ای فلانـی و ای فلانـی! و چهار تن دیگر را فراخواند و در کنار آن دو ایستادند و گفت: او را در میان گیریـد. آنان چنین کردند و چون خواستند مرد را بزنند، دستهایشان خطا رفـت و تازیانـه‌هایشان به هوا رفت و بر بدن حاکم نشست. او از چهارپایش بر زمین افتاد و فریـاد زد: مرا کشتید، خدا شما را بکشد! این چه کاری است که می‌کنید؟ آنهـا گفتنـد: مـا تنها این مرد را زدیم. حاکم به چند نفر دیگر گفت: این مرد را بزنید. آنهـا آمدنـد و باز حاکم را زدند. گفت: وای بر شما! چرا مرا می‌زنید؟ گفتند: به خـدا سـوگند! مـا تنها این مرد را می‌زنیم. حاکم گفت: اگر مرا نمی‌زنید، پس این زخم هـا بـر سـر و صورت و بدن من از کجا پدید آمد؟ گفتند: دست های ما بشکند، اگر تـو را نشـان گرفته باشیم! مرد گرفتار به حاکم گفت: ای بنده خدا! آیـا از ایـن همـه لطـف کـه ضربه‌های تازیانه را از من دور می‌کند، عبرت نمی‌گیری؟ وای بر تو! مرا نـزد امـام علیه السلام برگردان و به فرمان ایشان سرسپار. حاکم او را خدمت حضـرت علیـه السلام بازگرداند و عرض کرد: ای پسر رسول خـدا! از کـار ایـن مـرد در شـگفتم. فرمودید که او از شیعیان شما نیست و هر کـس شـیعه شـما نباشـد، نـاگزیر شـیعه شیطان است و در آتش دوزخ جای دارد. امّا چنان معجزاتی از او دیدم کـه تنهـا از پیامبران دیده شده! حضرت به او فرمود: بگـو: و یـا از جانشـینان ایشـان. سـپس فرمود: ای بنده خدا! این مرد در این که ادعا کرده از شیعیان ماست دروغ گفته، امّـا اگر خود می‌دانست که دروغ می‌گوید و آگاهانه چنین می‌گفت، بدون شک به تمـام در عذاب تو گرفتار می‌شد و سی سال در سیاه چال بر جای می‌ماند؛ امّـا خداونـد متعال بر او رحم کرد و پذیرفت که او از این سخن، معنایی دگر را در نظر داشـته و آگاهانه دروغ نگفته است؛ امّا تو ای بنده خدا! بدان که خداوند عـزّ و جـلّ او را از

دست تو رهایی بخشیده، پس او را رها کن، چرا که او از دوستان و دوستداران ماست، اگرچه از شیعیان ما نیست. حاکم عرض کرد: در نظر ما این کلمات همه به یک معناست، مگر تفاوتی بین آنها می‌باشد؟ حضرت علیه السلام فرمود: تفاوت در این است که شیعیان ما نشانه‌های ما را دنبال می‌کنند و در امر و نهی ما، از ما فرمان می‌برند، چنین کسانی شیعیان ما هستند. امّا کسانی که در بسیاری از واجبات خود از ما سرپیچی می‌کنند، هرگز از شیعیان ما نیستند. سپس امام علیه السلام به حاکم فرمود: تو نیز دروغی گفتی که اگر آگاهانه می‌بود، خداوند عزّ و جلّ به هزار ضربه تازیانه گرفتارت می‌کرد و سی سال در سیاه چال می‌افکندت. عرض کرد: ای پسر رسول خدا! چه دروغی؟ فرمود: پنداشتی که از او معجزه دیده‌ای، حال آن که معجزه، کار او نیست، بلکه کار ماست و خداوند متعال این معجزات را در کار او نشان داد تا نشانه‌های مسلّم ما را آشکار سازد و بزرگی و ارجمندی ما را نمایان کند. امّا اگر می‌گفتی: در کار او معجزاتی دیدم، سخنت را ناروا نمی‌شمردم. آیا زنده شدن مردگان به دست عیسی علیه السلام معجزه نبود؟ حال این معجزه، کار مردگان بود یا عیسی؟ آیا همو نبود که از گل پرنده‌ای ساخت و آن گاه معجزه شد و پرنده به خواست خدا پر گشود؟ حال این معجزه، کار پرنده بود یا عیسی؟ آیا مسخ آنان که با خواری به بوزینه تبدیل شدند، معجزه نبود؟ حال این معجزه، کار بوزینه‌ها بود یا پیغمبر آن روزگار؟

در آن هنگام حاکم گفت: از خداوند آمرزش می‌خواهم و به درگاهش توبه می‌کنم.

سپس آن حضرت (علیه السلام) به مردی که گفته بود شیعه علی علیه السلام است، فرمود: ای بنده خدا! تو شیعه علی علیه السلام نیستی، بلکه دوستدار او می‌باشی. همانا شیعیان علی علیه السلام آنانند که خداوند متعال درباره ایشان فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»[1] [و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند]، کسانی که به خداوند ایمان آوردند و او را به صفاتش توصیف کردند و او را از صفات دیگر پاک و منزّه دانستند و گفتار محمّد صلی الله

[1]- بقره/ ۸۲.

علیه و آله را راست دانستند و همه کردارش را درست برشمردند و گفتند: همانا پس از او علی سرور و پیشوا و بزرگوار و رادمردی است که هیچ کس در میان امّت محمّد با او هم پایی نکند و اگر همگی در کفه‌ای از ترازو گرد هم آیند، هرگز با کفه او برابری نکنند، بلکه او همچون برتری آسمان و زمین بر ذرّه‌ای ناچیز، بر تمامی آنها برتری یابد؛ و شیعیان علی علیه السلام آنانند که از سر رسیدن و یا در آغوش کشیدن مرگ در راه خدا هیچ باک ندارند و شیعیان علی علیه السلام آنانند که به خاطر برادرانشان از خود می‌گذرند، هرچند خود در بی‌نوایی به سر برند، و آنانند که خداوند آنها را در راهی که از آن بازداشته نمی‌بیند و راهی را که به سوی آن فرمان داده، خالی از ایشان نمی‌یابد و شیعیان علی علیه السلام آنانند که در ارج نهادن به برادران مؤمن خود به علی اقتدا می‌کنند. آن چه می‌گویم نه این که سخن خودم، بلکه سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. خداوند متعال درباره آنها فرمود: «وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» پس از باور داشتن به توحید و نبوّت و امامت، تمامی واجبات را به جا می‌آورند که دو امر در این میان از همه واجب‌تر است: یکی ادای حقوق برادران دینی و دیگری تقیه کردن در برابر دشمنان خداوند عزّ و جلّ.[1]

«إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴)»

[آنگاه که با دلی پاک به (پیشگاه) پروردگارش آمد.]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» گفت: یعنی پاک از شک و تردید.[2]

۲) طبرسی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: با دلی پاک از هر آن چه جز خداوند متعال که به هیچ چیز جز او وابسته نیست.[3]

معنای این آیه در حدیثی مربوط به آیه قبلی از حضرت امام سجاد علیه السلام بیان

---

[1] – تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ۳۱۶، ح ۱۶۱.

[2] – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۷.

[3] – مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۱۷.

شد.

﴿فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹)﴾

[پس نظری به ستارگان افکند،* وگفت: من کسالت دارم.*]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، در حدیثی مرفوع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» فرمود: اندیشید و به مصائبی که بر حسین علیه السلام فرود می‌آید، پی برد؛ آن گاه گفت: من از آن چه بر حسین علیه السلام فرود می آید، بیمار گشته‌ام.[1]

۲) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: تقیه جزئی از دین خداست. عرض کردم: به راستی جزئی از دین خداست؟ فرمود: آری، به خدا سوگند! جزئی از دین خداست. یوسف علیه السلام فرمود: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»[2] [ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید] امّا به خدا سوگند! آنها ندزدیده بودند و ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ»، امّا به خدا سوگند! بیمار نبود.[3]

۳) و از وی، از حسین بن محمّد اشعری، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بودم که به ایشان عرض شد: ای پسر رسول خدا! سالم بن ابی حفصه و یارانش می گویند: شما هفتاد پهلو سخن می گویید تا راه فرار داشته باشید. حضرت فرمود: سالم از من چه می‌خواهد؟ آیا می‌خواهد همچون فرشتگان سخن گویم؟ به خدا سوگند! پیامبران هم چنین نمی‌گفتند. ابراهیم علیه السلام فرمود: « إِنِّي سَقِيمٌ »، حال آن که بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفت و نیز فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ

---

[1]- کافی، ج ۱، ص ۳۸۷، ح ۵.

[2]- یوسف/ ۷۰.

[3]- کافی، ج ۲، ص ۱۷۲، ح ۳.

كَبِيرُهُمْ هَذَا»[1] [بلکه آن را این بزرگترشان کرده است]، حال آن که آن، چنین نکـرده بود، امّا ابراهیم دروغ هم نگفت؛ و یوسف علیه السلام فرمـود: «أَيَّتُهَـا الْعِيـرُ إِنَّكُـمْ لَسَارِقُونَ»[2] [ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید] به خدا سوگند! آنهـا دزد نبودنـد، امّا [یوسف علیه السلام] هم دروغ نگفته بود.[3]

۴) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بـن ابـی نصـر، از ابان بن عثمان، از حُجر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شـده اسـت که ایشان درباره آیه «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ، فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» فرمود: به خدا سوگند! بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفته بود.[4]

۵) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن یحیی عطار، از محمّـد بـن احمـد، از ابـو اسحاق ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید، از مردی از یارانمان، از حضـرت امـام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کـلام خداونـد متعـال: «إِنِّي سَقِيمٌ» فرمود: ابراهیم بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفته بود. منظـور او از بیمـار، این بود که در دین خود به شک افتاده است؛ و نیز روایت شده که منظـور او چنـین بوده: من از آن چه بر سر حسین علیه السلام می‌آید، بیمار گشته‌ام.[5]

۶) و از وی، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّـاق، از حمـزة بـن قاسـم علوی عباسی، از جعفر بن محمّد مالک کوفی فزاری، از محمّد بن حسین بـن زیـد زیّات، از محمّد بن زیاد ازدی، از مفضّل بن عمر روایت شده است کـه او گفـت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عـزّ و جـلّ «وَإِذِ ابْتَلَـى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»[6] [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود]، پرسـیدم. ایشان درباره آن چه که پروردگار به آن ابراهیم را آزمود، فرمود: از آن جمله بود تا آفریننده خود را به قدیم بودن و یگانگی بشناسد و به هنگام نگریستن به سـتارگان و ماه و خورشید، او را از همانند داشتن به دور داند. از این رو غروب سـتارگان را

[1]- انبیاء/ ۶۳.
[2]- یوسف/ ۷۰.
[3]-کافی، ج ۸، ص ۱۰۰، ح ۷۰.
[4]- کافی، ج ۸، ص ۳۶۹، ح ۵۵۹.
[5]- معانی الاخبار، ص ۲۰۹، ح ۱.
[6]- بقره/ ۱۲۴.

دلیلی بر پدیده و حدیث بودن آنها، و پدیده بودن آنهـا را دلیلـی بـر وجـود پدیـد آورنده آنها برشمرد و این گونه به او آموخـت کـه حکـم بـه خداونـدی سـتارگان نادرست است و این به آن هنگام بود که در کلام خداوند عـزّ و جـلّ آمـده اسـت: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»، و خداوند سبحان مقرّر فرمود که او تنهـا یک نگاه بیاندازد، چرا که یک نگاه تا زمانی که به نگـاه دوم نرسـیده، انسـان را در خطا نمی اندازد و دلیل این سخن آن که پیامبر اکرم صلی الله علیـه و آلـه بـه امیـر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: ای علی! نخستین نگاه به سود تو و دومین نگاه بـه زیان توست و نه به سود تو.[1]

﴿فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (٩١) مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ (٩٢) فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (٩٣) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ (٩٤) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (٩٥) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (٩٦)﴾

[تـا نهـانی بـه سـوی خدایانشـان رفـت و (بـه ریشـخند) گفـت: آیـا غـذا نمی‌خورید؟*شما را چه شده که سخن نمی‌گویید؟!*پس با دست راسـت، بـر سـر آنها زدن گرفت.*تا دوان دوان سوی او روی‌آور شدند.*(ابراهیم) گفـت: آیـا آن چه را می‌تراشید، می‌پرستید؟*با این که خدا شـما و آن چـه را کـه برمـی‌سـازید آفریده است.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیـر، از هشـام بـن سالم، از ابی ایوب خزاز، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفـر صـادق علیـه السـلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آزر، پدر ابراهیم علیه السلام، پیشـگوی نمـرود بود و سراپا در راه فرمان او می کوشید. شبی به ستارگان نگریسـت و چـون صـبح شد به نمرود گفت: طالعی دیده‌ام شگفت. نمرود گفت: چـه دیـده‌ای؟ گفـت: دیـدم کودکی در دیارمان زائیده شود که سرنگونی ما به دست اوست و دیری نمی‌پاید کـه در شکم مادرش پدید آید. نمرود از این خبر در حیرت افتاد و گفت: آیا زنـی او را

[1] - معانی الاخبار، ص ۱۲۷، ح ۱.

باردار شده؟ گفت: نه. نمرود زنان را از مـردان دور کـرد و هـیچ زنـی را در شـهر نگذاشت، مگر آن که از دسترس مردش به دور باشد. امّا آزر با زنـش هـم خـواب شد و نطفه ابراهیم علیه السلام بسته شد. آزر بدگمان شد کـه مبـادا خـود صـاحب فرزند شود. پس کسی را نزد قابله‌های آن روزگار فرستاد. آن قابله‌ها که بدون هیچ اشتباهی از وجود نطفه در رحم باخبر می‌شدند، آمدند و نظر انداختند. امّـا خداونـد عزّ و جلّ نطفه را به پشت رحم فرستاد و آنها گفتند: چیزی در شکم این زن نمـی- بینیم، و در دانش او رقم خورده بود که ابراهیم در آتش سوزانده خواهد شد و ایـن رقم نخورده بود که خداوند تبارک و تعالی او را نجات خواهد داد.

چون مادر ابراهیم علیه السلام فرزند خود را به دنیـا آورد، آزر خواسـت او را نـزد نمرود ببرد تا وی را بکشد. امّا همسرش به او گفت: پسرت را نزد نمرود نبر تـا بـه قتلش رساند. بگذار او را به سوی غاری برم و در آن جـا گـذارم تـا خـود، جـان سپارد و این تو نباشی که فرزندت را کشته‌ای. آزر گفت: همین کار را بکن. مادرش او را به غاری برد و شیرش داد، سپس سنگی بر دهانه غار گذاشت و بازگشت؛ امّا خداوند عزّ و جلّ روزیِ ابراهیم را در انگشت شصتش نهاد و او شروع بـه مکیـدن انگشت خود کرد و شیری را که از آن جاری بود، نوشید و در روزی چنـان رشـد کرد که دیگران در هفته‌ای رشد کنند و در هفتـه‌ای چنـان پرورید کـه دیگـران در ماهی پرورند و در ماهی چنان بزرگ شد که دیگران در سالی بزرگ شـوند و ایـن چنین خواست خداوند تحقق یافت. این گذشت و روزی مادر ابراهیم علیـه السـلام به پدرش گفت: اگر اجازه دهی، نزد آن کودک روم. آزر گفت: برو. او رفت و چون نزد ابراهیم علیه السلام رسید، به ناگاه با چشمانی روبرو شد که چون آفتـاب مـی- درخشید. او را برگرفت و در آغوش کشید و شیر داد و سپس بازگشت. وقتـی آزر درباره کودک از او پرسید، پاسخ داد: او را به خاک سپردم. چندی بعد بهانه‌ای آورد و برای کاری بیرون شد و باز نزد ابراهیم علیه السلام رفت و او را در آغوش گرفت و شیر داد و بازگشت. بر این روال هرگاه بیرون می‌شد، نزد او مـی رفـت و چنـین می‌کرد. روزی چون خواست از آن جا بازگردد، ابـراهیم علیـه السـلام دامـانش را گرفت. گفت: چه می‌خواهی؟ فرمود: مرا با خود ببر. گفت بایـد از پـدرت اجـازه بگیرم. او نزد آزر رفت و از قصّه آگاهش ساخت. آزر گفت: او را بیاور و میـان راه بنشان تا وقتی برادرانش از کنارش گذر می کنند، به آنها بپیوندد و این گونه شناخته

نشود. امام صادق علیه السلام فرمود: برادران ابراهیم علیه السلام بت می‌ساختند و برای فروش به بازار می‌بردند.
مادر ابراهیم علیه السلام سوی او رفت و او را با خود آورد و در میان راه بنشاند و برادرانش از کنارش گذر کردند و او به آنها پیوست. چون پدرش او را دید، مهرش به دلش نشست و خواستِ خدا تحقق یافت. روزی از روزها وقتی برادران به بت ساختن مشغول بودند، ابراهیم تیشه‌ای دست گرفت و تکّه چوبی برداشت و بتی ساخت که هرگز کسی همانندش را ندیده بود. آزر به همسرش گفت: امید دارم که از فرخندگی این پسر، نیک بهره مند شویم.
در آن دم به ناگاه ابراهیم تیشه را برداشت و بتی را که ساخته بود، شکست. پدرش از این کار سخت برآشفت و گفت: چه کردی؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: این به چه کارتان می‌آید؟ آزر گفت: او را می‌پرستیم. ابراهیم علیه السلام فرمود: آیا چیزی را می‌پرستید که خود تراشیده‌اید؟ در آن هنگام آزر به همسرش گفت: این همان کسی است که فرمانروایی ما به دستش سرنگون می‌شود.[1]

۲) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حُجر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام با قوم خود ناسازگاری کرد و خدایانشان را نکوهید، تا این که بر نمرود وارد شد و با او به دشمنی برخاست و فرمود: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»[2] [پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من (هم) زنده می‌کنم و (هم) می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدا(ی من) خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.] حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام خدایان آنها را نکوهید و نگاهی به ستارگان انداخت و فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ»، حال آن که به خدا سوگند! بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفت. وقتی قوم

[1] - کافی، ج ۸، ص ۳۶۶، ح ۵۵۸.
[2] - بقره/ ۲۵۸.

ابراهیم علیه السلام از وی روی گرداندند و رفتند تا عید خود را برگزار کنند، او تیشه‌ای برداشت و به سوی خدایان آنها رفت و همه را به جز خدای بزرگشان شکست و تیشه را بر گردن آن نهاد. وقتی آنها نزد خدایان خود بازگشتند، با آن چه بر سر خدایان آمده بود، روبرو شدند و گفتند: سوگند به خدا! هیچ کس نمی‌تواند چنین گستاخانه خدایان ما را شکسته باشد، جز همان جوانی که آنها را نکوهش می‌کرد و از آنها بیزار بود. آن قوم برای کشتن ابراهیم علیه السلام هیچ راهی دردناک‌تر از سوزاندن نیافتند. از این رو هیزم گرد آوردند و این سزا را برای او خوب پنداشتند. سرانجام روزی که قرار بود او را در آتش بیافکنند سر رسید و نمرود و سپاهیانش رو به سوی او گذاشتند و در حالی که بنایی برای نمرود ساخته بودند تا از آن جا، در آتش سوختن ابراهیم علیه السلام را به تماشا بنشیند، او را گرفتند و در منجنیق نهادند. زمین گفت: پروردگارا! بر پشت من هیچ کس جز ابراهیم علیه السلام تو را نمی‌پرستد، حال او هم سوزانده شود؟ پروردگار فرمود: اگر مرا بخواند، من او را بسنده خواهم بود.

ابان از محمّد بن مروان، از زراره، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: دعای ابراهیم در آن روز این بود: ای یگانه! ای یگانه! ای بی نیاز! ای آن که نه زائیده و نه زاده شده ای و نه کسی همتای توست! سپس گفت: توکل بر خدا کردم. آن گاه پروردگار تبارک و تعالی فرمود: همین تو را بس، و به آتش فرمان داد: «کُونِی بَرْدًا»[1] [سرد باش] ، ناگاه دندان‌های ابراهیم علیه السلام از سرما به لرزه افتاد. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»[2] [و بی‌آسیب برای ابراهیم]. جبرئیل علیه السلام به کنار ابراهیم علیه السلام فرود آمد و در میان آتش با او به سخن نشست. نمرود گفت: هر کس می‌خواهد خدایی داشته باشد، باید همانند خدای ابراهیم را به خدایی گیرد. آن گاه یکی از بزرگان قوم گفت: من بر آتش وردی خواندم تا او را نسوزاند. ناگهان دمی از آتش به سویش درگرفت و او را سوزاند. حضرت علیه السلام فرمود: این شد که لوط به او ایمان

---

[1]- انبیاء/ ۶۹.

[2]- انبیاء/ ۶۹.

آورد و ابراهیم علیه السلام به همراه لوط و سارا به سوی شام هجرت کرد.[1]

«وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۹۹)».

[و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، همگی، از حسن بن محبوب، از ابراهیم بن ابی زیاد کرخی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام در بلاد کُوثَی رَبّی[2] زاده شد و پدرش نیز اهل آن جا بود. مادر ابراهیم علیه السلام و مادر لوط علیه السلام یعنی ساره و ورقه، هر دو خواهر و فرزندان لاحج بودند. لاحج نیز پیامبر بود و مردم را پند و اندرز می‌داد، ولی مقام رسالت نداشت. ابراهیم علیه السلام در آغاز کودکی بر سرشت پاکی بود که خداوند عزّ و جلّ همگان را بر آن آفریده است، تا این که حق تعالی او را به سوی دین خود هدایت فرمود و برگزید. او ساره، دختر لاحج را که دخترخاله‌اش بود به همسری گرفت (اطلاق دختر بر دخترزاده در کلام عرب شایع است)، ساره که رمه‌های بسیار و زمین‌های پهناور و حال و روزی نیک داشت، همه دارایی خود را به ابراهیم علیه السلام بخشید و حضرت علیه السلام به آن مال رسیدگی کرد و آن را بهبود بخشید. از این رو آنچنان رمه‌ها و کاشته‌ها فزونی یافت که در بلاد کُوثَی رَبّی مردی نیک روزتر از ابراهیم علیه السلام نمی‌زیست.

چون ابراهیم علیه السلام بت‌های نمرود را شکست، به فرمان نمرود او را در بند کشیدند و پرچینی انباشته از هیزم ساختند و در آن، آتش افروختند و ابراهیم را در آن انداختند تا بسوزد. وقتی نمرودیان از آن جا دور شدند، آتش فرو نشست. آنها از بلندی، سوی پرچین نگریستند، امّا ابراهیم علیه السلام را در آتش، تندرست و رها از بند یافتند. چون این خبر به نمرود رسید، فرمان داد تا ابراهیم علیه السلام را از آن بلاد بیرون کنند و نگذارند مال و رمه‌اش را همراه خود ببرد. آن گاه ابراهیم

[1] - کافی، ج ۸، ص ۳۶۸، ح ۵۵۹.

[2] - کُوثَی رَبّی: محلّی است در سرزمین عراق که آرامگاه ابراهیم خلیل علیه السلام در آن جاست. «معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۸۷»

علیه السلام نزدشان حجّت آورد و فرمود: اگر مال و رمه مرا بگیرید، باید عمری را که در سرزمینتان گذرانده‌ام، به من بازگردانید. آنها نزد قاضی نمرود دادخواهی کردند. قاضی حکم کرد تا ابراهیم همه آن چه را در سرزمین آنها به دست آورده، به ایشان بسپارد و یاران نمرود نیز همه عمری را که او در سرزمین آنها گذرانده، به وی بازگردانند. چون نمرود خبردار شد، دستور داد تا راه را بر او و مال و رمه‌اش باز گذارند و از آن جا بیرونش کنند و گفت: اگر این مرد در سرزمین شما بماند، آئین شما را تباه می کند و به خدایانتان آسیب می‌رساند.

آنها ابراهیم علیه السلام را به همراهی لوط علیه السلام از سرزمینشان به سوی شام روانه کردند و این شد که ابراهیم علیه السلام همراه لوط و ساره که همیشه در کنارش بودند، از آن جا بیرون آمد و به آنها فرمود: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ» و مقصودش بیت المقدس بود. ابراهیم علیه السلام مال و رمه خود را برداشت و صندوقی بساخت و از روی غیرتی که داشت، ساره را در صندوق نهاد و بر آن قفل زد و به راه افتاد. بدین ترتیب قلمرو نمرود را پشت سر گذاشت و به قلمرو پادشاهی قبطی - که عراره نام داشت - پا گذاشت. در آنجا به خراج گیر عراره برخورد. او راه را بر وی بست تا یک دهم از دارایی‌اش را خراج گیرد. چون خراج گیر به آن صندوق رسید، به ابراهیم علیه السلام گفت: این صندوق را باز کن تا یک دهم از آن چه را در آن است نیز بردارم. ابراهیم علیه السلام فرمود: چنان فرض کن که این صندوق از طلا و نقره پر شده، یک دهم از آن را بگیر و از باز کردنش بگذر. امّا خراج گیر نپذیرفت و گفت: به ناچار باید باز شود. سرانجام ابراهیم علیه السلام را وادار کرد تا صندوق را باز کند. چون چشم خراج گیر به ساره که زنی زیبا و خوش رو بود افتاد، به ابراهیم علیه السلام گفت: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ فرمود: او همسر و دخترخاله من است. گفت: پس چرا در صندوق پنهانش کرده‌ای؟ فرمود: بر او غیرت دارم و می خواهم کسی او را نبیند. گفت: تا پادشاه را از داستان تو و این زن خبر ندهم، تو را رها نخواهم کرد. او کسی را سوی پادشاه فرستاد و او را از آن چه گذشت آگاه ساخت.

پادشاه گروهی را سوی ایشان فرستاد تا صندوق را نزد او آورند. وقتی آن گروه نزد ابراهیم علیه السلام رسیدند، او به آنها فرمود: از این صندوق جدا نخواهم شد، مگر آن که جان از تنم جدا شود. سخنش را به پادشاه رساندند و او دستور داد

تا خودش را نیز با صندوق بیاورند. آنها ابراهیم علیه السلام را با صندوق و تمامی آن چه با خود داشت نزد پادشاه بردند. پادشاه گفت: صندوق را باز کن. حضرت فرمود: ای پادشاه! همسر و دخترخاله من در این صندوق است. حاضرم هر آن چه را دارم بدهم امّا آن را باز نکنم. پادشاه به خشم آمد و صندوق را گشود. چون چشمش به ساره افتاد، صبر از کف داد و دست خود به سوی ساره دراز کرد. ابراهیم علیه السلام از روی غیرت، روی از آن دو به سوی آسمان برگرداند و گفت: خداوندا! دست او را از همسر و دخترخاله من باز دار. این گفت و دست پادشاه نه به ساره رسید و نه دیگر به سوی خودش بازگشت. پادشاه گفت: به راستی خدای تو با من چنین کرد؟ فرمود: آری، خدای من غیور است و حرام را دوست نمی‌دارد و هم او بود که تو را از این کار حرام بازداشت. پادشاه گفت: از خدایت بخواه تا دست مرا به من بازگرداند. اگر چنین کند، دیگر به سوی همسرت دست دراز نمی کنم. ابراهیم علیه السلام گفت: خداوندا! دستش را به او بازگردان تا از همسر من دست کشد. خداوند عزّ و جلّ دست او بازگرداند، امّا چون چشمش به ساره افتاد، بار دیگر دست خود به سویش دراز کرد و باز ابراهیم علیه السلام از روی غیرت، روی از آن دو به سوی آسمان برگرداند و گفت: خداوندا! دستش را از او بازدار. به ناگاه دست پادشاه خشکید و به ساره نرسید. پادشاه گفت: به راستی که خدای تو غیور است و تو نیز مرد غیرتمندی هستی. از خدایت بخواه دست مرا به من بازگرداند، اگر چنین کند، دیگر دست درازی نخواهم کرد. ابراهیم علیه السلام فرمود: به این شرط برایت دعا می‌کنم که اگر باز چنین کردی، دیگر از من نخواهی برایت دعا کنم. پادشاه پذیرفت و حضرت گفت: خداوندا! اگر راست می‌گوید، دستش را به او بازگردان. پس دستش به او بازگشت. چون پادشاه چنین غیرتی را بدید و آن معجزه را در دست خود مشاهده کرد کرد، هیبت ابراهیم علیه السلام در دلش افتاد و هراسان او را ارج نهاد و بزرگ داشت و گفت: تو با همسر و دارایی خود در امان هستی. به هر جا که می‌خواهی رهسپار شو، امّا من از تو چیزی می-خواهم. ابراهیم علیه السلام فرمود: چه چیزی؟ گفت: دوست دارم به من اجازه دهی تا از میان قبطیان، زنی زیبا و خردمند را به خدمت همسرت گمارم. ابراهیم علیه السلام پذیرفت و پادشاه آن زن را که همان هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام بود، فراخواند و به ساره بخشید. ابراهیم علیه السلام با ساره و هاجر و تمامی آن چه

داشت رهسپار شد. پادشاه به بزرگداشت و احترام ابراهیم علیه السلام، پشت سر او به راه افتاد تا او را بدرقه کند. آن گاه خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که بایست و پیشاپیش پادشاهی قدرتمند و مهیمن ره نسپار و او را پشت سرت بر جای مگذار، بلکه او را پیش فرست و خود پشت سرش گام بردار و او را بزرگ دار و ارج گذار، چرا که او مهیمن است و به ناچار چه نیکوکار و چه بدکار، بایست کسی بر زمین فرمانروا باشد. ابراهیم علیه السلام ایستاد و به پادشاه فرمود: پیش رو که خدای من هم اکنون به من وحی فرمود تا تو را بزرگ دارم و ارج گذارم و پیش فرستم و به احترامت پشت سرت گام بردارم. پادشاه گفت: راستی به تو چنین وحی کرد؟ فرمود: آری. گفت: گواهی می‌دهم که به راستی خدای تو مهربان و بردبار و بزرگوار است و تو مرا به دین خود علاقمند ساختی. این گفت و با او وداع کرد. ابراهیم علیه السلام به راه افتاد تا این که به بالای شامات رسید و لوط علیه السلام را در پایین شامات بر جای گذارد. چون مدتی گذشت و ابراهیم علیه السلام صاحب فرزندی نشد، به ساره فرمود: خوب است هاجر را به من بفروشی. شاید خداوند از او فرزندی به ما عطا کند تا یادگار ما باشد. این چنین ابراهیم علیه السلام هاجر را از ساره خرید و با او درآمیخت و اسماعیل علیه السلام زاده شد.[1]

۲) طبرسی در احتجاج از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در پاسخ به سؤال مردی زندیق از بعضی آیات قرآن به او فرمود: برخی از آیات کتاب خداوند عزّ و جلّ تأویلی متفاوت از ظاهر نزولی خود داشته، همانند گفتار و کردار بشر تأویل نمی‌شود. برایت مثالی می‌زنم که ان شاءَ الله تو را کفایت می‌کند و آن کلام خداوند عزّ و جلّ است، آن جا که سخن ابراهیم علیه السلام را حکایت فرمود: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي»[2] که منظور، روی آوردن ابراهیم است در عبادت و جدّ و جهد خود به سوی خداوند.

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ

[1]- کافی، ج ۸، ص ۳۷۰، ح ۵۶۰.

[2]- احتجاج، ص ۲۵۰.

يا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳)».

[ای پروردگار من! مرا (فرزندی) از شایستگان بخش.*پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.*وقتی با او به جایگاه سعی رسید، گفت: ای پسرک من! من در خواب (چنین) می‌بینم که تو را سر می‌برم، پس ببین چه به نظرت می‌آید؟ گفت: ای پدر من! آن چه را مأموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت.*پس وقتی هر دو تن دردادند (و همدیگر را بدرود گفتند) و (پسر) را به پیشانی بر خاک افکند،*او را ندا دادیم که ای ابراهیم!*رؤیا(ی خود) را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.*راستی که این همان آزمایش آشکار بود.*و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.*و در (میان) آیندگان برای او (آوازه نیک) به جای گذاشتیم.*درود بر ابراهیم.*نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.*در حقیقت، او از بندگان با ایمان ما بود.*و او را به اسحاق که پیامبری از (جمله) شایستگان است مژده دادیم.*و به او و به اسحاق برکت دادیم، و از نسل آن دو برخی نیکوکار و (برخی) آشکارا به خود ستمکار بودند.*]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد و حسین بن محمّد، از عبدویه بن عامر، همگی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در سخنی درباره جبرئیل علیه السلام فرمودند: چون روز ترویه (سیراب کردن) فرا رسید، جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: آب بردار و این گونه آن روز ترویه نام گرفت. سپس او را به مِنی آورد و شب در آن جا ماندگار کرد. روز بعد او را به

عرفات آورد و پیش از فرا رسیدن روز عرفه، خیمه‌ای بر زمین نَمِرَه برایش برپا کرد و در آن جا با سنگ‌های سفید مسجدی ساخت (ابراهیم علیه السلام به همین مسجدی که در نَمِرَه قرار دارد و به نام او معروف است و امام، نماز روز عرفه را آن جا می‌خواند، وارد شد) و او نماز ظهر و عصر را در آن جا به جای آورد؛ روز بعد او را به عرفات آورد و گفت: این جا عرفات است. در این جا مناسک خود را بشناس و به گناهانت اعتراف کن و این گونه آن جا عرفات نام گرفت. سپس رو به سوی مُزدَلِفه گذاشت و آن جا مزدلفه نام گرفت؛ چرا که ابراهیم علیه السلام در آن جا به سوی خدا ازدلاف کرد و نزدیکی جُست. سپس به مشعر الحرام رسید و آن جا بود که خداوند به او فرمان داد تا پسرش را سر ببرد، حال آن که او خلق و خو و چهره فرزندش را بسیار دوست می‌داشت و به او عادت کرده بود. چون صبح شد ابراهیم از مشعر رو به سوی مِنی گذاشت و به مادر او گفت: تو به زیارت خانه خدا برو و آن تازه جوان را نزد خود نگه داشت و گفت: پسرم! الاغ و چاقو را بیاور. می‌خواهم برای خداوند قربانی کنم. چون سخن به این جا رسید، ابان از ابو بصیر پرسید: ابراهیم علیه السلام، الاغ و چاقو برای چه می‌خواست؟ ابو بصیر گفت: می‌خواست اسماعیل را با چاقو سر ببرد و سپس بر الاغ سوار کند و برای خاک سپاری آماده‌اش نماید.

آن حضرت (علیه السلام) فرمود: پسر الاغ و چاقو را آورد و گفت: ای پدر! قربانی کجاست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارت می‌داند کجاست. ای پسرم! سوگند به خدا که تو آن قربانی هستی. خداوند مرا فرمان داده تا تو را سر ببرم، چه می گویی؟ «قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» چون ابراهیم علیه السلام خواست سرش را ببرد، گفت: ای پدر! چهره‌ام را بپوشان و دست و پایم را ببند. ابراهیم علیه السلام گفت: پسرم! دست و پایت را ببندم و سرت را ببرم؟ به خدا سوگند! در یک روز این هر دو را با تو نخواهم کرد. سپس پالان الاغ را بر زمین انداخت و او را بر آن خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت؛ در آن دم پیرمردی سر رسید و عرض کرد: از این پسر چه می‌خواهی؟ فرمود: می‌خواهم سرش را ببرم. پیرمرد عرض کرد: سبحان الله، می خواهی تازه جوانی را که هیچ نافرمانی خدا نکرده، سر ببری؟ فرمود: آری، خداوند فرمان داده چنین کنم. پیرمرد عرض کرد: چنین نیست، پروردگارت دوست ندارد تو چنین

کاری کنی، بلکه این شیطان بوده که در خواب چنین فرمانی به تو داده است. فرمود: وای بر تو! من این سخن را از همان کسی شنیدم که خود مرا به این جایگاه که می‌بینی رساند. نه، سوگند به خدا! دیگر با تو سخن نخواهم گفت. آن گاه مصمّم شد تا فرزندش را سر ببرد. پیرمرد عرض کرد: ای ابراهیم! تو پیشوای مردمان هستی و ایشان از تو پیروی می‌کنند. اگر فرزندت را سر ببری، همه فرزندان خود را سر خواهند برید. دست بردار. امّا ابراهیم با او سخن نگفت.

ابو بصیر از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام پسرش را در جَمره وُسطَی بر زمین خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چاقو را به نیروی تمام کشید، امّا جبرئیل لبه چاقو را از روی گلوی پسر برگرداند. چون ابراهیم علیه السلام نگریست، لبه چاقو را برگشته دید. باز آن را از لبه برَنده‌اش گذاشت، امّا دوباره جبرئیل آن را به پشت برگرداند و چند بار چنین گذشت. ناگاه از جانب چپ مسجد خَیف ندا رسید: «أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا» و جبرئیل علیه السلام، پسرش را از زیر دستانش بیرون کشید و گوسفندی از قلّه کوه ثَبیر[1] فرود آورد و به زیر دستانش نهاد؛ در آن دم پیرمرد پلید پدید آمد و نزد پیرزنی که در میان آن وادی به کعبه می نگریست، رفت و به او گفت: در مِنی پیرمردی را دیدم، او کیست؟ و اوصاف ابراهیم علیه السلام را برشمرد. گفت: او شوهر من است. پیرمرد گفت: آن پسری که همراه داشت که بود؟ و اوصاف پسرش را برشمرد، گفت: او پسر من است. پیرمرد گفت: من او را دیدم که پسرت را بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: هرگز، ابراهیم علیه السلام مهربانترین کسی است که دیده‌ام. چگونه ممکن است سر پسر خود را ببرد؟ پیرمرد گفت: به پروردگار آسمان‌ها و زمین و این خانه سوگند! او را دیدم که پسرت را خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: برای چه؟ پیرمرد گفت: گمان می‌کرد که پروردگارش به او چنین فرمان داده است. گفت: پس به جاست که از پروردگارش فرمان برد. چون پیرزن مناسک خود به پایان رساند، ترسید که مبادا درباره فرزندش امری نازل شده باشد. پس چنان که گویی کنون پیش چشم من است، در

---

[1]- ثبیر: بلندترین و عظیم ترین کوه مکه است. «کتاب الروض المعطار، ۱۴۹»

آن وادي پا به دويدن گذاشت و دست بر سر نهاد و گفت: پروردگارا! از من به خاطر آن چه با مادر اسماعيل عليه السلام كردم، درگذر. وقتي ساره به ابراهيم رسيد و از آن چه گذشت باخبر شد، رو به پسرش كرد و او را نگريست، چون بر گلويش جاي خراش چاقو را بديد، دل نگران شد و ناخوش گشت و دردي در تنش آغاز شد كه سرانجام از آن جان سپرد.

و ابان از ابو بصير، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام روايت كرده است كه ايشان فرمود: جايگاهي كه در آن ابراهيم عليه السلام قصد داشت فرزندش را سر ببرد، همان جايي بود كه مادر رسول خدا صلي الله عليه و آله در جمره وسطي ايشان را باردار شد. آن جايگاه همچنان خيمه گاه اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله باقي ماند و ايشان آن را يكي پس از ديگري به ارث بردند تا سرانجام حضرت امام سجاد عليه السلام در پي ماجرايي كه بين بني هاشم و بني اميّه رخ داد، از آن جا سفر كرد و خيمه خويش در عرين[1] برپا كرد.[2]

۲) و از وي، از علي بن ابراهيم، از پدرش، از احمد بن محمّد، و حسن بن محبوب، از علاء بن رزين، از محمّد بن مسلم روايت شده است كه او گفت: از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام پرسيدم: ابراهيم عليه السلام در كجا مي‌خواست پسرش را سر ببرد؟ ايشان فرمود: در جمره وسطي. پرسيدم: گوسفند ابراهيم عليه السلام چه رنگ داشت و در كجا نازل شد؟ فرمود: به رنگ سياه آميخته به سفيد بود و شاخ داشت و از آسمان بر كوهي به جانب راست مسجد مِني فرود آمد و در چمنزار راه مي‌رفت و در چمنزار مي‌خورد و در چمنزار مي‌نگريست و در چمنزار سرگين مي‌انداخت و در چمنزار پيشاب مي‌كرد (و هيچ كس او را نديده بود).[3]

۳) علي بن ابراهيم، از پدرش، از فضالة بن ايوب، از معاوية بن عمّار، از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه ايشان فرمود: جبرئيل

---

[1]- عرين مكّه: فضاي باز مكّه، عرين در اصل به معناي لانه شير است كه اين فضا به خاطر دشواري راه و دست نيافتني بودن، به آن تشبيه شده است. «النهاية، ج ۳، ص ۲۲۳»

[2]- كافي، ج ۴، ص ۲۰۷، ح ۹.

[3]- كافي، ج ۴، ص ۲۰۹، ح ۱۹.

به هنگام غروب خورشید در روز ترویه (سیراب کردن) نزد ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابراهیم! برای خود و زن و فرزندت آب بردار، چرا که بین مکّه و عرفات آبی نبود و از این رو آن روز، ترویه نام گرفت. سپس او را رهسپار کرد تا به مِنی رساند. او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در آن جا به جای آورد و چون آفتاب برآمد، روانه عرفات شد و در نیمروز عرفه بر زمین نَمِرَه ساکن شد. چون خورشید غروب کرد، برخاست و غسل کرد و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه به جای آورد و بر زمینی که مسجد عرفات در آن است، نماز گزارد. در آن جا سنگ‌های سفیدی بود که در ساخت مسجد عرفات به کار رفت.

سپس جبرئیل او را به سوی محل وقوف برد و در آن جا به او عرض کرد: ای ابراهیم! به گناهانت اعتراف کن و مناسک خود را بشناس. از این رو آن روز، عرفه نامیده شد. جبرئیل او را در آن جا ساکن نمود تا این که خورشید غروب کرد. آنگاه او را به راه درآورد و گفت: ای ابراهیم! به سوی مشعر الحرام ازدلاف کن و پیش برو، و این شد که آن جا مزدلفه نام گرفت. جبرئیل او را به مشعر الحرام رسانید و او در آن جا نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه به جای آورد و شب را گذراند. چون صبح شد و او نماز صبح بخواند، جبرئیل محل وقوف را به او نشان داد، سپس او را روانه مِنی کرد و فرمان داد تا در جمره عقبه سنگ بیاندازد و هم آن جا بود که شیطان بر او پدید آمد. سپس خداوند به او فرمود تا قربانی کند. وقتی ابراهیم علیه السلام از عرفات رو به سوی مشعر الحرام گذاشت و شب در آن جا بماند، شب هنگام دل نگران شد و در خواب دید که فرزندش اسحاق را سر می برد. ابراهیم علیه السلام که اسحاق و مادرش ساره را نیز به حج آورده بود، پس از این که به مِنی رسید و در جمره عقبه به همراه ایشان سنگ انداخت، به ساره فرمود تا به زیارت کعبه رود، امّا پسرش را نزد خود نگه داشت و او را به سوی جمره وسطی رهسپار کرد. در آن جا، چنان که خداوند متعال حکایت فرمود، نظر فرزندش را جویا شد و گفت: «يا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى»؟ و فرزند، چنان که خداوند متعال از او یاد کرد، پاسخ داد: «يا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»، و این گونه هر دو به امر خدا گردن نهادند. ناگاه پیرمردی پدید آمد و عرض کرد: از این پسر چه می خواهی؟ فرمود: می خواهم سرش را ببرم. پیرمرد عرض کرد: سبحان الله، می‌خواهی تازه جوانی را

که هیچ نافرمانی خدا نکرده، سر ببری؟ فرمود: خداوند فرمان داده چنین کنم. پیرمرد عرض کرد: پروردگارت دوست ندارد تو چنین کاری کنی، بلکه این شیطان بوده که در خواب چنین فرمانی به تو داده است. فرمود: وای بر تو! کسی که مرا به این کار فرمان داد و در گوشم چنین سخنی گفت، همان کسی است که مرا به این جایگاه رساند. پیرمرد عرض کرد: نه، به خدا سوگند! هیچ کس جز شیطان چنین فرمانی به تو نداده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! دیگر با تو سخن نخواهم گفت. آن گاه مصمّم شد تا فرزندش را سر ببرد. پیرمرد عرض کرد: ای ابراهیم! تو پیشوای مردمان هستی و ایشان از تو پیروی می‌کنند، اگر فرزندت را سر ببری، همه فرزندان خود را سر خواهند برید. امّا ابراهیم با او سخن نگفت و رو به پسر کرد و نظرش را در این باره جویا شد. چون هر دو به امر خدا گردن نهادند، پسر عرض کرد: ای پدر! چهره‌ام را بپوشان و دست و پایم را ببند. ابراهیم علیه السلام فرمود: پسرم! سرت را در بند ببرم؟ نه، به خدا سوگند! در یک روز این هر دو را با تو نخواهم کرد. سپس پالان الاغ را بر زمین انداخت و او را بر آن خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و چاقو را به نیروی تمام کشید. امّا جبرئیل چاقو را به پشت برگرداند و آن گوسفند را از سوی کوه ثَبیر فرود آورد و پسر را از زیر دستان ابراهیم علیه السلام بیرون کشید و به جایش گوسفند را گذاشت. ناگاه از جانب چپ مسجد خیف ندا رسید: «أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ».

هنگامی که مادر آن پسر در میان وادی و روبروی کعبه به خانه خدا می‌نگریست، شیطان خود را نزد او رساند و گفت: من پیرمردی را دیدم، او کیست؟ گفت: او شوهر من است. شیطان گفت: به همراهش پسری را دیدم، او کیست؟ گفت: او پسر من است. شیطان گفت: من او را دیدم که پسرت را بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: دروغ می گویی، ابراهیم مهربانترین مرد در میان مردم است. چگونه ممکن است سر پسر خود را ببرد؟ شیطان گفت: به پروردگار آسمان و زمین و این خانه سوگند! او را دیدم که پسرت را خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را برد. گفت: برای چه؟ شیطان گفت: گمان می‌کرد که پروردگارش به او چنین فرمان داده است. گفت: پس به جاست که از پروردگارش فرمان برد. امّا به ناگاه ترسی در جانش افتاد که مبادا درباره فرزندش فرمانی به

ابراهیم داده شده باشد. پس چون مناسک خود به پایان رساند، شتابان راه بازگشت به مِنی در پیش گرفت و دست بر سر نهاد و گفت: پروردگارا! از من به خاطر آن چه با مادر اسماعیل علیه السلام کردم، درگذر. به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: در کجا می‌خواست پسرش را سر ببرد؟ ایشان فرمود: در جمره وسطی و آن گوسفند بر کوهی به جانب راست مسجد مِنی، از آسمان فرود آمد و در چمنزار می‌خورد و در چمنزار راه می‌رفت و شاخ داشت. عرض کردم: چه رنگ داشت؟ فرمود: سیاه آمیخته به سفید، به رنگ خاک.[1]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، و حماد، از عبد الله بن مغیره، از ابن سنان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: قربانی که بود؟ فرمود: اسماعیل.[2]

۵) و نیز وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: من پسر دو قربانی هستم. یعنی اسماعیل و عبد الله بن عبد المطّلب. دو خبر از خواصّ درباره قربانی روایت شده است و در این که او اسحاق بوده یا اسماعیل، اختلاف کرده‌اند و عوام نیز در این باره دو خبر مختلف روایت کرده‌اند. خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم علیه السلام ندا داد: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا» و چون او مصمّم شد تا سر پسرش را ببرد و هر دو به امر خدا گردن نهادند، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً» [من تو را پیشوای مردم قرار دادم]، ابراهیم گفت: «وَمِن ذُرِّيَّتِي» [از دودمانم (چطور)]، فرمود: «لاَ يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ»[3] [پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد]، یعنی پیمان من به پیشوایی ستمگر نمی‌رسد.[4]

۶) ابن بابویه، از محمّد بن موسی متوکل، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از داود بن کثیر رَقّی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک بزرگ تر بودند: اسماعیل یا اسحاق، و کدام یک قربانی بودند؟ ایشان فرمود:

---

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۷.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۹.
[3]- بقره/ ۱۲۴.
[4]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۹.

اسماعیل پنج سال از اسحاق بزرگتر بود و قربانی، اسماعیل بود که در مکّه منزل داشت. در روزهای موسم حج و در مِنی بود که ابراهیم علیه السلام می‌خواست اسماعیل علیه السلام را سر ببرد. از زمانی که خداوند نوید زنده شدن اسماعیل علیه السلام را به ابراهیم داد تا زمان نوید زاده شدن اسحاق علیه السلام، پنج سال طول کشید. آیا سخن ابراهیم علیه السلام را نشنیدی آن جا که فرمود: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» او از خداوند عزّ و جلّ درخواست کرد که پسری نیکوکار بهره او گرداند و خداوند در سوره صافّات فرمود: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» یعنی اسماعیل علیه السلام پسر هاجر؛ سپس خداوند گوسفند بزرگی را فدای اسماعیل علیه السلام کرد. پس از آن، خداوند متعال فرمود: «وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ، وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَقَ» بنابراین خداوند پیش از نوید زاده شدن اسحاق، نوید زاده شدن اسماعیل را داد. پس هر کس گمان کند اسحاق از اسماعیل بزرگتر و او قربانی بوده است، خبری را که خداوند عزّ و جلّ درباره آن دو در قرآن نازل فرموده، دروغ پنداشته است.[1]

۷) و از وی، از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار نیشابور در سخنی در شعبان ماه سال سیصد و پنجاه و دو، از علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در آن هنگام که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا به جای پسرش اسماعیل، آن گوسفندی را سر ببرد که بر او نازل فرمود، ابراهیم علیه السلام آرزو کرد که ای کاش با دست خود پسرش اسماعیل علیه السلام را سر می‌برید و خداوند به او فرمان نمی‌داد که گوسفند را به جای او سر ببرد تا این گونه اندوهی چنان اندوه دل پدری که عزیزترین فرزندش را سر می‌برد، بر دل او نشیند و بدین سبب شایسته والاترین درجاتی شود که به سزاواران پاداش به خاطر سختی ها ارزانی می‌شود. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! در میان آفریدگان من چه کسی را بیشتر دوست می‌داری؟ عرض کرد: پروردگارا! هیچ کس را نیافریده‌ای که نزد من دوست داشتنی تر از دوست تو محمّد صلی الله علیه و آله باشد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! او را بیشتر دوست می داری

[1]- معانی الاخبار، ص ۳۹۱، ح ۳۴.

یا خودت را؟ عرض کرد: البته او را بیشتر از خود دوست می‌دارم. فرمود: فرزند او را بیشتر دوست می‌داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: البته فرزند او را بیشتر دوست می‌دارم. فرمود: این که سر فرزند او ستمگرانه به دست دشمنانش بریده شود بیشتر دلت را به درد می‌آورد یا این که سر فرزند تو در راه فرمان بردن از من به دست خودت از تنش جدا شود؟ عرض کرد: پروردگارا! البته این که سر فرزند او به دست دشمنانش بریده شود، بیشتر دلم را به درد می‌آورد. فرمود: ای ابراهیم! همانا گروهی که خود را از امّت محمّد صلی الله علیه و آله می‌پندارند، پس از وی از روی ستیزه جویی چنان ستمگرانه فرزندش، حسین، علیه السلام را به قتل می‌رسانند که گویی گوسفندی را سر می‌بُرند و این گونه خشم مرا بر خود واجب می‌سازند. در آن دم آه از نهاد ابراهیم علیه السلام برخاست و دلش به درد آمد و بنای گریه گذاشت. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! افسوسی را که در پی آرزوی کشتن اسماعیل بر دلت نشست، فدای سوگواریت بر قتل حسین کردم و والاترین مقامی را بر تو واجب ساختم که به سزاواران پاداش به خاطر مصیبت‌هایشان عطا می‌کنم. و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ».[1]

۸) و از وی، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از پدرش روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره معنای کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من پسر دو قربانی هستم» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام و عبد الله بن عبد المطّلب؛ اسماعیل همان پسر بردباری بود که خداوند نوید زاده شدن وی را به ابراهیم علیه السلام داد. هنگامی که ابراهیم علیه السلام همراه او به سعی رسید، گفت: ای پسرم! در خواب دیدم که تو را سر می‌برم، بنگر تا چه می‌بینی؟ گفت: ای پدر! فرمانی را که به تو رسیده، به انجام رسان (و نگفت: ای پدر آن چه را دیدی، انجام ده)، و ان شاء الله مرا بر این کار بردبار خواهی یافت. چون ابراهیم علیه السلام خواست او را سر ببرد، خداوند متعال گوسفند بزرگی را فدای اسماعیل علیه السلام گرداند. گوسفندی که به رنگ سیاه آمیخته به

---

[1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۱.

سفید بود و در چمنزار می‌خورد و در چمنزار می‌آشامید و در چمنزار می‌نگریست و بر چمنزار راه می‌رفت و در چمنزار سرگین می‌انداخت و در چمنزار پیشاب می‌کرد (و هیچ کس آن را ندیده بود). پیش از آن چهل سال در باغهای بهشت چریده بود و از هیچ گوسفند ماده ای زاده نشده بود، بلکه خداوند متعال به او فرمود: هست شو، و او هست شد تا فدایی اسماعیل علیه السلام شود. پس هر چه تا روز قیامت در مِنی قربانی شود، فدایی اسماعیل علیه السلام است؛ این یکی از آن دو قربانی بود.

و امّا قربانی دیگر، عبدالمطّلب به حلقه در کعبه آویخته بود و از خداوند عزّ و جلّ می‌خواست که ده پسر به او ارزانی دارد و نذر کرد که هرگاه خداوند خواسته‌اش را برآورده سازد، یکی از آنها را قربانی کند. وقتی صاحب ده پسر شد، گفت: خداوند به من وفا کرد، پس من نیز به او وفا خواهم کرد. آن گاه پسرانش را به کعبه درآورد و میان ایشان قرعه کشید، قرعه به نام عبد الله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد. از آن جا که عبد المطّلب، عبد الله را بیش از دیگر فرزندانش دوست می‌داشت، بار دیگر قرعه کشید، دوباره به نام عبد الله افتاد. بار سوم قرعه کشید و باز به نام او افتاد، پس او را گرفت و در بند کرد و خواست سرش را ببرد. قریشیان گرد آمدند و او را از این کار باز داشتند و زنان عبد المطّلب جمع شدند و زاری و شیون به راه انداختند. در آن میان دخترش عاتکه گفت: ای پدر! میان خود و خداوند عزّ و جلّ در کشتن پسرت عذری آور. گفت: دخترم تو برای من فرخنده‌ای، چگونه عذر آورم؟ عاتکه گفت: به سوی چهارپایانی که در حرم داری روی آور و بین پسرت با شتران قرعه بزن و آن قدر بر شتران بیفزا تا پروردگارت راضی شود. عبدالمطّلب کسی را فرستاد تا شترانش را بیاورد. سپس ده نفر از آنها را بیرون کشید و قرعه زد، باز به نام عبد الله افتاد. همچنان ده نفر ده نفر بر شترها افزود تا آن که به یکصد رسید. عبدالمطّلب قرعه زد و بر شترها افتاد، در آن دم قریش چنان تکبیری سر داد که تمامی کوه‌های تِهامه از آن صدا به لرزه افتاد. عبدالمطّلب گفت: نه، تا سه بار دیگر قرعه نکشم، نخواهم پذیرفت. سه بار قرعه کشید و هر سه بار بر شترها افتاد.

در بار سوم، زبیر و ابو طالب و برادرانشان، عبدالمطّلب را از زیر دو پایش بلند کردند و بر دوش گرفتند، حال آن که پوست رخسارش از سایش بر زمین

خراشیده بود، او را برگرفتند و بوسیدند و خاک از تنش زدودند. عبدالمطّلب فرمان داد تا شترها را در حزوره[1] سر ببرند و هیچ کس را از برداشتن گوشت آنها باز ندارند و شترها یک صد نفر بودند. عبدالمطّلب پنج سنّت داشت که خداوند عزّ و جلّ آن پنج را در اسلام نیز جاری ساخت: او همسران پدران را بر پسران حرام کرده بود و دیه قتل را یکصد شتر قرار داده بود و هفت دور بر گرد کعبه طواف می-نمود و چون گنجی یافت، یک از پنج آن را خارج کرد و چون زمزم را حفر کرد آن را سقایه حُجّاج نامید؛ اگر عبدالمطّلب این چنین حجّت نبود و تصمیمش برای سر بریدن پسرش عبد الله، همچون تصمیم ابراهیم علیه السلام برای سر بریدن پسرش اسماعیل علیه السلام نبود، بدون شک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن جا که فرمود من پسر دو قربانی هستم، به خاطر انتساب خود به آن دو قربانی، به خود نمی‌بالید. دلیلی که خداوند عزّ و جلّ به خاطرش اجازه نداد سر اسماعیل بریده شود، همان دلیلی است که به خاطرش این امر را از عبد الله دور نمود و آن دلیل، وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام است. خداوند اجازه نداد آن دو قربانی شوند و این گونه سنّت قتل فرزند، در میان مردم جاری نشد. اگر چنین نمی‌شد بر مردم واجب می‌گشت هر ساله در عید قربان با قتل فرزندانشان به خدا نزدیکی جویند، پس تا روز قیامت هر آن چه را مردم برای نزدیکی جستن به خداوند قربانی کنند، فدیه‌ای برای اسماعیل می‌باشد.

سپس محمّد بن بابویه گفت: روایات درباره آن قربانی مختلف است. از برخی چنین برآید که او اسحاق علیه السلام بوده و برخی دگر چنین می‌نماید که او اسماعیل علیه السلام بوده است. از آن جا که اگر روایات، سندی صحیح داشته باشند، نمی‌توان آنها را نپذیرفت، باید گفت: وقتی اسحاق علیه السلام پس از اسماعیل علیه السلام زاده شد، آرزو کرد که ای کاش خداوند به پدرش فرمان داده بود سر او را ببرد، تا او همچون صبر و اطاعت برادرش، در برابر فرمان خداوند صبر پیشه می‌کرد و بر آن گردن می‌نهاد و این گونه مرتبه اسماعیل علیه السلام را در پاداش، او به دست می‌آورد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ از آن چه در دلش

[1]- حزوره بازاری در مکّه بود که چون مسجد الحرام گسترش یافت، در ضمن آن قرار گرفت. «معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۵»

گذشت آگاه شد و به پاداش این آرزو، او را در میان فرشتگان، قربانی نام نهاد. این خبر را به استناد از کتاب نبوّت بیان کردم.[1]

۹) و از وی در کتاب خصال آمده: این سخن را (با اشاره به همین سخنی که به نقل از او آوردیم) محمّد بن علی بشّاری قزوینی برایم نقل کرد و گفت: مظفّر بن احمد قزوینی، از محمّد بن جعفر کوفی اسدی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از عبد الله بن داهر، از ابی قتاده حرّانی، از وکیع بن جرّاح، از سلیمان بن مهران، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخن خود که فرمود: «من پسر دو قربانی هستم». مقصودش از یک تن از آن دو، عمویش بوده است؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ در کلام خود، عمو را پدر نام نهاد و فرمود: «أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»[2] [آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم]. با این که اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بوده، خداوند در کتاب خود او را پدر نامید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمو (در جایگاه) پدر است.

سپس ابن بابویه گفت: پس سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من پسر دو قربانی هستم»، بر اساس اصلی است که بیان شد. به این ترتیب یکی از آن دو، قربانی حقیقی و دیگری قربانی مجازی است که به پاداش نیّت و آرزوی خود شایسته این نام شد. بنابراین، سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من پسر دو قربانی هستم»، بر دو گونه معنا می‌شود که هر دو را آوردیم.[3]

۱۰) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و حسین بن محمّد، از عبدویه بن عامر و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، همگی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از عقبة بن بشیر، در حدیثی از حضرت امام محمّد باقر

۱- خصال، ص ۵۵، ح ۷۸.
۲- بقره/ ۱۳۳.
۳- خصال، ص ۵۸، ح ۷۸.

علیه السلام یا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که یکی از آن دو بزرگوار فرمود: ابراهیم علیه السلام با زن و فرزندان خویش حج به جای آورد، پس هر کس قربانی را اسحاق می‌داند، او در این جا سر بریده شده است.

و از ابو بصیر روایت شده که وی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیده که ایشان قربانی را اسحاق دانسته‌اند، امّا زراره او را اسماعیل دانسته است.[1]

۱۱) شیخ در امالی، از احمد بن محمّد بن صلت، از احمد بن محمّد بن سعید (یعنی ابن عقده)، از علی بن محمّد حسینی، از جعفر بن محمّد بن عیسی، از عبید الله بن علی، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از جدّ بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رؤیای پیامبران، وحی است.[2]

۱۲) ابن صلت، از ابن عقده، از جعفر بن عَنبَسة بن عمر، از سلیمان بن یزید، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، ابو عبد الله، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: قربانی، اسماعیل بوده است.[3]

۱۳) طبرسی، از عیاشی، از بُرید بن معاویه عِجلی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: میان نوید زاده شدن اسماعیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام و نوید زاده شدن اسحاق علیه السلام به وی چقدر فاصله بود؟ ایشان فرمود: میان آن دو نوید، پنج سال فاصله بود. خداوند سبحان فرمود: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» یعنی اسماعیل، و آن نخستین نوید خداوند به ابراهیم علیه السلام برای زاده شدن فرزند بود، پس از آن که اسحاق علیه السلام از ساره برای ابراهیم زاده شد و سه ساله شد، روزی در خانه ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام به سوی اسحاق علیه السلام رفت و او را از جایش بلند کرد و خود به جای او نشست. چون ساره او را دید، به ابراهیم علیه السلام

[1]- کافی، ج ۴، ص ۲۰۵، ح ۴.
[2]- امالی، ج ۱، ص ۳۴۸.
[3]- امالی، ج ۱، ص ۳۴۸.

گفت: پسر هاجر، پسر مرا در خانه تو از جا بلند می‌کند و خـود در جـای او مـی‌-نشیند. به خدا سوگند! دیگر نباید هاجر و پسرش در یک سرزمین کنار من باشـند، آن دو را از من دور کن.

ابراهیم علیه السلام، ساره را عزیز و گرامی می‌داشت و حقّ او را ادا می‌نمـود، چرا که او زاده پیامبران و دخترخاله او بود. این کار بر ابراهیم علیه السـلام سـخت آمد و از دوری اسماعیل علیه السلام اندوهناک شد. شب هنگام از سوی پروردگـار به ابراهیم علیه السلام پیامی رسید و خداوند در خواب او آورد که در موسـم حـج، سر پسرش را می‌برد. چون صبح شد ابراهیم از خوابی که دیده بـود، غمگـین شـد. وقتی موسم حج در آن سال فرا رسید، در ماه ذی الحجّه، ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل علیه السلام را از سرزمین شام به سوی مکّه رهسپار کرد تـا پسـرش را در موسم حج سر ببرد. در آن جا برافراشتن پایه‌های بیـت الحـرام را آغـاز کـرد و سپس برای حج به سوی مِنی بیرون شد و مناسک خویش را در مِنی به جای آورد و به سوی مکّه بازگشت و هفت دور به گِرد کعبه طواف کرد؛ آن گاه به سوی سـعی روانه شد و چون به آن جا رسید به اسماعیل علیـه السـلام فرمـود: ای پسـرم! در خواب دیدم که امسال در موسم حج، سر تو را می‌برم، چه می‌گویی؟ گفت: ای پدر! فرمانی را که به تو رسیده به انجام رسان. هنگـامی کـه سـعی خـود را بـه پایـان رساندند، ابراهیم علیه السلام او را به مِنی آورد و آن روز، روز نَحر (عید قربـان) بود. چون او را به جَمره وُسطَی رساند و از سمت چپ بر زمین خواباند و چـاقویی برداشت تا سرش را ببرد، ناگاه ندا آمد: «أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا» تا پایـان آیه، و گوسفندی بزرگ فدای اسماعیل علیه السلام گشت و او گوسفند را سر بریـد و گوشتش را به نیازمندان صدقه داد.[1]

۱۴) از محمّد بن مسلم روایت شده است که وی گفت: از حضرت امـام محمّـد باقر علیه السلام پرسیدم: گوسفند ابراهیم علیه السـلام چـه رنـگ داشـت؟ ایشـان فرمود: به رنگ سیاه آمیخته با سفید بود و شاخ داشت و از آسمان بـر کـوه جانـب راست مسجد مِنی، در میان جمره وُسطَی، فرود آمد و در چمنزار راه می‌رفـت و از چمنزار می‌خورد و به چمنزار می‌نگریست و در چمنزار سرگین مـی‌انـداخت و در

[1]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۶.

چمنزار پیشاب می‌کرد (و هیچ کس آن را ندیده بود).[1]

۱۵) و از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که وقتی از ایشان درباره قربانی سؤال شد، فرمود: او اسماعیل است.[2]

۱۶) عمر بن ابراهیم اوسی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام فرمود: تو با چنین نیرویی تاکنون خسته شده‌ای؟ یعنی به سختی افتاده‌ای؟ گفت: آری، ای محمّد! سه بار، یکی روزی که ابراهیم در آتش افکنده شد، آن روز خداوند به من وحی کرد که او را دریابم و فرمود: به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر ابراهیم علیه السلام پیش از تو به آتش برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می‌کنم. من شتابان به سوی او فرود آمدم و میان آتش و هوا، او را دریافتم و به او گفتم: ای ابراهیم! چیزی نیاز نداری؟ گفت: از خدا آری، امّا از تو نه. بار دوم روزی بود که به ابراهیم علیه السلام فرمان داده شد تا سر فرزندش اسماعیل را ببرد، آن روز خداوند به من وحی کرد که او را دریابم و فرمود: به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر چاقو پیش از تو به گردن اسماعیل برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می‌کنم. من شتابان به سوی او فرود آمدم و چاقو را در دست ابراهیم به پشت برگرداندم و آن فدایی را به او رساندم. بار سوم هنگامی بود که یوسف در چاه انداخته شد. آن روز خداوند به من وحی فرمود: او را دریاب، ای جبرئیل! به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر یوسف پیش از تو به قعر چاه برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می‌کنم. من شتابان فرود آمدم و او را در میان راه دریافتم و به سوی صخره‌ای که در قعر چاه بود، بردم و او را تندرست بر آن نشاندم و بسیار خسته شدم. در آن چاه، مارها و افعی‌ها خانه داشتند، وقتی آنها یوسف علیه السلام را در میان خود احساس کردند. به یکدیگر گفتند: مبادا که تکان بخورید، چرا که پیامبری بزرگوار نزد ما فرود آمده و در میانمان نشسته است. پس هیچ یک از سوراخ خود بیرون نیامدند، جز افعی‌ها که بیرون آمدند و خواستند یوسف را نیش بزنند، در آن دم چنان فریادی بر سرشان کشیدم که تا روز قیامت گوش‌هایشان را کر کرد.

---

[1] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۷.

[2] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۲۷.

﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵)﴾

[و به راستی الیاس از فرستادگان (ما) بود.*چون به قوم خود گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟*آیا بَعل را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید؟!]

۱) علی بن ابراهیم گفت: آنها بتی داشتند که آن را بَعل می نامیدند، و این اسم از آن جا آمد که مردی از یک اعرابی درباره شتری که در جایی ایستاده بود، پرسید: این شتر از برای کیست؟ اعرابی گفت: من بعل او یعنی ارباب او هستم، و این گونه آنها خدایشان را بعل نامیدند.[۱]

۲) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد، از بکر بن صالح، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: بر در خانه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم و می‌خواستیم اجازه ورود بگیریم، از پشت در شنیدیم که حضرت علیه السلام به زبانی غیر از عربی سخن می‌گوید. خیال کردیم سریانی است. ناگاه حضرت گریست و ما از اشک ایشان به گریه افتادیم. آن گاه غلام حضرت علیه السلام بیرون آمد و به ما اجازه ورود داد. وقتی خدمت حضرت علیه السلام رسیدیم، من به ایشان عرض کردم: خدایت شایسته داشت! به در خانه‌ات رسیدیم و می‌خواستیم اجازه ورود بگیریم، شنیدیم که با زبانی غیر از عربی سخن می‌گویی. خیال کردیم سریانی است، ناگاه گریستی و ما از اشکت به گریه افتادیم. فرمود: آری، به یاد الیاس پیامبر علیه السلام افتادم که از پیامبران عابد بنی اسرائیل بود و دعایی را خواندم که او در سجده‌اش می‌خواند. حضرت آن دعا را به زبان سریانی پشت سر هم خواند، و به خدا سوگند! هیچ کشیش و اسقفی را ندیده بودم که شیواتر از ایشان به سریانی دعا خوانده باشد؛ سپس آن دعا را برایمان به عربی بیان کرد و فرمود: الیاس در سجده-اش می‌گفت: آیا می‌خواهی مرا عذاب کنی، حال آن که روزهای داغ را به خاطر تو تشنگی کشیدم؟ آیا می‌خواهی مرا عذاب کنی، حال آن که رخسارم را به خاطر تو بر خاک مالیدم؟ آیا می‌خواهی مرا عذاب کنی، حال آن که به خاطر تو از گناه

[۱]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۹.

دوری کردم؟ آیا می‌خواهی مرا عذاب کنی، حال آن که شب را به خاطر تو تا صبح بیدار ماندم؟ در آن دم خداوند به الیاس علیه السلام وحی فرمود: سرت را بالا بیاور، من تو را عذاب نمی‌کنم. الیاس علیه السلام عرض کرد: اگر کنون گفتی تو را عذاب نمی‌کنم و بعد مرا عذاب کردی چه؟ مگر نه این است که من بنده تو و تو پروردگار من هستی؟ خداوند به او وحی فرمود: سرت را بالا بیاور، من تو را عذاب نمی‌کنم. من هرگاه وعده‌ای دهم به آن وفا می‌کنم.[1]

۳) ابن شهر آشوب، از انس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان از قلّه کوه صدایی شنید که می‌گفت: خداوندا! مرا در زمره امّتی قرار ده که بر ایشان رحم می‌آوری و ایشان را می‌آمرزی. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او رفت و دید پیرمردی است کهن سال که سیصد ذراع بلندی قامت اوست. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله گردن (نحیف) او را دید، او عرض کرد: من در سال، تنها یک بار غذا می‌خورم و اکنون هنگام آن فرا رسیده. در آن دم سفره‌ای از آسمان فرود آمد و ایشان تناول کردند. آن پیرمرد، الیاس علیه السلام بود.[2]

ان شاء الله در تفسیر «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» گفتگوی الیاس علیه السلام با حضرت امام محمّد باقر علیه السلام خواهد آمد.

﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ (۱۳۰)﴾

[درود بر پیروان الیاس]

۱) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی بصری، از محمّد بن سهل، از خضر بن ابی فاطمه بلخی، از وهیب بن نافع، از کادح، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ» فرمود: یاسین، محمّد صلی الله علیه و آله است و ما آل یاسین هستیم.[3]

---

[1]- کافی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۲.

[2]- مناقب، ج ۱، ص ۱۳۷.

[3]- معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ح ۲.

۲) و از وی، از عبد الله بن محمّد بن عبد الوهاب، از ابو محمّد عبد الله بن یحیی بن عبد الباقی، از پدرش، از علی بن حسن بن عبد الغنی معانی، از عبد الرزاق، از مندل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: سلام از سوی پروردگار جهانیان بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او علیهم السلام و سلامتی در روز قیامت از برای هر آن کس که ایشان مولای او هستند.[۱]

۳) و از وی، از محمّد بن ابراهیم، بن اسحاق، از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی بصری، از حسین بن معاذ، از سلیمان بن داود، از حکم بن ظهیر، از سدی، از ابو مالک روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: یاسین، نام محمّد صلی الله علیه و آله است.[۲]

۴) و از وی، از پدرش، از عبد الله بن حسن مؤدب، از احمد بن علی اصبهانی، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از احمد بن ابی عمر نهدی، از پدرش، از محمّد بن مروان، از محمّد بن سائب، از ابو صالح، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند متعال: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: یعنی بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.[۳]

۵) و از وی، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبد العزیز بن یحیی جلودی، از محمّد بن سهل، از ابراهیم بن معمر، از عبد الله بن داهر احمدی، از پدرش، از اعمش، از یحیی بن وثاب، از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که روزی عمر بن خطاب آیه «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» را قرائت می‌کرد، در آن هنگام ابو عبد الرحمن گفت: آل یاسین، خاندان محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشند.[۴]

۶) و از وی، از حسین بن شاذویه مؤدب، و جعفر بن محمّد بن مسرور، هر دو، از محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریان بن صلت، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان (در مجلس گفتگویی با مأمون و علما،

۱- معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ح ۱.
۲- معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ح ۳.
۳- معانی الاخبار، ص ۱۲۲، ح ۴.
۴- معانی الاخبار، ص ۱۲۳، ح ۵.

که در این کتاب چندین بار از آن یاد کرده‌ایم) در ضمن آیات بیانگر برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام فرمود: و امّا آیه هفتم، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»[1] [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید.] ، دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌دانند که وقتی این آیه نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: ای رسول خدا! معنای تسلیم و فرمان بری از شما را فهمیدیم، امّا چگونه بر شما صلوات و درود فرستیم؟ فرمود: بگویید: خداوندا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست، همان گونه که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم درود فرستادی، به درستی که تو ستوده و شکوهمندی. حضرت علیه السلام فرمود: ای مردم! آیا در این سخن اختلافی بین شما وجود دارد؟ عرض کردند: نه. مأمون عرض کرد: این سخن از سخنانی است که هیچ اختلافی بر سر آن وجود ندارد و همه امّت بر آن هم نظرند. آیا درباره اهل بیت علیهم السلام در قرآن آیه‌ای گویاتر به یاد دارید؟ حضرت علیه السلام فرمود: بله، به من بگویید: در آیات «يس ﴿ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»[2] [یس (/یاسین) ﴿ سوگند به قرآن حکمت‌آموز ﴿ که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی ﴿ بر راهی راست]، منظور خداوند از «یس»، چه کسی است؟ علماء گفتند: «یس»، محمّد صلی الله علیه و آله است و هیچ کس در آن شکی ندارد. حضرت علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ در این آیه چنان فضیلتی به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ارزانی داشته که هیچ کس یارای درک ژرفای این سخن را ندارد، مگر کسی که در آن نیک بیاندیشد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ بر هیچ کس درود نفرستاده است مگر بر پیامبران علیه السلام. حق تعالی فرمود: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»[3] [درود بر نوح در میان جهانیان] و نیز فرمود: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»[4] [درود بر ابراهیم] و نیز

1- احزاب / ۵۶.
2- یس / ۱-۴.
3- صافات / ۷۹.
4- صافات/ ۱۰۹.

فرمود: «سَلَامٌ عَلَى موسى وَ هارونَ»[1] [درود بر موسى و هارون]، و نفرمود: درود بر خاندان نوح یا خاندان موسى یا خاندان ابراهیم، حال آن که فرمود: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» یعنی خاندان محمّد صلى الله علیه و آله.[2]

۷) محمّد بن عباس، از محمّد بن قاسم، از حسین بن حکم، از حسین بن نصر بن مزاحم، از پدرش، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نام رسول خدا صلى الله علیه و آله یاسین است و ما همان کسانی هستیم که خداوند درباره ما فرمود: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ».[3]

۸) و از وی، از محمّد بن سهل عطّار، از خضر بن ابی فاطمه بلخی، از وهیب بن نافع، از کادح، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان، از پدران بزرگوارشان، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» فرمود: یاسین، محمّد صلى الله علیه و آله است و ما خاندان محمّد صلى الله علیه و آله هستیم.[4]

۹) و از وی، از محمّد بن سهل، از ابراهیم بن معمر، از ابراهیم بن داهر، از اعمش، از یحیی بن وثاب، از ابو عبد الرحمن سلمی روایت شده است که روزی عمر بن خطاب آیه «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» را قرائت می‌کرد، در آن هنگام ابو عبد الرحمن گفت: [یعنی] بر خاندان محمّد صلى الله علیه و آله.[5]

۱۰) و از وی، از محمّد بن حسین خثعمی، از عباد بن یعقوب، از موسی بن عثمان، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند متعال: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: ایشان خاندان محمّد صلى الله علیه و آله هستند.[6]

۱۱) و از وی، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از رزیق بن

---

[1]- صافات/ ۱۲۰.
[2]- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۱.
[3]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۱۳.
[4]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۴.
[5]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۵.
[6]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۶.

مرزوق بجلی، از داود بن علیّه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: یعنی بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.[1]

۱۲) طبرسی در احتجاج، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ»، خداوند متعال در آن جا که فرمود: «يس* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»[2] [یس(/یاسین)* سوگند به قرآن حکمت‌آموز* که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی]. بر پیامبر صلی الله علیه و آله این نام نهاد؛ چرا که می‌دانست آنان سخن او، یعنی درود بر خاندان محمّد، را فرو می-گذارند، همان گونه که دیگر سخنانش را فرو گذاردند.[3]

باب معنای آل محمّد صلی الله علیه و آله

۱) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمّد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از حسین بن ابی علاء، از عبد الله بن میسره، روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی ما می‌گوییم: خداوندا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست، گروهی می‌گویند ما خاندان محمّد هستیم. ایشان فرمود: خاندان محمّد علیهم السلام، تنها کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ زناشویی با ایشان را بر محمّد صلی الله علیه و آله حرام کرده است.[4]

۲) و از وی، از محمّد بن حسن، از محمّد بن یحیی عطار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آل چه کسانی می‌باشند ؟ فرمود: فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله. عرض کردم: اهل چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: امامان علیهم السلام. عرض کردم: پس کلام خداوند متعال:

۱– تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۷.
۲– یس/ ۱–۳.
۳– احتجاج، ص ۲۵۳.
۴– معانی الاخبار، ص ۹۳، ح ۱.

«أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»[1] [فرعونیان را در سخت‌ترین (انواع) عذاب درآورید] چه می‌شود؟ فرمود: به خدا سوگند! تنها دخترش منظور است.[2]

۳) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: فرزندان او. عرض کردم: اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: امامان جانشین وی. عرض کردم: عترت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب عباء (پنج تن). عرض کردم: امّت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: مؤمنانی که آن چه را از سوی خداوند بر او نازل شده باور دارند و به آن دو امر گرانبهایی که به ایشان فرمان داده شده است تا به آن دو پایبند باشند، چنگ می‌زنند؛ یعنی کتاب خداوند عزّ و جلّ و عترت و اهل بیت او که خداوند اراده فرمود آلودگی را از ایشان بزداید و ایشان را پاک و پاکیزه گرداند، و آن دو پس از محمّد صلی الله علیه و آله، جانشینان وی بر امّتش می باشند.[3]

«وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸)»

[و در حقیقت شما بر آنان صبحگاهان، * و شامگاهان می گذرید. آیا به فکر فرو نمی‌روید؟!]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن خالد و حسین بن سعید، همگی، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو ربیع شامی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: « وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ، وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: شما به هنگام قرائت قرآن، بر ایشان می‌گذرید و خبرهایی را که خداوند عزّ و جلّ از ایشان

---

[1] - غافر / ۴۶.

[2] - معانی الاخبار، ص ۹۴، ح ۲.

[3] - معانی الاخبار، ص ۹۴، ح ۳.

برایتان حکایت می‌کند، می‌خوانید.[1]

قصه حضرت لوط علیه السلام پیشتر در سوره‌های هـود و حجـر و عنکبـوت آمد و ان شاء الله در سوره ذاریات نیز خواهد آمد.

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۱۴۸) فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸) سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۰) فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳) وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ (۱۶۵) وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰) وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (۱۷۴) وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذَا نَزَلَ

[1] - کافی، ج ۸، ص ۲۴۹، ح ۳۴۹.

بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (۱۷۷)،

[و در حقیقت، یونس از زمره فرستادگان بود.*آنگاه که به سوی کشتی پُر، بگریخت.*پس (یونس با سرنشینان کشتی) قرعه انداختند و خود از بازندگان شد!* (او را به دریا افکندند) و عنبرماهی او را بلعید، در حالی که او نکوهشگر خویش بود.*و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود،* قطعاً تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن (ماهی) می‌ماند.*پس او را در حالی که ناخوش بود به زمین خشکی افکندیم.*و بر بالای (سر) او درختی از (نوع) کدو بن رویانیدیم.*و او را به سوی یکصدهزار (نفر از ساکنان نینوا) یا بیشتر روانه کردیم.*پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم.*پس، از مشرکان جویا شو: آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟!*یا فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟*هش‌دار که اینان از دروغ پردازی خود قطعاً خواهند گفت:* خدا فرزند آورده، در حالی که آنها قطعاً دروغگویانند.*آیا (خدا) دختران را بر پسران برگزیده است؟*شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟*آیا سر پند گرفتن ندارید؟!*یا دلیلی آشکار (در دست) دارید؟*پس اگر راست می‌گویید کتابتان را بیاورید.*و میان خدا و جن‌ها پیوندی انگاشتند و حال آن که جنیان نیک دانسته‌اند که (برای حساب پس‌دادن) خودشان احضار خواهند شد.*خدا منزه است از آن چه در وصف می‌آورند.*به استثنای بندگان پاکدل خدا.*در حقیقت، شما و آن چه (که شما آن را) می‌پرستید،*بر ضد او گمراه‌گر نیستید،* مگر کسی را که به دوزخ رفتنی است.*و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه‌ای معین است.*و در حقیقت، ماییم که (برای انجام فرمان خدا) صف بسته‌ایم. * و ماییم که خود تسبیح گویانیم. * و (مشرکان) به تأکید می‌گفتند:*اگر پند (نامه‌ا)ی از پیشینیان نزد ما بود،*قطعاً از بندگان خالص خدا می‌شدیم.*ولی (وقتی قرآن آمد) به آن کافر شدند، و زودا که بدانند.*و قطعاً فرمان ما درباره بندگان فرستاده ما از پیش (چنین) رفته است:*که آنان (بر دشمنان خودشان) حتما پیروز خواهند شد.*و سپاه ما هرآینه غالب‌آیندگانند.*پس تا مدتی (معین) از آنان روی برتاب.*و آنان را بنگر که خواهند دید.*آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند؟*(پس هشدارداده‌شدگان را) آنگاه که عذاب به خانه

آنان فرود آید چه بد صبحگاهی است.]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: تنها قومی که خداوند عذاب را از ایشان برگرداند، قوم یونس علیه السلام بود. یونس آنها را به اسلام فرا می‌خواند، امّا آنها سرباز می‌زدند، از این رو یونس علیه السلام بر آن شد که نفرینشان کند. در میان آنها مردی عابد و مردی عالِم می‌زیستند که یکی ملیخا نام داشت و دیگری روبیل. عابد به یونس توصیه می‌کرد که آنها را نفرین کند و عالم او را از این کار باز می‌داشت و می‌گفت: آنها را نفرین نکن، خداوند خواسته‌ات را برآورده می‌سازد و دوست ندارد بندگانش هلاک شوند. در آخر یونس علیه السلام سخن عابد را پذیرفت و گفته عالم را پذیرا نشد و آنها را نفرین کرد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: در فلان سال و فلان ماه و فلان روز، عذاب بر آنها فرو می‌رسد. چون هنگام عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام به همراه آن عابد از میان آنها بیرون شد و عالم را در میانشان بر جای گذاشت. آن روز فرا رسید و عذاب نازل شد. در آن هنگام عالم به آنها گفت: ای قوم! به درگاه خداوند پناه برید. امید است که بر شما رحم آورد و عذاب را از شما برگرداند. گفتند: چه کنیم؟ گفت: گرد هم آیید و رو به سوی بیابان گذارید و مادران و شتران و گاوها و گوسفندها را از بچه‌هایشان جدا سازید و آن گاه به گریه نشینید و دعا کنید. آنها رفتند و چنین کردند و به گریه و زاری نشستند. پس خداوند بر آنها رحم آورد و عذاب را از ایشان دور گرداند و بر کوه‌ها افکند، حال آن که عذاب فرود آمده بود و به آنها نزدیک شده بود. یونس رو به سوی قوم خود گذاشت تا بنگرد چگونه خداوند متعال آنها را هلاک کرده است، امّا دید کشاورزان در زمین‌هایشان به کشت و کار مشغولند. پس به آنان گفت: قوم یونس چه شدند؟ آنان او را نشناختند و گفتند: یونس آنها را نفرین کرد و خداوند خواسته‌اش را برآورده ساخت و بر آنها عذاب فرو آورد، آنها گرد هم آمدند و به گریه نشستند و دعا کردند و خداوند هم بر آنها رحم آورد و عذاب را از ایشان دور کرد و بر کوه‌ها افکند. اینک آنها در پی یونس هستند تا به او ایمان آورند. یونس خشمگین شد و (آن چنان که خداوند متعال حکایت فرمود) غضب آلود از آن جا روی گرداند تا این که به ساحل دریا رسید. ناگاه یک کشتی بدید که بار خود گرفته بود و می‌خواستند آن را به حرکت

درآورند. یونس علیه السلام از آنها خواست تا او را نیز با خود ببرند و آنها سوارش کردند. چون به میان دریا رسیدند، یک ماهی غول پیکر از سوی خداوند سر رسید و راه را بر کشتی آنها بست. یونس علیه السلام آن ماهی را بدید و ترسید و روانه عقب کشتی شد، امّا ماهی به سوی او چرخید و دهانش را باز کرد. کشتی نشینان بیرون آمدند و گفتند: گناهکاری در میان ماست. قرعه زدند و به نام یونس علیه السلام افتاد و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»، او را بیرون کشیدند و به دریا افکندند و در حالی که یونس خود را سرزنش می‌کرد، ماهی او را بلعید و با خود به دریا برد.

مردی یهودی از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام پرسید: آن کدام زندان بود که زندانی خود را در پهنه زمین به حرکت درآورد؟ فرمود: ای یهودی! و امّا زندانی که زندانی خود را در پهنه زمین به حرکت درآورد، آن زندان، همان ماهی بود که یونس علیه السلام را در شکمش حبس کرد و به دریای قلزم درآمد و از آن جا به دریای مصر رفت و آن گاه به دریای طبرستان داخل شد و سپس وارد دجله عوراء[1] شد و پس از آن یونس را به اعماق زمین برد تا این که نزد قارون رسید. قارون که در روزگار موسی علیه السلام هلاک شده بود و خداوند فرشته‌ای را بر او گمارده بود تا هر روز به اندازه قامت یک مرد، او را به زمین فرو برد، به ناگاه صدای یونس علیه السلام را شنید که در شکم ماهی، خداوند را ستایش می‌کرد و از او آمرزش می‌طلبید. پس به آن فرشته که بر وی گمارده شده بود گفت: اندکی به من مهلت بده، صدای انسانی را می شنوم. خداوند به آن فرشته وحی فرمود: او را مهلت بده. و فرشته چنین کرد. قارون عرض کرد: تو کیستی؟ فرمود: من گناهکاری خطاکار، یونس بن مَتّی هستم. قارون عرض کرد: از آن موسی بن عمران که از برای خدا خشمی سهمگین داشت، چه خبر داری؟ فرمود: ای دریغ! درگذشت. قارون عرض کرد: از آن هارون بن عمران که بر قوم خویش دلسوز و مهربان بود، چه خبر داری؟ فرمود: درگذشت. قارون عرض کرد: از آن کَلثَم بنت عمران که نامزد من بود، چه خبر داری؟ فرمود: ای دریغ، از خاندان عمران هیچ کس به جا نماند. قارون عرض کرد: افسوس از خاندان عمران. در آن دم خداوند به

[1]- دجله عوراء، اسم خاصی است برای دجله بصره. «معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۴۲»

خاطر افسوسی که خورد، وی را درخور پاداش دید و به فرشته گمارده شده فرمان داد که عذاب کردار روزهای دنیا را از او بردارد و فرشته از عذاب او دست کشید.

چون بر یونس چنین گذشت، در آن تاریکی ندا سر داد: به جز تو هیچ خدایی نیست، تو پاک و منزهی و من از ستمگران بوده‌ام. آن گـاه خداونـد خواسـته‌اش را برآورده ساخت و به ماهی فرمان داد تا او را بیرون افکند و این چنین ماهی وی را در ساحل دریا بیرون افکند، حال آن که گوشت و پوستی بـیش از او نمانـده بـود. خداوند بر سر او درخت کدویی رویانید تا در برابر خورشید، بر او سـایه انـدازد و یونس شکر پرودگار به جای آورد؛ سپس خداوند به آن درخت فرمان داد تـا از او دور شود و این گونه خورشید بر او تابش گرفت و او در رنج افتـاد. در آن هنگـام خداوند به او وحی فرمود: ای یونس! تو که از ساعتی درد به ستوه آمده‌ای، چرا بـه بیش از یکصد هزار نفر رحم نکردی؟ یونس علیه السلام عـرض کـرد: پروردگـارا! مرا ببخش. پس خداوند توان بـدنش را بـه او برگردانـد و او را بـه سـوی قـومش بازگرداند و ایشان به او ایمان آوردند، و این کلام خداوند متعال اسـت کـه فرمـود: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَـفْنَا عَـنْهُمْ عَـذَابَ الخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ»[1] [چرا هیچ شهری نبـود کـه (اهـل آن) ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد، مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظه) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کـردیم و تـا چندی آنان را برخوردار ساختیم]، و گفته‌اند یونس هفت ساعت در شکم حوت بـه جا ماند.[2]

۲) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از حضـرت امـام محمّـد باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: یونس سه روز در شکم ماهی بـه جـا ماند و در سه تاریکی یعنی تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و تاریکی دریـا نـدا سر داد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و من از سـتمگران بـوده‌ام. آن گاه خداوند خواسته‌اش را برآورده ساخت و مـاهی او را بـه سـوی سـاحل بـرد و بیرون افکند و بر ساحل انداخت و خداوند بر او درخت کدویی رویانید و او از میوه

[1]- یونس/ ۹۸.
[2]- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۸.

آن می‌مکید و در سایه شاخ و برگ آن به سر می‌برد، موهای یونس همه ریخته بود و پوستش نازک شده بود و خدا را ستایش می‌کرد و شب و روز خدا را در خـاطر می‌گذراند. چون بدنش نیرو یافت و توانمند شد، خداوند کِرمـی فرسـتاد و آن کِـرم ریشه درخت کدو را بخورد و آن درخت پژمرد و سپس خشکید. این امر بر یـونس سخت آمد و او اندوهناک شد؛ آن گاه خداوند به او وحی فرمـود: ای یـونس! چـرا غمگینی؟ عرض کرد: پروردگارا! من از این درخت بهره‌مند می‌شدم، حال آن که تو کِرمی را بر آن چیره ساختی و آن خشکید. خداوند فرمود: ای یونس! چرا به خاطر درختی که نه آن را کاشتی و نه آبش دادی، غمگین شدی و با این که از آن بی نیاز شدی، خشکیدنش را نادیده نگرفتی، امّا برای مردم نینوا که بیش از یکصد هزار نفر بودند، اندوهناک نشدی و خواستی که بر آنها عذاب نازل شود؟ اکنون بدان که مردم نینوا ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، پس به سوی ایشان بازگرد.

یونس به سوی قومش رهسپار شد. چون نزدیک نینوا رسید، شرم کرد که وارد شود، از این رو چوپانی را دید و به او فرمود: نزد مردم نینوا برو و به ایشـان بگـو: یونس آمده است. چوپان به او عرض کرد: چرا دروغ می‌گویی؟ آیا شـرم نـداری؟ یونس در دریا غرق شد و از بین رفت. یونس به او فرمـود: ایـن گوسـفند برایـت گواهی می‌دهد که من یونس هستم. در آن دم گوسفند زبـان گشـود و گفـت کـه او یونس است. وقتی چوپان نزد قوم خود رفت و این خبر به ایشان داد، او را گرفتنـد و خواستند بزنندش. او گفت: من برای آن چه می‌گویم، دلیل دارم. گفتند: چه کسی گواه توست؟ گفت: این گوسفند گواهی می‌دهـد. پـس گوسـفند گـواهی داد کـه او راست می‌گوید و یونس را خداوند به سوی ایشان بازگردانـده اسـت. آنهـا در پـی یونس برآمدند و او را یافتند و با خود آوردند و بـه او ایمـان آوردنـد و در ایمـان خویش استوار ماندند و خداوند متعال تا چندی، تا زمان مرگشان، آنها را برخوردار ساخت و از آن عذاب، ایشان را در امان داشت.[1]

۳) ابن بابویه، از احمد بن هارون قامی و جعفر بن محمّد بن مسرور، هر دو، از محمّد بن جعفر بن بُطّه، از محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از حماد بـن عیسی، از حریز، از کسی که به وی خبر داد، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام

[1]- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۰.

روایت کرده است که ایشان فرمود: نخستین کسی که برایش قرعه زدند، مریم دختر عمران علیه السلام بود و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»[1] [و وقتی که آنان قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی به آب) می‌افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد نزد آنان نبودی و (نیز) وقتی با یکدیگر کشمکش می‌کردند، نزدشان نبودی]، که آن جا قرعه بر شش تن بود. دیگری یونس علیه السلام بود که چون به همراه آن قوم بر کشتی سوار شد و کشتی در آن ورطه از حرکت ایستاد، قرعه کشیدند و سه بار به نام یونس افتاد. یونس به جلوی کشتی رفت و در حالی که آن ماهی دهان باز کرده بود، خود را در آب انداخت. دیگری عبدالمطّلب بود که نُه فرزند برایش زاده شد و نذر کرد که اگر فرزند دهم را خداوند پسر به او عطا فرماید، او را سر ببرد. چون عبد الله به دنیا آمد، نتوانست سرش را ببرد، چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت او بود، از این رو ده شتر آورد و بین آنها و عبد الله قرعه کشید، قرعه بر عبد الله افتاد، او ده شتر افزود و همچنان قرعه بر عبد الله می‌افتاد و او ده شتر می‌افزود، چون یکصد نفر شد، قرعه بر شتران افتاد، عبدالمطّلب گفت: حقّ پروردگارم را ادا نکردم، سه بار دیگر قرعه کشید و هر سه بار بر شتران افتاد، در آن دم گفت: اکنون دانستم که پروردگارم راضی شده است؛ سپس آنها را سر برید.[2]

۴) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و ابو علی اشعری، از محمّد بن عبد الجبار، همگی، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن مسکان، از اسحاق فزاری روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که از ایشان پرسیدند: فرزندی که به هنگام زاده شدن، نه پسر باشد و نه دختر و تنها کفل داشته باشد، چگونه ارث می‌برد؟ حضرت علیه السلام فرمود: امام می‌نشیند و گروهی از مسلمانان کنارش می‌نشینند، امام به درگاه خداوند دعا می‌کند و قرعه می‌اندازد تا مشخص شود بر چه اساسی او ارث می‌برد، ارث پسر یا ارث دختر. پس بر هر یک افتاد، او بر آن اساس ارث می‌برد. سپس

[1] - آل عمران/ ۴۴.
[2] - خصال، ص ۱۵۶، ح ۱۹۸.

حضرت علیه السلام فرمود: و کدام قضیه عادلانه تر از قضیه‌ایست که بـر آن قرعـه می‌زنند؟! خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ».[1]

۵) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن فضال و حجـال، از ثعلبة بن میمون، از یکی از یارانمان، از حضرت امـام جعفـر صـادق علیـه السـلام روایت شده است که چون از ایشان پرسیدند: فرزندی که نه پسر است و نه دختـر و تنها کفل دارد، چگونه ارث می برد؟ حضرت علیه السلام فرمود: امـام مـی‌نشـیند و گروهی از مسلمانان در کنارش می‌نشینند. امام به درگاه خداونـد عـزّ و جـلّ دعـا می‌کند و بر او قرعه می‌اندازد تا مشخص شود بر چه اساسی ارث می‌برد، ارث پسر یا ارث دختر. پس بر هر یک افتاد، او بر آن اساس ارث می‌بـرد. سـپس فرمـود: و کدام قضیه عادلانه تر از قضیه‌ایست که بر آن قرعه می‌زننـد؟! خداونـد متعـال مـی فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ» هیچ امری نیست که دو نفر بـر آن اخـتلاف کنند، مگر آن که بر آن امر، اصلی در کتاب خدا باشد، امّا اندیشه مردمـان آن را در نمی‌یابد.[2]

۶) احمد بن محمّد بن خالد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از منصور بن حازم روایت کرده است که وی گفت: یکی از یارانمان درباره مسئله‌ای از حضـرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید. ایشان فرمود: این مسئله با قرعه مشخص می‌شود. سپس فرمود: کدام قضیه عادلانه‌تر از قرعه می‌باشد، در آن هنگام که امـر بـه خداوند عزّ و جلّ واگذار می‌شود؟ مگر نه این است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ».[3]

۷) محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از سعدان بن مسلم، از صـباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حبّة بن عرنی، از امیر مؤمنان حضـرت علـی علیـه السلام روایت کرده است که ایشان فرمـود: خداونـد، ولایـت مـرا بـر آسـمانیان و زمینیان عرضه نمود، گروهی به آن اقرار کردند و گروهی از آن سرباز زدند. یـونس علیه السلام از آن سرباز زد و خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرد تـا ایـن کـه

---

[1]- کافی، ج ۷، ص ۱۵۷، ح ۱.
[2]- کافی، ج ۷، ص ۱۵۸، ح ۳.
[3]- محاسن، ص ۶۰۳، ح ۳۰.

زبان به اقرار ولایت من گشود.[1]

۸) ابن شهر آشوب، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که وی گفت: عبد الله بن عمر به خدمت حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر حسین علیه السلام! آیا تو گفته‌ای: داستان آن ماهی از آن رو بر سر یونس آمد که ولایت جدّ من بر او عرضه شد، امّا او روی گرداند؟ ایشان فرمود: آری، مادرت به عزایت نشیند! عبد الله بن عمر عرض کرد: اگر راست می‌گویی برهانی به من نشان ده. حضرت علیه السلام فرمان داد تا او و همچنین من چشمانمان را با پارچه‌ای ببندیم، پس از لحظه‌ای فرمود تا چشمانمان را باز کنیم؛ به ناگاه خود را بر ساحل دریایی خروشان یافتیم. ابن عمر عرض کرد: ای سرورم! خون من به گردن توست، به خاطر خدا جانم را حفظ کن. حضرت علیه السلام فرمود: برهان می‌خواهی؟ عرض کرد: اگر راست می‌گویی نشان ده. حضرت علیه السلام فرمود: آهای ای ماهی! ناگهان آن ماهی همچون کوهی استوار، سر از آب برآورد و عرض کرد: گوش به فرمان توام، ای ولیّ خدا! فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من ماهی یونس هستم، ای سرورم! فرمود: داستان یونس را برای من بازگو. عرض کرد: ای سرورم! خداوند متعال هیچ پیامبری را برنیانگیخت (از آدم علیه السلام گرفته تا جدّ شما محمّد صلی الله علیه و آله) جز آن که ولایت شما اهل بیت را بر ایشان عرضه داشت. در میان پیامبران هر که آن را پذیرفت، جان به در بُرد و رهایی یافت و هر که از آن رو گرداند و در پذیرفتن آن، درنگ کرد، همچون آدم در گناه افتاد و همچون نوح در طوفان افتاد و همچون ابراهیم در آتش افتاد و همچون یوسف در چاه افتاد و همچون ایوب در بلا افتاد و همچون داود در خطا افتاد، و این چنین گذشت تا آن که خداوند، یونس را برانگیخت؛ سپس در گفتگویی به او وحی فرمود: بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان هدایتگر از نسل او گردن گذار. یونس گفت: چگونه بر ولایت کسانی گردن گذارم که آنها را ندیده و نشناخته‌ام و سپس خشمگین شد و رفت. آن گاه خداوند به من وحی فرمود: یونس را ببلع، امّا به استخوانهایش آسیبی نرسان. او چهل صبحگاه در شکم من به جا ماند و با من در سه تاریکی، در میان دریا چرخید و در آن هنگام ندا سر داد: هیچ

---

[1]- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۷، باب ۱۰، ح ۱.

خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و من از ستمگران بوده‌ام، من ولایت علی بن ابی طالب و امامان هدایتگر از فرزندان او را پذیرفتم. وقتی او به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم مرا فرمان داد تا او را بر ساحل دریا بیافکنم.[1]

درباره قصّه یونس، پیش‌تر در سوره یونس و سوره انبیاء از روایات بسیاری یاد کردیم.

۹) طبرسی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [آیه «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» را] قرائت کرد و فرمود: بیشتر از صد هزار نفر بودند.[2]

۱۰) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پیامبران و فرستاده شدگان بر چهار دسته‌اند: پیامبری که درباره خویش پیام می‌گیرد و نه درباره کس دیگر؛ پیامبری که در خواب فرشته را می‌بیند و صدای او را می‌شنود، امّا در بیداری با او دیدار نمی‌کند و به سوی هیچ کس فرستاده نشده و بر او امامی باشد، همچون ابراهیم علیه السلام که بر لوط علیه السلام امام بود؛ پیامبری که فرشته را در خواب می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در بیداری نیز با او دیدار می‌کند و به سوی گروهی کم یا بسیار فرستاده شده و بر او نیز امامی باشد، همچون یونس، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» و آن ها سی هزار تن زیاده بر صد هزار بودند؛ و پیامبری که فرشته را در خواب می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در بیداری نیز با او دیدار می‌کند و خود امام می‌باشد، مانند پیامبران اولو العزم، همچون ابراهیم علیه السلام که پیامبر بود، امّا امام نبود تا این که خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»[3] [من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (ابراهیم) پرسید: از دودمانم (چطور؟) فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد] کسی که بت یا صنمی را پرستیده امام نیست.[4]

و نیز از شیخ مفید در اختصاص، از ابو محمّد حسن بن حمزه حسینی، از

---

[1] - مناقب، ج ۴، ص ۱۳۸.

[2] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۳۰.

[3] - بقره/ ۱۲۴.

[4] - کافی، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۱.

محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابی یحیی واسطی، از هشام بن سالم، و درست بن ابی منصور، از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: پیامبران و فرستاده شدگان بر چهار دسته‌اند: پیامبری که درباره خویش پیام می‌گیرد و نه درباره کس دیگر. حدیث پیشین باز به تمام روایت شده[1]، به جز اندکی تغییر که شاید از جانب نسخه نویسان رخ داده است و در هر حال خدا داناتر است.

۱۱) علی بن ابراهیم: خداوند متعال از یونس یاد کرد و فرمود: «وَإِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ، إِذْ أَبَقَ» یعنی فرار کرد «إِلَی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ، فَسَاهَمَ» یعنی قرعه انداختند «فَکَانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ» یعنی در آب افکنده شد «فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِیمٌ .... وَأَنبَتْنَا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِّن یَقْطِینٍ» یعنی کدو حلوایی؛ سپس خداوند، پیامبرش را مخاطب ساخت و فرمود: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّکَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ»، قریشیان می‌گفتند: فرشتگان، دختران خدا هستند؛ خداوند در پاسخ آنان فرمود: «فَاسْتَفْتِهِمْ» تا آن جا که فرمود: «سُلْطَانٌ مُّبِینٌ»؛ یعنی بر آن چه می‌پندارید، چه دلیل استواری دارید؟ «وَجَعَلُوا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا» آنها می‌گفتند: جن‌ها، دختران خدا هستند؛ خداوند در پاسخ آنان فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» یعنی در آتش دوزخ.[2]

۱۲) سپس علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَإِنْ کَانُوا لَیَقُولُونَ، لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِکْرًا مِّنَ الْأَوَّلِینَ، لَکُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» فرمود: آنها کافران قریش بودند که می‌گفتند: خداوند یهودیان و نصرانی‌ها را مرگ دهد، چگونه آنها پیامبران خود را دروغین پنداشتند؟ به خدا سوگند! اگر پند نامه‌ای از پیشینیان نزد ما بود، هر آینه از بندگان بی‌ریای خداوند می‌شدیم. خداوند فرمود: «فَکَفَرُوا بِهِ» چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آنها آمد «فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ». جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای محمّد! «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ». کلام خداوند متعال: «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِینَ» یعنی عذاب، وقتی در آخر الزمان بر بنی امیه

[1]- الاختصاص، ص ۲۲.

[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۰.

و پیروان آنها نازل شود. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «**فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ، وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ**»، چون عذاب فرود آید، آنها چشم می‌گشایند، امّا دیگر هنگامی فرا رسیده که دیده برایشان سودی ندارد، و این درباره شبهه پردازان و به گمراهی افتادگان در میان مسلمانان می‌باشد.[1]

۱۳) علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از عبد الله بن محمّد بن خالد، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد، از یحیی بن مسلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان این آیه را قرائت کرد: «**وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ**» و فرمود: درباره امامان و جانشینان از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله نازل شده است.[2]

۱۴) و از وی، از احمد بن محمّد شیبانی، از محمّد بن محمّد بن میمونه، از محمّد بن سلیمان، از احمد بن محمّد شیبانی، از عبد الله بن محمّد تفلیسی، از حسن بن محبوب، از صالح بن رزین، از شهاب بن عبد ربّه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای شهاب! ما دودمان نبوّت و تبار رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگانیم و ما عهد و پیمان خداییم و ما امانت و حجّت خداییم، ما گرداگرد عرش، نورهایی صف زده بودیم و خدا را تسبیح می‌گفتیم و فرشتگان با ستایش ما، تسبیح او می‌گفتند، تا آن که بر زمین فرود آمدیم و آن گاه خدا را تسبیح گفتیم و زمینیان با ستایش ما، تسبیح او گفتند و در حقیقت، ماییم که صف بسته‌ایم و ماییم که تسبیح گوییم. هر که به عهد ما وفا کند، به عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ وفا کرده و هر که عهد ما را پاس دارد، عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ را پاس داشته است.[3]

۱۵) محمّد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن یونس حنفی یمامی، از داود بن سلیمان مروزی، از ربیع بن عبد الله هاشمی، از شیوخی از زادگان خاندان علی بن ابی طالب، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در یکی از خطبه‌های خود فرمود: ما خاندان محمد،

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۰.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۰.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۰.

نورهایی گرداگرد عرش بودیم. خداوند ما را فرمان داد تا تسبیح او گوییم و ما او را تسبیح گفتیم، آن گاه فرشتگان با ستایش ما تسبیح او گفتند. سپس ما را بر زمین فرود آورد و فرمان داد تا تسبیح او گوییم و ما او را تسبیح گفتیم، آن گاه زمینیان با ستایش ما تسبیح او گفتند و در حقیقت، ماییم که صف بسته‌ایم و ماییم که تسبیح گویانیم.[1]

۱۶) و از وی، در حدیثی مرفوع به محمّد بن زیاد، از ابن مهران، از ابن عباس روایت شده است که او در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» گفت: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را دید، بر چهره‌اش لبخند زد و فرمود: خوش آمدی ای آن که خداوند، چهل هزار سال پیش از آدم او را آفرید! عرض کردم: ای رسول خدا! آیا پسر پیش از پدر زاده شد؟ فرمود: بله. خداوند متعال چهل هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، مرا و علی را آفرید. او پیش از هر چیز نوری بیافرید و آن را دو نیم کرد و از نیمی مرا آفرید و از نیمی دیگر علی را؛ سپس چیزهایی آفرید و همه در تاریکی بودند، در آن هنگام از نور من و نور علی آنها را روشن کرد؛ سپس ما را در جانب راست عرش نهاد و فرشتگان را آفرید، ما سبحان الله گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: سبحان الله، و ما لا اله الّا الله گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: لا اله الّا الله، و ما الله اکبر گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: الله اکبر، و این هر سه را من و علی به آنها آموختیم و در علم پیشین خداوند رقم خورده بود که دوست داران من و علی به دوزخ درنیایند و کینه توزان من و علی به بهشت درنیایند. بدانید که خداوند عزّ و جلّ فرشتگانی آفریده که جام‌های سیمین، لبریز از آب زندگانی بهشت در دست دارند. از آن جا که هیچ کس شیعه علی نباشد، مگر آن که پاک زاده و پارسا و پاک دامن و به خدا مؤمن باشد، وقتی پدر یکی از ایشان بخواهد با مادرش درآمیزد، از میان آن فرشتگان که جام‌های سیمین آب بهشت در دست دارند، فرشته‌ای می‌آید و از آن آب در کاسه آب خوردن وی می‌ریزد و او از آن آب می‌آشامد و این گونه ایمان همچون بذری از قلبش سر بر می‌آورد؛ ایشان از جانب پروردگارشان و

[1]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۰۱، ح ۱۹.

پیامبرشان و وصیّ او علی و دختر من زهرا و سپس حسن و سپس حسین و سپس امامان زاده حسین، نشانه‌های آشکاری دارند. عرض کردم: ای رسول خدا! آن امامان چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: یازده تن از فرزندان من هستند که پدر ایشان علی بن ابی طالب است. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سپاس و ستایش از برای خداوندی که دوستی علی و ایمان را دو سبب قرار داد. یعنی سببی برای راه یافتن به بهشت، و سببی برای رهایی از دوزخ.

۱۷) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ» یعنی به جایگاه آنان «فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ».[1]

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰)»

[منزه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند، از آن چه وصف می‌کنند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمّد بن داود، از محمّد بن عطیه روایت کرده است که وی گفت: مردی از دانشمندان شام، خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: ای ابا جعفر! به خدمتت رسیده‌ام تا از مسئله‌ای بپرسم که از یافتن کسی که آن را تفسیر کند، ناتوان شده‌ام. این مسئله را از سه گروه پرسیدم و هر یک سخنی متفاوت از گفته دیگر گفت. حضرت علیه السلام فرمود: آن چیست؟ عرض کرد: سؤال من از شما این است که نخستین آفریده خداوند در میان آفریدگان او چیست؟ برخی گفتند: تقدیر است، برخی گفتند: قلم است و برخی دگر گفتند: روح است. حضرت علیه السلام فرمود: آن چه که باید را نگفته‌اند. تو را خبر دهم که خداوند متعال بود و دیگر هیچ نبود. او عزیز بود و پیش از عزّتش هیچ کس در میان نبود. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ».[2]

این سخن، حدیثی طولانی است که در تفسیر کلام خداوند متعال «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» [و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی‌آورند] در سوره انبیاء از آن یاد کردیم.[3]

---

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۱.

[2]- کافی، ج ۸، ص ۹۴، ح ۶۷.

[3]- انبیاء/ ۳۰.

سوره ص

سوره ص مکّی است، ۸۸ آیه دارد و پس از سوره انعام نازل شده است

فضیلت و ثواب قرائت سوره ص

۱) ابن بابویه به اسناد خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس سوره «ص» را در شب جمعه بخواند، چنان خیری از دنیا و آخرت به او عطا شود که به هیچ کس جز پیامبران فرستاده شده یا فرشتگان درگاه الهی عطا نشده است و خداوند، او و هر کس از خانواده‌اش را که او دوست بدارد، حتی خدمتکارش را به بهشت درآورد، گرچه او هم رتبه خانواده‌اش یا کسانی نباشد که او شفاعتشان می کند.[1]

۲) در خواص القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: هر کس این سوره را بخواند، هم وزن کوه‌هایی که خداوند به فرمان داود درآورد، پاداش می‌برد و خداوند او را از پافشاری در انجام گناهان کوچک و بزرگ در امان می‌دارد؛ و هر کس آن را بنویسد و به زیر نشیمن گاه قاضی یا والی بگذارد، زیاده از سه روز، امر قضاوت در دست او نماند و عیب-هایش آشکار شود و بر کنار گردد و پیرامونیان وی او را ترک کنند.[2]

۳) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آن را بنویسد و به زیر قاضی یا والی بگذارد، زیاده بر سه روز، امر قضاوت در دست او نماند و عیب-هایش بر مردم آشکار شود و آنان از دورش پراکنده شوند.

۴) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را بنویسد و در ظرفی شیشه‌ای گذارد و آن را سوراخ کند و در جایگاه قاضی یا شحنه‌ای قرار دهد، زیاده از سه روز نگذرد که عیب‌هایش آشکار شود و مردم از منزلتش بکاهند و پس از آن، کاری از پیش نبرد و به اذن خدا در تنگنا و دشواری به جای ماند.

---

[1]- ثواب الاعمال، ص ۱۴۱.

[2]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۴۰.

تفسیر سوره ص

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (١) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ (٢) كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ (٣) وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (٤) أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (٥) وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (٦) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (٧) أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ (٨) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (٩) أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (١٠) جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (١١) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (١٢) وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (١٣) إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (١٤) وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ (١٥) وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (١٦)﴾

[صاد. سوگند به قرآن پراندرز.* آری، آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیزه‌اند.* چه بسیار نسلها که پیش از ایشان هلاک کردیم که (ما را) به فریاد خواندند، و(لی) دیگر مجال گریز نبود.* و از این که هشداردهنده‌ای از خودشان

برایشان آمده درشگفتند، و کافران می گویند: این، ساحری شیّاد است.*آیا خدایان (متعدد) را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعاً چیز عجیبی است.* و بزرگانشان روان شدند (و گفتند:) بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف (ما)ست.* (از طرفی) این (مطلب) را در آیین اخیر (عیسوی هم) نشنیده‌ایم؛ این (ادعا) جز دروغ‌بافی نیست.* آیا از میان ما قرآن بر او نازل شده است؟ (نه!) بلکه آنان درباره قرآن من دودلند. (نه،) بلکه هنوز عذاب (مرا) نچشیده‌اند.*آیا گنجینه‌های رحمت پروردگار ارجمند بسیار بخشنده تو نزد ایشان است؟*آیا فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آن دو است از آن ایشان است؟ (اگر چنین است) پس (با چنگ زدن) در آن اسباب به بالا روند.* این سپاهک دسته‌های دشمن در آن جا (=بدر) در هم شکستنی‌اند.*پیش از ایشان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب (عمارت و) خرگاه‌ها تکذیب کردند.*و ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه (نیز به تکذیب پرداختند) آنها دسته‌های مخالف بودند.*هیچ کدام نبودند که پیامبران (ما) را تکذیب نکنند، پس عقوبت (من بر آنان) سزاوار آمد.*و اینان جز یک فریاد را انتظار نمی‌برند که هیچ (مجال) سر خاراندنی در آن نیست.* و گفتند: پروردگارا! پیش از (رسیدن) روز حساب، بهره ما را (از عذاب) به شتاب به ما بده*]

۱) علی بن ابراهیم: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» قسم است که جوابش پس از آن آمده: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ» یعنی در کفر.[1]

۲) ابن بابویه، از ابو الحسن محمّد بن هارون زنجانی در نامه‌ای که به قلم علی بن احمد بغدادی ورّاق به وی نوشت، از معاذ بن مثنّی عنبری، از عبد الله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت کرده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! معنای کلام خداوند عزّ و جلّ: «ص» چیست؟

فرمود: «ص» چشمه‌ایست که از زیر عرش سرچشمه گرفته است و همان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام عروج، از آن وضو گرفت و جبرئیل نیز هر روز واردش می‌شود و در آن فرو می‌رود و سپس بیرون می‌آید و

---

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲.

پرهای خود را می‌تکاند و خداوند تبارک و تعالی از هر قطره‌ای که از پرهای او می‌چکد، فرشته‌ای می‌آفریند که تا روز قیامت، تسبیح خدا می‌گوید و او را پاک و منزّه می‌خواند و بزرگش می‌دارد و می‌ستایدش.[1]

۳) و از وی، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش، محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از صباح حذاء، از اسحاق بن عمار روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام- در حالی که ایشان از نماز پیامبر در شب معراج یاد می‌کرد- پرسیدم، و عرض کردم: فدایت شوم! آن «ص» که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به غسل کردن از آن فرمان داده شد، چیست؟ آن حضرت (علیه السلام) فرمود: چشمه‌ایست که از یکی از پایه‌های عرش می‌جوشد و به آن، آب زندگانی گویند و همان است که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» خداوند به او فرمان داد تا وضو گیرد و قرآن بخواند و نماز بگزارد.[2]

۴) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در ذکر حدیث اسراء به آن جا رسید که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس خداوند به من فرمود: ای محمّد! به کنار صاد برو و اعضای هفت گانه سجده خود را غسل ده و پاک کن و از برای پروردگارت نماز بگزار. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کنار صاد رفت و آن آبی جاری از جانب راست عرش بود و حدیث اسراء را بیان فرمود.[3]

۵) و از وی، از ابو علی اشعری، از محمّد بن سالم، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ابو جهل بن هشام با گروهی از قریشیان نزد ابو طالب رفتند و گفتند: این برادر زاده‌ات ما را و خدایان ما را می‌آزارد. او را فراخوان و به او امر کن که از خدایان ما دست بردارد تا ما هم از خدای او دست برداریم. ابو طالب کسی را نزد

---

[1]- معانی الاخبار، ص ۲۲، ح ۱.
[2]- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱.
[3]- کافی، ج ۳، ص ۴۸۲، ح ۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و ایشان را فراخواند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد، در خانه به جز مشرک کسی ندید، پس فرمود: سلام بر هر که از حق پیروی کند. سپس نشست و ابو طالب از آن چه مشرکان گفته بودند، ایشان را آگاه ساخت. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به جای این پیشنهاد، سخنی نمی‌خواهند که با آن بر عرب سروری کنند و آنان را به زیر فرمان خود درآورند؟ ابو جهل عرض کرد: آری، آن سخن چیست؟ فرمود: بگویید: هیچ خدایی جز الله نیست. آنان انگشت‌های خود را در گوش‌هایشان نهادند و گریزان از آن جا بیرون رفتند و می‌گفتند: ما این سخن از هیچ یک از ملّت های پیشین نشنیده‌ایم، بی شک این سخنی ساختگی است. آن گاه خداوند متعال درباره گفته آنها نازل فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» تا آن جا که فرمود: «إِلَّا اخْتِلَاقٌ».[1]

۶) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جهم روایت کرده است که وی گفت: به مجلس مأمون وارد شدم و حضرت امام رضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مگر شما نفرموده‌اید: پیامبران معصومند؟ فرمود: آری. آن گاه مأمون از آیاتی که درباره پیامبران بود، یاد کرد و به آن جا رسید که گفت: ای اباحسن! پس مرا از معنای کلام خداوند متعال: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»[2] [تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد] آگاه ساز. حضرت علیه السلام فرمود: در نظر مشرکان مکّه، هیچ کس گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، چرا که آنها به جز خداوند، سیصد و شصت بت را می‌پرستیدند و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدشان آمد و آنان را به سخن لا اله الّا الله دعوت نمود، این سخن بر آنها سنگین و گران آمد و گفتند: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ، وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ، مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ»، سپس وقتی خداوند عزّ و جلّ مکّه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: ای

[1]- کافی، ج ۲، ص ۴۷۴، ح ۵.
[2]- فتح/ ۲.

محمّد! «إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِينًا، لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ»[1] [ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی. تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد] یعنی در نظر مشرکان مکّه، بدان سبب که آنان را در گذشته به یگانگی خدا دعوت کردی و در آینده نیز خواهی کرد؛ زیرا پس از فتح، برخی از مشرکان، اسلام آوردند و برخی از مکّه بیرون رفتند و غیر از این دو، آنان که به جا ماندند، وقتی مردم آنها را به یگانه پرستی فرا می‌خواندند، یارای سرباز زدن از آن را نداشتند، پس این گونه گناهی که پیامبر در نظر آنها داشت، با ورود حضرت بر ایشان آمرزیده شد. آن گاه مأمون عرض کرد: آفرین ای ابا الحسن![2]

۷) طبرسی در اعلام الوری، به اسناد از مجاهد بن جبر روایت کرده است که وی گفت: از جمله نعمت‌هایی که خداوند به علی بن ابی طالب ارزانی داشت و با آن خیر او را خواست این بود که چون قریشیان دچار قحطی سختی شدند، از آن جا که ابو طالب بسیار عیال مند بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموی خود، عباس، که از توانمندترین مردان بنی هاشم بود فرمود: ای عباس! برادرت ابو طالب بسیار عیالمند است و مردم چنان که می‌بینی به قحطی سختی دچار شده‌اند. پس بیا تا برویم و بار نان خوران او را بر دوشش سبک کنیم. آن دو نزد ابو طالب رفتند و این سخن را با او در میان گذاشتند. ابو طالب گفت: عقیل را نزد من بگذارید و هر که را می‌خواهید ببرید. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گرفت و نزد خود برد و هم چنان علی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا این که خداوند آن حضرت را به پیامبری برانگیخت و در آن هنگام علی از وی پیروی کرد و به او ایمان آورد و باورش نمود.

علی بن ابراهیم گفت: چون پس از آن، سه سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت، خداوند بر او نازل فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»[3] [پس آن چه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب]، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت و بر حجر (در گوشه شمالی کعبه) ایستاد و

---

[1]- فتح / ۱-۲.

[2]- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱.

[3]- حجر / ۹۴.

فرمود: ای جماعت قریش و ای جماعت عرب! شما را به پرستش خداوند و کنار گذاشتن شریک‌ها و بت‌ها فرا می‌خوانم و شما را دعوت می‌کنم تا گواهی دهید هیچ خدایی جز الله نیست؛ چرا که من فرستاده خدا هستم. پس مرا اجابت کنید تا بر عرب فرمانروا شوید و عجم به فرمانتان درآید و پادشاهان بهشت شوید. آنها آن حضرت را ریشخند کردند و خندیدند و گفتند: محمّد پسر عبد الله دیوانه شده و او را با زبانهایشان آزردند. آن گاه ابو طالب به حضرت صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای برادر زاده! این چه کاریست؟ فرمود: ای عمو! این دین خداست که آن را برای فرشتگان و پیامبرانش برگزیده و دین ابراهیم و پیامبرانش پس از اوست، خداوند مرا برانگیخته و به سوی مردم فرستاده است. عرض کرد: ای برادر زاده! قوم تو این دین را از تو نمی‌پذیرند، از آنها دست بکش. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نمی کنم؛ چرا که خداوند مرا به این دعوت فرمان داده است. پس ابو طالب دیگر اصرار نکرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه وقت به دعوت روی می‌آورد و آنها را فرا می‌خواند و بر حذر می‌داشت، کسانی که خبر ظهور حضرت را از اهل کتاب شنیده بودند، اسلام آوردند. وقتی قریشیان آنان را دیدند که به اسلام می‌گروند، از این امر برآشفتند و نزد ابو طالب رفتند و گفتند: برادر زاده‌ات را از ما بازدار؛ چرا که او ما را بی‌خرد خوانده و خدایان ما را ناسزا گفته و جوانان ما را به تباهی کشانده و جمع ما را پراکنده کرده است.

ابو طالب، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را فراخواند و عرض کرد: ای برادر زاده! این قوم نزد من آمده‌اند و از تو می‌خواهند که به خدایان آنها کاری نداشته باشی. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو! نمی توانم از فرمان پروردگارم سرپیچی کنم. آن حضرت آنها را فرا می‌خواند و از عذاب بر حذر می‌داشت تا این که قریشیان گرد هم آمدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و عرض کردند: ای محمد! ما را به چه فرا می‌خوانی؟ فرمود: به این که گواهی دهید هیچ خدایی جز الله نیست، و همه این شریک‌ها را کنار بگذارید.

عرض کردند: سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟! خداوند سبحان سخن آنان را حکایت کرد و فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» تا

آن جا که فرمود: «بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ».[1]

۸) و از امیر مؤمنان حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان در خطبه قاصعه خود فرمود: چون مهتران قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، من با ایشان بودم. آنها عرض کردند: ای محمد! تو ادّعای کاری بزرگ کرده‌ای که نه پدرانت ادّعای آن داشته‌اند و نه هیچ کس دیگر از خاندانت؛ ما از تو چیزی می‌خواهیم که اگر پذیرفتی و به ما نمایاندی، خواهیم دانست که تو پیامبری و فرستاده شده‌ای وگرنه خواهیم دانست که تو جادوگری و دروغ می‌گویی. حضرت صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: چه می‌خواهید؟ عرض کردند: برای ما این درخت را فراخوان تا از ریشه برآید و پیش روی تو درآید. فرمود: به درستی که خداوند بر هر کاری تواناست، اگر خدا برای شما چنین کرد، ایمان می‌آورید و به حق گواهی می‌دهید؟ عرض کردند: آری. فرمود: من آن چه را که می‌خواهید به شما نشان خواهم داد، امّا می‌دانم که شما به راه خیر باز نمی‌گردید و در میان شما کسی هست که در چاه افکنده شود و کسی هست که گروه‌ها را گرد هم می‌آورد. سپس فرمود: ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من فرستاده خدایم، به فرمان خدا از جا برآی و پیش روی من درآی. به خدایی که ایشان را بر حق برانگیخت، ریشه های درخت از جا برآمد و به راه افتاد، حال آن که بانگی سخت می‌کرد و چون پرنده پر می‌زد، تا این که پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله قد برافراشت و شاخه‌های فرازین خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از شاخه‌هایش را بر دوش من گستراند و من در سوی راست ایشان (صلی الله علیه و آله) بودم. چون آن قوم این بدیدند، از روی برتری جویی و گردن کشی عرض کردند: به آن فرمان ده تا نیمش نزد تو آید و نیم دیگرش بر جای بماند. حضرت صلی الله علیه و آله درخت را چنین فرمان داد، ناگاه نیمی از آن، سخت شگفت انگیز و به بانگی سخت‌تر، رو سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت، چنان که نزدیک بود به گرد ایشان بپیچد. آنها از روی ناسپاسی و سرکشی عرض کردند: این نیم را فرمان ده تا نزد نیم خود بازگردد. حضرت صلی الله علیه و آله درخت را چنین فرمان داد و آن بازگشت. آن گاه من گفتم: هیچ

---

[1]- إعلام الوری، ص ۳۸.

خدایی جز الله نیست، همانا من نخستین کسم که به تو ای رسول خدا ایمـان آورد و نخستین کسم که ایمان آورد این درخت به فرمان خدا چنین کرد تا پیـامبری تـو را راست بشمارد و گفته تو را بزرگ دارد. آن قوم گفتند: نه، تو جادوگری دروغگویی و شگفت جادو می کنی و در این کار سُبُک دستی. آیا کسی جز این مرد تـو را در کارت باور می کند؟ و مرا منظور داشتند.[1]

۹) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّـن قَـرْنٍ فَنَـادَوا وَّلَاتَ حِينَ مَنَاص» یعنی آن زمان، هنگام گریز نیست، و فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ»، این آیه وقتی در مکّه نازل شد که رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه دعوت خویش را آشکار کرد و قریشیان نزد ابو طالب گرد آمدند و گفتند: ای ابـو طالب! این عموزاده تو ما را بی‌خرد خوانده و خدایان ما را ناسزا گفته و جوانان مـا را به تباهی کشانده و جمع ما را پراکنده کرده است. اگر تهیدسـتی، او را بـه چنـین کاری وامی‌دارد، ما چنان ثروتی به او می‌دهیم که بی‌نیازترین مرد قریش شـود و او را فرمانروای خود می کنیم.

ابو طالب، رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه را از ایـن سـخن آگـاه سـاخت. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من گذارند، من آن را نمی‌خواهم، بلکه می خواهم سخنی به مـن بدهنـد (بگویند) که با آن بر عرب فرمانروا می‌شوند و عجـم بـه فرمانشـان در مـی‌آیـد و پادشاهان آخرت خواهند شد. ابو طالب، این سخن به آنها رساند و آنها پذیرفتنـد و گفتند: فقط ده کلمه. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمـود: تَشـهَدونَ أن لا إله إلاّ الله و أنّي رسولُ الله (گواهی دهیـد کـه هـیچ خـدایی جـز الله نیسـت و مـن فرستاده اویم).

گفتند: سیصد و شصت خدا را کنار بگـذاریم و یـک خـدا را بپرسـتیم؟! پـس خداوند متعال نازل فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا» تا آن جا که فرمود: «إِلَّا اخْتِلَاقٌ»، یعنـی دیـوانگی، «أَأُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّن ذِكْرِي» تا آن جا که فرمـود: «مَّـنَ

---

[1] - إعلام الوری، ص ۲۲.

الْأَحْزَابِ» یعنی کسانی که روز خندق لشکر کشیدند[1]، سپس خداوند متعال از هلاک شدن امّت‌های پیشین یاد کرد که از آن در سوره هود و سوره‌های دیگر نیز یاد کرده است، و فرمود: «وَمَا يَنظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ» یعنی عذاب را پشت سر نمی گذارند، و فرمود: «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ» یعنی بهره ما را و عذاب را بر ما فرود فرست.

۱۰) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از سلمة بن خطاب، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از ابراهیم بن میمون، از مصعب، از سعد، از اصبغ، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ» فرمود: [یعنی] بهره آنها از عذاب.[2]

اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ (۲۰) وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ. (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ (۲۵) يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶).

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲.
[2]- معانی الاخبار، ص ۲۲۵، ح ۱.

[بر آن چه می‌گویند صبر کن، و داود، بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور؛ آری، او بسیار بازگشت‌کننده (به سوی خدا) بود.* ما کوه‌ها را با او مسخر ساختیم (که) شامگاهان و بامدادان خداوند را نیایش می‌کردند.*و پرندگان را از هر سو (بر او) گرد (آوردیم) همگی (به نوای دلنوازش) به سوی او بازگشت‌کننده (و خدا را ستایشگر) بودند.*و پادشاهیش را استوار کردیم و او را حکمت و کلام فیصله‌دهنده عطا کردیم.*و آیا خبر دادخواهان چون از نمازخانه (او) بالا رفتند به تو رسید؟* وقتی (به طور ناگهانی) بر داود درآمدند، و او از آنان به هراس افتاد، گفتند: مترس (ما) دو مدعی (هستیم) که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن، و از حق دور مشو، و ما را به راه راست راهبر باش.* این (شخص) برادر من است. او را نود و نه میش، و مرا یک میش است، و می‌گوید: آن را به من بسپار، و در سخنوری بر من غالب آمده است.* (داود) گفت: قطعاً او در مطالبه میش تو (اضافه) بر میش‌های خودش، بر تو ستم کرده، و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدیگر ستم روا می‌دارند، به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، و اینها بس اندکند، و داود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم. پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد.* و بر او این (ماجرا) را بخشودیم؛ و در حقیقت برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود.*ای داود! ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین) گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به (سزای) آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت.]

١) علی بن ابراهیم: سپس خداوند عزّ و جلّ پیامبرش را خطاب کرد و فرمود: «اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» یعنی بسیار دعا می کرد.[1]

٢) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از بکر، از ابو عبد

[1]– تفسیر قمی، ج ٢، ص ٢٠٣.

الله برقی، از عبد الله بن بحر، از ابو ایوب خزّاز، از محمّد بن مسلم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»، دست در زبان عرب، به معنای نیرو و نعمت است. و آیه را تلاوت فرمود.[1] این حدیث، افزون بر آن چه آمد، در تفسیر کلام خداوند متعال: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ»[2] [فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی؟] خواهد آمد.

۳) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» یعنی چون خورشید طلوع کرد. «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ، وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ»[3].

۴) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از ابو صلت هروی روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام رضا علیه السلام با مردم به زبان خودشان سخن می‌گفت و به خدا سوگند! در میان مردم، زبان آورترین و آگاه ترین کس به همه زبان‌ها بود. روزی به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در شگفتم که شما چگونه همه این زبان‌ها را با این که از هم متفاوتند، می‌دانید، فرمود: ای ابا صلت! من حجّت خدا بر آفریدگانش هستم و خداوند کسی را که آشنا به زبان قومی نیست، بر آنها حجّت قرار نمی‌دهد. آیا سخن امیر مؤمنان علیه السلام به تو نرسیده که فرمود: به ما کلام فیصله دهنده عطا شده است و آیا این کلام چیزی به جز دانستن همه زبان‌هاست؟[4]

۵) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ» یعنی ناگهان از دیوار محراب پایین آمدند «إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ» تا آن جا که فرمود: «وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ».[5]

۶) سپس علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از حضرت امام

---

[1] - التوحید، ص ۱۵۳، ح ۱.

[2] - ص / ۷۵.

[3] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳.

[4] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵۱، باب ۵۴، ح ۳.

[5] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳.

جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ داود علیه السلام را خلیفه خود در زمین قرار داد و زبور را بر او نازل فرمود، بر کوه‌ها و پرندگان وحی فرمود تا به همراه او تسبیح گویند. این از آن روی شد که چون داود پیشاپیش بنی اسرائیل نماز می‌گزارد، وزیرش پس از آن که نماز به پایان می‌رسید، بر می‌خاست و خدا را حمد و تسبیح می‌گفت و او را به بزرگی و یگانگی یاد می‌کرد و سپس پیامبران را یک به یک می‌ستود و از نیکی و کردار و سپاس و بندگی ایشان از برای خدا و شکیبایی آنان بر امتحان‌های او سخن می‌گفت، امّا از داود سخنی بر زبان نمی‌آورد. پس داود پروردگارش را ندا داد و عرض کرد: پروردگارا! فرموده‌ای تا بر پیامبران ثنا گفته شود و این چنین به ایشان نعمت ارزانی داشته‌ای، حال آن که ثنای مرا نگفته‌ای. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: آنان بندگانی بودند که چون ایشان را به بلا آزمودم، شکیبایی پیشه کردند و من بدین خاطر ثنایشان گفته‌ام. داود علیه السلام گفت: پروردگارا! پس مرا نیز به بلا بیازما تا شکیبایی کنم. فرمود: ای داود! آیا بلا را جای تندرستی می‌گزینی؟ من آنان را به بلایی آزمودم که از آن آگاهشان نکرده بودم، امّا تو را به بلا می‌آزمایم و آگاهت می‌کنم که در فلان سال و فلان ماه و فلان روز خواهد بود.

داود (علیه السلام) روزی را سراسر به پرستش خدا می‌پرداخت و به محرابش می‌نشست و روزی را به بنی اسرائیل اختصاص می‌داد و میانشان داوری می‌کرد. چون روز وعده خداوند عزّ و جلّ سر رسید، عبادتش افزون شد و در محرابش تک نشست و از مردم دوری گزید. در همان حال که او در محراب خود نماز می‌گزارد، پرنده‌ای پیش رویش نشست که بال‌هایش از زبرجد سبز بود و پاهایش از یاقوت قرمز و سر و منقارش از مروارید و زبرجد. داود بسیار از آن پرنده خوشش آمد و حال خود را از یاد برد و برخاست تا آن را بگیرد، ناگاه پرنده پر کشید و بر دیوار بین خانه داود و خانه اوریا پسر حنان نشست، حال آن که داود، اوریا را به جنگی فرستاده بود. داود از دیوار بالا رفت تا پرنده را بگیرد و ناگاه همسر اوریا را بدید که نشسته بود و حمام می‌کرد. او چون سایه داود را دید موهایش را گستراند و بر سراسر اندام خود ریخت. داود به او نگریست و دل باخته او شد. به محرابش بازگشت و حال خود را از یاد برد و به سپهسالار خود در جنگ نوشت: به سوی فلان سرزمین رهسپار شوید و صندوق را بین خود و دشمنانتان گذارید.

و آن صندوق در میان بنی اسرائیل بود، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ»[1] [در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده‌ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده‌اند، در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد]. امّا پس از درگذشت موسی، چون بنی اسرائیل در گناه افتاد، آن صندوق به آسمان برده شد و جالوت بر بنی اسرائیل چیره شد. آنان از پیامبر خواستند تا فرمانروایی برای جنگ در راه خدا نزدشان بفرستد و او طالوت را نزد آنان فرستاد. آن گاه صندوق باز بر آنان فرود آمد. آن صندوق، چنین بود که وقتی بین بنی اسرائیل و دشمنانشان گذاشته می‌شد، هر کس آن را پشت سر می‌گذاشت کافر بود و کشته می‌شد.

پس داود به سپهسالار خود در جنگ نوشت: صندوق را بین خود و دشمنت بگذار و اوریا پسر حنان را به جلوی صندوق بفرست. او چنین کرد و اوریا کشته شد.

چون اوریا جان باخت، روزی دو فرشته نزد داود آمدند، حال آن که او هنوز با زن اوریا وصلت نکرده بود و آن زن سوگوار شوی خود بود. آن دو فرشته از بام خانه بر داود وارد شدند و روبروی او نشستند و از این رو داود از آن دو در هراس افتاد. آنها عرض کردند: نترس، ما دو داد خواهیم که یکی از ما به دیگری ستم کرده است. پس میان ما بر حق داوری کن و از دادگری درنگذر و ما را به راهی استوار رهنمون شو. آن گاه یکی از آن دو به داود- که در آن روزگار، از زن نکاحی گرفته تا کنیز، نود و نه زن در خانه داشت- عرض کرد: این برادر من، نود و نه میش داشت و من تنها یک میش داشتم. او به من گفت: این یک میش را نیز به من بسپار و در این سخن، راه زورگویی پیش گرفت و بر من ستم کرد و مرا بر این امر ناگزیر ساخت. داود، چنان که خداوند متعال حکایت فرمود، گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ» تا آن جا که حق تعالی فرمود: «وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ» ناگهان آن فرشته خندید و گفت: خود بر خود حکم کرد. داود فرمود: نافرمانی خدا کرده‌ای و می‌خندی؟ باید دهان چون تویی را خونبار کرد! در آن دم، دو فرشته به آسمان

---

[1] - بقره/۲۴۸.

رفتند و آن دادخواه گفت: اگر داود می اندیشید، می‌دانست که خود سزاوارتر است تا دهانش خونبار شود. داود ماجرا را دریافت و به گناه خود پی برد و چهل روز و شب در سجده گریان ماند و به جز هنگام نماز، سر از سجده برنیاورد. تا این که پیشانی‌اش زخم شد و خون از دیدگانش به راه افتاد. چون چهل روز چنین گذشت، ندا رسید: ای داود! تو را چه شده؟ اگر گرسنه‌ای تا سیرت کنیم و اگر تشنه‌ای تا سیرابت کنیم و اگر عریانی تا جامه بر تنت کنیم و اگر در هراسی تا در امانت داریم. عرض کرد: چگونه در هراس نباشم، حال آن که چنین کاری کرده‌ام و تو داور دادگری هستی که ستم هیچ ستمگری از تو پنهان نمی‌ماند. خداوند به او وحی فرمود: توبه کن، ای داود! عرض کرد: کدامین توبه؟ آیا راه توبه‌ای برای من به جا مانده؟ فرمود: بر مزار اوریا برو تا او را به نزد تو فرستم، آن گاه از او بخواه تا از تو درگذرد. اگر تو را بخشید، من نیز تو را می‌آمرزم. عرض کرد: پروردگارا! اگر نبخشید چه کنم؟ فرمود: من از او می‌خواهم تا ببخشاید.

داود علیه السلام بیرون شد و در راه، شروع به خواندن زبور کرد. وقتی داود زبور می‌خواند، هیچ سنگ و درخت و کوه و پرنده و درنده‌ای نمی‌ماند، مگر آن که با او هم آوا می‌شد. داود بر این حال رفت تا به کوهی رسید که پیامبری عابد به نام حزقیل بر آن خانه داشت. وقتی حزقیل طنین کوه‌ها و آوای درندگان را شنید، دانست که داود آمده است و گفت: این همان پیامبر خطاکار است. داود به او گفت: ای حزقیل! آیا اجازه می‌دهی تا به نزد تو بالا بیایم؟ گفت: نه، چرا که تو گناهکاری. داود علیه السلام این شنید و باز گریست. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به حزقیل وحی فرمود: ای حزقیل! داود را بر آن خطا سرزنش نکن و از من عافیت تقاضا کن. حزقیل پایین آمد و دست داود گرفت و او را به نزد خود بالا برد. داود گفت: ای حزقیل! هیچ گاه قصد گناهی کرده‌ای؟ گفت: نه. پرسید: آیا هیچ از روی مقامی که در پرستش خدا داری، به خودپسندی افتاده‌ای؟ گفت: نه. پرسید: آیا هرگز رو به دنیا برده‌ای و دوست داشته‌ای تا از شهوت و لذّت آن، چیزی بهره گیری؟ گفت: آری، گاه این خواسته در دلم می‌گذرد. پرسید: در آن دم چه می‌کنی؟ گفت: وارد این درّه می‌شوم و از آن چه در آن جاست عبرت می‌گیرم. داود علیه السلام وارد درّه شد و به ناگاه در آن جا تختی آهنی به زیر جمجمه ای پوسیده و استخوان‌هایی فرسوده دید و لوحی آهنی یافت که نوشته‌ای بر خود داشت. داود آن

را خواند، بر آن نوشته بود: منم أروی پسر سلم، هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر ساختم و هزار دختر را دوشیزگی بُردم و سرانجام، خاک، بستر و سنگ، بالشم شد و همسایه مارها و کرم‌ها شدم. پس هر کس مرا ببیند بایست تا فریب دنیا نخورد.

داود به راه افتاد تا بر مزار اوریا رسید و او را ندا داد، امّا پاسخی نشنید. باز ندا داد و باز پاسخی نشنید. بار سوم که ندا داد، اوریا عرض کرد: ای پیامبر خدا! تو را چه شده که مرا از شادی و شادکامی‌ام بازداشتی؟ داود فرمود: ای اوریا! از من درگذر و از خطایم چشم بپوش. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ وحی فرمود: ای داود! آن چه را از تو سرزد برایش بازگو. داود علیه السلام او را ندا داد و چون باز در بار سوم پاسخ شنید، فرمود: ای اوریا! من چنین کردم و چنان کردم. اوریا عرض کرد: آیا پیامبران چنین کاری می‌کنند؟ فرمود: نه. داود باز او را ندا داد امّا پاسخی نگرفت. پس بر زمین افتاد و گریست. خداوند به پرده دار بهشت وحی کرد تا پرده از بهشت برگیرد و او چنین کرد. اوریا عرض کرد: این بهشت از برای کیست؟ خداوند فرمود: برای کسی که گناه داود را ببخشد. عرض کرد: پروردگارا! از گناهش درگذشتم. آن گاه داود علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشت و وزیرش را دید که پس از نماز، حمد خدا و ثنای پیامبران علیه السلام بر زبان می‌آورد و می‌گفت: پیامبر خدا، داود، پیش از آن گناه، چنین و چنان فضیلت‌ها داشت. پس داود علیه السلام غمگین شد و خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای داود! از گناهت درگذشتم و ننگ گناهت را بر گردن بنی اسرائیل انداختم. عرض کرد: چگونه چنین کردی، حال آن که تو آن داور دادگری که ستم نمی‌کند؟ فرمود: از آن رو که آنها نزد تو گناهت را ناپسند نشمردند. این چنین گذشت و داود علیه السلام با زن اوریا وصلت کرد و سلیمان علیه السلام از او به هم رسید. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِکَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ مَآبٍ».[1]

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳. (همان گونه که پیشتر گفتیم چون مرحوم بحرانی در صدد جمع آوری و ذکر همه روایات تفسیری بوده است بعضا روایاتی نادرست و از اسراییلات را نیز در تفسیر خود آورده است که از جمله همین روایت است که در آن به داوود نسبتی ناروا داده شده است. بهترین دلیل نادرست بودن این روایت، حدیث شماره هشتم است که مضمون این روایت را مردود اعلام می کند و محتمل است که روایت اسراییلی فوق در مقام تقیه از امام علیه السلام

۷) سپس علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: «وَظَنَّ دَاوُودُ» یعنی دانست، «وَأَنَابَ» یعنی توبه کرد و این چنین نیز گفته شده که داود به سپهسالار خود نوشت: اوریا را به جلوی صندوق نفرست و او را بازگردان. وقتی اوریا به نزد کسانش بازگشت، هشت روز بر جای ماند و سپس درگذشت.[۱]

۸) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام نامه نگار و علی بن عبد الله نسخه نویس، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمّد برمکی، از ابو صلت هروی روایت کرده است که وی گفت: مأمون علمای فرقه‌های مختلف اسلامی و دانشمندان یهودی و نصرانی و مجوسی و صائبی و دیگر فرقه‌ها و آیین‌ها را نزد حضرت امام رضا علیه السلام گرد آورد تا با ایشان مناظره کنند. هر یک از آنها که برخاست و سخنی گفت، حجّتی شنید و زبان در کام کشید، تا این که علی بن محمّد بن جهم برخاست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا می‌گویی پیامبران معصومند؟ فرمود: آری. عرض کرد: پس با این سخن خداوند متعال درباره داود علیه السلام چه می کنی: «وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»؟ فرمود: اطرافیان تو در این باره چه می‌گویند؟ عرض کرد: می‌گویند: داود در محراب خود نماز می‌خواند که شیطان به شکل پرنده‌ای زیباتر از هر پرنده دیگری، نزد او پدید آمد. پس داود نماز خود را قطع کرد و برخاست تا او را بگیرد. آن پرنده به سوی خانه‌ای بیرون رفت و داود آن را دنبال کرد و پرنده به بالای بام رفت و داود نیز به دنبال پرنده بر بام رفت، تا این که آن پرنده در خانه اوریا پسر حنان افتاد و داود در پی پرنده نگریست و ناگاه چشمش به همسر اوریا که در حال حمام کردن بود، افتاد و چون او را دید، به او دل باخت و داود که شوی او، اوریا، را به جنگ فرستاده بود، به سپهسالار خود نوشت تا اوریا را به جلوی صندوق فرستد و او چنین کرد و اوریا پیش رفت و بر مشرکان پیروز شد. داود از این امر خشمگین شد و بار دیگر نوشت تا او را به جلوی صندوق فرستند و او پیش رفت

صادر شده باشد. ناشر)

۱– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶.

و این بار کشته شد و این گونه داود با همسرش وصلت کرد. در آن هنگام حضرت امام رضا علیه السلام دست بر پیشانی مبارک زد و فرمود: إنّا لله و إنّا إلیه راجعون، شما به پیامبری از پیامبران خدا چنین نسبت داده‌اید که نماز خود را بی‌ارزش دانست و به دنبال پرنده رفت و سپس هرزگی کرد و آن گاه کسی را به قتل رساند؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پس گناه او چه بود؟ فرمود: وای بر تو! داود تنها گمان کرده بود که خداوند کسی را داناتر از او نیافریده، از این رو خداوند عزّ و جلّ دو فرشته را به سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند و عرض کردند: «خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ. إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ»، داود شتابزده بر متّهم حکم کرد و به دادخواه گفت: قطعاً او در مطالبه میش تو، اضافه بر میش‌های خودش، بر تو ستم کرده است. این گونه داود هیچ دلیلی از دادخواه بر ادّعایش نخواست و به متّهم رو نکرد تا از او بپرسد: تو چه می‌گویی؟ پس خطای داود این بود که قانون قضاوت را رعایت نکرد، نه آن چه شما به او نسبت داده‌اید، مگر نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» تا آخر آیه؟ علی بن محمّد بن جهم عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پس قصّه داود با اوریا چه بوده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: در روزگار داود علیه السلام اگر شوی زنی از دنیا می‌رفت یا در جنگ جان می‌باخت، آن زن پس از او هرگز با کس دیگری ازدواج نمی‌کرد. نخستین کسی که خداوند به او اجازه داد با زنی که شوهرش کشته شده وصلت کند، داود علیه السلام بود؛ چون اوریا کشته شد و سوگواری همسرش بر او به پایان رسید، داود با او ازدواج کرد و این کار نزد مردم نسبت به اوریا ناگوار آمد.[1]

۹) و از وی، از پدرش، از علی بن محمّد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمّد بن اسماعیل، از صالح، از علقمه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در سخنی با او فرمود: ای علقمه! خشنودی مردم به دست نمی‌آید و زبانشان بازداشته نمی‌شود، چگونه می توانید از چیزی

[1]- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۰، باب ۱۴، ح ۱.

امان یابید که پیامبران و فرستادگان و حجّت‌های خداوند از آن در امان نبوده‌اند؟ آیا به یوسف علیه السلام چنین نسبت ندادند که قصد زنا کرده است؟ آیا به ایوب علیه السلام چنین نسبت ندادند که به خاطر گناهانش در بلا افتاده است؟ آیا به داود علیه السلام چنین نسبت ندادند که او پرنده‌ای را دنبال کرد تا این که چشمش به زن اوریا افتاد و دل باخته او شد و شویش را [در جنگ] به جلوی صندوق فرستاد تا او کشته شد و داود با آن زن وصلت نمود؟[1]

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷)﴾

[و آسمان و زمین و آن چه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده (و حق‌پوشی کرده)اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده‌اند.]

۱) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن حسن طائی، از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی، از علی بن جعفر کوفی، از علی بن محمد، از حضرت امام محمّد تقی علیه السلام از پدر بزرگوارشان علی بن موسی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان موسی بن جعفر علیه السلام، از پدر بزرگوارشان جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارشان محمد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علی بن حسین علیه السلام، از پدر بزرگوارشان حسین بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان حضرت امام علی علیه السلام. و محمّد بن عمر حافظ بغدادی، از ابو القاسم اسحاق بن جعفر علوی، از ابو جعفر بن محمّد بن علی، از سلیمان بن محمّد قرشی، از اسماعیل بن ابی زیاد کوفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از جدّ بزرگوارشان علیه السلام، از حضرت امام علی علیه السلام، در حدیثی به نقل از علی بن احمد بن محمّد بن عِمران دقّاق روایت کرده است که وی گفت: مردی عراقی بر امیر مؤمنان، علی علیه السلام، وارد شد و عرض کرد: ما را

[1] – امالی صدوق، ص ۹۱، ح ۳.

آگاه ساز که آیا خروج ما برای جنگ با شامیان، بنا به قضا و قدر الهی است؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: آری، ای پیرمرد. به خدا سوگند! از هیچ بلندی بالا نرفتید و بر هیچ دشتی فرود نیامدید، مگر به قضا و قدری از سوی خداوند.

پیرمرد عرض کرد: پس رنج خود را بایست به حساب خدا بگذارم، ای امیر مؤمنان. حضرت علیه السلام فرمود: تند نرو ای پیرمرد! شاید پنداشته‌ای قضای حتمی و قدر قطعی را می‌گویم. اگر چنین بود پاداش و کیفر و امر و نهی و پیشگیری از میان می‌رفت و مژده و هشدار بی‌معنا می‌شد و دیگر نه سرزنش گناهکار به جا بود و نه ستایش نیکوکار روا بود، بلکه نیکوکار برای سرزنش شدن، سزاوارتر از گناهکار بود و گناهکار برای نیکی کردن، سزاوارتر از نیکوکار بود. این، گفتار بت پرستان و دشمنان خداوند بخشنده و قَدَریّون و مَجوسی‌های این امّت است. ای پیرمرد! خداوند عزّ و جلّ بندگانش را مکلّف کرد که از روی اختیار عمل کنند و آنها را نهی فرمود که از روی ترس باز ایستند و بر کار اندک، پاداش بسیار ارزانی داشت. آنان از روی چیرگی، نافرمانی او نکنند و از روی ناگزیری، فرمانبردار او نباشند. او آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آنهاست را بیهوده نیافریده. بنابراین آن سخن، پندار کفرپیشگان است و وای از سختی دوزخ بر کسانی که کفر ورزیده‌اند. سخن که به این جا رسید، آن شیخ برخاست و عرض کرد:

أنتَ الإمامُ الّذي نَرجُو بطاعَتِهِ ... یومَ المَعادِ مِنَ الرَّحمَنِ غُفرانا
أوضَحتَ مِن دینِنا ما کانَ مُلتَبساً ... جَزاکَ ربُّکَ عنّا فیه إحسانا
فَلَیسَ مَعذِرَةٌ فِی فِعلِ فاحِشَةٍ ... قَد کُنتُ راکِبَها فِسقاً و عِصیانا
لا لا وَ لا قائِلاً ناهِیکَ واقعةٌ ... فیها عَبدتُ إذَن یا قَومُ شیطانا
وَ لا أحَبَّ وَ لا شاءَ الفُسُوقَ و لا ... قَتلَ الولیِّ له ظُلماً و عُدوانا
أنّى یُحِبُّ وَ قَد صَحَّت عَزِیمَتُهُ ... ذو العَرشِ أعلَنَ ذاکَ اللهُ إعلانا

(تو آن امامی که به سبب فرمانبرداری از او، در روز قیامت از خداوند مهربان امید آمرزش داریم؛ تو هر آن چه را در دین بر ما مبهم بود، آشکار ساختی و پروردگارت به خاطر کاری که در حقّ ما کردی، به نیکی پاداشت دهد؛ دیگر برای کارهای ناپسندی که از روی تباهی و نافرمانی کرده‌ام، جای عذری باقی نمانده است؛ نه، هرگز جای عذری باقی نمانده، چه رسد برای جایی که ای قوم در آن شیطان را بندگی کرده‌ام؛ (ای قوم! او کسی است که) هیچ گاه تجاوز را نپسندید و

هرگز نخواست که آشنایی از روی ستم و ستیزه کشته شود؛ چگونه چنین پسندد حال آن که خداوند صاحب عرش، از اراده راست و استوار او خبر داده است.)

ابن بابویه گفت: محمّد بن عمر حافظ در پایان این حدیث، تنها دو بیت نخستین این شعر را آورده است.[1]

۲) سپس ابن بابویه گفت: همچنین این حدیث از ابو حسین محمّد بن ابراهیم بن اسحاق فارسی عزائمی، از ابو سعید احمد بن محمّد بن رُمَیح نَسَوی در جرجان، از عبد العزیز بن اسحاق بن جعفر در بغداد، از عبد الوهّاب بن عیسی مَروَزی، از حسن بن علی بن محمّد بَلَوی، از محمّد بن عبد الله بن نَجیح، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از جدّ بزرگوارشان علیه السلام روایت شده است.

و نیز این حدیث از احمد بن حسن قَطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمّد بن زکریاء جوهری، از عباس بن بکّار ضَبّی، از ابو بکر هذلی، از عکرمه، از ابن عباس، روایت شده است که وی گفت: وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام از جنگ صِفّین باز می‌گشت، پیرمردی که در این جنگ در کنار حضرت علیه السلام حضور داشت، نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را آگاه ساز که آیا راهی که پیمودیم به قضا و قدر خداوند بود؟ و در ادامه، حدیث پیشین روایت شده، امّا این سخن را بر آن افزون دارد: پیرمرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پس قضا و قدری که ما را در راه آورد و از هر بلندی که بالا رفتیم و بر هر دشتی که فرود آمدیم، بر اساس آن بوده چیست؟ فرمود: آن فرمان و حکم خداوند است. سپس حضرت علیه السلام تلاوت فرمود: «وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»[2] [و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید]. یعنی پروردگارت فرمان داد تا تنها او را بپرستید و به پدر و مادرتان نیکی کنید.[3]

همچنین این حدیث را محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، و اسحاق بن محمد، و دیگران، در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت کرده‌اند که وی

---

[1]- توحید، ص ۳۸۰، ح ۲۸.
[2]- اسراء/ ۲۳.
[3]- توحید، ص ۳۸۱.

گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از بازگشت از صِفّین، در کوفه نشسته بود که پیرمردی آمد و روبروی حضرت علیه السلام زانو زد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را از راهی که به سوی شامیان پیمودیم آگاه ساز. آیا بنا به قضا و قدر خداوند بوده است؟ و در ادامه همان حدیث را باز گفت، جز این که در پایان حدیث، دو بیت از شعر یاد شده را بیان کرد.[1]

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸)﴾

[یا (مگر) کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، چون مفسدان در زمین می‌گردانیم، یا پرهیزکاران را چون پلیدکاران قرار می‌دهیم؟]

۱) علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از یحیی بن زکریا لؤلؤی، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام و یارانش «كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» یعنی حَبتَر و زُرَیق و یارانشان «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام و یارانش «كَالْفُجَّارِ» یعنی حبتر و دلام و یارانشان.[2]

۲) محمّد بن عباس، از علی بن عبید، و محمّد بن قاسم بن سلام، از حسین بن حکم، از حسن بن حسین، از حیان بن علی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی علی علیه السلام و حمزه و عبیده «كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» یعنی عتبه و شیبه و ولید «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ» یعنی علی علیه السلام و یارانش «كَالْفُجَّارِ» یعنی فلان کس و یارانش.[3]

۳) ابن شهر آشوب، از تفسیر ابی یوسف فَسَوی، و قَبیصه بن عُقبه، از ثَوری، از

---

[1]- کافی، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۱.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶.
[3]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۰۳، ح ۲.

مَنصر، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: کلام خداوند متعال: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» درباره علی و حمزه و عبیده نازل شده است و «كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» درباره عتبه و شیبه و ولید.[1]

۴) محمّد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از حفص مؤذن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان (در حدیثی طولانی) فرمود: برای پیروان حق سزاوار نیست که خود را تا جایگاه پیروان باطل پایین آورند، چرا که خداوند پیروان حق را نزد خود در جایگاه پیروان باطل قرار نداده است. آیا مفهوم این کلام خدا را در قرآن درنیافته‌اند که می‌فرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»[2]؟

﴿كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹)﴾

[(این) کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در(باره) آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.]

۱) علی بن ابراهیم: «كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ» یعنی امیر مؤمنان علی و امامان علیه السلام «وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» آنان، دارندگان خردهای غالب و برتر می باشند که امیر مؤمنان علی علیه السلام از داشتن چنین خردی به خود می‌بالید و می‌فرمود: همانند آن چه به من عطا شده، نه پیش از من و نه پس از من، به هیچ کس عطا نشده است.[3]

﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا

---

[1]- مناقب، ج ۳، ص ۱۱۸.

[2]- کافی، ج ۸، ص ۱۲.

[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۶.

عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳)»

[و سلیمان را به داود بخشیدیم. چه نیکو بنده‌ای! به راستی او توبه‌کار (و ستایشگر) بود.*هنگامی که (طرف) غروب اسب‌های اصیل را بر او عرضه کردند،*(سلیمان) گفت: واقعاً من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا (هنگام نماز گذشت و خورشید) در پس حجاب ظلمت شد.*(گفت: اسب‌ها) را نزد من باز آورید. پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن آنها (و سرانجام وقف کردن آنها در راه خدا).]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ، إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ، فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» گفت: حضرت سلیمان علیه السلام اسب‌ها را بسیار دوست می‌داشت و نزد خود می‌طلبید. روزی اسب‌ها را نزدش آوردند و او تا غروب خورشید به آنها سرگرم شد و هنگام نماز عصر او گذشت، سلیمان علیه السلام از این امر بسیار غمگین شد و دعا کرد که خداوند عزّ و جلّ خورشید را برایش بازگرداند تا نماز عصر را به جای آورد. خداوند سبحان خورشید را به هنگام عصر بازگرداند و او نمازش را به جای آورد. آن گاه اسب‌ها را طلبید و با شمشیر شروع به زدن ساق‌ها و گردن‌های آنها کرد، تا آن که همه را کشت، و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ».[1]

۲) ابن بابویه در کتاب الفقیه، به اسناد خود از زراره و فضیل روایت کرده است که آن دو گفتند: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردیم: معنای کلام خداوند متعال: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً»[2] [نماز بر مؤمنان در اوقات معین مقرر شده است] چیست؟ ایشان فرمود: موقوت در این جا بدان معناست که نماز، عملی واجب مقرّر شده است و به معنای هنگام قضا شدن نماز نیست؛ یعنی منظور این نیست که اگر این وقت به سر رسد و سپس کسی نماز

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲- نساء/ ۱۰۳.

بخواند، نمازش باطل است، چرا که اگر چنین می‌بود، سلیمان علیه السلام به خـاطر آن که نمازش را به هنگام نخواند، هلاک می‌شد، حال آن که او وقتی بـه یـاد نمـاز افتاد، آن را به جای آورد. سپس ابـن بابویـه گفـت: نادانـان اهـل خـلاف چنـین می‌پندارند که سلیمان علیه السلام روزی تا پس از غروب خورشید، سرگرم نمایش اسب‌ها شد، سپس فرمان داد تا اسب‌ها را برگردانند و ساق و گردن آنها را بزننـد و همه را بکشند و فرمود: این اسب‌ها مرا از یاد پروردگارم عزّ و جلّ، به خود سرگرم کردند. امّا چنین نیست که آنها می‌گویند و پیامبر خدا سلیمان علیه السلام، از چنین کاری به دور است، چرا که اسب‌ها گناهی نکرده بودند کـه بـه سـزای آن، سـاق و گردنشان قطع شود و آنها خود نیامده بودند تا سلیمان علیه السلام را سرگرم کننـد، بلکه دیگران آنها را آورده بودند و آنها فقط چهارپایانی ناگزیر بودند.

سخن صحیح در این باب، حدیثی است که از حضرت امام جعفر صادق علیـه السلام روایت شده است، ایشان فرمود: روزی به هنگام عصر، سلیمان علیه السـلام به تماشای نمایش اسب‌ها سرگرم شد تا این که خورشید غروب کرد، آن گاه او بـه فرشتگان گفت: خورشید را برای من بازگردانید تا نمازم را در هنگـامش بـه جـای آورم و آنها چنین کردند. او برخاست و بر ساق و گـردن خـود مسـح کشـید و بـه یارانش که نماز آنها نیز قضا شده بود، فرمان داد تا همین کـار را بکننـد، چـرا کـه وضوی ایشان برای نماز، این گونه بود. سپس برخاسـت و نمـاز بـه جـای آورد و چون نماز خود به پایان رساند، خورشید غروب کرد و ستارگان پدید آمدند و ایـن همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّـهُ أَوَّابٌ، إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ، فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ، رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ».[1]

۳) طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امـام علـی علیه السلام درباره این آیه پرسیدم، ایشان فرمود: ای ابن عباس! تو در این باره چه شنیده‌ای؟ عرض کردم: از کعب شنیدم که می‌گفت: سلیمان علیه السلام بـه نمـایش اسب‌ها سرگرم شد تا این که نمازش قضا شد، آن گاه گفت: آنها را (یعنی اسب‌ها را که چهارده رأس بودند) نزد من بازگردانید، سپس ساق و گردن اسب‌ها را زد و آنها

[1]- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۶۰۶ و ۶۰۷.

را کشت. از این رو خداوند متعال، چهارده روز، او را از فرمانروایی برکنار کرد؛ چرا که او با کشتن اسب‌ها، به آنها ستم کرده بود. حضرت علیه السلام فرمود: سخن کعب دروغ است. روزی سلیمان علیه السلام برای جنگ با دشمن، به نمایش اسب‌ها سرگرم شد، تا این که خورشید غروب کرد، آن گاه او به اذن خداوند، به فرشتگان گمارده شده بر خورشید فرمود: آن را برای من بازگردانید. آنها چنین کردند و او نماز عصر را در هنگامش به جای آورد. همانا پیامبران خدا نه ستم می کنند و نه فرمان به ستمکاری می دهند؛ چرا که ایشان معصوم و پاک می‌باشند.[1]

۴) طبرسی در حدیثی از حضرت امام علی علیه السلام آورده که ایشان فرمود: این بدان معناست که سلیمان علیه السلام از خداوند متعال خواست تا خورشید را برای او بازگرداند، خداوند عزّ و جلّ چنین کرد و او نماز عصر را به جای آورد، بنابراین «ها» در «رُدُّوهَا» از خورشید خبر می دهد.[2]

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ (۳۷) وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹)»

[و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم؛ پس به توبه باز آمد.* گفت: پروردگارا! مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت، تویی که خود بسیار بخشنده‌ای.* پس باد را در اختیار او قرار دادیم که هر جا تصمیم می‌گرفت، به فرمان او نرم، روان می‌شد.* و شیطان‌ها را (از) بنا و غواص،* تا (وحشیان) دیگر را که جفت جفت با زنجیرها به هم بسته بودند (تحت فرمانش درآوردیم).* (گفتیم:) این بخشش ماست، (آن را) بی‌شمار ببخش یا نگاه دار.]

---

[1]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۹.

[2]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۹

۱) طبرسی در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آورده که ایشان فرمود: چون از برای سلیمان علیه السلام پسری زاده شد، جن‌ها و شیطان‌ها به یکدیگر گفتند: اگر پسر او زنده بماند، آزاری که از پدرش دیده‌ایم از او نیز خواهیم دید. سلیمان علیه السلام ترسید که مبادا آنها آسیبی به فرزندش برسانند، از این رو او را در میان ابرها گذاشت تا آن جا شیر بخورد. ناگهان دید پسرش جان باخته و بر روی تختش افتاده است. او این گونه تنبیه شد تا بداند هوشیاری در دفع تقدیر سودمند نخواهد بود و چون از شیطان‌ها ترسید، مجازات شد.[1]

۲) طبرسی در حدیثی که ابو هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده، آورده که ایشان فرمود: روزی سلیمان در تخت خود نشسته بود و فرمود: امشب با هفتاد زن گِرد خواهم آمد و هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه خدا شمشیر به دست می گیرد. این بگفت، امّا نگفت: إن شاء الله. او با زنان گرد آمد، ولی تنها یکی از آنها باردار شد که او هم پسری ناقص زایید؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جان محمّد در دست اوست! اگر گفته بود: إن شاء الله، آن پسران، سوار بر اسب در راه خدا جهاد می‌کردند.[2]

۳) ابن بابویه از احمد بن یحیی نامه نگار، از ابو طیب احمد بن محمّد ورّاق، از علی بن هارون حمیری، از علی بن محمّد بن سلیمان نوفلی، از پدرش، از علی بن یقطین روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا جایز است که پیامبر خدای عزّ و جلّ بخیل باشد؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس معنا و مفهوم این سخن سلیمان چیست: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي»؟ فرمود: پادشاهی بر دو گونه است: یک پادشاهی آن است که با چیرگی و جور یا انتخاب مردم به دست آید و پادشاهی دیگر آن است که از جانب خدا به دست آمده باشد، همچون پادشاهی ابراهیم و پادشاهی طالوت و پادشاهی ذو القرنین. سلیمان علیه السلام گفت: پروردگارا! به من حکومتی ارزانی دار که هیچ کس پس از من سزاوار نباشد که بگوید: سلیمان این پادشاهی را با چیرگی و جور یا انتخاب مردم به دست آورده است. از این رو

---

[1]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۰.
[2]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۰.

خداوند تبارک و تعالی باد را به فرمان سلیمان علیه السلام درآورد تا به هر جا که او خواست، وزیدن گیرد و مقرّر داشت تا باد به هنگام آمدن و رفتن، راه یک ماهه را بپیماید، و شیطان‌ها را به فرمان او درآورد تا برایش به ساخت و ساز بپردازند و غواصی کنند و زبان پرندگان را به او آموخت و او را بر زمین چیره ساخت. این گونه مردم در روزگار سلیمان علیه السلام و نیز پس از او دانستند که پادشاهی وی همچون دیگر پادشاهان نیست که با انتخاب مردم و یا با چیرگی و جور به دست آمده باشد.

عرض کردم: پس معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست که فرمود: خدا رحمت کند برادرم سلیمان را، چه بسیار بخیل بود! حضرت علیه السلام فرمود: سخن ایشان دو وجه دارد: یکی این که سلیمان علیه السلام در آبروی خود بسیار بخیل بوده و بر نمی‌تابیده که درباره‌اش بدگویی شود؛ وجه دیگر این که او در پیمودن رویه نادانان بسیار بخیل بوده (و از این کار دریغ می‌ورزیده) است. سپس حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آن چه به سلیمان داده شده و آن چه به او داده نشده و آن چه به هیچ کس از جهانیان داده نشده، همگی به ما داده شده است. خداوند عزّ و جلّ در قصّه سلیمان فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و در قصّه محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[1] [آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید]

۴) علی بن ابراهیم: چون حضرت سلیمان علیه السلام با زنی یمنی وصلت کرد، پسری از آن زن زاده شد که سلیمان علیه السلام او را بسیار دوست می‌داشت. روزی فرشته مرگ- که بسیار بر سلیمان علیه السلام نازل می‌شد- نزد وی آمد و نگاه تندی به آن پسر انداخت. سلیمان از نگاه او در هراس افتاد و به همسرش گفت: فرشته مرگ چنان به پسرم نگریست که گمان می‌کنم فرمان گرفته تا جان او را بستاند. سپس به جن‌ها و شیطان‌ها فرمود: آیا راه چاره‌ای در نظر دارید تا این پسر را از مرگ بگریزانید؟ یکی از آنها عرض کرد: من او را به زیر چشمه خورشید در شرق می‌گذارم. سلیمان فرمود: فرشته مرگ هر آن چه را بین شرق و غرب

[1]- حشر/ ۷ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۹، ح ۱.

باشد، بیرون می‌آورد. دیگری عرض کرد: من او را در زمین هفتم می‌گذارم. سلیمان فرمود: فرشته مرگ به آن جا نیز راه می‌یابد. دیگری عرض کرد: من او را در میان ابرها و هوا می‌گذارم. سپس او را بالا برد و بر ابرها گذاشت. ناگاه فرشته مرگ آمد و میان ابرها جان آن پسر را گرفت و پیکر بی‌جانش را بر تخت سلیمان گذاشت و آن گاه سلیمان دانست که خطا کرده است. خداوند این قصّه را حکایت کرد و فرمود: «**وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ، قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ، فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ**» رخاء یعنی به نرمی «**وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ**» یعنی در دریا «**وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ**» یعنی با زنجیر به یکدیگر محکم بستهٔ شده‌اند و آنها همان شیطان‌هایی بودند که وقتی خداوند عزّ و جلّ پادشاهی را از سلیمان علیه السلام گرفت، از وی نافرمانی کردند.[1]

۵) علی بن ابراهیم: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ پادشاهی سلیمان علیه السلام را در انگشترش قرار داد، پس هرگاه آن را در دست می‌کرد، تمامی جن‌ها و انسان‌ها و شیطان‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها نزد او حاضر می‌شدند و از او فرمان می‌بردند. او بر تخت خود می‌نشست و خداوند بادی می‌فرستاد و آن باد تخت او را بر می‌گرفت و بر فراز همه شیطان‌ها و پرنده‌ها و انسان‌ها و چهارپایان و اسب‌ها در آسمان گذر می‌داد و به هر کجا که سلیمان علیه السلام می‌خواست، آن را فرود می‌آورد و او نماز صبح را در سرزمین شام به جا می‌آورد و نماز ظهر را در سرزمین فارس می‌خواند و به شیطان‌ها فرمان می‌داد تا از فارس، سنگ بار گیرند و در شام به فروش رسانند؛ تا این که او با شمشیر گردن و پای اسب‌ها را قطع کرد و از این رو خداوند پادشاهی را از او گرفت. وقتی سلیمان علیه السلام می‌خواست وارد مستراح شود، انگشتر خود را به برخی از خدمتگزاران می‌سپرد. روزی شیطانی آمد و خدمتگزارش را فریب داد و انگشتر را از او گرفت و آن را در دست کرد و این گونه شیطان‌ها و انسان‌ها و جن‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها به فرمان او درآمدند. چون سلیمان علیه السلام بیرون آمد و انگشترش را طلب کرد آن را نیافت، پس گریخت و رو به سوی ساحل دریا

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۷.

گذاشت. بنی اسرائیل به آن شیطان که به شکل سلیمان درآمده بود، شک کردند و نزد مادر سلیمان علیه السلام رفتند و به او گفتند: آیا در رفتار سلیمان چیزی در نظرت نامعمول نیست؟ گفت: او در میان مردم، نیکوکارترین کس نسبت به من بود، امّا اکنون به من بدی می‌کند! بنی اسرائیل نزد کنیزان و همسران سلیمان رفتند و گفتند: آیا در رفتار سلیمان چیزی در نظرتان نامعمول نیست؟ گفتند: او در حیض با ما نزدیکی نمی‌کرد، امّا اکنون در حیض به نزدیک ما می‌آید.

شیطان که ترسید او را بشناسند، انگشتر را در دریا انداخت. در آن دم خداوند یکی از ماهیان را فرستاد و آن ماهی انگشتر را بلعید و آن شیطان گریخت. بنی اسرائیل چهل روز در جستجوی سلیمان بر جای ماندند، حال آن که سلیمان در ساحل دریا قدم می‌زد و می‌گریست و از خدا طلب آمرزش می‌کرد و از کردار خود توبه می‌نمود. چون آن چهل روز گذشت، سلیمان به ماهیگیری برخورد که به کار مشغول بود، نزد او رفت و فرمود: اگر تو را یاری کنم، مقداری ماهی به من می‌دهی؟ ماهیگیر عرض کرد: آری.

سلیمان او را یاری کرد و وقتی ماهیگیر شکار خود کرد، یک ماهی به سلیمان داد. او ماهی را گرفت و چون شکمش را شکافت تا آن را بشوید، ناگهان انگشتر را در شکمش یافت. آن را به دست کرد و باز شیطان‌ها و جن‌ها و انسان‌ها و پرنده‌ها و درنده‌ها به فرمان او درآمدند و این چنین به جایگاه پیشین خود بازگشت و در پی آن شیطان و سپاهیان همراهش برآمد و آنها را به زنجیر کشید و با نام‌های خداوند، برخی را در میان آب و برخی را در میان سنگ زندانی کرد و آنها تا روز قیامت در بند و عذاب بر جای ماندند. وقتی سلیمان به قلمرو خود بازگشت، به آصف بن برخیا، کاتب خود که دستی در کتابت داشت، فرمود: من مردم را می‌بخشم؛ چرا که نمی‌دانستند او شیطان است، امّا تو را که می‌دانستی چگونه ببخشم؟ آصف عرض کرد: مرا نبخش، من شیطانی که انگشتر تو را در دست کرد، می‌شناختم، حتی پدر و مادر و عمو و دایی‌اش را نیز می‌شناختم، او به من گفت: برای من کتابت کن. به او گفتم: قلم من به جَور جاری نمی‌شود. گفت: پس بر جای خود بنشین و چیزی ننویس و من چنین کردم. و امّا ای سلیمان! مرا خبر ده که چرا تو هدهد را دوست داری، حال آن که او از همه پرندگان خسیس‌تر و بدبوتر است؟ سلیمان فرمود: چون هدهد آب را از پشت سنگ سخت می‌بیند. آصف عرض کرد:

چگونه آب را از پشت سنگ سخت می‌بیند، امّا دام را در زیر یک مشت خاک نمی‌بیند و به دام می‌افتد؟ سلیمان فرمود: تند نرو ای سست گام! وقتی تقدیر فرا می‌رسد، دیده را کور می‌کند.[1]

۶) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الله بن قاسم، از ابو خالد قمّاط، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: بنی اسرائیل به سلیمان علیه السلام گفتند: پسرت را جانشین خود بر ما بگذار. سلیمان فرمود: او شایسته این کار نیست. وقتی آنها بر خواسته خود پافشاری کردند، سلیمان فرمود: چند سؤال از او می‌پرسم، اگر درست پاسخ داد، او را جانشین خود می‌کنم؛ سپس از او پرسید: ای فرزندم! طعم آب و طعم نان چیست؟ سبب زیر و بمی صدا چیست؟ جایگاه عقل در بدن کجاست؟ سبب خشونت و ملایمت چیست؟ سبب خستگی و آسایش بدن چیست؟ سبب بهره‌مندی و بی‌نصیبی بدن چیست؟ پسرش به هیچ یک پاسخ نداد. آن گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: طعم آب، زندگیست و طعم نان، نیروست و سبب زیر و بمی صدا، گوشت کلیه‌هاست و جایگاه عقل، در مغز است، مگر نمی‌بینی به کسی که کم عقل است می‌گویند: چقدر سبک مغزی! و سبب خشونت و ملایمت، دل است و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ»[2] [پس وای بر آنان که از سخت‌دلی یاد خدا نمی‌کنند.] و سبب خستگی و آسایش بدن، دو پاست که اگر در راه رفتن خسته شوند، بدن خسته می‌شود و اگر در آسایش باشند، بدن در آسایش است و سبب بهره‌مندی و بی‌نصیبی بدن، دو دست است که اگر انسان آنها را به کار اندازد، بدن را بهره می‌رسانند و اگر به کارشان نیاندازد، چیزی نصیب بدن نمی‌کنند.[3]

۷) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد، از یکی از یارانمان، از حسین بن عبد الرحمن، از صندل خیاط، از زید شحّام روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۷.
[2]- زمر / ۲۲.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۹.

أَمْسِکْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» پرسیدم، ایشان فرمود: آیه درباره سلیمان علیه السلام است که پادشاهی شکوهمندی به او عطا شده بود، سپس این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد. ایشان چنان مقامی داشت که هر چه می‌خواست به هر کس که خود می‌خواست، عطا می‌کرد و از هر کس که خود می‌خواست، دریغ می‌کرد و این گونه خداوند دهشی برتر از آن چه به سلیمان داده بود، به ایشان عطا کرد و فرمود: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[1] [آن چه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید].

۸) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، یا دیگری، از سعد بن سعد، از حسن بن جهم، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: از جمله خُلق و خوی پیامبران، پاکیزگی و خوشبویی و آراستگی مو و آمیزش بسیار است. سلیمان بن داود علیه السلام در یک قصر، هزار زن داشت که سیصد تن از آنها همسرش بودند و هفتصد تن دیگر، کنیز وی بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه چهل مرد در آمیزش توانا بود و نُه همسر داشت که در هر شبانه روز با آنها نزدیکی می‌کرد.[2]

۹) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابان، از حمزه، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون سلیمان بن داود علیه السلام از بیت المقدس بیرون آمد، بر جانب راست او سیصد هزار تخت بود که آدمیان بر آنها نشسته بودند و بر جانب چپ او سیصد هزار تخت بود که جنیان بر آنها نشسته بودند و پرندگان به فرمان سلیمان علیه السلام بر آنها سایه افکنده بودند و باد به فرمان او آنها را حمل می‌نمود، تا این که به ایوان کِسرَی در مداین رسیدند و از آن جا رو به سوی اصطَخر[3] گذاشتند و بعد راهی شدند تا به شهر بَرکاوان[4] رسیدند، سپس باد به فرمان سلیمان علیه السلام آنها را در فضای پایین حرکت داد، آن چنان که نزدیک بود پاهایشان به آب برسد. آنها

[1]- حشر/ ۷ و کافی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱۰.
[2]- کافی، ج ۵، ص ۵۶۷، ح ۵۰.
[3]- بلادی است در سرزمین فارس. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۱۱»
[4]- ناحیه‌ای است در سرزمین فارس. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۹۹»

به یکدیگر گفتند: هیچ شنیده‌اید یا دیده‌اید که پادشاهی چنین شکوهمند باشد؟ و باز گفتند: همانند این پادشاهی را نه دیده‌ایم و نه شنیده‌ایم. در آن دم فرشته‌ای از آسمان ندا سر داد: پاداش یک سبحان الله از آن چه که می‌بینید، شکوهمندترست.[1]

۱۰) بُرسی: روایت شده که مقدار غذای سلیمان علیه السلام در یک روز، هفت کُر[2] بوده است. روزی حیوانی از حیوانات دریا سر برآورد و عرض کرد: ای سلیمان! امروز مرا مهمان کن. سلیمان علیه السلام فرمان داد تا به اندازه خوراک یک ماهش برای آن حیوان غذا فراهم آورند. وقتی آن مقدار غذا همچون کوهی بزرگ بر ساحل دریا جمع آمد، آن ماهی سر برآورد و همه را بلعید و عرض کرد: ای سلیمان! آن گوشه‌ای از غذای من بود، بقیه آن کجاست؟ سلیمان علیه السلام به شگفت آمد و فرمود: آیا در دریا حیوانی همانند تو وجود دارد؟ ماهی عرض کرد: هزار گونه حیوان. سلیمان علیه السلام فرمود: به راستی که خداوند پادشاهِ پرتوان، در قدرت خود پاک و منزّه است و چیزهایی می‌آفریند که کسی از آنها خبر ندارد.

و امّا نعمت فراخ خداوند متعال چنان است که به داود علیه السلام فرمود: ای داود! به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! اگر همه آسمانیان و زمینیان چیزی را از من آرزو کنند، هم چنان که یکی از شما سوزنی را به دریا فرو برد و بیرون آورد، آرزوی هر آرزومندی را هفتاد بار بزرگ‌تر از دنیای شما به او عطا می‌کنم، پس چگونه ممکن است چیزی که من استوارش داشته‌ام، رو به کاستی گذارد؟[3]

۱۱) شیخ در کتاب مجالس، از ابو عبد الله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد الله محمّد بن وَهبان هنائی بصری، از احمد بن ابراهیم بن احمد، از ابو محمّد حسن بن علی بن عبد الکریم زعفرانی، از احمد بن محمّد بن خالد برقی، ابو جعفر، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی سلیمان علیه السلام از پادشاهی خود برکنار شد، از میان قوم خود رفت و مهمان مرد بزرگی شد و آن مرد، سلیمان را میزبان شد و بسیار به او نیکی کرد و چون نماز و نیکی او را دید،

---

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۹.

[2]- کر: ۱۹۸۰ لیتر.

[3]- مشارق انوار الیقین، ص ۴۱.

سلیمان در نظرش جایگاهی والا یافت و از این رو دخترش را بـه عقـد او درآورد. وقتي دختر آن مرد، کردار سلیمان را دید به او گفت: پدر و مادرم بـه فـدایت! چـه خلق نیک و چه منش بی‌عیبی داری! من در تو هیچ کردار ناپسندی نمی‌بینم، جـز آن که هزینه‌ات را پدرم می‌دهد. سلیمان بیرون رفت و به ساحل دریـا رسید و در آن جا به مردی ماهیگیر کمک کرد و ماهیگیر، همان ماهی که سلیمان انگشترش را در شکمش یافت، به او داد.[1]

۱۲) و روایت شده که سلیمان علیه السلام بر فرش خود می‌نشست و در هـوا سیر می‌کرد. روزی از روزها که بر فرش خود در گذر بود و بر فـراز زمـین کـربلا سیر می‌کرد، باد، فرشش را سه دور چنان چرخاند که سلیمان در هـراس از سـقوط افتاد. سپس باد آرام گرفت و فرش او بر زمین کربلا فـرود آمـد. سـلیمان بـه بـاد فرمود: چرا ایستادی؟ باد عرض کرد: بر این زمین، حسین علیه السلام کشـته مـی-شود. سلیمان فرمود: حسین کیست؟ باد عرض کرد: حسین فرزند زاده محمّد مختار صلی الله علیه و آله و فرزند علی علیه السلام، حیدر کـرّار اسـت. سـلیمان فرمـود: قاتل او کیست؟ باد عرض کرد: قاتل او یزید است که آسمانیان و زمینیان همه او را لعنت می کنند و لعنت خدا بر او باد! آن گاه سلیمان دست به سوی آسمان گشـود و یزید را لعنت و نفرین کرد و تمامی انسان‌ها و جن‌ها آمین گفتند؛ سپس باد وزیـدن گرفت و فرش را به حرکت درآورد.[2]

۱۳) و از سلمان فارسی رضـی الله عنـه روایـت شـده اسـت کـه وی گفـت: هنگامی که مردم با عمر بن خطاب بیعت کردند، ما با امیـر مؤمنـان حضـرت علـی علیه السلام در منزل آن حضرت بودیم. مـن، حضـرت امـام حسـن علیـه السـلام، حضرت امام حسین علیه السلام، محمّد بن حنفیه، محمّد بن ابی بکر، عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کِندی. فرزند ایشان حضرت امام حسن علیـه السـلام فرمـود: ای امیر مؤمنان! حضرت سلیمان از پروردگارش مُلکي درخواست کرد که بـرای هـیچ کس پس از او سزاوار نباشد و خداوند خواسته‌اش را به او عطا فرمود. آیا شما نیـز آن چه را سلیمان داشت، دارا هستید؟ ایشان فرمود: به خدایی که دانه را شـکافت و

---

[1]- امالی، ج ۲، ص ۲۷۲.

[2]- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۴، ح ۴۲.

آدمی را آفرید، گرچه سلیمان بن داود از پروردگارش مُلک خواست و او به وی عطا فرمود، امّا پدر تو چنان مُلکی به دست آورد که پیش از او جز رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی نداشته و پس از او هیچ کس نخواهد داشت.

حضرت امام حسن علیه السلام به ایشان عرض کرد: می‌خواهیم برخی از کراماتی را که خداوند به شما عطا کرده و به آنها شما را برتری بخشیده، به ما نشان دهید. حضرت علیه السلام فرمود: إن شاء الله نشانتان خواهم داد. حدیث در بیان کرامات امیر مؤمنان علیه السلام ادامه می‌یابد تا این که: حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! سلیمان بن داود علیه السلام به سبب انگشترش اطاعت می‌شد، امیر مؤمنان به سبب چه اطاعت می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: من چشم خداوند در زمین او و زبان گویای خداوند در میان آفریدگان او هستم. من نور خدایم که خاموش نمی شود و من در رحمت خدایم که عطایش از آن می‌رسد و من حجّت خدا بر بندگانش هستم. سپس فرمود: آیا دوست دارید انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام را به شما نشان دهم؟ عرض شد: آری. حضرت علیه السلام دست در گریبان کرد و انگشتری از طلا بیرون آورد که نگین آن از یاقوت سرخ بود و بر آن نوشته شده بود: محمّد و علی؛ سپس فرمود: آیا می خواهید سلیمان بن داود علیه السلام را به شما نشان دهم؟ عرض کردیم: آری، حضرت علیه السلام برخاست و ما نیز همراه ایشان برخاستیم. آن گاه ما را وارد بوستانی کرد که زیباتر از آن را ندیده بودیم و گونه گونه‌های میوه‌ها و انگورها را داشت و نهرهایش روان بود و پرندگانش بر فراز درختان نغمه می‌سرودند. چون پرندگان آن حضرت را دیدند، آمدند و بر گرد سرش شروع به بال زدن کردند تا این که به میان بوستان رسیدیم، ناگهان تختی دیدیم که جوانی بر آن دراز کشیده بود و دستش را بر سینه‌اش گذاشته بود. امیر مؤمنان علیه السلام انگشتر را از گریبان خود بیرون آورد و آن را در انگشت سلیمان علیه السلام کرد. سلیمان علیه السلام برخاست و عرض کرد: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و ای وصیّ فرستاده پروردگار جهانیان! به خدا سوگند! تو بزرگترین صدّیق و والاترین فاروق هستی، هر کس به دامان تو چنگ اندازد، رستگار شود و هر کس از تو سر پیچد، ناامید شود و زیان کند. من به حقّ شما اهل بیت از خدا درخواست کردم و او این مُلک را به من عطا فرمود. سلمان گفت: وقتی سخن سلیمان بن داود را شنیدم، بی اختیار

شدم و بر پای امیر مؤمنان افتادم و گام‌های ایشـان را بوسـیدم و خـدای متعـال را سپاس گفتم که چنین نعمت بزرگی به ما عطا فرمود و ما را بـه ولایـت اهـل بیـت علیهم السلام رهنمون شد. همان کسـانی که خداوند هـر گونـه پلیـدی را از ایشـان زدود و به تمام پاکشان کرد، و در آن دم همراهان مـن نیـز همچـون مـن بـر پـای حضرت علیه السلام افتادند.[1]

حدیث یاد شده، سخنی طولانی است که تمامی آن پیشتر در باب «یـأجوج و مأجوج» در پایان سوره کهف آمد و نیز روایات مربوط به این که انگشـتر سـلیمان بن داود علیه السلام و عصای موسی علیه السلام نزد امامان علیهم السلام می‌باشـد، پیشتر در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» [و ای موسـی در دست راست تو چیست؟] در سوره طه گذشت.[2]

«وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱) ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲) وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۴۳) وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)»

[و بنده ما ایوب را به یاد آور، آنگاه که پروردگارش را ندا داد که: شـیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد. *(به او گفتیم:) با پـای خـود (بـه زمـین) بکـوب، اینک این چشمه ساری است سرد و آشـامیدنی.*و (مجـدداً) کسـانش را و نظـایر آنها را همراه آنها به او بخشیدیم، تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای خردمنـدان باشد.*(و به او گفتیم:) یک بسته ترکه به دستت برگیر و (همسرت را) با آن بـزن و سوگند مشکن. ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! بـه راسـتی او توبـه‌کـار بود.]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضّال، از عبد الله بن بحر، از ابن مسـکان،

---

[1] - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۳، ح ۵.
[2] - طه/ ۱۷

از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار گشت، به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد؛ در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت، روزی بالا رفت و در آن جا شکر ایوب علیه السلام را دید که به خاطر نعمت پروردگارش به جا می‌آورد، چون این بدید به ایوب حسد ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره‌ای که از دنیا به او ارزانی داشته‌ای به درگاه تو شکر این نعمت به جا می‌آورد، اگر او را از دنیایش بی نصیب کنی، دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. مرا بر دنیای او چیره گردان تا بدانی که دیگر شکر هیچ نعمتی را به جا نخواهد آورد. خداوند به او فرمود: تو را بر مال و فرزند او چیره ساختم. شیطان فرود آمد و مال و فرزندان ایوب را سراسر نابود کرد، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: مرا بر کاشته‌های او چیره گردان. خداوند فرمود: چنین کردم. شیطان به همراه یارانش آمد و بر کاشته‌های او دمید و همه سوخت، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: مرا بر گوسفندان او چیره گردان. خداوند او را بر گوسفندان ایوب چیره گرداند و او همه را هلاک کرد، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: پروردگارا! مرا بر بدن او چیره گردان. خداوند او را بر بدن ایوب- به جز چشم و عقلش- چیره گرداند و شیطان در بدن او دمید و بدن ایوب از سر تا به پا پر از تاول شد. ایوب روزگاری دراز بر این درد بماند و حمد خدا گفت و شکر او به جای آورد تا این که در بدنش کِرم افتاد. چون کِرمی از بدنش بیرون می‌زد، آن را باز می‌گرداند و می‌گفت: به همان جایی برگرد که خداوند تو را از آن آفریده است. از آن پس بدن ایوب چنان به عفونت افتاد که روستاییان او را از آن جا بیرون کردند و در میان توده زباله‌ها بیرون از روستا انداختند و در آن حال زن ایوب، دختر یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام، از مردم صدقه می‌گرفت و برای او می‌برد. چون بلای ایوب به درازا کشید و شیطان بردباری او را بدید، نزد چندی از یاران آن حضرت که در کوه‌ها رهبانیت پیشه کرده بودند، رفت و به ایشان گفت: بیایید تا به نزد این بنده بلا دیده برویم و از او بپرسیم که چرا در این

بلا افتاده است. آن گاه سوار بر استران خاکستری به راه افتادند، چون به نزدیک او رسیدند، استرانشان از بوی عفونت او رمیدند، آنها فرود آمدند و استران را به هم بستند و پیاده نزد حضرت رهسپار شدند و یکی از آنها جوان کم سالی بود، وقتی نزد ایوب نشستند، عرض کردند: ای ایوب! کاش ما را از گناهت باخبر می‌کردی تا شاید این چنین خداوند درخواست ما را (برای بخشش تو) برآورده سازد، گمان نمی‌کنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کرده‌ای و از آن رو، به چنین بلایی دچار گشته‌ای که هیچ کس تاکنون ندیده است. ایوب گفت: به شُکوه پروردگارم سوگند! او خود می‌داند که من هرگاه غذایی خورده‌ام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر بدنم دشوارتر بوده است. آن جوان به یارانش گفت: بدا به حال شما که نزد پیغمبر خدا آمدید و او را سرزنش کردید تا او بخواهد آن چه را در عبادت خدا از شما پنهان می‌کرده، آشکار سازد. ایوب عرض کرد: پروردگارا! اگر در جایگاه دادخواهی از تو بنشینم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه می‌دارم. ناگاه خداوند ابری به سوی او فرستاد و فرمود: ای ایوب! حجّت خود را عرضه دار که اکنون تو را در جایگاه دادخواهی نشانده‌ام و این منم که همواره نزدیک تو هستم. ایوب عرض کرد: پروردگارا! تو خود می‌دانی که هرگاه برای عبادت تو دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر نفسم دشوارتر بوده است، آیا حمد تو نگفتم؟ آیا شکر تو به جا نیاوردم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟ در آن گاه از ابر به ده هزار زبان ندا رسید: ای ایوب! چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را پرستش کنی، حال آن که مردم از او غافل بودند و چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را حمد و تسبیح و تکبیر گویی، حال آن که مردم از او در غفلت بودند؟ آیا به خاطر کاری که در آن خدا بر تو منّت دارد، بر خدا منّت می‌گذاری؟در آن دم ایوب دست در خاک برد و خاک بر دهان خود ریخت و عرض کرد: پروردگارا! نکوهش من حقّ توست، این تو بودی که با من چنین کردی. پس خداوند فرشته‌ای به سویش فرستاد و آن فرشته پا بر زمین زد و از جای پایش چشمه‌ای سر برآورد و ایوب را در آن آب بشست و این چنین ایوب از آن چه که پیشتر بود، نیکتر و شادابتر گشت و خداوند به دورش باغی سبز رویانید و خاندان و مال و فرزند و کاشته‌ها را به او بازگرداند و آن فرشته به کنارش نشست و با او هم دم و هم سخن شد. در همان حال، همسر

ایوب تکه نانی خشک در دست، به راه افتاد و چون به آن جایگاه رسید، همه چیز را دگرگون یافت و دو مرد را دید که در کنار هم نشسته‌اند. پس گریست و فغان برآورد و گفت: ایوب، چه بلایی بر سرت آمد؟ ایوب او را صدا زد و او رو سوی حضرت کرد و وقتی دید خداوند بدن ایوب و دیگر نعمت‌های خود را به او بازگردانده، به سجده افتاد و شکر خدا به جا آورد. ناگهان ایوب گیسوان همسرش را بریده دید؛ چرا که او به نزد قومی رفته بود تا از آنها برای ایوب، اندکی غذا بگیرد و آن قوم گیسوان او را نیک یافته و به او گفته بودند: اگر گیسوان خود را به ما بدهی، ما به تو غذا می‌دهیم. او هم گیسوان خود را چیده و به آنها داده بود و از آنها برای ایوب غذایی گرفته بود. چون حضرت گیسوان او را بریده دید، برافروخت و سوگند یاد کرد که صد تازیانه به او بزند. چون همسرش آن ماجرا را برای او بازگفت، ایوب از سوگند خود اندوهناک شد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ» پس ایوب صد شاخه خرما برداشت و یک تازیانه به او زد و این گونه سوگند خود را به جا آورد.

سپس خداوند متعال فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ» و این گونه خداوند به فرزندان او که پیش از آن بلا یا پس از آن درگذشته بودند، جان دوباره بخشید و آنها را به او بازگرداند و همگی در کنار آن حضرت زیستند. پس از این که خداوند متعال ایوب را سلامتی بخشید، از او پرسیدند: ای ایوب! از این بلاها که بر سرت آمد، کدام یک بر تو دشوارتر بود؟ فرمود: نکوهش دشمنان.

خداوند متعال بر خانه ایوب بارانی از پروانه‌های طلا نازل فرمود و او آنها را جمع می‌کرد و آن چه را از آن پروانه‌ها باد می‌برد، به دنبالش می‌دوید و آن را باز می‌گرداند. جبرئیل عرض کرد: ای ایوب! سیر نمی‌شوی؟ فرمود: چه کسی از روزی پروردگارش سیر می‌شود؟[1]

۲) محمّد بن یعقوب، به اسناد وی از یحیی بن عمران، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر روایت کرده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

---

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۰.

درباره کلام خداوند متعال: «وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ»[1] [و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان (مجدداً) به وی عطا کردیم] پرسیدم: چگونه خداوند نظیر کسانش را به همراه آنان به او عطا فرمود؟

فرمود: خداوند برای ایوب، فرزندانش را که پیش از آن اجلشان رسیده بود و مرده بودند، همانند آنان را که در آن هنگام هلاک شده بودند، زنده کرد.

۳) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه و السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: بلایی که ایوب به آن دچار شد، به سبب نعمتی بود که خداوند متعال به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد. در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت. چون عمل ایوب به خاطر به جای آوردن شکر نعمت بالا رفت، شیطان به او رشک ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره‌ای که از دنیا به او ارزانی داشته‌ای شکر این نعمت به جا می‌آورد، اگر دنیای او را از او جدا کنی، به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. مرا بر دنیای او چیره گردان تا بدانی که او هیچ نعمتی را شکر نخواهد گفت. خداوند فرمود: تو را بر دنیای او چیره ساختم. شیطان مال و فرزند ایوب را یک به یک هلاک کرد و با این همه، ایوب حمد خداوند عزّ و جلّ می‌گفت. شیطان بازگشت و عرض کرد: پروردگارا! ایوب می‌داند دنیایی را که من از او گرفته‌ام، تو به زودی به او باز می‌گردانی، مرا بر بدن او چیره گردان تا بدانی که او شکر هیچ نعمتی را به جا نخواهد آورد. خداوند عزّ و جلّ فرمود: تو را بر بدن ایوب به جز چشم و عقل و زبان و گوش او چیره ساختم. شیطان به سرعت تمام فرود آمد که مبادا رحمت خداوند ایوب را دریابد و از رسیدن او به وی جلوگیری کند. شیطان از آتش سوزان در سوراخ‌های بینی ایوب دمید و بدن ایوب پر از دمل شد.[2]

۴) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از درست واسطی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

---

[1]- انبیاء/ ۸۴.

[2]- علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۵، باب ۶۵، ح ۱.

روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون این که گناهی کرده باشد، دچار بلا شد.[1]

۵) و از وی، به این اسناد، از حسن بن علی وشّاء، از فضل اشعری، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون هیچ گناهی، هفت سال دچار بلا شد.[2]

۶) و از وی، به این اسناد، از حسن بن علی وشّاء، از فضل اشعری، از حسن بن ربیع، از کسی که او نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایوب علیه السلام را بدون هیچ گناهی دچار بلا کرد. ایوب علیه السلام بردباری ورزید تا این که او را سرزنش کردند. حال آن که شما بر سرزنش بردباری نمی‌ورزید.[3]

۷) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از عبد الله بن یحیی بصری، از عبد الله بن مسکان، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار گشت به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد. در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت. چون شکری که ایوب از برای نعمت به جا می آورد، بالا رفت، شیطان به او رشک ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهره‌ای که از دنیا به او ارزانی داشته‌ای به درگاه تو شکر این نعمت به جا می‌آورد. اگر او را از دنیایش بی‌نصیب کنی، دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. خداوند به شیطان فرمود: من تو را بر مال و فرزند او چیره می‌سازم. شیطان فرود آمد و مال و فرزندان ایوب را سراسر نابود کرد. چون شیطان دید به خواسته‌های خود درباره ایوب نمی‌رسد، عرض کرد: پروردگارا! ایوب می‌داند دنیایی را که من از او گرفته‌ام، تو به زودی به او باز می‌گردانی، مرا بر بدنش چیره گردان. خداوند فرمود: من تو را بر بدن ایوب به جز

[1]- علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۵، باب ۶۵، ح ۲.
[2]- علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۵، باب ۶۵، ح ۳.
[3]- علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۵، باب ۶۵، ح ۴.

قلب و زبان و چشم و گوشش چیره ساختم. شیطان شتابان فرود آمد تا مبادا رحمت پروردگار عزّ و جلّ ایوب را دریابد و از رسیدن او به وی جلوگیری کند.

چون آن بلا بر ایوب سخت‌تر شد و روزهای پایانی گرفتاری‌اش فرا رسید، یارانش به نزد وی آمدند و عرض کردند: کسی را نمی شناسیم که دچار چنین بلایی شده باشد، مگر بدان سبب که امری ناپسند را پنهان کرده باشد. شاید تو در کرداری که به ما نشان می‌دهی، امری ناپسند را پنهان داشته‌ای. در آن هنگام ایوب به راز و نیاز با پروردگار خود نشست و عرض کرد: پروردگارا! مرا به چنین بلایی دچار کردی، حال آن که خود می‌دانی هرگاه دو امر در نظرم رسیده، آن را که ناگوارتر بوده است بر بدنم هموار کرده‌ام و هرگاه خوراکی خورده‌ام، یتیمی بر سفره‌ام نشسته است؛ اگر جایگاهی برای دادخواهی از تو داشتم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه می‌کردم. ناگاه ابری بر سرش پدیدار شد و کسی در آن ابر لب به سخن گشود و گفت: ای ایوب! حجّت خود را عرضه دار. آن گاه ایوب کمر راست کرد و بر دو زانو نشست و عرض کرد: مرا به چنین بلایی دچار کردی، حال آن که خود می‌دانی هرگاه دو امر در نظرم رسیده، آن را که ناگوارتر بوده، بر بدنم هموار کرده‌ام و هرگاه خوراکی خورده‌ام، یتیمی بر سفره‌ام نشسته است. در آن دم ندا رسید: ای ایوب! چه کسی عشق به عبادت را در دل تو نشاند؟ ایوب مشتی خاک برگرفت و در دهان خود ریخت و عرض کرد: تو ای پروردگار من![1]

۸) و از وی، از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمّد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون این که گناهی کرده باشد، دچار بلا شد. به راستی که پیامبران گناه نمی کنند؛ زیرا ایشان معصوم و پاک هستند و به گناه دست نمی‌یازند و گمراه نمی‌شوند و هیچ گناه کوچک یا بزرگی از ایشان سر نمی‌زند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: گرچه ایوب علیه السلام به تمامی آن بلاها دچار گشت، امّا هیچ بوی بدی از او برنخاست و چهره‌اش بدنما نشد و هیچ چرک و خون و عفونتی از بدنش بیرون نزد و چنان نشد که کسی با دیدنش او را ناپاک

[1]- علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۶، باب ۶۵، ح ۵.

بداند و چون به چشم کسی درآید او را به هراس اندازد و بدنش کرم نیافتاد. خداوند عزّ و جلّ هر یک از پیامبران یا دوستان ارجمند خود را به بلایی دچار کند، با ایشان چنین می‌کند.

امّا مردم به سبب تهیدستی و ناتوانی ظاهری ایوب علیه السلام از او دوری گزیدند، چرا که از حمایت و گشایشی که نزد پروردگارش داشت، بی‌خبر بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: سخت‌ترین بلاها در میان مردم، از آن پیامبران است و هر یک از ایشان نیک‌تر باشد، بلایش سخت‌تر است. خداوند عزّ و جلّ او را به بلایی سخت دچار کرد و این گونه در نظر تمامی مردم کوچکش نمود، تا وقتی او به خواست خداوند به مقامی والا در نعمت‌های بزرگ او رسید، مردم با دیدن او و مقامش او را خدا نپندارند و نیز از این امر نتیجه گیرند که پاداش خداوند متعال بر دو گونه است: شایستگی و ویژگی، و همچنین خداوند با او چنین کرد تا مردم هیچ ناتوانی را به خاطر ناتوانی‌اش و هیچ تهیدستی را به خاطر تهیدستی‌اش و هیچ بیماری را به خاطر بیماری‌اش، کوچک نپندارند و بدانند که خدا هر که را خواهد، ناخوش می‌کند و هر که را خواهد، به هر هنگام و به هر گونه و به هر سببی که خواهد شفا می‌دهد و این امور را برای هر که خواهد، مایه عبرت و برای هر که خواهد، مایه سیاه بختی و برای هر که خواهد، مایه نیک بختی قرار می‌دهد و او عزّ و جلّ در تمامی این امور در تقدیر خود دادگر است و در کردار خود خردمند است و هر آن چه را با بندگانش انجام می‌دهد از روی صلاح ایشان است و آنان هیچ نیرویی ندارند، مگر آن که از او می‌باشد.[1]

۹) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمّد بن سنان، از عثمان نوّاء، از کسی که وی نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ مؤمن را به هر بلایی دچار می‌کند و به هر مرگی جانش را می‌ستاند، امّا او را به بلای از دست رفتن عقلش دچار نمی‌کند. مگر ایوب علیه السلام را ندیدی که چگونه خداوند، شیطان را بر مال و فرزند و خاندان و هر آن چه داشت چیره گرداند، امّا او را بر عقل وی چیره

[1]- خصال، ص ۳۹۹، ح ۱۰۸.

نساخت و عقل را برایش بر جای نهاد تا با آن خدا را به یگانگی یاد کند؟[1]

۱۰) شیخ طوسی در تهذیب، به اسناد وی از حسن بن محبـوب، از حنـان بـن سدیر، از عبّاد مکّی روایت کرده است که او گفت: سفیان ثوری به من گفت: تو نـزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جایگاه نیکی داری، از ایشان بپرس کـه اگـر مردی زنا کند و چنان بیمار باشد که در جاری کردن حد بـر او، تـرس آن رود کـه بمیرد، باید با او چه کرد؟ من از حضرت علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمـود: ایـن سؤال از جانب توست یا کسی به تو گفته آن را بپرسی؟ عرض کردم: سفیان ثـوری از من خواست تا آن را از شما بپرسم. حضرت علیه السلام فرمود: مردی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، آن مرد که تنومنـد بـود و شـکمی برآمـده داشت و رگ‌های ران هایش بیرون زده بود، با زنی بیمار زنا کرده بود، رسول خـدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا دسته‌ای از صد شاخه خرما برای ایشـان بیاورنـد، سپس تازیانه‌ای به آن مرد و تازیانه‌ای بـه آن زن زد و هـر دو را آزاد کـرد و ایـن همان کلام خداوند متعال است کـه فرمـود: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ».[2]

۱۱) در تُحفة الإخوان، به حذف اسناد، از ابو بصیر روایت شده اسـت کـه وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار شد، به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: بـه سـبب نعمتـی بـود کـه خداوند متعال در دنیا به او عطا کرد و او شکر آن نعمت به جا آورد. داستان از ایـن قرار بود که پس از یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام، ایـوب بـن موص بن رعویل بن عِیص بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله علیه السلام پیـامبر شـد، او مردی دانا و بردبار و پاکیزه و خردمند بود و پدرش مردی ثروتمند با مال بسـیار بود که چهارپایان بسیاری از شتر و گاو و گوسفند گرفتـه تـا الاغ و اسـتر و اسـب داشت و در سرزمین شام کسی به توانگری او نبود. چون او درگذشت، همه آن مال به ایوب ارث رسید. در آن هنگام سی سال از عمر ایوب مـی‌گذشـت و او دوسـت داشت که ازدواج کند. در همان اوان، وصف رَحمه دختر اِفرائیم بـن یوسـف علیـه

---

[1]- کافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۲۲.

[2]- تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۲، ح ۱۰۸.

السلام به گوشش رسید. رحمه با پدرش در سرزمین مصر می‌زیست و پدرش از داشتن چنین دختری بسیار شادمان بود و او را بسیار دوست می‌داشت؛ چرا که در خواب دیده بود جدّ دخترش، حضرت یوسف علیه السلام، پیراهنی را که بر تن داشت درآورد و به رحمه پوشاند و به او فرمود: ای رحمه! این پیراهن، نیکی و زیبایی و خوبرویی من است که آن را به تو بخشیدم. رحمه در میان آفریدگان خدا بیش از هر کس به یوسف علیه السلام می‌مانست و دختری پارسا و عابد بود. چون ایوب علیه السلام وصف او را شنید به او مشتاق شد و از این رو با مال زیاد و هدایای بسیار رو به سوی سرزمین او گذاشت و راهی آن دیار شد تا این که نزد پدر رحمه رسید و دخترش را از او خواستگاری کرد. افرائیم به خاطر پارسایی ایوب و ثروتی که داشت، دخترش را به همسری او درآورد و جهازش را برای سفر با ایوب فراهم کرد. ایوب او را به سرزمین خود برد و خداوند بهره ایوب را از رحمه فراخ گرداند و او دوازده بار آبستن شد و هر بار یک پسر و یک دختر به دنیا آورد. سپس خداوند متعال ایوب را به پیامبری بر قومش برانگیخت و آنان اهالی حَوران و بَثَنه[1] بودند. خداوند چنان خُلق خوش و دلی مهربان به ایوب ارزانی فرمود که آن وصف را نصیب هیچ کس نکرده بود و از این رو هیچ کس از او سرپیچی نکرد و به خاطر بزرگواری او و پدرش، همه او را باور کردند و او بر ایشان قانون گذارد و مسجدها ساخت و برای تهیدستان و بیچارگان و میهمانان، سفره‌ها انداخت و آنان را میزبانی می‌کرد و گرامی می‌داشت و برای یتیمان همچون پدری مهربان، و برای بیوگان همچون شوهری دل سوز، و برای ناتوانان همچون پدری مهرورز بود. او به گمارده شدگان و امانت داران خود فرمود تا کسی را از کاشته‌ها و میوه‌های او باز ندارند و پرندگان و درندگان و همه حیوان‌ها از دستاورد او می‌خوردند و برکت خداوند روز و شب برایش فزونی می‌یافت و تمامی چهارپایانش هر سال دو بچه می‌آوردند و با این همه، ایوب علیه السلام از هیچ یک از داشته‌هایش شاد نمی‌شد و می‌گفت: ای خدا و ای سرور و ای مهتر و ای تکیه گاه من! اگر این دنیا چنین است، پس آخرت و بهشتی که برای سزاواران

---

[1] – بَثَنه یا بُثَنیّه: روستایی است میان دمشق و أذرعات که حضرت ایوب علیه و السلام زاده آن جا بود. «معجم البلدان،ج۱،ص۳۳۸»

بخشندگی‌ات آفریده‌ای چگونه باشد؟

چون شب فرا می‌رسید، پناهندگان او، در مسجدش گرد می‌آمدند و با او نماز می‌گزاردند و با او تسبیح می‌گفتند و صبح هنگام، فرمان می‌داد تا برای ایشان و هر آن که ناتوان بود، غذا فراهم آورند و در این راه، بی شمار مال خود هزینه می‌کرد و او هزار رأس اسب و هزار مادیان و هزار استر نرینه و مادینه و سه هزار شتر نر و هزار و پانصد شتر ماده و هزار گاو نر و هزار گاو ماده و ده هزار میش و پانصد گاو وحشی و سیصد الاغ داشت و هر مادیان دو یا سه کرّه و هر شتر، بچّه‌ای به همراه داشت و تمامی چهارپایان او چنین بودند و بر هر پنجاه رأس از آنها، چوپانی از سوی ایوب بود و هر یک از خادمانش زن و فرزند خود داشت. شیطان ملعون بر هر آن چه از مال ایوب می‌گذشت، نشان شکر بر آن می‌دید و پاک از زکاتش می‌یافت. پس به او حسد ورزید، امّا نتوانست گزندی به او برساند. در آن روزگار شیطان به عرش راه نداشت، امّا هنوز تا آسمان هفتم بالا می‌رفت و در هر جای آسمان‌ها که می‌خواست می‌ایستاد، تا این که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام عروج کرد و او از ورود به چهار آسمان بازداشته شد و تنها توانست تا سه آسمان بالا رود. سپس حضرت محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری برانگیخته شد و در آن هنگام او از ورود به همه آسمان‌ها بازداشته شد و از آن پس برای شنیدن صدای آسمان‌ها در کمین نشست و آدمیان و جنّیان از این امر در شگفت ماندند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا»[1] [و ما بر آسمان دست‌یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم، و در (آسمان) برای شنیدن به کمین می‌نشستیم (اما) اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد]

در روزگار ایوب علیه السلام، شیطان که هنوز تا به نزدیکی عرش راه داشت، به آن جا رفت و در جایگاه همیشگی خود ایستاد و حسادت پیامبر خدا ایوب علیه السلام در دلش شعله کشید. خداوند متعال که از آشکار و نهان آگاه است، ندا داد: ای ملعون! از کجا آمده‌ای؟ عرض کرد: خداوندا! گرداگرد زمین چرخیدم تا کسانی

[1] - جن/ ۸-۹.

را که از من پیروی می‌کنند، فریب دهم. همه را فریب دادم به جز بندگان بی‌ریای تو را. ندا رسید: ای ملعون! از دیدن نعمت‌های ایوب چه در دلت افتاده است؟ عرض کرد: پروردگارا! تو از او یاد کردی و فرشتگانت بر او درود فرستادند. ندا رسید: ای ملعون! آیا هیچ توانستی از او با آن همه عبادت چیزی به دست آوری؟ آیا می‌توانی او را از راه پرستش من گمراه کنی؟ عرض کرد: خداوندا و مهترا! ایوب شکر این نعمت به جا نیاورده است، من در کارش نظر کرده‌ام. او بنده ایست که چون سلامتی‌اش دادی، آن را از تو پذیرفت و چون روزی‌اش دادی، تو را سپاس گفت. حال آن که هیچ او را به بلا و مصیبت نیازموده‌ای. اگر او را به بلایی دچار می‌کردی، هر آینه می‌دیدی که راهی جز این می‌پیمود و اگر مرا ای پروردگار، بر مال او چیره می‌ساختی، هر آینه می‌دیدی که چگونه تو را فراموش می‌کرد. ندا رسید: ای ملعون! تو را بر مال او چیره ساختم تا بدانی آن چه درباره او می‌پنداری، دروغی بیش نیست. شیطان به سرعتِ تمام از آسمان‌ها فرود آمد و بر تخته سنگی نشست که قابیل سر برادرش هابیل را بر آن کوبیده بود و آن سنگی سیاه بود که چرکابه نفرین از آن تراوش می‌کرد. شیطان بر آن ایستاد و چنان ناله‌ای سر داد که دیوان سرکش، همه از شرق و غرب نزد او گرد آمدند و گفتند: ای پدر! چه در سر داری و چه بر سرت آمده است؟ گفت: من به چنان فرصتی دست یافته‌ام که پس از بیرون کردن آدم از بهشت، دیگر همانند آن را به دست نیاورده بودم و آن این که بر مال ایوب چیره گشته‌ام تا به تهیدستی‌اش اندازم و دارایی‌اش را نابود کنم. یکی از دیوان گفت: مرا بر درختانش چیره ساز که من به آتش دگرگون می‌شوم و آن گاه بر هر چیز گذر کنم، آن را می‌سوزانم و خاکسترش می‌کنم. شیطان گفت: این کار با تو. دیگری گفت: مرا بر چهارپایانش چیره ساز تا چنان فریادی کشم که روح از بدن تمامی آنها جدا سازد. شیطان گفت: این کار با تو. اولی برفت و به آتش دگرگون شد و آن درختان و بیشه‌ها را سراسر به آتش کشید و دیگری رو به سوی چهارپایان گذاشت و چنان فریادی بر سرشان کشید که همگی به همراه چوپان‌هایشان در دم جان باختند و روستاییان دودی مهیب دیدند و فریادی عجیب شنیدند و سخت در هراس افتادند. شیطان (به شکل خادمان) نزد ایوب رفت و او را در نماز دید. شیطان که گمان می‌کرد شعله‌های آتش به ایوب رسیده و رخسارش را سیاه کرده و موهایش را سوزانده، او را چنین ندا داد: ای ایوب! مرا دریاب، این

منم که با تو سخن می‌گویم، آیا ندیدی آتشی آمیخته به دود از آسمان فرود آمد و دارایی‌ات را سوزاند؟ دمی از شعله‌اش به من رسید و در آن هنگام شنیدم کسی از آسمان ندا سر داد و می‌گفت: این سزای کسی است که در عبادت خود ریا کند و به جای خداوند متعال، مردم را در نظر داشته باشد. همچنین از آن آتش شنیدم که می‌گفت: من آتش خشم و ناخشنودی‌ام.

چون ایوب ندای او را شنید، به نماز خود پرداخت و هیچ به او اعتنا نکرد تا این که نمازش را به تمام و درست به جا آورد و سپس فرمود: ای فلانی! اینها دارایی من نیست، بلکه دارایی خداوند متعال است که هر چه خود خواهد، با آن انجام می‌دهد. شیطان- که نفرین خدا بر او باد- عرض کرد: راست گفتی. از سوی دیگر مردم به خروش آمدند و برخی از آنها گفتند: این به خاطر خودپسندی ایوب بر سرش آمده است و برخی دگر گفتند: ایوب در توبه خود راستی نکرده و از این رو به این سزا گرفتار شده است. سخن آنها بر ایوب گران آمد، امّا هیچ پاسخشان نداد و تنها فرمود: خدا را سپاس برای قضا و قدرش. پیامبر خدا، ایوب، رو سوی آن ملعون کرد و فرمود: ای خادم تو کیستی؟ گویا از کسانی هستی که خداوند آنان را از دایره رحمت خود بیرون کرده و نعمت خویش از آنان برگرفته است؛ چرا که اگر خیری در تو بود، خداوند مرا از تو آگاه ساخته بود و جانت را به همراه آن چوپان‌ها گرفته بود؛ امّا شرّی در تو بوده که بدان سبب خداوند تو را همچون تلخه که از گندم برگیرند، از ایشان جدا کرده است. پس ای خادم! از من دور شو که تو رانده شده‌ای و مستحقّ نکوهش گشته‌ای.

شیطان عرض کرد: ای ایوب! راست گفت هر که گفت به خودپسندان خدمت نکنید. اکنون دانستم که تو در نمازت ریاکاری بیش نبوده‌ای. آیا من از جمله خادمان دلسوز تو نبودم؟ آیا من با همه تلاش، دارایی تو را پاس نداشتم؟ اکنون دستمزد من این است که مرا چون در میان شعله‌های آتش جان نداده‌ام، سرزنش کنی و به من چنین سخنانی گویی؟ ایوب با او سخن نگفت و رو به نماز خود آورد و شیطان ناکام و زبون از پیش او بازگشت و همچون قبل، به سوی آسمان بالا رفت و در آن جا ایستاد. آن گاه ندا رسید: ای ملعون! بنده‌ام ایوب را چگونه یافتی؟ دیدی که چون چهارپایان و خادمان و تمامی دارایی‌اش از دست رفت، بردباری پیشه کرد و مرا به خاطر آن بلا ستود؟ شیطان عرض کرد: خداوندا و

سرورا! تو او را از فرزندانی تندرست و کاخ‌هایی زیبا برخوردار کرده‌ای، اگر مرا بر دنیای او چیره گردانی، خواهی دید که او دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. ندا رسید: ای ملعون! برو، تو را بر فرزندان او چیره ساختم. دشمن خدا با سرعت تمام به سوی کاخی فرود آمد که فرزندان ایوب در آن می‌زیستند. نام فرزند بزرگ ایوب، حزقل بود و دیگر پسرانش مقبل و رشد و رشید و بهرون و بشیر و اقرون نام داشتند و چند پسر دیگر نیز داشت که در کتاب‌ها و قصّه‌ها نامی از آنها نیامده است و دخترانش، مرجانه و عبیده و صالحه و عافیه و تقیه و مؤمنه نام داشتند.

شیطان آن کاخ را به لرزه انداخت و آوار کرد و تخته‌ها و خشت‌هایش را بر دهان‌های آنان کوبید و سنگ‌هایش را بر سرهایشان فرو ریخت و به دردناک‌ترین گونه، بدن‌هایشان را تکّه تکّه کرد. در آن دم خداوند به زمین وحی فرمود: فرزندان پیامبرم، ایوب را در آغوش گیر. چون این خواست من است که بر آنها جاری می شود و به خاطرش پاداشی نیک، بهره ایشان خواهم ساخت. شیطان نزد ایوب رفت و عرض کرد: ای ایوب! دیدی چه بر سر کاخ‌ها و فرزندانت آمد و چگونه قصرهایشان گورهایشان شد و آن خشت‌ها کافورشان شد و جامه‌ها و بسترهایشان کفن‌هایشان شد و دیدی گونه آن چهره‌های زیبا از خاک و خون دگرگون شد و استخوان‌هایشان خرد شد و گوشت‌هایشان بین سنگ‌ها پاره پاره شد و پوست‌هایشان تکّه تکّه شد. شیطان ملعون همچنان این بلا را با اندوه و افسوس و زاری نزد او بازگفت تا این که ایوب شروع به گریستن کرد و شیطان نیز با او گریست. ناگاه ایوب از گریه خود پشیمان شد و مشتی خاک برگرفت و بر سر ریخت و از خداوند متعال آمرزش خواست و در سجده به خاک افتاد و سپس به شیطان رو کرد و فرمود: ای ملعون! مرا تنها گذار که تو ناکام و زبون و رانده شده-ای، بدان که فرزندان من امانت‌های خداوند نزد من بودند و ناگزیر بایست به او می‌پیوستند. شیطان بدون این که به خواست خود رسیده باشد، بازگشت و همچون قبل به سوی آسمان بالا رفت و در آن جا ایستاد. آن گاه ندا رسید: ای ملعون! بنده‌ام ایوب را چگونه یافتی، آن گاه که پس از گریستن توبه کرد و آمرزش خواست؟ شیطان عرض کرد: خداوندا و سرورا! تو او را از بدنی سالم برخوردار کرده‌ای و در این نعمت، جبران مال و فرزند نهفته است. اگر مرا بر بدن او چیره

گرداني، خواهي ديد كه چگونه تو را از ياد مى‌برد و شكر تو را وا مـى‌گـزارد. نـدا رسيد: اى ملعون! برو، تو را بر بدن او چيـره گردانـدم بـه جـز چشـمان و عقـل و گوش‌ها و زبان او كه از ياد من باز نمى‌ايستند. آن ملعون به سرعت تمام فرود آمـد و ايوب را ديد كه در مسجد خود رو به درگاه خداوند متعـال بـا گونـه گونـه‌هـاى ستايش به زارى نشسته است و باشكوهمندترين دعاها او را مى‌خواند و بـه خـاطر همه نعمت‌هايش شكر او مى‌گزارد و به سبب همه بلاهايش او را حمد مـى‌گويـد و چنين بر زبان مى‌راند: به شكوه و بزرگى‌ات سوگند! بر بلاى تو تنهـا شـكر افـزون كردم و اگر تا به ابد جامه بلا بر من بپوشانى، بر بلاى تو تنها بردبارى افزون خواهم كرد. چون شيطان اين سخن شنيد، برافروخت و هـيچ فرصـت نـداد ايـوب سـر از سجده برآرد و شتابان بر زمين سرازير شد و به زير بينى او رفت و از آتشـى شـعله ور در دهان و سوراخ‌هاى بينى‌اش دميد. ناگهان چهره ايوب سياه شد و از سـر تـا به پاى او پر از تاول شد و از آن تاول‌ها موهـايش بريخـت و چـون روز دوم فـرا رسيد، بدنش ورم كرد و بزرگ شد و در روز سوم سراسر سياه شد و در چهـارمين روز از زرداب آكنده شد و در پنجمين روز غـرق چركابـه شـد و در ششـمين روز بدنش كرم افتاد و از آن خونابه جارى شد و تنش به خارش افتاد و او دو ماه چنان بدنش را خاراند كه ناخن‌هايش ريخت و از آن پس خود را با رداى زبر و خشت و سنگ‌هاى ناهموار خاراند و چنان بود كه هرگاه كرمى از بدنش بيرون مى‌زد، آن را با دست خود به جايش باز مى‌گرداند و مى‌فرمود: آن قدر از گوشت و خونم بخـور تا خداوند گشايشى برساند.

رحمه عرض كرد: اى ايوب! مال و فرزندت از دست رفته و گزنـد بـر بـدنت افتاده است. ايوب فرمود: اى رحمه! خداوند متعال پيش از من پيـامبران را بـه بـلا دچار كرد و ايشان صبر پيشه كردند، به راستى كه خداونـد متعـال بـه صبرپيشـگان وعده نيک داده است. سپس ايوب در سجده به خاک افتاد و عرض كرد: خداوندا و سرورا! اگر تا ابد جامه بلا بر من بپوشانى و مرا از تندرسـتى بـى‌نصـيب گردانـى و كرم‌ها تنم را پاره پاره كنند، تنها شكر افزون خواهم كرد. خداونـدا! مگـذار دشـمنم شيطان ملعون مرا سرزنش كند. رحمه چون بلاى ايوب را مى‌ديد، بارى مى‌گريست و بارى فرياد مى‌كرد و ايوب او را از اين كار باز مى‌داشت و مى‌فرمود: مگر نه ايـن است كه تو زاده پيامبرانى و خود مى‌دانى كـه مـن پيغمبـر خـدايم و از پيـامبران و

فرستاده شدگانی همچون پدران تو ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و یوسف علیه السلام سرمشق دارم؟ سپس ایوب از خداوند متعال خواست تا به رحمه برای دیدن بدن او صبر عطا کند و آن گاه به او رو کرد و فرمود: برخیز و برای من جایی به جز مسجدم بیاب و مرا به آن جا ببر. رحمه رفت و جایی برای او یافت و بازگشت و او را به گوشه‌ای از آن سرزمین برد. او چنین کرد و ایوب به او فرمود: دوست ندارم مسجد را آلوده کنم. وقتی رحمه آن جا را برای ایوب یافت، نزد آن قوم رفت که ایوب علیه السلام بسیار به آنها نیکی کرده بود و از آنها خواست تا در بیرون آوردن ایوب از مسجد او را یاری کنند، امّا آنها گفتند: پروردگار از ایوب خشمگین شده و پرده از کردار ریاکارانه‌اش برگرفته است. پس ای کاش میان ما و او همچون دوری مشرق از مغرب، فاصله می‌افتاد؛ چرا که اگر خیری در عبادت او بود، پروردگارش او را دچار بلا نمی‌کرد. رحمه سوی ایوب بازگشت و عرض کرد: ای ایوب! اکنون مصیبت بسی دشوار شد و امیدمان از نیکی شناسان و قدرشناسان نقش بر آب شد. ایوب فرمود: ای رحمه! بلادیدگان این چنین شوند، حال جلو بیا و بگو هیچ توان و نیرویی نیست جز از سوی خداوند والای بزرگ. سپس دست راستت را به زیر سرم گذار و با دست چپت پاهایم را بگیر و مرا بلند کن. او چنین کرد و به نیروی خداوند متعال او را برگرفت و به جایی برد که ایوب در همان جا برای ناتوانان و بیچارگان سفره می‌انداخت. او فرمود: ای رحمه! صدقه بر ما حرام است و حلال نمی‌شود، پس در خدمتکاری مردم چاره‌ای بجو. ایوب این بفرمود و اشک از چشمانش جاری شد. رحمه عرض کرد: ای پیامبر خدا! چرا گریه می کنی؟ فرمود: ای رحمه! تو دختر پیامبران و از تبار فرستاده شدگانی و زنی بسیار زیبا و خوبرو هستی و در روزگار تو هیچ کس جز جدّت یوسف، زیبا و خوبرو نبوده است. حال آن که در این روستا بدکاران بسیاری زندگی می‌کنند و از آن می-ترسم که اگر به خدمتکاری مردم مشغول شوی، در مکرهای شیطانِ ملعون گرفتار شوی. در آن دم رحمه به گریه افتاد و گفت: ای پیامبر خدا! آیا من سزاوار آنم که مرا متّهم کنی و به چنین کاری نسبت دهی، حال آن که من دختر پیامبران و زاده درستکاران پاک دامن هستم؟ به حقّ پدران و اجدادم سوگند! که پس از تو چشم به سوی هیچ کس نچرخیده است. در آن هنگام ایوب به او اجازه داد تا خدمتکاری کند.

رحمه خدمتکار اهالی بَثَنه بود و برایشان آب می‌آورد و خانه‌هایشان را می روبید و زباله‌هایشان را بیرون می‌برد و جامه‌ها و پارچه‌هایشان را می‌شست و آنها دستمزد او را می‌پرداختند و به او برای ایوب غذا و نوشیدنی می‌دادند. روزی شیطان به شکل پیرمردی کهنسال پدید آمد و نزد اهالی آن روستا رفت و به آنها گفت: چگونه بر خود می‌پسندید زنی که چرک و خونابه و بوی عفونت شوهرش را درمان می‌کند، به خانه‌هایتان وارد شود و در ظرف‌ها و غذاها و نوشیدنی‌هایتان دست برد؟ سخن شیطان در دل‌های آنان نشست و از آن پس به رحمه اجازه ندادند تا وارد خانه‌هایشان شود. رحمه روا ندید ایوب را از این امر باخبر سازد تا مبادا غمی بر غم‌هایش افزوده گردد. آن قوم، دیگر او را به خدمتکاری نپذیرفتند و اندک چیزی به او می‌دادند و او این گونه به ایوب غذا می‌رساند و هیچ از این امر سخنی به او نگفت. بلای ایوب دشوارتر شد و بوی عفونتش چنان فزونی یافت که دیگر هیچ یک از اهالی آن روستا نتوانست از بوی بد ایوب در خانه‌اش آرام گیرد و آنها نمی‌دانستند باید چه کنند. سرانجام هم رأی شدند که سگ‌هایشان را به سوی ایوب بفرستند تا او را بدرند. چون این رأی به گوش رحمه رسید، نزد ایوب رفت و او را از آن باخبر کرد. ایوب به او فرمود: ای رحمه! خداوند متعال چنان نیست که سگ بر من چیره گرداند، حال آن که من پیامبر و زاده پیامبران اویم. آن قوم سگ‌های گله‌های خود را جمع کردند و به سوی ایوب فرستادند. آن سگ‌ها به سوی او دویدند و چون نزدیکش رسیدند، از او روی گرداندند و همه از آن سرزمین گریختند، چنان که دیگر هیچ سگی در آن روستا بر جای نماند. آن قوم نزد ایوب آمدند و عرض کردند: ما بر بلای تو صبر نتوانیم کرد، یا از میان ما می‌روی یا تو را سنگسار می‌کنیم تا بمیری و ما را آسوده کنی. ایوب به آنها فرمود: مرا سنگسار نکنید، بیایید و مرا از روستایتان به سوی توده‌های زباله‌هایتان بیرون برید؛ زیرا من از خداوند متعال امید دارم که مرا هلاک نکند. آنها عرض کردند: ما تو را ناپاک می‌دانیم و تو از ما دوری، چگونه نزدیک تو آییم و بلندت کنیم؟ سپس او را ترک کردند.

ایوب به رحمه فرمود: ای زن راستگوی پاک نیکوکار! می‌بینی که این قوم از من بیزار و دلگیر شده‌اند. برو و بر سر راه بایست، به این امید که رهگذری بیابی و او را از قصّه من باخبر کنی و از او بخواهی تا در بردن من از این روستا تو را یاری

کند. رحمه عرض کرد: شتاب نکن تا به فلان سرزمین روم و در آن جا برایت کلبه‌ای فراهم کنم. سپس رفت و بر سر راه در انتظار رهگذری ایستاد. ناگاه دو مرد همچون ماه تابان با عطری خوش از راه رسیدند. آن دو در نظر رحمه نیک آمدند، امّا او شرم کرد نیاز خود با ایشان در میان بگذارد. چون به نزدیک او رسیدند گفتند: دوست و یاور ما ایوب کجاست و با بلایش چه می‌کند؟ رحمه آن دو را از حال ایوب باخبر کرد و گفت که چگونه اهل روستا از او به ستوه آمده‌اند و آشیانه‌اش زباله دان آنها شده است. سپس به ایشان گفت: من از شما درخواستی دارم و آن این که برای ایوب دعای تندرستی کنید. آن دو گفتند: ما برایش دعا می‌کنیم. هر وقت نزدش بازگشتی، سلام ما به او برسان. آن گاه ایشان رفتند و رحمه سوی ایوب بازگشت و داستان آن دو مرد و آن چه را گذشت برای ایوب بازگفت. در آن دم ایوب فریاد برآورد و فرمود: چه بسیار مشتاق توام ای جبرئیل! و چه بسیار دلتنگ توام ای میکائیل! سپس رو به رحمه کرد و فرمود: ای رحمه! کیست که همتای تو باشد کنون که با فرشتگان هم سخن شده‌ای؟ رحمه عرض کرد: برایت کلبه‌ای فراهم کرده‌ام، امّا صبر کن تا در میان راه بایستم شاید رهگذری بیاید و مرا یاری کند تا تو را به آن جا برم. رحمه رفت و در میان راه ایستاد، ناگاه چهار فرشته از راه رسیدند و از او پرسیدند: ای زن! چیزی نیاز داری؟ گفت: آری، می‌خواهم مرا یاری کنید تا پیامبر خدا ایوب را به فلان زباله دان برم. آنها به راه افتادند و نزد ایوب رسیدند و او را بر آن بلا به صبر فراخواندند و برایش دعای تندرستی کردند و او را بر پارچه‌ای برگرفتند و به زاغه نشینی بردند و بر در آن کلبه گذاشتند و رفتند. رحمه که در آن کلبه توده‌ای از خاک گرد آورده بود و از آن بستری ساخته بود، عرض کرد: ای ایوب! برخیز و پس از بسترهای گسترده اکنون بر بستری از خاک آرام گیر و پس از بالش‌های آراسته، اکنون سر بر بالشی از سنگ گذار. ایوب به او فرمود: مگر نگفته بودم از اسباب آسایش دنیا یاد نکن؟ سپس خزید و خود را بر آن توده خاک انداخت، حال آن که تسبیح خدای والای بلندمرتبه بر زبان می‌راند و می‌فرمود: پاک است آن ارجمندِ نزدیک، و منزّه است آن والاالمقام بلند مرتبه. در آن هنگام رحمه ردای خود درآورد و بر اندام ایوب کشید و درِ کلبه را پوشاند و کمر به خدمت او بست و آن چه می‌یافت برای او می‌برد.

روزی رحمه به راه افتاد تا اندکی غذا از برای ایوب بگیرد، پس بر در خانه‌ای رفت و از اهالی‌اش چیزی خواست، امّا زنی از درون خانه به او گفت: از ایـن جـا برو، چرا که پروردگار ایوب بر او خشم گرفته است. رحمه بر در خانه دیگری رفت و باز همان سخن به او گفتند. او سراسر روستا را گشت، امّا چیـزی بـه او ندادنـد، پس به گریه افتاد و رو سوی ایوب گذاشت و به او عرض کـرد: ایـن قـوم، مـرا از خود راندند و درِ خانه‌هایشان را به رویم بستند. ایوب فرمود: ای رحمه! از این کـه آنها درِ خانه‌هایشان را به رویمان می‌بندند، غمگین مباش؛ چرا که خداوند درهـای رحمتش را به رویمان نمی‌بندد و امّا ای رحمه! شاید تو از من به ستوه آمده باشـی و بخواهی از من جدا شوی. رحمه عرض کرد: پناه بر خدا از چنین اندیشه‌ای، چـه عذری به درگاه خداوند آورم و از پیامبرش جدا شوم؟ هرگز، هرگز چنین نمی کنم. من تو را از این روستا به روستای دیگری می‌برم، امید است آنهـا دلسـوزتر از ایـن قوم باشند.

رحمه او را بر پارچه‌ای گذاشت و ایوب از درد بی‌هوش شد. رحمه آب آورد و بر چهره‌اش زد تا به هوش آمد. آن گاه با آن ردا تنش را که پوسـتی پـاره پـاره داشت، پوشاند و او را برگرفت و به روستای دیگری در حَوران بُرد و در گوشـه‌ای از آن روستا بنشاندش، سپس دست بـه درگـاه خداونـد متعـال فـراز کـرد و از او خواست تا ایوب را از درندگان و دیگر گزندها در امان دارد. این دعا کـرد و خـود وارد آن روستا شد و گفت: ای مردم! چه کسی می‌خواهد بـرایش لبـاس و پارچـه بشویم و خانه‌اش را بروبم و زباله‌هایش را بیرون برم و بـرایش آب بیـاورم تـا در عوض، اندکی غذا برای پیامبر خدا، ایوب، به من بدهد؟ ناگاه زنان آن روستا بیرون آمدند و یکی از آنها گفت: این زن راهزنی است که به روستای ما آمده است. رحمه به او گفت: چگونه این سخن بر زبان می‌رانی، حال آن که من رحمه دختـر افـرائیم پیامبر خدایم و اجدادم یوسف، مـرد راسـتگوی خـدا و یعقـوب، اسـرائیل خـدا و اسحاق، برگزیده خدا و ابراهیم، دوست خدا می‌باشند و نیز همسر پیغمبر خدا ایوبِ بلادیده هسـتم؟ آنها به او گفتند: ایوب کجاست؟ گفت: او همـین جـا پشـت دروازه روستا در کنار خاک روبه‌ها و زباله‌های شما نشسته است. آن زنان به سوی ایوب رفتند و چون او را در چنین بلایی گرفتار دیدند، سخت گریستند و گفتند: این همان ایوب، پیامبر است که صاحب آن همه کنیز و خادم و رمه بـود؟ در آن دم ایـوب و

رحمه اشکی جانکاه ریختند و ایوب فرمود: من ایوب، بنده پروردگار و فرستاده اویم و آن گرسنه‌ای هستم که تنها با یاد او سیر می‌شود و آن تشنه‌ای هستم که تنها با تسبیح او سیراب می‌شود. آن زنان گریستند و رحمه نیز با آنها گریست و به آنها گفت: من از شما درخواستی دارم و آن این که به من تبری بدهید تا چند درخت قطع کنم و با چوبش برای ایوب کلبه‌ای بسازم تا او را از گرما و سرما در امان دارد و غذایی برایش فراهم آورم. آنها برای او هر آن چه نیاز داشت آوردند و او سوی حوض آبی سفالین رفت و نانی را که پخته بود، در آن حوض به آب زد و با دست خود آن را خیساند و به ایوب که دندان‌هایش ریخته بود، خوراند؛ آن گاه شاخه درختان را قطع کرد و از آن شاخه‌ها بر سر ایوب سایه بانی همچون کلبه ساخت و سپس وارد روستا شد و روستاییان او را نزد خود بردند و گرامی‌اش داشتند و او در پنج خانه خدمت کرد و ده قرص نان گرفت. چون نزد ایوب بازگشت، او را از آن چه گذشت باخبر کرد و عرض کرد: امروز از روزی خدا غذای بسیاری به دست آوردم، اکنون کنارت می‌نشینم و از تو جدا نمی‌شوم تا این غذا را به تمام بخوری. ایوب فرمود: خداوند به نیکی پاداشت دهد، ای رحمه! به راستی که تو دختر پیامبران هستی. سپس زبان به دعا چنین گشود: سپاس و ستایش از برای خداییست که هر که را بر او توکّل کند، ناکام نمی‌گذارد. حکمی نیست جز از برای او و بازگشت همه امور به سوی اوست و هم اوست که بر همه چیز تواناست.

زنان آن روستا به سوی کلبه ایوب راهی شدند و در آن نزدیکی نشستند. چون بوی ایوب به مشامشان رسید، شتابان به خانه‌هایشان بازگشتند و درهای خانه‌هایشان را به روی رحمه بستند و به او گفتند: به خانه‌های ما وارد نشو، امّا ما از غذای خود به تو خواهیم داد. رحمه نیز به این کار راضی شد. روزی رحمه از آن روستا به نزد ایوب باز می‌گشت، ناگاه شیطان ملعون به شکل طبیبی با ابزار طبابت بر او پدید آمد و گفت: من از فلسطین می‌آیم و چون شنیدم شوهر تو بیمار است، آمدم تا درمانش کنم. من فردا نزد او خواهم آمد. اکنون برو و او را از قصّه من آگاه کن و به او بگو گنجشکی بگیرد و بدون این که بر آن نام خدا را جاری کند، سرش را ببرد و آن را بخورد و سپس کاسه‌ای شراب بنوشد و خود را به خون آغشته کند، چرا که گشایش کار او در این کار است. رحمه شادمان نزد ایوب رفت و او را از این امر آگاه ساخت. پس خشم در چهره ایوب برافروخت و فرمود: تو

کی دیده‌ای من شراب بنوشم و غذایی را که نام خداوند متعال بر آن جاری نشده بخورم و خود را به خون آغشته کنم؟ ای رحمه دیروز از سوی جبرئیل و میکائیل پیام می‌آوردی و امروز پیام آور شیطان ملعون شده‌ای؟ رحمه دانست که خطا کرده است، پس از ایوب پوزش خواست و پیوسته به او نیکی کرد تا در آخر ایوب از او راضی شد و به او هشدار داد تا دیگر چنین سخنی نگوید.

روزی دگر چون رحمه از آن روستا با غذایی نزد ایوب باز می گشت، شیطان ملعون به شکل مردی خوش چهره و خوب رو سوار بر الاغی سرخ بر او پدید آمد و گفت: ای زن! گویی من تو را می‌شناسم، آیا تو رحمه دختر افرائیم پیامبر خدا و همسر ایوب، پیامبر بلادیده خدا نیستی؟ گفت: آری. آن ملعون گفت: من شما را می‌شناسم، مگر شما ثروتمند و توانگر نبودید، چرا به این روز افتاده‌اید؟ گفت: ما بلا دیدیم و مال و فرزندانمان همه از دست رفت، سپس بلایی سخت‌تر گریبانمان گرفت و شوهرم ایوب خود بیمار شد. آن ملعون گفت: چرا به چنین مصیبت‌هایی گرفتار شدید؟ گفت: خداوند متعال خواست تا صبر ما را بر بلا بیازماید. شیطان گفت: اشتباه کردی، چرا که الله خدای آسمان است و خدای زمین منم. من شما را برای خود خواستم، امّا شما خدای آسمان را به پرستش گرفتید و مرا نپرستیدید، پس من هم با شما چنین کردم و دارایی‌تان را گرفتم و فرزندان و خادمان و رمه‌هایتان را میراندم و اکنون همه آن چه از دست دادید نزد من است. اگر می‌خواهی با من بیا تا آنها را به تو نشان دهم، چرا که آنها همه در فلان دشت نزد من می‌باشند. رحمه چون این سخن شنید، حیران و شگفت زده بر جای بماند و سپس اندکی در پی او رفت و شیطان چشمانش را جادو کرد و او را در میان آن دشت ایستاند و او هر آن چه را از دست داده بود، در آن جا دید. شیطان گفت: حال سخنم را باور کردی یا هنوز دروغگویم می‌پنداری؟ رحمه گفت: تا نزد ایوب برنگردم، نمی‌دانم باید به تو چه بگویم. پس نزد ایوب بازگشت و او را از آن چه دیده بود باخبر کرد. ایوب فرمود: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. وای بر تو ای رحمه! مگر نمی‌دانی جز الله خدای دیگری نیست و آن چه را او می میراند، هیچ کس نمی‌تواند زنده کند. عرض کرد: آری. فرمود: پس اگر خردمند بودی به سخنش گوش نمی‌سپردی و به دنبالش نمی‌رفتی تا چشمانت را جادو کند. رحمه گفت: ای پیامبر خدا! این خطا را بر من ببخش که دیگر چنین خطایی از من سر

نخواهد زد. ایوب فرمود: یک بار تو را از آن ملعون بر حذر داشتم و این بار دوم است. در برابر خدا سوگند یاد می کنم که اگر تندرستی‌ام را به من بازگرداند، بدان سبب که با شیطان ملعون هم سخن شده‌ای، صد تازیانه به تو خواهم زد. آن گاه رحمه با خود گفت: ای کاش از این بلا رهایی یابد و دویست تازیانه بر من زند.

۱۲) ابن عباس: ایوب هجده سال در آن بلا بر جای بماند تا این که آن چه از او ماند، چشمانی بود که در کاسه می‌چرخید و زبانی که با آن سخن می‌گفت و دلی که بر حال خود بود و گوش‌هایی که با آنها می‌شنود و در آن حال به زیر زبانش کرم‌هایی درشت و سیاه افتاده بود که بیرون آمدنشان بر او دردناک و به زیر رفتنشان عذاب آور بود. خداوند متعال به او وحی فرمود: ای ایوب! تو در آسایش من صبر پیشه کردی، پس اکنون در بلایم نیز صبر کن.

روزی رحمه در پی غذایی بیرون رفت، امّا هیچ نیافت. پس سر به سوی آسمان فراز کرد و گفت: خداوندا و سرورا! بر غریبی و ناتوانی ما رحم فرما. در آن هنگام یکی از روستاییان سخنش شنید و گفت: ای زن! نزد زنان روستا برو که ایشان دل‌هایی مهربان دارند. رحمه به راه افتاد و در خانه پیرزنی را کوبید و گفت: من رحمه، همسر ایوب هستم و امروز هر چه به دنبال غذا گشتم، چیزی نیافتم و سخت گرسنه مانده‌ام. پیرزن گفت: ای رحمه! من از تو درخواستی دارم که اگر برآورده کنی، دو قرص نان به تو خواهم بخشید و آن این که من ازدواج کرده‌ام و دختری دارم، می توانی دو طرّه از گیسوانت را به من بدهی تا با آنها دخترم را بیارایم؟ گفت: تنها با این کار راضی می‌شوی؟ پیرزن گفت: آری. گفت: دو قرص نان برایم بیاور. به خدا سوگند! اگر تمام گیسوانم را می‌خواستی، همه را به تو می بخشیدم تا برای ایوب غذایی فراهم کنم. پیرزن رفت و دو قرص نان به همراه قیچی آورد و دو طرّه از گیسوان رحمه را چید. رحمه آن دو قرص نان را گرفت و نزد ایوب رفت، امّا آن نان به چشم او ناپسند آمد، از این رو فرمود: این را از کجا آورده‌ای؟ رحمه او را از قصّه باخبر کرد و گفت که یافتن غذا بر او دشوار شد. ناگاه ایوب فریاد برآورد و فرمود: خدایا! چه گناهی کرده‌ام که از من روی بخشنده‌ات گردانده‌ای؟ خدایا! مرگ برایم زیباتر از این حادثه است. پروردگارا! من به چنین زیانی درافتاده‌ام، حال آن که تو مهربان‌ترین مهربانانی. خداوند متعال به او وحی فرمود: ای ایوب! سخنت را و آرزوی مرگت را بر آن زبان شنیدم، امّا اگر تو

بر سببی جز این بلا جان دهی، مزد و پاداشی که از این بلا تو راست، به دست نخواهی آورد. من پاداش صبر تو را خواهم داد، و امّا رحمه، پس به شکوه و بزرگی‌ام سوگند که او را در بهشت خشنود خواهم ساخت. در آن هنگام ایوب شادمان شد و آرام یافت. چون بلای ایوب به درازا کشید و شیطان صبر او بدید، یاران او را که در کوه‌ها رهبانیت در پیش گرفته بودند، به نزد وی برد. یکی از آنها نفیر نام داشت و از یمن بود، دیگری صوتَی نام داشت و از فلسطین بود و سومی ملهم نام داشت و از حِمص بود و هر سه خردمند و از شاگردان و دست پروردگان ایوب بودند و او ایشان را به مقامی رسانده بود و آنها نزدش می‌آمدند و جویای حالش می‌شدند. پس بر استرانی خاکستری سوار شدند و راهی شدند. چون نزدیک ایوب رسیدند، استرانشان از بوی بد ایوب رمیدند. آنها استران را به هم بستند و پیاده به راه افتادند و نزد ایوب نشستند و عرض کردند: ای ایوب! کاش ما را از گناهت باخبر می‌کردی امید است این چنین وقتی به درگاه خداوند به دعا بنشینیم و از او درخواست (تندرستی تو را) کنیم تا او درخواست ما برآورده سازد، چرا که گمان نمی‌کنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کرده‌ای و از آن رو، به چنین بلایی دچار گشته‌ای که هیچ کس تاکنون ندیده است. اگر تو در پرستش خداوند نیتی راست داشتی، او تو را در چنین بلای سختی نمی‌انداخت. آن گاه بر این شدند تا بر ایوب گرد آیند و سر از تنش جدا کنند. ایوب فرمود: به شکوه پروردگارم سوگند! او خود می‌داند که من هرگاه غذایی خورده‌ام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر بدنم دشوارتر بوده است. ای قوم! گویی بر من خشم گرفته‌اید و با قدرنشناسی مرا سرزنش می‌کنید. آیا دستمزد من این است؟ بدانید خداوند متعال آن کس را که بخواهد پاداشی افزونش دهد، به بلا دچار می‌کند، همچنان که دیگر پیامبران و نکوکاران را به بلا دچار کرد. آن گاه رو به آسمان آورد و عرض کرد: خداوندا و سرورا! طعم تندرستی را هرچند در ساعتی از روز، به من بچشان و مگذار دشمنان، مرا سرزنش کنند و روی بخشنده‌ات از من مگردان که به زیر این بلا خُرد شده‌ام و رشته انسی با کسی برایم نمانده و لب‌هایم چنان ورم کرده که از بالا بینی‌ام را و از پایین چانه‌ام را پوشانده و پوست سرم بر چهره‌ام افتاده و گوش‌هایم به زیر ورم چهره‌ام پنهان شده و شکمم از چرک و خونابه آکنده گشته و استخوان‌هایم از کرم

ساییده شده و آنان که مرا ارج می‌گذاشتند، از من به ستوه آمده‌اند و بر من جفا می‌کنند. ایوب این بگفت و سخت گریست. وقتی آنان از سرزنش ایوب دست کشیدند و خواستند، برخیزند، جوانی کم سال که سخن آن قوم شنیده بود و زبان خداوند متعال شده بود، رو به آنان کرد و گفت: بدا به حالتان! نزد پیامبر خدا آمده‌اید و او را نکوهش می‌کنید و خود را در سرزنش او حق به جانب می‌بینید، حال آن که او چنان بر گردنتان حق دارد که بر شماست تا زبان به چنین سخنانی نگشایید. وای بر شما! آیا می‌دانید چه کسی را سرزنش می‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که او پیغمبر خدا و برای پیام آوری، برگزیده او و امین وحی اوست؟

خداوند متعال هیچ شما را خبر نداده که بر او خشم گرفته باشد و با این که خود می‌دانید خداوند، پیامبران و راست کرداران و شهیدان و نکوکاران را به بلا می‌آزماید و این نه از روی خشم و خوار کردن است، امّا بلایی که بر ایوب فرود آمده، او را در نظرتان ناچیز کرده است. حتی اگر او پیامبر هم نبود، نکو نیست که مرد، برادرش را به هنگام بلا سرزنش و به گاه مصیبت ملامت کند و غمی بر غم‌های او بیافزاید. خدا را درباره خود در نظر آورید که اگر به خود بنگرید عیب‌های بسیار خواهید یافت. سپس رو به ایوب کرد و او را دلداری داد و دردش را آرام کرد. آن گاه ایوب خطاب به آن سه فرمود: شما به خود غرّه گشته‌اید، حال آن که اگر به خود بنگرید عیب‌های بسیار خواهید یافت. حال من امروز چنان شده که جایی در نظرتان ندارم، چرا که کسان من از من به ستوه آمدند و نیکی‌های مرا پاس نداشتند و دوستانم از کنارم گریختند و یارانم از من بریدند و مردمان امّتم به من کفر ورزیدند. اکنون هم اگرچه چنین سخنانی بر زبان می‌رانید، باز پاک و منزّه است کسی که اگر بخواهد، هر آینه از این بلا که کوه‌های پابرجا تاب آن ندارند، برایم گشایشی حاصل می‌کند. سپس عرض کرد: پروردگارا! اگر در جایگاه دادخواهی از تو بنشینم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه می‌دارم. ناگاه خداوند ابری سیاه و تاریک با رعد و برق و صاعقه‌های به هم پیوسته به سوی او فرستاد و ندایی به ده هزار صدا از آن برآمد که: ای ایوب! خداوند متعال به تو می‌فرماید: حجّت خود را عرضه دار که اکنون تو را در جایگاه دادخواهی نشانده‌ام و این منم که نزدیک توام و همیشه و همواره نزدیکت خواهم بود. ایوب عرض کرد: پروردگارا! تو خود می‌دانی که هرگاه برای عبادت تو دو امر در نظرم رسیده، آن را

برگزیده‌ام که بر نفسم دشوارتر بوده است. آیا حمد تو نگفتم؟ آیا شکر تـو بـه جـا نیاوردم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم و از تو یاد نکردم و بزرگت برنشـمردم؟ آن گـاه از ابر به ده هزار زبان ندا رسید: ای ایوب! چه کسی تـو را بـر آن داشـت تـا خـدا را پرستش کنی، حال آن که مردم از او غافل بودند و چه کسی تو را بر آن داشت تـا حمد او گویی و شکرش به جای آوری، حـال آن کـه مـردم او را فراموش کـرده بودند؟ آیا در این کار بر خدا منّت می‌گذاری؟ نه، این خداست که بر تو منّـت دارد. در آن دم ایوب دست در خاک برد و خاک بر دهان خـود ریخـت و عـرض کـرد: پروردگارا! نکوهش من حقّ توست، این تو بودی که با من چنـین کـردی. پـس آن سرزنش گران رفتند و آن جوانی که سمت راست ایوب نشسته بود نیز رفت. چـون روز بعد که روز جمعه بود فرا رسید، به هنگام غروب، جبرئیل امـین فـرود آمـد و عرض کرد: سلام بر تو ای ایوب! فرمود: سلام و رحمت و برکت خـدا بـر تـو، ای بنده خدا! تو کیستی که نوایی خوش از تو می‌شنوم و بویی خوب از تو بـه مشـامم می‌رسد و چهره‌ای نیک از تو می‌بینم؟ عرض کرد: من جبرئیل، فرستاده پروردگـار جهانیانم و تو را ای ایوب! مژده روح و رحمت و شفای الهی مـی‌دهـم و بـدان کـه خداوند متعال کسان تو و همانند ایشان را همراه با ایشان بـه تـو بخشـیده اسـت و مالت را با همانند آن به همراهش به تو ارزانی داشته است تا نشـانه‌ای باشـد بـرای کسانی که (آمدند و) رفتند و عبرتی باشد برای بلادیدگان.

ایوب چنان در سختی بلا گرفتار بود که پس از این سخن، شادی شـگفتی در دلش پدید آمد و فرمود: ستایش از آن خداوندی است که هیچ خدایی جز او نیست و صاحب شکوه و سلطنت و منّت و برتری است و بزرگی و بخشندگی از اوست که سرزنش شیطان و یارانش را بر من روا ندید. سپـس جبرئیـل علیـه السـلام عـرض کرد: ای ایوب! به خواست خداوند متعال برخیز. پس ایوب برخاست و بر گام‌هـای خود ایستاد. جبرئیل عرض کرد: شتابان بر زمین گام بردار. ایوب چنین کرد و ناگاه چشمه آبی سفیدتر از برف و شیرین تر از عسل و تیزبوتر از کـافور، از زیـر گـام‌هایش جوشید و ایوب جرعه‌ای از آن چشید و کرم‌هـای بـدنش تمـام ریخـت، آن چنان که از زیادی کرم‌ها در شگفت افتاد. سپس جبرئیل به او گفـت تـا در آن آب غسل کند و او چنین کرد و با رخساری چون ماه شـب بـدر از آب بیـرون آمـد و زیبایی و خوب رویی‌اش به او بازگشت و زیباتر از آن چـه کـه بـود شـد. آن گـاه

جبرئیل امین دو جامه دیبا برایش آورد و او یکی را ازار خود کرد و دیگری را به رویش پوشید و جبرئیل پاافزاری از طلا با بندهایی از یاقوت به او داد و بهی از بهشت به او عطا کرد و او نیمی از آن را خورد و خواست نیمی دگر را به رحمه دهد که جبرئیل عرض کرد: ای ایوب آن را خود بخور، چرا که بهی دیگر برای رحمه با خود دارم. سپس ایوب به سرعت برخاست و با احترام به نماز ایستاد. در آن دم رحمه غمگین و گریان سوی ایوب رهسپار شد، چرا که روستاییان او را از خانه‌هایشان رانده بودند؛ چون به جایگاه ایوب رسید، آن جا را پاکیزه یافت و دید خداوند متعال باغی سرسبز در آن جا رویانده و مردی پاکیزه در آن جا به نماز ایستاده است. از این رو گمان کرد راه را اشتباه آمده است و گفت: ای نمازگزار! رو به من کن با تو سخنی دارم، امّا ایوب هیچ با او نگفت و خاموش ماند. رحمه فغان برآورد و گفت: ای ایوب! چه بر سرت آمد؟! چون نماز ایوب به پایان رسید، جبرئیل به او عرض کرد: ای ایوب! با او سخن بگو. ایوب فرمود: ای زن چیزی نیاز داری؟ رحمه گفت: آیا تو از ایوب بلادیده خبری نداری؟ من او را این جا گذاشتم و رفتم، ولی اکنون این جایگاه را دگرگون شده یافتم و او را نمی‌بینم. ایوب لبخندی زد و فرمود: اگر او را ببینی می‌شناسی؟ گفت: چهره تو بسیار به چهره او پیش از آن بلا می‌ماند. ایوب خندید و فرمود: من ایوب هستم. رحمه سوی او دوید و یکدیگر را در آغوش گرفتند و هنوز در آغوش هم بودند که جبرئیل به آن دو از فرزندان و فرزندزادگان و کنیزان و خادمان و رمه‌هایشان و از همانندشان به همراه آنها مژده داد و خداوند متعال بارانی از ملخ‌های طلایی بر او فرو فرستاد و او با جامه خود آنها را جمع می‌کرد و آن چه را از آن ملخ‌ها باد می‌برد، به دنبالش می‌دوید و آن را باز می‌گرداند. جبرئیل عرض کرد: سیر نمی شوی، ای ایوب؟! فرمود: چه کسی از روزی خداوند متعال سیر می شود؟

ایوب دو چاه بسیار بزرگ داشت، پس یکی را از نقره و دیگری را از طلا پر کرد، آن چنان که یکی سر به دیگری باز کرد و خداوند متعال چهل هزار شتر نر و بیست هزار شتر ماده و چهل هزار گاو ماده و بیست هزار گاو نر و چهار هزار گوسفند و چهار هزار بز و پنج هزار خادم و پنج هزار کنیز به او عطا فرمود و او بر املاکش چهار هزار کس را گمارده بود و هر یک از ایشان را هر ماه یکصد مثقال طلا مزد می‌داد و دوازده پسر و دوازده دختر در کنار خود داشت. چون رحمه این

همه را بدید خدا را سجده شکر گزارد و خداوند سرتاسر شام را به فرمان ایوب و فرزندانش درآورد و عمر رفته او را نیز به او بازگرداند. در آن هنگام ایوب به یاد هم سخنیِ رحمه با شیطان در زمان بلای خود افتاد و نذر خود را به یاد آورد و از این نذر بسیار غمگین شد. آن گاه خداوند متعال به او وحی فرمود: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا» یعنی یکصد شاخه خرما «فَاضْرِب بِّهِ» همسرت رحمه را «وَلَا تَحْنَثْ» در نذر خود؛ پس ایوب دسته شاخه‌های خرما را برداشت و با دست راست خود تازیانه‌ای به رحمه زد، و نیز روایت شده ایوب از آن رو رحمه را با شاخه‌های خرما زد که گیسوان او را چیده شده دید و خشمگین شد و سوگند یاد کرد که یکصد تازیانه به او بزند. پس رحمه او را خبر داد که دلیل چیده شدن گیسوانش از چه قرار بوده است. آن گاه ایوب از سوگند خود غمگین شد و خداوند به او امر فرمود که بسته‌ای ترکه بردارد و از سوگند شکنی پروا کند و روایت شده خداوند متعال گیسوان رحمه را همچنان که بود، به او بازگرداند و پس از این که خداوند ایوب را تندرست گرداند، از او پرسیدند: از این بلاها که بر سرت آمد، کدام یک بر تو دشوارتر بود؟ فرمود: سرزنش دشمنان.

سپس ایوب عمری دراز کرد و چون هنگام جان سپردنش رسید، فرزندانش را حاضر کرد و به ایشان وصیت نمود که مالش را همچون او در کار تهی دستان و نیازمندان اندازند. ایوب بعد از این درگذشت و همسرش نیز پیش یا اندکی پس از او درگذشت، ایوب در کنار همان چشمه‌ای که خداوند به آن بلایش را برطرف کرد، به خاک سپرده شد و فرزندانش منش پدرشان را پیش گرفتند تا این که پادشاهی به نام لام بن عاد بر ایشان پدیدار شد و بر سرزمین شام و فرزندان ایوب چیره گشت و راه آزار فرزندان ایوب پیش گرفت و کسی را نزد حزقل- پسر بزرگ ایوب- فرستاد و گفت: شما با زیادی رمه‌هایتان سرزمین شام را بر ما تنگ کرده‌اید. از این رو از شما می‌خواهم که نیمی از دارایی‌تان را با زمین‌ها و خادمان و کنیزان به من بسپارید و یا من شما را در حال خود بر جای می‌گذارم، امّا خواهرتان نقیّه را به همسری من درآورید. نام خواهر آنها را مؤمنه و نیز صالحه هم گفته‌اند و او دختری خوب رو و خوش رو و نیک اندام بود و چون راه می‌رفت گویی رودی روان از کوه در امتداد آب گذر بود و چهره سپیدش همچون ماه تابناک بود و پیشانی بلند و چشمانی به مانند رود نیل داشت و ابروانش چون خم

کمان بود و گونه‌هایی به سان مروارید سرخ داشت که باد در آنها خون مـی‌دمیـد و گردنی همانند گردن آهو داشت و روایت شده در خانه آنها غلامی کم سال بود کـه چون آن دختر به پهلو می‌خوابید، آن غلام، ترنجی در دست، به کنارش می‌نشست و بازی کنان ترنج را بر زمین از زیر کمرش می‌گذراند و بسیار خوش زبان و آداب دان و خردمند و ستودنی بود و به تهی دستان و نیازمندان مهر می‌ورزیـد. پـس آن پادشاه این پیغام به آنها رساند و گفـت: یکـی از آن دو راه را برگزینیـد وگرنـه بـا اسبان و سپاهیانم بر شما خواهم تاخت و فرزنـدانتان را بـه غنیمـت خـواهم بـرد. حزقل بن ایوب در پاسخ به او پیغام داد: از مالی که در دست ماست هیچ کس جـز تهی دستان و نیازمندان و یتیمان و ناتوانان و در راه ماندگان، حقّـی نـدارد و تـو از این کسان نیسـتی و آن مـال از پـدرمان ایـوب بـه مـا ارث رسـیده اسـت، و امّـا خواهرمان، تو بر دین ما نیستی که او را به همسری تو درآوریم، و امّا آن چه کـه از اسب و سپاهت در تهدید ما گفتی، بدان که ما توکّل بر خدا داریم و او ما را بسـنده است و یاوری نیکوست.

چون پادشاه این پیغام شنید، سپاه خود برای جنگ با آنان جمع آورد. حزقـل بن ایوب از این خبردار شد و با برادرش برای جنگ بـا او رایزنـی کـرد. بـرادرش بشیر گفت: جنگ با او را به تو پیشنهاد نمی‌کنم؛ چرا که او نیرومند است و می‌ترسم بر ما پیروز شود و ما را به اسارت گیرد. من بر آنم که آن چه از مـال مـی‌خواهـد، برایش بفرستی و درباره وصلتش با خواهرمان نیز، با وعده‌های نیک و هـدایا بـا او مدارا کنی، شاید از این راه قانع شـود. حزقـل از رأی او سـرباز زد و خواسـت بـه جنگ پادشاه رود، پس سپاه خود گرد آورد و به راه افتاد تا ایـن کـه دو سـپاه بـه یکدیگر رسیدند و کشتاری سخت بینشان درگرفـت و حزقـل بـن ایـوب شکسـت خورد و لام بن عاد، بر تمامی مال و ملـک و گلـه ایشـان دسـت یافـت و از قـوم حزقل، لشکریان بسیاری از جمله بشیر را به اسارت گرفت و بر آن شد که بشیر را به قتل برساند و او را به زندان افکند. حزقل که خود گریخته بود، از آن چـه بـر او پیش آمد، سخت غمگین شد و مالی بسیار جمع آورد تا به نزد لام بن عـاد بـرد و برادرش را از دست او برهاند. پس به سـوی او رهسـپار شـد و در راه، پیکـی بـه خوابش آمد و گفت: این مال را برای پادشاه نبـر و بـه خـاطر بـرادرت در هـراس نباش که او رهایی می‌یابد و آن پادشاه ایمـان مـی‌آورد و فرجـامی نیـک خواهـد

داشت. حزقل خواب خود را برای برادرانش بازگفت و آنان با او هم رأی شدند. این خبر به لام بن عاد رسید و او به حزقل پیغام داد: آن چه را با خود داشتی، نزد من آور وگرنه برادرت را در آتش خواهم سوزاند. حزقل به او پیغام داد: من از مال خود هیچ به تو نخواهم داد، هر کاری که می خواهی بکن. لام بن عاد از این پیام برافروخت و به بشیر گفت: تو ضمانت کردی که برادرانت آن مال را به من می‌سپارند، حال آن که آنها سرباز زدند. اگر آنها به ضمانت تو وفا کردند که هیچ وگرنه تو را در آتش خواهم سوزاند. چون بشیر این سخن شنید، ترسید که اگر به ضمانت خود وفا نکند، پادشاه او را به قتل رساند. پس حزقل برای برادرش بشیر پیغام فرستاد و او را از خواب خود خبردار کرد و بشیر از این خبر شادمان شد.

پادشاه فرمان داد تا گودالی فراخ برای بشیر حفر کنند و در آن گودال با نفت و روغن و قیر، آتش برافروخت و دستور داد تا بشیر بن ایوب را در آن بیافکنند. چون بشیر را در آن گودال افکندند، آتش او را نسوزاند. لام بن عاد از این امر به شگفت آمد و گفت: ای پسران ایوب! شما جادوگرید. بشیر گفت: ای پادشاه! ما جادوگر نیستیم. جدّ ما ابراهیم خلیل علیه السلام، پسر تارخ بود که نمرود بن کنعان او را در آتش افکند و خداوند آتش را بر او سرد و بی‌آسیب گرداند. از این رو من از خدا امید داشتم که با من نیز چنین کند. سخن بشیر در دل پادشاه نشست و او اسلام آورد و نیک مسلمان شد و آنها با هم درآمیختند و پسران ایوب، خواهر خود را به همسری لام دادند و خداوند متعال بشیر بن ایوب را به سبب ضمانتی که کرده بود، ذو الکِفل یعنی ضامن نامید و او را رسول خویش بر شامیان بگذاشت و لام بن عاد در کنار او بود و با کفرپیشگان نبرد می‌کرد و هم چنان چنین گذشت تا این که ذو الکِفل درگذشت و پس از او لام بن عاد نیز جان سپرد و عمالقه بر شامیان چیره شدند. سپس خداوند متعال، شعیب را برانگیخت که فترون بن صهون بن عَنقاء بن ثابت بن مدین بن ابراهیم خلیل علیه السلام نام داشت.

۱۳) شرف الدین نجفی به نقل از نوشته ابو جعفر طوسی در کتاب مسائل البلدان، به روایت او به اسنادش از ابو محمّد فضل بن شاذان، در حدیثی مرفوع به جابر بن یزید جعفی، از مردی از یاران امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: سلمان فارسی به خدمت امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام رسید و درباره خود حضرت علیه السلام از ایشان پرسید. حضرت

فرمود: ای سلمان! من آن کسم که تمامی امّت‌ها به فرمان بردن از من فراخوانده شدند و چون سر به کفر برداشتند، در آتش دوزخ گرفتار شدند و من نگاهبان آتش بر آنانم. ای سلمان! حقیقتی برایت بگویم و آن این که هر کس مرا چنان که حق شناخت من است، بشناسد، نزد فرشتگان آسمان در کنار من خواهد بود. آن گاه حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام وارد شدند و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای سلمان! این دو، گوشواره‌های عرش پروردگار جهانیان‌اند و بهشت از ایشان نور می‌گیرد و مادرشان بهترین زنان است؛ خداوند از مردمان بر ولایت من پیمان گرفت، پس برخی پذیرفتند و برخی سرباز زدند. آن کس که پذیرفت، در بهشت جای گرفت و آن کس که سرباز زد، در دوزخ؛ من آن حجّت فراگیر و کلام جاویدانم و من سفیر سفیرانم. سلمان عرض کرد: ای امیر مؤمنان! من تو را در تورات و در انجیل به همین اوصاف خوانده‌ام. پدر و مادرم به فدایت، ای کشته دیار کوفه! به خدا سوگند! اگر نبود که مردم بگویند: چه خوب شد، خداوند قاتل سلمان را بیامرزد! درباره تو سخنی به زبان می‌آوردم که می‌دانم مردمان از آن بیزاری می‌جویند؛ چرا که تو آن حجّت خدایی که او توبه آدم را به سبب آن پذیرفت و یوسف را از چاه به سبب آن نجات بخشید و تو داستان ایوب و سبب دگرگونی نعمت‌های خداوند بر اویی. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا داستان ایوب و سبب دگرگونی نعمت‌های خداوند بر او را می‌دانی؟ عرض کرد: خداوند و تو ای امیر مؤمنان بهتر می‌دانید. حضرت علیه السلام فرمود: به هنگام برانگیختگی برای زبان گشودن (به ربوبیت خداوند)، ایوب در فرمانروایی و سروری من شک کرد و گفت: این امر بسی سنگین و گران است. خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای ایوب! آیا در امری که من برپا داشته‌ام شک می‌کنی؟ من آدم را به بلا دچار کردم و آن گاه او (علی علیه السلام) را بر وی عرضه داشتم و چون به امیری او بر مؤمنان گردن نهاد، از او درگذشتم، حال تو می‌گویی این امر بسی سنگین و گران است؟! به شکوه و بزرگی‌ام سوگند! که یا عذاب خود را بر تو خواهم چشاند یا با فرمان بردن از امیر مؤمنان به درگاه من توبه می‌کنی. سپس به خاطر من، نیک بختی، ایوب را دریافت. یعنی او به درگاه خداوند توبه کرد و به فرمان بردن از امیر

مؤمنان گردن نهاد.[1]

۱۴) صاحب اربعین، از اربعین، از ابو محمّد حسین بن احمد بن حسین، از ابو علی حسین بن محمّد بن حسن اهوازی، از ابو القاسم حسن بن محمّد بن سهل فارسی، از ابو زرعه احمد بن محمّد بن موسی فارسی، از ابو الحسن احمد بن یعقوب بلخی، از محمّد بن جریر، از هیثم بن حسین، از محمّد بن عمر، از محمّد بن مروان، از عماره، از پدرش، از انس بن مالک روایت کرده است که وی گفت: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله قدم می‌زدیم تا این که به قبرستان غَرقَد[2] رسیدیم و در آن جا درخت سدر بی شاخ و برگی دیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیر آن نشست، ناگاه درخت، برگ و میوه داد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سایه افکند. ایشان لبخندی زد و فرمود: ای انس! علی را برایم فراخوان. من به راه افتادم و به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسیدم. در آن جا حضرت علی علیه السلام را دیدم که در حال غذا خوردن بود. به ایشان عرض کردم: به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیایید. فرمود: خیر باشد. عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. حضرت علیه السلام به راه افتاد و بر سرپنجه شتابان ره سپرد تا این که به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را سوی خود فراخواند و کنار خود نشاند و من ایشان را می‌دیدم که هم سخن شدند و می‌خندیدند و رخسار حضرت علی علیه السلام می‌درخشید.

ناگهان پیاله‌ای از طلا و آراسته به یاقوت و جواهر پدیدار شد. آن پیاله چهار پایه داشت که بر پایه اول نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد رسول اوست و بر پایه دوم نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست، محمّد رسول او و علی بن ابی طالب ولیّ اوست و شمشیرش برآهیخته بر ناکثین و قاسطین و مارقین است و بر پایه سوم نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد رسول اوست و او محمّد را با علی بن ابی طالب یاری کرده است و بر پایه چهارم نوشته شده بود: باوردارندگان به دین خدا و وابستگان به اهل بیت رسول خدایند که نجات می‌یابند. در آن پیاله خرما بود و انگور، حال آن که نه وقت خرما بود و نه وقت

---

[1]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۰۴، ح ۴.

[2]- قبرستان اهل مدینه. «معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۳»

انگور. رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به خوردن کرد و از آن به حضرت علی علیه السلام خوراند و چون سیر شدند، آن پیاله به آسمان رفت. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای انس! آیا این درخت سدر را می‌بینی؟ عرض کردم: بله. فرمود: تا کنون به زیر این درخت، سیصد و سی پیامبر و سیصد و سی وصی نشسته است که در میان پیامبران، نیک نام‌تر از من و در میان اوصیاء، نیک نام‌تر از علی هیچ یک نبوده است. ای انس! هر که می‌خواهد به دانش آدم و متانت ابراهیم و حکمرانی سلیمان و پرهیزکاری یحیی و بردباری ایوب و راستی اسماعیل بن حزقیل- که خداوند در قرآن از او یاد کرد و فرمود: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ»[1] [و در این کتاب از اسماعیل یاد کن]، بنگرد، بایست به علی بن ابی طالب بنگرد. ای انس! هیچ پیامبری نبوده جز آن که خداوند وزیری به او اختصاص داده است، حال آن که خداوند عزّ و جلّ به من چهار وزیر اختصاص داده است: دو وزیر در آسمان و دو وزیر در زمین. آن دو که در آسمان وزیر منند، جبرئیل و میکائیل هستند و آن دو که در زمین وزیر منند، علی بن ابی طالب و عمویم حمزة بن عبدالمطّلب هستند.

۱۵) محمّد بن یعقوب، به اسنادش از عبد الاعلی مَولی آل سام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در روز قیامت زنی زیباروی را می‌آورند که شیفته زیبایی خود شده است. او عرض می‌کند: پروردگارا! آن چنان مرا زیبا آفریدی که از خود چنین و چنان دیدم. آن گاه حضرت مریم علیها السلام را می‌آورند و به آن زن گویند: تو زیباتری یا این زن؟ ما او را زیبا آفریدیم، امّا او شیفته خود نشد. سپس مردی زیباروی را می‌آورند که شیفته زیبایی خود شده است. او عرض می‌کند: پروردگارا! آن چنان مرا زیبا آفریدی که از زنان چنین و چنان دیدم. آن گاه حضرت یوسف علیه السلام را می‌آورند و به آن مرد گویند: تو زیباتری یا این مرد؟ ما او را زیبا آفریدیم، امّا او شیفته زیبایی خود نشد. سپس مردی بلا دیده را می‌آورند که می‌پندارد کسی بدتر از او در بلا نیافتاده است. او عرض می کند: پروردگارا! آن چنان بلا را بر من سخت کردی که من چنان پنداشتم. آن گاه حضرت ایوب علیه السلام را می‌آورند و به آن مرد گویند: بلای تو

[1] - مریم/ ۵۴.

سخت تر بود یا بلای این مرد؟ ما او را در بلا انداختیم، امّا او چنین نپنداشت.[1]

«وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (۴۵) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۴۶) وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (۴۷) وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (۴۸) هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (۴۹) جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (۵۱) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ (۵۲) هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (۵۴) هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ (۵۶) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ (۵۷) وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ (۵۸) هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹) قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (۶۰) قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۱) وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ (۶۳) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴)».

[و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یادآور.*ما آنان را با موهبت ویژه‌ای که یادآوری آن سرای بود خالص گردانیدیم.*و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکانند.*و اسماعیل و یسع و ذو الکفل را به یاد آور (که) همه از نیکانند.*این یادکردی است و قطعاً برای پرهیزکاران فرجامی نیک است.* باغ‌های همیشگی در حالی که درهای (آنها) برایشان گشوده‌است.*در آن جا تکیه می‌زنند (و) میوه‌های فراوان و نوشیدنی در آن جا طلب می‌کنند.*و نزدشان (دلبران) فروهشته‌نگاه همسال است.*این است آن چه برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد (می‌گویند:) در حقیقت، این روزی

[1]- کافی، ج ۸، ص ۲۲۸، ح ۲۹۱.

ماست و آن را پایانی نیست.*این است (حال بهشتیان) و (اما) برای طغیانگران واقعاً بد فرجامی است.*به جهنم درمی‌آیند و چه بد آرامگاهی است.*این جوشاب و چرکاب است. باید آن را بچشند.*و از همین گونه انواع دیگر (عذاب‌ها) *اینها گروهی‌اند که با شما به اجبار (در آتش) درمی‌آیند. بدا به حال آنها زیرا آنان داخل آتش می‌شوند* (به رؤسای خود) می‌گویند: بلکه بر خود شما خوش مباد، این (عذاب) را شما خود برای ما از پیش فراهم آوردید و چه بد قرارگاهی است*می‌گویند: پروردگارا! هر کس این (عذاب) را از پیش برای ما فراهم آورده عذاب او را در آتش دو چندان کن.*و می‌گویند: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از (زمره) اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟*آیا آنان را (در دنیا) به ریشخند می‌گرفتیم یا چشم‌ها (ی ما) بر آنها نمی‌افتد؟*این مجادله اهل آتش قطعاً راست است.*]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُرْ» ای محمّد! «عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» یعنی دارندگان قدرت «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ، وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ، وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ».[1]

۲) و از وی، از روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» یعنی دارندگان قدرت و دارندگان بینایی در عبادت، و «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» یعنی خداوند ایشان را برای یاد کردن از آخرت برگزید و به این امر اختصاص داد.[2]

۳) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال از پرهیزکاران و از آن چه ایشان نزد خداوند دارند، یاد کرد و فرمود: «هَٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ» تا آن جا که فرمود: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ» یعنی پریان سیه چشم که چشم از ایشان و دیده از پیراستگی ایشان به ناتوانی می‌افتد و خداوند از قول بهشتیان حکایت کرد و فرمود: «إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ» یعنی هرگز تمامی ندارد و از بین نمی‌رود. «هَٰذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ، هَٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ

---

[1] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲.

[2] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲.

وَغَسَّاقٌ» غسّاق، درّه‌ای در دوزخ است که در آن سیصد و سی قصر باشد و در هر قصر سیصد خانه باشد و در هر خانه چهل گوشه باشد و در هر گوشه ماری باشد و در دل هر مار سیصد و سی عقرب باشد و در جمجمه هر عقرب سیصد و سی خُمره سَم باشد که اگر یکی از آن عقرب‌ها سم خود را بر دوزخیان بدمد، آن سم تمامی آنان را در بر می‌گیرد. «هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ» اینان پیشینیان و بنی امیه هستند. سپس خداوند متعال از کسانی که پس از آنها می‌آیند و حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را پایمال می‌کنند، یاد کرد و فرمود: «وَآخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ، هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ» و اینان بنی عباس هستند؛ آن گاه بنی امیه می‌گویند: «رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ» و نخستین کسان خود را منظور دارند. سپس دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله در آتش دوزخ می‌گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ» در دنیا، و منظورشان شیعیان امیر مؤمنان، علی علیه السلام است. «أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ»؟ سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» جدالی است که در میان آنها واقع می شود، و این سخن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود: به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر می‌برید، حال آن که در دوزخ شما را جستجو می‌کنند.[1]

۴) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از میسّر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم، ایشان فرمود: یارانت در چه حالند؟ عرض کردم: فدایت شوم! ما در نگاه مردم بدتر از یهودیان و نصرانی‌ها و مجوسیان و مشرکان هستیم. حضرت که نشسته بود و تکیه زده بود، راست شد و نشست و فرمود: چه گفتی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! ما در نگاه مردم بدتر از یهودیان و نصرانی‌ها و مجوسیان و مشرکان هستیم. ایشان فرمود: به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، دو کس نمی‌باشد. نه، به خدا سوگند! هیچ یک از شما به دوزخ نمی‌رود. به خدا سوگند! شما همان کسانی هستید که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ

[1] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲.

الْأَبْصَارُ، إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»، به خدا سوگند! آنها شما را در دوزخ جستجو می‌کنند امّا سوگند به خدا! هیچ یک از شما را در آن جا نمی‌یابند.[1]

۵) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از منصور بن یونس، از عنبسه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون دوزخیان در آتش دوزخ جای گیرند، در پی شما بر می‌آیند، امّا هیچ یک از شما را نمی‌یابند، پس به یکدیگر می‌گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ»؟ و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» آنان درباره شما و آن چه در دنیا می‌گفته‌اند، با یکدیگر به جدل می‌پردازند.[2]

۶) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش روایت شده است که او گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر خدمت ایشان رسید. ایشان در حدیثی که بیان می‌کرد، به آن جا رسید که فرمود: ای ابا محمّد! خداوند متعال از شما یاد کرد و سخن دشمنانتان را در دوزخ حکایت کرد و فرمود: «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ» به خدا سوگند! خداوند در این آیه کسی جز شما را منظور نداشته است. شما در نظر مردمان این دنیا بدکار آمدید، حال آن که به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر می‌برید و آنها در دوزخ شما را جستجو می‌کنند.[3]

این حدیث را شیخ مفید در اختصاص، به اسنادش از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام[4]، و نیز ابن بابویه در بشارات الشیعه، به اسنادش از سلیمان دیلمی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند.

۷) شیخ در امالی، از ابن فحام، به اسناد او روایت کرده است که وی گفت: سماعة بن مهران خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید، ایشان فرمود:

---

[1]- کافی، ج ۸، ص ۷۸، ح ۳۲.
[2]- کافی، ج ۸، ص ۱۴۱، ح ۱۰۴.
[3]- کافی، ج ۸، ص ۳۶، ح ۶.
[4]- اختصاص، ص ۱۰۶.

ای سماعه! بدکارترین مردم چه کسانی هستند؟ عرض کرد: ما، ای پسر رسول خدا! حضرت علیه السلام در حالی که تکیه زده بود، چنان برافروخت که گونه‌هایش سرخ شد، سپس راست شد و نشست و فرمود: ای سماعه! نزد مردم چه کسانی بدکارترین آنها هستند؟ من عرض کردم: به خدا سوگند! دروغ نمی‌گویم، ای پسر رسول خدا! ما نزد مردم بدکارترین آنها هستیم؛ چرا که آنها ما را کافر و رافضی می‌نامند. حضرت به من نگریست، سپس فرمود: در چه حالی خواهید بود در آن هنگام که شما راهی بهشت می‌شوید و آنان راهی دوزخ می‌شوند و آن گاه چشم در پی شما می‌اندازند و می‌گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ». ای سماعه! اگر کسی از شما کاری ناپسند انجام دهد، ما در روز قیامت با پای خود نزد خداوند می‌آییم و او را شفاعت می‌کنیم و شفاعتمان پذیرفته می‌شود. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، ده مرد نمی‌باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، پنج مرد نمی‌باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، سه مرد نمی‌باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می‌روند، یک مرد هم نمی‌باشد، پس برای درجات برتر، از هم پیشی بگیرید و با پارسایی، دشمنان خود را در اندوه بگذارید. به خدا سوگند! خداوند در آن آیه کسی جز شما را منظور نداشته است. شما در نظر مردمان این دنیا بدکار آمدید، حال آن که به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر می‌برید و آنها در دوزخ شما را جستجو می‌کنند.[1]

۸) طبرسی، با اسنادش به جابر جعفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: دوزخیان می‌گویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ» و منظورشان شما هستید. آنان شما را جستجو می‌کنند، امّا در دوزخ نمی‌بینند. به خدا سوگند! آنان هیچ یک از شما را در دوزخ نمی‌بینند.[2]

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ

[1]- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۰۱.
[2]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۶.

يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِن يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰) إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵)».

[بگو: این خبری بزرگ است* (که) شما از آن روی برمی‌تابید.* مرا درباره مَلَأ اعلی هیچ دانشی نبود، آنگاه که مجادله می‌کردند.* به من هیچ (چیز) وحی نمی‌شود جز این که من هشداردهنده‌ای آشکارم.* آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خواهم آفرید* پس چون او را (کاملاً) درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او (به خاک) بیفتید.* پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند،* مگر ابلیس (که) تکبّر نمود و از کافران شد.* فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از (جمله) برتری‌جویانی؟*]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن ابی عمیر، یا دیگری، از محمّد بن فضیل، از ابی حمزه روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان درباره تفسیر آیه «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»[1] [درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند، از آن خبر بزرگ] از شما می‌پرسند. ایشان فرمود: تفسیر آن نزد من است، اگر بخواهم، آنان را باخبر می‌کنم و اگر بخواهم، آنان را باخبر نمی‌کنم. امّا آیا می‌خواهی تو را از تفسیر آن خبر دهم؟ عرض کردم: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ»؟ فرمود: این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام صلوات الله علیه است. ایشان می‌فرمود: خداوند عزّ و جلّ، نشانه‌ای بزرگتر از من و خبری عظیم‌تر از من ندارد.[2]

۲) محمّد بن حسن صفّار، از عَبّاد بن سلیمان، از محمّد بن سلیمان، از پدرش سلیمان، از سدیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه

[1]- نبأ/ ۱-۲.

[2]- کافی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳.

السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»[1] [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم (الهی) یافته‌اند] و نیز: «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: کسانی که به ایشان دانش داده شده است، امامان هستند و خبر، امامت است[2].

۳) علی بن ابراهیم: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای محمّد! «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام «أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ، مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى».[3]

۴) سپس علی بن ابراهیم از خالد، از حسن بن محبوب، از محمّد بن سنان، از ابو مالک اسدی، از اسماعیل جعفی روایت کرد که وی گفت: در مسجد الحرام نشسته بودم و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نیز در گوشه‌ای نشسته بود، ایشان سربلند کرد و نگاهی به آسمان و نگاهی به کعبه کرد و فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ»[4] [منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد] و این آیه را سه بار بازگفت، سپس رو سوی من کرد و فرمود: ای عراقی! عراقیان درباره این آیه چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند ایشان را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی بیت المقدس سیر داد. حضرت علیه السلام فرمود: چنین که می‌گویند نیست، بلکه ایشان را شبانگاه از این جا به این جا سیر داد، و با دست خود به آسمان اشاره کرد، سپس فرمود: بین این دو جا، حرم است. چون ایشان به سدرة المنتهی رسید، جبرئیل از همراهی‌اش بازماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری؟ جبرئیل عرض کرد: تو پیش رو که به خدا سوگند! به جایی رسیده‌ای که هیچ کس از آفریدگان خدا، پیش از تو به آن نرسیده است. این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور پروردگارم را دیدم و سبحه[5] بین من

---

[1]- عنکبوت/ ۴۹.

[2]- بصائر الدرجات، ص ۲۰۳، ح ۱.

[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۳.

[4]- اسراء/ ۱.

[5]- سُبحات الله: جلال و عظمت خداوند، جمع سُبحة، و نیز گفته شده: انوار وجه خداوند. «النهایة،

و او فاصله انداخته بود. عرض کردم: فدایت شوم! سُبحه چیست؟ حضرت با چهره خود اشاره به زمین و با دست خود اشاره به آسمان کرد و سه بار فرمود: بزرگی پروردگارم، بزرگی پروردگارم. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خطاب آمد: ای محمّد! عرض کردم: پروردگارا! گوش به فرمانم. فرمود: آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: خداوندا! پاک و منزّهی، من دانشی جز آن چه تو به من آموخته‌ای ندارم. پس خداوند متعال دستش- یعنی دست قدرت- را میان سینه‌هایم گذاشت و من خنکی آن را میان شانه‌هایم احساس کردم. از آن پس هر آن چه درباره گذشته و آینده از من پرسید، پاسخش را می‌دانستم. فرمود: ای محمّد! آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره می‌کنند؟ عرض کردم: پروردگارا! بر سر درجات و کفّارات و حسنات. فرمود: ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کردم: پروردگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی فرمان پذیر من باشد. فرمود: و نیز فرمان پذیر من ای محمّد! عرض کردم: پرودگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از برای آنان که از من فرمان می‌برند و کلمه‌ایست که پرهیزکاران را به آن ملزم کرده‌ام. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. همچنین من ویژگی‌هایی را به او اختصاص داده‌ام که به هیچ کس دیگر نداده‌ام. عرض کردم: پروردگارا! او برادر و همدم و وزیر و وارث من است. فرمود: این امریست که از پیش رقم خورده است. او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده می‌شوند و همچنین من به او عطا کرده‌ام و عطا کرده‌ام و عطا کرده‌ام. من چهار چیز به او عطا کرده‌ام که گره آنها به دست اوست و او هرگز آنها را فاش نمی‌کند. سپس خداوند متعال قصّه شیطان را حکایت کرد و فرمود: «إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی

ج ۳، ص ۳۳۲»

خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ»[1]. قصّه حضرت آدم علیه السلام و ابلیس در جای خـود آورده شد.[2]

۵) علی بن ابراهیم، از محمّد بن احمد بن ثابت، از قاسم بن اسماعیل هاشـمی، از محمّد بن یسار، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امـام جعفـر صـادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اگر خداوند متعال همه آفریـدگان را با دست خود می‌آفرید، آفرینش آدم علیه السلام را با دست خود، حجّت نمی‌گرفت تا بگوید: «مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ»، آیا می‌پنداری خداوند همـه چیـز را با دست خود بر می‌انگیزد؟[3]

۶) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن عیسـی، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از احول روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امـام جعفر صادق علیه السلام درباره روح آدم علیه السلام در کلام خداوند متعال: «فَـإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» پرسیدم، ایشان فرمود: این روحـی است که آفریده شده و روح عیسی علیه السلام نیز آفریده شده بود.[4] درباره معنـی این آیه، پیشتر روایات بسیاری در سوره حجر آمد.

۷) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از بکر، از ابـو عبـد الله برقی، از عبد الله بن بحر، از ابو ایوب خزاز، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عـزّ و جل: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» پرسیدم، ایشان فرمود: دست در زبان عرب به معنای نیرومندی و نعمت است. خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»[5] [و داود بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور] و نیـز فرمود: «وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ»[6] [و آسمان را به قدرت خـود برافراشـتیم] یعنـی بـا

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۳.
[2]- در تفسیر آیه ی ۳۴ از سوره ی بقره.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۴.
[4]- کافی، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۱.
[5]- ص/ ۱۷.
[6]- ذاریات/ ۴۷.

نیرومندی، و فرمود: «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»[1] [و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است] یعنی ایشان را نیرومند ساخت، و نیز عرب می‌گوید: فلان کس بر من دست‌های بسیاری دارد که به معنای نیکی و احسان است و یا می‌گوید: او دستی سفید بر من دارد که به معنای نعمت است.[2]

۸) و از وی، از محمّد بن محمّد بن عصام کُلَینی، از محمّد بن یعقوب کُلَینی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن سیف، از محمّد بن عبید روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ خطاب به ابلیس: «مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی با قدرت و نیرومندی خود.[3]

۹) ابن بابویه، از عبد الله بن محمّد بن عبد الوهاب، از ابو حسن محمّد بن احمد قَواریری، از ابو الحسن محمّد بن عمار، از اسماعیل بن توبه، از زیاد بن عبد الله بکائی، از سلیمانِ اعمش، از ابو سعید خُدری، روایت کرده است که وی گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از کلام خداوند عزّ و جلّ، خطاب به ابلیس: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ» آگاه ساز. ای رسول خدا! چه کسانی برتر از فرشتگان درگاه خدا هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین. ما دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم علیه السلام را بیافریند، در سراپرده عرش، خدا را تسبیح می‌گفتیم و فرشتگان با تسبیح ما، او را تسبیح می‌گفتند. چون خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السلام را آفرید، به فرشتگان فرمان داد تا به او سجده کنند و تنها به خاطر ما بود که به آنها فرمان داد سجده کنند. آن گاه همه فرشتگان سجده کردند به جز شیطان که از سجده سرباز زد. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ»، یعنی از جمله آن پنج تن که نام‌هایشان بر سراپرده عرش نوشته شده است؛ ما در (رحمت) خداوندیم که از آن نعمت می‌دهد و ره

[1]- مجادله/ ۲۲.
[2]- توحید، ص ۱۵۳، ح ۱.
[3]- توحید، ص ۱۵۳، ح ۲.

یافتگان به وسیله ما ره می‌یابند، پس هر که ما را دوست بدارد، خداوند او را دوست می‌دارد و در بهشت خود جایش می‌دهد و هر که ما را دشمن دارد، خداوند او را دشمن می‌دارد و در دوزخ جایش می‌دهد و تنها حلال زادگان ما را دوست می‌دارند.

همچنین این حدیث را ابن بابویه در کتاب بشارات الشیعه، به اسناد خود، از ابو سعید خُدری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

۱۰) و از وی، از علی بن حسن، از ابو محمّد هارون بن موسی، از محمّد بن همّام، از عبد الله بن جعفر حمیری، از عمر بن علی عبدی، از داود بن کثیر رَقّی، از یونس بن ظَبیان روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نزد مالک و یارانش رفتم و شنیدم یکی از آنان می‌گفت: خداوند چهره‌ای همچون همه چهره‌ها دارد، یکی دیگر از آنان می‌گفت: او دو دست دارد. آنها در این باره، کلام خداوند متعال: «بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ» را حجّت می‌گرفتند. یکی دیگر از آنان می‌گفت: او همچون جوانی سی ساله است. ای پسر رسول خدا! نظر شما چیست؟ ایشان تکیه زده بود، ناگاه راست شد و نشست و فرمود: خدایا! ببخش. سپس فرمود: ای یونس! هر کس بپندارد خداوند چهره‌ای همچون همه چهره‌ها دارد، شرک ورزیده است و هر کس بپندارد خداوند اندامی همچون اندام آفریدگان دارد، او به خدا کفر ورزیده است. پس گواهی او را نپذیرید و از حیوانی که او سر بریده، نخورید. خداوند از صفات آفریدگانی که تشبیه کنندگان او را به آنها وصف می‌کنند، منزّه است. چهره خداوند پیامبران و دوستداران اویند و در کلام خداوند متعال: «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ» منظور، دست قدرت است. همچون آن جا که فرمود: «وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ»[1] [و شما را به یاری خود نیرومند گردانید]، بنابراین هر کس بپندارد خداوند درون چیزی یا روی چیزی است یا از چیزی به چیزی دگرگون می‌شود یا از چیزی تهی است یا از چیزی پر شده است، او را به صفت آفریدگان وصف کرده، حال آن که خداوند همه چیز را آفریده و با هیچ مقیاسی اندازه گیری نمی‌شود و به مردم همانند نمی‌شود و هیچ جایی از او تهی نیست و هیچ جایی از او پر نشده است. در دوری‌اش نزدیک

---

[1] – انفال/ ۲۶.

است و در نزدیکی‌اش دور است. او خداوند و پروردگار ماست که هیچ خدایی جز او نیست، پس هر کس خدا را با این صفت بخواند و بخواهد، او در شمار یکتاپرستان است و هر کس او را به غیر این صفت بخواهد، خداوند از او منزّه است و ما از او به دوریم.

به راستی خردمندانی که بر اساس اندیشه عمل کنند، از اندیشه خود، دوستی خداوند را به ارث می‌برند و چون دل، دوستی خداوند را به ارث بَرَد، از آن روشن می شود و مهر، شتابان رو به سوی آن می‌گذارد و چون به جایگاه مهر درآید، از جمله بهره‌مندان می‌شود و چون از جمله بهره‌مندان شود، زبان به حکمت می‌گشاید و چون زبان به حکمت گشود، به تیزهوشی می‌رسد و چون به جایگاه تیزهوشی درآید، در آن جایگاه، قدرتمندانه عمل می‌کند و چون قدرتمندانه عمل کند، طبقات هفت گانه را می شناسد و چون به این جایگاه رسد، در مهر و حکمت و بیان غوطه ور می‌شود و چون به این جایگاه رسد، میل و محبّت خود را در آفریدگارش قرار می‌دهد و چون چنین کند، در جایگاه بزرگ منزل می‌گیرد و پروردگارش را در قلب خود دیدار می‌کند و حکمت را از راهی جز آن چه حکیمان ارث برده‌اند و دانش را از راهی جز آن چه دانشوران ارث برده‌اند و راستی را از راهی جز آن چه راستگویان ارث برده‌اند، به ارث می‌برد. همانا حکیمان، حکمت را از راه سکوت و دانشوران، دانش را از راه جستجو و راستگویان، راستی را از راه فروتنی و درازای عبادت به ارث برده‌اند، پس هر کس این روش‌ها را پیش گیرد، یا فرود می‌آید و یا فراز می‌شود و بیشتر این کسان فرود می‌آیند و فراز نمی‌شوند؛ چرا که حقّ خداوند متعال را پاس نمی‌دارند و به آن چه فرمان اوست، عمل نمی‌کنند. این صفت کسانی است که خدا را بدان گونه که سزاوار است، نمی‌شناسند و بدان گونه که سزاوار است، دوست نمی‌دارند. پس فریب نماز و روزه و روایات و دانش‌های آنان را نخورید که آنان خرانی رمیده‌اند. ای یونس! اگر در پی دانش راستینی، آن نزد ماست و ما آن را به ارث برده‌ایم و شرح حکمت و کلام فیصله دهنده به ما داده شده است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا هر کس از اهل بیت باشد، مانند شما از حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها ارث می‌برد؟ فرمود: تنها امامان دوازده گانه از ایشان ارث می‌برند.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نام ایشان چیست؟ فرمود: نخستین ایشان

علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن حسین و پس از او محمّد بن علی، سپس من و پس از من فرزندم موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی، محمّد و پس از محمّد، علی و پس از علی، حسن و پس از حسن، حجّت می‌باشد. خداوند ما را برگزید و پاک نمود و چیزهایی به ما داد که به هیچ یک از جهانیان نداده است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! دیروز عبد الله بن سعد نزد شما آمد و همین سؤال را از شما پرسید، امّا شما به او پاسخی برخلاف این دادید. فرمود: ای یونس! هر کسی به اندازه‌ای تحمّل و ظرفیّت دارد و هر زمانی سخن خود را دارد، تو سزاوار آن چه پرسیدی بودی، آن را از کسانی که سزاوار آن نیستند، پنهان دار. والسلام.[1]

﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷)﴾

[گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای.*فرمود: پس، از آن (مقام) بیرون شو، که تو رانده‌ای*]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسین بن مَیّاح، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شیطان خود را با آدم علیه السلام قیاس کرد و [به خداوند متعال] عرض کرد: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»، امّا اگر جوهری را که خداوند از آن، آدم را آفریده بود، با آتشْ قیاس می‌کرد، آن را پرنورتر و درخشنده تر از آتش می یافت.[2]

۲) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبد الله عقیلی، از عیسی بن عبد الله قرشی روایت شده است که او گفت: ابو حنیفه خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید، حضرت (علیه السلام) به او فرمود: ای ابوحنیفه! خبردار شده‌ام که قیاس می‌کنی؟

---

[1]- کفایة الاثر، ص ۲۵۵.

[2]- کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۱۸.

عرض کرد: بله. فرمود: قیاس نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود. در آن هنگام که عرض کرد: «خَلَقْتَنِي مِن نَّار وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» و این گونه میان آتش و گِل قیاس کرد، حال آن که اگر نورانیّت آدم را با نورانیّت آتش قیاس کرده بود، فضیلت [و تفاوت] بین آن دو نور، و روشنایی یکی را نسبت به دیگری دریافته بود.[1]

۳) علی بن ابراهیم، از پدرش، از سعید بن ابی سعید، از اسحاق بن جریر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: یاران تو درباره سخن شیطان: «خَلَقْتَنِي مِن نَّار وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» چه می‌گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم! شیطان این سخن را گفت و خداوند متعال در کتاب خود از آن یاد کرد. حضرت فرمود: شیطان که لعنت خدا بر او باد! دروغ گفت. ای اسحاق! خداوند او را تنها از گِل آفرید. خداوند متعال فرمود: «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ»[2] [همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می‌افروزید]. خداوند او را از آن آتش آفرید و آتش از آن درخت است و اصل درخت از گِل است.[3]

۴) ابن بابویه، از محمّد بن احمد شیبانی، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: معنای «الرَّجِيم» این است که او با لعنت رانده شد و از جایگاه‌های نیکی دور شد و هیچ مؤمنی از او یاد نکند جز این که او را لعنت گوید. در دانش پیشین خداوند رقم خورده است که چون حضرت قائم علیه السلام قیام کند، هیچ مؤمنی در زمان او نخواهد بود جز این که شیطان را با سنگ رانده باشد، همان گونه که پیش از آن با لعنت رانده شده است.[4]

«قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۸۰) إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ

[1] - کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۲۰.
[2] - یس / ۸۰.
[3] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.
[4] - معانی الأخبار، ص ۱۳۹، ح ۱.

الْمَعْلُومِ(۸۱)».

[گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده.*فرمود: در حقیقت، تو از مهلت‌یافتگانی،*تا روز معین معلوم.]

روایت های مربوط به معنای این آیه، پیش تر در سوره حجر آمد.

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵)».

[(شیطان) گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم،*مگر آن بندگان پاکدل تو را.*فرمود: حق (از من) است و حق را می‌گویم:* هرآینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی‌شان خواهم انباشت.]

۱) علی بن ابراهیم: چون شیطان- که لعنت خدا بر او باد- عرض کرد: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ، إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»، خداوند فرمود: «فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ» یعنی تو این کار را می‌کنی و من حق را می‌گویم: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ».[1]

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۸۷) وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)».

[بگو: مزدی بر این (رسالت) از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم.*این (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست.*و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست.*]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از عاصم بن حُمَید، از ابو حمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ

[1] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.

أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» فرمود: او، امیر مؤمنان علی علیه السلام است. «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» به هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام.[1]

۲) و از وی، از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: دشمنان خدا، همان دوستان شیطان، اهل تکذیب و انکار هستند «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» یعنی به دروغ حرفی از خود بسازم تا از شما چیزی بخواهم که شایسته داشتنش نیستید. در آن هنگام منافقان به یکدیگر می‌گفتند: آیا برای محمّد کافی نبوده که بیست سال ما را فرو کوبیده، اکنون می‌خواهد اهل بیت خود را بر گردن ما سوار کند؟! از این رو آنها می‌گفتند: خداوند این امر را نازل نکرده، بلکه این سخن، ساخته خود محمّد است. او می‌خواهد اهل بیت خود را بر گردن ما بنشاند، پس چون محمّد به قتل رسید یا درگذشت، این جایگاه را به زور از اهل بیتش می‌گیریم و دیگر نمی‌گذاریم به آن بازگرداند. خداوند عزّ و جلّ خواست پیامبرش را از آن چه آنان در سینه‌هایشان پنهان می‌کردند و در دل می‌گذراندند، آگاه سازد، پس در کتاب خود فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ»[2] [آیا می‌گویند: بر خدا دروغی بسته است؟ پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد] ، یعنی اگر می‌خواستم، وحی را از تو باز می‌داشتم تا از برتری اهل بیتت و دوستی ایشان سخنی نگویی.[3]
ان شاء الله دنباله این حدیث در سوره شوری خواهد آمد.

۳) علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جُرَیج، از عطاء، از ابن عباس روایت کرده است که وی درباره این کلام خداوند متعال گفت: «قُلْ» ای محمّد! «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» یعنی به خاطر آن چه شما را به آن فرا می خوانم، نمی خواهم مالی به من عطا کنید «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» یعنی این را از خود در نمی آورم «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ» یعنی

[1] - کافی، ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۴۳۲.
[2] - شوری/ ۲۴.
[3] - کافی، ج ۸، ص ۳۷۹، ح ۵۷۴.

اندرز «لِّلْعَالَمِينَ» یعنی تمامی آفریدگان «وَلَتَعْلَمُنَّ» ای گروه مشرکان! «نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» یعنی هنگام مرگ و پس از مرگ در روز قیامت.[1]

۴) ابن شهر آشوب، از کتاب ابن رُمَیح، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»: او امیر مؤمنان علیه السلام است.[2]

[1] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۵.
[2] - مناقب، ج ۳، ص ۹۷.

سوره زمر

سوره زمر مکّی است، به جز آیات ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ که مدنی می‌باشد، ۷۵ آیه دارد و پس از سوره سبأ نازل شده است.

فضیلت و ثواب قرائت سوره زمر

۱) ابن بابویه، به اسنادش، از هارون بن خارجه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره زمر را قرائت کند و آن را به آسانی بر زبان جاری نماید، خداوند سربلندی دنیا و آخرت را به او ارزانی می‌دارد و او را بدون هیچ ثروت و یا خویشاوندی عزیز می‌گرداند، به گونه-ای که هر کس او را ببیند، بزرگش می‌دارد، و خداوند بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند و در بهشت برایش هزار شهر می‌سازد که در هر شهر هزار قصر و در هر قصر هزار پری می‌باشد و افزون بر این، دو چشمه جاری و دو چشمه جوشان از برای او خواهد بود و دو باغ خواهد داشت که از سرسبزی بسیار، سیه گون می‌زنند و پریانی سیاه چشم در آن ها پرده نشین خیمه‌هایند و دارای شاخسارهای بسیارند و از هر میوه دو گونه دارند.[1]

۲) و در خواصّ القرآن: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را قرائت کند، همه پیامبران و راستگویان بر او درود فرستند و برایش طلب آمرزش کنند و هر که آن را بنویسد و به خود بیاویزد و یا در بستر خود بگذارد، کسانی که نزدش آمد و شد می‌کنند، به نیکی او را می‌ستایند و او را سپاس می‌گزارند و به سبب مهری که خداوند عزّ و جلّ بر می-انگیزد، همیشه سپاسگزار او خواهند بود.

۳) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که آن را بنویسد و به

[1]. ثواب الأعمال، ص ۱۴۱.

خود بیاویزد، کسانی که نزدش آمد و شد می‌کنند، به نیکی او را می‌ستایند و همیشه و در همه جا او را سپاس می‌گزارند.

۴) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که آن را بنویسد و به بازو و یا بستر خود بیاویزد، کسانی که نزدش آمد و شد می‌کنند، به زیبایی او را می‌ستایند و او را سپاس می‌گزارند و هیچ یک از مردم با او روبرو نمی‌شوند، مگر آن که او را سپاس گزارند و دوست بدارند و همیشه سپاسگزارش باشند و از نیکی‌اش سخن گویند و هیچ یک از ایشان، هرگز در نبودش از او بد نگویند.

تفسیر سوره زمر

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (١) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (٢) أَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللهِ زُلْفَى إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (٣)»

[نازل شدن (این کتاب) از جانب خدای شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار است.*ما (این) کتاب را به حق به سوی تو فرود آوردیم، پس خدا را در حالی که اعتقاد (خود) را برای او خالص‌کننده‌ای عبادت کن.*آگاه باشید: آیین پاک از آن خداست، و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند (به این بهانه که:) ما آنها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم، البته خدا میان آنان درباره آن چه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ‌پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش را خطاب کرد و فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ، أَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللّٰهِ زُلْفَى» و این از جمله آن بیانی است که گفتیم در لفظ، خبر و در معنا، حکایت است؛ از این قرار که قریشیان

گفتند: ما بت‌ها را می‌پرستیم تا ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند؛ زیرا ما نمی توانیم خداوند را چنان که سزاوار است بپرستیم. از این رو خداوند سخن آنان را در لفظ خبری حکایت کرد، حال آن که معنای این لفظ خبری، حکایتی از سخن آنهاست. سپس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ».[1]

۲) حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن زیاد، از جعفر، از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت همه چیزهایی را که به جای او پرستیده شده است، از جمله خورشید و ماه و دیگر چیزها، می‌آورد؛ سپس از هر انسانی درباره آن چه که می‌پرستیده سؤال می‌کند، آن گاه کسانی که جز او را پرستیده‌اند می گویند: پروردگارا! ما آن را می‌پرستیدیم تا هر چه بیشتر ما را به تو نزدیک گرداند. پس خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان می‌فرماید: اینان را به همراه آن چه می‌پرستیده‌اند، به سوی دوزخ فراخوانید، به جز کسانی که من ایشان را جدا کرده‌ام؛ چرا که آنها از دوزخ به دور خواهند بود.[2]

۳) عیاشی، از زُهری روایت کرده است که وی گفت: مردی خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و از ایشان سؤالی پرسید، امّا حضرت علیه السلام پاسخش را نداد. آن مرد به ایشان عرض کرد: اگر تو پسر پدرت باشی، از فرزندان بت پرستان هستی. حضرت علیه السلام به او فرمود: دروغ گفتی؛ خداوند به ابراهیم فرمان داد تا اسماعیل را در مکّه فرود آورد و او چنین کرد، سپس ابراهیم عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»[3] [پروردگارا! این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار]. بنابراین هیچ یک از فرزندان اسماعیل هیچ گاه بتی را نپرستیدند، امّا عرب‌ها بت پرستی کردند. فرزندان اسماعیل گفتند: اینان نزد خدا شفیع ما هستند، و این گونه کفر ورزیدند، امّا

---

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

[2]- قرب الإسناد، ص ۴۱.

[3]- ابراهیم / ۳۵.

بت پرستی نکردند.[1]

﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۴) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۵) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (۶)﴾.

[اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعاً از (میان) آن چه خلق می‌کند ،آن چه را می‌خواست برمی‌گزید. منزه است او، اوست خدای یگانه قهار.* آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید. شب را به روز درمی‌پیچد، و روز را به شب درمی‌پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین روانند. آگاه باش که او همان شکست‌ناپذیر آمرزنده است.* شما را از نفسی واحد آفرید، سپس جفتش را از آن قرار داد، و برای شما از دام‌ها هشت قسم پدید آورد. شما را در شکم‌های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی (دیگر) در تاریکی‌های سه گانه (: مشیمه و رحم و شکم) خلق کرد. این است خدا، پروردگار شما، فرمانروایی (و حکومت مطلق) از آن اوست. خدایی جز او نیست، پس چگونه (و کجا از حق) برگردانیده می‌شوید؟]

۱) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال به کسانی که: «قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا»[2] [گفتند: (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده است] پاسخ داد و فرمود: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» تا آن جا که فرمود: «يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» یعنی این را بر آن و آن را بر این می‌-

[1]- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳۱.
[2]- مریم/ ۸۸ و نساء/ ۲۶.

پوشاند، سپس خداوند متعال، آفریدگان را خطاب کرد و فرمود: «خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» یعنی آدم و همسرش حوّا «وَأَنزَلَ لَكُم» یعنی برایتان آفرید «مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»[1]. این آیه را در سوره انعام تفسیر کردیم.

۲) عیاشی، از اسماعیل بن جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نوح کشتی را در مدّت یکصد سال ساخت، سپس خداوند متعال به او فرمان داد تا از هشت جفت حیوان حلال گوشتی که آدم علیه السلام از بهشت بیرون آورده بود، از هر نوع دو جفت سوار بر کشتی کند تا رزق فرزندان نوح علیه السلام در زمین از آنها فراهم شود، همان گونه که برای فرزندان آدم علیه السلام فراهم شده بود؛ چرا که زمین و هر چه بر آن بود، به جز آن چه همراه نوح در کشتی بود، غرق می‌شد. پس نوح علیه السلام از آن هشت جفتی که خداوند فرمود، سوار بر کشتی کرد: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»، «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ»[2] [از گوسفند دو تا و از بز دو]، «وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»[3] [و از شتر دو و از گاو دو]، و از آن جمله، دو جفت گوسفند بود: یک جفت از گوسفندانی که مردم پرورانده بودند و به آنها رسیدگی کرده بودند و یک جفت دیگر که وحشی بودند و در کوه‌ها به سر می‌بردند و شکار آنها برای مردم حلال بود و دو جفت بز که یک جفت آنها را مردم پرورانده بودند و یک جفت دیگر که از نژاد آهوان وحشی بودند و دو جفت گاو که یک جفت آنها را مردم پرورانده بودند و یک جفت که وحشی بودند، و دو جفت شتر که یک جفت بختی و جفت دیگر تازی بود و نیز تمامی پرندگان وحشی و اهلی با نوح سوار شدند و سپس زمین غرق شد.[4]

۳) طبرسی در کتاب احتجاج، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باب آن چه که تأویلی متفاوت از تنزیل خود دارد، فرمود: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» و نیز حق تعالی فرمود: «وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

[2]- انعام/ ۱۴۳.

[3]- انعام/ ۱۴۴.

[4]- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۲۶.

بَأْسٌ شَدِيدٌ»[1] [و آهن را که در آن برای مردم نیرویی سخت (شدید) است پدید آوردیم] ، که منظور از نازل کردن آن، آفریدن آن می باشد.[2]

۴) علی بن ابراهیم: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»، تاریکی‌های سه گانه عبارتند از: شکم و رحم و مشیمه(بچه دأن).[3]

۵) طبرسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه(بچه دان).[4]

﴿إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷)﴾

[اگر کفر ورزید، خدا از شما سخت بی‌نیاز است و برای بندگانش کفران را خوش نمی‌دارد، و اگر سپاس دارید آن را برای شما می‌پسندد، و هیچ بردارنده‌ای بار (گناه) دیگری را برنمی‌دارد، آنگاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان است، و شما را به آن چه می‌کردید خبر خواهد داد، که او به راز دل‌ها داناست.]

۱) علی بن ابراهیم: «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» منظور، کفران نعمت است.[5]

۲) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع به علی بن ابراهیم روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»[6] [و خدا را به پاس آن که رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستایید و باشد که شکرگزاری کنید] گفت: شکر، شناخت است و درباره کلام خداوند متعال: «وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» گفت: کفر در

---

[1]- حدید/ ۲۵.
[2]- احتجاج، ص ۲۵۰.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.
[4]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۷.
[5]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.
[6]- بقره/ ۱۸۵.

این جا نافرمانی است و شکر، دوستی و شناخت.

درباره معنای این آیه، حدیث امام جعفر صادق علیه السلام در آخر سوره انعام آورده شد.[1]

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸) أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۹)»

[و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را در حالی که به سوی او بازگشت‌کننده است می‌خواند؛ سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن (مصیبتی) را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می‌کرد، فراموش می‌نماید و برای خدا همتایانی قرار می‌دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه گرداند. بگو: به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی.* (آیا چنین کسی بهتر است) یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت (خدا) می‌کند (و) از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: این آیه درباره ابو الفصیل نازل شد. او رسول خدا صلّی الله علیه و آله را جادوگر می‌پنداشت. پس هنگامی که به او آسیبی رسید، یعنی بیمار شد «دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» یعنی از سخنی که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود، به سوی پروردگار توبه کرد. «ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ» یعنی تندرستی «نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ» یعنی توبه خود را به

[1] - محاسن، ص ۱۴۹، ح ۶۵.

درگاه خداوند عزّ و جلّ به خاطر آن که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله جادوگر است، فراموش کرد، از این رو خداوند عزّ و جلّ فرمود: «قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» یعنی از امیر بودنت بر مردم، بدون این که از جانب خداوند عزّ و جلّ و رسولش شایستگی این امر را داشته باشی؛ سپس خداوند عزّ و جلّ ادامه کلام خود را درباره علی علیه السلام پیش گرفت و از حال و برتری او نزد خود خبر داد و فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» که محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست «وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» که محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» گوید: سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای عمّار! تأویل این آیه، چنین بود.[1]

۲) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره «آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی نماز شب. عرض کردم: «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى» [و حوالی روز را باشد که خشنود گردی][2] چه؟ فرمود: یعنی نافله در روز. عرض کردم: «وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»[3] [در فرو شدن ستارگان] چه؟ فرمود: دو رکعت پیش از بامداد. عرض کردم: «وَأَدْبَارَ السُّجُودِ»[4] [و به دنبال سجود (به صورت تعقیب و نافله)] چه؟ فرمود: دو رکعت پس از غروب.[5]

۳) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از عبد المؤمن بن قاسم انصاری، از سعد، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» فرمود: تنها ما کسانی هستیم که

[1]- کافی، ج ۸، ص ۲۰۴، ح ۲۴۶.
[2]- طه/ ۱۳۰.
[3]- طور/ ۴۹.
[4]- ق/ ۴۰.
[5]- کافی، ج ۳، ص ۴۴۴، ح ۱۱.

می‌دانند و آنان که نمی‌دانند، دشمنان ما هستند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند.[1]

۴) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از نضربن سوید، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند.[2]

۵) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش روایت شده است که او گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر به خدمت ایشان رسید، - او حدیث را بیان می‌کند تا به جایی می رسد که- حضرت فرمود: ای ابا محمّد! خداوند عزّ و جلّ از ما و شیعیان ما و دشمنان ما در آیه‌ای از کتاب خود یاد کرد و فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ». پس ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند.[3]

۶) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند چیزی برتر از عقل، قسمت بندگان خود نساخته است. خواب دانا از شب زنده داری نادان، و در منزل ماندن دانا از رهسپار شدن نادان برتر است؛ خداوند هیچ پیامبر و رسولی را برنیانگیخت، مگر وقتی که عقل خود به کمال رسانده باشد، به گونه‌ای که عقل او برتر از تمامی عقل‌های امّتش شده باشد. آن چه پیامبر درون خود پنهان دارد، از اجتهاد مجتهدان برتر است و هیچ بنده‌ای نمی‌تواند واجبات الهی را به جا آورد، جز آن که در آن اندیشیده باشد؛ تمامی عبادت کنندگان در فضیلت عبادتشان به مرتبه دانا نمی‌رسند و دانایان همان خردمندانند که خداوند متعال درباره آنان فرمود: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» [و جز خردمندان،

[1] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۱.
[2] - کافی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۲.
[3] - کافی، ج ۸، ص ۳۵، ح ۶.

کسی پند نمی‌گیرد].[1]

۷) و از وی، از ابو عبد الله اشعری، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع، از هشام بن حکم، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام- در حدیثی طولانی روایت شده است که ایشان فرمود- : ای هشام! سپس حق تعالی به نیک‌ترین گونه از خردمندان یاد کرد و به نیک ترین زیور ایشان را آراست و فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ».[2]

۸) محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان هستند.[3]

۹) و از وی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن محمّد، از علی، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند.[4]

۱۰) و از وی، از محمّد بن حسین، از ابو داود مسترقّ، از محمّد بن مروان روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» پرسیدم، ایشان فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند.[5]

۱۱) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از

[1]- بقره/ ۲۶۹ و کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱۱.
[2]- کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۲.
[3]- بصائر الدرجات، ص ۶۶، ح ۱.
[4]- بصائر الدرجات، ص ۶۷، ح ۴.
[5]- بصائر الدرجات، ص ۶۶، ح ۲.

حَریز، از زُراره، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره «آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِداً وَقَائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی نماز شب.[1]

۱۲) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از کسی که او نام برد، از ابن علی حَسّان عِجلی روایت کرده است که وی گفت: کنار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که مردی از ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» پرسید، ایشان فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند.[2]

۱۳) و از وی، از ابن فضّال، از علی بن عُقبَة بن خالد روایت شده است که او گفت: با معلّی بن خُنَیس به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم، ایشان در جایگاه خود حضور نداشت، ناگاه از آن سوی خانه از کنار زنان خود، در حالی که جلباب بر تن نداشت، نزد ما آمد و چون ما را دید، ما را نواخت و فرمود: خوش آمدید. سپس نشست و فرمود: شما همان خردمندان در کتاب خدا هستید. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ».[3]

۱۴) محمّد بن عباس، از علی بن احمد بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از اسماعیل بن صَبیح، از سُفیان بن ابراهیم، از عبد المؤمن، از سعد بن مجاهد، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می‌باشند.[4]

۱۵) و از وی، از عبد الله بن زیدان بن یزید، از محمّد بن ایوب، از جعفر بن عمر، از یوسف بن یعقوب جعفی، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه

[1] - علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۲، باب ۸۴، ح ۸.
[2] - محاسن، ص ۱۶۹، ح ۱۳۴.
[3] - محاسن، ص ۱۶۹، ح ۱۳۵.
[4] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۳.

السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که می‌دانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمی‌دانند و شیعیان ما، خردمندان می باشند.[1]

۱۶) ابن شهر آشوب، از نیشابوری در روضة الواعظین، از عروة بن زبیر، از یکی از تابعی ها روایت کرده است که وی گفت: از انس بن مالک شنیدم که می-گفت: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا» درباره حضرت علی علیه السلام نازل شد. آن مرد گفت: به هنگام مغرب نزد حضرت علی علیه السلام رفتم و او را دیدم که تا طلوع خورشید نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند؛ سپس وضوی خود تازه کرد و به سوی مسجد بیرون رفت و پیشاپیش مردم نماز صبح را به جای آورد؛ سپس به تعقیب و دعا نشست تا این که خورشید طلوع کرد؛ سپس مردم نزدش آمدند و او به قضاوت بین آنان نشست تا هنگامی که برای نماز ظهر برخاست و وضو تازه کرد، آن گاه پیشاپیش یارانش نماز ظهر را به جای آورد؛ سپس به تعقیب و دعا نشست تا این که نماز عصر را پیشاپیش آنان خواند و آن گاه به داوری و فتوادهی بین مردم نشست تا این که خورشید غروب کرد.[2]

۱۷) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ» یعنی شریک‌ها، و کلام خداوند متعال: «قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» درباره پسر فلان کس نازل شد و کلام خداوند متعال: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ» درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شد، سپس خداوند متعال فرمود: «وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ» ای محمّد! «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» یعنی دارندگان عقل.[3]

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ

[1]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۴.

[2]- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۲۴.

[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰)،

[بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! از پروردگارتان پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده‌اند، نیکی خواهد بود، و زمین خدا فراخ است. بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب (و) به تمام خواهند یافت.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، هر دو، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، گروهی از مردم بر در بهشت می‌آیند و در می‌زنند، به آنان گویند: شما کیستید؟ می‌گویند: ما اهل صبر هستیم. به آنان گویند: بر چه چیز صبر کردید؟ می‌گویند: ما بر عبادت خدا و دوری از گناهان صبر کردیم. آن گاه خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: راست می‌گویند، آنان را به بهشت برید، و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ».[1]

۲) شیخ در امالی: به اسنادی که بیشتر در کلام خداوند متعال: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ» [برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است] در سوره یونس، از ابو اسحاق همدانی، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام، در نامه ایشان به محمّد بن ابی بکر و مصریان روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند متعال فرمود: «يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ»، خداوند در آخرت به حساب آنچه که در دنیا به ایشان ارزانی داشته است، رسیدگی نمی کند.[2]

۳) طبرسی، از عیاشی به اسنادش، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزی که نامه‌های عمل باز می‌شود و میزان‌ها برپا می‌شود، برای اهل بلا نه میزانی برپا شود و نه نامه عملی باز شود؛ سپس حضرت صلی الله علیه و آله

---

[1] - کافی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴.
[2] - امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۵.

این آیه را تلاوت فرمودند: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ».[1]

باب معنای دنیا و تعداد اقلیم های آن

۱) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد، از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، به اسناد وی در حدیثی مرفوع روایت کرده است که مردی یهودی خدمت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! درباره اموری از تو می‌پرسم، اگر مرا از آنها آگاه سازی، اسلام می‌آورم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! از هر آن چه در نظر داری بپرس که هیچ کس را آگاه‌تر از ما اهل بیت نمی‌یابی. آن یهودی سؤال‌هایی پرسید تا این که عرض کرد: دنیا از چه رو دنیا نام گرفته؟ حضرت علیه السلام فرمود: دنیا از آن رو دنیا نام گرفته که از هر چیز ادنی و پایین‌تر است و آخرت از آن رو آخرت نام گرفته که پاداش و کیفر در آن است.[2]

۲) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، به اسنادش، در حدیثی مرفوع به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: دنیا هفت اقلیم است: یأجوج و مأجوج و روم و چین و زَنج و قوم موسی و اقلیم‌های بابل.[3]

۳) و از وی، به اسنادش، در حدیثی، از یزید بن سلام روایت شده است که او گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: مرا از دنیا خبر ده که چرا دنیا نام گرفته است؟ ایشان فرمود: دنیا، دنیّ و پَست است و پست‌تر از آخرت آفریده شده است؛ چرا که اگر هم پای آخرت آفریده شده بود، اهالی آن از بین نمی‌رفتند، هم چنان که اهالی آخرت از بین نمی‌روند. عرض کردم: مرا از قیامت خبر ده، چرا قیامت نام گرفته؟ فرمود: از آن رو که در آن آفریدگان برای حساب پس دادن قیام می‌کنند. عرض کردم: مرا خبر ده که آخرت از چه رو آخرت نام گرفته؟ فرمود: از آن رو که آن در آخر افتاد و پس از دنیا می‌آید، سال‌هایش وصف

---

[1] - مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۹.
[2] - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱، ح ۱.
[3] - خصال، ص ۳۵۷، ح ۴۰.

نمی‌شود و روزهایش شمرده نمی‌شود و ساکنانش نمی‌میرند. عرض کرد: ای محمّد! راست گفتی.[1]

سند این حدیث در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ» در سوره إسرا آورده شد.[2]

﴿فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (۱۶)﴾

[پس هر چه را غیر از او می‌خواهید، بپرستید (ولی به آنان) بگو: زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و کسانشان در روز قیامت زیان رسانده‌اند؛ آری، این همان خسران آشکار است.* آنها از بالای سرشان چترهایی از آتش خواهند داشت و از زیر پایشان (نیز) طبق‌هایی (آتشین است)، این (کیفری) است که خدا بندگانش را به آن بیم می‌دهد. ای بندگان من! از من بترسید.]

۱) علی بن ابراهیم، در روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» فرمود: فریب دادند خودشان را «وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».[3]

۲) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ»، یعنی طبق‌های آتش از بالا و پایینشان آنان را در بر می‌گیرد.[4]

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا

[1]- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۳۳.
[2]- آیه ی ۱۲.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.
[4]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۷.

الْأَلْبَابِ (۱۸).

[و(لی) آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند آنان را مژده باد. پس بشارت ده به آن بندگان من که:«به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ ایناننـد کـه خدایشان راه نموده و ایناند همان خردمندان.]

۱) طبرسی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: شما همان ها هستید.[1]

۲) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابو عبیده حذّاء روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره استطاعت و سخن مردم پرسیدم، ایشان این آیه را تلاوت کرد: «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» [و پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است][2] و فرمود: ای ابا عبیده! مردم در درستی سخن در اختلافند و همه آنها هلاک می‌شوند.

عرض کردم: خداوند متعال فرمود: «إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّكَ». فرمود: آنان شیعیان ما هستند و خداوند برای رحمت خود، آنان را آفرید و این همان کلام خداوند متعال است: «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» فرمانبری از امام (سبب) همان رحمتی است که خداوند متعال فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» [رحمتم همه چیز را فرا گرفته است][3] آن رحمت، دانش امام است که برگرفته از دانش خداست و همه چیز را فراگرفته، آنان شیعیان ما هستند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» [و به زودی آن را مقرّر می‌دارم برای کسانی که پرهیزکاری می‌کنند][4] در برابر ولایت و اطاعت از کسی جز امام؛ سپس فرمود: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ» [(نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند] پیامبر

---

[1]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۹۱.

[2]- هود/ ۱۱۸- ۱۱۹.

[3]- اعراف/ ۱۵۶.

[4]- اعراف/ ۱۵۶.

اکرم صلی الله علیه و آله را و وصیّ او را و قائم آل محمّد را که «یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ» [آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد] هنگامی که قیام می‌کند «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ» [و از کار ناپسند باز می‌دارد] و منکر کسی است که برتری امام را نپذیرد و ایشان را انکار کند «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال می‌گرداند] دانش آن را از اهل دانش گرفته است «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ» [و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند] پلیدی‌ها سخن کسی است که سرپیچی می کند «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» [و از (دوش) آنان قیدهایشان را برمی‌دارد] و آن گناهانی است که آنها پیش از شناخت برتری امام انجام داده اند «وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [و بندهایی را که بر ایشان بوده است] و بندها همان سخنانی است که درباره وانهادن برتری امام گفته اند، حال آن که در این باره فرمانی به آنها داده نشده است؛ پس چون برتری امام را بشناسند، امام آن زنجیرها را از دوش آنها بر می دارد و زنجیر همان گناهست. سپس خداوند متعال، سخن به ایشان نسبت داد و فرمود: «فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ» [پس کسانی که به او ایمان آوردند] یعنی به امام «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگارانند][1] یعنی کسانی که از پرستش جبت و طاغوت دوری گزیدند و جبت و طاغوت فلان کس و فلان کس و فلان کس هستند، و پرستش، فرمانبری مردم از آنهاست، سپس خداوند متعال فرمود: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ» [به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید][2]. سپس ایشان را پاداش داد و فرمود: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ» [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است][3] و امام آنان را به قیام و ظهور حضرت قائم و به کشته شدن دشمنانشان و به نجات یافتن در آخرت و به همراه شدن با محمّد و خاندان راستگوی او در کنار حوض (کوثر) بشارت می‌دهد.[4]

---

[1]- اعراف / ۱۵۷.
[2]- زمر / ۵۴.
[3]- یونس / ۶۴.
[4]- کافی، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۸۳.

۳) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر پرچمی که پیش از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، صاحبش طاغوتی است که به جای خداوند عزّ و جلّ پرستیده می شود.[1]

۴) و از وی، از احمد بن مهران، از عبد العظیم حسنی، از علی بن اسباط، از علی بن عقبه، از حکم بن ایمن، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» تا پایان آیه پرسیدم، ایشان فرمود: آنان کسانی هستند که به امر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله گردن نهادند و چون حدیث را شنیدند، چیزی بر آن نیافزودند و چیزی از آن نکاستند و آن را همان طور که شنیدند، نقل کردند.[2]

۵) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» پرسیدم، ایشان فرمود: او مردی است که حدیث را می‌شنود و همان طور که شنیده، آن را باز می‌گوید و چیزی به آن نمی‌افزاید و چیزی از آن نمی‌کاهد.[3]

۶) سعد بن عبد الله قمی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر، یا از کسی که از ابو بصیر شنیده، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یا حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» فرمود: آنان کسانی هستند که به امر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله گردن نهادند و چون حدیث را شنیدند، آن را همان طور که شنیدند، نقل کردند و چیزی بر آن نیافزودند و چیزی از آن نکاستند.[4]

[1]- کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۲.
[2]- کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۸.
[3]- کافی، ج ۱، ص ۴۱، ح ۱.
[4]- مختصر بصائر الدرجات، ص ۷۷.

۷) طبرسی در کتاب احتجاج، از حضرت امام هادی علیه السلام آورده است که ایشان در نامه‌ای به اهالی اهواز فرمود: و هر آیه‌ای از قرآن، مشتبه نیست؛ این آیه حجّتی است بر حکم آیاتی که خداوند به دریافت و پیروی از آنها فرمان داده است و آن حجت، این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ» [اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند و (پاره‌ای) دیگر متشابهاتند (که تأویل‌پذیرند)؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است، برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند.][1] و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ».[2]

این نامه، نوشته‌ای طولانی است که إن شاء الله در ابتدای سوره مُلک، آن را خواهیم آورد.

«أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي النَّارِ (۱۹)»

[پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او واجب آمده (کجا روی رهایی دارد)؟ آیا تو کسی را که در آتش است می‌رهانی؟]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از یکی از یارانش، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود:- وی حدیث را روایت می‌کند تا به آن جا می‌رسد که حضرت فرمود- : اعضای بدن بر مؤمن گواهی نمی‌دهند، بلکه بر کسی گواهی می‌دهند که فرمان عذاب بر او واجب شده، امّا نامه کردار مؤمن به دست راستش داده می‌شود.[3]

---

[1]- آل عمران/ ۷.

[2]- احتجاج، ص ۴۵۳.

[3]- کافی، ج ۲، ص ۲۷، ح ۱.

﴿لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۖ وَعْدَ اللَّهِ ۖ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۲۰)﴾

[لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، برای ایشان غرفه‌هایی است که بالای آنها غرفه‌هایی (دیگر) بنا شده است؛ نهرها از زیر آن روان است. وعده خداست؛ خدا خلاف وعده نمی‌کند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمّد بن اسحاق مدنی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! ما را از کلام خداوند عزّ و جلّ: «غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ» آگاه ساز، ای رسول خدا! آن غرفه ها با چه چیز ساخته شده است؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفه‌ها را برای دوستان خود با دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آنها از طلاست و با نقره استوار شده، هر یک هزار در از طلا دارد و بر هر در فرشته‌ای گمارده شده، در آنها فرش‌هایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم انداخته شده و همه از مشک و کافور و عنبر پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» [و همخوابگانی بالا بلند].[۱]

این حدیث، طولانی است که پیشتر در تفسیر کلام خداوند متعال: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا» [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم] در سوره مریم، به تمامی آورده شد.[۲]

۲) علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمّد بن اسحاق، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تفسیر این آیه پرسید و عرض کرد: ای رسول خدا! این غرفه‌ها با چه چیزی ساخته شده‌اند؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفه‌ها را برای دوستانش از دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آنها از طلاست و با نقره استوار شده و هر یک هزار در از طلا

[۱]- واقعه/ ۳۴ و کافی، ج ۸، ص ۹۷، ح ۶۹.
[۲]- آیه ی ۸۵.

دارد و بر هر در فرشته‌ای گمارده شده، در آنها فرش‌هایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم انداخته شده و از مشک و عنبر و کافور پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» پس چون مؤمن به منزل گاه‌های خود در بهشت درآید، تاج فرمانروایی و ارجمندی را بر سرش می‌گذارند و دیباهایی از طلا ونقره و یاقوت و دُرّ- که در دسته‌های گل به رشته در آمده‌اند- می‌آورند و به زیر تاج بر تن او می‌کنند و هفتاد دیبای رنگارنگ که از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته شده بر او می‌پوشانند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» [در آن جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آن جا از پرنیان است][1] و چون مؤمن بر تخت خود می‌نشیند، تختش از شادی به لرزه می‌افتد.

چون اقامت‌گاه‌های دوست خدا در بهشت برپا شود، فرشته‌ای که بر باغ‌هایش گمارده شده، اجازه می‌خواهد تا بر او وارد شود و به خاطر دهش‌های خداوند، به او شادباش گوید، امّا خادمان و کنیزان او به آن فرشته گویند: بایست، چرا که دوست خدا بر تخت خود تکیه زده و پری سیاه چشمی که همسر اوست، می‌خواهد به نزدش رود، پس صبر کن تا دوست خدا کار خود به پایان رساند؛ در آن گاه پری سیاه چشمی که همسر اوست، از خیمه خود به سوی او بیرون می‌آید و در حالی که کنیزانش او را در میان گرفته‌اند، شورمند گام بر می‌دارد و هفتاد دیبای بافته با یاقوت و مروارید و زبرجد، رنگین به مشک و عنبر، بر تن کرده و تاجی از کرامت بر سر گذاشته و کفشی از طلای آراسته به یاقوت و مروارید، با بندهایی از یاقوت سرخ، به پا دارد؛ چون به نزدیکی دوست خدا می‌رسد و او مشتاقانه می‌خواهد به سویش برخیزد، به او می‌گوید: ای دوست خدا! امروز روز خستگی و فرسودگی نیست، پس برنخیز، من از برای تو و تو از برای منی. آن گاه آن دو به اندازه پانصد سال از سال‌های دنیا هم آغوش می‌شوند و نه این از او خسته شود و نه او از این؛ در آن دم دوست خدا به گردن آن پری می‌نگرد و بر آن آویزه‌ای از بندهای یاقوت سرخ می‌بیند که بر آن نوشته شده: تو ای دوست خدا! معشوق منی

[1]- حج / ۲۳ و فاطر / ۳۳

و من پری، معشوق توأم که جان من به تو و جان تو به من بسته است.

سپس خداوند هزار فرشته می‌فرستد تا بـه او بـه خـاطر ورودش بـه بهشـت شادباش گویند و پریان سیاه چشم را به همسری‌اش درآورند. آنها به نخستین در از باغ‌های او می‌رسند و به فرشته‌ای که بر درهای آن باغ‌ها گمارده شـده مـی‌گوینـد: برای ما از دوست خدا اجازه ورود بگیر که خداونـد مـا را بـرای شـادباش گـویی فرستاده است. آن فرشته می‌گوید: بگذارید به دربان بگـویم تـا دوسـت خـدا را از آمدن شما آگاه سازد. آن فرشته به نزد دربان می‌رود، حال آن که بـین آن دو، سـه باغ راه است. او به نخستین در می‌رسد و به دربان مـی‌گویـد: هـزار فرشـته بـر در ورودی ایستاده‌اند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوسـت خـدا شـادباش گویند و از من می‌خواهند تا برایشان اجازه ورود گیرم. دربان می گوید: این بر مـن بسی دشوار است که چون دوست خدا با همسرش به سر می‌برد، از او بـرای کسـی اجازه ورود گیرم. بین دربان و دوست خدا دو باغ راه اسـت، پـس دربـان بـه نـزد سرایدار می‌رود و به او می‌گوید: هزار فرشته بر در ورودی ایسـتاده‌انـد، پروردگـار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوستش شادباش گویند، برای آنان اجازه ورود گیـر. سرایدار به نزد خادمان می‌رود و به آنها می‌گوید: فرستادگان خداوند جبّـار بـر در ورودی ایستاده‌اند، آنان هزار فرشته‌اند و از سوی خداوند آمده‌اند تـا بـه دوسـتش شادباش گویند، پس او را از آمدن آنان آگاه کن. خادمان او را از این امر آگاه مـی کنند و او به فرشتگان اجازه ورود می‌دهد. آنان بر دوست خدا وارد می‌شوند، حـال آن که او در غرفه هزار درش نشسته و بر هر یک از آن هزار در، فرشته‌ای گمـارده شده است. چون به آن فرشتگان اجازه ورود بر دوست خدا داده می‌شود، هـر یـک از آن فرشتگان که بر درها گمارده شده‌اند، دری را باز مـی‌کنـد و هـر یـک از آن فرشتگان (که برای شادباش آمده‌اند) از دری از درهای غرفـه وارد مـی‌شـود و بـه دوست خدا پیغام خداوند جبّار را می‌رسانند، و این کلام خداوند متعـال اسـت کـه فرمود «وَالمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ» [و فرشـتگان از هـر دری بـر آنـان درمی‌آیند][1] یعنی درهای غرفه «سَلامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَـى الـدَّار» [(و بـه آنان می‌گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید. راستی چـه نیکوسـت

---

[1]- رعد/ ۲۳.

فرجام آن سرای][1] و نیز فرمود: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» [و چون بدانجا نگری (سرزمینی از) نعمت و کشوری پهناور می‌بینی][2] یعنی به سوی دوست خدا و به سوی دهش‌ها و آسودگی و کشور شکوهمندی که در آن به سر می‌برد، و فرشتگانی که از سوی خداوند جبار فرستاده شده‌اند، از او اجازه ورود می‌گیرند و تا به آنان اجازه نداده، وارد نمی‌شوند، آن است کشور شکوهمند و نهرها از زیرش روانند.[3]

روایت محمّد بن یعقوب، افزون بر این است که پیشتر در سوره مریم به تمامی آمد و پیش از این نیز به آن اشاره کردیم.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۲۱)».

[مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد پس آن را به چشمه‌هایی که در (طبقات زیرین) زمین است راه داد، آنگاه به وسیله آن کشتزاری را که رنگ‌های آن گوناگون است بیرون می‌آورد، سپس خشک می‌گردد، آنگاه آن را زرد می‌بینی، سپس خاشاکش می‌گرداند. قطعاً در این (دگرگونیها) برای صاحبان خرد عبرتی است.]

۱) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ» فرمود: ینابیع، چشمه‌ها و چاه‌هایی است از آن چه که خداوند از آسمان نازل فرمود و در زمین جای داد، «ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ» آن کشته ها تا این که زرد می‌شوند، «ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا» و هنگامی

---

[1] - رعد/ ۲۴.
[2] - انسان/ ۲۰.
[3] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۶.

که خشک و متلاشی می‌گردند، همچون کاهی در هم کوبیده می شوند.[1]

﴿أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۲)﴾.

[پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده و (در نتیجه) برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد (همانند فرد تاریک‌دل است)؟ پس وای بر آنان که از سخت‌دلی یاد خدا نمی‌کنند؛ اینانند که در گمراهی آشکارند.]

۱) علی بن ابراهیم: این آیه درباره امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نازل شد.[2]

۲) ابن شهر آشوب، از واحدی در اسباب النزول و الوسیط، از عطاء روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ» گوید: درباره حضرت علی علیه السلام و حمزه نازل شد و «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم» درباره ابو جهل و فرزندانشان نازل شد.[3]

۳) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! از زیادی مال خوشحال نشو و در هیچ حالی یاد مرا وا مگذار؛ چرا که زیادی مال سبب فراموشی گناهان می‌شود و واگذاشتن یاد من سبب سخت شدن دل‌ها می‌گردد.[4]

۴) علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الله بن قاسم، از ابو خالد قَمّاط، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سختی و نرمی انسان از دل است و این همان کلام خداوند متعال

---

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.
[3]- مناقب، ج ۳، ص ۸۰.
[4]- کافی، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۷.

است که فرمود: «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ».[1]

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳)»

[خدا زیباترین سخن را (به صورت) کتابی متشابه، متضمّن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد. این است هدایت خدا، هر که را بخواهد، به آن راه نماید و هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست]

۱) علی بن ابراهیم: این آیه از محکمات است.

۲) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از یعقوب ابن اسحاق ضَبّی، از ابو عمران ارمنی، از عبد الله بن حکم، از جابر روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: گروهی از مردم هرگاه اندکی از قرآن را به یاد آورند یا برایشان از آن سخنی گفته شود، تنی از ایشان چنان مدهوش می‌شود که پندارند اگر دست و پایش قطع شود، هیچ آن را احساس نمی‌کند. ایشان فرمود: پاک و منزّه است خدا! این کار از جانب شیطان است، آنان (در قرآن) چنین وصف نشده‌اند، بلکه به نرم دلی و دلسوزی و اشک و بیم وصف شده‌اند.[2]

و نیز همانند این حدیث، از وی، از ابو اشعری، از محمّد بن حسّان، از ابو عِمران ارمنی، از عبد الله حکم، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است.

«كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.
[2]- کافی، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۱.

الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸).

[کسانی (هم) که پیش از آنان بودند به تکذیب پرداختند، و از آن جا که حدس نمی‌زدند، عذاب برایشان آمد.*پس خدا در زندگی دنیا رسوایی را به آنان چشانید، و اگر می‌دانستند، قطعاً عذاب آخرت بزرگتر است.*و در این قرآن از هر گونه مَثَلی برای مردم آوردیم، باشد که آنان پندگیرند.*قرآنی عربی، بی‌هیچ کژی؛ باشد که آنان راه تقوا پویند.]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: « كَذَّبَ الَّذِينَ - تا آن جا که فرمود- لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» گفت: این آیات از محکمات است.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَّجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلاً سَلَماً لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹).

[خدا مَثَلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به کاری می‌گمارند) و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است. آیا این دو در مَثَل یکسانند؟ سپاس خدای را. (نه،) بلکه بیشترشان نمی‌دانند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو خالد کابلی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا»، و امّا کسی که چند تن در او شریکند و بر سر او اختلاف دارند، او فلان کس، نخستین آنهاست؛ پراکندگان، بر ولایت او هم رأی می‌شوند، حال آن که در این کار یکدیگر را لعنت می‌کنند و از هم بیزاری می‌جویند و امّا مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، او کسی است که در حقیقت نخستین است و نیز شیعیان او چنین کسانی هستند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: یهودیان پس از موسی علیه السلام به هفتاد و یک فرقه تقسیم

شدند که از آنها یک فرقه در بهشت و هفتاد فرقه در دوزخ جای دارند و نیز نصرانی‌ها پس از عیسی علیه السلام به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که از آنها یک فرقه در بهشت و هفتاد و یک فرقه در دوزخ جای دارند و نیز این امّت پس از پیامبرشان صلی الله علیه و آله، به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند که از آنها هفتاد و دو فرقه در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند. از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه ولایت و دوستی ما را به خود نسبت می‌دهند، حال آن که از آنها دوازده فرقه در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند و شصت فرقه از مردمان دیگر نیز در دوزخ جای دارند.[1]

۲) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبد العزیز بن یحیی جلودی، از مغیرة بن محمّد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جُعفی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در خطبه‌ای که در آن از نام‌های خود در قرآن یاد می‌کند فرمود: من فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ».[2]

۳) محمّد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از عمرو بن محمّد بن ترکی، از محمّد بن فضل، از محمّد بن شعیب، از قیس بن ربیع، از منذر ثوری، از محمّد بن حنفیه، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» فرمود: من آن مرد فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.[3]

۴) و از وی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ابن بُکیر، از حُمران، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در کلام خداوند عزّ و جلّ: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا» او علی علیه السلام است «لِّرَجُلٍ» او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و «شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ» یعنی کسانی که اختلاف دارند،

[1] - کافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۳.
[2] - معانی الأخبار، ص ۶۰، ح ۹.
[3] - تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۴، ح ۱۰.

حال آن که یاران علی علیه السلام بر ولایت او هم رأی می‌باشند.[1]

۵) و از وی، از عبد العزیز بن یحیی، از محمّد بن عبد الرحمن بن سلّام، از احمد بن عبد الله بن عیسی بن مَصقَلَه قُمی، از بُکَیر بن فضل، از ابو خالد کابلی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» پرسیدم، ایشان فرمود: مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، علی علیه السلام و شیعیان او می‌باشند.[2]

۶) ابن شهر آشوب و طبرسی، از عیاشی، به اسناد از ابو خالد، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: مرد فرمانبر در حقیقت علی علیه السلام و شیعیان او می‌باشند.[3]

۷) حسن بن زید، از پدرانش: و مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، مثل ما اهل بیت است.[4]

۸) طبرسی، از حاکم ابو القاسم حَسکانی، به اسناد، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: من آن مرد فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.[5]

۹) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ»، مثالی است که خداوند درباره امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام و شریکانش که به او ستم ورزیدند و حقّش را غصب کردند، زده است و کلام خداوند متعال: «مُتَشَاكِسُونَ» یعنی کینه توزان نسبت به یکدیگر و کلام حق تعالی: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام است که فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».[6]

---

[1]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۱۱.
[2]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۱۲.
[3]- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۴ و مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۹۸.
[4]- مناقب، ج ۳، ص ۱۰۴.
[5]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۹۸.
[6]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲) وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳)».

[قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان (نیز) خواهند مُرد.*سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.*پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست، و (سخن) راست را چون به سوی او آمد، دروغ پنداشت؟ آیا جای کافران در جهنم نیست؟*و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود؛ آنانند که خود پرهیزکارانند]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضالة بن یعقوب، از ابو مَغرا، از یعقوب احمر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم تا به ایشان به خاطر درگذشت اسماعیل تسلیت گوییم. ایشان برای او از خداوند رحمت طلبید و سپس فرمود: خداوند عزّ و جلّ، خود به پیامبرش صلی الله علیه و آله خبر از مرگ داد و فرمود: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ» و نیز فرمود: «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است][1] سپس حضرت علیه السلام شروع به بیان حدیثی کرد و فرمود: زمینیان همه می‌میرند آن چنان که هیچ کس به جا نمی‌ماند؛ سپس آسمانیان همه می‌میرند آن چنان که هیچ کس به جا نمی‌ماند به جز فرشته مرگ و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل علیه السلام. آن گاه فرشته مرگ علیه السلام می‌آید و در برابر خداوند عزّ و جلّ می‌ایستد. خداوند به او می‌فرماید: چه کسی به جا ماند؟ - حال آن که خود بهتر می داند- او عرض می‌کند: پروردگارا! هیچ کس به جا نماند جز فرشته مرگ و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل. خداوند می‌فرماید: به جبرئیل و میکائیل بگو: بمیرید. در آن هنگام فرشتگان عرض می‌کنند: پروردگارا! آن دو، رسول و امین تو هستند. خداوند می فرماید: من بر هر نفسی که روح در آن است، حکم مرگ داده‌ام. سپس فرشته مرگ می‌آید و در برابر

[1]- آل عمران/ ۱۸۵.

خداوند عزّ و جلّ می‌ایستند، خداوند به او می‌فرماید: چه کسی به جا مانـد؟- حـال آن که خود بهتر می داند- او عرض می‌کند: پروردگارا! هیچ کس به جا نمانـد جـز فرشته مرگ و حاملان عرش. خداوند می فرماید: به حاملان عـرش بگـو: بمیریـد. سپس فرشته مرگ، افسرده و غمگین و سر به زیر می‌آید، خداوند به او می‌فرمایـد: چه کسی به جا ماند؟ او عرض می‌کند: پرودگارا! هیچ کس به جا نماند جز فرشـته مرگ. خداوند می‌فرماید: بمیر ای فرشته مرگ! پس او مـی‌میـرد، آن گـاه خداونـد زمین را با دست راست خود و آسمان را با دست راست خود می‌گیرد و می‌فرماید: کجایند آنان که ادّعا می‌کردند با من شریکند؟ کجایند آنان که با من دیگـری را بـه خدایی می‌گرفتند؟[1]

۲) ابن بابویه، به اسنادش، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آلـه فرمود: چون این آیه نازل شد: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُـونَ»، عرض کردم: پروردگارا! آیا تمامی آفریدگان می‌میرند و پیامبران به جا می‌مانند؟ آن گـاه نـازل شـد: «کُـلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ» [هر نفسی چشنده مرگ است، آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد].[2]

۳) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را دلداری داد و فرمود: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ، ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عِندَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِـمُونَ» یعنـی امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام و کسانی که حقش را غصب کردنـد؛ سـپس خداوند متعال از دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله یاد کرد و نیز از کسانی که بر خدا و بر رسولش دروغ بستند و چیزی را ادّعـا کردنـد کـه بـر آن نبودنـد و فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ» یعنی بـه حقیقتـی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ولایت امیر مؤمنان، حضـرت علـی علیـه السلام آورد.[3]

۴) و از طریق مخالفان، از ابن مردویه، به اسنادی مرفوع به حضرت امام موسـی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: کسی که سخن راست را دروغ

[1]- کافی، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۲۵.
[2]- عنکبوت/ ۵۷ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵، ح ۵۱.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹ و تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۱۴.

پنداشت، همان کسی است که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره علی علیه السلام نپذیرفت.[1]

۵) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام یاد کرد و فرمود: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام «أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».[2]

۶) شیخ در امالی، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ» فرمود: سخن راست، ولایت ما اهل بیت است.[3]

۷) محمّد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از اسماعیل بن همّام، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» فرمود: کسی که سخن راست را آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود.[4]

۸) ابن شهر آشوب، از عالمان اهل بیت، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، و حضرت امام رضا علیه السلام، و زید بن علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» فرمودند: او علی علیه السلام است.[5]

۹) و از وی، از حذیفه، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خبری روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند متعال پنج امر را بر مردمان واجب نموده و آنها چهار امر را گرفتند و یک امر را واگذاشتند. از ایشان درباره آن امور پرسیدند، فرمود: نماز و زکات و حج و روزه. عرض شد: آن امری که واگذاشتند چیست؟ فرمود: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. عرض کردند: آیا این امر از سوی خداوند متعال واجب شده؟ فرمود: بله، خداوند متعال فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى

---

[1]- کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۶۷، از ابن مردویه.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۹.
[3]- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۷۴.
[4]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۱۸.
[5]- مناقب، ج ۳، ص ۹۲.

اللّهِ كَذِبًا» [پس کیست ستمکارتر از آنکس که بر خدا دروغ بندد؟].[1]

۱۰) ابن فارسی در روضة الواعظین: ابن عباس گفت: کسی که سخن راست را آورد، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود.[2]

۱۱) طبرسی: از مجاهد روایت کرده است که وی گفت: کسی که سخن راست را آورد، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود و این حدیث را ضحّاک، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: آن از امامان هدایت از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله روایت شده است.[3]

۱۲) و از طریق مخالفان: ابن مغازلی شافعی در مناقب، در حدیثی مرفوع به مجاهد روایت شده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» گفت: آن را حضرت محمّد صلی الله علیه و آله آورد و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود.[4] و همانند آن در کتاب حبری در حدیثی مرفوع به ابن عباس و نیز در حلیة الاولیاء، کتاب ابو نُعیم محدّث روایت شده است.

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶)»

[آیا خدا کفایت‌کننده بنده‌اش نیست؟ و (کافران) تو را از آنها که غیر اویند می‌ترسانند و هر که را خدا گمراه گرداند برایش راهبری نیست]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ» گفت: یعنی به تو می‌گویند: ای محمّد! از ما درباره امر علی درگذر و تو را از آن می‌ترسانند که مبادا آنان به زمره کافران بپیوندند.[5]

[1]- انعام/ ۱۴۴ و اعراف/ ۳۷ و مناقب، ج ۳، ص ۱۹۹.
[2]- روضة الواعظین، ۱۰۴، و شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۸۱۳.
[3]- مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۰۰ و شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۸۱۱.
[4]- مناقب، ص ۲۶۹، ح ۳۱۷.
[5]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸)».

[و اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده؟ قطعاً خواهند گفت: خدا. بگو: (هان) چه تصور می‌کنید، اگر خدا بخواهد صدمه‌ای به من برساند،آیا آنچه را به جای خدا می‌خوانید، می‌توانند صدمه او را برطرف کنند؟ یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟ بگو: خدا مرا بس است. اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک‌گیرندگان (برای) او][1] پرسیدم، ایشان فرمود: حنیفیّت (باور به دین راستین) از سرشتی است که خداوند، مردم را بر آن سرشته است و آفرینش خدا هیچ دگرگونی ندارد. خداوند آنان را بر شناخت خود سرشت. زراره می‌گوید: و نیز از ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» [و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذرّیّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا][2] پرسیدم، حضرت فرمود: خداوند از پشت آدم علیه السلام نژادش را تا روز قیامت بیرون آورد و آنان همچون مورچگان بیرون آمدند. آن گاه خود را به آنان شناساند و نشان داد؛ اگر این گونه نبود هیچ کس پروردگارش را نمی‌شناخت. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر نوزادی بر سرشت و فطرت زاده می‌شود، یعنی شناخت این که خداوند عزّ و جلّ آفریدگار اوست. همچنین است کلام خداوند متعال که فرمود: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ

[1]- حج/ ۳۱.
[2]- اعراف/ ۱۷۲.

اللّه». [1]

«اللّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲)»

[خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند، و (نیز) روحی را که در (موقع) خوابش نمرده است (قبض می‌کند)؛ پس آن (نفسی) را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد، و آن دیگر (نفس‌ها) را تا هنگامی معین (به سوی زندگی دنیا) بازپس می‌فرستد. قطعاً در این (امر) برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی (از قدرت خدا) ست.]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، از حضرت امام جواد علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: روزی امیر مؤمنان، علی علیه السلام در مسجد نشسته بود و امام حسن علیه السلام نزد ایشان بود و حضرت علی علیه السلام بر دست سلمان تکیه زده بود، در آن دم مردی خوش لباس وارد شد و بر امیر مؤمنان علیه السلام سلام کرد و حضرت علی علیه السلام همچون سلام او پاسخش داد. او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! از تو سه سؤال می پرسم، اگر مرا از آنها آگاه کنی، خواهم دانست که این قوم درباره تو به خطا رفته‌اند و از دین خود خارج شده‌اند و با این کار در دنیا از جمله بی‌ایمان‌ها شده‌اند و در آخرت هیچ بهره‌ای نخواهند داشت، اگر جز این باشی، خواهم دانست که تو با آنها برابر هستی.

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: از آن چه در نظر داری بپرس. عرض کرد: مرا آگاه ساز که چون مرد می‌خوابد، روحش به کجا می‌رود؟ و مرد چگونه به یاد می‌آورد و از یاد می‌برد؟ و مرد چگونه به عموها و دایی‌هایش همانند می‌شود؟ آن گاه امیر مؤمنان علیه السلام رو به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای ابا محمّد! پاسخش را بده. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: امّا آن چه که پرسیدی مرد چون می‌خوابد روحش به کجا می رود؟ در آن هنگام روح به باد و

[1]- کافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۴.

باد به هوا می‌پیوندد، تا زمانی که صاحبش به حرکت افتد. اگر خداوند اجازه بازگشت روح به او را دهد، آن روح، آن باد را و آن باد، آن هوا را می‌کشد و این گونه روح در بدن صاحب خود جای می‌گیرد و اگر خداوند به آن روح اجازه بازگشت به صاحبش را ندهد، هوا، باد را و باد، روح را می‌کشد و این گونه روح تا روز رستاخیز به صاحبش باز نمی‌گردد.[1]

این حدیث از احادیث مشهور بوده و از آن چه که آمد، بیشتر است. ابن بابویه و شیخ و محمّد بن ابراهیم نعمانی نیز آن را روایت کرده اند.[2]

۲) طبرسی، از عیاشی به اسنادش، از حسن بن محبوب، از عمرو ابن ثابت، از پدرش، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس بخوابد، نفس او به سوی آسمان عروج می‌کند و روح او در بدنش به جای می‌ماند. میان نفس و روح رابطی چون اشعه خورشید است، اگر خداوند فرمان قبض روح دهد، روح، نفس را اجابت می‌گوید و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را دهد، نفس، روح را اجابت می‌گوید و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، هر چه را نفس در ملکوت آسمان‌ها می‌بیند، از خواب‌هایی است که تعبیر دارد و آن چه را میان آسمان و زمین می‌بینند، از خواب‌های پرداخته شیطان است و هیچ تعبیری ندارد.[3]

«أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۳)»

[آیا غیر از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته‌اند؟ بگو: آیا هر چند اختیار چیزی را نداشته باشند و نیندیشند؟]

۱) علی بن ابراهیم: یعنی بت‌ها را، تا برایشان در روز قیامت شفاعت کنند، آنها گفتند: فلان کس و فلان کس برای ما نزد خداوند در روز قیامت شفاعت می کنند.[4]

---

[1] – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.

[2] – کمال الدین و تمام النعمة، ۱/۳۱۳ و کتاب الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۵۴، ح ۱۱۴ و کتاب الغیبة نعمانی، ۲/۵۸

[3] – مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۰۴.

[4] – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴)»

[بگو: شفاعت، یکسره از آن خداست. فرمانروایی آسمان‌ها و زمین خاصّ اوست؛ سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوید.]

۱) علی بن ابراهیم: هیچ کس شفاعتی نمی‌کند، مگر به خواست خداوند متعال.[1]

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵)»

[و چون خدا به تنهایی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می‌گردد، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می‌کنند.]

۱) علی بن ابراهیم: این آیه درباره فلان کس و فلان کس و فلان کس نازل شد.[2]

۲) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از ابو خطّاب روایت کرده است که وی با حالی بسیار خوب گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» پرسیدم، ایشان فرمود: هنگامی که با فرمانبری از مردی از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، خداوند به یگانگی یاد شود– همان کسی که خداوند به فرمان بردن از او امر کرده– دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می‌گردد و چون از کسانی یاد شود که خداوند به فرمان بردن از آنان امر نکرده، به ناگاه شادمانی می‌کنند.[3]

۳) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عباس بن معروف، از عبد الله بن محمّد حجّال، از حبیب بن معلّی خثعمی روایت کرده است که وی گفت:

---

[1]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.
[2]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.
[3]– کافی، ج ۸، ص ۳۰۴، ح ۴۷۱.

خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آن چه ابو خطّاب می‌گفت یاد کردم، ایشان فرمود: برایم آن چه را می‌گوید بازگو. عرض کردم: او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ» می‌گوید: او امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام است. «وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ» و غیر از او فلان کس و فلان کس می‌باشند. آن حضرت (علیه السلام) فرمود: هر که این سخن گوید، به خداوند عزّ و جلّ شرک ورزیده- حضرت سه بار تکرار کرد- و من به سوی خداوند از او دوری می‌جویم؛ خداوند از این سخن، تنها خود را منظور داشته است- حضرت سه بار تکرار کرد-. سپس ایشان را از آیه دیگری در سوره «حم» یعنی کلام خداوند عزّ و جلّ: «ذَلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ» [این (کیفر) از آن روی برای شماست که چون خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید][1] خبر دادم و عرض کردم: او می‌پندارد منظور، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است! آن حضرت (علیه السلام) فرمود: هر که این سخن گوید، به خداوند عزّ و جلّ شرک ورزیده- حضرت سه بار تکرار کرد- و من به سوی خداوند از او دوری می جویم - حضرت سه بار تکرار کرد- خداوند از این سخن، تنها خود را منظور داشته است - حضرت سه بار تکرار کرد.

۴) محمّد بن عباس، از محمّد بن حسین، از ادریس بن زیاد، از حنان بن سدیر، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: شنیدم که صامت بیّاع هروی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره مُرجئه پرسید. ایشان فرمود: با آنان نماز بخوان و جنازه‌هایشان را تشییع کن و به عیادت بیمارانشان برو، امّا برایشان طلب آمرزش نکن؛ چرا که وقتی نزد آنها از ما یاد می‌شود، دل‌هایشان منزجر می‌گردد و وقتی از آنان که غیر ما هستند یاد می‌شود، به ناگاه شادمانی می‌کنند.[2]

می‌گویم: ابو خطّاب در پایان عمرش افراط کرد و از این رو چنین سخنانی گفت. سخن صحیح، روایت نخستین اوست که از زراره نقل شد.[3]

---

[1]- غافر / ۱۲.

[2]- مختصر بصائر الدرجات، ص ۸۸.

[3]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۱۹.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶)﴾

[بگو: بار الها! ای پدیدآورنده آسمانها و زمین! (ای) دانای نهان و آشکار! تو خود در میان بندگانت بر سر آن چه اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی.]

درباره این آیه در سوره‌های انعام و الم و سجده، حدیث آورده شد.

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳)﴾

[بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید! از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.]

۱) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان ـ در حدیث ابو بصیر ـ فرمود: خداوند در کتاب خود از شما یاد کرد و فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»، به خدا سوگند! او از این آیه، کسی جز شما را منظور نداشت.[۱]

۲) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن یحیی عطار، از حسین بن اسحاق تاجر، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمّد بن فضیل، از ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در روز قیامت آن کس بخشیده نمی‌شود که بگوید: پروردگارا! نمی‌دانستم که فرزندان فاطمه سلام الله علیها والی و حاکم می‌باشند، حال آن که خداوند، مخصوص فرزندان فاطمه سلام الله علیها این آیه را نازل فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ

۱- کافی، ج ۸، ص ۳۵، ح ۶.

رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».[1]

۳) علی بن ابراهیم: این آیه مخصوص شیعیان امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نازل شد.[2]

۴) علی بن ابراهیم، از جعفر بن محمّد، از عبد الکریم، از محمّد بن علی، از محمّد بن فضیل، از ابی حمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند در روز قیامت آن کس را نمی‌بخشد که بگوید: پروردگارا! نمی‌دانستم که فرزندان فاطمه بر تمامی مردم والی و حاکم هستند، حال آن که خداوند، مخصوص شیعیان فرزندان فاطمه سلام الله علیها این آیه را نازل فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ».[3]

۵) محمّد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن فضّال، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند در روز قیامت آن کس را نمی‌بخشد که بگوید: پروردگارا! نمی دانستم که فرزندان فاطمه سلام الله علیها والی و حاکم هستند، حال آن که خداوند، مخصوص فرزندان فاطمه سلام الله علیها این آیه را نازل فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».[4]

۶) ابن بابویه، در حدیثی، از محمّد بن حسن صفّار، از عبّاد بن سلیمان، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر خدمت ایشان رسید. حضرت علیه السلام به او فرمود: ای ابا بصیر! خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود از شما یاد کرد و فرمود: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»، به خدا سوگند! او از این آیه کسی جز شما را منظور نداشت. ای ابا محمّد! آیا شادمان شدی؟ عرض کرد: بله.[5]

---

[1]- معانی الاخبار، ص ۱۰۷، ح ۴.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۰.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.
[4]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۸، ح ۲۱.
[5]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۸، ح ۲۲.

۷) محمّد بن علی، از عمرو بن عثمان، از عمران بن سلیمان، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» فرمود: خداوند برای شما همه گناهان را می‌بخشد. ابو بصیر گفت: عرض کردم: در آیه چنین نمی‌خوانیم. فرمود: ای ابا محمّد! اگر خداوند همه گناهان را ببخشد، پس چه کسی را عذاب می‌کند؟ به خدا سوگند! او کسی جز ما و شیعیان ما را منظور نداشت، و این آیه را نازل نفرمود، مگر این چنین: خداوند برای شما همه گناهان را می‌بخشد.[۱]

«وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۵۴) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵) أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ (۵۶)».

[و پیش از آن که شما را عذاب در رسد، و دیگر یاری نشوید، به سوی پروردگارتان بازگردید، و تسلیم او شوید.* و پیش از آن که به طور ناگهانی و در حالی که حدس نمی‌زنید شما را عذاب در رسد، نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل آمده است پیروی کنید.* تا آن که (مبادا) کسی بگوید: دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم؛ بی‌تردید من از ریشخندکنندگان بودم.]

۱) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ»، یعنی توبه کنید. «وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ، وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم» یعنی قرآن و ولایت امیر مؤمنان و امامان علیهم السلام؛ و دلیل این سخن، کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» یعنی در امر امام علیه السلام. حضرت امام جعفر صادق علیه

[۱]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۹، ح ۲۳.

السلام فرمود: جَنب خدا ماییم.[1]

۲) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش، حمزة بن بزیع، از علی بن سُوَید، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَن تَقُولَ نَفسٌ یَا حَسرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: جَنب خدا امیر مؤمنان علیه السلام است و نیز اوصیا پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد.[2]

۳) و از وی، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حسّان جمّال، از هاشم بن ابی عمّار جَنبی روایت شده است که او گفت: از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام شنیدم که فرمود: من دیده خدایم و من دست خدایم و من جَنب خدایم و من در (رحمت) خدایم.[3]

۴) ابن بابویه، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از ابن سنان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه خود فرمود: من رهنمایم و من ره یافته‌ام و من پدر یتیمان و بیچارگان و شوی بیوه زنانم و من پناهگاه هر ناتوانم و من سرای امن هر بیمناکم و من راهبر مؤمنان به بهشتم و من ریسمان استوار خدایم و من حلقه محکم خدا و کلمه پرهیزکاریم و من دیده خدا و زبان راستگوی او و دست اویم و من همان جَنب خدایم که فرمود: «أَن تَقُولَ نَفسٌ یَا حَسرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» و من دست خدایم که به مهربانی و آمرزش بر بندگانش گسترده و من دروازه ریزش گناهانم. هر که مرا شناخت و حقّ مرا شناخت، پروردگارش را شناخته است؛ چرا که من وصیّ پیامبر او در زمینش و حجّت او بر آفریدگانش هستم. هیچ کس این را انکار نمی‌کند جز آن کس که خداوند و رسولش را رد می‌کند.[4]

---

[1] – تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

[2] – کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۹.

[3] – کافی، ج ۱، ص ۱۱۳، ح ۸.

[4] – توحید، ص ۱۶۴، ح ۲.

و نیز این حدیث را مفید در کتاب اختصاص، از حسین بن حسن، از بَکر بن صـالح، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمّد بن سنان، از ابـو بصـیر، از حضـرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من رهنما و ره یافته‌ام» و حدیث را بیان فرمود.[1]

۵) و از وی، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّـاق، از محمّـد بـن جعفـر کوفی، از موسی بن عمران نخعی کوفی، از عمویش، حسین بـن یزیـد، از علـی بـن حسین، از کسی که برایش گفته بود، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفـر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمـود: امیـر مؤمنـان علیـه السـلام فرمود: من دانش خدایم و من دل آگاه خدایم و من زبـان سـخنگوی خـدا و دیـده خدایم و من جَنب خدایم و من دست خدایم.[2]

۶) محمّد بن ابراهیم معروف به ابن زینب نعمانی، از محمّد بن عبد الله بـن معمّـر طبرانی در طبرستان سال سیصد و سی و سه که وی از موالی یزید بـن معاویـه و از ناصبی‌ها بود، از پدرش، از علی بن هاشم، و حسن بن سـکن، از عبـد الـرزاق بـن همّام، از پدرش، از مینا بنده عبد الرحمن بن عوف، از جـابر بـن عبـد الله انصـاری روایت کرده است که وی گفت: جمعی از بزرگان اهل یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اهل یمن شتابان نـزد شما آمده‌اند. چون آنان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، ایشان فرمود: گروهی که دل‌هایشان نرم و ایمانشان استوار است و منصور از آنـان مـی‌باشـد، بـا هفتاد هزار تن قیام می‌کنند و جانشین مرا و جانشین وصیّ مرا یاری می‌کنند و بنـد شمشیرهایشان از پوست است. آنان عرض کردند: ای رسول خدا! وصیّ تو کیست؟ فرمود: او کسی است که خداوند به شما فرمان داد تا به او متوسّـل شـوید و چنـگ زنید و فرمود: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ» [و همگی به ریسـمان خـدا چنگ زنید و پراکنده نشوید][3] عرض کردند: ای رسول خدا! برای ما روشن فرما که این ریسمان چیست؟ فرمود: آن کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّـنْ

[1]- اختصاص، ص ۲۴۸.
[2]- توحید، ص ۱۶۴، ح ۱.
[3]- آل عمران/ ۱۰۳.

اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند)][1] که ریسمان خدا کتاب اوست و ریسمان مردم وصیّ من است. عرض کردند: ای رسول خدا! وصیّ تو کیست؟ فرمود: او کسی است که خداوند درباره او فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» عرض کردند: ای رسول خدا! مراد از این جَنب خدا چیست؟ فرمود: همان است که خداوند درباره آن فرمود: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» [روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد (و) می‌گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم.][2]، او وصیّ من و پس از من راه رسیدن به من است. عرض کردند: ای رسول خدا! به حقّ کسی که تو را بر حق برانگیخت، او را به ما نشان ده؛ چرا که ما به او مشتاق شده‌ایم. فرمود: او کسی است که خداوند او را نشانه‌ای برای توسل کنندگان قرار داد؛ اگر همچون صاحبدلی شنوا و گواه به سوی او بنگرید، خواهید دانست که او وصیّ من است، همان گونه که دانستید من پیامبر شما هستم، پس به میان دسته های مردم درآیید و چهره‌ها را نیک بنگرید، هر آن کس که دل‌هایتان به سویش گرایید، او همان وصیّ من است؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ در کتابش می فرماید: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» [پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده.][3] به سوی او و به سوی فرزندان او.

ابو عامر اشعری از میان اشعری‌ها و ابوغره خولانی از میان خولانی‌ها و ظَبیان و عثمان بن قیس و عُرنه دوسی از میان دوسی‌ها و لاحق بن علاقه برخاستند و به میان دسته‌های مردم رفتند و به چهره‌ها نیک نگریستند و آن گاه دست مردی را که موی جلوی سرش ریخته بود و شکمی بزرگ داشت، گرفتند و عرض کردند: ای رسول خدا! قلب‌های ما به سوی این مرد گرایید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شما برگزیدگان خدایید؛ زیرا پیش از آن که وصیّ من به شما شناسانده شود، او را شناختید؛ از چه دانستید که او وصیّ من است؟ ناگاه صدای گریه آنان برخاست و عرض کردند: ای رسول خدا! به این قوم نگریستیم، امّا دل‌هایمان شیفته

---

[1]- آل عمران/ ۱۱۲.
[2]- فرقان/ ۲۷.
[3]- ابراهیم/ ۳۷.

هیچ یک نشد. چون او را دیدیم، دل‌هایمان تپید و جان‌هایمان آرام گرفت و جگرهایمان به شور افتاد و چشمانمان غرق در اشک شد و سینه‌هایمان خرسند گشت، آن چنان که گویی او پدر ماست و ما پسران اوییم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» [تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.][1]، شما نسبت به او جایگاهی دارید که به سبب آن، در نیکی پیشی گرفته‌اید و شما از دوزخ به دورید. آن گروه نام برده برجا ماندند تا آن که با امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام به جمل و صفّین رفتند و در صفّین کشته شدند، خدا رحمتشان کند؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان مژده بهشت و خبر از آن داده بود که در کنار حضرت امام علی علیه السلام به شهادت می‌رسند.[2]

۷) محمّد بن عباس، از احمد بن هَوذَه باهِلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از حمران بن اعین، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوار ایشان علیه السلام، از پدران بزرگوار ایشان علیهم السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» فرمود: به خدا سوگند! ما از نور جَنب خدا آفریده شدیم و خداوند ما را جزئی از جنب خود آفرید و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» یعنی در ولایت علی علیه السلام.[3]

۸) و از وی، از علی بن عباس، از حسن بن محمّد، از حسین بن علی بن بهیس، از موسی بن ابی غدیر، از عطاء همدانی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» فرمود: حضرت امام علی علیه السلام فرمود: من جنب خدایم و من مایه افسوس مردمان در روز قیامتم.[4]

---

[1]- آل عمران/ ۷.

[2]- غیبة نعمانی، ص ۲۵.

[3]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۱۹، ح ۲۴.

[4]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۲۵.

۹) و از وی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمّد بن اسماعیل، از حمزة بن بزیع، از علی سائی، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره خداوند عزّ و جلّ: «یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» فرمود: جنب خدا امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است و نیز اوصیاء پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد[1] و پس از او خدا می‌داند که چه رخ می‌دهد.

۱۰) و از وی، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از سدیر صیرفی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم در پاسخ به مردی که درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» پرسید، فرمود: به خدا سوگند! ما از نور جنب خدای متعال آفریده شدیم و این سخن کافر است، چون به سرای آخرت درآید: «یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» یعنی در ولایت محمّد و خاندان او- که درود خداوند بر تمامی ایشان باد.[2]

۱۱) شیخ در مجالس خود، از حسین بن عبید الله، از علی بن محمّد علوی، از محمّد بن ابراهیم، از احمد بن محمّد، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابو مغراء، از ابو بصیر، از خیثمه روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: ما جَنب خداییم، ما برگزیده خداییم، ما گزین شده خداییم، ما ودیعه دار میراث پیامبرانیم، ما امانت داران خداییم، ما حجّت‌های خداییم، ما ریسمان خداییم، ما رحمت خدا بر آفریدگان اوییم، ماییم که خداوند با ما آغاز می‌کند و با ما به پایان می‌رساند، ما پیشوایان هداییتم، ما چراغ‌های تیرگی هاییم، ما برج نور هداییتم، ما پرچم‌های برافراشته برای اهل دنیاییم، ما پیشی گرفتگانیم و ما پسینیانیم. هر که به دامان ما چنگ اندازد، به ما می پیوندد و هر که از ما دور ماند، غرق می شود.

ما رهبر روسفیدان تابناکیم، ما حرم خداییم، ما جاده و راه مستقیم به سوی خداییم، ما از نعمت های خدا بر آفریدگان اوییم، ما راه همواریم، ما معدن نبوّتیم،

---

[1]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۲۶.
[2]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۲۷.

ما جایگاه رسالتیم، ما اصول دینیم، فرشتگان به سوی ما رفت و آمد دارند و برای آن کس که در پی نور ماست، چراغیم و برای آن کس که پیرو ماست، راهیم، ما راهنمایان بهشتیم، ما حلقه‌های اسلامیم، ما راه‌های عبوریم، و ما گذرگاه‌های استواریم، هر که ما را در پیش گیرد، پیش می افتد و هر که از ما دور مانَد، نابود می شود. ما قلّه‌های بلندیم و ما آن کسانیم که رحمت به سبب ما فرود می‌آید و باران به خاطر ما می‌بارد، ما آن کسانیم که خداوند عزّ و جلّ به دلیل ما عذاب را از شما دور می‌کند؛ پس هر که در ما بنگرد و ما را بشناسد و حقّ ما را بشناسد و از ما فرمان برد، او از ما و به سوی ماست.[1]

۱۲) ابن شهر آشوب، از حضرت امام سجاد علیه السلام و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و زید بن علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره این آیه فرمودند: جَنب خدا علی علیه السلام است و او در روز قیامت حجّت خدا بر آفریدگان است.[2]

۱۳) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أَن تَقُولَ نَفسٌ يَا حَسرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» فرمود: در ولایت علی علیه السلام.[3]

۱۴) ابوذر، در خبری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ای ابوذر! منکر علی را در روز قیامت کور و گنگ می‌آورند، او در تاریکی‌های قیامت واژگون می‌شود و ندا می‌دهد: «يَا حَسرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّـهِ» و در گردنش حلقه‌ای از آتش باشد.[4]

۱۵) طبرسی در کتاب احتجاج، در حدیثی طولانی، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند- که یادش بزرگ باد- به روشنگری و استوارسازی حجّت افزود و درباره برگزیدگان و اولیاء خود علیهم السلام فرمود: «أَن تَقُولَ نَفسٌ يَا حَسرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّـهِ» تا برای

---

[1]- امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۶۷.
[2]- مناقب، ج ۳، ص ۲۷۳.
[3]- مناقب، ج ۳، ص ۲۷۳.
[4]- مناقب، ج ۳، ص ۲۷۳.

آفریدگان، نزدیکی ایشان به خود را آشکار سازد؛ آیا نمی‌بینی که خود در آن هنگام که می‌خواهی نزدیکی یکی را به دیگری وصف کنی می‌گویی: فلان کس جَنب فلان کس است؟ و البته خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود رمزهایی قرار داده که جز او و جز پیامبران و حجّت‌های او در زمین کسی از آنها آگاه نیست؛ زیرا می‌دانست دگرگون کنندگان، نام‌های حجّت‌های او را بر می‌دارند و امر را بر این امّت مبهم می‌کنند، تا امّت، آنها را در راه باطلشان یاری دهند. خداوند این رموز را در کتابش استوار نمود و دل‌ها و دیده‌های آنان را کور کرد تا این رموز را و نیز دیگر سخنان دلالت گر بر اموری را که آنان نسبت بدان بدعت گذاری پیشه کردند، رها کنند.[1]

۱۶) محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از قاسم بن بُرَید، از مالک جُهَنی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ما درختی (برآمده) از جَنب خدا می‌باشیم، هر که به ما بپیوندد، خداوند به او می‌پیوند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: **«أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ»**.[2]

۱۷) و از وی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از محمّد بن اسماعیل، از حمزة بن بزیع، از علی سائی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی: **«أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»** پرسیدم، ایشان فرمود: جَنب خدا امیر مؤمنان علیه السلام است و نیز اوصیاء پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد و پس از او خدا می‌داند که چه رخ می‌دهد.[3]

۱۸) طبرسی، از عیاشی، به اسنادش، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جَنب خدا ماییم.[4]

---

[1]- احتجاج، ص ۲۵۲.
[2]- بصائر الدرجات، ص ۷۵، باب ۳، ح ۵.
[3]- بصائر الدرجات، ص ۷۵، باب ۳، ح ۶.
[4]- مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۰.

﴿أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷) أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹)﴾

[یا بگوید: اگر خدایم هدایت می‌کرد، مسلماً از پرهیزکاران بود.*یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران می‌شدم.*(به او گویند:) آری، نشانه‌های من بر تو آمد و آنها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از (جمله) کافران شدی.]

۱) ابن شهر آشوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» فرمود: یعنی به سوی ولایت علی علیه السلام، خداوند به آنان پاسخ داد: «بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ».[1]

۲) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال فرمود: «أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً»، خداوند به آنان پاسخ داد: «بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا» یعنی به نشانه های امامان علیه السلام «وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» یعنی کافر به خداوند.[2]

﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰)﴾

[و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند روسیاه می‌بینی. آیا جای سرکشان در جهنم نیست؟]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن سنان، از ابو سلّام، از سَورة بن کُلَیب روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

[1]- مناقب، ج ۳، ص ۹۸.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» ایشان فرمود: [یعنی] آن کس که بگوید من امام هستم، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی باشد. عرض کردم: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد؟ فرمود: حتی اگر چنین باشد.[1]

۲) محمّد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمّد بن سعید بن عقده، از حُمَید بن زیاد، از جعفر بن اسماعیل مِنقَری، از شیخی در مصر به نام حسین بن احمد مُقری، از یونس بن ظَبیان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست.[2]

۳) و از وی، از احمد بن محمّد بن سعید بن عُقده، از علی بن حسن بن فضّال از کتابش، از عباس بن عامر بن رَباح ثقفی، از ابو مَغرا، از ابو سلّام، از سَورة بن کُلَیب روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد.[3]

۴) و از وی، از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس موصلی، از محمّد بن جعفر قرشی معروف به رَزاز کوفی، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمّد بن سنان، از ابو سلّام، از سَورة بن کُلَیب روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» فرمود: [یعنی] هر که بگوید من امام هستم، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. عرض کردم: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام

---

[1] – کافی، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۱.
[2] – غیبة نعمانی، ص ۷۰.
[3] – غیبة نعمانی، ص ۷۱.

باشد؟ فرمود: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد.[1]

۵) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو مَغرا روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» فرمود: [یعنی] هر که ادّعا کند که او اَمام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد.[2]

۶) و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن بُکَیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در جهنم درّه‌ای از برای سرکشان است که سَقَر نامِ دارد. سَقَر از شدّت حرارت خود به خداوند شکایت کرد و از او خواست تا نفسی بکشد. خداوند این اجازه به او داد و او نفس کشید و دوزخ را به آتش کشید.[3]

۷) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمّد بن حسین، از ابن فضّال، از معاویة بن وهب، از ابو سلّام، از سَورة بن کُلَیب روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ». ایشان فرمود: [یعنی] هر که گمان کَند او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد.[4]

۸) محمّد بن یعقوب: از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از محمّد بن جمهور، از عبد الله بن عبد الرحمن، از حسین بن مختار روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ». ایشان فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد.[5]

---

[1]- غیبة نعمانی، ص ۷۲.

[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

[4]- ثواب الاعمال، ص ۲۵۴.

[5]- کافی، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۳.

۹) عیاشی، به اسنادش، از خَیثَمة بن عبد الـرحمن روایـت کـرده اسـت کـه وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر که از ما حدیثی روایت کند، روزی درباره آن حدیث او را بازخواست خواهیم کرد، اگر به راستی از ما گفته باشد، به راستی از خدا و رسول خدا گفته است و اگـر بـه مـا دروغ بسـته باشد، به خدا و رسول خدا دروغ بسته است؛ چرا که ما وقتی سخن می‌گوییم، نمی-گوییم: فلان کس و فلان کس گفت، بلکه می‌گوییم: خداوند فرمـود و رسـول خـدا فرمود. سپس آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَـرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ». خیثمة به گوش‌هـای خـود اشـاره کـرد و گفت: کر شوند اگر سخن حضرت را نشنیده باشم.

﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱)﴾

[و خدا کسانی را که تقوا پیشه کـرده‌انـد، بـه (پـاس) کارهـایی کـه مایـه رستگاری‌شان بوده، نجات می‌دهد. عذاب به آنـان نمـی‌رسـد و غمگـین نخواهنـد گردید.]

۱) تحف العقول: از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده است کـه ایشان در حدیثی فرمود: و شما را بـه پرهیزکـاری سـفارش مـی‌کـنم کـه خداونـد پرهیزکاری را نهایت خشنودی خـود قـرار داد، پرهیزکـاری در تمـامی توبـه‌هـا و سرآمد تمامی حکمت‌ها و ارجمندی تمامی عمل‌هاست و از پرهیزکاری اسـت کـه پرهیزکاران رستگار شدند. خداوند تبـارک و تعـالی فرمـود: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَـازاً» [مسلماً پرهیزکاران را رستگاری است.][1] و نیز فرمـود: «وَيُنَجِّـي اللّـهُ الَّـذِينَ اتَّقَـوا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».[2]

﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲)﴾

[خدا آفریدگار هر چیزی است، و اوست که بر هر چیز نگهبان است.]

---

[1] - نبأ/ ۳۱.

[2] - تحف العقول، ص ۲۳۲.

۱) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از علـی بـن ابـراهیم بـن هاشـم، از پدرش، از یاسر خادم روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امـام رضـا علیـه السلام عرض کردم: درباره تفویض چه می فرمایید؟ ایشان فرمـود: خداونـد متعـال امر دین خود را به پیامبرش صلی الله علیه و آله تفویض کرد و فرمود: «وَمَـا آتَـاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» [و آن چه را فرستاده (او) بـه شـما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را بـاز داشـت، بازایسـتید و از خـدا پـروا بداریـد.][1]، امّـا آفرینش و روزی را نه. سپس حضرت علیه السلام فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» و نیز می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُـمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» [خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آنگاه شما را می‌میراند و پس از آن زنده می‌گرداند. آیا در میان شریکان شما کسـی هسـت کـه کاری از این (قبیل) کند؟ منـزه اسـت او و برتـر اسـت از آنچـه (بـا وی) شـریک می‌گردانند].[2]

﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳)﴾

[کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست، و کسانی که نشانه‌های خدا را انکار کردند، آنانند که زیانکارانند.]

۱) علی بن ابراهیم: خداوند متعال فرمود: «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنـی کلیدهای آسمان‌ها و زمین.[3]

﴿قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴)﴾

[بگو: ای نادانان! آیا مرا وادار می‌کنید که جز خدا را بپرستم؟]

---

[1] - حشر/ ۷۰.

[2] - روم/ ۴۰ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۳.

[3] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۱) ابن شهر آشوب: طبری و واحدی به اسنادشان، از سُدّی، و ابن بابویه در کتاب نبوّت، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: قریشیان بر ابو طالب گرد آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد وی بود. گفتند: از تو می‌خواهیم که در کار برادر زاده‌ات دادگری کنی. ابو طالب گفت: چگونه دادگری کنم؟ گفتند: او از ما دست بردارد و ما از او دست بر می‌داریم، او با ما سخن نگوید و ما با او سخن نمی‌گوییم، او با ما ستیزه نکند و ما با او ستیزه نمی‌کنیم؛ بدان که دعوت او دل‌ها را از هم دور کرده و کینه برانگیخته و دشمنی رویانده است. ابو طالب عرض کرد: ای برادر زاده! آیا شنیدی؟ فرمود: ای عمو! اگر عموزاده‌های من انصاف پیشه کنند، دعوت مرا پاسخ می‌گویند و اندرز مرا می‌پذیرند، خداوند متعال به من فرمان داده تا ملّت ابراهیم را به حنفیّت دعوت کنم، پس هر که مرا پاسخ گوید، نزد خداوند، خشنودی و جاودانی در بهشت از برای اوست و هر که از من نافرمانی کند، با او ستیزه می‌کنم تا آن که خداوند میان ما داوری کند و او بهترین داور است. گفتند: به او بگو از ناسزاگویی به خدایان ما دست بردارد و به ناپسندی از آنها یاد نکند. پس نازل شد: «قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ».[1]

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۶)﴾

[و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد.*بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.]

۱) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حَکَم بن بهلول، از مردی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» فرمود: یعنی اگر کسی جز او را در ولایت شریک دانستی. «بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ

---

[1] - مناقب، ج ۱، ص ۵۹.

وَكُن مِّنْ الشَّاكِرِينَ» یعنی بلکه خدا را به فرمانبری بپرست و از سپاسگزاران باش؛ چرا که تو را به وسیله برادر و عموزاده‌ات یاری رساندیم.[1]

۲) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمّد بن علی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» پرسیدم، ایشان فرمود: تفسیرش این است که اگر پس از خود به ولایت کس دیگری به همراه ولایت علی علیه السلام فرمان دهی، بی‌گمان کردارت تباه خواهد شد و از زیانکاران خواهی بود.[2]

۳) محمّد بن عباس، از محمّد بن قاسم، از عبید بن مسلم، از جعفر بن عبد الله محمّدی، از حسن بن اسماعیل اَفطَس، از ابو موسی مشرقانی روایت کرده است که وی گفت: نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بودم که گروهی از کوفیان خدمت ایشان رسیدند و درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» پرسیدند، آن حضرت (علیه السلام) فرمود: چنین که می‌پندارید نیست. هنگامی که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله وحی فرمود تا او علی علیه السلام را به پیشوایی مردم منصوب کند، مُعاذ بن جَبَل دزدانه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: در ولایت او شریک بگذار؛ یعنی اوّل و دوّم را تا مردم به سختی آرام گیرند و آن را بپذیرند. پس وقتی خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ» [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن][3]، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل گلایه کرد و فرمود: مردم مرا دروغگو می‌شمارند و این سخن از من نمی‌پذیرند. آن گاه خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».[4]

[1]- کافی، ج ۱، ص ۳۵۳، ح ۷۶.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۲.
[3]- مائده/ ۶۷.
[4]- تأویل الآیات، ج ۲، ص ۵۲۲، ح ۳۲.

۴) ابن شهر آشوب: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» و این هنگامی بود که خداوند متعال به رسول خود فرمان داد تا علی علیه السلام را منصوب کند و هیچ کس را با علی علیه السلام شریک نکند.[1]

۵) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جَهم روایت کرده است که وی گفت: در مجلس مأمون حاضر شدم و حضرت امام رضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مگر شما نفرموده‌ای: پیامبران معصوم‌اند؟ حضرت فرمود: آری. مأمون در ضمن آن چه از حضرت پرسید، عرض کرد: ای ابا الحسن! مرا درباره کلام خداوند متعال: «عَفَا اللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ»[2] آگاه ساز. حضرت فرمود: این از جمله آیاتی است که خداوند نازل فرمود و به کسی گفت تا دیگری بشنود. خداوند با این سخن پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داد امّا امّت او را منظور داشت، هم چنین است کلام خداوند عزّ و جلّ که فرمود: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و نیز: «وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» [و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی][3]. مأمون عرض کرد: راست گفتی، ای پسر رسول خدا.[4]

۶) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از عبد الله بن محمّد، از علی بن حکم، از عبد الله بن بُکَیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: قرآن نازل شد به کسی گفت تا دیگری بشنود (به درمی‌گوید تا دیوار بشنود).[5] پیشتر در مقدّمه کتاب در این باره سخن به میان آمد.

[1]- مناقب، ج ۱، ص ۲۵۲.
[2]- توبه/ ۴۳.
[3]- إسراء/ ۷۴.
[4]- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱.
[5]- کافی: ج ۲، ص ۴۶۱، ح ۱۴.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷)»

[و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند، و حال آن که روز قیامت، زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست، و آسمان‌ها در پیچیده به دست اوست؛ او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می گردانند]

۱) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند توصیف نمی‌شود، چگونه می‌توان او را وصف کرد، حال آن که در کتاب خود فرموده است: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» پس خداوند به هیچ اندازه‌ای وصف نمی‌شود جز آن که بزرگ‌تر از آن باشد.[۱]

۲) ابن بابویه، از محمّد بن محمّد بن عصام کُلَینی، از محمّد بن یعقوب کُلَینی، از علی بن محمّد معروف به عَلّان کُلَینی، از محمّد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: این تعبیر خداوند تبارک و تعالی است برای کسانی که او را به آفریدگانش همانند می‌کنند. آیا نمی‌بینی که خداوند متعال فرمود: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» در آن گاه که گفتند: در روز قیامت، زمین یکسره در قبضه اوست و آسمان‌ها درپیچیده به دست راست اوست؟ همچنین است آن جا که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَمَا قَدَرُواْ اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ» [و آنگاه که (یهودیان) گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنانکه باید نشناختند][۲]، سپس خداوند عزّ و جلّ خود را از قبضه و دست منزّه شمرد و فرمود: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ».[۳]

[۱]- کافی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۱.
[۲]- انعام/ ۹۱.
[۳]- توحید، ص ۱۶۰، ح ۱.

۳) و از وی، از احمد بن محمّد بن هیثم عجلی، از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو حسن عبدی، از سلیمان بن مهران روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی هیچ کس شهریاری او را در کنار او دارا نیست، و در جای دیگری، قبض از جانب خداوند متعال به معنای دریغ کردن، و بسط از جانب او به معنای عطا کردن و فراخی بخشیدن است، همچنان که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» [و خداست که (در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می‌آورد و به سوی او بازگردانده می‌شوید][1] یعنی عطا می‌کند و دریغ می‌دارد و در وجه دیگری قبض از جانب خداوند عزّ و جلّ به معنای گرفتن و گرفتن به معنای پذیرفتن است، همچنان که فرمود: «وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» [و صدقات را می‌گیرد][2] یعنی صدقات را از اهل آن می‌پذیرد و پاداش آن را می‌دهد. عرض کردم: کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی چه؟ فرمود: یمین به معنای دست و دست به معنای قدرت و توان است. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی با قدرت و توان خود «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ».[3]

۴) علی بن ابراهیم: این آیه درباره خوارج نازل شد: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی با قدرتش.[4]

۵) دیلمی: با حذف اسناد، در حدیثی مرفوع از سلمان فارسی روایت کرده است که وی گفت: در گفتگوی امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام با جاثلیق و صد تن از نصرانی‌های همراه او، از جمله آن چه که آنان از حضرت علیه السلام پرسیدند، سخن جاثلیق بود که عرض کرد: درباره کلام خداوند متعال: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها (به غیر این

---

[1] - بقره/ ۲۴۵.
[2] - توبه/ ۱۰۴.
[3] - توحید، ص ۱۶۱، ح ۲.
[4] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۲.

آسمان‌ها) مبدّل گردد[1] و «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» مرا خبر ده که چون آسمان‌ها در هم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، جای بهشت و دوزخ در میان آن دو کجاست؟ حضرت علیه السلام دوات و کاغذی خواست و بر روی کاغذ نوشت: بهشت و دوزخ؛ سپس کاغذ را گلوله کرد و به دست آن نصرانی داد و به او فرمود: آیا من این کاغذ را درهم نپیچیدم؟ عرض کرد: بله. فرمود: بازش کن. جاثلیق کاغذ را باز کرد. حضرت علیه السلام فرمود: نشان دوزخ و نشان بهشت را بر آن می‌بینی؟ آیا پیچیدن کاغذ آن دو را پاک کرد؟ عرض کرد: خیر. حضرت علیه السلام فرمود: پس همین گونه وقتی آسمان‌ها درهم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، بهشت و دوزخ از بین نمی‌روند، همچنان که پیچیدن این نوشته، نشان بهشت و نشان دوزخ را از بین نمی‌برد.[2]

۶) کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام: از ابو هریره و سلمان فارسی، در حدیثی طولانی از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام در پاسخ ایشان به سؤال جاثلیق، روایت شده است که چون جاثلیق پرسید: مرا خبر ده که بهشت و دوزخ کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: بهشت در آخرت به زیر عرش و دوزخ به زیر زمین زیرین هفتم است. جاثلیق عرض کرد: راست گفتی، امّا وقتی خداوند آسمان‌ها و زمین را درهم پیچید، در آن دم جای بهشت و دوزخ کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: دوات و کاغذی به من بدهید. حضرت نشانی از بهشت و نشانی از دوزخ بر کاغذ نوشت، سپس نوشته را درهم پیچید و به آن نصرانی داد و او آن را گرفت؛ حضرت علیه السلام به او فرمود: چیزی می‌بینی؟ عرض کرد: خیر. فرمود: بازش کن. سپس فرمود: آیا نشان دوزخ را به زیر نشان بهشت و نشان بهشت را به زیر نشان دوزخ می‌بینی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: بهشت و دوزخ نیز در قدرت پروردگار عزّ و جلّ چنین است. عرض کرد: راست گفتی.

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ

---

[1] – ابراهیم / ۴۸.

[2] – ارشاد القلوب، ص ۲۷۶.

فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ (۶۸)،

[و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است بیهوش درمی‌افتد، مگر کسی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می‌نگرند.]

۱) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمّد بن نعمان اَحوَل، از سلام بن مُستَنیر، از ثُوَیر بن ابی فاخته، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدند: فاصله بین دو دَمی که در صور دمیده می‌شود چه قدر است؟ حضرت علیه السلام فرمود: هر چه خدا بخواهد. عرض کردند: ای پسر رسول خدا! ما را خبر ده که چگونه در آن دمیده می‌شود؟ فرمود: امّا دَم اوّل، خداوند متعال به اسرافیل فرمان می‌دهد و او با صور به زمین فرود می‌آید، صور از یک سو، یک سر و از سوی دیگر، دو سر دارد که بین هر یک از این دو، همه آن چه در آسمان و زمین است، جای دارد. چون فرشتگان اسرافیل را می‌بینند که با صور به زمین فرود آمده، می‌گویند: خداوند فرمان مرگ زمینیان و مرگ آسمانیان را داده است. اسرافیل بر زمین بیت المقدس فرود می‌آید و رو به سوی کعبه می‌کند. وقتی زمینیان او را می‌بینند، می‌گویند: خداوند فرمان مرگ زمینیان را داده است. آن گاه اسرافیل در صور می‌دمد و صدای صور از طرفی که رو به آسمان است، در می‌آید و هیچ جانداری در آسمان‌ها نمی‌ماند، مگر آن که از هوش می‌رود و همه می‌میرند، جز اسرافیل. خداوند به اسرافیل می‌فرماید: ای اسرافیل! بمیر. اسرافیل می‌میرد و در آن میان هر آن چه خدا بخواهد بر جای می‌ماند؛ سپس آسمان‌ها به فرمان خدا در تب و تاب می‌افتند و کوه‌ها به فرمان او به حرکت در می‌آیند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا، وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» [روزی که آسمان سخت در تب و تاب افتد، و کوه‌ها (جمله) به حرکت درآیند][1] یعنی گشاده می‌شوند و «تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَالأَرْضِ،» [زمین به غیر این زمین مبدل گردد][2] یعنی به زمینی که هیچ گناهی در آن نمی‌شود و برهوتی که هیچ کوه و

[1]- طور/ ۹- ۱۰.
[2]- ابراهیم/ ۴۸.

گیاهی در آن نیست، همان گونه که بار نخست آن را گستراند و عرش خود را همچنان که اول بار بود، بر آب برمی‌گرداند و با شکوه و توانمندی خود پی می‌افکند. در آن هنگام خداوند جبّار به آوایی بلند که در جای جای آسمان‌ها و زمین‌ها شنیده می‌شود، ندا سر می‌دهد: امروز فرمانروایی از برای کیست؟ هیچ کس پاسخی نمی‌دهد. خداوند جبّار خود پاسخ خود می‌دهد و می‌فرماید: از برای خداوند یگانه چیره، منم که بر تمامی آفریدگان و امّت‌هایشان چیره گشتم و منم الله که هیچ خدایی به جز من که یگانه‌ام نیست، نه شریکی مرا هست و نه وزیری. من آفریدگانم را به دست خود آفریدم و من به خواست خود آنها را می‌میرانم و من با توانمندی خود آنها را زنده می‌کنم. آن گاه خداوند جبّار دَمی در صور می‌دمد و صدای صور از سویی که رو به آسمان‌ها دارد، در می‌آید و هیچ کس در آسمان‌ها به جا نمی‌ماند، مگر آن که جان می‌یابد و همچنان که بود، برپا می‌شود و حاملان عرش باز می‌گردند و بهشت و دوزخ هویدا می‌شوند و آفریدگان برای حساب به هم می‌پیوندند. ثُوَیر بن ابی فاخته گفت: در آن لحظه حضرت امام سجاد علیه السلام را دیدم که سخت می‌گریست.[1]

۲) و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دَرّاج، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون خداوند اراده می‌فرماید تا آفریدگان را برانگیزد، آسمان چهل بامداد بر زمین می‌بارد و آن گاه اندام‌ها به هم می‌پیوندد و گوشت‌ها بر بدن‌ها می‌روید. جبرئیل علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و دست ایشان را گرفت و به سوی بقیع بیرون برد. جبرئیل ایشان را بر سر گوری برد و صاحبش را صدا زد و گفت: به فرمان خدا برخیز. ناگاه مردی با مو و ریش سفید از گور سر برآورد و خاک از چهره خود تکاند و گفت: ستایش از برای خداوند است و خداوند بزرگتر است. آن گاه جبرئیل به او گفت: به فرمان خدا به جایت برگرد. سپس جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر گور دیگری برد و گفت: به فرمان خدا برخیز. ناگاه مردی روسیاه از گور سر برآورد و گفت: ای دریغ و ای افسوس! جبرئیل به او گفت: به فرمان خدا به همان جا که بودی برگرد. سپس عرض کرد: ای محمّد! این گونه

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۲.

مردگان در روز قیامت گرد می‌آیند و مؤمنان آن سخن می‌گویند و اینان چیزی را که دیدی می‌گویند.[1]

۳) بستان الواعظین: حُذَیفه گفت: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خیر می‌پرسیدند و من از ایشان درباره شر می‌پرسیدم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان فتنه‌هایی چون پاره‌های شب تیره پدید آید، چون خداوند متعال بر زمینیان خشم می‌گیرد، به اسرافیل فرمان می‌دهد تا در صور، دَم مرگ را بدمد و او غافلگیرانه بر مردم می‌دمد، در آن دم برخی از آنان در وطن و برخی در سفر و برخی در بازار و برخی در کشتزارند و کسی در حال خوردن است، امّا هنوز لقمه را به سوی دهانش بالا نبرده، در جا می‌خشکد و از هوش می‌رود و کسی در حال گفتگو با دیگریست، امّا هنوز سخنش به پایان نرسیده، جان می‌دهد و تمامی آفریدگان یکی پس از دیگری می‌میرند و اسرافیل دَم خود را قطع نمی‌کند تا این که چشمه‌های زمین و رودها و خانه‌ها و درخت‌ها و کوه‌ها و دریاها همه می‌خشکند و همه درهم می‌ریزند و به زمین فرو می‌روند؛ عدّه‌ای از مردم بر جای خود می‌خشکند و عدّه‌ای بر زمین می‌افتند، چنان که برخی از رو و برخی دگر از پشت و برخی بر پهلو و برخی دگر بر گونه به خاک می‌افتند و کسانی با لقمه‌ای در دهان جان می‌دهند و فرصت نمی‌یابند تا آن را فرو برند و زنجیرهایی که ستارگان به آنها آویخته‌اند، از هم می‌گسلند و از سختی زلزله همه با زمین یکسان می‌شوند و فرشتگان هفت آسمان و پرده نشینان و سراپرده نشینان و صف کشیدگان و تسبیح گویان و حاملان عرش و کرسی و اهل سراپرده‌های شکوهمندی و کرّوبیان همه جان می‌دهند و تنها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ علیهم السلام بر جای می‌مانند.

آن گاه خداوند جبّار می‌فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی بر جای ماند؟ حال آن که خود بهتر می‌داند. فرشته مرگ عرض می‌کند: سرورا و مهترا! اسرافیل بر جای ماند و جبرئیل بر جای ماند و میکائیل بر جای ماند و این بنده ناتوان و فروتن و خاکسار و ذلیل تو، فرشته مرگ بر جای مانده که از ترس آن چه مشاهده کرده، جانش به لب رسیده است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: نزد جبرئیل برو

[1] - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۳.

و جانش بگیر. فرشته مرگ نزد جبرئیل علیه السلام می‌رود و او را در سجده و رکوع می‌یابد و به او می‌گوید: ای بیچاره! چه غافلی از آن چه باید بدهی، آدمیان و اهل دنیا و زمین و پرندگان و درندگان و خزندگان و آسمانیان و حاملان عرش و کرسی و سراپرده نشینان و ساکنان سدرة المنتهی، همه مرده‌اند و خداوند به من فرمان داده تا جان تو را بگیرم. در آن هنگام جبرئیل علیه السلام می‌گرید و زاری کنان به خداوند متعال عرض می‌کند: خداوندا! جان دادن را بر من آسان فرما. سپس فرشته مرگ او را در بر می‌گیرد و روحش را می‌ستاند و جبرئیل علیه السلام جان می‌دهد و از پا می‌افتد. آن گاه خداوند متعال می‌فرماید: چه کسی بر جای مانده ای فرشته مرگ؟ حال آن که خود بهتر می‌داند. او عرض می‌کند: سرورا و مهترا! تو خود بهتر می‌دانی چه کسی بر جای مانده. میکائیل و اسرافیل و این بنده ناتوانت فرشته مرگ.

خداوند به او می‌فرماید: نزد میکائیل برو و جانش بگیر. فرشته مرگ چنان که خداوند متعال به او فرمان داد، نزد میکائیل می‌رود و او را می‌بیند که به آب می‌نگرد و آن را بر ابرها اندازه می‌گیرد. پس به او می‌گوید: ای بیچاره! چه غافلی از آن چه که باید بدهی، نه برای آدمیان رزقی بر جا مانده و نه برای چهارپایان و درندگان و خزندگان؛ آسمانیان و زمینیان و پرده نشینان و سراپرده نشینان و حاملان عرش و کرسی و سراپرده نشینان شکوهمندی و کروبیان و صف کشیدگان و تسبیح گویان همه مرده‌اند و خداوند به من فرمان داده تا جان تو را بگیرم. در آن هنگام میکائیل می‌گرید و به درگاه خداوند متعال زاری می‌کند و از خدا می‌خواهد تا جان دادن را بر او آسان کند. سپس فرشته مرگ او را در آغوش می‌کشد و در برش می‌گیرد و روحش را می‌ستاند و میکائیل جان می‌دهد و از پا می‌افتد.

آن گاه خداوند متعال می‌فرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی بر جای ماند؟ حال آن که خود بهتر می‌داند. او عرض می‌کند: سرورا و مهترا! تو خود بهتر می‌دانی چه کسی بر جای مانده، این بنده ناتوانت فرشته مرگ بر جای مانده است. خداوند جبّار می‌فرماید: به شکوه و بزرگی‌ام سوگند، آن چه را به بندگانم چشاندی به تو خواهم چشاند. به میان بهشت و دوزخ برو و بمیر. او به میان بهشت و دوزخ می‌رود و چنان فریادی می‌کشد که اگر خداوند تبارک و تعالی آفریدگان را نمیرانده بود، یکی پس از دیگری از شدت فریادش جان می‌دادند. آن گاه فرشته مرگ می-

میرد و آسمان‌ها خالی از ساکنان خود و افلاک بی هیچ جنبشی بر جای می‌مانند و زمین، خالی از انسان و جن و پرنده و خزنده و درنده و چهارپایان خود بر جای می‌ماند و فرمانروایی از برای خداوند یگانه چیره که شب و روز را آفرید، بر جای می‌ماند. آن گاه هیچ همدمی نمی‌بیند و هیچ زمزمه‌ای احساس نمی‌کند، جنبش‌ها آرام گرفته‌اند و نواها خاموش گشته‌اند و زمین و آسمان‌ها از ساکنان خود خالی شده‌اند؛ سپس خداوند تبارک و تعالی به دنیا می‌فرماید: ای دنیا! رودهایت کجایند و درختانت کجایند و ساکنانت کجایند و آبادکنندگانت کجایند و پادشاهانت کجایند و شاهزادگانت کجایند و گردن کشان و فرزندان گردن کشانت کجایند و کجایند آنان که رزق مرا خوردند و در نعمت من غوطه ور شدند و دیگری را پرستیدند و امروز فرمانروایی از برای کیست؟ هیچ کس پاسخی نمی‌دهد. پس خداوند متعال می‌فرماید: از برای خدای یگانه چیره.

این چنین زمین‌ها و آسمان‌ها بر جای می‌مانند و نه کسی در آنهاست که سخن بگوید و نه کسی در آنهاست که نفس بکشد و ما شاء الله از آن روز. - و گفته شده: چهل روز این چنین بماند- و این فاصله بین دو دَم صور باشد، سپس خداوند متعال از آسمان هفتم دریایی فرود می‌فرستد که به آن دریای زندگی گویند و آبش همانند منی مردان است. پروردگارمان آن دریا را چهل سال فرود می‌فرستد و آن آب، زمین را می‌شکافد و به زیر زمین به سوی استخوان‌های پوسیده راه می‌یابد و همچون کِشته که از باران می‌روید، استخوان‌ها از آن آب می‌رویند. خداوند متعال فرمود: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» [و اوست که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد] تا آن جا که فرمود: «كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ» [بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم][1] یعنی همان گونه که گیاهان را با باران بیرون آورد، آنان را با آب زندگی بیرون می‌آورد. این گونه استخوان‌ها و رگ‌ها و گوشت‌ها و موها گرد می‌آیند و هر عضوی به جایی که در دنیا داشته باز می‌گردد و هر تار مویی به شکلی که در سرای دنیا داشته بر می‌گردد و بدن‌ها به نیروی خداوند والامقام انسجام می‌یابند و بی روح بر جای می‌مانند.

سپس خداوند جبّار می‌فرماید: باید اسرافیل برانگیخته شود. پس اسرافیل به

[1] - اعراف/ ۵۷.

نیروی خداوند متعال زنده و برپا می‌شود، خداوند جبّار به او می‌فرماید: صور را ببلع. و صور شاخی از نور است که بر آن به شمار روح‌های بندگان سوراخ وجود دارد. در آن دم تمامی روح‌ها گرد می‌آیند و در صور قرار داده می‌شوند و خداوند جبّار به اسرافیل فرمان می‌دهد که بر صخره بیت المقدس بایستد و او چنین می‌کند و در صور که آن را بلعیده و در دهان دارد، ندا سر می‌دهد و آن صخره نزدیک ترین چیز در زمین به آسمان است و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ» [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی‌دهد، به گوش باش][1] اسرافیل در نخستین ندای خود می‌گوید: ای استخوان‌های پوسیده و گوشت‌های از هم گسسته و موهای پراکنده و موهای به هم چسبیده، باید به درگاه پادشاه دیّان پدید آیید تا او سزای کردارتان را بدهد، پس چون اسرافیل در صور می‌دمد، ناگاه روح‌ها از سوراخ‌های صور بیرون می‌آیند و همچون زنبورهایی که هر یک از سوراخی بیرون آیند، بین آسمان و زمین پخش می‌شوند؛ روح‌های مؤمنان، تابناک از نور ایمان و نور کردار نیکشان، و روح‌های کافران، تیره از تاریکی کفر، از سوراخ‌ها بیرون می‌آیند و اسرافیل همچنان آوا سر می‌دهد و روح‌ها که در میان آسمان و زمین پخش شده‌اند، به درون بدن‌ها می‌روند و هر روحی به بدنی که در سرای دنیا از آن جدا شده، باز می‌گردد و همچنان که سم در بدن نیش خورده می‌خزد، روح‌ها در بدن‌ها پیش می‌روند تا این که همانند سرای دنیا، به بدن‌های خود باز می‌گردند؛ سپس زمین از سوی سرهایشان شکاف می‌خورد و چون آنها برپا شوند، هراسناکی و دشواری‌های قیامت پیش چشم ایشان درآید و اسرافیل هم چنان ندا می‌دهد و آوای خود بند نمی‌آورد و به اوج می‌رساند و آفریدگان آوای او را پی می‌گیرند و نورها آنان را به سوی زمین محشر به پیش می‌برند. پس هنگامی که آنان از گورهایشان بیرون آیند، به همراه هر انسانی عملی که در سرای دنیا انجام داده، بیرون می‌آید؛ چرا که عمل هر انسانی در گورش همراه اوست. پس اگر بنده‌ای فرمانبردار پروردگارش باشد و عملی نیک داشته باشد، عملش در دنیا و نیز در روز قیامت به هنگامی که از گورش سر بر می‌آورد، همدم اوست و در میان هراسناکی و اندوه‌های قیامت، به او آرامش می-

[1]- ق/ ۴۱.

بخشد و پس هنگامی که از گور بیرون می‌آید، عملش به او مـی‌گویـد: ای دوسـت من! از این سختی‌ها چیزی دامن گیر تو نیست، اینها برای کسانی که از خدا فرمـان برده‌اند، برپا نشده، بلکه برای کسانی برپا شده که از خدا نافرمانی و از مولای خـود سرپیچی کرده‌اند و نشانه‌های او را دروغ پنداشـته‌انـد و از خواسـته نفـس خـود پیروی کرده‌اند، حال آن که تو بنده‌ای بوده‌ای کـه از مولایت فرمـان بـرده‌ای و از پیامبرت پیروی کرده‌ای و خواسته نفست را رها کرده‌ای، پس امروز هـیچ تـرس و اندوهی دامنگیر تو نیست تا این که به بهشت درآیی. امّا اگر بنده‌ای خطاکار باشد و نافرمانی خداوند بلندمرتبه را کرده باشد و بدون توبه و تحوّل جان داده باشد، چنین انسان فریب خورده بیچاره‌ای از گور بیرون می‌آید و عمـل ناپسـندی کـه در دنیـا انجام داده و در گور به همراه داشته، با او سر بر می‌آورد. در آن هنگـام ایـن بنـده گمراه به عملش می‌نگرد و آن را سیاه و نفرت انگیز می‌یابد و بر هر وادی تـرس و آتش و اندوهی که در روز قیامت پا می‌گذارد، عمل ناپسندش به او مـی‌گویـد: ای دشمن خدا! اینها همگی از برای توست و برای تو برپا شده است.

۴) محمّد بن یعقوب، به اسنادش، از عبد الله بن جعفر حمیری روایت کرده اسـت که وی گفت: من و شیخ ابو عمرو - که رحمت خدا بر او باد - نزد احمد بن اسـحاق گرد هم آمدیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که درباره جانشـین (امـام حسـن عسکری علیه السلام) از شیخ بپرسم. من به او گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم از تـو چیزی بپرسم که نسبت به آن هیچ شکی ندارم؛ چرا که اعتقاد و دین من ایـن اسـت که زمین هیچ گاه از حجّت خالی نمی‌ماند، مگر در آن هنگام که تـا قیامـت چهـل روز باقی مانده است. چون آن روز فرا رسد، حجّت برداشته و در توبه بسـته مـی-شود، در آن گاه کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا در ایمان خود به نیکی دست نیافته، دیگر ایمان آوردنش سودی برایش نخواهد داشت، چنین کسانی بدترین آفریـدگان خداوند عزّ و جل می‌باشند و قیامت به زیان ایشان برپا می‌شود.[1]

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ

[1]- کافی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱.

بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۹).

[و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه (اعمال در میان) نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند.]

۱) علی بن ابراهیم، از محمّد بن ابی عبد الله، از جعفر بن محمّد، از قاسم بن ربیع، از صبّاح مدائنی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که درباره کلام خداوند متعال: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» فرمود: پروردگار زمین یعنی امام زمین. عرض کردم: چون بیرون آید چه می‌شود؟ فرمود: در آن گاه مردم از تابش خورشید و نور ماه بی نیاز می‌شوند و به نور امام ره می‌نوردند.[1]

۲) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده حذّاء، از ثُوَیر بن ابی فاخته روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام سجاد علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گفت، شنیدم که ایشان فرمود: پدرم برایم نقل کرد که از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده که ایشان با مردم سخن می‌گفت و می‌فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند تبارک و تعالی مردم را ختنه ناشده و تندرست و بی مو و بی ریش، همه را بی هیچ تفاوتی از گورهاشان بر می‌انگیزد و روشنی، آنان را به پیش می‌برد و تاریکی گردشان می‌آورد؛ تا این که بر ورطه محشر می‌ایستند و بر هم دگر سوار و به هم دگر فشرده می‌گردند و از ره سپردن بازداشته می‌شوند، پس نفس کشیدنشان سخت و عرق بر تنشان بسیار و کار بر آنان دشوار می‌شود و آه و ناله‌شان بالا می‌رود و فریادشان بر می‌آید و این نخستین هراس از هراس‌های روز قیامت است. آن گاه خداوند جبّار تبارک و تعالی، از فراز عرش خود و در سایه انبوه فرشتگان بر آنان مشرف می‌شود و فرشته‌ای از فرشتگان را فرمان می‌دهد تا در میان آنان ندا سر دهد: ای جماعت آفریدگان! ساکت شوید و به منادی خداوند جبّار گوش فرا دهید. در آن دم همه سراسر گوش می‌شوند و

---

[1]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

آوایشان به خاموشی و قلب‌هایشان به خاکساری و تن‌هایشان به لرزه و دل‌هایشان به هراس می‌افتد و سر به سوی ندا بر می‌آورند و گردن به سوی فراخواننده می‌چرخانند. در آن هنگام کافر می‌گوید: به راستی این روز، روز سختی است. خداوند جبّار داور دادگر، مشرف بر آنان می‌فرماید: منم الله که هیچ خدایی جز من نیست و من آن داور دادگرم که هیچ ستم نمی‌ورزد و امروز با عدل و داد خود، میانتان حکم می‌کنم و امروز هیچ کس نزد من ستم نمی‌بیند و امروز حقّ ناتوان را از توانمند می‌گیرم و داد ستمدیده را به تاوانی از کردار نیک و کردار ناپسند از ستمگر می‌ستانم و پاداش دهش‌ها را می‌دهم و امروز هیچ ستمگری نزد من این گردنه محشر را پشت سر نمی‌گذارد و آن کس که حقّ دیگری نزد اوست، بیرون نمی‌رود، جز آن که حقدار از حق خود بگذرد و من بر این کار، پاداشش دهم و آن را به هنگام حساب برایش به شمار درآورم؛ پس ای آفریدگان! گرد هم آیید و داد خود را از آن کس که در دنیا بر شما بیداد کرده، بخواهید و من بر آن گواهتان هستم و گواهی من بس است. پس اهل محشر با یکدیگر روبرو می‌شوند و گرد هم می‌آیند و هیچ داد و هیچ حقّی از برای کسی نزد دیگری بر جای نمی‌ماند، جز آن که به او بر می‌گردد.

آنان هر آن قدر که خدا بخواهد بر جای می‌مانند و حالشان بد و عرق بر تنشان بسیار و اندوهشان سخت می‌شود و صدای آه و ناله دردناکشان بلند می‌شود و آرزو می‌کنند حقّی را که از دیگری می‌خواهند، رها کنند تا از آن گردنه رهایی یابند، چون خداوند عزّ و جل بر رنج آنان نظر می‌افکند، ندادهنده‌ای از جانب خداوند تبارک و تعالی ندا سر می‌دهد و همه سراسر گوش می‌شوند: ای جماعت آفریدگان! ساکت شوید و به فراخواننده‌ای از سوی خداوند تبارک و تعالی گوش فرا دهید، خداوند تبارک و تعالی به شما می‌فرماید: من بسی بخشنده‌ام، اگر دوست می‌دارید، یکدیگر را ببخشید وگرنه داد شما را خواهم گرفت. آن گاه اهل محشر به سبب رنج سخت و راه تنگ و انبوهی شمار خود، از این خبر شادمان می‌شوند و برخی به امید رهایی از آن گردنه، از حقّ خود می‌گذرند و برخی دگر بر جای می‌مانند و عرض می‌کنند: پروردگارا! حقّ ما بزرگتر از آن است که از آن بگذریم. در آن دم ندادهنده‌ای از سوی عرش ندا سر می‌دهد: کجاست رضوان، نگاهبان باغ‌های بهشت؟ پس خداوند عزّ و جلّ به او فرمان می‌دهد تا از بهشت، قصری از نقره با بناها و خادمان بسیارش به نمایش گذارد. آن گاه رضوان، قصری آکنده از خادمان

و کنیزان را به آنان می‌نمایاند و ندادهنده‌ای از سوی خداوند تبارک و تعالی ندا سر می‌دهد: ای جماعت آفریدگان! سر بلند کنید و به این قصر بنگرید. آنان سر بر می‌آورند و همه آرزوی آن قصر می‌کنند. سپس ندادهنده‌ای از سوی خداوند تبارک و تعالی ندا سر می‌دهد: ای جماعت آفریدگان! این از برای کسی است که از مؤمنی بگذرد. این چنین تمامی آنان عفو پیشه می‌کنند، جز شمار اندکی. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: امروز هیچ ستمگری به بهشت من راه نمی‌یابد و امروز هیچ ستمگری و نیز هیچ مسلمانی اگر حقّ کسی نزدش باشد، به دوزخ من نمی‌رود تا این که آن حق را به هنگام حساب از او بگیرم، پس ای آفریدگان! برای حساب آماده شوید.

در آن دم راه پیش پایشان باز می‌شود و رو به سوی گردنه محشر می‌گذارند و یکدیگر را کنار می‌زنند تا به آن جایگاه می‌رسند، حال آن که خداوند جبّار تبارک و تعالی بر عرش استقرار یافته و نامه‌های عمل باز شده و میزان‌ها برپا شده و پیامبران و گواهان حاضر گشته‌اند؛ اینان امامان هستند و هر یک بر اهالی دنیای (روزگار) خود گواهی می‌دهند که در میان آنان فرمان خداوند عزّ و جلّ را برپا داشته‌اند و به راه خدا دعوتشان کرده‌اند. چون سخن به این جا رسید، مردی از قریش برخاست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! اگر حقّی از مؤمن نزد کافر باشد، چه چیزی از کافر گرفته می‌شود، در حالی که او در دوزخ است؟ حضرت امام سجاد علیه السلام به او فرمود: از گناهان آن مسلمان به اندازه حقّی که نزد آن کافر داشته، برداشته می‌شود و آن کافر افزون بر عذاب کفرش، عذاب گناهان آن مسلمان را به اندازه حقّی که از او بر عهده داشته، می‌کشد. آن قریشی عرض کرد: حال اگر حقّ مسلمانی نزد مسلمان دیگری باشد، چگونه آن حق از او گرفته می‌شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: از نیکی‌های ستمگر به اندازه حقّ ستمدیده از برای او برداشته می‌شود و این گونه نیکی‌های آن ستمدیده افزون می‌شود. آن قریشی عرض کرد: حال اگر آن ستمگر کار نیکی نداشت چه؟ حضرت علیه السلام فرمود: اگر ستمگر کار نیکی نداشته باشد، ستمدیده گناهانی دارد، بنابراین از گناهان ستمدیده برداشته و بر گناهان ستمگر افزوده می‌شود.[1]

[1]- کافی، ج ۸، ص ۱۰۴، ح ۷۹.

۳) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ» گفت: گواهان، امامان علیه السلام می‌باشند و دلیل این سخن، کلام خداوند متعال است در سوره حج: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا» [تا این که پیامبر بر شما گواه باشد و] شما ای گروه امامان « شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» [بر دیگرمردم گواه باشید].[1]

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳)﴾

[و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون بدان رسند و درهای آن (به رویشان) گشوده گردد و نگهبانان آن به ایشان گویند: سلام بر شما، خوش آمدید، در آن درآیید (و) جاودانه (بمانید).]

۱) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» [گوید:] یعنی گروه گروه «حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» یعنی به پاکی زاده شدید؛ چرا که تنها پاک زادگان به بهشت راه می‌یابند «فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ».[2]

۲) امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام فرمود: همانا فلان کس و فلان کس و فلان کس، حقّ ما را غصب کردند و با آن کنیز خریدند و با زنان وصلت کردند، بدانید ما شیعیانمان را از این حرام به دور داشتیم تا به پاکی زاده شوند.[3]

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴) وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ

[1]– حج / ۷۸ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.
[2]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.
[3]– تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.

وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۵)،

[و گویند: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین (بهشت) را به ما میراث داد. از هر جای آن باغ (پهناور) که بخواهیم جای می‌گزینیم. چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان.*و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گویند و میانشان به حق داوری می‌گردد و گفته می‌شود: سپاس ویژه پروردگار جهانیان است]

۱) و در روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاء» فرمود: یعنی زمین بهشت.[1]

۲) و علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن همّام، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون گاه جان سپردن علی بن حسین علیه السلام فرا رسید، ایشان سه بار از هوش رفت و در بار آخر فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاء فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» و سپس جان سپرد.[2]

۳) علی بن ابراهیم: سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» یعنی پیرامون عرش را در میان گرفته‌اند «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ» کنایه از بهشتیان و دوزخیان است. این آیه از جمله مواردی است که لفظ آن به صورت ماضی آمده یعنی این چنین بوده است و معنای آن به صورت آینده می‌باشد؛ یعنی این چنین خواهد بود، «وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».[3]

۴) شیخ مفید در اختصاص، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در پاسخ به سؤال عبد الله بن سلّام آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: و امّا شانزده، منظور از آن، شانزده صف از فرشتگان است که گرد عرش حلقه زده‌اند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ».[4]

[1]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.
[2]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.
[3]- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴.
[4]- اختصاص، ص ۴۷.

۵) ابن شهر آشوب، از احادیث علی بن جعد، از شُعبه، از قَتادة در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ»، روایت کرده است که اَنس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج، به زیر عرش، پیش رویم را نگریستم، ناگاه علی بن ابی طالب را دیدم که پیش روی من به زیر عرش ایستاده و خدا را تسبیح می‌گوید و او را به بزرگی می‌خواند. گفتم: ای جبرئیل! آیا علی بن ابی طالب علیه السلام بر من پیشی گرفته است؟ عرض کرد: نه، امّا تو را از آن باخبر می‌کنم؛ خداوند عزّ و جلّ بر فراز عرش خود، بسیار علی علیه السلام را می‌ستاید و بر او درود می‌فرستد، از این رو عرش به دیدار علی بن ابی طالب علیه السلام مشتاق شد، پس خداوند متعال این فرشته را به زیر عرش، به شکل علی بن ابی طالب علیه السلام آفرید تا عرش او را ببیند و شوقش آرام گیرد و تسبیح و تقدیس و تحمید او را پاداشی از برای شیعیان اهل بیت تو ای محمّد قرار داد».[1] خبر ادامه دارد.

و این از طریق مخالفان است، در این که خداوند سبحانه فرشته‌ای را به شکل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آفرید، روایات بسیار زیادی از طریق خاصّه و عامّه (شیعه و سنّی) نقل شده که مجال یاد کردن از آنها در این جا نیست.

در این جا جلد ششم به پایان رسید و جلد هفتم به سرآغاز سوره غافر، در ادامه می‌آید.

[1] - مناقب، ج ۲، ص ۲۳۳.